مفتاح التواریخ
در مطبع منشی نولکشور بطبع گرامی از فوق حسن طبع یافت

فہرست کتاب مفتاح التواریخ

۱

باب دوازدہم

تمت

مفتاح التواریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

پوشیده مباد که چون مؤلف را در اثنای سیر کتب تواریخ متقدمین و متأخرین تاریخهای سنوات وغیره که موخان صاحب فصاحت
و بلاغت در باب ولادت و جلوس و وفات پادشاهان بلند اقبال و بزرگان سلف و حال و هم بجهت بنای و اهتمام مساجد و امکنه
عظیمه و سوانح و حالات عجیبه و غریبه نظم فرموده اند منظور نظر افتاد بلحاظ اینکه چنین تاریخها بخوبی مرغوب هر ذی فطنت بسهولت بدست آیند
و نیز برای رفع شکوک و شبهاتی که نویسندگان کتب تواریخ در ضبط سنه و سال بعض وقائع و سوانح انداخته اند بهتر ازین شئی نیست
بر پرچه کاغذ نقلش میگرفت چون بعد چند مدت از هر نوع تاریخهای دلچسپ دلپذیر اجتماعی بهم رسید در انتظام آن کمر سعی
بربست و هر یکی را که جا بجا متفرق و پراگنده افتاده بود فراهم آورده به تواتر ایام از آغاز سال هجرت تا سنه حال که یکهزار و دو صد و
شصت و چهار هجری مطابق یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی است برشتهٔ ترتیب کشید و بیشتر شمه از احوال هر کس که
تاریخ او درین کتاب مندرج گشته با بعض حالات عجیبه صاحب کمالان و کرامات غریبه درویشان که اهل اسلام را بر مقالات و کمالات
آنها اعتماد تمام است از کتب معتبره چند بقید قلم و ضبط رقم در آورد تا خوانندگان را حظی حاصل آید و از مؤلف یادگاری بماند چون
بدین دستور کتابی مرتب گردید به **مفتاح التواریخ** موسوم ساخته بامید اینکه **مصرع** گر قبول افتد زهی عز و شرف ❊
بنظر فیض اثر منبع علم و فضل جناب مستر هنری میرس ایلیت صاحب سکرتری گورنمنت ممالک هند گذرانید و چون پسند طبع آن عالیجناب
افتاد مؤلف را در شهرت دادن این نسخه اشتیاق زیاده شد و چون درین ایام که مائهٔ سیزدهم مات از هجرت است بنابران
این کتاب هم بسیزده مات آرایش یافت **بیت** فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست ❊ هم قصهٔ غریب و حدیثی عجیب هست ❊
از ناظران این کتاب چشم آن دارم که عند الملاحظه اگر سهوی یا خطا بنظر افتد به تصحیح زبانی این هیچمدان خیال نموده قلم اصلاح
بران جاری دارند **بیت** بپوش گر خطای رسی و طعنه مزن ❊ که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود ❊ اگر ناظران این نسخه
خواهند که بجهت حروف و نام مؤلف این سواد والاسم اسمعیل واقف شوند برین رباعی عمل فرمایند **رباعی**

قلب کن لفظ ساط و بعد از ان اسمی بی نظیر ❊ چار حرف اولین را از وصی محمود گیر
باز چون گیری سه حرف آخر از اسمعیل ❊ میشود ای جان من آگه ز نام این حقیر

در بیان اقسام تواریخ

باید دانست که تاریخ صنعتی است که آن تعیین بسال است خواه آن سال هجری باشد خواه عیسوی یا فصلی یا هندی یا جلالی
یا سال الهی و مؤلف درین اوراق اینهمه تاریخها را فراهم آورده و در تاریخ اعداد حروف مکتوبی از روی حساب ابجد بگیرند نه ملفوظی
خواه نظم باشد خواه نثر و آن بر دو نوع است مطلق و تعمیه و مطلق تاریخی بود که بی کم و زیاد از اعداد حروف مصرعی یا بیتی یا فقره
یا لفظی سال مطلوبه بر آید چنانکه ازین مصرع بی کم و زیاد سال وفات جهانگیر پادشاه بر می آید مصرع جهانگیر از جهان عزم سفر کرد ٭ و
بعضی از مورخان از حروف ملفوظی نیز تاریخ بر آورده اند مثلاً وقتیکه امیر تیمور در هشتصد و پنج هجری فتح ولایت روم نمود یکی از مورخان
تاریخ را در حروف ضاد منقوطه یافته و چنین گفته ٭ غلبت الروم فی ادنی الارض ٭ و تاریخ تعمیه بر دو قسم است داخلی و خارجی
و تعمیه داخلی آن بود که اگر اعداد حروف مصرعی یا فقره یا لفظی از سال مطلوبه کم شوند حرفی یا لفظی را که دلچسپ و مناسب مقام باشد
می آرند و عددش را داخل آن مصرعه نمایند چنانچه این بیت در باب شهادت حافظ رحمت خان یافته اند بیت چو در لفظ
لفظ تاریخ دیدند ٭ پے باقی سر حافظ بریدند ٭ و تعمیه خارجی آنست که اگر اعداد سال مطلوبه از احتیاج زیاده
باشند آنرا باین شایسته کم نمایند چنانچه این مصرع در باب وفات اکبر شاه پادشاه مصرع الف کشید ملایک
ز فوت اکبر شاه ٭ و دیگر تاریخ توشیح است که قایل قطعه یا قصیده گوید که از اعداد حروف اول یا آخر هر مصرعه تاریخ
بر آید و تاریخ صوری و معنوی آنست که شاعر تاریخی را صاف صاف در مصرعه بیان نماید و اگر اعداد حروف آن مصرعه
از روی حساب جمل نیز بگیرند همان تاریخ استخراج یابد از ان نوع یکی اینست که شهاب الدین معمایی در وفات همایون پادشاه
یافته مصرع در نهصد و سی و هفت بوده ٭ و این مصرعه که مؤلف در فتح قلعه اکبر آباد یافته نیز بر همان قسم است اما بتفاوت
که بطور صوری سنه عیسوی صاف ظاهر است و بطرز معنوی سال هجری از روی حساب ابجد بر آید مصرع گشت هشتصد یکهزار و سه از ال

ذکر آفرینش و پیدایش ابو البشر آدم و اولادش

در توریت مرقوم است که حق سبحانه تعالی در عرصهٔ هفت روز زمین و آسمان را و هرچه که دران است پیدا کرد بعد ازان
آدم را از خاک آفرید و از پهلوی چپ او حوا را بر آورده به آدم داد و ایشان را در بهشت عدن گذاشت و چون از تلبیس
ابلیس ثمرهٔ شجرهٔ ممنوعه را خوردند ایشانرا از بهشت بیرون کردند بعد از اخراج از ایشان قابین و هابیل پیدا شدند و قابین که
اورا قابیل نیز خوانند برادر خود هابیل را کشت پس قابیل آوارهٔ دشت و هامون گردید بعد ازان از آدم شیث بوجود آمد و
از شیث انوس تولد شد و از انوس قینان پیدا شد و از قینان مهلائیل و از مهلائیل یرد و از یرد اخنوخ تولد پذیرفت و اورا
بزبان تازی ادریس میخوانند چون او سه صد و شصت و پنج ساله شد حق سبحانه تعالی اورا نزد خود خواند و اورا پسری بود متوشلح نام و از
متوشلح لمک بوجود آمد و تا اینوقت آدم زنده بود و چون لمک پنجاه و پنج ساله شد آدم بعمر نهصد و سی سالگی از جهان رحلت نمود
و از لمک نوح پیغمبر پیدا شد و چون نوح ششصد ساله شد طوفان آمد و جمله جهانرا آب فرو برد اما نوح بحکم حق سبحانه تعالی کشتی
طیار ساخته با فرزندان خود که سام و حام و یافث نام داشتند و زوجگان ایشان که جملگی هشت تن بودند خود را از عذاب
طوفان رهانیدند و این واقعه یکهزار و ششصد و پنجاه و شش سال بعد از آفرینش و دو هزار و سه صد و چهل و چهار سال
پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده بالجمله بعد از طوفان سام پسر نوح را پسرے بوجود آمد ارفخشد نام و از ارفخشد
صالح پیدا شد و از صالح عابر تولد شد و اورا هود نیز میخوانند و از هود فالغ پیدا شد و از فالغ راعو و از راعو ساروغ و از ساروغ

تا حور وازنا حور تارخ پیدا شده و اورا آزر نیز خوانند واز آزر ابراهیم خلیل الله بوجود آمد ولوط پیغامبر برادرزاده ابراهیم است

واز ابراهیم اسمعیل از بطن هاجره بوجود آمد واز بطن سارا اسحاق تولد شد از اولاد اسمعیل محمد مصطفی واز اولاد اسحاق عیسی مسیح و

دیگر پیغامبران تولد پذیرفتند بالجمله از اسحاق یعقوب پیغامبر پیدا شد وحق سبحانه تعالی اورا سوم باسرائیل ساخت از انست که

اولادش را بنی اسرائیل میخوانند واز یعقوب یوسف ودیگر برادرانش پیدا شدند و چون یوسف را پدرش بسیار دوست میداشت برادرانش

حسد برده اورا در چاه کنعان انداختند و تجاران اورا از ان چاه برآورده و در شهر مصر برده بدست فتفر که اورا عزیز مصر نیز

خوانند فروختند و زوجه فتفر که زلیخا نام داشت بر یوسف عاشق گردید و چون دلش بمراد نرسید اورا متهم ساخت و شوهرش یوسف را

بزندان فرستاد و بعد از چند سال فرعون بادشاه مصر اورا از قید رهائی بخشیده یکی از مقربان خود گردانید هرگاه که در کنعان قحط سالی

پدید آمد پدرش یعقوب و دیگر برادرانش با اولاد ایشان که جمله هفتاد و دو تن بودند آمده در مصر سکونت اختیار نمودند یعقوب با پسرش

یوسف هردو در مصر بستر حیات گستردند از یکی از پسران یعقوب که لوی نام داشت قاهت پیدا شد واز قاهت عمران بوجود آمد

واز عمران هارون و برادرش موسی پیغامبر تولد پذیرفتند ونام خواهر ایشان مریم بود وموسی پیغامبری بود که سوای عیسی مسیح

همچون او دیگری برنخاسته یکی از معجزهای او این بود که عصی در دست او بحکم الله تعالی مار میگشت واو با حق سبحانه تعالی همکلام

میشد از این است که او را کلیم الله میخوانند از معجزه او دریای نیل خشک شده و او بنی اسرائیل را که جمله تن سوای زنان و طفلان زیاده

از ششصد هزار بودند از دست تعدی فرعون رهانیده از ان دریا عبور ساخته بزمین کنعان آورده و چون فرعون تعاقب

ایشان نمود با تمامی لشکر خود در ان دریا غرق شد واین واقعه در دو هزار پانصد و پانزدهم سال بعد از آفرینش و یکهزار چهار صد

و هشتاد و پنج سال پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده الحاصل از نسل یعقوب داؤد پیغمبر تولد شد واز داؤد سلیمان پیغمبر بوجود

آمد واز نسل سلیمان بن داؤد شخصی بنام یعقوب پیدا شد واز یعقوب یوسف بوجود آمد واین آن یوسف است که با مریم مادر عیسی مسیح

منسوب شده بود اما پیش از ان که باهم شوند مریم از روح القدس حامله یافته شد ونسبت مریم هم بواسطه بداؤد پیغمبر میرسد

ذکر بشارت مریم و متولد شدن عیسی مسیح

چون چهار هزار سال بعد از آفرینش منقضی گشت یکی از روز علی الصباح وقتیکه مریم در خانه خود بذکر حق سبحانه مشغول بود

که فرشته خدا یعنی جبرئیل نزد وی آمده بشارت داد و گفت که مرحبا ای اشرف النسا خدا همراه تست و با تو راضی است مریم

که دختر دوشیزه بود از کلام او مضطرب شده در اندیشه افتاد که آیا این چه نوع بشارت است فرشته خدا گفت که ای مریم مترس

زیرا که خدا با تو خوش است و من اینک بشارت آورده ام که تو آبستن خواهی شد و پسری خواهی زائید و نام او عیسی خواهی نهاد

زیرا که او رسول بزرگ خواهد بود و فرزند خدا تعالی خوانده خواهد شد مریم گفت این چگونه تواند شد حال آنکه من روی مردی

ندیده ام ملک جواب داد که نزد خدا هیچ امری محال نیست بدانکه روح القدس بر تو نزول خواهد نمود و سایه خدا تعالی بر تو خواهد بود

بنابران آن مولود مقدس فرزند خدا خواهد شد و منویتش تا ابد خواهد ماند و الیصابات که زوجه زکریا و خویش تست او نیز در حالت

پیری و ضعیفی ششم ماه است که از قدرت کامله حق سبحانه تعالی بارور شده است و پسری خواهد زائید و نامش یحیی نهاده

خواهد شد و او مبشر آن مولود مقدس خواهد گردید بالجمله روزیکه جبرئیل بشارت بمریم آورد آن روز مطابق بود با روز پنجشنبه

بست و سوم مارچ چهار هزار و هفتصد و نهم سال از تاریخی که آنرا تاریخ جولیانی گویند و چهار سال و نه ماه و نه روز پیشتر

از آغاز تاریخ عیسوی و قدیمی موافق بست و سوم آذر سال سه صد و هفت اسکندری مطابق تقویم چهل و نهم سال از تاریخ رومی

موافق پانزدهم ماه نیسان سال سه هزار و هفتصد و پنجاه و شش یهودیه و چهار هزار سال بعد از آفرینش و پیدایش ابو البشر آدم و آن روز
عشرت افزا و روزی مبارک و موصوف بود با صفتهای چند اول اینکه عید فسح یهودیان بود دوم اینکه نیر اعظم دران روز
چند پیش از طلوع آفتاب پرتوی شرف بدولت سرای برج حمل انداخته سیوم اینکه عنقریب آنحالت نیر اصغر منخسف گشته بود
خسوف مبرا شده بجلوه گری تمام برج ... و ذره جمله جهان را از پرتوی جمال خود منور ساخته بود و بالجمله نه ماه بعد از بشارت مریم
عیسی مسیح رو بجهان آورده و شش ماه پیش از ولادت آنجناب یحیی پیغمبر ولد زکریا بوجود آمده و درین ایام در میان قوم ما
رسوم عید بشارت بروز بیست و پنجم ماه مارچ و روز تولد یحیی بروز بیست و چهارم ماه جون و روز میلاد خداوند عیسی مسیح بتاریخ
بیست و پنجم ماه دسمبر ادا میسازند و تاریخ عیسوی که حالا رایج العصر است چهار سال و هفت روز بعد از ولادت آنحضرت بکار
آورده اند بالجمله چون بحکم هیرودیس پادشاه یحیی پیغمبر بشهادت رسید آنخداوند بسی ام سالگی شروع بدعوت خلق نمود و معجزات
که از دست آنخداوند بفعل آمد درین مختصر گنجایشی ندارد و چون هفت سال بدعوت خلائق پرداخت و از عمرش سی و شش سال
و سه ماه گذشت پنطیوس پلاطوس پادشاه یهودیه او را مصلوب ساخت و این سانحه پر الم بروز جمعه سیوم ماه اپریل سنه سی و ...
عیسوی که آنروز عید فسح یهودیان بود بوقوع آمده سیوم روز بعد از وفات بروز یکشنبه از قبر بر آمده و چهل روز دیگر بزمین
مانده حواریان را تعلیم و تسلی نموده و وعده فرستادن روح القدس برایشان کرده بر آسمان صعود نمود بعد از چند روز
چون حواریان بموجب وعده از روح القدس مملو گردیدند بدعوت خلق پرداختند و از برکت روح القدس معجزات عظیم از ایشان بظهور آمدند
بزبان یونانی روح القدس را فارقلیط میگویند و اهل اسلام تصور میکنند که عیسی مسیح وعده فرستادن فارقلیط کرده بود از اسم
محمد نموده و این غلط فهمی ایشان است فارقلیط روح القدس را گویند یعنی روح الله را و بر هر که نازل شود صاحب قدرت گردد
چنانچه حافظ شیرازی فرموده بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید + دگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد + بالجمله
از زمان مخلوق شدن ابو البشر آدم تا متولد شدن خداوند عیسی مسیح چهار هزار سال و از میلاد عیسی مسیح تا آغاز تاریخ عیسوی
چهار سال و از شروع تاریخ عیسوی تا سال حال یکهزار و هشتصد و چهل و هشت سال شمسی منقضی گشته + +

باب اول از آغاز سنه هجرت لغایت سال یکصد از سنه مذکور

ذکر در تولد و وفات محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

چنین روایت میکنند که محمد مصطفی رسول اهل اسلام از اولاد اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله است و نام پدرش عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر المشهور بقریش بن مالک
بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و از عدنان تا اسمعیل بن ابراهیم
مختلف فیه است و ولادت او در شهر مکه از بطن آمنه بنت وهب بن عبد المناف بن زهره برادر قصی بن کلاب مذکور
در زمان دولت نوشیروان عادل پادشاه فارس بوقوع آمده چنانکه خود فرموده است * که ولدت فی زمن الملک العادل
و درانوقت از ملک نوشیروان چهل سال گذشته بود و ایام ولادت او عام الفیل است و عام الفیل آن سال را گویند
که دران سال یکی از ملوک یمن که ابرهه نام داشت با فوجی عظیم و فیلان کوه تمثیل مشهور باصحاب فیل باراده تخریب
خانه کعبه بمکه آمده بود و مرغان از هوا سنگ ریزه ها بر سر ایشان باریده ایشان را پست و هلاک ساخته بودند و الله
اعلم بالصواب و این واقعه پنجاه و سه سال قمری پیش از هجرت بوقوع پیوسته و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در وقت

سال پنجاه و پنج روز بعد ازان سانحه ازما در بوجود آمده یعنی بتاریخ هشتم ربیع الاول روز دوشنبه و آن تاریخ مطابق است
با بیستم اپریل ماه انگریزی سال پانصد و هفتاد و یک عیسوی موافق بیستم نیسان ماه رومی سال هشتصد و هشتاد و دو اسکندری
اما بعضی علما که ایام ولادت او را بتاریخ دوازدهم ربیع الاول نوشته اند محض غلط می نماید زیرا که راویان بالاتفاق می نویسند
که عمر رسول وقت وفات شصت و سه سال قمری بود و بعد از هجرت ده سال در مدینه اقامت داشته پس ظاهر است
که ولادت او پنجاه و سه سال پیش از هجرت دست داده و دران سال از روی حساب نجوم تاریخ دوازدهم ربیع الاول
بروز جمعه افتاده بود و تاریخ هشتم روز دوشنبه و این درست است بیت ز اختلاف این و آن سر رشته را گم کرده اند
شد پریشان خواب من از کثرت تعبیرها * همچنین خلاف ها بسیار نموده اند چنانچه در حدائق الانوار تصنیف فخر الدین محمد رازی
مرقوم است که حمزه اصفهانی روایت میکند از محمد بن جریر الطبری که او گفت علما خلاف کرده اند در وقت ولادت رسول
و مقدار تفاوتی که دران خلاف کرده اند پیش از هشت روز نیست بعضی گفته اند که ولادت او در دوم ماه ربیع الاول بود
و بعضی گفته اند در هشتم این ماه بوده و بعضی گفته اند در دهم این ماه بود و خلاف آورده اند در وفات پدر او عبد الله بعضی گفته اند
که رسول هنوز در شکم مادر بود و بعضی گفته اند که وفاتش بعد از ولادت رسول به هشت روز بوده و خلاف کرده اند در وفات
مادر او بعضی گفته اند شش ساله بود و بعضی گفته اند که بعد ازان وفات یافت که رسول هشت ساله بود و خلاف کرده اند
در مقدار سال او آنوقت که در صحبت عم خود ابی طالب بشام رفت بعضی گفته اند نه ساله بود و بعضی گفته اند که دوازده ساله بود
و خلاف کرده اند در مقدار عمر او در وقت عمارت کعبه بعضی گفته اند که بست و پنج ساله بود و بعضی گفته اند سی و پنج ساله بود
و در نگارستان هم مرقوم است که چون در سی و پنج سالگی رسول قریش تعمیر خانه کعبه میکردند رسول حجر اسود را بدست
خود بر رکن عراقی نصب فرمودند اما اتفاق بران است که چون او را چهل سال قمری تمام شد حق تعالی او را برای
دعوت بخلق فرستاد و آن سال احدی و اربعین عام الفیل بود موافق سال احدی و عشرین و تسعمائة اسکندری مطابق
ششصد و ده عیسوی و دران مدت از ملک کسری پرویز بن هرمز بن نوشیروان عادل نوزده سال گذشته بود
و چنین نوشته اند که رسول بعد از نبوت تا شش سال بدعوت خلق مشغول نشد و بعد ازان دعوت ظاهر کرد اما پیش
ازان که دعوت ظاهر کند چندین کسان ایمان آورده بودند اول ایشان زوجه او خدیجه بود و بعد ازان خادم او زید
ابن حارث بعد ازان علی ابن ابی طالب که درآنوقت عمرش نه سال بود و ابی بکر صدیق و عثمان ابن عفان و عبد الرحمن
ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و زبیر ابن العوام و طلحه ابن عبید الله و چنین آورده اند که پدرش عبد الله نزدیک وفات
خود عبد المطلب جد رسول را برای تربیت او وصی گردانید و چون رسول به هشت سالگی رسید عبد المطلب نیز رشته حیات
بریده برای تربیت رسول عم او ابی طالب را پسندید و چنانکه حق تربیت است کرد تا به بلوغ رسید و در سال سیزدهم
ابی طالب او را همراه خود برای تجارت بشام برد و چون بست و پنج ساله شد خدمت خدیجه بنت خویلد را اختیار نموده
بجهت او بشام به تجارت رفت و چند سال بخدمت او بسر برد و بعد ازان چون بعمر بست و هشت ساله رسید خدیجه را بخواست
و عمر خدیجه درآنوقت چهل ساله بود و خدیجه پیشتر در حباله نکاح عتیق بن عابد بن عبد الله مخزومی بود و از و یک پسر و یک
دختر داشت بعد از و ابو هاله وی را بخواست و از وی نیز دو فرزند بوجود آمده بودند و بست و چهار سال بعد ازین خدیجه بعمر
شصت و دو ساله وفات کرد و سه روز پیش از وفات خدیجه عم بزرگ رسول یعنی ابو طالب بعمر هشتاد ساله رخت

هستی ازین عالم بر داشت واین واقعه سه سال پیش از هجرت در دهم سال وحی بماه ذیحجه بوقوع آمده لهذا آن سال را عام الحزن گویند تا آنکه خدیجه درحیات بود رسول زنی دیگر نخواسته اما بعد رحلت او چهارده زنان دیگر بعقد ازدواج خود آورده اسامی زوجات اولین وبهترین ایشان خدیجه بنت خویلد بود وبعد ازان سوده بنت زمعه بعد ازان عایشه بنت ابی بکر صدیق که از نسل قریش بود ومناکحت با او در مکه فرموده وحفصه بنت عمر بن خطاب وام سلمه بنت ابی امیه وام حبیبه بنت ابی سفیان در مدینه او نیز از اهل قریش بود وپیش ازین ام حبیبه در نکاح عبید الله ابن جحش بود وازو دختری داشت حبیبه نام ازان سبب او را ام حبیبه میخواندند وجویریه بنت حارث وصفیه بنت حی ابن اخطب وزینب بنت جحش که زوجه زید بن حارث بود وچون وی طلاق داد رسول او را بزنی خواست ومیمونه بنت حارث که خاله ابن عباس بود وزینب بنت خزیمه وچهار زوجگان دیگر ازانجمله در حین وفات رسول نه ازواج او زنده بودند واسامی بعضی از زوجگان ازین باقی بود نی عبد الرحمان جامی

✤ ✤ ✤	رباعی	در بیان گردد ✤

زوجات نبی که پاک بودند همه ✤ بد عایشه وخدیجه محترمه
با ام حبیبه حفصه بود وزینب ✤ میمونه صفیه سوده ام سلمه

ورسول را از خدیجه چهار دختران وسه پسران بوجود آمده بودند اسامی دختران فاطمه وزینب ورقیه وام کلثوم واز پسران طاهر وطیب وقاسم واز کنیزکی که نام او ماریه قبطیه بود پسری دیگر آمده نام او ابراهیم چنانکه جامی فرموده قدس سره

فرزند نبی قاسم وابراهیم است ✤ پس طیب وطاهر ز حرم تعلیم است
با فاطمه ورقیه وام کلثوم ✤ زینب بشمار تا سر تسلیم است

ابراهیم که در ماه ذی الحجه سنه هشتم از هجرت تولد شده بود وبعد از یک سال وسه ماه روز دوشنبه دهم ماه ربیع الاول سنه دهم از هجرت فوت کرد ونوشته اند که همدران روز که او وفات نموده کسوفی واقع شده بود وکسوف واقع نشود مگر بروز سلخ ماه ومولف از روی حساب نجوم دریافته که کسوفی که دران سال واقع شده بروز سلخ ربیع الثانی بود واغلب که غلطی در تاریخ کرده باشند اما اهل اسلام این واقع را از معجزات تصور مینمایند والله اعلم بالجمله هریکی ازین پسران که مذکور شد در کودکی از دنیا رفتند اما از دختران فاطمه در نکاح علی ابن ابی طالب بود وزینب در نکاح ابو العاص بن ربیع بود ورقیه در نکاح عتبه بن ابی لهب بود وگویند که چون سوره تبت نازل شد ام جمیل که زن ابی لهب بود ازان در خشم شد وعتبه را بران داشت که رقیه را طلاق داد وچون طلاق داد عثمان بن عفان او را در نکاح خود آورد وچون رقیه از دنیا رفت رسول ام کلثوم را بعثمان داد وهمه اولاد رسول در حضور او وفات کردند مگر فاطمه قریب شش ماه بعد از وفات رسول زنده بود والحاصل چون رسول پنجاه وسه ساله شد بسبب معادات اهل مکه بتاریخ غره ماه ربیع الاول روز دوشنبه از مکه بطرف مدینه هجرت نمود وبتاریخ دوازدهم آن ماه که روز جمعه بود دران شهر رسید اما اهل اسلام آغاز سنه هجری از همین سال مقرر داشته اند از غره ماه محرم وآن روز مطابق هست با روز جمعه شانزدهم جولائی ماه انگریزی سال ششصد وبیست ودو عیسوی وموافق شانزدهم تموز ماه رومی سال نهصد وسی وسه سکندری وگویند که رسول بعد وحی سیزده سال در مکه مقیم بود وبعد هجرت ده سال در مدینه اقامت داشت وچون شصت وسه ساله شد رخت هستی ازین عالم بر داشت ومدت عمر واقامت او در هر دو شهر مذکور بطریقی که مکه ومدینه را گویند از روی حساب جمل ازین بیت مستفاد گردد بیت ✤

ز عمر نبی شصت و سه نبوت کج است ✣ بمکه کج و در مدینه بزرج است **ایضا** عمر النبی کله سج و فی النبوة کج ✣ و فی مکه یج و فی المدینه یج
و مشهور در میان علمای امامیه آنست که وفات رسول در روز بیست و هشتم ماه صفر واقع شده و بعضی نوشته اند که در آن روز بیمار گشته و بعد سیزده روز وفات یافته در قصص الانبیا مرقوم است که توفی رسول الله یوم الاثنین الثانی عشر من شهر ربیع الاول مثل یوم الذی ولد فیه یعنی وفات رسول بتاریخ دوازدهم ماه ربیع الاول روز دوشنبه که موافق روز تولد است بسال یازدهم از هجرت بوقوع آمده و در شهر مدینه مدفون گشت در روز وفات او مطابق است با هشتم جون ماه انگریزی سال ششصد و سی و دو عیسوی و از نوادر اتفاق آنکه هشت روز بعد وفاتش یادشاه فارس که یزدجرد نام داشت تاریخ یزدجردی را وضع ساخته چنانکه آغاز آن تاریخ مطابق است با تاریخ بستم ربیع الاول روز سه شنبه مطابق شانزدهم جون ماه انگریزی سال مذکور عیسوی و تاریخ وفات رسول که در کتاب مخبر الواصلین تصنیف محمد فاضل اکبرآبادی که در زمان شاهجهان یادشاه ظهور نموده مرقوم است

چندی از آن تاریخها اینست به تعمیه خارجی ✣ **تاریخ به تعمیه** ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

چو شفیع الورا بحکم خدا ✣ شد ز دار الفنا بقصر بقا ✣ عمر آن شاه قبلهٔ آمال ✣ ابن عباس گفت شصت و سه سال
روز مولود و نقل آن محمود ✣ گفت شاه نجف دوشنبه بود ✣ سال نقلش خرد بتعمیه خواند ✣ از محمد زمانه خالی ماند
شد رقم سال نقل آن عالی ✣ حیف بی احمد است دین خالی ✣ باز تاریخ نقل او برخوان ✣ مکه شد از فراق او بی جان
سال نقلش بگو بناله و آه ✣ کز دریغ بشد ـــ نبی الله ✣ چون آن مولف بجهت امتحان طبع تاریخی چند گفته بود از انجمله این دو تاریخ

در وفات اوست ✣ **تاریخ از مولف** ✣ ✣ ✣ ✣

وقت ترحیل روان بخواند رسول ✣ کلمهٔ لا اله الا هو ✣ پس اگر سال رحلتش خواهی ✣ لفظ دیگر مگیر الا هو

ایضا

سال فوت رسول پرسیدم ✣ حاجی گفت لفظ حج آمد

ذکر غزوات رسول صلی الله علیه و سلم اول غزا بدر است که موافق روایت حدایق الانوار بتاریخ هفدهم ماه رمضان بوده بسال دوم از هجرت مومنان نصرت یافتند و کافران هزیمت هفتاد کس از کافران کشته شدند و هفتاد اسیر گردیدند و علی ابن ابیطالب عاص بن سعید و ولید بن عقبه را بکشت و حمزه بن عبدالمطلب عتبه بن ربیعه را بکشت و عمر بن خطاب خال خود العاص بن هشام بن المغیره را کشت و عبدالله مسعود ابوجهل را کشت و از مسلمانان چهارده تن شهید شدند شش از مهاجر و هشت از انصار دوم غزاء احد بود بتاریخ هفدهم ماه شوال روز دوشنبه سال سیوم از هجرت درین معرکه روی رسول مجروح گردید و حمزه بن عبدالمطلب کشته شد سیوم غزاء خندق بود و رئیس لشکر کافران ابوسفیان بود درین غزا شش کس از مسلمانان شهید گردیدند و بجنت رفتند و سه کس از کافران کشته شدند و بدوزخ شتافتند و مولف گوید که این عجب حالیست که مسلمانان کافران را کشتند ایشان را بدوزخ میفرستند و کافران که مسلمانان را کشتند ایشان را بجنت میفرستند چهارم غزاء بنی لحیان است که در سال ششم از هجرت اتفاق افتاده درین سال قصهٔ افک عایشه واقع شده و رسول بعد از مراجعت نامها بپادشاهان عرب و عجم چون قیصر و کسری و ملک یمن و غیر ایشان فرستاد پنجم غزاء خیبر بود در سنه سبع از هجرت و چون خیبر فتح شد زنی جهود بریان کرده رسول الله از گوسفند کرام عضو دوست تر دارد گفتند ذراع یعنی گوشت دست و پای پس آن زن برفت و گوسفند

بریان کرده ذراع را زهرآلود کرده در خدمت پیغمبر آورد بشر بن البراء پاره در دهان نهاد و خورد و رسول نیز پاره در دهان نهاده
هرچند میخائید نمی توانست از دهان بیندازد و گفت این ذراع مرا خبر میدهد که من زهرآلودم پس آن زن را خواند و حال
پرسید زن اعتراف کرد رسول پرسید چرا چنین کردی گفت با خود اندیشه کردم که اگر وی پیغمبر است خود دیده اند و اگر نیست
مردم از وی خلاص شوند ششم غزاء وادی القری بود و آن هم درین سال بود بعد از غزاء خیبر و درین سفر
جمله اصحاب بخواب شدند چنانکه نماز بامداد ایشان فوت شد و رسول بلال را امر نموده بود که بیدار باشی و صبح مرا بیدار کنی
او هم بخواب رفت و روز دیگر جمله اصحاب از گرمای آفتاب بیدار شدند و رسول بلال را گفت چرا چنین کردی گفت آنکه
نفس شریف ترا بخواب مشغول کرد مرا هم بدان مشغول نمود و رسول او را تصدیق کرد هفتم غزاء خبط بوده
و امیر لشکر ابو عبیده بود و مردم در آن وقت از بی برگی و تنگی طعام عاجز شدند حیوانی عظیم از موج دریا بیرون افتاد و
ایشان بدان آسوده شدند و گویند که آن حیوان در بزرگی چنان بود که ابو عبیده یک استخوان پهلوی او استاده کرد و آنگاه
مردی بر شتر نشسته از زیر خم استخوان بیرون رفت و شتر سوار را سر بر خم استخوان نیامد و این واقعه در سال هشتم بود
از هجرت هشتم غزاء موته بود و رومیان بهزیمت شدند نهم فتح مکه بود و رسول درین سال ده هزار
مرد جمع کرده مکه را گرفت و در آن روز ابو سفیان و پسر او معاویه ایمان آوردند امیر حمزه عم رسول بوده و پسر
عبد المطلب عبد المطلب را سیزده پسران بودند ابو طالب و عباس و حمزه و حارث و ابو لهب و الغیداق و عبد الله
پدر محمد و ابو جهل و المقوم و زبیر و قثام و ضرار و عبد الکعبه و جنگ احد که بموجب روایت حدائق الانوار بتاریخ
هفتدهم ماه شوال سنه سیوم از هجرت و بموجب مخبر الواصلین سلخ ماه ذیقعده واقع شده و درین جنگ امیر حمزه
شهادت رسیده و روی رسول درهمین جنگ مجروح شده تاریخ شهادت او که در کتاب مخبر الواصلین مرقوم است ابیات تاریخ

بیگمان حمزه سید الشهداست	که خدا و رسول هر دو گواست	بر ره شرع مصطفی بوده	عم پیغمبر خدا بوده
روز جنگ احد شهید شده	پیشوای همه سعید شده	سلخ ذیقعده روز شنبه بود	که شهادت بیافت آن مسعود
عمر او بود پنجه و نه سال	کان زمان رفت زین جهان ملال	سال انتقالش نه کم نه افزون شد	اهل دین از زمانه بیرون شد

فاطمة الزهراء بنت رسول است و نام مادرش خدیجه در ماه صفر سال دوم از هجرت در شهر مدینه بعقد نکاح
علی ابن ابیطالب منعقد گشته و در ششم ذی الحجه اتفاق زفاف افتاده و در آن سال عمر علی بیست و پنج سال بود و عمر
فاطمه سیزده سال و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از وی بوجود آمده و بعد وفات رسول شب و روز
گریه و زاری میکرد تا آنکه بعد از پنج ماه و بیست و یک روز شب دوشنبه سیوم ماه رمضان سنه یازدهم از هجرت درگذشت

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

فاطمه آنکه سیده نساست	هرگزیده چو بعفت هست یکی	در شرف بهتر از همه نسوان	دختر مصطفی است بیشک دان
اوست بی اشتباه بنت رسول	لقب او صفیه است و بتول	بعد ششماه سید کونین	نقل کرد آن عفیفه از دنیا
بود تاریخ سیوم از رمضان	که شده فاطمه بعدن جنان	سال فوتش ز نقیبه بر خوان	ماند دنیا بجا همش بیجان
قبر او جنب روضه سرور	گفته اند اهل دین بنقل و خبر	لیک بر مدفنش حقیقت علم	این سخن بس بود بطبع سلیم

ذکر خلافت ابو بکر صدیق و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم

ابو بکر صدیق رض از اہل قریش است و دخترش عایشه در حباله نکاح رسول بوده نامش عبد الله بن عثمان بن ابی عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب و او بمره بن کعب به نسب رسول صلعم پیوندد و بعد وفات رسول که بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه احدی وعشرة الهجرة واقع شده مهاجران و انصار ابو بکر صدیق را بیعت نمودند و برخود امام گردانیده خلیفه رسول الله او را خطاب کردند و بر مسند خلافت نشانیدند بعد چندگاه ابو بکر خالد را جهت تسخیر ممالک عراق و عجم روانه ساخت گویند روزیکه خالد دمشق را فتح نمود همان روز ابو بکر صدیق ازینجهان انتقال فرمود وفاتش در سال ۱۳ سیزدهم از هجرت در ماه جمادی الآخره بعمر شصت و سه ساله بوقوع آمده مدت خلافت او دو سال و سه ماه و چند روز می نویسند تاریخ وفات از مخبر الواصلین نوشته شد تاریخ

آنکه او صادق لوری بوده
یار پیغمبر خدا بوده
عمر آن شاه صادق الاقوال
بود بی اشتباه شصت و سه سال
بر سریر خلافت از تقدیر
پنج ماه بود و دو سال با تدبیر
بیست و دویم جمادی الاخری بود
که بدار البقاش نقل نمود
عقل سال وصال او فرمود
در سن ۱۳ جو ورفت صاحب جود

۱۳

امیر المومنین عمر بن خطاب رض نام پدرش خطاب بن نفیل بن عبد العزی بن ریاح بن عبد الله فرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی و نسب او بکعب بن لوی به نسب رسول صلعم پیوندد و دخترش حفصه یکی از زوجگان رسول بوده چون ابو بکر صدیق پیش از وفات خود عمر را خلیفه خود مقرر نموده بود و چنانچه بعد وفات او عمر را بر مسند خلافت نشانیدند اول کسیکه او را امیر المومنین خواندند عمر بن خطاب بود و سبب آن چنان بود که ابو بکر را خلیفه رسول خواندندی و چون عمر بن خطاب بخلافت بنشست گفت که اگر مردم مرا گویند خلیفه خلیفه رسول خدا این سخن دراز شود پس مغیره بن شعبه برخاست و گفت تو امیر مائی و ما مومنانیم پس تو امیر المومنین باشی بعد ازان جمله اصحاب بران قرار دادند و او را امیر المومنین خواندند و عمر تمامی ملک شام و مصر را از دست قیصر روم که هرقلیس نام داشت برآورده بود در سال شانزدهم از هجرت بر ملک عجم نیز مستولی گشته فارس را از یزدجرد پسر خسرو پرویز گرفت و چون مدت خلافت او بآخر رسید روزی در نماز بود شخصی بنام ابو لولو غلام مغیره او را شهید ساخت و هفت کسان دیگر را کشته خود هم کشته شد این واقعه بیست و هفتم ذی الحجه سال بیست و سیوم بود در ماه محرم سال بیست و چهارم از هجرت در شهر مدینه مدفون شد روی داده در حدائق الانوار هست که مدت خلافت او ده سال و هشت ماه و چند روز بود و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین

تاریخ

عمر آن پادشاه کشور دین
چون ز دنیا بشد بخلد برین
کرد شاهی بدولت و اقبال
بست و نه روز و شش ماه و ده سال
بسکه در عدل کوشش کردش ۲۳
در سنه گو ز عقلش فرمود
همچو صدیق صادق الاقوال
عمر او نیز بود شصت و سه سال
شنبه و عشره محرم بود
که عمر نقل زینجهان فرمود
سال نقلش خرد بحسرت خواند
وای صد وای عدل بکشین ماند ۲۳

۲۳
۲۴

حضرت عباس رض

عم رسول است و ابن عبد المطلب و عبد المطلب جد رسول است و سیزده پسران داشت از انجمله یکی عبد الله است که پدر رسول بود دویم ابو طالب که پدر علی مرتضی بود سیوم امیر حمزه که در جنگ احد بشهادت رسید چهارم عباس رض است که بتاریخ هفتدهم رجب سنه سی و دو هجری در زمان خلافت عثمان ابن عفان فوت کرده و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

در جهان بود آنکه خیر الناس
نام نامی او بگو عباس
آن فروغ چراغ مطلبی
عم یار محمد عربی

روز آدینه نقل فرموده
هفدهم از مه رجب بوده
سال نقلش ز درد و غم برخوان
سال عمر شریف آن مسعود
ماند آفاق خالی از سلطان
ابن جوزی دو کم نود فرمود

۳۲

امیر المومنین عثمان رض ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد المناف و نسب او بعبد مناف بنسب رسول عربی می پیوندد و بعد شهادت عمر جمیع صحابه اتفاق نموده عثمان ابن عفان را بر مسند خلافت نشانیدند و منقاد او شدند چون قریب دوازده سال خلافت نمود او را نیز مانند عمر در عمر هشتاد و دو ساله شهید نمودند این واقعه بتاریخ هیجدهم ذی الحجه بسال سی و پنج از هجرت بوقوع پیوسته مدت خلافت او دوازده سال کم دوازده روز بوده تاریخ وفات از مخبر الواصلین نوشته شده

تاریخ

آنکه صاحب حیا بوده
حامی دین مصطفی بوده
ده و دو سال در خلافت اندا
خلق را در ره شریعت خواند
سوی فردوس او چو عزم نمود
جمعه و هیجدهم ذی حجه بود
چونکه او دال خیر و احسان بود
در سنه دال رحلتش فرمود

۳۵

حضرت اویس قرنی گویند که او هرگز با کسی اختلاط نمیداشت اگر کسی بجهت ملاقات میرفت میگفت که با ترا با خدا کاری هست یا نه اگر با خدا کار هست با من چه کار داری و اگر با خدا کاری نداری با تو چه کار دارم در معرکه که علی را با معاویه پیش آمده بتاریخ هفدهم شوال سنه سی و هفت هجری شهادت یافت و این تاریخ در وفات او از کتاب مخبر الواصلین هست که از آن سال سی و نه استخراج می باید تاریخ

عمده اولیا اویس قرن
قدوه دهر مقتدای زمن
نقل کرد از جهان خزن ملال
بشب جمعه هفدهم شوال
در سنه سی هفت یا سی و دو
ناصری گفت سال رحلت او
او بسوی علی مدد فرمود
در قتالیکه با معاویه بود
فرقه منکر از شهادت اوست
متفق بر وفات و رحلت او
سال نقلش باتفاق بخوان
حیف ذی بیرون شده از جهان

۳۹

امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه

عم زاده رسول هست و امام اول بقولی روز تولد او هشتم ماه جمادی الاول هست و موافق مشهور سیزدهم ماه رجب سی ام سال بعد عام الفیل یعنی بست و سه سال پیش از هجرت در شهر مکه اندرون حرم کعبه از بطن فاطمه بنت اسد تولد پذیرفته چون بست و پنج ساله شد یعنی در سال دوم از هجرت رسول دختر خود فاطمه زهرا را باو داده و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از ایشان بوجود آمده و علی بعد وفات رسول و دیگر خلفا یعنی ابو بکر صدیق و عمر ابن خطاب و عثمان ابن عفان که یاران رسول بودند بر مسند خلافت و امارت نشسته اما بسبب معاوات معاویه ابن ابی سفیان که مدام با او جنگ داشت در سال سی و هفت از هجرت عزلت اختیار کرده در کوفه اقامت پذیرفت و باعث دشمنی معاویه اینست که در خلافت عمر و عثمان حکومت شام بر معاویه مقرر بود چون نوبت خلافت به علی رسید عزل نامه بدو فرستاد معاویه گفت که اطاعت علی آنوقت بر من واجب باشد که او قاتلان عثمان را بمن تسلیم کند تا قصاص کنم و اهل شام را بدین سخن فریفت و به مخالفت علی مشغول شد و بدان سبب جنگ صفین واقع شد درین معرکه بموجب روایت حدائق الانوار هفتاد هزار کس در یک شب کشته شدند و بعاقبت خلافت بر معاویه قرار گرفت چون مهار عمر علی باخر رسید عبد الرحمن ابن ملجم شکوفه حیات او را از میان گلشن زندگانی بیرون آورد و آن چنان است که چون علی از جنگ نهروان که با معاویه ابن سفیان رو داده بود بفتح و فیروزی معاودت نمود خواست تا کسی بکوفه رفته خبر فتح را بکوفیان رساند عبد الرحمن ابن ملجم گفت من این

مژده را بکوفه رسانم و رخصت شده بکوفه آمد و خبر فتح بکوفیان می رسانید که ناگاه بر در خانه رسید که آواز دف و نی از آن می آمد
جمعی زنان را دید بزیور آراسته و زنی جمیله نام او قطامه در میان ایشان نشسته چون نظر بر او افتاد آتش عشق او در سینهٔ
عبدالرحمان شعله زدن گرفت و آن زن از قبیلهٔ تیم الرباب بود و آن قبیله خوارج بود و علی در جنگ نهروان ایشان را به قتل
رسانیده چون ابن ملجم دریافت نمود که او بیوه است پرسید مرا بشوهر قبول کنی گفت بشرطی که قتل علی ابن ابیطالب اختیار نمائی
که او پدر و برادر مرا کشته است او قبول نمود آن زن دو کسان دیگر همراه ابن ملجم کرده داد و آن سه کسان از انجا روانه گشته صحبت
وقت می جستند روزی وقت شام این هر سه کسان در مسجد کوفه آمده پنهان شدند چون علی به مسجد آمده به نماز استاد و سجدهٔ اول
بجا آورد همینکه سر از سجده بر داشت ابن ملجم تیغ فرود آورد و چنان زخمی زد که کاسه سر شگافته شد بعد از آن هر سه کسان از انجا
گریختند چون حضرت امام حسن و امام حسین را خبر شد گریه و زاری کنان آمدند و امیر را در گلیمی کرده بخانه آوردند بعد از ساعتی طایر روحش
بسوی عالم قدس پرواز نمود و این مقدمه بشب بست و یکم ماه رمضان سال چهلم از هجرت بوقوع آمده مدت عمرش شصت و سه
سال و مدت خلافت بموجب کتاب حدایق الانوار چهار سال و نه ماه بود و تاریخ نعیمه در وفات آن امیر ابن ملجم برید فرق علی و تاریخ وفات از مولف
ابن ملجم سر علی چو برید سال فوتش از آن عیان گردید و این چند بیت در تاریخ وفات او از مجمع الوصلین نوشته شد

تاریخ			
گر تو سال شهادتش جوئی	سر ماتم چو انجم گوئی	باز سال شهادتش که جلی است	بیگمان آخر دو حرف علی است
سال فوتش دگر نعیمه خوان	وای عهد وای زیب شد ز جهان	در نجف مرقد منور اوست	آسمان و زمین معطر از اوست

و علی را هیژده پسران و هیژده دختران بودند از انجمله شش پسران در حین حیات علی فوت شدند و یازده پسران همراه امام حسین
در کربلا شهید گردیدند جمله فرزندان یکی امام حسن دوم امام حسین سوم عباس علی چهارم محمد حنیفه که در جزیره دریای شور جنگ
کرده شهید شد در کتاب هفت اقلیم مسطور است که چون روح مطهر آن امیر بحضائر قدس انتقال نمود اولاد عظام بموجب وصیت
در آن شب جسد او را در نجف اشرف که در دو فرسنگی کوفه بطرف قبله واقع شده برده در موضعی که حالا مطاف طواف عالم است
مدفون ساختند و بحکم وصیت موضع را با زمین هموار گردانیدند که اعدا بر آن اطلاع نیابند تا در سنه خمس و سبعین و مائه یعنی بسال
یکصد و هفتاد و پنج هجری روزی هارون رشید که در آن وقت خلیفهٔ بغداد بود در آن زمین شکار میکرد آهوی چند پشته که مدفن
آن امیر بود پناه بردند هارون هر چند سگان را بر آن آهوان دوانید و جانوران را نید مطلقاً تعرض ننمودند و باز گشتند هارون
متعجب که دید پیر که در آن حدود می بود باز نمود که جسد امیر المومنین علی در انجا مدفون است لاجرم هارون ترک شکار کرده لوازم
طواف بجا آورده مردم مجاور شده روز بروز آبادانی و جمعیتی دست میداد تا بعد از صد و هشتاد سال دیگر عضدالدوله دیلمی در
سنه ست و ستین و ثلث مائه بر سر تربتش عمارت عالی ساخت و پس از و غازان خان عمارات بر آن افزود و خواجه عبدالکریم
و نیسته بیان واقع می نویسد که در زمان سابق که کوفه معمور بود زمین نجف بیرون نجات شهر کوفه بوده است و عظمت عمارت کوفه
در تواریخ سلف مرقوم است فاما بجهت افعال ساکنان بدترین نحوی خراب شده که حالا اثری از آثار مبانی آن پیدا نیست
مگر مسجدی که در محراب آن امیر المومنین را مجروح نموده بودند برقرار است و از مدفن تا مقتل مسافت یک فرسنگ است و در
محرابی که آن امیر را زخم زده بودند خطی نوشته اند که هذا مقتل امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه فقط و در کتابی دیده شد
که خواجه خیران که از اقربای بلخ است مرقد شریف را انجاست در زمان سلطان سنجر ماضی بن ملک شاه سلجوقی والی بلخ جمیع اعیان شهر را

طلبیده مشورتی در میان نهاد و از روی تواریخ نیز تعیین یافت که مدفن او در همین زمین است بعد از توجه و تردد حضرت ظاهر شد
که در میان آن لوحی از سنگ سفید پیدا شد و بر صفحهٔ آن لوح این چند عبارت منقوش بود هذا قبر اسد الله اخی رسول الله علی ولی الله
و سلطان حسین میرزا والی هرات بر مرقد او عمارت تعمیر ساخته والله اعلم امام المسلمین حسن فرزند بزرگ علی ابن ابیطالب است
که از بطن فاطمه بنت رسول تولد پذیرفته امام دوم است در روز ولادت او پانزدهم شهر رمضان سال سیوم از هجرت است و مولد
تاریخ پسر جان است سال زادن او + اگرچه بعد وفات پدرش قبائل عرب او را در کوفه بر مسند خلافت نشانیدند لیکن او بعد از
شش ماه بسبب خصومت معاویه ترک خلافت کرده از کوفه بمدینه رفت در حدائق الانوار مرقوم است که رسول خبر داده که خلافت
بعد از وی سی سال باشد و بعد از آن ملک باشد و چون علی مرتضی انتقال کرد از مدت سی سال شش ماه مانده بود و آن شش ماه
از آن حسن بود و چون امام حسن در اصحاب خود حمیتی ندید بعد از شش ماه ملک بمعاویه تسلیم کرد و معاویه مدام بر قتل او میکوشید تا آنکه
پسرش یزید زنی دلاله را نزد اسما که زن امام حسن بود فرستاد تا او را بمکر و حیله بران آورد که امام حسن را زهر دهد چنانچه او چند
مرتبه بطمع جاه و حشم امام حسن را زهر در عسل و خرما آمیخته داد و مرتبه آخر الماس سائیده که یزید برو فرستاده بود در آب بیامیخت
چون امام حسن آن آب را نوشید جگر پاره پاره گردیده از حلق او بیرون آمد و جان داد این مقدمه بشب جمعه بیست و هشتم
ماه صفر در سال پنجاهم از هجرت بعمر چهل و هشت سالگی بوقوع آمده و بعضی هفتم صفر سنه تسع و اربعین نوشته اند بالجمله بعد از وفات
امام حسن زن به یزید گفته فرستاد که حالا مرا بموجب اقرار بعقد نکاح خود در آر که امام حسن را دور ساختم یزید گفت با فرزند
پیغمبر وفا نکردی با من نیز وفا نکنی آن نادان هم شوهر را از دست داد و هم بمقصود خود نرسید بعد وفاتش امام حسین برادرش
محمد بن علی که مشهور به محمد حنفیه است جسدش را در مدینه برده نزدیک گور غریبان مدفون ساختند مولف این دو بیت در تاریخ وفاتش گفته

مربع

ایضاً		تاریخ از مولف	
از آن تاریخ فوتش آمده گل	بشکل گل حسن ابن علی بود	شود تاریخ فوتش زان هویدا	بگیرای مومنان پای حسن را

۵۰

و این چند ابیات در تاریخ وفاتش از مخبر الواصلین نوشته شد

۵۰

پنج ماه و سه روز با شش ماه	بعد حیدر خلافت آن شاه	کنیت او ابو محمد دان	حسن آن پادشاه کون و مکان
صفر شش و رمه صفر فرمود	بود تاریخ هفتم ای مسعود	بجهان فتنه ها دو افت شد	ختم بر ذات او خلافت شد
حیف آفاق ماند بی اسلام	هاتفم گفت سال نقل امام	آن دو حرف است سال حلت شاه	انتهای تمام بسم الله

۵۰ / ۳ / ۵

امام المسلمین حسین برادر امام حسن است و پسر دوم علی ابن ابیطالب امام سیوم است در روز ولادت او سیوم شعبان
سال چهارم از هجرت و مولد مدینه تاریخ سال مولد او سعد دین است + چون معاویه ابن سفیان در سال شصتم از هجرت
از دنیا برفت و خلافت به یزید رسید نامهٔ عتاب به مدینه بر ولید فرستاد که حسین را در بیعت من بخوان ولید نامه را پیش
امام حسین برد او نامه را خوانده در خشم شد و گفت من در بیعت او چگونه در آیم که او از اهل دوزخ است یزید بار دیگر مکتوب
بر ولید نوشت که چون این نامه بر تو رسد چنان کنی که سر حسین را پیش من فرستی ولید در فکر و حیله شد که حسین را هلاک کند
تا آنکه اهل کوفه امام حسین را نامه فرستاد که زود بیاید که با تو بیعت کنیم چنانچه امام حسین با اهلبیت خود بطرف کوفه روانه
شد در اثنای راه چون بمیدان کربلا رسید با لشکری که یزید برو فرستاده بود دو چار گردید آخر جنگ شروع شد و امام
حسین از دست شمر شهادت یافت بعد از آن سرش را از تن جدا ساخته دختران و زنان او را قید کرده

یزید بشام فرستاد و شهادت او شش ماه بعد از وفات معاویه بتاریخ دهم ماه محرم سال شصت و یک هجری بوقوع آمده و بعضی علما که سال وفات بسال شصتم از هجرت نوشته اند محض غلط است شیعیان روز شهادت او را روز عزا گرفتند و درین روز بنوحه و بکا مشغول شدند و بنی امیه این روز را عید ساختند و بنی امیه اولاد معاویه و یزید را بعائش (?) اگویند و مار بجای خارجیان (?) و که علما نظم کرده نیز بکعبد (?) و کم از سال وفات میشود چندی از ان اینست بتاریخ جمعه و عاشر محرم بود که سوی خلد امام نقل نمود سال فوتش بگفت غمگینی سر دین را بریدی دنی ایضاً من چه گویم کربلا را واقعات آه می آید برون از اسم ذات و این هر دو تاریخ تعمیه خارجی است یعنی اگر سر دین که دال است دور کرده شود باقی ماند حروف یا و نون که عدد آن شصت است و مراد از اسم ذات الله است پس اگر از لفظ الله عدد لفظ آه دور کنی هم شصت عدد باقی ماند و این تاریخ از مولف این اوراق است درباب وفات پنجتن یعنی محمد و فاطمه و حسین و علی و حسن ٭ تاریخ از مولف

رفتم بباغ فکر و دیدم هر چمن ‌ در شوق چیدن گل تاریخ پنجتن	هر غنچه را گشودم و جستم ز هر گلی	ناگه ندا ز بلبل آمد بگوش من
احمد و فاطمه و حسین و علی حسن ‌ تاریخ فوت شان مجو الا ز پنجتن	اول دو حرف بهر محمد و فاطمه	باقی سه حرف بهر حسین و علی حسن

امام المسلمین زین العابدین امام چهارم و خلف الصدق امام حسین است در سنه سی و هفت هجری ولادت یافته و در سنه نود و پنج هجری در زمان خلافت ولید ابن عبدالملک از جهان رحلت نموده نام مادرش شهربانو است که دختر یزدجرد بادشاه فارس بود ٭

تاریخ از کتاب مجمع الواصلین

آن امام زمانه زین عباد	مثل او مادر زمانه نزاد		آنکه او راست رتبهٔ اعلی	شد و سال ولادتش والا
شب شنبه امام نقل نمود	نهم از محرم بود	۱۳۱	سال ترحیل آن شه بی عیب	از غیب و دین بود گفت هاتف
سال نقلش خرد بماتم غم	زد رقم ماه رفت از عالم		سال نقلش سینه ها چاک است	گفت هاتف ولی ز عالم رفت
	در بقیه مزار آن شاه است		رحمت حق نثار آن ماه است	

۹۵
۹۵

در کیفیت خلفای بنی امیه معاویه ابن ابوسفیان ابن الحرب

اول خلیفه از خلفای بنی امیه است خواهرش ام حبیبه یکی از زوجگان رسول بود منقول است که روزی رسول نشسته بود که معاویه بخدمت او آمد رسول فرمود که از پشت تو فرزندی پیدا شود که او کشندهٔ حسن و حسین باشد گفت ای رسول خدا من در جهان هیچ فرزند ندارم و بعد ازین سوگند میخورم که زن نکنم تا مرا فرزندی نشود که بر فرزندان پیغمبر چنین کند شبی معاویه در خواب بود بیدار شد و برخاست و بول کرد کلوخ نیافت استنجا به دیوار کرد و کژدمی بران نشسته بود و سر آلت را نیش زد معاویه را از درد آن طاقت نماند حکما گفتند که تا بر عورت نزدیکی نکنی نیکو نشوی بضرورت مجامعت بر عورتی که پیر بود کرد تا زهر کژدم دفع گردید همان ساعت یزید در شکم آن زن قرار گرفت و بعد مدت معهود در جهان آمد چون بعد شهادت علی خلافت بمعاویه دست داد و یزید بطریقیکه مذکور شد اول امام حسن را بمکر و حیله دفع ساخت بعد ازان از جهت زن عبدالله زبیر عداوت بر امام حسین گرفت و آن چنان است که روزی معاویه پسر خود یزید را گفت که ای پسر چندین رنج و مشقت کرده خلافت را بدست آوردم و از تو کردم اگر آرزوی دیگر داری بگو گفت ای پدر عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد که درین شهر بجمال او هیچ عورتی نمیرسد آرزوی من آنست که او مرا باشد روز دیگر معاویه عبدالله زبیر را بخواند و خلعت داد و گفت که تو که پسر عم پیغامبری میخواهم که در حق تو نکوئی کنم

دختر خود بتو دهم و ولایت مصر حواله تو کنم عبدالله ابن زبیر را این سخن فریفته کرد و از راه بی راه شد روز دیگر معاویه او را باز خواند
و گفت که ای پسر دختر من میگوید که من جمال ندارم و عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد اگر آن زن را بگذارد من در نکاح
او در آیم عبدالله ابن زبیر را رغبت ولایت مصر بود فی الحال زن را طلاق گفت بعد از آن معاویه او را بخواند و گفت که دختر
ترا نمیخواهد و میگوید که او زن خود را که صاحب جمال بود بجهت ولایت مصر طلاق گفت من که جمال ندارم روزیکه ولایت مصر از وی برود
مرا نیز بگذارد من او را قبول نمیکنم عبدالله ابن زبیر زین سخن دلتنگ شده بازگشت و معاویه ابوموسی اشعری را که مردی عالم
و پارسا بود طلبیده گفت که من میخواهم که تو نزد زن عبدالله ابن زبیر بروی و او را بجهت پسر من بخواهی ابوموسی اشعری روان شد در
اثنای راه با قاسم ابن عبدالله ملاقات شد پرسید کجا میروی او حال بیان کرد قاسم گفت اگر او را قبول نکند پیغام من بگذاری
چون پیشتر رفت با امام حسین دوچار شد پرسید کجا میروی گفت پیغام یزید پسر معاویه و پیغام قاسم ابن عبدالله بر زن عبدالله
ابن زبیر می برم گفت اگر ایشان را قبول نکند پیغام من هم بگوئی چون ابوموسی نزدیک آن عورت رسید خود هم شیدای آن
گروید گفت ای زن چهار پیغام بر تو آورده ام گفت هر چهار پیغام باز گو موسی اول پیغام خود گفت بعد از آن پیغام یزید بعده پیغام
قاسم و پس از آن پیغام حسین زن گفت من جوان و تو مرد پیری با تو راست نیاید باقی مصلحت هر سه نفر بر دست تو دادم هر که
میدانی مرا بده موسی گفت اگر ولایت و ملک میخواهی یزید را بخواه اگر جمال و اصل خواهی قاسم را بخواه و اگر دنیا و آخرت میخواهی
امام حسین را بخواه زن گفت نکاح من با حسین بخوان تا طمع دیگری از من دور گردد و من در خاندان پیغمبر در آیم پس ابوموسی نکاح حسین
با امام حسین بخواند چون موسی نزد معاویه آمد و حال باز گفت معاویه گفت ای موسی من بحیله تمام زن را از عبدالله ابن زبیر جدا
کردم و تو در یک ساعت کار زیر و زبر کردی چون یزید ازین حال خبردار شد سوگند خورد که هرگاه ملک بعد پدر بمن رسد تا سر حسین
را از تن جدا نکنم آرام نگیرم و آن بدبخت همچنان کرد که گفته بود بالجمله چون خلافت و امارت بر معاویه قرار گرفت بسیاری ملک
قیصر روم را تسخیر نمود و سمرقند را نیز بدست آورده و دمشق را مستقر خلافت خود ساخت و پسر خود یزید را ولی عهد نموده بتاریخ
غره ماه رجب در سال شصت از هجرت وفات کرد و در دمشق مدفون گردید مدت خلافت و امارت او بعد از رحلت امام حسن
نوزده سال و سه ماه و پنج روز بود و بعد از وی پسرش یزید ابن معاویه که دویم خلیفه از خلفای بنی امیه است بر سریر
خلافت و امارت نشست چون شش ماه گذشت لشکر بر سر امام حسین فرستاده او را بشهادت رسانید و بعد حکومت
سه سال و شش ماه و هشت روز در شهر دمشق درگذشت و این واقعه شاید که در ماه محرم سال شصت و چهار از هجرت بوقوع پیوست
بعد از وی پسرش معاویه ثانی ابن یزید بر سریر خلافت نشست و بعد از یک ماه و نیم کار سلطنت و فرمانروائی را دشوار
انگاشته ترک خلافت نمود و بعد چندی بمرد و بعد از وی مروان ابن الحکم در دمشق بر مسند خلافت و امارت نشست و بعد از ایالت
یازده ماه در سال شصت و پنج هجری درگذشت و بعد از وی پسرش عبدالملک ابن مروان بر سریر خلافت جلوس
نمود اول کسیکه از ملوک عرب که نام او را بر زر و سیم نقش کردند عبدالملک بود و او را ابوالذباب گفتندی یعنی پدر مگسان بسبب آن
بود که او گنده دهن بود بحدیکه اگر مگسی بر لب او نشستی فی الحال در افتادی و در زمان او عبدالله ابن زبیر که از هنگام یزید ابن معاویه
در مکه و مدینه خلافت میکرد در سال هفتاد و دو هجری کشته شد و عبدالملک بعد خلافت بیست سال و چند ماه در سنه هشتاد و شش
هجری فوت کرد بعد وفاتش ولید ابن عبدالملک در دار الخلافت دمشق بر مسند حکومت نشست بسیار ملک دیگر تسخیر نمود و
ماوراءالنهر و خوارزم را نیز بدست آورده و در سنه نود و شش هجری درگذشت در کتاب حدائق الانوار مدت حکومت او نه سال و نه ماه

نوشته است بعد از وی برادرش سلیمان بن عبد الملک بر سریر خلافت و مسند امارت جلوس نمود و در سنه نود و نه هجری
فوت شد گویند او به روز قریب یکمن طعام خوردی مدت خلافت او در حدائق الانوار دو سال و هفت ماه نوشته است بعد از وی
عمر ابن عبد العزیز بن مروان را بر مسند خلافت نشانیدند او دو سال و پنج ماه خلافت نمود و در سال یکصد و یک هجری
درگذشت گویند که او بغایت زاهد و متقی بود ذکر در بنای خانه کعبه مورخان مرقوم نموده اند که اول بنای خانه کعبه از آدم بود
که در طوفان غرق شد بنای ثانی از ابراهیم خلیل الله بود و بعد از ان عمالقه آن را تعمیر نموده بعده قبیله جرهم و بعد از ان قریش که رسول صلعم
هم با ایشان شریک بود و آن در سال سی و پنجم عام الفیل بوده بعد از ان عبد الله ابن زبیر در سال شصت و سه هجری و بعد او حجاج
که امیر الامرا عبد الملک ابن مروان بود در سال هفتاد و چهار هجری بنای عبد الله ابن زبیر را تغیر داده بنای خود نهاد و بعد از ان هارون رشید
در زمان خود خواست که بنای تازه نماید و از امام مالک مصلحت جست او گفت که خانه کعبه را بر همین نوع باید گذاشت والا هر بادشاهی در ایام خود
از راه تعصب تغیر و تخریب خواهند نمود

	مات دوم از سال یکصد و یک لغایت سنه دو صد از هجرت	

تتمه کیفیت خلفای بنی امیه

در ابتدای این مات عمر بن عبد العزیز بر سریر خلافت متمکن بود و بعد وفاتش یزید ثانی بن عبد الملک در سنه یکصد و یک هجری
بر سریر خلافت پا نهاد و بعد از حکومت چهار سال و یکماه شاید که در سنه یکصد و پنج هجری درگذشت بعد از وی هشام بن عبد الملک
که برادر یزید ثانی بود بر مسند خلافت نشست و نوزده سال و هفت ماه و پانزده روز حکومت نموده در سنه یکصد و بست و پنج هجری
درگذشت بعد از وی ولید ثانی بن یزید ثانی پا بر مسند خلافت نهاد و در سال یکصد و بست و شش هجری کشته شد مدت
ملک او یک سال و دو ماه و چند روز بود و بعد از وی یزید بن ولید ثانی بر مسند خلافت و امارت جا گرفت او را یزید ناقص گویند
بعد خلافت شش ماه فوت شد بعد از وی برادرش ابراهیم بن ولید ثانی بر سریر خلافت نشست مدت خلافت او هفتاد
روز بود و مروان ثانی بن محمد بن مروان ابن الحکیم در سنه یکصد و بست و هفت ابراهیم را معزول ساخته خود بر مسند خلافت
نشست او آخر ملوک بنی امیه است و او را مروان حمار گفتندی اول سبب آنکه عرب هر سر صد سال را سنة الحمار گفتندی و چون
ملک بنی امیه در ایام مروان بصد سال رسید او را حمار نام نهادند و سبب دوم آنکه مروان از ان وقت که خلیفه شد یکروز بفراغت
ننشست بلکه پیوسته بدفع اعدا مشغول بود و بدان شداید مصابرت می نمود پس او را در صبوری بخر تشبیه نمودند در سنه یکصد و سی و
دو هجری اهل کوفه ابو العباس السفاح را بر خود خلیفه گردانیدند و هم دران سال مروان در یکی از معارک که با ابو العباس داشت کشته شد
بعد وفات مروان ثانی خلافت بنی امیه منقطع گردیده در خانواده بنی عباس قرار گرفت خواجه حسن بصری در منتخب التواریخ
مرقوم است که او در زمان خلافت هشام بن عبد الملک غره رجب سنه یکصد و ده هجری درگذشت و مدت عمرش هشتاد
و نه سال بود و این تاریخ در وفات او در مخزن الواصلین مرقوم است ✤ تاریخ ✤ ✤

حسن بصری آن خدا آگاه		مقتدای همه ولی الله		در سنه بست و یک ولا ... او	از صد و ده وفات و رحلت او ست

۱۱۰ ۱۱۰

امام محمد باقر ابن امام زین العابدین علیه السلام

پنجم امام است بتاریخ هفتم ذی الحجه سنه یکصد و چهارده هجری در زمان هشام بن عبد الملک فوت کرده و این تاریخ در باب
وفات او از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن امام که باقرش نام است	هادی خاص مرشد عام است	سال مولود آن سعید و رشید	عقل با صد نشاط گفت مجید
هفت ذیحجه دو دوشنبه بود	که سوی عدن شاه عزم نمود	سال انتقال آن شه دوران	هاتف غیب گفت بازخان

[۱۱۴]

تاریخ از مولف

سال میلاد حضرت باقر	بود دلی بیش و کم ز هجرت پنجاه و هفت	یکصد و چهارده ز هجرت بود	که سفر کرد و سوی جنت رفت

[۱۱۴]

خواجه حبیب عجمی

مرید و خلیفه حسن بصری است او را عجمی از آن گویند که قرآن نتوانست خواند بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکصد و بیست هجری در زمان هشام بن عبد الملک فوت نموده و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مقتدای زمانه شیخ حبیب	عجمی بود آن عزیز نجیب	هفتم ماه صوم دوشنبه بود	که ز دنیا حبیب نقل نمود
سال نقلش باتفاق سند	هادی اهل دین بگفت خرد	سال فوتش سرورش بانی	گفت بوده حبیب یزدانی

[۱۲۰] [۱۲۱]

امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر علیه السلام

ششم امام است نام مادرش ام فروه دختر محمد بن ابو بکر صدیق بوده در سنه هشتاد و سه هجری در مدینه متولد گشته و در روزگار المنصور عباسی خلیفه بغداد در سنه یکصد و چهل و هشت یا که یکصد و چهل و نه هجری بتاریخ بست و چهارم ماه شوال رحلت نموده قبرش در بقیع است و آن گنبدی است که دران امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن آسوده اند تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه او بود جعفر صادق	لقب اوست ثابت و واثق	سال مولود آن شریف و نجیب	هاتف از اوج عرش گفت حبیب
	آنکه او بود خسرو دوران	سال انتقالش مه جهان برخوان	

[۱۴۹]

تاریخ از مولف

جعفر صادق امام المسلمین	رفت در خلق عشر خود فرمود	شد تولد در هشتاد و سه	در صد و چهل و هشت رحلت نمود

[۱۴۸]

امام اعظم ابو حنیفه نعمان کوفی علیه السلام

بن ثابت کنیت وی ابو حنیفه است لقبش امام اعظم است سلسله نسبش بنوشیروان منتهی میشود و ثابت کابلی الاصل بود بنابر اقتضا و قضا بکوفه واقع شده و نهال باکمال ابو حنیفه در آب و هوای آن دیار ببار آمده و بعد از کسب کمال بصحبت چندی از صحابه و بسیاری از تابعین رسیده و با امام جعفر صادق صحبت داشته و فواید اخذ کرده تا بدرجه مفتی گردیده و در تذکرة الاولیا مسطور است که وی استاد فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و داؤد طائی و بشر حافی بوده و ابو المنصور عباسی که دویم خلیفه از خلفاء عباسیه است او را در پایان عمرش محبوس داشته و در حبس فوت گردیده و در تاریخ یافعی مسطور است که ابو حنیفه با ابراهیم بن عبد الله بن امام حسین در مخالفت ابو جعفر منصور اتفاق داشت بنابران او را زهر دادند منقول است که چون ابراهیم از بصره باتفاق اکثر اکابر خروج کرد وی نیز بیعت نمود و بمعاونت و نصرتش فتوا داد و پسر خود حماد را با چهار هزار درم نزد وی فرستاد و نامه نوشت که اکثر مردم دامنگیر من اند والا بتو ملحق می شدم اتفاقاً این نامه بدست ابو المنصور

و ذوالنقی افتاد و او را قید کرد تا آنکه بمرد و این واقعه در ماه رجب سال یکصد و پنجاه هجری بوقوع آمده ۱۱۳۵ صد و سی و پنج سال بعد از وفات ملک شاه جلال الدین سلجوقی بر قبرش که در بغداد جدید واقع است عمارتی عالی بنا نموده عزیزی در تاریخ تولد و وفات او این رباعی گفته

تاریخ

سال هشتاد بو حنیفه بزاد	در جهان داد علم و فقه بداد	سال عمرش رسید تا هفتاد	در صد و پنجه و فات افتاد ۱۵۰

۱۵۰

تاریخ از مجمع الواصلین

آنکه او بود مجتهد زمان	نام او بوحنیفه نعمان	پدرش بود ثابت زاهد	بره شرع مصطفی جاهد
تابع هشت امیر و فقیر	خادم مشربش صغیر و کبیر	سال مولود آن شه والا	سر علما است یا سر فقها
روز بستقار او شنبه دان	بود تاریخ چارم شعبان	لیک اندر وی اختلاف اهم	از رجب ماه بود و چهاردهم
	عقل تاریخ او چو گوهر سفت	سال ترحیل او سعید گفت ۱۵۰	

۱۵۰

ذکر خلافت خلفای بنی عباس که پانصد و بیست و چهار سال قمری ببغداد خلافت نمودند

بدانکه از آل عباس سی و هفت نفر بر سریر حکومت در بغداد نشسته اند و ایام استیلای ایشان از ابتدای روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه یکصد و سی و دو هجری تا ششم صفر سنه ششصد و پنجاه و شش هجری پانصد و بیست و سه سال و ده ماه و چند روز است اول ایشان ابو عباس السفاح ابن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس است اهل کوفه او را در سنه یکصد و سی و دو هجری بر خود خلیفه گردانیدند و او همدران سال مروان ثانی را که خلیفه از بنی امیه بود در محاربه کشته بر سریر خلافت نشست و اولاد بنی امیه را هر جا که یافت کشت در سنه یکصد و سی و شش هجری بعد خلافت چهار سال و هشت ماه بیماری جدری در گذشت بعد از وی برادرش ابو جعفر ملقب به المنصور بن محمد مشهور به دوانقی بر سریر خلافت نشست و در سنه یکصد و چهل و پنج هجری بنیاد شهر بغداد جدید نهاد و چون در سنه یکصد و چهل و نه تعمیر اختتام یافت آنرا دار الخلافت خود ساخت و میر عبد الکریم در رساله بیان واقع نوشته که بغداد و شهریست بغایت وسعت و معموری و شط العرب مابین بغداد قدیم و جدید جاری است و شهر کهنه که حصار ندارد جانب غربی دریاست و بغداد جدید بسمت شرقی است و تمام آبادی آن اندرون قلعه است و قصر کسری که در ایام ظهور رسول صلعم مکسور و منهدم شده بود از بغداد بفاصله شش فرسخ است و تا هنوز عمارت آن برقرار است فقط و در هفت اقلیم مسطور است که در عجائب البلدان آمده که چون منجم در وقت تعمیر بغداد ملاحظه نمود شمس در قوس بود و این دلیل بر آنکه هیچ خلیفه در آن شهر نمیرد و میگویند که همچنان شد که او گفته بود و از جمله سی و هفت نفر خلفای بنی عباس یک تن در ان دیار پهلو بر بستر مرگ ننهاده اند و الله اعلم بالصواب بالجمله در سنه یکصد و پنجاه و هشت المنصور قصد زیارت مکه نموده میرفت در انتهای راه نزدیک بیر میمون فوت شد جسد او را در مکه برده دفن کردند گویند که یکصد قبر برای او کندند بعد از ان او را دفن کردند تا اعدا را اطلاع نباشد که لاش او در کدام قبر است ایام خلافت او بیست و دو سال بود و چون او در صرف مال بخیل مشهور بود از ان سبب او را ابو الدوانق خواندندی بعد از وی پسرش المهدی ابن منصور که سوم خلیفه از خلفای عباسیه است بر مسند خلافت نشست و بعد از حکومت ده سال و یک ماه و بیست و دو روز در سنه یکصد و شصت و نه هجری در گذشت منقول است که روزی مهدی جهت شکار بصحرا رفت و بعد تکدو بسیار گرسنه و تشنه

با اعرابی دوچار شد آنکس خلیفه را بخیمه برد و نان و شراب پیش او نهاد مهدی یک پیاله خورد و اعرابی را پرسید که تو دانی که
من کیستم گفت نه مهدی گفت که من وزیر خلیفه هستم بعد ازان پیاله دیگر بخورد و باز پرسید که مرا میدانی که کیستم میزبان گفت
که تو همین وقت گفتی که وزیر خلیفه هستی مهمان گفت که من از وزیر بزرگترم و پیاله دیگر بخورد و گفت که من خود خلیفه هستم صاحب خانه
ازین کلام برجست و قرابهٔ شراب از پیش او ببرد خلیفه پرسید که قرابه کجا میبری گفت که می ترسم که اگر پیاله دیگر بخوری بگوئی که تو خود
رسول خدا هستی و اگر شاید پیاله پنجم بنوشی بگوئی که خدا هستی خلیفه ازین لطیفه بسیار خوشنود گردید و او را انعام بخشید بعد از
مهدی پسرش الهادی ابن مهدی بر سریر خلافت نشست او را در سنه یکصد و هفتاد هجری مسموم کردند تا بمرد مدت
خلافت او یک سال و یک ماه بود و بعد وفاتش برادر او هارون الرشید ابن مهدی که پنجم خلیفه از خلفای عباسیه است
در بغداد بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت بست و سه سال و دو ماه در سنه یکصد و نود و سه هجری در طوس فوت کرد و در آنجا
مدفون گردید او را چهار پسران بودند الامین و المامون و القاسم و المعتصم بعد وفات هارون پسرش الامین ابن هارون الرشید
بر سریر خلافت جلوس نمود و برادرش المامون با او جنگ داشت تا آنکه الامین در سنه یکصد و نود و هشت هجری کشته شد و بامر
المامون سرش از تن جدا ساخته تشهیر نمودند مدت دولت الامین چهار سال و هشت ماه و پنج روز بود و بعد شهادت او برادرش
المامون ابن هارون الرشید بر مسند خلافت جلوس فرمود سفیان ثوری در زمان ابو المنصور عباسی بوده
در سنه یکصد و شصت هجری در زمان مهدی ابن منصور رحلت نموده قبرش در دیار بصره است تاریخ وفات او ازین ابیات [illegible]

تاریخ

آنکه سفیان ثوریش نام است	مرشد خاص و رهبر عام است	مرقد عالیش به بصره بدان	سال ترحیل او همای جنان

۱۶۰

داود طائی

در انواع علم مهارت کامل داشت خاصه در فقه که بر سر آمده بود و بست سال ابو حنیفه را شاگردی کرد و فضیل و ابراهیم ادهم
را دیده و پیر طریقت او حبیب راعی بود وقتی نان بخورد و ترسای بر و بگذشت پاره بدو داد و آن شب ترسا با حلال خود صحبت
کرد معروف کرخی در وجود آمد والله اعلم وفات داود طائی در سنه خمس و ستین و مایه در زمان مهدی ابن منصور بوقوع آمده

تاریخ

آنکه داود طائیش نام است	قدوهٔ خاص عمدهٔ عام است	شاهباز رواق خلد برین	بنجو او کیست در زمان و زمین
	سال نقلش خرد بحکم سند	گفت داود کو و اصل ایزد (۱۶۴)	

شقیق بلخی بتاریخ نهم ماه رمضان سنه یکصد و هفتاد و چهار هجری در زمان هارون الرشید فوت نموده قبرش در ولایت ختلان است

تاریخ

آنکه نامش شقیق بلخی بود	نهم ماه صوم نقل نمود	قبر او در ولایت ختلان	گل قدس است سال رحلت آن (۱۷۴)

امام مالک بتاریخ هفتم ربیع الثانی سنه یکصد و هفتاد و نه هجری در زمان هارون الرشید رحلت نمود ۰

تاریخ

مجتهد زمانه مالک بود	عارف و سالک مسالک بود	سال مولود مالک دوران	گفت هاتف زهی جواد جهان
بود یکشنبه از ربیع دویم	شده تاریخ نقل او هفتم	[illegible]	سال ترحیل او [illegible] (۱۷۹)

۱۷۹

امام ابو یوسف در زمان خلافت الهادی و هارون الرشید بوده اول اوست که بخطاب قاضی القضات ممتاز گردیده و در زمان هارون الرشید بتاریخ بیست و هفتم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و دو هجری از جهان رفت ؛

تاریخ

پیشوای زمانه یوسف بود — از رجب ماه بیست و هفتم بود — ۱۸۲
نقل او موجب تأسف بود — که بفردوس رحلتش فرمود
سال نقلش ز هفت بام فلک
قاضی شرع و مفتی اسلام — سال ترحیل او بلا اشباه
گفت محبوب عدن حور و ملک ۱۸۲ — ۱۸۲
ذات او بود در خواص و عوام — گفت هاتف امام دین الله ۱۸۲

امام موسی کاظم ابن امام محمد جعفر صادق علیه السلام

هفتم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سال یکصد و بست و هشت هجری تولد شد در روز جمعه بیست و پنجم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و سه هجری در زمان هارون رشید خلیفه بغداد وفات یافته مقبرهٔ او و مقبرهٔ امام محمد تقی در بغداد قدیم است و ایشان را در آن دیار کاظمین گویند هر دو در یک گنبد آسوده اند و آن گنبد سمت غربی شط است محاذی گنبد ابو حنیفه کوفی که بجانب شرقی شط واقع است

تاریخ

آنکه موسی کاظمش نام است — روز جمعه امام نقل نمود — ۱۲۸
قدوهٔ روزگار و ایام است — از رجب ماه بیست و پنجم بود — ۱۸۳
مرقد آن امام در بغداد
خلق را هادی خفی و جلی است — ملک العرش و حور خلد برین
هست بی شبهه ای بلند نژاد
سال مولود او امام ولی است ۱۲۸ — سال نقلش بگفت عمدهٔ دین ۱۸۳

امام محمد در سنه یکصد و هشتاد و شش در زمان هارون الرشید خلیفه بغداد فوت کرد و تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مفتی شرع و دین محمد بود — تابع ذات پاک احمد بود
سال نقلش که بهر زگوهر سفت — ماه اوج فلک ملائک گفت ۱۸۶ — ۱۸۶

فضیل عیاض باصل از کوفه است و بعضی گفته اند که باصل از خراسان است از ناحیه مرو و گفته اند که وی در سمرقند زاده و در محرم سنه سبع و ثمانین و مائه در مکه هنگامیکه مقری سورهٔ الفاتحه برخواند خواجه نعره بزد و جان داد ؛ تاریخ ؛ — ۱۸۷

چون فضیل عیاض واصل حق — بخرامید سوی باغ بهشت
ملهم غیب سال رحلت او — بود و او واصل الله نوشت ۱۸۷

شیخ معروف کرخی

در تذکرة الاولیا مسطور است که مادر و پدر او ترسا بودند وقتی داؤد طائی نان میخورد و پدرش بر وی گذر کرد و پاره از آن بوی داد چون آن ترسا وقت شب با زن خود صحبت کرد معروف در وجود آمد چون وی را بمعلم فرستاد معلم گفت بگو ثالث ثلاثه گفت نی قل هو الله احد هرچند میگفت که خدای سه است او میگفت که یکی است هرچند معلم بزدش سود نداشت پس گریخت مادر و پدرش گفتند کاشکی بیامدی و هر دینی که خواستی با موافقت او کردمی وی برفت و بر دست علی بن موسی رضا مسلمان شد بعد از چندگاه روزی در خانه پدر رفت گفتند کیست گفت پسرت معروف گفتند بر کدام دینی گفت بر دین محمد مادر و پدرش نیز مسلمان شدند آنگاه بداؤد طائی افتاد و بسیار ریاضت کشید و بسی عبادت و مجاهدها بجا آورد و چندان در صدق قدم زد که مشار الیه شد معاصر بود با ابراهیم ادهم و با داؤد طائی صحبت داشته و استاد سری سقطی و غیر او بود چون فوت کرد از غایت خلق و تواضع که داشت همه اهل ادیان در وی دعوی کردند جهودان و ترسایان و هندوان هر یکی

میگفتند که از ماست خادم گفت که او گفته هر که جنازهٔ من از زمین تواند برداشت من از آن قوم ترسایان و جهودان نتوانستند مسلمانان برداشتند
و بر وی نماز کردند در زمان مامون ابن هارون الرشید بتاریخ بستم محرم سنه مائتین از دنیا برفت و در بغداد در موضعی که آنرا کرخ گویند مدفون است
چنانچه سعدی فرماید بیت   نه بینی که در کرخ تربت بسی است   بجز گور معروف معروف نیست   تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

آنکه معروف کرخی اش نام است	راز دان علیم و علام است بی شک و ریب ای نکو خصال	او ز دنیا بجمعه نقل نمود دل معروف گشت سال وصال	بیستم از مه محرم بود

۲۰۰

مات سیوم از ابتدای سال دو صد و یک لغایت سال سه صد از هجرت

ذکر خلفای عباسیه که در مات سیوم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای این مائة المامون ابن هارون الرشید که بعد کشتن برادر خود الامین برادر سنه یکصد نود و هشت هجری بخلافت رسیده
بود در بغداد بر مسند حکومت متمکن بود و در سنه دو صد و هیجده هجری بعد خلافت بست سال و شش ماه و سیزده روز در گذشت
برادر او المعتصم بالله ابن هارون الرشید که مشهور است به المعتصم ثامن در ماه رجب سال دو صد و هیجده هجری در
بغداد بر سریر خلافت نشست و بتاریخ هیجدهم ربیع الاول سال دو صد و بست و هفت در گذشت سر من رای که مشهور است
بسامره بنا کردهٔ اوست و سر من رای نام نهاده یعنی هر کس آنرا بیند مسرور گردد و بتدریج بسامره اشتهار یافت نور امام علی نقی
و پسرش امام حسن عسکری در سامره است و چون معتصم در ماه شعبان که هشتم ماه تازیان است تولد شده و هشتم خلیفه از خلفای

ماه

عباسیه بود و هشتم بطن بود از نسل عباس و چون عمر او را چهل و هشت سال عمر بود و در سال دو صد و هیجده از هجرت
بخلافت رسیده و بروز پنجشنبه هیجدهم ماه ربیع الاول فوت کرده و هشت فتح در ایام او وقوع آمده و هشت سال و هشت ماه و هشت روز حکومت
کرده و در زمان جهانبانی هشت قصر بنا نموده و هشت پسران و هشت دختران و هشتاد هزار دینار و هشتاد هزار درهم و هشتاد
هزار شتر و هشت هزار غلام از وی مانده بنابرین جهات او را معتصم مثمن و خلیفه مثمن میگفتند بعد وفاتش پسرش الواثق بالله
ابن المعتصم بالله بجالس مسند خلافت و سریر امارت شد و در سنه دو صد و سی و دو هجری ازین جهان فانی رحلت نمود و مدت خلافت او
پنج سال و هفت ماه و سه روز بود و بعد از وی برادرش المتوکل علی الله بن معتصم بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت چهارده
سال نه ماه و نه روز بتاریخ هفتدهم شوال دو صد و چهل و هفت باشاره پسرش المستنصر کشته شد بعد از وی پسرش المستنصر بالله
بن المتوکل بر مسند خلافت پا نهاد و بعد از شش ماه در سال دو صد و چهل و هشت هجری در گذشت در حدایق الانوار مرقوم است
که هیچ پادشاه در خاندان ملک اصیل تر از شیرویه ابن خسرو پرویز پادشاه عجم نبوده است که پدر بر پدر تا بابک پادشاهان جهان
بوده اند نام اجداد وی اینست شیرویه بن پرویز بن نوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور بن یزدجرد بن بهرام
بن شاپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بن بابک و اصیل تر خلفای المستنصر بن متوکل بن معتصم
بن هارون الرشید بن المهدی بن منصور بوده است و عجب آنکه آنکس که عزیزترین پادشاهان بود یعنی شیرویه پدر خود را
کشته لاجرم بعد از پدر بیشتر از شش ماه نماند و اصیل ترین خلفای که مستنصر بود نیز پدر خود متوکل را کشت و بیش از شش ماه نماند
بالجمله بعد از وی برادرش المستعین بالله بن متوکل بر مسند خلافت نشست برادرش المعتز بالله در سنه دو صد و پنجاه و دو
هجری او را معزول ساخته و چندی بعد از آن او را کشته بر مسند خلافت نشست مدت خلافت او سه سال و نه ماه و ده روز بود

المنتصر بالله بن متوکل بعد کشتن برادر خود خلیفه گردید و پس از حکومت شش سال و شش ماه و چندروز بزندان که لشکریانش او را آنجا مقید ساخته بودند فوت کرد و بعد فوتش لشکریان المهدی بالله بن واثق را بر مسند خلافت نشانیدند چون یازده ماه و ده روز خلافت نمود در سنه دوصد پنجاه و شش هجری او راکشته المعتمد بالله بن متوکل بر سریر خلافت نشانیدند و بعد حکومت بیست و دو سال و یازده ماه و چندروز در سنه دوصد هفتاد و نه هجری فوت کرد و برادر معتمد موفق نیز عنویسیند بعد از وی برادرزاده او المعتضد بالله بن موفق بن متوکل خلیفه بغداد گردید و در سنه دوصد هشتاد و نه هجری بعد حکومت نه سال و هشت ماه و بیست و پنج روز درگذشت بعد از وی پسرش المکتفی بالله ابن معتضد مسند خلافت را تزیین ساخت و پس از حکومت شش سال و شش ماه در سنه دوصد نود و پنج هجری درگذشت بعد از وی برادرش المقتدر بالله ابن معتضد بر مسند خلافت متمکن گردید ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

ذکر بادشاهان بنی لیث و سلطنت نمودن ایشان در خراسان

اول ایشان یعقوب بن لیث است که در زمان مهدی بالله خلیفه بغداد بر ملک خراسان وغیره مستولی گشته و بعد حکومت یازده سال در زمان معتمد بالله در سنه دوصد و شصت و پنج درگذشت بعد از و برادرش عمرو بن لیث حاکم شد و در سال دوصد و هشتاد و هشت بدست امیر اسمعیل سامانی حاکم ماوراءالنهر گرفتار گشت و او عمرو لیث را بخلیفه معتضد فرستاد خلیفه او را محبوس نمود و بعد از آن بقتل رسید او یک چشم بود و پس از آنکه بموجب امر معتضد امیر اسمعیل پسر عمرو لیث را که محمد نام داشت انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد و احوال آل سامان در باب چهارم ثبت است امام علی موسیٰ رضا ابن موسیٰ کاظم هشتم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه یکصد و چهل و هفت هجری در مدینه ولادت یافته نام مادرش ام سعید بود و بتاریخ نهم صفر سنه دوصد و سه هجری در زمان مامون بن هارون الرشید خلیفه بغداد وفات نموده و در مشهد مدفون گشته

✤ ✤ ✤ ✤ تاریخ از مجمع الواصلین ✤

آن امام زمان علی رضا	هادی مهدی رجال و نسا	ذات او را امام ثامن دان	بهر باروز حشر ضامن دان
گفت هاتف بهر ولی و لقب	سال مولود او امام نجیب ۱۴۷	بود آدینه و نهم ز صفر	که ز دنیا امام کرد سفر
سال ترحیل آن امام زمان	خردم گفت صاحب ایمان ۲۰۳	روضهٔ او بمشهد است عیان	همچو خورشید بر فلک رخشان

147

203

امام شافعی

در غرائب و کیاست یگانه بود مرقوم است که بمذهب احمد حنبل هر که نماز عمداً ترک کند کافر گردد و بمذهب شافعی نشود اما او را عذاب کنند شافعی احمد را گفت چون کسی نماز نگذارد کافر شود و چه کند تا مسلمان شود گفت نماز کند شافعی گفت نماز کافر چگونه درست باشد احمد خاموش ماند گویند که شافعی در یکصد و پنجاه هجری بمرو زیکه ابو حنیفه رحلت نموده بوجود آمده و فوتش در دوصد و چهار در ایام خلافت مامون عباسی واقع شده

✤ ✤ ✤ ✤ تاریخ از مجمع الواصلین

شافعی بود فخر مجتهدین	بهر علم و فضل و صدق و یقین	روز آدینه بود و سلخ رجب	که شده شافعی بحضرت رب
سال مولود او تقی دان	سال ترحیل او مقدس خوان	مرقد او بمصر فیض رسان	برین و زمان و کون و مکان

204

امام محمد تقی ابن امام علی موسیٰ رضا

نهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سنه یکصد و نود و پنج ولادت یافته و در زمان خلافت معتصم بالله عباسی در سنه دوصد و بیست هجری وفات نموده و در بغداد مدفون گشته ✤ تاریخ تقی ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

آن امام تقی جواد زمان	لقب او زکی و قانع دان	در جهان بود صابر و واثق	شده سال تولدش صادق ۱۹۵

۲۴۱

ذات او عمدهٔ زمان و زمین
سال مولود اوست صاحب دین
جسم پر نور اوست در بغداد
سال ترحیل آن خدا آگاه
روح پر فیض او بجنت شاد
شد رقم صاحب جنان ابد

ذو النون مصری در نفحات الانس تصنیف مولوی عبد الرحمان جامی مرقوم است که ذو النون مصری در خمس و اربعین و مائتین از دنیا برفت چون جنازه او را برداشتند گروهی از مرغان بر سر جنازهٔ او پر در پر بافتند چنانچه همه خلق را از سایه خود پوشید نه هیچ کس از مرغان یکی را ندیده بود مگر پس از وی بر سر جنازه مربی شاگرد شافعی والله اعلم بالصواب تاریخ از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه ذو النون مصری اش نام است
قدوهٔ اولیای ایام است
سال سنقار آن ولی زمان
خردم گفت باز عدن دجنان

محمد اسمعیل صاحب صحیح بخاری

در سنه یکصد و نود و چهار ولادت یافته و بسال دو صد و پنجاه هجری بشم ماه رجب رحلت نموده تاریخ از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن محمد که ابن اسمعیل
سال مولود آن خدا آگاه
بود بی شک خلیل رب جلیل
گفت هاتف عزیز دین الله
سال نقلش ز اوج سقف طبق
ماه شوال بود شانزدهم
صبح آدینه و نهم ز رجب
هاتف غیب گفت قطب الحق
که طلوعش نمود چون انجم
بود کان قطب شاد ز والعجب

۲۵۰

سری سقطی استاد جنید و سایر بغدادیان است از اقران حارث و بشر حافی است در اول سقط فروشی میکرد و بعد از آن مرید معروف کرخی گشته او خال جنید بود و حبیب راعی را دیده صبح سه شنبه سیوم رمضان سنه ثلث و خمسین و مائتین در ایام خلافت المتوکل بالله عباسی از دنیا رفته در خطه بغداد مدفون گشته تاریخ از مخزن الواصلین

عمدهٔ اولیا سری سقطی
باز تاریخ سیوم رمضان
قدوهٔ اصفیا سری سقطی
روز ترحیل او سه شنبه دان
مرقد او بخطه بغداد
روز آدینه بود و سلخ رجب
لیک بی شبهه سال رحلت آن
هست بی شبهه موضع ارشاد
که گذشت از جهان بعیش و طرب
شده مرقوم زیب عدن جنان

۲۵۳

امام علی نقی ابن امام محمد تقی دهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب سال ولادت او دو صد و سیزده هجری است و سال وفات دو صد و پنجاه و پنج در بغداد بموضعی که آنرا سر من رای گویند مشهور بسامره در خانه خود با امام محمد عسکری که پسر او بود مدفون اند و آن مقام را رفیع و عالی ساخته اند خدام و مجاورین آنجا از مردم زوار نذورات را بتهدید و تجذیر میگیرند و بر طبق عقیده اهل تشیع جای که امام مهدی غیبت نموده اند در کنج ته خانه واقع است

تاریخ

آن نقی زمان امام همام
بود دو شنبه و سیوم ز رجب
باز سال وصال آن شه دین
هادی خلق و رهنمای انام
که نقی شد بسوی حضرت رب
ساکن عدن شد بصدق و یقین
سال مولود او ز روی سند
سال نقلش باتفاق جهان
مرقد پاک او به سر من رای
اکمل الاکمل است گفت خرد
کو نقی بود زیب دین برخوان
عالمی را شده است کارکشای

۲۵۵
۲۵۵

یحیی ابن معاذ

بتاریخ هیزدهم رمضان سنه دو صد و پنجاه و هفت رحلت نموده و در نیشاپور مدفون گشته تاریخ وفات از مخزن الواصلین تاریخ

آنکه یحیی ابن معاذ است او
اهل آفاق را ملاذ است او
روز شنبه که کرد عزم جنان
هژدهم بود از مه رمضان

سال نقلش ز اوج هفت فلک ‖ گفت ساکن بعدن حور و ملک ‖ مرقد پاک او به نیشاپور ‖ زائر بهشتی جن و انس وحش و طیور ۲۵۷

امام حسن عسکری بن امام علی نقی ع

یازدهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه دوصد و سی و دو ولادت یافته و وفاتش بست و دوم محرم سنه دوصد و شصت و یک هجری بوقوع آمده و در سر من رای در پهلوی پدر خود مدفون است +

تاریخ

حسن عسکری که معصوم است ‖ همچو آبای خویش مسموم آ
از محرم که بست و دویم بود ‖ روز یکشنبه اش سفر فرمود
سال مولود او بلطف قدیر ‖ مظهر الحق رقم نمود کبیر
سال نقلش ز راستی برخوان ‖ کر شده حرف راس ازدورا ۲۶۱

امام محمد مهدی بن امام حسن عسکری ع

دوازدهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سر من رای تولد شده و در خردگی غیبت نموده و بر طبق اعتقاد اهل تشیع بر زمان آخر ظاهر خواهند شد +

تاریخ

+ + +

آنکه او مهدی است و هادی خلق ‖ ذات والای اوست شادی خلق
جمعه دهم هشتم محرم بود ‖ که از آفاق غیبتش فرمود
اختلاف ولادت آن شاه ‖ هست پیدا میان خلق الله
یافتم سال غیبتش بسند ‖ مهدی صاحب زمان آمد

عبدالله ابو مسلم صاحب صحیح مسلم

بموجب تاریخی که در مخبر الواصلین مرقوم است سال ولادت او دوصد و دو هجری است و سال وفات دوصد و شصت و یک تاریخ است

تاریخ

پیشوای زمانه مسلم بود ‖ بکمالات دین مسلم بود
سال تاریخ نقل او بی شک ‖ خردم گفت هادی آفاق
سال مولود آن یگانه وطاق ‖ صاحب اهل عدن گفت ملک ۲۶۱

ابراهیم ابن ادهم بن سلیمان المنصور البلخی از ابنای ملوک بلخ است در جوانی توبه کرد وقتی بصید بیرون رفته بود هاتفی آواز داد که ای ابراهیم نه از برای این کار ترا آفریده اند و برا آگاهی پدید آمد ترک سلطنت نموده دست در طریقت نیکو زد و بمکه رفت در آنجا با سفیان ثوری و فضیل عیاض و ابو یوسف صحبت داشت و از آنجا بشام رفت و آنجا کسب میکرد تا در سنه احدی و ستین و مائتین و یقال فی سنه ست و ستین و مائتین از دنیا رفت و ازین تاریخ که از مخبر الواصلین نوشته شد سنه دوصد و شصت و هفت استخراج میشود

تاریخ

پور ادهم که بود ابراهیم ‖ صاحب معرفت بقلب سلیم
بود از عون ایزد متعال ‖ عمر آن شاه یکصد و ده سال
سال نقلش که دلنشین بوده ‖ گفت سلطان اهل دین بوده
صاحب بلخ بود آن سلطان ‖ تارک سلطنت شد از دل و جان
از جمادی نخست بست و ششم ‖ بود کان شاه شد بحق منهم
قبر او در ولایت شام است ‖ نور بر وی ز صبح تا شام است ۲۶۷

ابو عبدالله مغربی

استاد ابراهیم خواص و ابراهیم شیبان کرمانشاهی و ابو بکر جلید است و شاگرد ابو الحسین رزین هروی بوده و عمر او صد و بست و دو سال بود و عمر استاد او صد و بست سال و ابو الحسین شاگرد عبد الواحد زید بصری است و عبد الواحد زید شاگرد حسن بصری است و قبر ابو عبدالله بر سر کوه طور سینا است پهلوی استاد وی و قبر ابو الحسین علی بن رزین هم زیر درخت خرنوت گویند

در سنه تسع و تسعین و مایتین بعقبی شتافته و درست در آن است که در سنه تسع و تسعین و مایتین برفته شیخ جنید بغدادی پدرش آبگینه فروختی اصل وی از نهاوند است و مولد بغداد و مذهبه شاگرد شافعی بود و مذهب سفیان ثوری داشت با سری سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب صحبت داشته و شاگرد ایشان بود در سنه سبع و تسعین و مایتین از دنیا رحلت نموده یعنی تاریخ انتقالش مات سنه ثمان و تسعین و قیل سنه تسع و تسعین و مایتین والله اعلم و این تاریخ منظومه که از مخزن الواصلین است سال صدور وی مشهود

تاریخ

معدن علم و قلزم عرفان	سید الطایفه جنید است آن	روز جمعه و ششم رجب بوده	که بفردوس نقل فرموده
سال ترحیل او ز هفت طبق	گفت هاتف جنید واصل حق	قبر عالی او به بغداد است	موضع فیض و جای رشاد است

۳۰۲

مات چهارم از شروع سال سه صد و یک لغایت سال چهارصد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در مات چهارم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح این مات المقتدر بالله بن معتضد که هجدهم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت تمکن بود بعد خلافت بست و چهار سال و دو ماه و هفت روز در سنه سه صد و بست هجری درگذشت بعد از وی برادرش القاهر بالله بن معتضد پا بر مسند خلافت گذاشت چون ایام حکومت او بآخر رسید ابن مقله که وزیر او بود بموافقت سایر امرا او را گرفته میل در چشم کشید و الراضی بالله را بخلافت برداشتند و قاهر امر با مانند سایر کوران در جامع بغداد گدائی میکرد و میگفت ایها الناس صدقه دهید کسی را که وی روزی خلیفه شما بود و مدت خلافت او یکسال و پنجاه و بست و یک روز بعد از وی الراضی بالله بن مقتدر مسند خلافت را رونق بخشید و بعد خلافت هفت سال و ده ماه و یازده روز در سنه سه صد و بست و نه هجری درگذشت از هنگام خلافت مقتدر بالله تا زمانه الراضی بالله از هر چهار سوی مخالفان سر بر خط طرفی انتقاف شدند تا آنکه در سنه سه صد و بست و پنج بجز شهر بغداد ملکی دیگر بقبضه خلیفه نماند یعنی دیالمه آل بویه بر بلاد عراق مستولی شدند و اول آنها عماد الدوله علی ابن بویه بود که در ایام خلافت مقتدر بمحاربات عظیمه با ملوک نواحی نموده غالب آمد و شیراز را دار الخلافت خود ساخت و برادر او رکن الدوله بر اصفهان و غیره بادشاه شد اصل ایشان از فرقه صیادان بود که از کوهستان دیلم بعراق عجم متوجه شدند و رفته رفته بتردد ات نمایان ترقی منصب حاصل کرده بمرتبه امارت رسیدند و از خلیفه انحراف ورزیده بادشاه شدند تا آنکه بادشاهی ایشان در بلاد فارس و عراق و عجم و دیلم استحکام پذیرفت و بادشاهی ایشان تا یکصد و بست و هفت سال امتداد یافت و در خراسان و ماوراء النهر النصر ابن احمد سامانی بادشاهی کردن گرفت بالجمله بعد وفات الراضی بالله برادرش المتقی بالله بن مقتدر مدت سه سال و یازده ماه و پانزده روز خلافت نمود و در سنه سه صد و سی و سه هجری درگذشت بعد از المتقی بالله المستکفی بالله بن مکتفی بن معتضد خلیفه بغداد شد و تا سنه سه صد و سی و چهار خلافت نمود مدت حکومت او یکسال و چهار ماه بود و بعد از وی المطیع بالله بن مقتدر خلیفه شد و در سنه سه صد و شصت و چهار هجری بعد حکومت بست و نه سال و چهار ماه درگذشته بعد از وی پسرش الطائع بالله بن مطیع بر سریر خلافت نشست و در سال سه صد و هشتاد و یک هجری بعد از آنکه هفتده سال و دو ماه حکومت نمود امرا او را معزول ساخته القادر بالله بن اسحاق بن مقتدر را بر مسند خلافت نشانیدند و سلطان محمود غزنوی معاصر او بود ✤

ذکر سلاطین آل سامان که در خراسان و ماوراء النهر سلطنت نموده اند بطریق اجمال

سامانیان نه تن بودند که در ماوراء النهر و فارس و عراق تسلط گرفته اند و مدت ملک شان یکصد و دو سال و

بوده ایشان پادشاهان عادل گستر و فاضل پرور بوده اند رباعی نه تن بودند ز آل سامان مذکور گشتند بامارت خراسان مشهور
اسمعیلی و احمدی و نصری + دو نوح و دو عبدالملک و منصور + و بعضی ده نفر قرار داده اند یعنی ابوابراهیم اسمعیل بن نوح را
که منتصر اشتهار داشته داخل پادشاهان نموده اند اول ایشان امیر اسمعیل سامانی بود که معتضد خلیفه در سنه دو صد و شصت
و یک هجری پدرش احمد بن اسد بن سامان را ولایت ماوراءالنهر تفویض نموده بود و چون او رحلت کرد پسرش اسمعیل استیلا
پیدا کرد و پس از آنکه عمرو لیث را گرفتار ساخت و بموجب امر معتضد خلیفه محمد بن عمرو لیث را انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد
و اسم سلطنت بر و اطلاق یافت منقول است که چون عمرو لیث در سال دو صد و هشتاد و هشت هجری بدست امیر اسمعیل اسیر شد
امیر در تفتیش خزاین او شده و در تفحص آن متوجه هرات گردید ساکنان آن بلده امان خواستند امیر ایشان را امان داده از اموال
عمرو استعلام کرد هر چند بیشتر جست کمتر یافت در خلال این حال کنیزی از کنیزگان خاصه شهریار گردن بندی که مرصع بود
بقطعهای لعل از گردن بیرون کرده بموضعی نهاد غلیواز قطعه‌های لعل را گوشت پنداشته در ربود و بعضی از ترکان سوار
شده بهر جانب که آن موشگیر پرواز میکرد می تاختند بحسب اتفاق حمایل از چنگال غلیواز جدا شده در چاهی افتاد بجهت بیرون
آوردن مردم بچاه در آمدند و از آن چاه بچاه دیگر راه بردند صنادیق مملو از زر و گوهر یافتند آن خود خزانه عمرو بود و اسمعیل سامانی
بعد حکومت بیست سال در سنه دو صد و نود و پنج فوت کرد و بعد از وی پسرش احمد بن اسمعیل بر مسند امارت نشست و بعد شش
و نیم سال بدست غلامان در سنه سه صد و یک کشته شد بعد از وی پسرش نصر بن احمد که معاصر خلیفه الراضی بالله بود مدت
سی سال بعدل و داد روزگار گذرانید و در سال سه صد و یک بعارضه سل درگذشت رودکی شاعر از ندمای او بود بعد از وی
پسرش نوح بن نصر دوازده سال کسری حکومت کرده در سنه سه صد و چهل و سه وفات یافت بعد از وی پسرش
عبدالملک بن نوح هفت سال و شش ماه حکومت نموده در سنه سه صد و پنجاه از اسپ افتاده جان داد بعد از وی
برادرش منصور بن نوح بحکومت رسید در اوایل سلطنت او البتگین که حکومت خراسان تعلق بدو بود از پادشاه خود انحراف
ورزیده بغزنین رفت و بر افاغنه آنجا مستولی گشته پادشاه آن ولایت گردید امیر منصور مدت پانزده سال حکومت کرده
نماند بعد از وی پسرش نوح بن منصور که معاصر سلطان سبکتگین بود بحکومت رسید و بعد حکومت بیست و دو سال در سنه
سه صد و هشتاد و هفت درگذشت بعد از وی پسرش منصور بن نوح بامارت رسید و یک سال و هفت ماه حکمرانی کرده
بایمای برادرش مکحول گردید عبدالملک بن نوح امیر شد و در سال سه صد و هشتاد و نه بدست ملک ترک ایلک خان
گرفتار شده رخت هستی بباد فنا داد و برادر او اسمعیل دو سه نوبت با لشکریان ایلک خان محاربات نمود تا که در سنه سه صد
و نود و پنج هجری ماهرونامی که سردار طایفه بود باعث قتل او شد بعد از آن دولت این طبقه باتمام رسید شیخ حسین
بن منصور حلاج بیضاوی در اکثر تواریخ مسطور است که او حلاج نبود روزی بر انبار پنبه برگذشت و اشارتی کرد در حال
دانه از پنبه جدا شد خلق متحیر شدند و ویرا حلاج نام کردند والله اعلم کار او کار عجیب بود همه عمر در غایت سوز و اشتیاق مست و بیقرار
و شوریده روزگار بود و او را تصانیف بسیار است فراستی داشت که کس نداشت و اغلب مشایخ کبار در کار او ابا کرده اند
و او را در تصوف قدمی نیست مگر شیخ عبدالله و شیخ ابوبکر شبلی و شیخ ابوالقاسم قشیری او را قبول کرده اند و شیخ ابوسعید
و شیخ ابوالقاسم جرجانی و شیخ ابوعلی مازندرانی و امام یوسف همدانی در کار او سری داشته اند و بعضی در کار او متوقف اند
ابوالقاسم قشیری گفته در حق او که اگر مقبول بود در نزد حق مردود نگردد و اگر مردود بود بقبول خلق مقبول نشود و باز بعضی او را به سحر

نسبت کرده اند که از اصحاب حلول بود نقلی است که منصور با چهار صد صوفی بجای میرفت روزی چند چیزی نیافتند حسین را گفتند
ما را شیر بریان می باید گفت بنشینید پس دست از پس پشت کرده شیر بریان با و قرص یکی میداد تا چهار صد بریان و چهار صد
قرص داد و بعد از آن گفتند ما را رطب میباید گفت مرا بیفشانید رطب از وی میبارید تا سیر خوردند نقل است که طایفه او را در بادیه گفتند
ما را انجیر می باید دست در هوا کرد طبقی انجیر تازه پیش نهاد و یکبار دیگر خواستند طبقی حلوا در بادیه پیش ایشان نهاد تا آنکه کارهای
عجیب از و پدید آمد خلق متحیر شدند و سخن او بخلیفه المقتدر عباسی رسانیدند در حلیه تقبل و اتفاق کردند از آنکه انا الحق میگفت گفتند که هو الحق
بگو گفت بلی همه اوست شما میگوئید که او گم شده است بلکه حسین گم شده است بحر محیط گم نشود خلیفه را خبر کردند که حسین چنین میگوید
گفت بگذارید تا بکشندش و علی بن عیسی را که وزیر خلیفه بود بر وی متغیر گردانیدند و اینهمه فتوی دادند که او را باید کشت خلیفه فرمود
تا او را بزندان کردند تا مدت یکسال و پنجاه در زندان بود و خلق می آمدند و مسئله میپرسیدند در زندان سه صد کس بود شبی ایشان
را گفت ای زندانیان شما را خلاص میدهیم گفتند چرا خود را خلاص نمیدهی گفت در بند خداوندیم و پاس سلامت میداریم اگر خواهیم بیک
اشاره همه بندها بگشائیم پس بانگشت اشاره کرد همه بندها از هم فرو ریخته شد ایشان گفتند کجا رویم که در زندان را بسته اند اشاره
بدیوار کرد فی الحال از قدرت آلهی رخنه شد و راه پدید آمد گفت اکنون سر خویش گیرید گفتند تو چرا نمی آئی گفت ما را با وی سریست که
جز بر سر دار نمیتوان گفت که حق را با ما عتابی است چون روز شد خلیفه را خبر رسید گفت فتنه خواهد شد او را بکشید یا چوب زنید که
ازین سخن برگردد سه صد چوب زدند هر چوب که میزدند آواز فصیح می آمد چون او را بردار کردند چند هزار آدمی گرد آمدند او چشم گرد
میکرد و میگفت حق حق حق انا الحق و هر کسی سنگی می انداخت شبلی موافقت را گلی انداخت حسین آهی بر کشید گفتند ازین سنگها
آه نکردی و از گلی آه کردی چه معنی است گفت از آنکه اینها نمیدانند معذورند و از و سختم می آید که او میداند که نمی باید انداخت
پس دستش جدا کردند خنده بزد پایش ببریدند تبسمی کرد پس چشمهایش بکندند قیامتی از خلق برخاست بعضی میگریستند و بعضی
سنگ می انداختند و آخرین سخن از حسین این بود که گفت الواحد الفرد الاحد پس زبانش ببریدند و نماز شام بود که سرش
از تن جدا ساختند در میان سر بریدن تبسمی کرد و جان بداد مردمان خروش کردند که حسین گوی قضا به پایان رضا برد و از
یکایک اندام آوازی آمد که انا الحق گفتند که این فتنه از آن بتر خواهد بود که در حال حیات او پس اعضای او را سوختند از خاکستر
نیز همان آوازی آمد که انا الحق و در وقت قتل خون که از وی می آمد نقش الله ظاهر میشد و حسین پیش ازین خادم را گفته بود
که چون خاکستر من بدجله اندازند آب قوت گیرد چنانکه بغداد را بیم غرق باشد ترا باید که آن ساعت خرقه من بر لب آب بری
و بعصا بزنی تا آب بر قرار خود برود و چون روز سیوم خاکستر او بآب دادند همچنان آواز انا الحق می آمد و آب قوت کردن گرفت
خادم خرقه بلب دجله برد و بعصا بزد فی الحال آب بر قرار خود زد و خاکسترش خاموش گشت پس از آن خاکستر را جمع کردند
و دفن ساختند در نفحات است که با جنید و نوری صحبت داشته و شاگرد عمرو بن عثمان مکی است و عبد الملک اسکاف
که شاگرد حلاج بود و صد و بیست سال عمر داشت او میگفت که وقتی حلاج را گفتم ای شیخ عارف که باشد گفت عارف آن
باشد که روز سه شنبه شش روز مانده باشد از ماه ذی قعده سنه سبع و ثلث مائة و یرا بباب الطاق برند در بغداد و دست
و پای او ببرند و چشم او را بر کنند و نگونسار بردار کنند و بسوزانند و خاک او را بر باد دهند اینهمه که گفته بود یک بیک بسر او
گذشت والله اعلم و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین است که از آن سنه سه صد و نه استخراج میباید * تاریخ *

شاهباز هوای عالم نور | هست بیشک حسین بن منصور | سلخ عاشوره و سه شنبه بدان | روز قتلش باتفاق جهان

بیست و چهارم زماه ذیقعده	بود کان مه به برج عدل شده	نود و هفت سال عمرش بود	کان زمان زین جهان شد بصعود
	گفت تاریخ نقل او فاضل	بود حلاج محو حق کامل	

ستاره دنباله دار در نگارستان مرقوم است که در زمان المتقی بالله بن المقتدر خلیفه بغداد در سنه ثلثین و ثلث مائة هجری که مطابق سنه نه صد و چهل و دو عیسوی بود کوکبی ظاهر شد که ذنب او از مشرق تا به مغرب گرفت و سیزده روز بماند و از تاثیر این علامت یک جریب گندم به سه صد و بیست مثقال طلا شد بیت گشت چون پروین نقیب سنبله + کار گندم اینچنین بالا گرفت + **شیخ ابوبکر الشبلی** در نفحات آمده است که نام وی جعفر بن یونس است و شیخ الاسلام احمد جام گفته که او مصری است به بغداد آمده و در مجلس خیر نساج توبه کرد و شاگرد جنید بود و عالم بوده و فقیه پدر وی حاجب الحجاب خلیفه بود و هشتاد و هفت سال عمر یافت و در سنه اربع و ثلثین و ثلث مائة در ماه ذی الحجه از دنیا رفته قبر وی در بغداد است تاریخ [illegible]

تاریخ

شیخ شبلی که بحر عرفان بود	روز نقلش بعید قربان بود	ذات او بود صاحب ارشاد	شد رقم سال عمر او هشتاد
	سال ترحیل آن سلاله دین	بجهان آبروی داد ببین	

حکیم کسائی ولادت او روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه شوال سنه سه صد و چهل و یک هجری بوقوع آمده چنانچه ازین قطعه که خود گفته مستفاد میگردد +

قطعه + + + + +

به سه صد و چهل و یک رسید نوبت سال	چهارشنبه و سه روز باقی از شوال	بیامدم بجهان تا چه گویم و چه کنم	سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال
دریغ فرجوانی دریغ عمر لطیف	دریغ صورت نیکو دریغ حسن و جمال	سرم بگونه شیر است و دل بگونه قیر	رخم بگونه نیل است و تن بگونه نال

مقدم الشعرا رودکی البخاری

در هفت اقلیم مسطور است که فرید الدین ابو عبد الله محمد الرودکی از نوادر فلکی بوده و در زمره انام از عجایب ایام تولد وی از رودک سمرقند است و از مادر نابینا پیدا شده در هشت سالگی قرآن را تمام حفظ نمود و بعد از آن بشعر رغبت نمود و او را حق سبحانه تعالی آوازی خوش و صوتی دلکش عنایت فرموده بود و در آخر مطربی افتاد و بربط بیاموخت و کارش در نوازندگی بجائی رسید که آب دستش در مقام نواخت هم خاک ملال بباد دادی و هم آتش در جگر کدورت زدی چون آوازه او باطراف و اکناف رسید امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان و ماوراء النهر بود بقربت خویشتن مخصوص گردانید و او اول کسی است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده و امیر نصر رودکی را صله نظم کتاب کلیله و دمنه هشتاد هزار درم نقره انعام فرموده چنانکه عنصری میفرماید بیت

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش	عطا گرفت بنظم کلیله و دمنه

و در ترجمه یمینی مسطور است که عدد اشعار رودکی به هزار هزار و سه صد و بیست بیت رسیده بود و در بعضی نسخ آمده که اشعار وی صد دفتر بوده وفات وی در سال سه صد و چهل و سه رو داده دقیقی از فحول شعرا بوده و در اکثر کتب مسطور است که چون اکثر سلطنت خراسان و توران بفرق آل سامان متکفل گردید خواستند که احوال سلاطین عجم را در سلک نظم انتظام دهند چون در آن وقت بیت نظم عالی نگشته بود و این شیوه خیالی شیوع نپذیرفته هر آینه از حیز قوه بفعل نمی آمد چون نوبت با میر نوح بن منصور سامانی رسید همگی همتش بدان مصروف گردید که سنا این اراده و آر مصباح عطای او بحصول پیوندد لاجرم دقیقی را که قدوه شعرای عصر و زمان بود مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاده این خدمت بر قبه او انداخت و دقیقی بقول اقل بیست هزار

بقول اکثر هزار بیت از داستان گشتاسپ در سلک نظم انتظام داده بر دست غلامی کشته شد چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده میگوید

اشعار فردوسی

جوانی بیامد گشاده زبان — سخن گفتن خوب طبع روان
بنظم آرم این نامه را گفت من — ازو شادمان شد دل انجمن
ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار — بگفت و سرآمد بدو روزگار

ابونصر اسمعیل بن حماد الجوهری صاحب صحاح اللغات در سنه سه صد و نود و دو یا که سنه صد نود و چهار هجری فوت کرده

تاریخ از مجمع الواصلین

۳۹۳

آنکه والش بصد صفات آمد — جوهری کاشف اللغات آمد
سال ترحیل او ز روی حساب — رحمة الحق رقم زده رضوان
سال ترحیل آن وحید زمان — مظهر از رحمة العلی در یاب

مات پنجم از ابتدای سال چهارصد و یک لغایت سنه پانصد از هجرت

ذکر خلفای عباسیه که در مات پنجم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای مات پنجم القادر بالله که بست و پنجم خلیفه از خلفای عباسیه بود بر سریر خلافت بغداد جا داشت معاصر سلطان محمود غزنوی بوده در سنه چهارصد و بست و دو هجری بعد خلافت چهل و یک سال و سه ماه رحلت نمود و بعد از وی پسرش القائم بالله ابن قادر خلیفه شد و چهل و چهار سال و هشت ماه خلافت نموده در سنه چهارصد و شصت و هفت پدرود این جهان فرمود بعد از و نبیرهٔ او المقتدی بالله بن محمد بن القائم بر سریر خلافت نشست و بعد حکومت نوزده سال و پنجاه در سنه چهارصد و هشتاد و پنج درگذشت بعد از وی پسرش المستظهر بالله بن مقتدی بر مسند خلافت نشست و بست و پنج سال و چند ماه خلافت نموده درگذشت شیخ ابوسعید ابوالخیر بتاریخ چهارم شعبان سنه چهارصد و شش هجری فوت کرده

تاریخ

۴۰۰

قطب حق بوسعید ابوالخیر است — رهنمای یگانه و غیر است
ذات او دلگشای فردوس است — شد ز دنیا بسوی اوج جنان
سال انتقالش همای فردوس است — بشب جمعه چهارم شعبان

ابوالقاسم منصور الفردوسی مرقوم است که فردوسی فردوس فصاحت را رضوان و دعوهٔ بلاغت را برهان بوده و مصداق این معنی شاهنامه است که همگنان را در خجالت انداخته از دهقان زادهای طوس بوده منصور نام داشته و کنیتش ابوالقاسم و نام پدر او فخرالدین احمد نقل است که در ایام دولت سامانیه دقیقی اندک زمانی به نظم شاهنامه مشغول شده کشته گردید چون ریاض دولت آل ناصر با سر گردید سلطان محمود را بنظم آن کتاب میلی تمام بهم رسید عنصری شاعر بتکلیف و تکلف بصد دقت حکایتی انشا میکرد چون آوازهٔ خواهش سلطان همه جا رسید فردوسی که در خود استعداد آن مید ید از جنگ فریدون و ضحاک بیتی چند به نظم آورد چنانچه همه کس را از شنودن آن رغبت پیدا شد و آوازهٔ او به سلطان رسید و فرمان طلب بنام او صادر گردید فردوسی عازم غزنی شد چون بشهر در آمد قضا را به ندیم سلطان که ماهک نام داشت بازخورده بمنزل او فرود آمد اتفاقا روز دیگر عسجدی و فرخی و عنصری شاعران در باغی نشسته شراب میخوردند که از دور فردوسی را دیدند که می آید باهم گفتند که مردی بیگانه می آید عیش ما منغص خواهد کرد و بهتر آنست که بطریق ظرافت او را دفع کنیم و هر کدام مصرعه گوییم که مصرعه چهارم قافیه نداشته باشد چنین کرد اند تا او گفت نتواند و بیگانه خواهد رفت چون فردوسی نزدیک رسید

سلام گفت جواب سلام دادند چون نشست پرسیدند از کجائی گفت از قصبهٔ طوس گفتند هر کدام یک مصرعه گوییم هر که تواند
گفت رفیق ما باشد والا برود اول عنصری گفت مصرعه چون عارض تو ماه نباشد روشن * مصرعهٔ ثانی فرخی گفت مصرعه
مانند رخت گل نبود در گلشن * مصرعهٔ سیوم عسجدی گفت مصرعه مژگانت همی گذر کند در جوشن * مصرعهٔ چهارم فردوسی
گفت مصرعه مانند سنان گیو در جنگ پشن * چون قرار بود که حرف ردی هر مصرعه شین و نون باشد غیر از لفظ پشن
دیگر قافیه نداشت شعرا متعجب شدند و پرسیدند که گیو و پشن که بودند فردوسی داستانهای ایشان گفت شعرا را خوش آمد احترام
و عزت فردوسی نمودند و گفتند که این مرد را به سلطان باید نمود تا شاهنامه بگوید بعد دیگر باهم گفتند که اگر این مرد را سلطان ببیند
ما را نزد سلطان آبرو نماند پس بحاجبان گفتند اگر مردی بدین صورت بیاید نزد سلطان نگذارند فردوسی چون حسد ایشان
دید همان شب داستان رستم و اسفندیار را نظم کرده بماهک داد تا بعطالعهٔ سلطان رسانید سلطان را خوش آمد و باحضار
او مثال داد چون فردوسی بمنزل سلطان آمد حکم شد که یکی از شعرا شعری که مناسب آن حسن داشته باشد بگوید شعرا از مون را
بفردوسی نمودند فردوسی در بدیه این رباعی گفت رباعی مست است بتا چشم تو و تیر بدست * بس کس که ز تیر چشم مست تو بخست
گر پوشد عارضت زره عذرش هست * کز تیر بترسد همه کس خاصه ز مست * سلطان را التفات زیاده گشت بعد از آن عنصری
به سلطان عرض نمود که بنده را از خدمت سلطان فراغ نیست که شاهنامه را بنظم آورد اگر فردوسی که ادراک عالی و قوت سخن
و فرصت تمام دارد حکم شود تا بدین کار مشغول گردد پس سلطان فردوسی را فرمود که میخواهیم که شاهنامه را بنظم آوری فردوسی قبول
نمود و سلطان نزدیک قصر خود فردوسی را جای داد تا در انجا اقامت گزیده بگفتن شاهنامه مشغول شد یکی از ارکان دولت پیش
فردوسی بمرفت الاخواجه حسن میمندی که بر وحسد میبرد و عنصری چون قوت سخن فردوسی دید جنگی از شاهنامه در جنگ رستم
و سهراب که گفته بود بسوخت فردوسی هر داستانی که بنظم می آورد بنظر سلطان میرسانید و سلطان بعوض هر بیت یک دینار طلا
وعده فرمود فردوسی دفترها و قصهها آنچه که بود بنظم آورد تا بمدت سی سال تمام کرد و بخدمت سلطان برد چون در ابتدای شاهنامه
شرط آداب نگاهداشته بود و سخن در مذهب تشیع که طریقهٔ او بود گفت چنانچه این چند بیت از وست * ابیات *

بدان زاده‌ام هم بدین بگذرم * چنان دان که خاک پی حیدرم *
اگر چشم داری بدیگر سرای * بنزد نبی و وصی گیر جای *
گرت زین بد آید گناه من است * چنین است و آیین و راه من است *
اگر چه سلطان را خوش آمد لیکن بموجب وعده فرمان داد
که شصت هزار دینار طلا بدهند حسن میمندی جماعتی از وزیران و مصاحبان را در کار کرد تا سلطان را از آن وعده منع
آمدند و گفتند که شصت هزار دینار طلا بیک شاعر مفلوک دادن چه لایق است اگر شصت هزار دینار نقره بدهند بسیار است
سلطان گفت شما دانید پس شصت هزار دینار نقره بدو فرستادند دینارها را بوی حمامی آوردند چون شنید که در گرما به است
بدر گرمابه بردند چون او از گرما به بیرون آمد از دینار شصت هزار دینار نقره خوش نشد و بیست هزار درم بحمامی داد و
بیست هزار درم به شخصی که کاسهٔ شربت آورده بود داد و بیست هزار دیگر [illegible] داد خبر به سلطان رسانیدند
رنجیده شد و حسن میمندی که حاضر بود گفت اگر سلطان او را بکشد مردم [illegible] گویند و نهاده قبول میکرد و این
ادای بی ادبی است و نیز مذهب قرمطی دارد و قرمطی الاصل است اگر سلطان فرمود [illegible] پیش افکنند این خبر به فردوسی
رسانیدند تمام شب در اندیشه بود وقت نماز بامداد آنجا که سلطان وضو میساخت رفت و در پای سلطان افتاد و گفت حسد بد
سخن بندهٔ را بطرز دیگر بعرض حضرت سلطان رسانیده اند بنده قرمطی نیست سلطان فرمود از گناه تو درگذشتم اما تعجیل

بعد ازین ترا در پیش من راه نیست بعد از آن فردوسی بخانه خود آمد و بیتی چند در هجو سلطان گفته بایاز داد و گفت که بعد بیست روز روزیکه سلطان خوشوقت باشد این کاغذ را بوی خواهی داد این بگفت و راه طبرستان پیش گرفت بعد از چندگاه ایاز کاغذ را به سلطان داد و سلطان خواند متغیر شد و مردم در پی او بخراسان و طوس فرستاد تا او را بیارند و عذر خواهند و تمام زر بدهند او را سلطان بحسن میمندی و دبیران در خشم شد و ایشان را در بند کرد و شصت هزار درم از ایشان بستید و گفت که شما مرا بدنام کردید باحسدی که داشتید او چیزی گفته که تا جهان باشد نویسند و بخوانند و آن بیتها در شاهنامه بماند و بی هجو شاهنامه ناقص است بیت گذشت شوکت محمود و در زمانه نماند ✤ جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی ✤ بالجمله چون فردوسی بطبرستان رسید شنید سپهبد شیرزاد را که از نسل یزدجرد شهریار بود بدید و گفت که من این کتاب را بنام تو می کنم چه همه اخبار و آثار اجداد تست شیرزاد او را بنواخت و گفت محمود خداوند من است شاهنامه را بنام وی رها کن و روز دیگر صد و بیست هزار درم بوی فرستاده گفت که هجو سلطان بمن فرست و دل با محمود خوش کن که سلطان را بجهی برین داشتند که رضای تو نجست فردوسی آن بیتها بوی فرستاد فرمود تا بشستند و پس از آن فردوسی این چند بیت در عذر خواهی آن بگفت ✤ ✤ ابیات ✤ ✤

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست ✤ بهیچ وجه مر او را زمانه چو یار نیست	بر و مجاوره دریا نشین اگر رو دهی ✤ بدست افتد دری که جایش بیناست
خجسته حضرت محمود را دل دریاست ✤ چگونه دریا که آنرا کناره پیدا نیست	شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در ✤ گناه بخت من است این گناه دریا نیست

بعد از آن فردوسی چون بطوس رفت خبر بسلطان رسید خلقی نیکو با زر و سیم بسیار نزد او فرستاد چون آنکس بدر شهر طوس رسید جنازه فردوسی را با غلغله تمام بیرون آوردند پرسید جنازه کیست گفتند فردوسی است او غمگین شده نزد سلطان کس فرستاد تا چه فرماید سلطان فرمود آن مال را بوارثان او بدهند و عذر خواهند از فردوسی دختری مانده بود که همت مردانه داشت آن مال را نزد او بردند دختر قبول نکرد و گفت که پدر من قبول نکرد و من نیز قبول نمیکنم به سلطان خبر رسانیدند سلطان فرمود تا از آن زر عمارتی عالی بر قبر فردوسی تعمیر نمودند و آن ابیات هجو که فردوسی در اتمام شاهنامه گفته ابدالابد بر صفحه روزگار یادگار مانده چند بیت از آن

ابیات هجو

بدان شهریارا که این روزگار	نماند بسی بر کسی یادگار	بترس از خدا و میازار کس	ره رستگاری همین است و بس
میازار موری که دانه کش است	که جان دارد و جان شیرین خوش است	چو دیدی تو این خاطر تیز من	نه اندیشی از طبع خونریز من
بدانش نه بد شاه را دستگاه	وگرنه مرا برنشاندی بگاه	اگر شاه را شاه بودی پدر	مرا تاج دادی و زرین کمر
اگر مادر شاه بانو بدی	مرا سیم و زر تا بزانو بدی	نه خسرو نژادی نه والا سری	پدر بشنوی از مقامات بد انگیزی
که تا شاه محمود عالی تبار	نه اندر تبار است و نه اندر چهار	پرستار زاده نیاید بکار	اگرچه بود زاده شهریار
بسی رنج بردم درین سالها	عجم زنده کردم بدین پارسی	بسی سال بردم به شهنامه رنج	که تا شاه بخشد بمن مال و گنج
بیا و اتش من به گنج را بر گشاد	مرا از بهای فقاعی نداد	کنون عمر نزدیک هفتاد شد	امیدم به یکباره بر باد شد

مولف گوید که از کلام فردوسی چنان مستفاد میگردد که او شاهنامه را بمدت سی سال بنظم آورده و در آن وقت عمرش قریب بهفتاد رسیده بود و چون در مقامی دیده شد که او بعد از آنکه از سلطان رنجیده متوجه طبرستان شد قریب ده سال دیگر زنده بود و پس ظاهر است که چگونه وفات او که در سنه چهار صد و یازده هجری بوقوع آمده عمرش زیاده از هشتاد سال بوده باشد و فردوسی کتاب شاهنامه را در سنه چهار صد هجری ختم کرده چنانچه تاریخ آن خود گفته ✤ ✤ تاریخ ✤ ✤

بنام جہان داور کردگار ÷ زہجرت شده چارصد سال بار تاریخ زہجرت شد پنج ہشتاد بار ÷ کہ گفتم من این قصهٔ شاہوار
اگر مدت سی سال را از چہار صد منہا کرده شود شه صد و ہفتاد باقی ماند پس ظاہر است کہ فردوسی از ہمین سال بگفتن کتاب شاہنامہ
مشغول گشتہ و مصداق این معنی این ابیات شاہنامہ است کہ فردوسی بعد نظم کردن قصهٔ یزدگرد شاہ گفتہ ÷ ÷

تاریخ

بنام جہان داور کردگار	زہجرت شه صد سال ہفتاد وچار		بماه سفندار و روز آورد	سر آمد کنون قصهٔ یزدگرد

ازین کلام بظاہر است کہ فردوسی نہ بخواہش سلطان محمود بگفتن شاہنامہ کمر بستہ بلکہ تا سیزده سال پیش از جلوس سلطان
باین کار مشغول گشتہ و بعد ازان حسب خواہش سلطان باقی داستانہا را بنظم آورده در طبقات اکبری مرقوم است کہ فردوسی بسال
چہار صد و شانزده ہجری فوت کرده

در کیفیت دولت آل ناصر یعنی سلطان ناصر الدین سبکتگین غزنوی

در زمان دولت امیر عبد الملک بن نوح بادشاه ماوراء النہر حکومت خراسان بہ سلطان الپتگین تعلق داشت بعد
وفات امیر عبد الملک الپتگین انحراف ورزیده در سنہ سه صد و پنجاه ہجری باطراف غزنی رفت و بر افاغنہ آنجا استیلا
یافتہ بادشاه آن ولایت گشت و بعد سلطنت پانزده سال وفات کرد بعد از و پسرش ابو اسحاق یک سال حکومت نموده
شاید کہ در سنہ سه صد و شصت و ہفت درگذشت چون وارثی نداشت اعیان مملکت سبکتگین را کہ یکی از بنده ہای سلطان
الپتگین بود ملقب بسلطان ناصر الدین سبکتگین ساختہ در غزنی بر سریر شاہی نشانیدند اول او ست از بادشاہان اسلام
کہ رخ سوی ہندوستان نموده و پاره از ملک ہند بدست آورده بعد وفاتش کہ در سال شه صد و ہشتاد و ہفت در ماه شعبان
بوقوع آمده پسرش سلطان محمود سبکتگین در غزنی سریر سلطنت و ایالت را رونق بخشید فقط سلطان محمود
غزنوی پسر سلطان ناصر الدین سبکتگین است در اوایل مات پنجم بر ولایت غزنہ سلطنت میکرد در حین حیات پدر بعضے
از بلاد خراسان و ماوراء النہر را از دست آل سامانیہ بر آورده بود و بعد جلوس نمودن بر معراج سلطنت قصد امیر عبد الملک ثانی
بن نوح کرد و بر و غالب آمده بر تمامی خراسان و ماوراء النہر مستولی گشت معاصر القادر باللہ خلیفہ بغداد بود و در ہندوستان
رفتہ بتاریخ ہشتم محرم سال شه صد و نود و دو ہجری با راجہ جیپال در پشاور جنگ کرده بر و غالب آمد در گردن جیپال حمایلی بود
کہ جواہران یکصد و ہشتاد ہزار دینار قیمت آن کرده بودند بالجملہ سلطان محمود ہمبرین منوال دوازده مرتبہ در ہند آمده
فتوحات عظیم نموده و فیلہای عظیم الشان و غنیمت بیکران بدست آورده بسیاری از ملک ہندوستان تاخت و تاراج
نموده در تصرف خود آورد و در متہرا بت خانہ ہای عظیم بود تد لشکر سلطان آن شہر را غارت کرده بتخانہ ہا را سوختند و
یک بت زرین را بفرموده سلطان شکستند بود در ہشت ہزار و شه صد مثقال زر پختہ بود و یک پارهٔ یاقوت کحلی یافتند کہ چہار صد
و پنجاه مثقال وزن داشت در سنہ چہار صد و شانزده ہجری بقصد تسخیر سومنات متوجہ گردیده و بعد جنگ قلعہ را مفتوح ساختہ
و لوازم تاخت و تاراج بعمل آورده بتخانہ ہا را از بیخ و بنیاد بر کند و بت سومنات را کہ بت بزرگترین و طول انیش پنج گز بود بغزنی
برده بر در مسجد جامع انداخت و در کتاب ہفت اقلیم مسطور است کہ سومنات شہریست از توابع گجرات بر ساحل دریای عمان
و در بتخانہ آن شہر بتان زرین بسیار بوده و بت بزرگتر را منات می گفتہ اند کہ در زمان ظہور محمد مصطفی صلعم آن بت را از خانہ
بہ ہند آورده اند و برابر جواہر با اہل آن دیار فروختہ اند و ایشان بتخانہ جہت وی ساختہ سومنات نام کرده و بعضی گفتہ اند کہ از

آسمان آمد چنانچه ازین ابیات عنصری مستفاد می گردد

ابیات

منات و لات و عزی بگیست بودند
منات را زمیان کافران ربودند
پس انگه آنرا کردند سومنات لقب

ز دو بت و بت آرای زمانی
بکشور دگر انداختند زان کشور
لقب که دید که نام اندرو بود مضمر

و دوران همه بشکست و دور انداخت
ز بهر آن بت بتخانه بنا کردند
کشیدی در وی این را بر مقام کردند

فکنده اند بتان پیش کعبه پیغمبر
بصد هزار تمامل و صد هزار ...
از آسمان بخدای محمد آمدست اندر

اما از کتب سلف براهمه معلوم میشود که این بت از زمان کرشن تا زمان سلطان محمود زیاده از چهار هزار سال معبود براهمه بود و بقول براهمه کرشن در انجا غیبت نموده و در تاریخ حبیب السیر آمده که سومنات باتفاق ارباب تاریخ بتی است کبیر و آنرا از اعظم اصنام اعتقاد دارند ولیکن از بیت شیخ فریدالدین عطار خلاف این معنی مستفاد می گردد

بیت

لشکر محمود اندر سومنات یافتند آن بت که نامش بود لات

بهر تقدیر روز جنگ اهل سومنات فوج فوج به بتخانه شتافته و سومنات را در بغل گرفته و استعانت طلب کرده گریان بیرون آمده جنگ می کردند تا زیاده از پنجاه هزار کس بقتل رسیدند و سلطان محمود بعد از فتح به درون بتخانه در آمده عمارتی دید بغایت عریض و طویل مشتمل بر پنجاه و شش ستون که هر یک ازان ستونها بانواع جواهر نفیسه ... بود و سومنات صنمی بود از سنگ مقدار پنج گز طول که دو گز آن را در زمین فرو برده بودند چون سلطان را چشم بران افتاد بگرزی که داشت آنرا درهم شکست و قطعه ازان سنگ را بغزنین برده در آستانه مسجد جامع فرش نمود و از شکم آن بت جواهر نفیسه بسیار بیرون آمد هندوان هر شب آن بت را باب تازه گنگ غسل میداده اند و از سومنات تا دریای گنگ زیاده از دویست فرسنگ است درین مابین مردم نشسته بودند و هر روز آب تازه می آوردند و زنجیری از طلا بوزن دویست من ... در انجا آویخته بودند و دران زنجیر زنگها تعبیه نموده بودند و هرگاه آن زنجیر را حرکت می آوردند براهمه باواز آن شروع در عبادت میکردند فقط

با جمله سلطان محمود بعد از سلطنت سی و چهار سال قمری از مرض دق بروز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الآخر سنه چهار صد و بیست و یک هجری که مطابق ... ماه اپریل سنه یکهزار ... عیسوی می شود ازین جهان فانی رحلت نموده اما علما در سال وفات او اختلاف نموده اند بعضی سنه چهار صد و نود و بعضی چهار صد و بیست هجری نیز نوشته اند ولیکن تاریخی که بالا مذکور شد صحیح است زیرا که بر تربت او که در غزنی تا حالت تحریر این صحیفه موجود است بخط کوفی همان تاریخ مرقوم است و سنه احد و عشرین و اربعمائة بر مرقد او صاف ظاهر است این چند ابیات در وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد که ازان سنه چهار صد و بیست هجری استخراج می یابد

تاریخ

ذکر خسرو غزنوی بوده
ملک از عدل او گلستان شد

واقف سر معنوی بوده
شهر خرم بباغ و عمران شد
سال ... ایشان حد لیز (?) ...

خدبانش زمانه رونق داشت
مثل او هیچ پادشاه نبود
هاتفم گفت شاه باز جهان

اهل آفاق تخم عشرت کاشت
بزبانش فغان و آه نبود

۴۳۰

دروازهٔ روضهٔ سلطان محمود سراسر از چوب صندل ساخته بودند بانواع نقش خوب و مرغوب و منشی موهن لال که در
سنه یکهزار و دوصد و چهل و هشت هجری بغزنی رفته بود و زیارت روضه مذکور نموده مینویسد که مردم آنجا می گفتند که هرگاه
که سلطان محمود سومنات را فتح ساخته این دروازه عالی را از ان بتخانه آورده بود والله اعلم و بعد ازان چون در سنه
یکهزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری افواج سرکار کمپنی انگریز همراه امداد شاه شجاع الملک دران دیار رفته کابل و قندهار
و غزنی را فتح ساخت و شاه شجاع الملک را بر تخت نشانید و دوست محمد خان والی آنولایت را اسیر نمود و بعد از چند سال
اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناٹن صاحب بهادر را بدغا بکشت و اکثری را گرفتار ساخته قید نمود و سرداران
انگریز هنگام معاودت ازان دیار قلعه غزنی را اسمار ساخته و آن دروازه صندلی را از غنیمات تصور نموده بار بسته و
آوردند و آن را حالا در قلعه اکبرآباد باحتیاط تمام نگاهداشته اند فقط گویند که نشان دیدن شهر غزنی چهار چیز است هر که
آن چیزها را ندیده هیچ ندیده چنانچه ازین ابیات مستفاد می گردد

ابیات در صفت شهر غزنی

نشانی شهر غزنی چار چیز است	کسی داند که او اهل تمیز است	اول دروازه سلطان محمود آ	سه کنگره سه کنگره سرنگون سار
دو مناری است و سقف نشاد	که افتد آفتاب از سر کناره	سوم سقاده سنگ خام است	میان مسجد جامع مدام است
	چهارم مسجد را باش گویند	که کج محراب قبله راست بینند	

فهرست پادشاهان آل ناصر

ناصر الدین سبکتگین در سنه سه صد و شصت و هفت هجری در غزنی بر تخت شاهی نشسته و بعد سلطنت بیست سال در
ماه شعبان سنه سه صد و هشتاد و هفت هجری وفات یافت و پسر خورد او اسمعیل در غیبت سلطان محمود که پسر بزرگ
بود بر تخت نشست اما سلطان محمود بعد چندی او را بدست آورده قید نمود و بعد سلطنت سی و چهار سال قمری در
سنه چهار صد و بیست و یک ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرد بعد وفاتش پسرش سلطان محمد تا پنج ماه
سلطنت نمود بعد ازان برادرش سلطان مسعود ابن سلطان محمود او را مکحول و محبوس نموده بر تخت پادشاهی نشست
در سنه چهار صد و بیست و نه روز آدینه نهم ماه رمضان از طغرل بیگ سلجوقی هزیمت یافته بطرف لاهور میرفت
در اثنای راه لشکریان او را قید کرده برادرش محمد مکحول را بار دیگر بر تخت شاهی نشانیدند اما طغرل بیگ ازان سال بر
ملک خراسان و ماوراء النهر مستولی گشته در نیشاپور بر تخت نشست چون در سنه چهار صد و سی و سه شاهزاده احمد
پسر سلطان محمد مکحول سلطان مسعود را در حبس شهید کرد پسرش سلطان مودود بن سلطان مسعود بجهت انتقام خون پدر
با سلطان محمد مکحول جنگ کرده داد را با دیگر قاتلان پدر خود از جان کشته بر تخت سلطنت نشست و در سنه چهار صد و
چهل و یک هجری درگذشت بعد از و برادرش سلطان ابو الحسن علی ابن سلطان مسعود بروز جمعه غره شعبان سنه
مذکور در غزنی بر تخت نشست و در سنه چهار صد و چهل و سه برادرش سلطان عبد الرشید او را قید کرده یک سال
سلطنت نمود بعد ازان طغرل که یکی از امرای او بود او را کشته تاج شاهی بر سر خود نهاد و بعد از چهل روز به فرزند
کشته شد بعد کشته شدن طغرل سلطان فرخزاد بن سلطان مسعود در سنه چهار صد و چهل و چهار هجری در غزنی
بر تخت شاهی نشست و در سنه چهار صد و پنجاه وفات یافت مدت حکومت او شش سال بود و بعد از وی

برادرش سلطان ابراهیم پادشاه شد بادشاهی عالم و عادل و عالم دوست بیدار و کثیر الاولاد بود و همه دختران بسادات
کرام و علماء عظام داده بود و چون او را با سلجوقیان صلح افتاد و بهندوستان آمد بسیاری از بقاع و قلاع را مفتوح ساخت
و تا مدت چهل و دو سال بفراغ دل ملک راند و در سنه چهار صد و دوازده وفات یافت بعد وی پسرش سلطان مسعود بر تخت تاج گردید

سالار مسعود غازی از شهدای عساکر غزنویه است مرقد او در شهر بهرایچ واقع ست سلسله نسب او به امام
محمد حنفیه بن علی ابن ابی طالب میرسد او برادر دهلی و نواحی آن پیر علیم میگویند لقب او سلطان الشهدا است معاصر ابو محمد
چشتی بوده و بعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند معاصر خواجه معین الدین چشتی میگویند لیکن این مقدمه خلاف واقع است
محمد حنفیه دو پسران داشت پسر بزرگ عبد المنان و پسر خورد عبد الفتاح است خواجه احمد پیر ترکستان از اولاد عبد الفتاح است
و سالار مسعود غازی از اولاد عبد المنان و والده او که ستر معلی نام داشت خواهر سلطان محمود غزنوی بوده و سالار
ساهو پدر سالار مسعود غازی را سلطان محمود برای جهاد و تسخیر ولایت هندوستان فرستاده بود تا که محمود در حیات بود کسی
از هندوان سر برنیاورد لیکن بعد از وفات وی غلبه کرده چند بار جنگ نمودند سالار ساهو بتاریخ بست پنجم ماه شوال سال چهار
صد و بست و سه هجری از بیماری درد سر در بهرایچ فوت کرده مدفون گردیده و سالار مسعود غازی که بتاریخ بست یکم ماه شعبان
روز یکشنبه سال چهار صد و پنج هجری در بلده اجمیر متولد شده بود بعد از وفات پدر قریب نه ماه در قید حیات بود و سه جنگ عظیم
با هندوان نموده چون بطرف بهرایچ متوجه گردید بسبب آنکه هوا گرم بود ساعتی در زیر درخت گلچکان که قریب بتکده سورج کند
بود نشست و سورج کند معبدگاه اهل هند بود و صورت آفتاب را بر سنگ تراشیده آنجا گذاشته بودند از آن سبب سورج کند
می گفتند و تمام هندوان بجهت پرستش او خصوص بروز یکشنبه می آمدند و آن را بالارکهه نیز می گفتند و شهر بهرایچ را بنام او آباد
ساخته بودند بالجمله چون مسعود غازی ساعتی زیر آن درخت نشست گفت که سایه این درخت مرا بسیار خوش آمده
مناسب است که در اینجا باغی تیار شود پس فرمود درختهای کهنه که پیش سورج کند است همه را دور ساخته زمین را هموار
کنند و یک چبوتره رفیع زیر درخت گلچکان تیار نمایند و بتکده را بحال داشته گرد بگرد آن درختها نونهال نصب کنند پس در
چند روز باغی آراسته گردید درین عرصه چند بار هندوان جمع شده غلبه نمودند تا آنکه بتاریخ چهاردهم ماه رجب که روز جمعه
بود سال چهار صد و بست چهار هجری جنگ شروع گردید بسیاری از مردان از هر دو جانب کشته شدند اکثری از شهدا را
در حوض سورج کند و بعضی را در چاه انداخته خاکپوش کردند بعد از آن سالار مسعود غازی نیز بزخم تیر که در شه رگ آمده
نشسته بود شهادت یافت و زیر همان درخت گلچکان او را دفن نمودند دران وقت نوزده ساله بود بعد از وقوع این قصه
هندوان غلو نموده هر جا که اهل اسلام را می یافتند شهید میکردند عزیزی در تاریخ ولادت و وفات او این ابیات گفته

تاریخ

محبوب خدا که بود امیر مسعود	در چار صد و چهار آمد بوجود
چون مدت بست و چهار شد از قدر	در چار صد و بست و چار رحلت فرمود

۴۲۴

در مرآت مسعودی مرقوم است که بعد وفات سالار مسعود غازی روزی زنی عقیمه بر مرقد او متوجه شد حق تعالی او را پسری
عطا فرمود پس آن زن معه قبایل خود در هر روز یکشنبه بجهت زیارت می آمد و هر جا که میرفت خارق مذکور اظهار میکرد
و هر روز خلایق زیاده می شد تا آنکه شهرت کمالاتش از شرق تا غرب فرا رسید تا مدت سی سال بر مرقد او روضه و گنبد نبود
چون زهره نام دختر سید جمال الدین ساکن قصبه ردولی که نابینای مادرزاد بود توجه بجانب روحانیت او نموده

حق جانہ تعالیٰ بطفیل روح پاک او زہرہ را در عمر دوازده سالگی بنیاسے تجنید او برادر خورد سید محمد امرا او در بہرائچ آورده بروضه بر قبر او تیار ساخت و الله اعلم بالصواب و حالا رسمی است در ہندوستان که در ایام گرما ہرگاه که آفتاب در برج ثور میرسد در اول یکشنبه که در ماه جیٹھ می افتد خلایق از اطراف و اکناف ہر دیار علمہا گوناگون مرتب ساخته با سرود فراوان بآن موطن می برند و احیای شب جمعه میکنند و ازدحام عظیم از مردم صالح و طالح بیلک لطیفه در طبقات اکبری شیخ ابوالفضل می نویسد که روزی از زبان اقدس حضرت شاہنشاہی یعنی اکبر شاه شنیدم که شبی در نواحی آگره این ہمه ہنگامه گرم بود بموجب سرشته که بطرز خاص عبور بآنجا اتفاق افتاد در شیون احوال مردم خاطرم تماشائی بود که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگرے گفت که این بادشاه است چون برین معنی مطلع شدم بزودی چشم خود را گردانیده کاج نما ساختم و تغیری در وی بوضعی غریب کردم و بطوری که آنہا نفہمند تماشائی بوده نظاره فنون تقادیر بودم چون آن مردم نیک بمن نگاه کردند بجہت آن تغیر مرا نشناخته بایکدیگر گفتند که این چنین چشم و روی بادشاه را نیست با بیرنگی از آن معرکه برآمده بمحفل مقدس آمدم فقط ابوالحسن جرجانی بتاریخ دہم محرم سنه چہار صد و بست و چہار ہجری فوت نمود

تاریخ

بوالحسن آنکه بود جرجانی + شنیدم مثال و ثانی + روز عاشوره و سه شنبه بود + که از آفاق رحلتش فرمود

شده تاریخ صاحب جرجان ابوالحسن پیر جای عدل جہان

۴۲۴

حکیم ابو علی سینا

مولدش بخارا است معاصر سلطان محمود سبکتگین و امیر قابوس واسے جرجان گیلان بود و ابو علی سینا را حجت الحق گفته اند در دوازده سالگی با دانشمندان بخارا مناظره کرده و الیشان را ملزم ساختی در خوارزم ہفت سال درس گفت و آنجا بجرجان و از جرجان بعراق عجم افتاد و در خطه اصفہان بمرض اسہال و سحج در سال چہار صد و بست و ہفت لعمر پنجاه و چہار سالگی در گذشت در تاریخ او گفته اند

تاریخ

۴۲۷ ۳۷۳

۴۲۷

حجت الحق ابو علی سینا + در شجع آمد از عدم بوجود + در شصا کرد جمله کسب علوم + در تکز کرد این جہان بدرود عدد لفظ شجع سه صد و ہفتاد و سه میشود آن سال تولد اوست و عدد لفظ شصا سه صد و نود و یک شد در آن سال جمله کسب علوم حاصل نموده و عدد لفظ تکز که چہار صد و بست و ہفت میشود سال وفات اوست و حکیم ناصر خسرو اصفہانی که تخلص حجت مذہب شانیه داشت معاصر وی بود و ہر دو باہم صحبت داشته اند وفات حکیم ناصر خسرو در شہور سنه چہار صد و چہل و یک بوده و میان ولادت ابو علی سینا و فوت ابو نصر فاریابی سے سال فاصله نوشته اند قبر ابو علی سینا در دہلیکان ست از اعمال بدخشان و سید عبدالکریم در نسخه بیان واقع مینویسد که مقبره شیخ ابو علی سینا در شہر ہمدان ست و چون سکے مرمت نمی کنند خراب و ویران مطلق ست ازین تاریخ که در مخزن الغرایب مرقوم ست یکصد در سال وفات او زیاده میشود

تاریخ

آن حکیمی که بو علی سینا ست + در ہمه علم و فن و بنیا است + مثل او کس نبود در دوران + ہم ریاضی و ہم الہی دان +

ذات والاش حجة الحق بود ‌‌‌‌‌‌ کان زمان آمد از عدم بوجود
سال مولودا و دل بینا ‌‌‌‌ گفت قابل ابوعلی سینا
سال نقلش حو وعیان وهفت ‌‌‌‌ رحمة الواحد العزیز بگفت

۴۲۸ **شیخ ابوالفتح البستی** در تذکره دولتشاهی مرقوم است که او از اکابر فضلای روزگار است در زمان سلطان محمود غزنوی بوده ذولسانین است و اشعار فارسی را لغایت متین و موضوع میگفت اکثر سخنان او در معارف و توحید است و ازین قطعهٔ تاریخ چنان مستفاد میگردد که وفاتش در ماه شوال سال چهار صد و سی هجری واقع شد

تاریخ

شیخ عالی قدر مجد الدین ابوالفتح آنکه بود ‌‌‌‌ مقتدای اهل فضل و سرور اهل کلام
چار صد با سی چو از تاریخ احمد درگذشت ‌‌‌‌ در مه شوال جلیت کرد تا دار السلام

۴۳۰ **حکیم ابوالقاسم عنصری** سرآمد شعرای و اکابر حکمای روزگار سلطان محمود غزنوی بوده و شاگرد ابوالفرج سنجری و استاد عسجدی و فرخی است دیوان عنصری قریب بسی هزار بیت است مولد او ولایت بلخ است و مسکن دار الملک غزنی وفات او در شهور سنه احدی و ثلاثین و اربعمایة در زمان دولت سلطان مسعود بن محمود غزنوی واقع شده و مولف درالفاظ یا عنصری تاریخ وفات او یافته و این چنین گفته . . . .

تاریخ از مولف

بحین وفاتش سور و پری ‌‌‌‌ ندای برآمد که یا عنصری
۴۳۱

۴۳۴ **میر مرتضی المدعو بعلم الهدی** بتاریخ سلخ صفر سنه چهار صد و سی و شش هجری فوت نموده . .

تاریخ

آنکه او میر مرتضی بوده ‌‌‌‌ لقبش علم الهدی بوده
که گذشت از جهان بفضل و هنر ‌‌‌‌ لیلة الجمعه بود و سلخ صفر
سال ترحیل مرتضی بیشک ‌‌‌‌ قطب عدن النعیم گفت ملک
۴۳۶

۴۳۶ **ذکر لوح مزاری که در دار العجائب کلکته موجود است** در ولایت افریقه بر کنار دریای قلزم قبرستانی است که در انجا بسیاری از تربتهای قدیم مسلمانان که در ایام پیشین فوت کرده بودند تا امروز موجود اند و بر چندی ازان کتابهای خوش قلم بخط عربی و کوفی مرقوم است چند سال است که یکی از صاحبان انگریز دران ولایت رفته بود و لوح مزار شخصی را که محمد بن اشفی نام داشت و بروز سه شنبه هیژدهم ماه جمادی الاخر سنه چهار صد و سی و هفت هجری مطابق سیزدهم ماه دسمبر سنه یکهزار و چهل و پنج عیسوی فوت کرده بود برداشته آورد و حالا آن لوح در دار العجائب کلکته موجود است و این چند کلمه بخط کوفی بران سنگ منقوش

بسم الله الرحمن الرحیم الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم هذا قبر محمد بن اشفی و لد حیدر توفی یوم الثلثا ثمان عشر خلون من جمادی الاخر سنه سبع و ثلثین و اربعمایة رحمه الله و الحقه بنبیه محمد صلی الله علیه . . . . فقط

۴۳۷ **شیخ ابو اسمعیل حضرت خواجه عبد الله انصاری هروی** بن ابومنصور محمد انصاری هروی از فرزندان ابومنصور مت انصاری است و مت انصاری پسر ابوایوب انصاری بود که صاحب رحل رسول بوده و مت انصاری

در زمان خلافت عثمان همراه اشعث بن قیس بخراسان آمده بود و در هرات توطن اختیار کرده و خواجه عبدالله انصاری مرید و خلیفه ابوالحسن خرقانی بوده و مبداء سلسلهٔ انصاریه از خواجه موصوف است و اشتهار سلسلهٔ انصاریه در خراسان خصوص در دیار هرات بسیار است و خواجه مذکور صاحب ولایت آن دیار است ولادت او در ماه شعبان سال سه صد و نود و شش بود و عبارت جان انصار از ان خبر میدهد و در سنه چهار صد و هشتاد و یک بتاریخ نهم ربیع الآخر بعمر هفتاد و پنج سالگی در هرات فوت کرده و در موضعی که آنرا گازرگاه می گویند مدفون است و بر مزارش گنبدی عالی است و آن تعمیر کرده شاهرخ میرزا است و بر لوح مزارش که مانند مینار ساخته اند این تاریخ در باب وفات او منقوش است

تاریخ

آن خواجه که رهبر صوری و معنی شاه است	در شهر حقیقت و کون آگاه است
از روی حساب جمل ارادی فنا [۴۸۱]	تاریخ وفات خواجه عبدالله است

۴۸۱

از لفظ فات که در سوم مصرعه است تاریخ بر می آید بدست راست آن مزار اشعار بسیار از گفتار مولوی جامی مرقوم است از انجمله این دو بیت گفته حسن خان شاملو است و حسن خان شاملو در عهد شاه صفی بجای پدر خود حسین خان بیگلربیگی هرات بود

رباعی

دیدم ساقی عرفان دولت اجام شراب	و را آمد به بزم کاهی خواجه عبدالله انصار
ابود لوح مزارش تزئین سبی که از شوکت	لا یک ابجد قمری گو دگم تا اند ز ابر

و در نزدیکی این روضه حوضی است مشهور بحوض زمزم که آب شیرین دارد و تعمیر نموده شاهرخ میرزا است اما چون از بی و کهن سالگی منهدم شده بود عطیفه در سنه یکهزار و یکصد از سر نو آنرا تعمیر ساخته و این تاریخ بر گنبد آن نوشته

تاریخ تعمیر

سپهر عظیم مزار خواجه انصار کرد	خان عادل شاهرخ چون صحن مینا دید	صحن گازرگاه را رشک بقیع ابجد دید	از فروغ روح اهل الله چون قدس خلیل
بقعها انشا نمود و تکیه ها ایجاد کرد	بهر توحید شناسی مالک الملک جلیل	ساخت بهر تشنگان ایران این آستان	این عطیفه کرد در راه رضای حق سبیل
سالها زین خیر جاری بهر خلق الله	چون سحاب تشنه اب جست از دریای نیل	چو نگه مقری همچو کشتی سیلی امواج خورد	ساخت مستغرق تنش را قبهٔ جمیل
نیست در ترکیب و خاکش چون نگین بنا	باعث شاد و شهاد ارشد که بن سازی دلیل	کرد تعمیرش ز اعضاد قان مر حوضه	بهر تحصیل ثواب انی و خیر جمیل
عهد علیا عصمت الدنیا و الدین حیا	الحکه بود در حریم عفتش شبه بدیل	تا خورد زین بر که یکدم آب هر لب تشنه	جرعه او ساز داز کوثر خداوند جلیل
	سال تعمیرش چو جستم من بپرسید عقل گفت	ریخت از بحر کرم در حوض زمزم سلسبیل	

۱۱۰۰

از الفاظ حوض زمزم سلسبیل تاریخ بر می آید بدست راست روضه مذکوره مزارهای منصور سلطان پدر شاهرخ میرزا و اولاد امیر تیمور و بدست چپ مزارهای اولاد چنگیز خان موجود اند . . . .

ذکر سلاطین سلجوقیه که بر خراسان و ماوراء النهر سلطنت نموده اند

چون بعد سلطان محمود غزنوی پسرش سلطان مسعود شاه برادر خود سلطان محمد را مقید و مکحول ساخته بر سریر سلطنت نشست مدت هشت سال و چند ماه بر ولایت غزنی و خراسان سلطنت نمود آخر روز آدینه نهم ماه رمضان سنه تسع و عشرین و اربعمائه از طغرل سلجوقی هزیمت یافته بدست لشکریان خود مقید گردید و طغرل بیگ بر ملک خراسان و ماوراء النهر از ان سال مستولی گشته در نیشاپور بر تخت مسعودی نشست و معاصر خلیفه قائم بالله بود و خلیفه بر او از شما عطا فرموده و خواهر او را در عقد ازدواج خود آورده و طغرل بیگ در سنه خمس و خمسین و اربعمائه در گذشت و چون وارث نداشت

بعد او وی برادرزاده او سلطان الپ ارسلان بر سریر حکومت نشست و بعد از بر روم رفت و قیصر روم را اسیر کرده بعد چندی رهائی بخشید و بعد حکومت ده و نیم سال در سنه چهار صد و شصت و پنج سلخ ربیع الاول از دست یوسف خوارزمی کشته شد بعد از وی پسرش سلطان جلال الدین ملکشاه که ولی عهد الپ ارسلان بود بسعی خواجه نظام الملک وزیر بر خراسان و ماوراء النهر پادشاه شد گویند که در هیچ زمان آن قدر رفاهیت که در زمان سلطان ملکشاه بخلق رسیده اند و عالم آدم الی یومنا کس نشان نداده اند تا مکه و مدینه خطبه بنام او خوانده اند و المقتدی خلیفه بغداد دختر خود با او داده و از عنایات الهی در حق سلطان ملکشاه یکی آن بود که وزیر همچو خواجه نظام الملک بدو ارزانی داشت که بعلم و عقل و خیرات مثل او وزیری نشان نداده اند و سلطان در آخر دولت بخواجه متغیر شد و خواجه معاودت را مسید او تحمل میکرد تا در وقت یورش بغداد در حدود نهاوند ابو طاهر ایرانی که از فدائیان حسن صباح بود در شب جمعه دوازدهم رمضان سنه خمس و ثمانین و اربعمائه کارد زده خواجه را بدرجه شهادت رسانید و خواجه در وقت وفات این قطعه بسلطان فرستاد

ابیات

سی سال باقبال تو ای شاه جوان بخت + گرد ستم از چهره ایام سترد م
طغرای نکو نامی و منشور سعادت + پیش ملک العرش بتوفیق تو بردم
چون شد ز قضا مدت عمرم نود و چار + در حد نهاوند بیک کارد بمردم
بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند + او را بخدا و بخداوند سپردم

و قطعه خواجه بسلطان ملکشاه مبارک نیامد تا که هر اقتضاے آن حال در نصف ماه شوال در حوالی بغداد در گذشت گویند که زن حسن صباح که در آن ایام همه محل سلطان بود او را زهر داد این واقعه بعد از شهادت خواجه بچهل روز روی داده امیر معزی حسب حال این رباعی گفته

رباعی

رفت در یکمه بفردوس برین دستور پیر + شاه برنا در پی او رفت در ماه دگر
ای دریغا آن چنان شاه و وزیری چنین + قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر

و سلطان ملکشاه مدت بیست سال سلطنت نموده تاریخ جلالی که تا امروز در تقاویم می نویسند منسوب بسلطان جلال الدین ملکشاه است و ابتدای آن تاریخ از روز تحویل آفتاب در برج حمل موافق دهم رمضان سنه چهار صد و هفتاد و یک هجری و مطابق پانزدهم ماه مارچ سنه یکهزار و هفتاد و نه عیسوی است و آن تاریخ را تاریخ جلالی و تاریخ ملکشاهی نیز گویند بعد وفات سلطان ملکشاه پسرش سلطان محمود بسعی لشکریان و مادرش ترکان خاتون بر مسند حکومت نشست و برکیارق که پسر بزرگ بود و با وے خصومت داشتند چون سلطان محمود فوت کرد ملک برکیارق مستقیم گردید او قریب سیزده سال حکومت نموده در سنه چهار صد و نود و هشت در گذشت بعد از وی برادرش سلطان محمد پادشاه شد و بعد ایالت دوازده سال در سنه احدی و عشر و خمسمائه رحلت نمود و بعد فوتش برادرش سلطان سنجر بحکومت خراسان و ماوراء النهر رسید

قلعه الموت این قلعه در ما بین قزوین و گیلان واقع است حسن صباح در سنه ثلاث و ثمانین و اربعمائه بران قلعه دست یافت از تواریخ و اتفاقات آنکه قلعه مذکور را داعی حسن بن زید در شهور سنه ست و اربعین و مائتین احداث کرده الموت نام نهاده و الموت در اصل اله اموت است یعنی آشیانه عقاب و حروف آن بحساب جمل

موافق استیلاء او بران قلعه است و حسن بن صباح مروی بود که اسمعیلیه مذهب داشت تو ابعان او را فدائی میگفتند او دشمن جانی نظام الملک وزیر ملک شاه سلجوقی بوده مدام فرصت وقت می جست تا که در سنه چهارصد و هشتاد و پنج هجری یکی از فدائیان خود را فرستاده آن وزیر را هلاک ساخت . . . .

مات ششم از ابتدای سال پانصد و یک لغایت سنه ششصد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در مات ششم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح مات ششم از هجرت المستظهر بالله بن المقتدی که بست هشتم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر مسند خلافت جا داشت و بعد خلافت بست پنج سال و شش ماه شاید که در سال پانصد و دوازده از هجرت فوت کرد و بعد از وی پسرش المسترشد بالله بن مستظهر هفده سال چند ماه خلافت نمود بعد از وی الراشد بن مسترشد مدت دو سال خلافت نموده در گذشت بعد از و المقتفی بالله بن مستظهر بست و پنج سال خلافت کرد و بعد از وی پسرش المستنجد بن مقتفی یازده سال خلافت کرد بعد از وی پسرش المستضی بن مستنجد بر مسند خلافت نشست و بعد خلافت هفت سال در سنه پانصد و هفتاد و پنج در گذشت بعد از وی پسرش الناصر بالله بن مستضی بر سریر خلافت نشست و قریب چهل و شش سال خلافت کرده ماند . . .

تتمه کیفیت آل ناصر یعنی سلاطین غزنویه که در مات ششم در غزنی و لاهور سلطنت نموده اند

در ابتدای مات ششم سلطان مسعود ابن سلطان ابراهیم غزنوی رونق بخش اورنگ شاهی بود و بر ممالک غزنی و لاهور سلطنت می نمود خواهر سلطان سنجر ابن ملک شاه سلجوقی را بنکاح خود داشت در آخر سنه پانصد و هشت هجری بعد ایالت شانزده سال فوت کرد و بعد از وی پسرش سلطان شیرزاد قابض تخت و تاج گردید و بعد از یکسال در سنه پانصد و نه برادرش سلطان ارسلان شاه او را کشته بر تخت سلطنت نشست و چون بر حکومت استقرار یافت جمیع برادران خود را مقید ساخت مگر بهرام شاه گریخته نزد سلطان سنجر رفت و سلطان بمدد وی بغزنی آمده و ارسلان شاه هزیمت یافته بهندوستان رفت و باز گرفتار شده در سنه پانصد و دوازده بقتل رسید بعد از وی برادرش بهرام شاه ابن سلطان مسعود بر تخت نشست در روز جلوس وی سید حسن قصیده گفته که مطلع اش این بیت
ندای بر آمد ز هفت آسمان ٭ که بهرام شاه است شاه جهان ٭ و شیخ سنائی حدیقه را بنام او نوشته و کلیله و دمنه نیز مزین بنام او گردیده در سنه پانصد و چهل و هشت هجری از علاء الدین حسن غوری هزیمت یافته در هند رفت و در آنجا بمرد مدت سلطنت او سی و پنج سال است و علاء الدین غوری بعد فتح تمامی ممالک غزنی را تاخت و تاراج نموده مقبرهای سلاطین پیشین را سوای مقبره سلطان محمود از بیخ و بنیاد بر کنده ویران و بار مستولی گشت بالجمله بعد وفات بهرام شاه پسرش خسرو شاه در لاهور حکومت می نمود و صرف قلیلی از ملک هند بتصرف خود داشت در سنه پانصد و پنجاه و پنج فوت کرد بعد از وی پسرش خسرو ملک در لاهور حکومت میکرد تا آنکه بعد از بست و هفت سال در سنه پانصد و هشتاد و دو هجری شهاب الدین محمد غوری که از طرف برادر خود غیاث الدین محمد غوری حاکم

غزنی بود در ہند آمده و او را ہزیمت داده دگر فتار ساخته نزد برادر خود بفیروز کوه فرستاد و درانجا محبوس ماند تا آنکه بعد از چند سال درگذشت بادشاہی آل ناصر دو صد و پانزده سال ماند و بعد از خسرو ملک نسل سلطان سبکتگین منقطع گردید فقط

امام محمد غزالی

غزال قریہ الیست از اعمال طوس که نام آن قریه غزال بوده و غزالی دران قریه در سال چهار صد و پنجاه ہجری متولد شد و نیز گویند که غزال ریسمان فروش را گویند و او رشته نادر خود در بازار میفروخت ازان جهت غزالی اشتهار یافته گویند که او هفتاد علم خوانده که کشاد کار او در کدام باشد از ہیچ نوع علم او را فتحی نشد رجوع بصوفیه نمود و زہد و عبادت اختیار کرد سخن شرع را با سخن صوفیه مخلوط گفتی بعمر پنجاه و چهار سالگی چهار دہم جمادی الاخر سال پانصد و پنج ہجری فوت کرد تاریخ فوت او ازین بیت معلوم شود

تاریخ

نصیب حجة الاسلام ازین سرای سپنج
حیات پنجه و چهار و ممات پانصد و پنج

۵۰۵

امام احمد غزالی

برادر محمد غزالی بوده در پانصد و ہفده ہجری ازین جهان فانی رحلت نموده تاریخ وفاتش از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

احمد آنکس که ماه غزال است
در دو عالم بدرجه عالی است
سال ترحیل از زبان خرد
در جهان بود عارف حق بین
بکمالات علم و صدق و یقین
شد رقم آب جنت از احمد ۵۱۷

۵۱۷

خواجه مودود چشتی

بن خواجه یوسف بن سمعان است پدرش خواجه یوسف در سنه چهار صد و پنجاه و نه ہجری بعمر ہشتاد و چهار ساله فوت کرده در چشت مدفون گردیده و خواجه مودود بتاریخ غره رجب سنه پانصد و بست و ہفت رحلت نموده و سلسله بیعت خواجه معین الدین چشتی که در اجمیر آسوده اند بدو واسطه باو میرسد تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه مودود چشتی اسم نام است
گلشن چار باغ اسلام است
سال تاریخ نقل آن مسعود
عمده خاندان چشت آمد
هادی جانب بهشت آمد
کو بجنات آب از مودود ۵۲۷

۵۲۷

جار الله زمخشری

صاحب تفسیر کشاف در سال پانصد و سی و سه ہجری فوت نموده......

تاریخ

آنکه او بود صاحب کشاف
دلش از کینه و کدورت صاف
سال نقلش ملک بهفت ورق
تام نامی او ست جار الله
جعل الله فی الجنان مثواه
زد رقم رحمة العلی الحق ۵۳۳

۵۳۳

حکیم سنائی غزنوی

مولف حدیقة الحقائق اصلش از غزنی است دیوانه وار ہمواره پا برہنه گردیدی و چون دوستان و خویشان بر حال

او گریان شدندی او گفتی که بر حال من غمگین مشوید بلکه طرب و خوش دل کنید گویند دوستان بجهت وی کفشی آوردند تا در پای کند روز دیگر کفش را بحضور ایشان آورد و در دکرد و گفت آن سنائی که دیروز در نظر شما بودم امروز خلاف آنم غالبا بند راه این کفش ست وی را قصیده ایست رائیه زیاده از دو بیست و هشتاد بیت که آن را رموز الانبیا و کنوز الاولیا نام نهاده بسی معارف و حقایق و لطائف و دقائق درانجا درج کرده ظهور او در روزگار دولت بهرام شاه بن مسعود غزنوی بوده از گفتار او حدیقه است که بنام او نوشته و دیوان شیخ سنائی از سی هزار بیت زیاده است تاریخ تمام شدن حدیقه خود بنظم آورده که سنه خمس و عشرین و خمسمائه بوده است و بعضی تاریخ وفات او را در همین سال نوشته اند و مولوی رومی در غزلیات خود او را یاد کرده است سه عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم

تاریخ فوت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن حکیم زمان سنائی بود — عالم از وی بروشنائی بود
سال نقلش برتبه گر گفت — گفت هاتف زهی گل جنت ۵۲۵
از تصانیف او حدیقه بدان — بگل و میوه و حدیقه بدان
عقل تاریخ نقل او گفتا — طوطی اوج جنت والا ۵۳۵

٥٣٥

شیخ الاسلام احمد الجام

مشهور بژنده پیل نام نامیش ابو نصر احمد بن ابو الحسن ست از فرزندان جریر ابن عبد الله الجبلی است که در سال وفات رسول ایمان آورده بود هیزده سال در کوهستان در ریاضت بسر برده پس سوی آبادانی شتافته و شیخ را چهل و دو فرزندان بودندی دو نه پسر و سه دختر بعد از وفات وی چهارده پسران و سه دختران باقیمانده بودند و این چهارده پسران همه عالم و عامل و کامل و صاحب تصنیف کرامت بوده اند خود هم تصانیف کامله دارد از ان جمله یکی کتاب سراج السائرین است ولادت او در سنه احدی و اربعین و اربعمائه بوده و وفات در ماه رجب سال ست و ثلثین و خمسمائه در زمان سلطان سنجر گویند که مولانا مغربی و حکیم سوزنی و عبد الواسع جبلی شاعر نیز همدرین سال فوت نموده تاریخ منظومه از مخبر الواصلین

تاریخ

قدوهٔ دهر زبدهٔ ایام — قطب کونین شیخ احمد جام
سال ترحیل و عیان و نهفت — [illegible]
شده سال تولدش مجمل — احمد جام رهنمای ازل
عقل والی اهل جنت گفت ۵۳۶

٥٣٦

یوسف همدانی

در سنه پانصد و سی و شش هجری رحلت نموده و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او بود یوسف همدان — کس نبود است مثل او بجهان
سال ترحیل یوسف همدان — [illegible]
وصف او را شمار نتوان کرد — [illegible] نتوان کرد
بادشاه جهان قدس بخوان ۵۳۶

سلطان سنجر بن سلطان جلال الدین ملک شاه

بفتم بادشاه از آل سلجوقیه ست بعد از برادر خود سلطان محمد بپادشاهی خراسان و ماوراء النهر رسیده صاحب دولت

و مبارک پی و درویش دوست و عادل سیرت بوده هفتاد و شش سال عمر یافت از شعرای بزرگ که در زمان او بوده
اند و مدح سلطان گفته و تربیت یافته اند ادیب صابر و رشید وطواط و عبد الواسع جبلی و فرید کاتب و انوری خاوری و
ملک عماد زوزنی و سید حسین غزنوی و بهشتی محبوب سلطان بوده در عهد برادران خود برکیارق و محمد قریب
بست سال امارت خراسان داشت بعد ازان مدت چهل سال و چهار ماه سلطنت نمود آخر حال با حشم غزان یعنی گورخان
والی ترکستان مصاف نموده در دست او اسیر شد و تقریب چهار سال دیگر بچنگ آن گروه غول مثال مبتلا بود تا آنکه
در سنه احدی و خمسین و خمسمائه شخصی احمد نامی که حاکم ترمذ بود رهائی یافت و بمرو شتافت و آن بلده را در نهایت ویرانی
و رعیت را در غایت پریشانی دید غم و اندوه بر مزاجش مستولی گشت تا در بست و پنجم ربیع الاول سنه اثنی و خمسین
و خمسمائه از مرض قولنج در گذشت در تاریخ فوتش یکی از فضلای عصر این قطعه گفته...

تاریخ

جهاندار سنجر که در باغ ملک | سرفراز بودی بکردار سرو
چو در مهر دیو بودی تو انجا بمرد | بجو سال فوتش همی از شاه مرو

۵۵۲

شیخ عبد القادر گیلانی

یکی از اوتاد ان عراق است و از کرامات و کمالات او دفترها نوشته اند سلسله نسبت او بعلی ابن ابی طالب میرسد
و شجره نامه او در رساله تحفة القادریه تصنیف شیخ المعالی الٰه آبادی نوشته است و او را غوث الاعظم و غوث الثقلین و پیر دستگیر
میگویند تولد وی در سال چهار صد و هفتاد و یک واقع شده و در سن هجده سالگی از گیلان به بغداد رفته مرید
شیخ ابو سعید مبارک گشته بدرجه کمال ترقی نموده و خوارق عادت از وی بظهور آمده و گویند که اوتاد عراق هشت
اند یکی معروف کرخی دوم احمد حنبل سوم بشر حافی چهارم منصور بن عمار پنجم جنید ششم سری سقطی هفتم
سهیل بن عبد الله هشتم عبد القادر جیلانی منقول ست که سلطان سنجر سلجوقی ابن ملک شاه آرزوی ملازمت
شیخ کرده با و عریضه نوشت مشتمل بر اخلاص و اعتقاد و در انجا درج نمود که چون ما را گرفتار این امر کرده اند رسیدن
بملازمت خالی از صعوبت نیست و در آمدن لشکر ضرر بمزارعان و غیر آنها میرسد اگر آنحضرت کرم نموده متوجه اینجا
شوند ملک نیمروز برای لنگر درویشان و خانقاه وقف نموده آید در جواب آن شیخ این دو بیت نوشت..

قطعه

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد | در دل اگر بود هوس ملک سنجرم
تا یافتم خبر ز ملک نیم شب | صد ملک نیمروز بیک جو نمی خرم

وفاتش در بغداد بتاریخ هفتدهم شهر ربیع الآخر در سن نود و یک سالگی سنه احدی و ستین و خمسمائه بوقوع آمده تاریخ
منظومه که در باب وفات او گفته اند اینست

تاریخ

۵۶۱

سلطان عصر شاه کان قطب الاولیا | آمد وفات او ز قیامت علامتی
تاریخ سال وقت وفاتش چو جستم | از راه وی حدیث بگفتا قیامتی

۵۶۱

تاریخ

۵۶۱

غوث اعظم کریم محی الدین | همه لطف و کرامتی دیدم
سال تاریخ فوت آنحضرت | با نصد و شصت و یک بهجرت بود
ای معالی قیامتی دیدم | کی وفاتش علامتی دیدم

۵۶۱

سنینش کامل و عاشق تولد | ایضاً وفاتش دران تو معشوق آلهی ۵۹۴ | نزویش درجهان ہم جو عاشق ۵۹۲ | ایضاً سفر افتاد اندر دام معشوق ۵۹۱

ذکر لوح مزار عفیفه مرحوم

در جزیره مالته سنگی الی الآن موجود است که آن سنگ در ایام قدیم لوح مزار عفیفه بود نامش میمونه بنت حسان بن علی الهذلی وفاتش بروز پنجشنبه شانزدهم شعبان سنه پانصد و شصت و نه ہجری مطابق بست و یکم ماه مارچ سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار عیسوی واقع شده و این چند عبارت بخط کوفی در وسط لوح مذکور مسطور است و ابیات بگرد آن منقوش عبارت بسم الله الرحمن الرحیم وصلی الله علی نبی محمد وعلی آله وسلم تسلیما لله العزة والبقاء علی خلقه کتب الفناء ولکم فی رسول الله اسوة حسنة هذا قبر میمونه بنت حسان بن علی الهذلی ثم السوسی توفیت رحمة الله علیها یوم الخمیس السادس عشر من شهر شعبان الکائن من سنة تسع وستین وخمسمائة وهی تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ۵۶۹

ابیات

انظر بعینک هل فی الارض من باقی | او دافع الموت او للموت من راقی
وصرت رهنا بما قدمت من عمل | محصا علی ما خلفته باقی
لم تنجنی منه ابوابی واغلاقی | الموت اخرجنی قسرا فیا اسفی
والترب غیر اجفانی واماقی | یا من رای القبر انی قد بلیت به
| ان مضجعی ومقامی فی البلا عبر ۵۶۹ | وفی نشوری اذا ما جئت خلاقی

رشیدی سمرقندی

نسب او بامیر المومنین عمر بن خطاب میرسد اصل او از بلخ است اما در خطهٔ خوارزم مسکن داشته به بزرگی و فضل او همگنان مقر و معترف اند عمری دراز یافت ظهور او در روزگار اتسز بن خوارزم شاه بوده است و بعد از وفات اتسز خوارزم شاه تا زمان سلطان طغرل شاه بن الب ارسلان بن اتسز در حیات بوده و اتسز در شهور سنه پانصد و پنجاه و پنج ہجری درگذشت و وفات رشیدی در خوارزم در سنه پانصد و هفتاد و هشت بود و مدت عمر او نود و هفت سال بوده و قبر او در جرجانیهٔ خوارزم است و روحانی سمرقندی یکی از شاگردان اوست

ذکر قران کردن هفت سیاره در برج میزان

در اکثر کتب تواریخ مرقوم است که در ماه رجب سنه احدی و ثمانین خمسمائه کواکب سبعه سیاره در سوم درجه میزان که از برج هوائی است بر یک دقیقه قران کردند و این واقعه در زمان سلطان طغرل شاه ابن ارسلان سلجوقی واقع شد چنانچه ظهیر فاریابی ایمائے بدین کرده ...

قطعه

اقتران اختران دانی که در میزان چه بود | خود نکو دانی که آن خلعت چه نیکو کرده اند
از برای قیمتی یکذره خاک پای تو | نقد هفت اقلیم عالم در ترازو کرده اند

و آنکه در بعضی تواریخ خصوص در تذکرهٔ دولت شاه مرقوم است که قران کواکب در عهد سلطان سنجر وقوع یافته سراسر غلط است زیرا که باتفاق مورخان وفات سلطان سنجر در سال پانصد و پنجاه و دو واقع شده و قران کواکب سی سال بعد از وفات او اتفاق افتاده و صاحب ترجمهٔ یمینی که هم در آن عهد بود میگوید که این اقتران در شهر رجب سنه اثنی و ثمانین و خمسمائه واقع شده و یکی از اهالی خراسان روایت کرده که از رسول سوال کردند که متی القیامة فرمودند القیامة القیامة چون علما در آن تامل کردند بحساب جمل این را موافق عدد پانصد و هشتاد و دو یافتند و القیامت ۵۸۲ تاریخ این واقعه است و این

تاریخ درست است زیراکه مولف نیز از کتب تواریخ انگریزی دریافته که این قران بتاریخ شانزدهم سپتمبر ماه انگریزی سال یکهزار یکصد و هشتاد و شش عیسوی هرگاه که شمس در سی ام درجه سنبله و دیگر سیاره‌ها در برج میزان بودند واقع شده و آن مطابق است با تاریخ بست نهم ماه جمادی الثانی یا که غره ماه رجب سال پانصد و هشتاد و ۲ هجری بالجمله منجمان ایران گفتند که درین سال بادی پیدا شود که تمام عمارات را خراب و نیست گرداند و انوری شاعر از سائر ارباب نجوم بیشتر مبالغه نموده بر ینکه چون در ایام حضرت نوح قران کواکب سبعه سیاره در سرطان که از بروج آبی است اقتضای آنکرد که ربع مسکون مانند ثلاثه ارباع مغروق و معمور شد درین کثرت که جمیع سیاره در بروج بادی جمع آیند باید که درین سال بادی در اهتزاز آید که عمارات براندازد و جهان را بخاک برابر کند مردم از بیم جان و حفظ متاع و خانمان سرداب‌ها ساختند و اموال خود بدانجا نقل کردند امّا بنابر مشیت حضرت عزت دران ایام چندان باد نوزید که چراغی را فرو نتشاندند ازین جهت انوری در نظر سلطان خفتی بهم رسانید و فرید کاتب دران روز این دو بیت نظم نموده ❀ گفت است انوری که بسبب بادهای سخت ویران شود عمارت و کهسار برسری ✤ در روز حکم او نوزیدست هیچ باد ✤ یا مرسل الریاح تو دانی و انوری ✿ و صاحب مرات جهان نما میگوید که ارباب تحقیق گفته اند که اگرچه درینصورت کذب منجمان هویدا گردید لیکن بهمان سال چنگیز خان در بلاد توران صاحب اقتدار شده متوجه ملک ایران گردید و خرمن حیات بسیاری را بباد فنا داد و صاحب نگارستان مینویسد که درهمین سال چنگیز خان بر بعضی قبائل مغول و صحرانشین تسلط و اقتدار پیدا کرد و این سبب آن شد که در ایام حکومت او باد بی نیازی وزید و چراغ اعجاز اکثر سکان اصقاع و اقطار فرو نشست و چندین هزار هزار مومن و مشرک در ایران و توران بل اکثر جهان بر باد رفت فقط امّا مولف را اعتبار برین همه گفتار نیست زیراکه استیلاء چنگیز خان در دیار ایران و توران سی سال بعد از اقتران کواکب رونموده و این عرصه بعید است ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ✤ وخسرو میفرماید ❀ قول لا کن نیست بدهر استوار شاعر و قرمزن و اختر شمار

مسجد اقصی

این مسجد در شهر اورسلیم است که در انجا بیت المقدس در ایام سلف استاده بود چون یکی از قیاصره روم که اصنام پرست بود سی و هشت سال بعد معراج عیسی مسیح یعنی در سنه هفتاد عیسوی و پانصد سال پیش از تولد محمد مصطفی بیت المقدس را از بیخ و بنیاد بر کنده مسمار ساخت سه صد سال بعد ازین قسطنطین قیصر روم که مذهب عیسویه قبول کرده بسبب آنکه آن مکان مولودگاه حضرت عیسی است مسجد اقصی را در انجا تعمیر ساخته بود و عمر بن خطاب در ایام خلافت خود در سنه شش صد و سی و هفت عیسوی آن شهر را تسخیر نمود امّا نصارا را اجازت داد تا بلا مزاحمت برای عبادت آمد و رفت می نموده باشند چون بعد از چند مدت ترکان بران مکان دست یافتند جور و تعدی بر زائران نمودن آغاز نهادند تا آنکه فرنگیان از دست ایشان بجان آمده لشکر عظیم از دور و نزدیک فراهم آورده در سنه یکهزار و نود و شش عیسوی آن مکان را از دست مسلمانان و ترکان بدر آوردند و نود و دو سال شمسی بران دیار تسلط داشتند چون بعد از فوت سلطان نور الدین بن عماد الملک زنگی بادشاه مصر و شام که بتاریخ بست و پنجم شوال سنه پانصد و شصت و نه هجری بوقوع آمده سلطان صلاح الدین بن یوسف بن ایوب بر مصر و شام مستولی گردید و از مستضی بالله خلیفه بغداد خطاب سلطانی یافت او با

فرنگیان آغاز محاربه نموده و بتاریخ سوم ماه اکتوبر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت عیسوی بر ایشان غالب آمده باز آن ملک را بدست آوردند اگرچه بعد ازین بادشاهان فرنگستان و انگلستان متفق شده جنگها نموده اند اما سودی نبخشید چنانچه در نسخهٔ هفت اقلیم مرقوم است که در عهد اسلام خلیفهٔ اول محراب مسجد اقصی را بسمت کعبه راست ساختند و در چهارصد و هفتاد و نه فرنگیان بر آن شهر مستولی شده محرابهای اهل اسلام را خراب ساختند و نود و پنج سال قمری در تصرف داشتند تا در پانصد و هشتاد و پنج هجری آل ایوب آنرا بحوزهٔ اسلام آوردند و شعار مسلمانی آشکارا کردند و از آن زمان تا حال در تصرف سلاطین اسلام است +

حکیم ازرقی

بسیار فاضل بوده بهت از مروت و ظهورا و در روزگار دولت سلطان طغرل شاه سلجوقی بوده که در خاندان سلجوقی از دو بادشاه مستقر نشان نمیدهند بادشاهی نیکو صورت و پاک سیرت بوده مقر سلطنت او نیشاپور است و قصری در نیشاپور ساخته موسوم بنگارستان و سلطان در آوان جوانی با ابراهیم بن ینال مصاف داشت و بدست او گرفتار شد و آن بیرحم در چشم او میل کشید و طغرل بیگ که خال او بود بدین انتقام ابراهیم ینال را بکشت و ازرقی چند تصنیفات بنام طغرل شاه پرداخت روزی سلطان نرد میباخت چندانکه شش میخواست سه یک می آمد ازین صورت متغیر شد و حکیم ازرقی این رباعی را انشا کرد +

رباعی

گر شاه شش خواست سه یک زخم افتاد | تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
شش چون نگریست حشمت حضرت شاه | از هیبت شاه در رخ بر خاک نهاد

وازرقی در سنه خمس ثمانین و خمسمائه درگذشت

شهاب الدین قتیل الله

در سنه پانصد و هشتاد و شش هجری در سی و هشت سالگی فوت کرده

تاریخ

آنکه او بود فی سبیل الله | ز اتفاق جهان قتیل الله
سال سنقار آن خلاصهٔ دین | هست مانند مهر و ماه مبین
شد رقم شاهباز علیین ۵۸۶ | اسم سامی او شهاب الدین

طغرل شاه ثانی سلجوقی

چون سلطان الپ ارسلان سلجوقی در نصف ماه جمادی الآخر سنه احدی و سبعین و خمسمائه درگذشت خلف صدق او سلطان طغرل شاه ثانی که آخرین سلاطین سلاجقه است که در ممالک ایران سلطنت نموده صاحب تخت و افسر گردید و شیخ نظامی در مدح آنخسرو گفته

ابیات

سر یافروز اقلیم معانی | ولایت گیر ملک زندگانی
بسلطانی بتاج و تخت پیوست | پناه ملک شاهنشاه طغرل
بجای ارسلان بر تخت بنشست | خداوند جهان سلطان عادل

و سلطان طغرل شاه ده سال بظاهری و استظهاری عم خود جهان پهلوان یعنی اتابک محمد بن یلدگز که وزیر و هم عم او بود بکمال بهت و اقتداری زندگانی نمود چون عمش در ذی الحجه سنه احدی و ثمانین و خمسمائه که سال قران سبعه سیاره بود فوت کرد در هر گوشه نایرهٔ فتنه و فساد اشتعال یافت و باد قضا خاک ادبار بر سر روزگار سلاجقه ریخت یعنی چون بعد فوت جهان پهلوان

برادرش قزل ارسلان جمدة الملک شده بسر انجام مهام امور سلطنت قیام نمود متفینان میانه سلطان و قزل ارسلان نائرهٔ فساد اندا فتند او قصد استیصال سلطان طغرل نمود و آخر سلطان در همدان بدست قزل ارسلان گرفتار شده محبوس ماند تا آنکه قزل ارسلان در سنه سبع و ثمانین و خمسمایه بسعی امرای عراق بقتل رسید و سلطان طغرل بامداد بعضی امرا از محبس بیرون خرامیده بار دیگر رایت سلطنت برافراشت در سنه تسعین و خمسمایه علاء الدین تکش خوارزم شاه در حوالی ری با و محاربه نمود و سلطان طغرل از خانهٔ زین بر زمین افتاده بقتل رسید و تکش سرش را بریده ببغداد پیش ناصر خلیفه فرستاد و جسدش را بر دار کشید تکش روز پنجشنبه نوزدهم رمضان در سنه پانصد و نود و شش فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه بجای او نشست

فرید کاتب

از شاگردان انوری است شاعری فاضل بوده گویند که چون سلطان سنجر را در عزیمت ماوراء النهر شکست افتاد بغایت ملول و محزون بر لب جیحون فرود آمد فرید کاتب پیش او بر پای استاده بود گفت ای فرید هیچ دیدی که ما را چگونه چشمی رسید درین حال که پیش آمده بدیهه بگوی تا بار دلم سبک گردد فرید فی الحال این رباعی گفت و سلطان از آن تسلی شد و فرید بانعامات لائق بنواخت

رباعی

شاها ز سنان تو جهانی شد راست | تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست
گر چشم بدی رسید آنهم ز قضاست | کانکس که بیک حال بماند است خداست

اوحد الدین انوری

در تذکرهٔ دولت شاهی مسطور است که اوصاف سخنوری و فضیلت انوری اظهر من الشمس است از شعرای کم کسی در دانشمندی و انواع فضائل همتای او بوده اصل او از ولایت ابیورد است از دیهی که او را بدنه گویند در جنب مهنه از توابع خراسان و آن صحرا را دشت خاوران میگویند و از این است که انوری در اول حال خاوران تخلص میکرد استاد او عماره التماس نموده که انوری تخلص کند در عنفوان شباب در مدرسهٔ منصوریه طوس بتحصیل علوم مشغول می بود و در عین فلاکت و افلاس بسر میبرد روزی بر در مدرسه نشسته بود دید که مردی محتشم با لباس فاخره و اسپ و غلام می گذرد پرسید که این کیست گفتند از شعرای سلطان سنجر است گفت سبحان الله پایهٔ علم بدین بلندی و من چنین مفلوک بعد از این من نیز خود را بشاعری مشهور خواهم ساخت همان شب بنام سلطان سنجر قصیده گفت و علی الصباح آنرا بنظر سلطان گذرانید چند ابیات از آن قصیده اینست

ابیات

گر دل و دست بحر و کان باشد | دل و دست خدایگان باشد
شاه سنجر که کمترین خدمش | در جهان پادشاه نشان باشد

چون سلطان در غایت سخن شناسی بود انعام و اکرام بخشید و ملازم رکاب خود ساخت مدتی همراه بود و در علم نجوم سرآمد روزگار خود بود و فرید کاتب شاگرد انوری است خوش گوی و لطیف طبع بود و همواره ملازم درگاه سلطان سنجر بود و چنین گویند که از خاک خاوران چهار بزرگی فاضل خاسته اند که پنجم ایشان نبوده چنانکه گفته اند...

ابیات

تا سپهر صیت گردان شد ز خاک خاوران | تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری
خواجه چون بو علی شادان وزیر نامدار | صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید
عالمی چون اسعد مهنه ز هر شهری بری | شاعری نادر چو مشهور خراسان انوری

در تذکرهٔ دولتشاهی هست که انوری در سال پانصد و چهل و هفت فوت کرده و این غلط می نماید زیرا که مشهور هست
که انوری تا قران کردن هفت سیاره که در سنه پانصد هشتاد و دو در زمان سلطان طغرل شاه سلجوقی واقع شده زنده
بود و بمبالغه تمام گفته که روز قران سبع سیاره با وی صعب بروز باد چنانکه اشجار قدیم و بناهای مستحکم را از بیخ بر کند تا چون این
واقعه بوقوع نیامد سلطان با انوری خطاب عتاب عظیم نمود و انوری از اینجا گریخته ببلخ رفت و باقی عمر در انجا بسر برده
مولف در کتابی دیده که او در سنه پانصد و نود و هفت در زمان سلطان علاء الدین تکش رحلت نموده و این قرین بصدق
است و در بعضی رسائل مرقوم هست که انوری آخر عمر از خدمت سلاطین احتراز نموده با کنج عزلت نشسته و قبر وی در بلخ
در جنب مرقد شیخ احمد خضرویه واقع هست و تاریخ فوت او را بهشتِل یافته اند که عدد سن پانصد نود و دو می شود

سلطان الشعرا خاقانی شروانی

در نسخهٔ هفت اقلیم مسطور هست که خاقانی از اکمل شعرا هست و نام وی افضل الدین ابراهیم ابن علی الشروانی است
مولدش شروان هست خاقان ولایت بیان بود از ان خاقانی لقب داشت منشی کلمات حسان بود و بدان روی
حسان العجم نام یافت چنانچه در تحفة العراقین ذکر بدر خود کرده بر اثر آن میگوید

بیت

چون دید که در هنر تمام	حسان عجم نهاد نامم

و در جای دیگر میگوید

بیت

بدیل آن بدم اندر جهان سنائی را	ازان سبب پدرم نام من بدیل نهاد

و خاقانی در حضرت خاقان کبیر ملک منوچهر که بکثرت فضیلت و هنرمندی از جمیع بادشاهان شروان امتیاز فراوان
داشته نسبتی قوی بهم رسانیده و مداح وی بوده هر قصیده که بحضرت بادشاهی فرستادی هزار دینار صلهٔ آن بودی
و تشریف انعام فراخور آن یافتی و خاقانی مبدع سخن هست و طرز کلام وی خاص هست چنانچه خود گوید

بیت

شاعر مبدع منم خوان معانی مراست | ریزه خور خوان من رودکی و عنصری

و در نفحات آمده که خاقانی شاگرد فلکی شاعر هست در زمان خلافت المستضیء بالله ظهور نموده و در قصیدهٔ عربی که در مدح بغداد
گفته ذکر وی کرده و توفی المستضیء سنه خمس و سبعین و خمسمائة و خاقانی نیز قصیدهٔ زائیه حکیم سنائی را جواب گفته هست عدد
ابیات آن از صد و هشتاد گذشته و اثیر الدین معاصر خاقانی هست میان ایشان معارضات بسیار هست و اثیر الدین مداح
سلطان طغرل سلجوقی بن ارسلان بود و قصیده در حق او گفته مطلعش این است

بیت

بفرخت رایت حق برافت دباطل	الپ ارسلان ثانی شاه ارسلان طغرل

و خاقانی در سرخاب فوت هست و قبر افضل الزمان ظهیر الدین فاریابی و شاه غفور نیشاپوری پهلوی خاقانی هست وفات
خاقانی بموجب کتاب هفت اقلیم در شهر تبریز بوده در سال پانصد و هشتاد و دو اما ازین تاریخ که از تحفة العراقین نوشته شد

سال پانصد و نود و پنج میشود

تاریخ

افضل الدین امام خاقانی | خلف بو علی شروانی | عمدهٔ اولیای شعرا بود | زبدهٔ اصفیای فصحا بود
سال تاریخ نقل در رضوان | گفت طوطی جنت حق خلان ۵۹۵

۵۹۵

شاه سبحان

در سنه پانصد و نود و شش از این جهان فانی بملک جاودانی سفر نموده

تاریخ

شاه سبحان که عارف حق بود | هم سعید بذات مطلق بود | سال سنقار آن شه والا | گفت شهباز مسکن اعلی ۵۹۶

شیخ نظامی گنجوی

وی را از علوم ظاهری و باطنی و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده عمر گرانمایه را اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت انزوا گذرانیده است
هرگز چون سائر شعرا از غلبه حرص و هوا ملازمت ارباب دنیا نکرده بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جستند و شیخ اکثر مثنویات
را بالتماس و درخواست پادشاهان عصر نظم نموده مخزن اسرار بنام بهرام شاه والی روم منظوم کرده و لیلی مجنون بنام خاقان
کبیر منوچهر پادشاه شیروان خسرو و شیرین و هفت پیکر بنام اتابک قزل ارسلان و سکندر نامه که آخرترین کتاب وی است
بنام طغرل شاه سلجوقی ختم فرموده و عمر هشتاد و چار ساله فوت کرده و مرقدش بیرون شهر گنجه واقع است تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

شیخ دین داد دین نظامی بود | قدوهٔ اولیای نامی بود | سال نقلش بر قعت و نکہت | شد رقم گنجوی گل جنت ۵۹۲

۵۹۲

از مصرعهٔ آخر سنه پانصد و نود و دو حاصل میشود اما ابیاتی که نظامی در تاریخ سکندر نامه گفته پانصد و نود و هفت است

تاریخ

بگفتم من این نامه را در جهان | که تا دور آخر بود در جهان | بتاریخ پانصد نود و هفت سال | چهارم محرم بوقت زوال
سر سال چارم محرم بدست | ز ساعت گذشته چهارم بدست ۵۹۷

شیخ ابو الفرج ابن جوزی

در نسخهٔ هفت اقلیم مرقوم است که نام وی عبد الرحمان بن حسن است مصنفاتش از حد و عد بیرون است چنانچه همه مصنفات
او را جمع کردند و بر مدت عمر او قسمت نمودند هر روز نه کراس که نه جزو باشد در حساب آمد و این چیزیست که عقل آنرا اصلا قبول
نمیکند گویند تراشهٔ قلم خود را که بدان احادیث نوشته بود جمع کرده وصیت نموده بود که بعد از فوت آب غسلش را از آن تراشه
گرم کنند همچنان کردند هنوز چیزی باقی آمد او استاد شیخ سعدی شیرازی است و شیخ او را در کتاب گلستان شیخ اجل شمس الدین
ابو الفرج ابن جوزی می‌نویسد و فاتش در پانصد و نود و هفت بوده

ظهیر الدین فاریابی

شاگرد رشید سمرقندی است بغایت فاضل بوده و در شاعری مرتبهٔ عالی داشته اصل او از فاریاب است اما در روزگار اتابک
قزل ارسلان بن اتابک یلدگز بعراق آمده و مداح قزل ارسلان بوده در اول حال ظهیر از فاریاب به نیشاپور آمده در آن

حین سلطان طغرل شاه ثانی حاکم نیشاپور بود که بعد از سلطان سنجر بر تخت سلطنت قرار گرفت و پنج نوبت زد اما خوارزم
شاهیان او را امان ندادند و طغرل شاه قدیم ممدوح ارزقی ست بالجمله ظهیر از نیشاپور بطریق سیاحت باصفهان افتاد
و از اصفهان باذربایجان رفت و اتابک محمد بن ایلدگز که وزیر و عم طغرل شاه بود او را تربیت کلی کرد و مدت ده سال
در ملازمت اتابک بود و بعد از وفات او برادرش اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز متصدی حکومت عراق و آذر
بایجان شد و اتابک ابوبکر بن محمد ایلدگز را میل آن بود که ظهیر ملازم او باشد و ظهیر بجانب ابوبکر میل تمام داشت آخر
از قزل ارسلان گریخت و باابوبکر پیوست وفات ظهیر در تبریز بوده در شهور سنه پانصد نود و هشت هجری و در سرخاب مدفون است در مقبرة الشعرا

مات هفتم از ابتدای سال ششصد و یک لغایت سنه هفتصد هجری

بقیه احوال خلفای عباسیه که در مات هفتم در بغداد خلافت نموده اند

در عنفوان مات هفتم الناصر بالله بن مستضی که سی و چهارم خلیفه از خلفای بنی عباس است در بغداد بر سریر خلافت متمکن
بود و بعد حکومت چهل و شش سال و یازده ماه در سال ششصد و بست و دو هجری در گذشت در زمان او چنگیز خان
تاتار سر بر آورده بر ولایت ایران مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز در ان ولایت سلطنت نموده اند بعد فوت ناصر بالله
پسرش الظاهر بالله بن ناصر نه ماه و یازده روز خلافت نمود بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن ظاهر قریب هفده سال
سلطنت راند و نماند بعد از وی پسرش المستعصم بالله بن مستنصر که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد
و چهل از هجرت بر مسند خلافت نشست و هلاکو خان در سنه ششصد و پنجاه و شش هجری او را کشته تخم عباسیه را از بیخ و بن بر کند

سلطان معز الدین محمد سام مشهور بشهاب الدین محمد غوری

او برادر غیاث الدین محمد بادشاه غور و غزنی است و غزنی با علاء الدین حسن غوری در سنه پانصد چهل و هفت هجری از دست
اولاد سلطان محمود غزنوی بر آورده و بهرام شاه ابن مسعود شاه ابن سلطان ابراهیم غزنوی که دران ایام بادشاه غزنی
بود از علاء الدین حسن هزیمت یافته بطرف هند رفت و در انجا بمرد در سنه پانصد و هفتاد هجری غیاث الدین غوری
برادر خود شهاب الدین محمد غوری را حکومت غزنی داد او در سال پانصد و هشتاد و دو در هندوستان آمده
بسیاری از ملک هند را در تصرف آورد و لاهور را نیز از دست خسرو ملک بن خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی
بر آورده او را محبوس ساخت از ان پس سلطنت هند نیز از خانواده سبکتگین برخاست و در خاندان
بادشاهان غور قرار گرفت در سنه پانصد هشتاد و هفت محمد غوری باز در هند آمده در حدود تهانیسر با رای
پتهورا که راجه اجمیر بود مصاف کرده مغلوب شد تا سال دیگر که دران ایام خواجه معین الدین چشتی در اجمیر استقامت
داشت با رای مذکور محاربه نموده نصرت یافت و رای مذکور را دستگیر کرده مع برادرش که راجه دهلی بود
و کهانڈے رای نام داشت از جان بکشت و غیاث الدین غوری در سنه پانصد نود و نه هجری وفات
یافت و برادرش شهاب الدین محمد غوری بادشاه غور و غزنی و هندوستان گردید تا آنکه گکهران در نواح لاهور
عصیان ظاهر کردند و سلطان بنابر تنبیه ایشان بهندوستان آمد و طوائف متمردان را سزا داده هنگام معاودت
در اثنا مراه بتاریخ غره ماه شعبان روز سه شنبه سال ششصد و دو هجری فدائی در و ملک کرد نعش آنرا از نواح غزنی

برکنار جیلاب از دست یکی از فدائیان گکهر بقتل رسید تاریخ شهادت او از الفاظ صاحب المسیر استخراج باید بدو عزیزی در نظم آورده

تاریخ

۶۰۶

شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین | کز ابتدای جهان مثل او نیامد یک
سوم ز غره شعبان بسال ششصد و شش | فتاد در ره غزنی بمنزل دمیک

شیخ روزبهان

در نصف ماه محرم سنه ششصد و شش هجری فوت نموده تاریخ وفات از مخبر الواصلین

تاریخ

۶۰۶

مجمع فیض و منبع عرفان | قطب آفاق شیخ روزبهان
متصف بود از مه عاشور | که گذشت از جهان بعشرین و سرو
سال تاریخ رحلتش بیشک | نور فردوس گفت حور و ملک

امام فخر الدین محمد رازی

طبرستانی الاصل بود در شهر رمضان سنه اربع و اربعین و خمسمائه در ولایت ری متولد شده نزد پدر نحو و تحصیل علوم مشغولی فرمود تا وقتیکه والد او فوت شد آنگاه بسمنان شتافته بپیش کمال سمنانی در کسب کمالات نفسانی اهتمام کرده معاصر سلطان شهاب الدین غوری بوده و در تاریخ یافعی مسطور است که فخر الدین رازی بغایت جمیل با دقایق و حشمت بود و هرگاه که سوار میشد قریب سه صد کس از طلبهٔ علوم در رکاب او پیاده می رفتند و او در اختلاف علوم و انواع فنون تصانیف بسیار دارد از انجمله حدائق الانوار است که بنام سلطان علاء الدین تکش بن ایل ارسلان نوشته و فاتش در هرات روز دوشنبه عید الفطر غره شوال سال ششصد و شش هجری واقع شده و قبر وی در خیابان هرات است عزیزی در تاریخ وفات او گوید

تاریخ

امام عالم و عامل محمد رازی | که کس مثل ندیده نه بیند ور انظر وهمال
بسال ششصد و شش در گذشته شد | نماز دیگر اثنین غره شوال

سلطان قطب الدین ایبک

چون شهاب الدین محمد غوری در سنه پانصد و هشتاد و هشت بر راجه هاسے هند نصرت یافت قطب الدین را که غلام و سپه سالار او بود به نیابت خود به هند گذاشته بغزنی رفت قطب الدین در همون سال قلعه میرتهه و دهلی را فتح کرده تا سر حد ملک بنگاله بتصرف خود در آورد و بعد وفات محمد غوری چون برادر زادهٔ او غیاث الدین محمود بادشاه غور شد قطب الدین را تاجی و تختی و چترے فرستاد و خطاب سلطان داد چنانچه قطب الدین در لاهور بتاریخ هیجدهم ذیقعده سال ششصد و دو هجری بر تخت سلطنت نشسته بادشاه هند گردید و دهلی را دار السلطنت خود ساخت

۶۰۷

و در سنه ششصد و هفت در مقام لاهور در حالت چوگان بازی از اسپ افتاده بمرد لفظ سلطنت پناه از ان ۶۰۶ سعید خبر میدهد و چون انگشت خنصر او شکسته بود بسبب آن او را ایبک گفتندی و بسخاوتی که داشت او را لکهبخش نیز گفتندی بعد از و پسر خوانده او سلطان آرام شاه بادشاه هندوستان شد

شیخ مجد الدین بغدادی

در نسخهٔ هفت اقلیم مسطور است که شیخ مجد الدین بغدادی که یگانهٔ روزگار و برگزیدهٔ درگاه حضرت پروردگار بود از جملهٔ بیعت یافتگان شیخ نجم الدین کبری است باصل از بغداد است خوارزم شاه از خلیفه بغداد الناصر بالله التماس طبیبی

گردید رسش و برافرستاد از مغربان سلطان گردید برروز جمعه مجلس نهاده و وعظ گفتی و مادر سلطان قطب الدین
محمد خوارزم شاه که عورتی بوده جمیله و بوعظ رغبت تمام میداشت گاه گاهی بزیارت وی آمدی و وعظ شنیدی مدعیان
شبی در مین مستی بسلطان رسانیدند که مادر تو بمذهب ابو حنیفه در نکاح شیخ درآمده و وعظ شنیدن را بهانه ساخته
سلطان در اثنای کیفیت فرمود تا شیخ را در دجله انداختند تا بمرد شهادت او بقولی در سنه سبع و بقولی در سنه ست
وعشر وثلثین وستمائه واقع شده و در نفحات آمده که چون شیخ مجد الدین را در سنه ست وستمائه وقبل سنه ست عشر وستمائه ۶۱۶
وستمائه شهید کردند خاتون وی که از نیشاپور بود بعد از چند سال در سنه ثلث وثلثین وستمائه او را به نیشاپور نقل کرد

شیخ نجم الدین کبری

در خلاصة التواریخ مسطور است که چون بایمای سلطان محمد خوارزم شاه شیخ مجد الدین بغدادی را در دجله انداختند
و خبر بشیخ نجم الدین کبری رسید متغیر شد و گفت انا لله وانا الیه راجعون فرزندم مجد الدین را در آب انداختند و بهم دم
بسجده نهاد و زمانی نیک در سجده بود بعد از ان سر از سجده برداشت و گفت از ایزد تعالی خواستم که بجهت خونبهای
فرزندم ملک از سلطان باز ستاند سلطان این ماجرا شنیده بغایت پشیمان شد و با طشتی پر از زر و شمشیر و کفن
پیاده بملازمت شیخ آمد و سر برهنه کرده در صف نعال بایستاد و گفت اگر دیت باید اینک زر اگر قصاص میکنند
اینک شمشیر شیخ گفت وکان ذلک فی الکتاب مسطورا دیت وی زر نیست بلکه جمله ملک و سر تو برود و سر ما و سر بسیاری از خلائق
درین قصه بباد فنا رود لاجرم سلطان محمد نومید مراجعت نمود و عنقریب چنگیز خان که از فرقه کفار تاتار و بادشاهی قهار
و جبار بود و چون بلای عظیم متوجه عجم گشت سلطان را باوجود کمال مردانگی و همت چنان رعب و هراس در دل نشست
که بی جنگ فرار نمود مغلان او را تعقب نموده شهر بشهر میدوانیدند بهر شهر که میرسید قتل عام می نمودند تا آنکه قریب
صد هزار حسرت در ذی الحجه سنه سبع وعشر وستمائه فوت کرد و در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که در هنگامی که کفار تاتار یعنی
لشکریان چنگیز خان خوارزم را تسخیر نمودند شیخ نجم الدین بدست ایشان شهادت یافته واین واقعه در عالم وعشر و
ستمائه بوقوع پیوست قبر شیخ در خوارزم است تاریخ نظم در وفات او از خزینة الاصفیا نوشته شد

تاریخ

آفتاب سپهر صدق و یقین
نهم ماه صوم و شنبه بود

قطب کونین شیخ نجم الدین
کز دنیا بخلد عزم نمود

آنکه خورشید پیش او صغریست
سال ترحیل آن هدایت فن

الملقب بنجم دین کبری است
شد رقم آفتاب اوج مدن ۶۱۸

قاآن والا چنگیز خان

از فرقه کفار تاتار است نام پدرش یسوکی بود در سنه پانصد و چهل و نه متولد شده در سنه ششصد و دو هجری بپادشاهی
سر برآورده و در سنه ششصد و پانزده بر ملک چین و تاتار استیلا گشته و بعد از ان تیغ بطرف ایران نموده بر سر
محمد خوارزم شاه ابن علاء الدین تکش که سلطان غزنه و خوارزم بود در رفت و بعد محاربه متواتر در سنه شش صد و
هجده او را مستاصل ساخت چندی با پسرش سلطان جلال الدین جنگ ها داشت تا آنکه او را نیز کشته تمامی
ملک غزنه و خوارزم و بخارا و سمرقند وغیر آنها در عرصه قلیل بدست آورد و بعد از ان در بلاد ایران اظهار مذهب خود آغاز
نهاد و پس از سلطنت بیست و دو سال بعمر هفتاد و پنج ساله در یکشنبه پانزدهم ماه رمضان سنه ششصد و بست و چهار

هجری درگذشت چهار پسران داشت اوکتای وجغتای وجوکی وتولی لیکن جوکی شش ماه پیش از پدر فوت کرد دیگران
بپادشاهی رسیدند اوکتای ولیعهد بپادشاه تاتار شد ودر سنه ششصد وسی ونه درگذشت جغتای بعد از پدر بپادشاه
ماوراء النهر وترکستان وبلخ وبدخشان شد وتولیخان که پدر وی او را همه اوقات با خود نگاه میداشت بعد پدر تابع
برادران خود بود وچنین گویند که این قوم مقید بهیچ دین وملت نبودند واز حلال وحرام فرق نمیکردند وگوشت
جمیع وحوش از درندگان وچرندگان تناول می‌نمودند چنانکه صاحب نگارستان در مقامی می‌نویسد که روزی
سلطان اباقاخان که از نسل چنگیزخان بود طعام میخورد وخواجه شمس الدین صاحب دیوان وزیر او دران مجلس
حاضر بود سلطان پاره از کباب گوشت خوک بر نوک کارد برداشته باو داد خواجه از رعب سلطانی اباکردن نتوانست
فی الفور کباب را در دهن انداخت مسخره برد

شیخ فرید الدین عطار

در هفت اقلیم مرقوم است که در نفحات الانس آمده که شیخ فرید الدین ابتدا بشیوه عطاری روزگار میگذرانید روزی
درویشی بدر دکان رسیده طلب چیزی کرد عطار از غایت مشغولی بدو ملتفت نشد درویش گفت ای خواجه تو باین نوع خواهش
وتعلق چگونه خواهی مرد گفت چنانچه تو میری درویش گفت تو همچو من توانی مرد وسر بر فوق کاسه چوبین که در دست داشت
بنهاده سر گذاشته والله گفته جان داد چون عطار مشاهده این حالت نمود از سر دکان برخاست وهرچه دست ملکش بدان میرسید
ایثار فرمود وملازمت شیخ رکن الدین کاف را ملازم گرفته چند سال باو بسر برد وپس از ان بزیارت بیت الله الحرام
رفته بسیاری از مشایخ را دریافت وبعد از سعادت بخدمت فخر الشهدا شیخ مجد الدین بغدادی رفته از دست او خرقه
پوشیده آورده اند که او را چهل رساله نظم است از مثنوی ودر نفحات از مولوی رومی نقل کرده که او در کلام خود فرموده
که نور منصور بعد از صد وپنجاه سال بروح فرید الدین عطار تجلی کرده مربی او گشت ودر تذکره دولتشاهی آمده که
اصل شیخ از قریه کدکن من اعمال نیشاپور است وشیخ عمری دراز یافت گویند صد وچهارده سال عمر داشت ولادت او
در روزگار سلطان سنجر بوده در ماه شعبان سنه ثلاث وعشر وخمسمایة یعنی بسال پانصد وسیزده هجری وبست ونه[۲۹] سال
در نیشاپور بوده ودر شهر شادیاخ هشتاد وپنج سال وفوت شیخ در قتل عام نیشاپور بوده هنگام استیلاء چنگیزخان یعنی چون
در محاصره نیشاپور قراچار نوئیان داماد چنگیزخان کشته شد وچنگیزخان بنابران حکم قتل عام فرمود شیخ بدست مغلی
افتاده شهادت یافت وآن چنان است که مغولی شیخ را میخواست بقتل رساند شخصی پیدا شده گفت این پیر را
مکش که خونبهای وی هزار دینار میدهم شیخ گفت مفروش که بهتر ازینم خواهند خرید چون آن شخص از وی
بازگشت دیگری گفت که این مرد را مکش که خونبهای او یک توبره کاه میدهم شیخ گفت بفروش که بیش ازین نمی‌ارزم
مغل بقهر رفته شیخ را شربت شهادت چشانید وکان ذلک فی عاشره جمادی الثانی سنه سبع وعشرین وستمایة تاریخ
وفاتش که رحمه الله اصلین نوشته است اینست

تاریخ

شیخ عطار حق فرید الدین
سال تحصیل آن مه کوران ۶۲۷

آفتاب سپهر دانش ودین
قبله اهل جنت است بدان ۶۲۹

عمر او یکصد وچهارده سال
عقل تاریخ نقل آن مسعود

بود از لطف ایزد متعال
بلبل جنت وجنان فرمود ۶۲۸

مولف گوید که در تاریخ فوتش اختلاف بسیار است بعضی ششصد و بست و هفت و برخی ششصد و نوزده گفته اند و از حالات مولانا بهاء الدین ولد و پسرش مولانا جلال الدین رومی چنان مستفاد میگردد که شیخ فرید الدین تا چند سال بعد از ولادت مولوی رومی که در سنه ششصد و چهار بوقوع پیوسته در حیات بود بلکه او را در کودکی دیده پس هر دو تاریخهای وفات شیخ فرید الدین که بالا مذکور شد یکی از آن درست خواهد بود. در طبقات اکبری مسطور است که شیخ عطار شصت و چهل سال پیشتر از شیخ سعدی فوت کرده باین حساب نیز وفات او بسال ششصد و بست و هفت میرسد اما این قطعه که بعد تاریخ وفات او در کتاب هفت اقلیم مسطور است بعض غلطی می نماید زیرا که قتل عام چنگیز خانی در عهد در سنه ششصد و شانزده شروع شده و سال فوت شیخ کم از آن سال نمی تواند بود و نه زیاده از ششصد و بست و چهار که چنگیز خان بهان سال فوت کرده و عدد سال که ازین قطعه بر می آید صرف پانصد و هشتاد و شش میشود قطعه اینست

قطعهٔ تاریخ

شیخ عطار آن فرید روزگار | مرشد شاهان و شاهنشاه فقر
شد شهید راه فقر آن رهنما | سال تاریخش از آن شد راه فقیر ۵۸۶

در تذکرهٔ دولتشاهی آمده که قبر شیخ در بیرون شهر شادیاخ است بمحلی که موسوم است بشهر بازرگان و بعد از قتل شیخ بسه سال شادیاخ خراب شده چنانچه عزیزی در باب زلزله که در نیشاپور بکرات واقع شده میگوید

قطعه

اندر سه زمان سه زلزله نازل شد | بهر پانصد و سی و آنکه شد شهر خود هشت
وان زلزله بار دوم ششصد و سی | وان زلزله بار سوم ششصد و هشت

و امیر علی شیر در زمان سلطان حسین مرزا عمارتی عالی بر مرقد شیخ عطار بنا ساخته

مولانا بهاء الدین ولد

در تذکرهٔ دولتشاهی آمده که او سرخیل علمای بلخ بود و در روزگار سلطان محمد خوارزم شاه حشمت و عظمتی تمام یافته و با وجود علم ظاهر در تصوف سخن گفت بعضی گفته اند که از خلفای شیخ نجم الدین کبری است و مادر وی دختر پادشاه خراسان علاء الدین محمد بن خوارزم شاه بود و اهل بلخ را عظیم معتقد بودند و چون هرگاه که وعظ گفتی در پای منبر او از خواص و عوام مجلس عظیم منعقد شدی سلطان محمد برو حسد برده بعداوت مولانا مشغول گشت مولانا رنجیده از بلخ بیرون رفت و عزیمت حج کرد و چون بنیشاپور رسید شیخ فرید الدین عطار بدیدن او آمد و کتاب اسرار نامه را بهدیه پسرش مولانا جلال الدین که در آن وقت کودک بود داد و مولانا بهاء الدین را گفت زود باشد که این پسر آتش در سوختگان عالم زند الحاصل بعد از سفر حجاز عزیمت دیار شام و زیارت انبیا علیهم السلام نمود و بعد از سیاحت چند سال مولانا و اصحاب روزگار دولت سلطان علاء الدین کیقباد بروم رفتند و اهل روم بغایت معتقد و مرید ایشان شدند و سلطان علاء الدین با امرا و فرزندان ارادت ظاهر ساختند و از جمله بلاد روم مولانا شهر قونیه را اختیار کرده بوعظ و افاده مشغول بودی تا بعد از چند سال در شهور سنه ششصد و سی و یک و بقول ششصد و بست و هشت بجوار رحمت ایزدی انتقال کرد و بطریق ارث و وصیت پسرش مولانا جلال الدین پیشوای اصحاب و جانشین پدر شد

شیخ شهاب الدین سهروردی

اصل از سهرورد است بصحبت شیخ عبد القادر جیلانی رسیده و او را تصانیف بسیار است در عصر خود شیخ الشیوخ بغداد بود و ولادت [illegible]

در رجب پانصد وسی و نه و فوتش در ششصد وسی و دو و در زمان مستنصر بالله خلیفه بغداد بوقوع آمده و در بغداد جدید مدفون گشته

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه شیخ الشیوخ عالم بود	عمدة اولیای اعظم بود	عمدة واصلین شهاب الدین	قدوة کاملین شهاب الدین
سال مولود او بدان هفتین	اکمل اولیا شهاب الدین	سال نقلش بگفت ارض و سما	ساکن اوج جنت والا

۶۳۲

سلطان شمس الدین التمش

زرخرید و هم داماد سلطان قطب الدین ایبک بود نام او التمش بسبب آنکه او بشب خسوف تولد شده بود در سنه ششصد و هفت هجری سلطان آرام شاه را که بعد پدر خود قطب الدین بر تخت دهلی نشسته بود گرفتار ساخته بر سریر سلطنت قرار گرفت و تاج الدین یلدوز بادشاه غزنی را که باراده تسخیر لاهور آمده بود بدست آورده بقتل رسانید این واقعه در سنه عشر و ستمایه بوقوع آمده و غیاث الدین خلجی حاکم بنگاله را منهزم ساخته آن ملک را بتصرف خود آورده در سنه تسع و عشرین و ستمایه عازم گوالیار گردیده تا مدت یکسال آن قلعه را محاصره کرده کار بر درونیان تنگ ساخت چنانچه دیول که والی قلعه بود عاجز گشته در شب بگریخت و قلعه بتصرف سلطان در آمده خلقی کثیر اسیر گشتند ملک تاج الدین ریزه که دبیر الملک بود در فتح قلعه که در سنه ثلثین و ستمایه بوقوع آمده بود این رباعی گفت و سلطان فرمود تا بر دروازه قلعه نقش کردند

تاریخ فتح گوالیار

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت	از عون خدا و نصرت دین بگرفت	آن قلعه گوالیار و آن حصن حصین	در ستمایه و سنه ثلاثین بگرفت

و در سنه احدی و ثلثین و ستمایه اوجین را گرفته بتخانه مهاکال را که از مدت سه صد سال تعمیر یافته بود خراب ساخته تمثال بکرماجیت را آورده در پیش مسجد جامع دهلی فرش کرد و فاتش بتاریخ بستم ماه شعبان سال ششصد و سی و سه بوقوع آمده و این ابیات در تاریخ وفات او از مولف است

تاریخ

چو ششصد و سی و سه از سال هجری	گذشت و بست و ز ماه شعبان	بشد سلطان شمس الدین التمش	بسوی جنت الماوی خرامان

۶۳۳

بعد وفاتش پسر او سلطان رکن الدین فیروز شاه بر تخت دهلی جلوس نمود و چون شش ماه و بست و شش روز حکومت کرد امرا که از و ناراض بودند او را معزول ساخته سلطانه رضیه را که دختر التمش بود بر تخت نشانیدند او لباس مردانه در بر کردی و علانیه بر فیل سوار شدی آخر در سنه ششصد و سی و هفت کشته شد مزار او در شاهجهان آباد الی الان موجود است و نزد قبر او قبری دیگر است که آن مزار رضیه بیگم میگویند این مکان مشهور است بدرگاه رجی بجی بالجمله سلطان معز الدین بهرام شاه بن سلطان رکن الدین فیروز بر تخت سلطنت نشست و در سنه تسع و ثلثین و ستمایه در شب سه شنبه سیزدهم ماه ذیقعده کشته شد بعد از وی سلطان علاء الدین پسر سلطان شمس الدین را بر تخت نشانیدند و چون او بتاریخ بست و سوم محرم سنه اربع و اربعین و ستمایه ودیعت حیات سپرد برادرش سلطان ناصر الدین محمود بادشاه شد وزیر ش غیاث الدین بلبن که خطاب الغ خان داشت و زرخرید سلطان شمس الدین التمش بود او را محبوس ساخته خود در سنه ششصد و شصت و چهار بر تخت دهلی نشست و بعد از سلطنت بست و یک سال در سنه

ششصد و هشتاد و پنج بعمر هشتاد ساله فوت کرد و بعد از وی نبیره او سلطان معز الدین کیقباد ابن ناصر الدین بغراخان ابن غیاث الدین بلبن غائبانه پدر خود که در بنگاله بود بر تخت دهلی نشست و در سنه ششصد و هشتاد و هفت بفرمان فیروز ملک خلجی کشته شد و امیر خسرو کتاب قران السعدین را در باب ملاقات سلطان کیقباد با پدر خود نظم فرموده

خواجه معین الدین چشتی

در اکبرنامه مرقوم است که خواجه معین الدین چشتی از سیستان است و اهل آن دیار را سنگری میخوانند و را سنجری میگویند که معرب سنگری است در سال پانصد و سی و هفت در قصبه سنجر بزاد و در پانزده سالگی پدرش که خواجه حسن نام داشت و بر ریاضت و قناعت مشغول بود درگذشت و خواجه بسمرقند و بخارا رفت و قدری بعلوم کسبی اشتغال فرمود و از انجا بخراسان شتافت و نشو و نما در انجا یافت و در هاروق که از توابع نیشاپور است ادراک صحبت شیخ عثمان چشتی هاروقی نمود و دست ارادت باو زد و بیست سال در صحبت شیخ ریاضت شاقه کشید و سفرها و غربتها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت بالجمله اکابر از سلسله چشتیه است بده واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و بهشت واسطه با براهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام از غزنی بهندوستان برخصت پیر خود بهند آمده بود و در اجمیر که رای پتهورا فرمانروای هندوستان آنجا اقامت داشت منزل گرفت صحبت با او خوب بر نیامد تا آنکه در سال پانصد و هشتاد و هشت سلطان معز الدین سام مشهور بشهاب الدین غوری بهندوستان آمده در حدود تهانیسر با رای مذکور جنگ کرده فتح یافت و خواجه در اجمیر عزلت گزینی اختیار نمود خواجه قطب الدین اوشی یکی از خلفای اوست و شیخ فرید گنج شکر که در پتن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین است و شیخ نظام الدین اولیا دست ارادت بشیخ فرید داده الحاصل بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند و اکبر شاه بادشاه در زمان دولت خود ذکر جلایل کمالات او شنیده چند مرتبه برهنه پا بزیارت مرقد خواجه که در اجمیر است از آگره رفته بود و عمارات عالی در انجا بنا نموده تاریخ وفات خواجه بقولی ششم ماه رجب روز شنبه سال ششصد و سی و شش و بقول دیگر ششصد و سی و سه هجری است مرقد او امروز زیارتگاه خورد و بزرگ است و از الفاظ آفتاب ملک هند سال وفات او ظاهر میشود و این تاریخ منظومه در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

جمعه و ششم رجب بوده	اکز جهان خواجه نقل فرموده	نود و هفت سال عمرش بود	کاتز زبان نقل از جهان فرمود
سال نقلش بعزت و تمکین	گو سراج جهان معین الدین	روضهٔ پاک اوست در اجمیر	زائرش جن و انس [illegible]

سید حسین مشهور بخنگ سوار

در اکبرنامه مرقوم است که قلعه کهنه اجمیر که بر قله کوهی واقع است در آن عالیمقام مرقد سید حسین مشهدی خنگ سوار موجود است که بزبان عوام از اولاد زین العابدین ابن امام حسین است و تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوری است هنگامیکه فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را بشقداری اجمیر گذاشت و در انجا نقد حیات سپرد و بمرور ایام و هجوم عوام بولایت مشهور گشت و تربتش مرجع عالمیان شد

خواجه قطب الدین بختیار کاکی

ابن خواجه کمال الدین موسی است در اوش که مابین مشرق و جنوب اندجان واقع است متولد شده و از آن سبب است که او را اوشی نیز مینویسند و در صغر سن سفر اختیار کرده و در بغداد در ماه رجب سال ششصد و بست و دو هجری در مسجد امام اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحدالدین کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین چشتی استفاده یافته و در هند آمده در ملتان با مخدوم بهاؤالدین ذکریا صحبت داشته و در زمان سلطان شمس الدین التمش در دهلی آمده سکونت اختیار کرده گاه گاهی بطریق نظم دری از بحر اندیشه بساحل بیان می افگند این چند بیت از انجمله است

نظم

ای بگرد شمع رویت عالمی پروانه
زلب شیرین تو شوریست در هر خانه
قطب مسکین گر گناهی میکند عیبش مکن
من ز بیداد آشنائی میخورم خون جگر
عیب نبود گر گناهی میکند دیوانه
آشنا را حال اینست وای بر بیگانه

خواجه بتاریخ چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه ازین جهان رحلت فرمود و در دهلی مدفون گشته تاریخ از نسخه مخبر الواصلین

تاریخ

فیض بخش جهان بصدق و یقین
قطب آفاق خواجه قطب الدین
از ربیع نخست چاردهم
بود کان قطب شد بچرخ نهم
لقبش بختیار کاکی دان
چون اویسی است او ویسی اش بخوان
عقل تاریخ نقل آن محمود
آب جنت بقطب دین فرمود ۶۳۳

قبرش که در دهلی است اگرچه از سنگ و خشت نساخته اند مگر خام است اما زیارتگاه خاص و عام است در زمان دولت شیرشاه و اسلام شاه بعضی از اعزه دیواری برگرد مزارش تعمیر ساخته چهار دروازه های کلان احداث نموده بودند که تا امروز موجوداند و این اشعار تاریخ بر دروازه های مذکور مرقوم اند

تاریخ بر دروازه متصل مجلس خانه

در زمان آفتاب چرخ دولت شیرشاه
شاه را برباب کوکب گنبد دین اعلام
بود بست و چار و نهصد سال از هجرت که شد
این عظیم القدر درگاهی که اید بار او
زاهتمام شیخ دین پرور خلیل الحق تمام
صادق آمد قول ادخلوا الباب بسلام

تاریخ بر دروازه سمت احاطه بلاموج

در زمان شه جهان اسلام
کرد شخصی بنا که دریاش
شد بلند این در سپهر جناب
یوسف ثانی از حق است خطاب
گرچه صد هست باب جنت را
چون ز تاریخ نام کردم عرض
لیس باب بمثل هذا الباب
گفت درگاه خواجه اقطاب ۹۵۸

تاریخ بر دروازه غربی

خلقی که درین گنج سعادت میرفت
آخر گهر نثار شاکر خان سفت
گفتم چه نویسم رقم تاریخش
رضوان بدل اسرار ز در جنت گفت ۱۱۱۹

ازین تاریخ چنان مستفاد میگردد که دروازه غربی را نواب شاکر خان که در عهد دولت عالمگیر بادشاه بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی داشته در سنه یکهزار نوزده هجری تعمیر نموده بود تاریخ مذکور را میرزا بیدل نظم فرموده که در رقعات او موجود است بعد ازان محمد فرخ سیر در زمان دولت خود سمت شرقی بحجره ی دروازه از سنگ مرمر تعمیر ساخته این تاریخ و اشعار بران کنده

تاریخ بر دروازه اندرون

از سعی کمترین غلامان شهریار — با اعتقاد معتقد کامل العیار
رفتند قدسیان پی تاریخ بهشت عدن — تاریخ یافتند چه صفا بهشت عدن

۱۱۳۰

اشعار بر دروازه بیرون

از حکم بادشاه جهان خسرو انام — فرخ سیر شهنشه آسمان غلام
تعمیر شد بجوی زیباو منتظم — گرد مزار خواجه دین قطب فلک
گرد دیگر در دهنه او آدم و ملک — باشند قبله اشرف و چون کعبه محترم

متصل این درگاه مسجدی بود مشتمل بر یک درجه که آنرا خواجه همراه رفقا بدست خود بنا انداخته بود بعد از ان اسلام شاه در عهد خود درجه دیگر بران افزوده و محمد فرخ سیر درجه سوم بران تعمیر نموده این تاریخ بران منقوش ساخت

تاریخ

مورد لطف و عنایات شه والاجناب — خسرو فرخ سیر شاهنشه مالک رقاب
بامر من غیب یا تف گفت گو شو خرد — ساخت از روی ارادت عز و سوم اعتقاد
سال تاریخ بنایش بیت ربی مستجاب — مسجد کز بیلبنا و سجده گاه شیخ و شاب

۱۱۳۰

شیخ محی الدین بن عربی

در سنه پانصد و شصت و یک تولد شده و در ششصد و سی و هفت از جهان رفته و در دمشق مدفون گردیده

تاریخ

شیخ والاجناب بن عربی — بو شده و ثانی محی الدین بود
مقتدای ره خدا طلبی — سال مولود او بیثانی بین
لقب خاص او محی الدین بود — شد رقم سال نقل آن ساقی
هر شیئی که فنا گشت از این — قدس الله سره الساقی

۶۳۷

حضرت علی لالا

تاریخ سوم ربیع الاول سنه ششصد و چهل سه از جهان سفر نموده

تاریخ

عمده اولیاست علی لالا — شد ز دنیا بجنت دار لا
سال نقلش بگو بعالم قدس — از ربیع نخست بود سوم
شاهباز هوای عالم قدس — که گذشته از تعلق صور

۶۴۳

مولانا شمس الدین محمد تبریزی

در تذکره دولت شاهی مرقوم است که او پسر خاوند علاء الدین بوده که از نژاد کیا بزرگ امید است و خاوند علاء الدین که والی قلعه الموت بود از کیش آبا و اجداد تبرا نموده دفترها و رسائل ملاحده را سوخت و آثار اسلام در قلاع ملاحده ظاهر ساخت و شمس الدین را بخواندن علم و ادب پنهانی به تبریز فرستاد و از زنان تبریز زردوزی آموخته بود و از ان سبب بزردوزی مشهور است و بعضی گفته اند که او پسر بزازیست و در تبریز متولد شده بالجمله چون شمس در علم ظاهر ماهر شد مرید رکن الدین سنجاسی گردیده در معرفت و سلوک مقامی عالی یافت روزی شیخ رکن الدین شمس تبریزی را گفت ترا می باید بروم رفت و سوخته ایست آتش در وی باید زد او باشارت پیر بروی بروم نهاد و در شهر قونیه رسیده دید که مولانا جلال الدین بر اشتری نشسته و جمعی موالی در رکاب او روان از مدرسه بخانه می رود در جلو او روان شد بعد از ان مولانا همیشه او را طلب کردی و با او صحبت داشتی و تنها با او بصحبت رفتی شور و غوغا از موالی

واصحاب برآمد که سرو پا برهنه مبتدعی آمده پیشوای مسلمانان را از راه می برد و همواره این تشنیع کردندی تا آنکه شمس تبریز
پنهان از مولانا بجانب تبریز گریخت و مولانا بی طاقت شده بطرف تبریز رفت و شمس الدین را باز بروم آورد و
روزگاری در صحبت او گذرانید باز مریدان و اصحاب مولانا بمعادات او مشغول شدند بضرورت شمس الدین این
مرتبه عزیمت شام نمود و بعد از آن که از شام بروم آمد شبی شمس الدین با مولانا رومی در خلوت نشسته بود شخصی از بیرون
دروازه شیخ را اشارت کرد تا بیرون آمد فی الحال برخاست و با مولانا گفت که بکشتنم میخوانند دران وقت
هفت کس مشورت نموده در کمین استاده کاردی بروی راندند شیخ نعره زد چنانکه آنجماعت بیهوش افتادند یکی
از آنها علاء الدین محمد فرزند مولانا بود که بداغ انه لیس من اهلک اتسام داشت چون آنجماعت بهوش باز آمدند
غیر از چند قطره خون هیچ ندیدند از آن روز باز این غایت نشانی از آن سلطان معنی پیدا نیست و کان ذلک فی
شهور سنه خمس و اربعین و ستمایة و آن ناکسان در اندک زمانی به بلای مبتلا شده هلاک گشتند و علاء الدین محمد
را علتی پیدا شد هم دران ایام وفات کرد و مولانا بجنازه او حاضر نشد بعضی گفته اند که شیخ شمس تبریزی در جنب
مولانا بهاء الدین ولد مدفون است و قولی آنکه بدنش را در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد پسر مولانا
در خواب دید که شیخ شمس الدین اشارت کرده که در فلان چاه خفته ام بنیم شب یاران محرم را جمع کرده او را از آن
چاه برآورده در جای مناسبی دفن نمودند تاریخ از مرات جهان نوشته شد

تاریخ

زبده آه شمس الدین و الحق	دگر تاریخ شد بود داد ز تبریز ۶۴۵

۶۴۵

از الفاظ آه شمس الدین و الحق و دیگر از الفاظ بود داد ز تبریز تاریخ بر می آید و این تاریخ از مخبر الواصلین است

تاریخ

واصل است حق بصدق و یقین	عارفی بی نظیر شمس الدین	سال تاریخ نقل او رضوان	زد رقم شمس حج عدن جنان ۶۴۴

۶۴۴

در تذکره دولت شاهی آمده که وفات مولانا شمس الدین بعد از رحلت مولانا جلال الدین بوده و قبر وی در قونیه است

سید برهان الدین محقق

در سنه ششصد و چهل و پنج هجری فوت کرده و در قیصریه مدفون گردید

تاریخ

آنکه برهان دین و دنیا بود	نور چشم علی و زهرا بود	شد بجنت از این سرای سپنج	آن محقق به ششصد و چهل و پنج ۶۴۵

۶۴۵

جغتا قاآن

پسر دوم چنگیز خان است بعد فوت پدر در سنه ششصد و بست و چهار بر ملک ماوراء النهر و بدخشان و بلخ
و غزنی تا لب سنده بادشاه گردید و هفت ماه پیش از اوکتا قاآن که برادر بزرگ و بادشاه تاتار بود در ماه ذیقعد
سال ششصد و سی و هشتم هجری درگذشت و قراچار نویان که وزیر او بود در ضبط و نسق امور ملک قیام نمود
تا آنکه بعد از چندگاه هلاکو خان پسر تولی را بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید اما بعد از چندی کیوک خان
پسر اوکتا ملک از و گرفت و بعد سلطنت یکسال در سنه اربعین و ستمایه درگذشت بعد از و منگو قاآن ولد ارشد

قوبلی خان مالک ملک گردید و نه سال سلطنت راند بعد از و برادرش هلاکو خان بادشاه ایران شد

شیخ المشائخ سعد الدین حمویه

در سنه ششصد و پنجاه هجری فوت نموده و این تاریخ در وفات او در مجمع الواصلین مرقوم است —

تاریخ

حموی آنکه بود سعد الدین | شد ز دنیا بسوی خلد برین
سال نقلش ششصد و پنجاه | شده مرقوم بیشک و اشتباه

۶۸۰

شیخ جمال گیلی

در کتاب دبستان مرقوم است که شیخ جمال گیلی در زمان علاء الدین اسمعیلی که بادشاه قلعه الموت بود در قزوین بارشاد خلائق مشغول بودی و در خفیه دعوت اسمعیله قبول کرده بود و بنابرین علاء الدین او را تعظیم نمودی اما علماء غیر اسمعیل شیخ را اسمعیل ندانستندی و فاتش شب دوشنبه چهارم شوال سنه ششصد و پنجاه و یک هجری رو داده و در تاریخ فوت او گفته اند

تاریخ

جمال ملت و دین قطب اولیای خدا | که آستانه او بود قبله آمال
بسال ششصد و پنجاه و یک بجنت رفت ۶۵۱ | شب دوشنبه و روز چهارم شوال

۶۵۱

مستعصم بالله ابن مستنصر بالله

سی و هفتم و آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد و چهل هجری در بغداد بر سریر خلافت نشست و مدت پانزده سال و هفت ماه در بغداد حکومت نموده و در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان از اولاد چنگیز خان که پادشاه ایران بود با لشکری زیاده از شمار برسر او رسیده بغداد را محاصره نمود مدت دو ماه مستعصم متحصن بود و لشکر مغول کمال جلادت ظاهر نموده بالآخر خلیفه باستصواب وزیر خود ابن علقمی از شهر بیرون خرامیده ببارگاه هلاکو شتافت هلاکو او را با چهار پسرانش و شانزده لکه از باشندگان آن دیار با تیغ بیدریغ بدار الفنا فرستاد و بغداد را آتش زد و بروایت صاحب مرات الجهان هزار هزار آدمی درین فتنه هلاک شدند و حسام الدین منجم را که حکم داده بود که اگر خلیفه را خواهند کشت عالم متغیر خواهد شد نیز هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمائة بقتل رسانید و در مرات جهان نما مرقوم است که هلاکو خان مستعصم را با پایی خواجه نصیر الدین طوسی در جوال کرده بالش استخوانهای او را در هم شکستند و تاریخ این واقعه چنین نوشته اند

تاریخ

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش ۶۵۶ | روز یکشنبه چهارم از صفر
شد خلیفه پیش هلاکو خان دو چار | دولت عباسیان آمد بسر

۶۵۶

بعد از شهادت مستعصم اولاد عباسیه که پانصد و بست و چهار سال در بغداد خلافت کرده بودند منقطع گردید و بغداد در تصرف مغلیه درآمد و شیخ سعدی شیرازی که معاصر مستعصم بود در باب شهادت او مرثیه گفته بیتی چند از آن جمله نوشته می شود

مرثیه در شهادت مستعصم بالله

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین | بر زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین
ای محمد گر قیامت می برآری سر ز خاک | سر برآور وین قیامت در میان خلق بین
خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته | هم بدان خاکی که سلطانان نهادندی جبین

و اصحاب برآمد که سر و پا برهنه مبتدعی آمده پیشوای مسلمانان را از راه می برد و همواره این تشنیع کردندی تا آنکه شمس تبریز
پنهان از مولانا بجانب تبریز گریخت و مولانا بی طاقت شده بطرف تبریز رفت و شمس الدین را باز بروم آورد و
روزگاری در صحبت او گذرانید باز مریدان و اصحاب مولانا بمعادات او مشغول شدند بضرورت شمس الدین این
مرتبه عزیمت شام نمود و بعد ازان که از شام بروم آمد شبی شمس الدین با مولانا رومی در خلوت نشسته بود شخصی از بیرون
دروازه شیخ را اشارت کرد تا بیرون آید فی الحال برخاست و با مولانا گفت که بکشتنم میخوانند دران وقت
هفت کس مشورت نموده در کمین استاده کاردها بروی راندند شیخ نعره زد چنانکه آن جماعت بیهوش افتادند یکی
از آنها علاء الدین محمود فرزند مولانا بود که بداغ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ ارتسام داشت چون آن جماعت بهوش باز آمدند
غیر از چند قطره خون هیچ ندیدند از ان روز باز این غایت نشانی از ان سلطان معنی پیدا نیست و کان ذلک فی
شهور سنه خمس و اربعین و ستمایة و آن ناکسان در اندک زمانی به بلای مبتلا شده هلاک گشتند و علاء الدین محمود
را علتی پیدا شد هم دران ایام وفات کرد و مولانا بجنازه او حاضر نشد بعضی گفته اند که شیخ شمس تبریزی در جنب
مولانا بهاء الدین ولد مدفون است و قولی آنکه بدنش را در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد پسر مولانا
در خواب دید که شیخ شمس الدین اشارت کرده که در فلان چاه خفته ام بنیم شب یاران محرم را جمع کرده او را ازان
چاه برآورده در جای مناسبی دفن نمودند تاریخ از مرات جهان نوشته شد

تاریخ

زبعد آه شمس الدین والحق | دگر تاریخ شد بود او ز تبریز
۶۴۵

۶۴۵
از الفاظ آه شمس الدین والحق و دیگر از الفاظ بود او ز تبریز تاریخ بر می آید و این تاریخ از مخبر الواصلین است

تاریخ

واصل ذات حق بصدق و یقین | عارفی بی نظیر شمس الدین
سال تاریخ نقل او رضوان | زد رقم شمس حج عدن جنان
۶۴۴

و در تذکرهٔ دولت شاهی آمده که وفات مولانا شمس الدین بعد از رحلت مولانا جلال الدین بوده و قبر وی در قونیه است

سید برهان الدین محقق

در سنه ششصد و چهل و پنج هجری فوت کرده و در قیصریه مدفون گردید

تاریخ

آنکه برهان دین و دنیا بود | نور چشم علی و زهرا بود
شد بجنت ازین سرای سپنج | آن محقق به ششصد و چهل و پنج
۶۴۵

جغتا قاآن

پسر دوم چنگیز خان است بعد فوت پدر در سنه ششصد و بست و چهار بر ملک ماوراء النهر و بدخشان و بلخ
و غزنی تا لب سند پادشاه گردید و هفت ماه پیش از اوکتا قاآن که برادر بزرگ و پادشاه تاتار بود در ماه ذیقعده
سال ششصد و سی و هشتم هجری درگذشت و قراچار نویان که وزیر او بود در ضبط و نسق امور ملک قیام مینمود
تا آنکه بعد از چندگاه هلاکو خان پسر تولی را بحکومت ولایت جدگر امیش ارجمند گردانید تا بعد از چندی کیوک خان
پسر اوکتا ملک از و گرفت و بعد سلطنت یکسال در سنه اربعین و ستمایة درگذشت بعد از و منگو قاآن ولد ارشد

قوبلی خان مالک ملک گردید و سه سال سلطنت راند بعد از و برادرش هلاکو خان بادشاه ایران شد

شیخ المشایخ سعد الدین حمویه

در سنه ششصد و پنجاه هجری فوت نموده و این تاریخ در وفات او در مخبر الواصلین مرقوم است —

تاریخ

حموی آنکه بود سعد الدین | شد ز دنیا بسوی خلد برین
سال نقلش ششصد و پنجاه ٦٥٠ | شده مرقوم بیشک و اشتباه ٦٨٠

شیخ جمال گیلی

در کتاب دبستان مرقوم است که شیخ جمال گیلی در زمان علاء الدین اسمعیلی که بادشاه قلعه الموت بود در قزوین بارشاد خلائق مشغول بودی و در خفیه دعوت اسمعیلیه قبول کرده بود و بنابرین علاء الدین او را تعظیم نمودی اما علماء غیر اسمعیل شیخ را اسمعیل ندانستندی و وفاتش شب دوشنبه چهارم شوال سنه ششصد و پنجاه و یک هجری رو داده و در تاریخ فوت او گفته اند

تاریخ

جمال ملت و دین قطب اولیای خدا | که آستانهٔ او بود قبلهٔ آمال
بسال ششصد و پنجاه و یک بحضرت رفت ٦٥١ | شب دوشنبه و روز چهارم شوال ٦٥١

مستعصم بالله ابن مستنصر بالله

سی و هفتم و آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد و چهل هجری در بغداد به سریر خلافت نشست و مدت پانزده سال و هفت ماه در بغداد حکومت نموده و در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان از اولاد چنگیز خان که پادشاه ایران بود با لشکری زیاده از شمار بر سر او رسیده بغداد را محاصره نمود و مدت دو ماه مستعصم متحصن بود و لشکر مغول کمال جلادت ظاهر نموده بالآخر خلیفه باستصواب وزیر خود ابن علقمی از شهر بیرون خرامیده ببارگاه هلاکو شتافت هلاکو او را با چهار پسرانش و شانزده لکه از باشندگان آن دیار با تیغ بیدریغ بدار الفنا فرستاد و بغداد را آتش زد و بروایت صاحب مرات الجنان هزار هزار آدمی درین فتنه هلاک شدند و حسام الدین منجم را که مچلکا داده بود که اگر خلیفه را خواهند کشت عالم متغیر خواهد شد نیز هشتم محرم سنه احدی و ستین ستمایه بقتل رسانید و در مرات جهان نما مرقوم است که هلاکو خان مستعصم را باتفاق خواجه نصیر الدین طوسی در جوال کرده بالشی استخوانهای او را درهم شکستند و تاریخ این واقعه چنین نوشته اند

تاریخ

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش ٦٥٦ | روز یکشنبه چهارم از صفر
شد خلیفه پیش هلاکو خان و شد | دولت عباسیان آخر بسر ٦٥٦

بعد از شهادت مستعصم اولاد عباسیه که پانصد و بست و چهار سال در بغداد خلافت کرده بودند منقطع گردید و بغداد در تصرف مغلیه درآمد و شیخ سعدی شیرازی که معاصر مستعصم بود در باب شهادت او مرثیه گفته بیتی چند ازان جمله نوشته می شود

مرثیه در شهادت مستعصم بالله

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین | بر زوال ملک مستعصم امیر المومنین
خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته | ای محمد گر قیامت می برآری سر ز خاک
هم بدان خاکی که سلطانان نهادندی جبین | سر برآور وین قیامت در میان خلق بین

هلاکو خان

پسر تولی خان ابن چنگیز خان است در سنه ششصد و پنجاه هجری بپادشاهی ایران رسیده ملاحده را در سنه اربع وخمسین وستمایه مستاصل و نابود ساخته قلعه الموت را از دست ایشان بدر آورد چنانکه این تاریخ مستفاد گردد

تاریخ

سال عرب چو ششصد و پنجاه و چار شد | یکشنبه اول از مه ذیقعده بامداد
خورشاه پادشاه سمعیلیان ز تخت | برخاست پیش تخت هلاکو خان ستاد

و در سنه ششصد و پنجاه و شش بغداد را آتش زده خلیفه مستعصم بالله را که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است گرفتار ساخته با چندین هزار باشندگان آن دیار طعمه تیغ بیدریغ ساخت بعد از فتح بغداد و عراق گردنکشان آفاق از جمله سلطان روم و اتابک فارس و حاکم کرمان و بدرالدین لولو والی موصل و آن حدود بخدمت او باستحقاق شتافتند آخر بعد از حکومت قریب سیزده سال در سنه ششصد و شصت و سه هجری در مراغه که مقر سلطنت او بود بشکار رفته و بعد از آن بحمام شتافته و بیمار شده نوزدهم ربیع الآخر سنه مذکور در گذشت و در پای سوار دلق مدفون گردید بطریقیکه رسم مغول است سردابها بجهت خوابگاهش ترتیب داده سریری آنجا نهادند و خان را بران تخت خوابانیدند و چند دختر پری پیکر را با حلی و زیور در آنجا کردند تا انیس او باشند و سردابها را مضبوط ساخته از نظر اغیار مخفی گردانیدند و این شیوه تا زمان سلطان غازان خان در میان ایشان مرعی بود خواجه نصیرالدین طوسی تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

چو هلاکو بمراغه بزمستان که شد | کرد تقدیر ازل نوبت او را آخر
سال بر ششصد و شصت و سه یکشنبه ۶۶۳ | که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر

شیخ بهاء الدین زکریا

بن قطب الدین محمد بن کمال الدین قریشی است در سنه پانصد و شصت و پنج هجری در کوت کرور ملتان تولد شده در صغر سن پدرش فوت کرد بعد تحصیل علم سیاحت اختیار نموده در بغداد آمد و مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گردید و در عرصه قلیل بپایه خلافت رسید بعد از ان بملتان آمد گویند شیخ را با شیخ فریدشکرگنج کمال ربط و اتحاد بود تا مدتی یکجا بسر برده و بتاریخ هفتم ماه صفر سال ششصد و شصت و پنج بعمر صد سال ازین جهان درگذشت گویند پیش از وفات پیرمردی نورانی خطی مهری آورده بدست شیخ صدرالدین که خلف او بود داد و خط را پیش پدر خود آورد شیخ همون خط را خواند و جان بحق تسلیم نمود مزارش در ملتان است و شیخ صدرالدین در سال هفتصد و نه همونجا فوت کرد و پسرش شیخ رکن الدین ابوالفتح بجای او نشست و ازین تاریخ که در وفات شیخ بهاء الدین زکریا از مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد و شصت و هفت استخراج می یابد

تاریخ

قدوه خاندان اهل یقین | شیخ ارض و سما بهاء الدین
او بیوم الخمیس کرد سفر | سوی فردوس سابع از صفر
پانصد و شصت و شش هجرت بود | کانجم ذات او طلوع نمود
لیک شد سال نقل او بیقین | شاهباز مقام علیین ۶۶۷

فرید الاولیا شیخ فرید شکرگنج

این شیخ جلال الدین سلیمان است از مرتاضان روزگار و ممتازان سرشکن نفس اماره بود و گویند از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابل گفتندی در زمان چنگیز خان از اجداد ایشان قاضی شعیب نامی به لاهور آمده بود و در قصبه قصور اقامت کرد سلطان بتن مقدم ایشان را گرامی داشته احترام نمود و شیخ فرید که نبیرهٔ قاضی شعیب است بملتان شتافته در اجودهن که آنرا پاک پتن نیز گویند سکونت اختیار کرده بعلوم متعارفه دنیا اشتغال داشت تا آنکه خواجه قطب الدین اوشی را گذر بر او افتاد و نصایح ارجمند در نگاهش علوم رسمی بیانش معارف حقیقی فرموده در راه ساختند دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست و از دوام خدمت مظهر شرائف کرامات و مورد خوارق عادات شد و بعد رحلت خواجه قطب الدین خرقه و عصی بدو رسید و در تسمیه او بگنج شکر اقوال است بعضی گویند که سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از وی شکر طلبید او گفت درین شکر نیست نمک است خواجه گفت که نمک باشد سوداگر چون جوالها را باز کرد نمک بر آمد از گفته خود پشیمان گشته پیش خواجه رفت خواجه فرمود که غم مخور اگر شکر بود شکر گردد چون دیدند شکر شده بود از آن باز او را گنج شکر خوانند و بعضی گویند که از تاثیر نگاهش توده خاک شکر شده بود و الله اعلم بالصواب و خانخانان محمد بیرم خان مضمون این قصه را نظم نموده و این بیت از آنجمله است

بیت

کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بر ‌‌ ‌‌ آن کو شکر نمک کند و از نمک شکر

در کتاب سیر العارفین مرقوم است که شیخ المشائخ سعد الدین حمویه و سیف الدین باخرزی و شیخ بهاء الدین زکریا و شیخ فرید الدین اجودهنی در یک عهد بودند اول سعد الدین حمویه وفات یافت و سه سال بعد از ایشان شیخ سیف الدین باخرزی رحلت نمود و بعد از ایشان به سه سال شیخ بهاء الدین فوت شد و بعد از و به سه سال شیخ فرید الدین مسعود اجودهنی رحلت نمود بالجمله بقولی وفاتش بتاریخ پنجم محرم روز شنبه سال ششصد و شصت و هفت هجری بوقوع آمده مقبره او در پتن پنجاب است و مولف در کتابی خوانده که در اوایل نامش شیخ مسعود بود و در سنه پانصد و شصت و نه متولد شده و در عمر نود و پنج سالگی بتاریخ پنجم محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری فوت کرده چنانچه ازین فرد تاریخ تولد و عمر و سال وفات او دریافت گردد

تاریخ

رحم فرما شد آه ار عابد ۶۶۹ ‌‌ ‌‌ شد فرید الله سال رحلت مسعود ۶۶۴

و الفاظ فرید عصری نیز تاریخ وفات اوست ۶۶۴ و در روضه شیخ بدر الدین که نام پسرش بود موجود است ازین قطعه که از مخبر الواصلین نوشته شد سال وفاتش ششصد و هفتاد و سه می‌شود

تاریخ از مخبر الواصلین

افتخار زمان و فخر زمین ‌‌ ‌‌ شیخ دنیا و دین فرید الدین

بیگمان پنجم محرم بود ‌‌ ‌‌ کرد پیدا از زمانه انتقال نمود

گر تو پرسی ز سال رحلت او	ز جهان شد فرید آه بگو

تاریخ

٦٧٠

فرید الدین که او گنج شکر بود	چو در ذات خدا شد محو مطلق
بمظهر گفت هاتف سال نقلش	فرید الدین ولی واصل حق

٦٧٠

مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی رومی

در هفت اقلیم مرقوم است که او از ابدال زمان و برگزیدگان دوران بود اصل او از بلخ است در خلاصة المناقب آمده که چون پدرش مولانا بهاء الدین ولد در سنه ششصد و بست و هشت در روم بخطه آخرت نهاد سلطان علاء الدین سلجوقی با تمامی اکابر و صدور آن دیار جمع شده مولانا جلال الدین را بجای پدر نشانیدند و مولانا بهاء الدین را مریدی بود موسوم بسید برهان الدین ترمذی مولانا جلال الدین مرید او شد و نه سال در خدمت او بسر برد چون او فوت کرد بعد از پنج سال بشمس الدین تبریزی پیوست و چون شمس الدین در زیر ابر اسرار ناپدید گردید ملازمت صلاح الدین زرکوب را ملازم گرفت و پس از آن در صحبت حسام الدین قونوی نیز عمری بپایان رسانید تا رسید بدانجا که رسید و در صغر سن بصحبت شیخ فرید الدین عطار رسیده ولادت مولانا در ششم ربیع الاول سنه ششصد و چهار بوده و وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سنه ششصد و هفتاد و دو در زمان ابقاخان فوت کرده در مرات الخیال نوشته است که نور الله مرقده تاریخ وفات اوست سن مولانا شصت و نه سال بود مرقد او در روم بشهر قونیه است بعد از وفات او خلف الصدق او سلطان ولد بر جای پدر نشست او نیز عارف و عالم بوده کتاب ولد نامه باو مشهور است

تاریخ وفات مولوی رومی از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه مولای روم نامش بود	دل فروز جهان کلامش بود
سال مولود آن خدا آگاه	شد رقم آفتاب عالیجاه
سال نقلش ز اوج هفت طبق	هاتفم گفت قطب جنت حق
از ربیع ششست بود ششم	که طلوعش نمود چون انجم
شده تاریخ نقل او پنجم	بیشک و ریب از جمادی دوم
سال نقلش باشتهار زمان	نور الله مرقده برخوان

٦٠٤ ٦٧٢

خواجه نصیر الدین طوسی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که اصلش از جهرود ساوه است اما در طوس متولد گشته و کسب کمال در آن دیار نموده بطوسی اشتهار یافته وی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بوده ولادتش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمایه دست داده و قتیکه پدرش امام فخر الدین محمد رازی از عالم گذشته عمر خواجه نصیر نه سال و پنجاه بود و در قلعه الموت وزارت اسمعیلیه هم روزی چند از روی زجر و غضب نموده و در زمان خلیفه مستعصم عباسی روزی چند در ولایت قهستان ساکن شده و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم برروی روزگار او گشوده و خواجه اخلاق ناصری را بنام او تالیف نموده و در خلال احوال قصیده عربیه در مدح خلیفه مستعصم در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاده چون ابن علقمی را که وزیر خلیفه بود این صورت موافق مزاج نیفتاد بر پشت همان قصیده به ناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین

بخلیفه آغاز مکاتبات و مراسلات نموده ازین اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را خورد نباید شمرد چون
نوشته بنظر ناصر الدین رسید خواجه را حبس فرمود و مدتے محبوس ماند تا در ماه ذیقعده سنه اربع و خمسین و
ستمائه که هلاکو خان از فتح بلاد و قلاع قلاع ملاحده بتخصیص قلعه الموت فارغ گشت بولایت قهستان رفته خواجه
را خلاص ساخت چون خواجه بدرگاه ایلخان یعنی هلاکو خان شتافت بو فور عنایت خاص شد که ملازم ارد و باشد
و در اندک وقت در حضرت ایلخان محل رفیع و مقام بلند یافت مظنه اکثر از اهل تاریخ این است که قتل
خلیفه بغداد یعنی مستعصم عباسی بتحریک خواجه نصیر الدین بود و خواجه در مراغه حسب الحکم ایلخانی رصد
بنا کرده علما و فلاسفه و متکلمین و غیر ذالک را در انجا جمع آورده اما هنوز باتمام نرسیده بود که مدت عمر ایلخان
به انقضا پیوست و خواجه در زمان سلطان اباقا خان پسر هلاکو خان آن رصد را باتمام رسانید و در سنه
اثنین و سبعین و ستمائه فوت کرده در بغداد قدیم در روضه امام موسی کاظم بن جعفر صادق که آنرا کاظمیه میگویند
مدفون گشته مدت عمرش هفتاد و پنج سال هفت ماه و هفت روز بوده و در جامع رشیدی مسطور است که خواجه
نصیر وصیت فرمود که او را در جوار مزار امام موسی الکاظم دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد جهت او آغاز
قبر کندن نمودند ناگاه سردابه کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست
که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش بخلاف وصیت پدر را در رصافه دفن فرمود از غرائب
حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول وقت طلوع آفتاب بطالع حوت سنه پانصد و نود و
هفت تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر تولد نموده عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرموده

تاریخ

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل	یگانه که چو او مادر زمانه نزاد	بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه	بروز هیجدهم او در گذشت در بغداد

672 ۶۷۲

ملک شمس الدین کرت

آل کرت چندگاه ملوک بوده اند و ایشان مردم دلاور و با مروت بوده اصل ایشان ترک است و سلطنت
از خاندان سبکتگین بدیشان منتقل شده سلطنت بلخ و هرات و غزنی و کابل سالها با ایشان متعلق بود و
و هشت تن از ایشان بپادشاهی رسیده اند اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابابکر کرت است
و آخر ایشان ملک غیاث الدین است که زوال ملک او بر دست امیر تیمور گورکان بوده و ملک شمس الدین
دختر زاده ملک رکن الدین غوری است که معاصر چنگیز خان بود بعد ایالت ده سال در سنه ششصد
و هفتاد و شش در تبریز فوت شد و مولانا وجیه الدین نسفی در تاریخ او گفته

تاریخ

بسال ششصد و هفتاد و شش ز شعبان	قضا ز صفحه دوران چو کرد بیت اقبال	بنام صفه ز ایرانیان محمد کرت	بر آمد آیت والشمس کورت در حال

676 ۶۷۶

بعد از وی پسرش ملک شمس الدین کهین بپادشاهی رسید و احوال او بمقام خود نوشته خواهد شد

سلطان اباقا آن

عرف اباقا خان ولد ارشد هلاکو خان است بعد وفات پدر بروز جمعه سوم رمضان سنه ثلاث و ستین و

ستمائه بر سریر سلطنت ایران جلوس فرموده پادشاهی مردانه بارای و تدبیر بود وزارت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان داده ولشکر بروم فرستاده بعضے از دیار روم را مسخر ساخته و در تبریز رصد مراغه را که خواجه نصیر الدین طوسی بر دور کار هلاکو خان بنیاد کرده بود مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و دوائر موهومه و صور بروج دوازده گانه در عهد ابقاخان باتمام رسانید و ابقاخان بسبی تومان بر آنجا خرج کرد هفده سال و چند ماه در اکثر ممالک ایران پادشاهی نمود شبی در مرغزار اوجاق از حوالی تبریز نشسته بود ناگاه وحشی در نظر ظاهر شد گفت مرغی عظیم قصد من دارد و تیر کمان طلب کرد چون تیر و کمان بد و دادند فی الحال بافتاد و جان داد منظنه بعضے کسان آن بود که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که وزیر او بود او را مسموم ساخت و این واقعه بتاریخ بستم ماه ذی الحجه سنه ششصد و هشتاد هجری بوقوع آمده عزیزی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چو بیست و دو از ماه ذی الحجه ‏| زدور سپهر که بر کس نکند ایفا
چهارشنبه و هنگام صبح در همدان ‏| بسال ششصد و هشتاد در گذشت ابقا

۶۸۰

سلطان نکودار ملقب بسلطان احمد خان

پسر هلاکو خان است بعد وفات ابقاخان که برادر او بود بر سریر سلطنت ایران نشست اول او ست از اولاد چنگیز خان که دین اسلام را اختیار نمود و ما برای مصلحت ظاهر نمیکرد چون دو سال و پنجاه و شش یوم از سلطنت گذشت دیگر شاهزادگان و امرا بهواداری ارغون خان پسر ابقاخان سلطان احمد را گرفته در شب پنجشنبه بست و ششم جمادی الاولی سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه بقصاص شاهزاده قنقورتای بکشت او را بشکستند و ارغون خان را بجایے او بر تخت نشانیدند چنانچه تاریخ آن گفته

تاریخ

سپهر عدل ابو نجد از مشتری دیدار ‏| که بود سرور خاقان خطه ایران
ز دست برد فلک پشت او شکسته ولے ‏| نمود سال شکستش ظهور از لب جان

۶۸۳

تاریخ

تاریخ چون ششصد و هشتاد و سه ‏| تاثیر حادثات فلک بر دوام کرد
ارغون بملک گیری چو تیغ بر کشید ‏| احمد برفت و تیغ شهی در نیام کرد

۶۸۳

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

وزیر هلاکو خان و سلطان ابقاخان بود از مجد الملک یزدی آزار بسیاری بخاطر داشت همواره همت بر دفع آن ناحق شناس می گماشت تا در زمان سلطان احمد خان بسحر متهم گشت و بدین حیله بتاریخ بستم جمادی الاول سال ششصد و هشتاد و یک هجری سر او را که دفتر شر و فتن بود از بدنش جدا کردانید اما بعد از دو سال و دو هفته در زمان ارغون خان خواجه نیز بقتل رسید چنانچه گفته اند

ابیات

چو صدر ممالک شمس الدین ... ‏| شهادت یافت در صحرای ... شهر
پس از دو سال و دو ماه و دو هفته ‏| پشیمان هم زدوران شربت قهر
بقصد صاحب دیوان محمد ‏| که دستور ممالک بود در دهر
تو در دنیا مشو بد را مقابل ‏| که دارد در تراز و نوش با زهر

نوشتن این مقدمه آنکه صاحب دیوان در دفتر احمد خان باصفهان افتاد و بعد فوتش خواست که بهندوستان

بود تا از پاس سطوت ارغون خان محفوظ ماند ارغون خاطر دا ریش نمود و نامطلب بنام او فرستاد چون صاحب دیوان بملازمت رسید منظور نظر اعتبار گردید بوتاخان که دشمن او بود در خدمت ارغون خان او را بسمیم پدرش متهم گردانید و بحکم ارغون خان بتاریخ چهارم ماه شعبان سنہ ششصد و ہشتاد و سہ ہجری بقتل رسید چنانچہ از ین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

نظام عرصہ آفاق صاحب دیوان
محمد ابن جوینی دریگانہ دہر
ز روی ...... بر روی اخبار بحر

بسال ششصد و ہشتاد و سہ ز شعبان چار
۶۸۳
ز جام تیغ ابا الشہید شربت قہر
بوقت عصر دوشنبہ برو دخانہ ناہر

خواجہ بہاءالدین محمد کہ ولد ارشد صاحب دیوان بود در زمان اباقای وزارت بلکہ فرمانروائی ولایات اصفہان بدو مفوض بود

احوال اتابکان شیراز

اتابک خطاب بادشاہان شیراز بود یعنی این لفظ نگاہ دارندہ و ادب آموزندہ ہست و ملوک شیراز را ازانجہت اتابک گویند کہ یکی از ایشان کہ مظفر الدین سنقر نام داشت اتابک سلطان سنجر بود و سلطان او را حاکم فارس کردہ بود او بعد از فوت سنجر خطاب اتابکی بخود قرار داد گویند کہ این لغت ترکی ہست اتابک ہست یعنی پدر بزرگ چہ اتا پدر و بیک بزرگ و اتابکان شیراز حاکمان عادل و خیر بودہ اند اول ایشان کہ مظفر الدین سنقر بود در زمان دولت سلطان سنجر بحکومت فارس سربلندی حاصل نمودہ و در پانصد و پنجاہ و شش فوت کردہ بعد از وی برادر او اتابک زنگی چہاردہ سال و کسری حکومت نمود بعد از وی پسرش تکلا بسلطنت رسید و بست سال حکومت کرد بعد از وی اتابک سعد بن زنگی بست و ہشت سال ملک راند و در سال ششصد و بست و ہشت فوت کرد بعد از وی پسرش اتابک ابونصر بن سعد زنگی بسلطنت رسید و او را اتابک ابو بکر نیز می نویسند مردی بس نیکوسیرت و عادل بودہ در زمان او یعنی در سنہ ششصد و پنجاہ و شش ہلاکو خان مستعصم خلیفہ بغداد را شہید نمودہ و شیخ سعدی شیرازی کہ در باب آن مرثیہ گفتہ در آخر آن مرثیہ این چند بیت آوردہ

ابیات

یارب این ملک مسلمانی بامن آباد دار
در پناہ شاہ عالم پادشاہ ملک دین
روزگارت باسعادت باد و سعدی مدح گوی

خسرو صاحب قران خوش زبان بو نصر
رایت منصور بخت یار و اقبالت قرین
آنکہ اخلاق حسن بسندید ست داد حسن

ہمدران ایام شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او نوشتہ و در تاریخ آن این بیت گفتہ ...

تاریخ

دران مدت کہ ما را وقت خوش بود
ز ہجرت ششصد و پنجاہ و شش بود
۶۵۶

و او را پسرے بود مسمیٰ باسم جدش یعنی سعد بن ابو بکر کہ در دیباچہ کتاب مذکور ذکرش نمودہ و گفتہ

علی الخصوص کہ دیباچہ ہمایونش
بنام سعد ابو بکر سعد بن زنگی ست

وفات ابونصر سعد در شہور سنہ ششصد و پنجاہ و ہفت بوقوع پیوستہ بعد از وی اتابک سعد بن ابونصر بجای پدر نشست و بدہ روز کہ خطبہ و سکہ بالقاب او مزین شدہ بجوار رحمت انتقال کرد بعد از و سلجوق شاہ و سلغر شاہ بسلطنت رسید ند و سعدی در ین باب قصیدہ گفتہ سبیتے چند از انجملہ نیست ؎

ابیات

خدای راچه توانگر دشکر فضل وکرم | بدین نظر که دگرباره کرد در عالم
سر ملوک جهان بادشاه روی زمین | بدور دولت سلجوق شاه و سلغرشاه
خلیفه پدر و عم باتفاق امم | خداکگان معظم اتابک اعظم

بعد از ایشان اتابک محمد شاه بن مظفر سلغر شاه بن ابونصر سعد بن زنگی بر سریر حکومت نشست و در زمان او سعدی در سنه احدی و تسعین و ستمائه فوت کرد و مدت سلطنت محمد شاه هشت سال بود سال وفات او معلوم نیست

شیخ فخر الدین عراقی

خواهرزاده شیخ شهاب الدین و خلیفه شیخ بهاء الدین زکریا است در سال ششصد و هشتاد و هشت بتاریخ هشتم ذیقعده فوت کرده مرقد او در دمشق است تاریخ رحلت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارف بی نظیر فخر الدین | واقف راز آسمان و زمین
سال نقلش ز زبان ساقی عدن | گو بود مسکن عراقی عدن
قبر او در دمشق مشهور است | جمعه و هشتم ز ذیقعده
سال تاریخ نقل آن مرحوم | زائر او ملائک و حور است
بود کان شیخ سیوهی خلد شده | از خرد جان خلد شد مرقوم

۶۸۸

سلطان ارغون خان

ابن اباقاخان ولد هلاکوخان است بروزگار دولت پدر خود بادشاه خراسان بود چون پدرش اباقاخان فوت کرد در خطه تبریز شهزادگان و امرا بر عم او براحمد خان بن هلاکوخان اتفاق کرده او را بر تخت نشانیدند و بعد از پنج ماه که احمد خان بر سریر خاقانی جلوس کرد عزیمت خراسان نمود ارغون خان از و منهزم شد احمد خان راشفقت عموی در کار آمد و ملک خراسان را باو بخشید ارغونخان بعد از واقعه احمد خان در ماه جمادی الاول سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بر تخت بادشاهی نشست و بعد از دو ماه و هشت روز خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را که بست و نه سال وزارت پدر و جدش کرده بود به تهمت آنکه اباقاخان را مسموم ساخته بقتل در آورد و بعد حکومت قریب هفت سال در پنجم ماه ربیع الاول سنه ششصد و نود فوت کرد در تاریخ او گفته اند

تاریخ

شنبه ز هجرت نبوی ششصد و نود | در پنجم ربیع نخستین نوبهار

۶۹۰

بعد وفات ارغون خان برادرش سلطان کیخیتو ابن اباقاخان بادشاه ایران شد و چون قریب چهار سال سلطنت نمود امرا از کردار شنیع او بستوه آمده در ماه صفر سنه ششصد و نود و چهار او را از میان برداشتند و بایدو خان را که ولد طراغای خان ابن هلاکوخان بود بادشاه ساختند بعد سلطنت هفت ماه در شهر ذی الحجه سنه مذکور بقتل رسید و غازان خان پسر ارغون خان بادشاه ایران شد

ناصر الدین قاضی بیضاوی صاحب تفسیر

او قاضی شیراز بود و در تبریز رفته در انجا بسال ششصد و هشتاد و پنج هجری فوت کرده اما از این ابیات که در تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد و نود و یک استخراج می یابد-

تاریخ

آنکه او بود قاضی بیضا	نور الله سره ابدا	ذات عالی او مفید بود	عالمی را بعلم راه نمود
ناصر الدین بن قاضی بیضا	بره شافعی ست راه نما	لیک تاریخ آن خجسته وجود	منظهر الحق الخصی فرمود ۶۹۱

۶۹۱

شیخ العارف املح الفصحا شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

در تذکره دولتشاهی و نسخه هفت اقلیم مرقوم است که نام آن والا مقام مصلح الدین است از افاضل صاحب دل و عارف کامل بوده چون سلطان زمانش اتابک سعد بن زنگی لقب داشت بدان سبب سعدی تخلص فرموده در فضل و کمال او صاحبان فضل معتقد پدرش که نام عبد الله داشت ملازم اتابک بود و برادرش بر در خانه اتابک دوکان بقالی داشت در اوایل حال بمدرسه نظامیه بغداد در حلقه درس شیخ الشیوخ ابو الفرج ابن جوزی بتحصیل علم و کمال اشتغال داشته سی سال تحصیل علوم پرداخته و سی سال بسیاحت مشغول بوده و ربع مسکون را بقدم سیاحت سیر نموده ما بقی عمر بر سجاده عبادت و طاعت نشسته و گفته اند که در بیت المقدس و بلاد شام مدتی مزید سقائی میکرد و آب بمردم میداد تا بحضر رسید شیراز از زلال انعام افضال خود سیراب گردانید چهارده سال نوبت حج گذارده که اکثر آن پیاده بود و با شیخ شهاب الدین سهروردی در یک کشتی سفر دریا کرده و جهت غزو و جهاد تا روم و هند رفته و اقصای عالم را دیده و مردم هر مرز و بوم را بنظر امتحان سنجیده چنانچه خود گفته است

ابیات

در اقصای عالم بگشتم بسی	بسر بردم ایام با هر کسی	تمتع بهر گوشه یافتم	ز هر خرمنی خوشه یافتم
	چو پاکان شیراز پاکی نهاد	ندیدم که رحمت بران خاک باد	

ابتدای ظهور شیخ در روزگار اتابک سعد بن زنگی بوده و چون بحد کمال رسید اتابک ابو بکر بن سعد بن زنگی بر سریر سلطنت شیراز تکیه زده چنانکه گفته است

ابیات

که سعدی که گوی بلاغت ربود	در ایام ابو بکر بن سعد بود	سزد گر بدورش بنازم چنان	که سید بدوران نوشیروان

وکتاب گلستان و بوستان بنام او نوشته و تاریخ اختتام آن هر دو کتاب چنین گفته

تاریخ کتاب بوستان

بروز همایون و سال سعید	بتاریخ فرخ میان دو عید	که پر در شد این نامه پر دار گنج	ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج ۶۵۵

۶۵۵

تاریخ کتاب گلستان

در آن مدت که ما را وقت خوش بود	ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

وکلیات کلامش مشتمل بر اقسام اشعار و نوادر بسیار قریب بست هزار بیت است و معنی آرایان بدائع نگار دیوان فصاحت بنیانش را الحکمة شعرای نامند و اوج گرایان مراتب حسن گفتار او را پیمبر سخن میدانند چنانچه ملا جامی فرماید

ابیات

ابیات

در شعر سه کس پیمبرانند	قولی است که جملگی برانند	فردوسی و انوری و سعدی	هر چند که لا نبی بعدی

وعقلاً بنا بر فواید دینا و عقبی کتابی در نظم و نثر بهتر از گلستان و بوستان نشان نداده اند در تاریخ شعرا و کتب دیگر مسطور است که سلطان محمد قاآن حاکم ملتان که پسر بزرگ سلطان غیاث الدین بلبن پادشاه دهلی بوده و پیش از بادشاهی در سنه ششصد و هشتاد و چهار شهید شده در زمان حکومت خود دو کرت از ملتان خرج و قاصد بشیراز فرستاده التماس قدوم شیخ نموده خواست که بجهت او در ملتان خانقاه سازد و دران خانقاه دیهها وقف کند لیکن شیخ از جهت ضعف پیری نتوانست آمد و هر دو مرتبه یکان سفینه غزل بخط خود بسلطان شهید فرستاده و معذرت خواسته مکتوب در سفارش امیر خسرو دهلوی نگاشته و اشعار خسرو را بسیار تحسین میکرد و وفات سعدی در ماه شوال شب جمعه سال ششصد و نود و یک هجری بروزگار اتابک محمد شاه بن مظفر سلغرشاه بن ابو نصر سعد بن زنگی در شیراز بوقوع پیوسته و دران بلده مدفون گشته مزارش بسعدیه اشتهار دارد و بعضی نوشته اند که در سال ششصد و نود ارتحال نموده ولی قول اول صحیح تر می نماید و شیخ بقولی یکصد و دو و بقولی یکصد و بست سال عمر یافته مولف را قول آخر قرین بصدق مینماید زیرا که شیخ در کتاب گلستان آورده که چندانکه مرا شیخ اجل شمس الدین ابو الفرج ابن جوزی ترک سماع فرمودی و بعزلت و خلوت اشارت کردی در سمع قبول من نیامدی و عنفوان شبابم غالب آمدی و هوا و هوس طالب ازین کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او پیش از وفات شیخ ابو الفرج که در سنه پانصد و نود و هفت بوقوع آمده بحد بلوغت رسیده بود و در حین وفات او عمر سعدی کمتر از بست و هفت سال نبوده باشد پس باین حساب سال ولادت سعدی بسال پانصد و هفتاد و یک میرسد و مدت عمرش یکصد و بست سال و آنکه در نسخه هفت اقلیم و تذکره دولت شاه بنظر آمده که شیخ سعدی مرید شیخ عبد القادر جیلانی بوده و در صحبت او عزیمت حج نموده محض غلط است زیرا که اگر فرض کرده شود که سعدی چنانکه مذکور شد یکصد و بست سال عمر داشت تا هم سال ولادت او بسال پانصد و هفتاد و یک میرسد و این ده سال بعد از وفات شیخ عبد القادر جیلانی است پس این را هرگز عقل قبول نماید بلکه از کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او مرید شیخ شهاب الدین سهروردی است چنانکه خود در باب دوم از کتاب بوستان میگوید

ابیات

مرا شیخ دانای مرشد شهاب	دو اندرز فرمود بر روی آب	یکی آنکه در نفس خودبین مباش	دگر آنکه در جمع بدبین مباش

و آنکه در بعض کتاب گلستان نوشته اند که عبد القادر گیلانی را دیدم که در حرم کعبه روی بر حصا نهاده همیگفت لفظ دیدم غلط است لفظ دیدند باید و اینکه نوشته اند که شیخ سعدی خواهرزاده مولانا قطب الدین علامه شیرازی است اینهم غلط مینماید و تاریخیکه در تذکره دولت شاه و کتب دیگر در وفات آن بزرگوار نوشته اند اینست

تاریخ

شبی آدینه بود و ماه شوال	ز تاریخ عرب خ ص ا سال	همای روح پاک شیخ سعدی	بیفشاند از غبار تن پر و بال

تاریخ

در بحر معارف شیخ سعدی ‖ که در دریای رحمت بود غواص
یکی پرسید سال فوت گفتم ‖ مه شوال روز جمعه رفتش ۶۹۱
ز خاصان خدا زان تاریخ شد خاص ‖ بدان درگاه رفت از روی اخلاص

۶۹۱

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

شیخ سعدی که عارف حق بود ‖ رازدان وجود مطلق بود
بشب جمعه پنجم شوال ‖ شد بفردوس آن ستوده خصال
یکصد و بیست سال عمرش بود ‖ کان بان رحلت از جهان فرمود
چون ز خاصان حق تعالی بود ‖ خاص تاریخ او ملک فرمود ۶۹۱

۶۹۱

روزی مولف این اوراق کلیات سعدی را میخواند قصیده برآمد که بیت مقطع اش این بود

بیت

اگر مراد بهای مدد کنی شاید ‖ که آفرین خدا بر روان سعدی باد

مصرعهٔ آخر پسندیده آمد و آن را مادهٔ تاریخ ساخته بتعمیه این تاریخ گفتم

تاریخ از مولف

برفت سعدی شیراز گرچه از دنیا ‖ ولی بماند بفضل و هنر بعالم یاد
ز سال فوت خبر یافتم و آن جستا ‖ ز نظمهاش یکی مصرعه است گفته اداد
چو بر سعی رعونت گر فتمش اعداد ۱۴۷ ۱۴۶ ‖ که آفرین خدا بر روان سعدی باد

اگر اعداد الفاظ سعی و رعونت را از اعداد الفاظ مصرعهٔ آخر دور کرده شود تاریخ وفات برآید و این تاریخ که نوشته میشود ۱۵۵۶

نیز از مولف است

تاریخ از مولف

چو سعدی از پی سیر گلستان بقا ‖ ز شادی بر زبان آورد منت مر خدا را
ز منت مر چو حرف اولین را دور سازی ‖ شود تاریخ سال رحلت او آشکارا ۶۹۰

تاریخ

چو سعدی در گلستان جنان شد ‖ ز شادی گفت منت مر خدا را
چو سر حرفی ز منت مر کنی دور ‖ شود سال وفاتش آشکارا

اگر از الفاظ منت مر حرف اول را که میم است دور کنی تاریخ برآید و چون آغاز کتاب بوستان این مصرعه است مصرعه بنام خداوند جان آفرین + و آغاز کتاب گلستان منت مر خدا چنانچه اگر پنج حروف اولین از هر دو کتاب جدا جدا بگیری و حرف اول را بیاندازی تاریخ برآید و آن را مولف باین عنوان بنظم آورده +

تاریخ

چو بنام خدا و منت مر ‖ شد گلستان و بوستان آغاز
تا شود بر تو ظاهر و پیدا ‖ پنج حرفی ز هر کتابی گیر
سال تاریخ سعدی شیراز ‖ حرف اول ز هر یکی انداز

و این تاریخ بزبان اردو که نوشته میشود نیز از مولف این اوراق است

تاریخ تخرجہ

مرگ سعدی کا جو پوچھو ہیت ‖ کہ گلستان وہ کب سوا کہہ کر
سر منت کو دور کیا اسنے ‖ مر گیا آپ کہکے منت مر

و اسیر شدن شیخ سعدی بقید فرنگ در سفر بیت المقدس و با جهودان بکار گل ماندن در خندق طرابلس

و خلاص دادن یکی از رؤسای حلب از ان قید بده دینار و دادن دختر خود بکابین صد دینار به نکاح
شیخ و بدخوی زن زشت کردار و غیره احوال که خود در گلستان بشرح تمام مندرج ساخته درینجا احتیاج تفصیل
ندارد و از نوشته مستر فرنکلین صاحب انگریز که در سنه هزار و هشتاد و شش عیسوی موافق سنه هزار
و دوصد و یک هجری که بسیر شیراز رفته بود احوال مرقد شیخ که دران بلده واقع است بدریافت آمد که بفاصله
نیم کروه شرقی باغی بپای کوهی سمت شمال و مشرق شیراز مرقد شیخ واقع است در میان عمارتی مربع عالیشان
که بیک طرف دیوارش دو طاق مستوی واقع شده طاق سنگین یمین مرقد شیخ است بطول چهار دست
و بعرض تریب دو دست بی هیچ تغیری که در حالت بنا دفن بود بکنارهٔ آن فقرات چند از احوال شیخ و
کلیات او بر سنگی بخط نسخ کندیده اند و بالای مرقد سرپوشی چوبین برنگ سیاه ملمع بزر موضوع گذاشته اند
بران یکی از غزلهای وی بخط نستعلیق و بالای مرقد کلیات وی مکتوب بخط خوب نگاشته اند نقل است
که یکی از صلحای بخواب دید که در عرش جوش و خروشی پیدا شد و جمعی زمزمه میکنند چون استماع کرده گفتند
که این بیت شیخ با تسبیح و تهلیل یکساله ملک مقابل است آن عابد بیدار شد و فی الحال بدروازهٔ شیخ رفت
دید که شیخ نشسته زمزمه میکند و ذوقی و حالی دارد و آن غزل میخواند و مے نویسد که مطلع آن اینست

بیت

برگ درختان سبز در نظر هوشیار — هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

عابد در قدم شیخ افتاد و او را بخواب خود مطلع ساخت و بشارت داد در لطائف و ظرائف و نازکی طبع شیخ را درجهٔ اعلی
است همگی با مستعدان نشستی و با وجود استغراق حال با اهل فضل صحبت داشتی و مطایبه کردی و بذله گفتی و در
خلاصة الاشعار مذکور است که شیخ روزی در بازار با حکیم نزاری دوچار شد و آثار کمال از سیمای حکیم دریافته پرسید
که از کجائی گفت از خراسان شیخ گفت از شعر سعدی یاد داری گفت آرے

بیت

سعدی خط سبز دوست دارد — نه هر الف جوال دوزی

این بیت خواند و پرسید از اشعار نزاری چیزی بخاطر داری سعدی گفت بلے و این مطلع خواند

بیت

آوازه در افتاد که باز آمدم از حج — بهتان عظیمیست من توبه کجائی

حکیم بفراست دریافت که این سعدی است او را در برگرفت و شیخ بعد ازین حکیم را بخانهٔ خود برده و چندی بمهمانداری
قیام نموده تکلفات تمام بعمل آورد حکیم هنگام رخصت بیکی از خدام شیخ گفت که مهمانداری چنین نکنند اگر
شیخ شما بخراسان آید طریق مهمانداری بداند القصه چون سعدی بعد از مدتی بخراسان رفت حکیم نزاری
بمهمانداری پیش آمد اول روز شیر داغی بپخت دوم روز قلیه و روز سوم گوشت بریان پیش آورد و
گفت چنین مهمانی سالها میتوان کرد و چنان مهمانی که شما فرمودید بیش از چند روزے نتوان نمود
نقل است که باری سعدی در وقت مراجعت از زیارت مکه چون بتبریز رسید خواست تا خواجه علاء الدین و

برادرش خواجه شمس الدین دیوان را به بیند عزیمت خدمت ایشان کرد و ایشان را دید چون سلطان آباقا[ن] خبر شد سعدی را پیش خود طلبیده اعزاز و اکرام نمود و با او صحبت داشت در وقت باز گردیدن بادشاه فرمود که مرا پندی ده گفت از دنیا بآخرت چیزی نمی توان برد مگر ثواب و عقاب اکنون تو مخیر باش آباقاآن فرمود که اینمعنی را بشعر تقریر فرمای شیخ در ساعت این قطعه را گفت

قطعه

شهی که حفظ رعیت نگاه میدارد — حلال باد خراجش که مزد چوپانی است
و گرنه راعی خلق است زهر مارش باد — که هر چه میخورد او جزیهٔ مسلمانی است

سلطان آباقاآن بگریست و چند نوبت گفت که من راعی ام یا نه و هر نوبت شیخ جواب داد که اگر راعی بیت اول ترا کفایت است و الا بیت آخر تمام سلطان را عظیم پسندیده آفتاد و دولت شاه میفرماید که انصاف آنست که درین عهد که مایم علما و مشائخ روزگار چنین نصیحتی بابقال یا قصاب نتوانند گفت چنانچه سعدی گفته بیت

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ + سخن ملکیست سعدی را مسلم + منقول است که در زمان حکومت ملک عادل شمس الدین تازی گوی سالاران شیراز خرمای چند از مال دیوان که تسعیر اندک داشت بهای گران به بقالان و اهل بازار بطرح میدادند ملک ازین ظلم بیگمان بود و اتفاقاً ازان خرما چند قطعه به برادر شیخ سعدی فرستادند و برادر شیخ بر در خانهٔ اتابک دکان بقالی داشت چون حال بدان نهج دید برخاست و برباط شیخ رفت و بخدمت برادر خود عرض کرد شیخ ازین حال کوفته خاطر گشت و با خود اندیشه کرد که خود برود و این بلا از سر درویشان شیراز بتخصیص برادر خود باز کند اندیشه کرد که اول کاغذی باید نوشت پس این قطعه را رقم کرده فرستاد

قطعه

ز احوال برادرم به تحقیق	دانم که ترا خبر نباشد	خرمای بطرح میدهندش	بخت بد ازین بتر نباشد
اطفال برند و مرد درویش	خرما بخرند و زر نباشد	انگه تو محصلی فرستی	ترکی که ازان بتر نباشد
چندان بزنندش ای خداوند	کز خانه رهش بدر نباشد	ای صاحب من بفریادرس	لطفی به ازین دگر نباشد

ملک شمس الدین چون رقعه را خواند بخندید و در ساعت بفرمود تا منادی کردند که هر کس را که خرما بطرح داده اند پیش من آید تا با ایشان سخنی بگویم آن کسان که خرما بطرح ستیده بودند همه پیش ملک جمع شدند پس بقالان را پیش خود خواند و صورت حال از ایشان پرسید هر که زر نداده بود سپه سالاران را بعد از مالش فرمود که زر ازو نگیرند و خرما باز ستانند و از کسیکه زر ستیده باشند باز گردانند و ازان بقالان باشد و بحساب مال ملک مجرا دارند بعد ازان ملک برخاسته بخدمت شیخ آمد و عذر خواست و بعد از استمداد همت گفت یا حضرت شیخ حکم کرده ام که خرمای که بدکان برادرت برده اند با بهای ارزانی دارند و قیمت از وی نگیرند و التماس آنکه چون معلوم شد که برادر شیخ درویش است محقر تحفه آورده ام تا حضرت شیخ این اندک خرجی به برادر خود ارزانی دارد و بیس هزار درم زر را بجو ستید و در خدمت شیخ بر زمین گذاشت و یقین میدانست که شیخ خود چیزی بجاحت قبول نمیکند بعد ازان برخاست و عذر طلبیده بیرون رفت و مشهور و معروف شد که ملک عادل شمس الدین تازی گوی از بهر خاطر حضرت شیخ سعدی فارسی خرما و بهای خرما به بقالان ارزانی داشت +

مولانا امامی الهروی

از جملهٔ فضلای خراسان است با وجود علم و فضل شاعری بی نظیر بوده است و مولانا امامی و شیخ سعدی و خواجه مجد الدین همکر فارسی معاصر بودند نقلیست که روزی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین پروانه که در عهد سلطان اباقا آن حاکم ممالک روم بوده است و مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین کرمانی که از نژاد ملک زوزن است هر چهار فاضل باتفاق قطعهٔ بحضور خواجه مجد الدین همکر فارسی فرستادند و از و استدعای کردند قطعه اینست

قطعه

تو شمع فارس مجد ملت و دین	سوالی میکند پروانه روم	ز شاگردان تو هستند حاضر	همام و افتخار و نور و مظلوم
بجه دولت حضرت راهست لازم	دعاگو صاحب دیوان ملازم	ز شعر خود سعدی و امامی	کدامی به پسندند اندرین بوم
	تو کن تعیین این چون ملک اقصا	بود در دست تو چون مهره موم	

خواجه مجد الدین این رباعی بجواب فرستاد

رباعی

هرچند که طوطی خوش نفسیم	بر شکر گفته‌های سعدی مگسیم	در شیوهٔ شاعری باجماع امم	هرگز من و سعدی بامامی نرسیم

و دولتشاه میگوید این فضل که در حق امامی گفته در شیوهٔ صنایع و بدائع شاعری بوده باشد و الا تحقیق شیخ سعدی را مرتبه عالی و مشرب اوراد رجهٔ نفیست سخن او از حقیقت و طریقت نشان میدهد و از نمکدان لطافت آنی دارد و امامی در سنهٔ ششصد و هشتاد در گذشت

سلطان جلال الدین فیروز شاه خلجی پسر ملک خلجی است

بعد کشتن سلطان معز الدین کیقباد را که نبیرهٔ سلطان غیاث الدین بلبن بود در سنهٔ ششصد و هشتاد و نه هجری پادشاه دهلی شد و روزی که سلطان ساعت نیک برای جشن جلوس مقرر فرموده بر تخت نشست امیر خسرو قصیدهٔ با تاریخ گفت از انجمله چند بیت اینست

تاریخ

شهنشه	بتخت آسمان فیروزه بنشست	جهان...	سیم ساعت ز روز عالم افروز
بگاه چاشت با فیروزی فال	ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال ۶۸۹	سه اندر برج شیر و طالع شیر	بتخت شیر بر شد شه بشمشیر
	ز طالع در چنین وقت مبارک	نهاد اکلیل بر سلطان تبارک	

و امیر خسرو این کتاب را که در وقصیده یاد رجلوس و صف بادشاه نوشته مفتاح الفتوح نام کرده و در تاریخ اختتامش گفته

تاریخ

چو من این نامه را کردم سرآغاز	گلوی خامه را کردم سرآغاز	بروی کردش سر پرده بر ماه	سزای دست بر دوش حضرت شاه
... عمر ... اندر نظام آوردم	که مفتاح الفتوحش نام کردم	بر آورده چونه دوس بخشش	دوم عشر جمادی آخر بخشش
	... ... عدد بود	ز هجرت سال ششصد نود بود ۶۹۰	

سلطان جلال الدین فیروز در کمال خداپرستی و دینداری و شریعت پروری روزگار می گذرانید اما چون
برهم زدگی خاندان او مقدر بود برخلاف عادت مستمره از وی خطاهی رفت و در عصر او حادثهٔ عجیب افتاد سیدی موله
راکه درویشی مرتاض بعلم سیمیا مشهور بود بوجهه آنکه خرج عظیم داشت و جمعیتهای عظیم در خانقاه او میشد
امرا و ملوک در مجلس او حاضر می آمدند بتهمت آنکه میل خروج دارد بسته پیش سلطان آوردند و حسب الحکم سلطان
زیر پای فیل انداخته هلاک ساختند بعد از کشتن وی خانمان جلالی برهم شد و سلطان علاء الدین خلجی که برادرزاده
و مربای سلطان بود تخم جلالی را از بیخ برانداخت و آن چنانست که علاء الدین حکومت کرّا داشت و آن ملک را
متصرف شده سر از اطاعت ملک پیچیده بود لهذا فیروزشاه باراده تنبیه اش لشکر و سپاه همراه گرفته بسمت کرّا متوجه
گردید چون نزدیک رسید علاء الدین از مکر و حیله گفته فرستاد که سلطان را باین همه لشکر و سپاه آمدن چه ضرور
بود که من بهر صورت تابعدار فرمانم بالجمله فیروزشاه با چند کسان از طرف مانکپور که آن سوی دریای گنگ است
و علاء الدین از طرف کرّا بر کشتی سوار شده در میان دریا ملاقی شدند در عین ملاقات یکی از ملازمان
علاء الدین بموجب اشاره او شمشیری بر فیروزشاه انداخت و سرش از بدن جدا ساخته نزد علاء الدین برد او
فرمود تا سر آن بادشاه مظلوم را بر سر نیزه کرده در کرّا و مانکپور بگردانیدند و جمله مخصوصان سلطان را که در کشتی
بودند بقتل رسانیدند این مقدمه بتاریخ هفدهم رمضان سال ششصد و نود و پنج (۶۹۵) هجری در عین برسات
بوقوع آمده بعد شهادت سلطان فیروزشاه سلطان علاء الدین بادشاه هند شد

قاضی حمید الدین ناگوری

در زمان دولت سلطان غیاث الدین بلبن و سلطان معز الدین کیقباد بوده مزارش در دهلی در پائین
تربت خواجه قطب الدین بختیار کاکی واقع است و از کتبه و رقم هندسه که بر لوح مرقوم است چنان مستفاد
میگردد که او در سنه ششصد نود و پنج هجری در ایام سلطنت سلطان جلال الدین فیروز خلجی ازین جهان فانی
رحلت نموده و این لوح که حالا بر سر مرقد اوست هفتاد و نه سال بعد از وفات او یعنی در سنه هفتصد و هفتاد و
و چهار در عهد سلطان فیروزشاه بارنگ بر تربت او نصب کرده اند سنه و عبارت که بران لوح منقوش است اینست
هذا مرقد المنور قطب الاولیا فی الافاق و غوث الاتقیا بالاستحقاق الامام العالم العامل الولی الفاضل الکامل
شیخ حمید الدین نور الله مرقده المنور و عمره الرحمة خادم الفقرا سلیمان بن شیخ بیکه فی سنه اربع و سبعین و
سبعمات وفات حضرت شیخ المحققین و قطب العارفین شاکر بارگاه قدس و طائف کعبه انس گوهر دریای حقیقت
جوهر کان طریقت حضرت محمد محبوب حمید بندگی شیخ محمد حمید نور الله مرقده در شب دوشنبه یازدهم ماه رمضان
فی الحمد ذالک اللیل جار الشمس سنه ۶۹۵ + اما تاریخیکه در نسخه مخبر الواصلین مرقوم است ازان سال ششصد ۶۹۵
و هفتاد و دو استخراج مے یابد تاریخ اینست

تاریخ

سال نقلش خردمندان و صفت	عمدهٔ اهل دین جنت گفت

شاه کرب

شاه کرک از صبین وارستگان است از رسمها بر کنار زلیستی به پیوسته در خرابات گشتی مسکنش بلده کره امانکپور هست منقول است که خواجه قطب الدین برای او خرقه فرستاد او خرقه را گرفته در آتش انداخت بنده پیش خواجه آمده احوال بگفت فرمود که برو آنرا باز خواه تا حقیقت کار بر تو پیدا گردد او چون باز آمده درخواست خرقه نمود خواجه کرک گفت برو از آن آتش گاه بگیر لیکن از آن خود چون او در نگریست آن خرقه را با چند دلق دیگر دریافت و شرمسار گردید میگویند که چون سلطان فیروزشاه بادشاه دهلی برای تنبیه سلطان علاء الدین که سر از اطاعت پیچیده بود در نزدیک کره رسید علاء الدین مخوف شده خدمت شاه کرک دریافت و بسیار فروتنی نمود مجذوب سر بر داشته گفت

بیت

هر که بیاید بسر جنگ	سرو کشتی تن در گنگ

و سلطان فیروزشاه بهمان وضع کشته شد والله اعلم درگاه شاه کرک در بلده کره که هیزده کروه غربی از بلده الهآباد فاصله دارد طواف عالمیان است و فاتش در زمان سلطان علاء الدین خلجی بوقوع آمده ۔

باب هشتم از آغاز سال هفتصد و یک لغایت سنه هشتصد از هجرت

سلطان غازان خان ملقب بسلطان محمود

پسر ارغون خان ابن اباقاخان از اولاد چنگیزخان است او برادرزاده خود بایدو خان را مغلوب ساخته و کشته در سنه ششصد و نود و چهار هجری بادشاه ایران شد و دین اسلام را اختیار نمود و بدعوت او هزاران هزار از اهل و اتباع و جنود او دین اسلام قبول نمودند و او خود را سلطان محمود نام نهاد و بعد حکومت هشت سال و نه ماه روز یکشنبه یازدهم ماه شوال سنه هفتصد و سه هجری در قزوین درگذشت لاشش او را به تبریز برده در گنبدی که در ایام حیات تعمیر نموده بود دفن کردند بعد از و برادر رشیدش الجایتو ملقب به محمد خدابنده بادشاه ایران شد تاریخ وفات سلطان غازان خان ازین قطعه که ابن امین گفته مستفاد میگردد

تاریخ

۷۰۳ بسال هفتصد و سه هجرت از شوال	بروز یازدهم عصر روز یکشنبه	شد از نواحی قزوین شهنشه جهان غازان	بسوی خلد که بادا ازو جهان آباد [illegible]

ملک شمس الدین کهین

دوم بادشاه از ملوک کرت است بعد پدر خود ملک شمس الدین محمد کرت در سنه ششصد و هفتاد و شش بادشاه هرات گردید و بست و هشت سال بدولت گذرانید و اباقاخان او را خطاب شمس الدین کهین داده بود در روز پنجشنبه دوازدهم ماه صفر سنه هفتصد و پنج هجری درگذشت و مولانا حکیم الدین غوری در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

۷۰۵ روز پنجشنبه از صفر ده و دو	سال هجرت رسیده هفتصد و پنج	شمس دین کرت خسرو آفاق	شد بفردوس بین الی سپنج

ملک فخر الدین بهین

پسر ملک شمس الدین کهین سوم بادشاه از ملوک کرت است بعد از پدر در سنه هفتصد و پنج هجری بحکومت هرات رسید چون سلطان الجایتو محمد خدابنده ابن سلطان ارغون قاآن بعد از برادر غازان خان بادشاه ایران شد تمام ملوک و سروران اطاعت پرستش و تهنیت فرستادند بغیر از ملک فخر الدین لاجرم سلطان برای گوشمالی او در سنه هفتصد و شش هجری یک تومان لشکر همراه امیر دانشمند بر سر او فرستاد امیر مذکور در هرات رفته از محاصره اهالی هرات را تنگ ساخت آخر قرار بر آن یافت که امیر اندرون آیند تا قلعه بحواله کرده شود چون اندرون رفت تخت جهان پهلوان پیش آمد امیر او را بقتل رسانید و بعد از آن خود از دست پهلوان یلد و محمد سام کشته شد این تاریخ در باب شهادت او گفته اند

تاریخ

بسال هفتصد و شش ز صوفیه سیم | بحکم لم یزلی کردگار بی مانند
ز دست ضربت تیغ قضا از کف محمد سام | کشید جام شهادت امیر دانشمند ٧٠٦

و ملک فخر الدین نیز تا سال هفتصد و شش ثلث اندر نماند بعد از وی برادرش ملک غیاث الدین بادشاه شد و در سنه هفتصد و بیست و نه فوت کرد

مولانا قطب الدین علامه

در هفت اقلیم مسطور است که مولانا قطب الدین علامه عصر عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود و در خدمت خواجه نصیر الدین طوسی کسب علم نموده و از زمان هلاکو خان تا ایام سلطنت سلطان محمد خدابنده ابن ارغون خان شمع حیاتش صاحب ضیا بود مصنفاتش یکی تحفه شاهی است در هیات و دیگری شرح کلیات قانون است و شرح مفتاح العلوم گویند بیشتر از وی کس بر تصنیفاتش نبود میان او و شیخ سعدی همیشه ابواب طیبت مفتوح می بود وقتی مولانا با شیخ بتماشای مسجدی که یکی از اتابکان فارس عمارت میکرد رفته بود و قضا را در آن وقت اندک گلی بر رخساره بادشاه که هنوز بعقده کسوف خط مبتلا نگشته بود رسید مولانا خواند که یالیتنی کنت ترابا یعنی ای کاش که من گل می بودم بادشاه پرسید که چه خوانده شد سعدی جواب داد که دیقول الکافر یالیتنی کنت ترابا و وفات مولانا در هفتدهم ماه رمضان سال هفتصد و ده هجری بوقوع آمده و عزیزی در تاریخ او گفته

تاریخ

دل ببیت فلک بود آن جان جهان | چون قطب فلک ز چشمها گشته نهان
در هفتصد و ده ز هجرت اندر تبریز | یکشنبه هفدهم ز ماه رمضان ٧١٠

تاریخ دیگر

بازی کرد چرخ کج رفتار | در مه روزه آه آز آن بازی
زوال و یار رفته از سنه هجرت | رفته در مه روزه قطب شیرازی ٧١٠

ایضاً از مخزن الواصلین

بود علامه مکان و مکین | مولوی زمانه قطب الدین
صاحب منطق و معانی بود | فاضل بی نظیر و ثانی بود
شرح شمسیه و مطلع شده | قطب نامه او وقوع شده
سال نقلش که بر زگوهر سفت | عقل علامه قطب جنت گفت ٧١٠

خواجه همام الدین تبریزی

دانشمندی فاضل خوش طبع و صاحب جاه و از جمله شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی بوده از اقران مولانا قطب الدین علامه و شیخ سعدی شیرازی است نقل است که روزی شیخ سعدی بحمامی رفت خواجه بخلعت تمام در حمام بود و شیخ طاسی آب بر سر خواجه ریخت خواجه پرسید درویش از کجائی گفت از خاک پاک شیرازم خواجه بقصد مطایبه و سخریه بدست او پیر گل شد ان الکثر شیرازیان طاسی را که در دست داشت واژگون نموده خطاب شیخ کرده و ظریفاً گفت از چه سبب است که سر شیرازیان باین طاس

بیماند شیخ جمال طاسی تهی را که بدستش بود سر بالا نموده پیش نهاد و علی سبیل المعارضه گفت بگو از چیست که سر تهی بزبان باین بیماند خواجه بجواب آن نپرداخته بعد از ساعتی گفت عجب حالیست که شیرازیان در شهرها از سگ بیشتر اند شیخ تبسمی کرد و گفت این حال خلاف شهرهاست که تبریزی در شیراز از سگ کمتر اند خواجه مبهم برآمد و شیخ بگوشه نشست و جوانی صاحب جمال چنانکه رسم است خواجه را یاد کردن گرفت و همام میان آنجوان حائل بود درین حالت خواجه پرسید که سخنان همام در شیراز میخوانند سعدی گفت بلی شهرتی تمام دارد گفت تو هیچ یاد داری گفت یک بیت و این مقطع برخواند بیت در میان من و دلدار حجابست همام + وقت آنست که آن هم ز میان برخیزد + خواجه را اشتباه نماند در اینکه این شخص سعدی ست سوگندش داد که تو سعدی هستی گفت بلی پس خواجه در قدم شیخ افتاده عذر خواست و شیخ را بخانه برد و ضیافت کرد و کمال تکلف بجا آورد مجملا از شعر مشهور تبریزی همام در سنه هفتصد و سیزده هجری در زمان سلطان الجایتو بن ارغون خان وفات یافته در تبریز مدفون است

سلطان الجایتو ملقب به محمد خدابنده

ابن ارغون خان است و الجایتو نام داشت بعد از وفات برادر خود یعنی سلطان غازان خان در سنه هفتصد و سه هجری در ایران بر سریر سلطنت نشست و بعد سلطنت قریب سیزده سال در عید ماه رمضان سنه هفتصد شانزده هجری درگذشت خواجه حمد الله مستوفی در تاریخ فوت او گفته

از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت	از گاه و کلاه خسروی شاه گذشت	تاریخ بگذشت و جهان بی فار لبگذاشت	آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت

بعد از وی پسرش سلطان ابوسعید بهادر خان در عمر دوازده سالگی بر سریر سلطنت نشست

سلطان علاء الدین خلجی سکندر ثانی

برادرزاده سلطان جلال الدین فیروز خلجی است و هم داماد او بود بتاریخ هفدهم رمضان سنه ششصد و نه هجری فیروز شاه را در گذشته پادشاه هندوستان گردید و تخم جلالی را از بیخ برانداخت امیر خسرو این غزل در وصف او گفته

بازم رخ زیبای کسی در نظر آمد آن شاه علاء الدین اسکندر ثانی	عشقی بدل افتاد و هوای دگر آمد غزل زین پس نخورم هیچ غمی خاک بر آن سر که لشکر او زلزله در بحر و بر آمد از زلزله جنبش ز پی دهلی ز جد خویش	سلطان جهانگیر محمد شه اعظم جنبید و زمین بوسه زنان پیش آمد	بر شاه جهان مژده فتح و ظفر آمد گرداد دهش همچو علی و عمر آمد

و سلطان علاء الدین قلعه چتور را بعد محاصره شش ماه و هفت روز بتاریخ سوم محرم سال هفتصد و سه هجری مفتوح ساخته و راجه آن دیار را که شوهر پدماوت رانی بود مقید ساخته بدهلی آورده و دختر وی را از آن قید بدغا و حیله خلاص نموده و قصه پدماوت رانی ملک محمد جایسی بزبان هندی نظم نموده معروف و مشهور است و سلطان علاء الدین مرید شیخ شرف الدین بوعلی قلندر پانی پتی بود و از نظام الدین اولیا نیز اخلاص فراوان داشت اول کسی که از پادشاهان دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین بود وفاتش بتاریخ ششم ماه شوال سنه هفتصد و شانزده هجری بوضوح پیوسته مدت سلطنت او بیست و یک سال کسری زیاده بعد رحلت او پسرش قطب الدین مبارک شاه خلجی بر سریر پادشاهی نشست

سید حسین

اصلش از ترمذ است و مولد او غزنی بلصد و شصت و هفت سال عمر یافته در هرات فوت کرده در سنه هفتصد و هفده هجری تاریخ وفاتش از مخزن الواصلین

بحر عرفان و علم میر حسین هفتصد و هفده بود از ماه شوال	فخر کونین و مفخر الثقلین که گذشت از جهان بهر دو نوال	تاریخ صاحب علم و معرفت بوده سال ترحیل آن خجسته صفات	منبع فیض و کرامت بوده هاتف غیب گفت قطب هرات

قطب الدین مبارک شاه خلجی

پسر سلطان علاء الدین خلجی است بعد وفات علاء الدین کافور که غلام و معشوق او بود و بتجویز وزارت رسیده شهاب الدین عمر را که پسر خورد سلطان بود و هفت سال عمر داشت بر تخت نشانید و خود مختار کار سلطنت گردید خضر خان و شادی خان را که پسران بادشاه بودند معدوم البصر ساخت بعد از سی و پنج روز کافور را کشتند و مبارک خان پسر کلان بادشاه را از قید رهائی دادند مبارک خان تا دو ماه کار سلطنت را از طرف برادر خود سرانجام میداد بعد ازان او را مکحول ساخته خود بتاریخ هفتم محرم سنه هفتصد و هفده هجری بر تخت دهلی نشست و ملقب بقطب الدین مبارک شاه گردید و جائزه کتاب نه سپهر زر برابر وزن جثه فیل بامیر خسرو تسلیم نموده امیر در کتاب تصریح نماید و از زبان سلطان میفرماید ؎

نظم

بتاریخ هجری سن اسکندری / کنند هر که آرایش دفتری
چو میراث شد پیل زر دادشم / نه زیباست زرین بپیل برداد کم
مرا عمر کز شصت بالا گذشت / همه پیش شاهان والا گذشت
ز شاهان گیتی دلم کرده یاد / معز الدنیا بدشه کیقباد
ازان پس در شه ستائی شدم / توانگر ز گنج علائی شدم
چنین بخششی کز تو هم یافتم / در ایام پیشینه کم یافتم
جز آید کزین پیش پرداختم / چو این نامه خاص کم ساختم

ز تاریخ گر انجامه جوئی شمار / دهم با بیست و شش آن هیلیار
شها گنج بخشا کرم گسترا / معانی شناسا سخن داورا
بسی بندگی کردم از عون بخت / کمر بسته در خدمت چار تخت
ازان پس فیروزه چرخ بلند / شدم پیش فیروز شاه ارجمند
شد اکنون که اقبال همدم مرا / نوازنده شد قطب عالم مرا
کنون لابد از سحر سنج زمن / بانداز بخشش آید سخن

و مبارک شاه دیریی دانست خسرو نام که هم غلام و معشوق او بود آن نمک حرام بادشاه را بتاریخ پنجم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بیست و یک شهید ساخته بر تخت دهلی نشست و ملقب بناصر الدین خسرو شاه گردید مدت سلطنت مبارک شاه چهار سال و دو ماه بود و خسرو شاه نیز بود حکومت پنج ماه مقید گشته از حکم غازی ملک که عبارت از تغلق شاه است بتاریخ غره ام ماه رجب سال مذکور کشته شد و تغلق شاه بادشاه دهلی گردید ؎

شرف الاولیا شیخ ابو علی قلندر مشهور بشیخ شرف الدین پانی پتی

از جمول مشایخ وقت بوده و کرامات خوارق عادت معروف اگرچه اصل وے از عراق است اما چون کشاد کار وے در پانی پت شده و هم در ان شهر وفات یافته به پانی پتی اشتهار یافت در یکے از مصنفات خود آورده که اصل من از ولایت عراق است و با شمس تبریز و مولانا روم مرا صحبت دست داده گویند که مدام مجذوبانه گرد شهر و بازار مے گشت و در آخر کارش بجائے رسید که همیشه مستغرق بودے و سخن نگفتے منقول است که سلطان علاء الدین خلجی بادشاه دهلی که مرید شیخ بود خواست که کسے را بخدمت شیخ بفرستد هیچ کس را قابل آن نیافت و از جذبه شیخ ملاحظه مے نمودند تا آنکه قرعه اتفاق بر امیر خسرو زدند خسرو از شیخ نظام الدین اولیا که مرشد وے بود دستورے خواست شیخ بعد از تامل قبول کرد وقت رخصت بخسرو فرمود که هر چه از شرف الاولیا بشنوے بجان و دل مسلم دار و قبول کن و زنهار بزبان و با دل اعتراض مکن چون خسرو بپانی پت رسید خادمان از آمدن او خبر کردند فرمود کهون چون بحضور آمد شیخ بزبان هندی گفت که خسرو هیری گو ترا سکو میند خسرو کلاه بر زمین نهاده گفت من بنده را باین لقب مے خوانند شیخ فرمود که از هیر بیاسے خود چیزے بگو خسرو این غزل خواند ؎

غزل

ای که گوئی بهر مشکل چون من ای یار نیست	گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست
چند گوئیم سر و زنار بندای بت پرست	بر تن خسرو کدامی رگ که آن زنار نیست

شیخ بعد از استماع این ابیات ذوق و حسرت و خوشش می‌گوید که دو خوش خواسته بود و خواهش خواسته رفت از این درویش نیز بشنود این ابیات از گفتار خود خواند ❊

غزل

دو بهیم خسروان بر بالعل است سر است	خبر دارکسی که حلقه تجرید بر سر است
سینه مجروح از روی که نظم تقاضای عشق	کو عارفی که سنگ در او حرش اکبر است
گفتم ز علم و عقل بملک و گر شوم	ملکم ز علم و عقل چو دیدم ز درون تر است
در بین تمیز نیست عبود را الواحد	لوح جمال دوست کم او را برابر است

خسرو از شنیدن این غزل بسیار گریست شیخ بزبان هندی فرمود ایه رونداهه کچه بهتنا اهی یعنی اینهمه که میگری چیزی از هم میگوئی امیر خسرو گفت من بنده هم ازان میگریم که چیزی نمی‌فهمم شیخ ازین سخن بغایت خوش شد و بخواجه نعمتها و کرامتها بخشید و دل وانست بعد از سه روز امیر را رخصت داد و میرای شیخ نظام الدین و سلطان علاء الدین یادگار با فرستاد و سلطان دو کلمه باینطریق نوشت که علائی خلجی خوطه دستی مقرر داند که با بندگان خدای تعالی زندگانی نیکو کند چون این نوشته بسلطان رسید بعضی از اهل فتنه گفتند با خلیفه اینچنین نوشتن چگونه روا باشد سلطان گفت ای نادان هزار رحمت بر من کرد که خوطه دستی بر من مستقیم داشت جای شکر است منقول است که ملک نایب که در اواخر عهد سلطان علاء الدین تسلط پیدا کرده بود و در مزاج سلطان تصرف کرده یکی از درویشان شیخ شرف را رنجانیده و آزار رسانیده بود و آن درویش دادخواهی بر آستانه شیخ برد شیخ بسلطان باین مضمون کتابت نوشت علاء الدین خوطه دستی را اعلام آنکه خواجه سرای پیش بریده و پس دریده تو یکی از درویشان را آزار رسانیده و عرش الرحمان را لرزه آورده اگر او را بسزا رسانید بهتر والا بجای تو خوطه دیگر در دستی نشانیده خواهد شد وفاتش بتاریخ نهم ماه رمضان سال هفتصد و بیست و چهار هجری واقع شده عمرش در هنگام وفات قریب بصد رسیده بود زیرا که با شمس تبریزی صحبت داشته مزارش در ریائی بیت زیارت گاه عوام است سوال از نظام الدین اولیا ❊

بیت

گوهر است کند صورل مرئی و زنی	تا شکند او جامه جان را ز تنی
کس نیست که او بستاد قضا را بسید	کای بار خدا چه حکمت است چیست نی

جواب از شاه بوعلی قلندر

بیت

شرط است که باز جلاد م سر کی	این نوع که گفتی نه تو مردی نه زنی
گل را چه مجال است که پرسید کلال	کز بهر چه میسازی و چرا میشکنی

شیخ نظام الدین اولیا

از اکابر مشایخ هند است و اهل هند وی را سلطان المشایخ میخوانند در بداؤن متولد شده و در دهلی نشو و نما یافته نسبت وی بدوازده پشت به امام همام سیدنا ابن موسی رضا می پیوندد و شیخ نظام صغیر بود که پدرش که احمد دانیال نام داشت از سر رفته و بدوازده سالگی صحبت شیخ فرید گنج شکر درویش پیدا شده اگرچه او از متاخرین مریدان شیخ فرید بود اما از همه اعلم و اعلی بود در هندوستان برتبه ولایت از جمیع اولیا شهرت تمام

وارد منقول است که سلطان علاء الدین خلجی از نهایت اخلاصی که با شیخ بهم رسانیده بود خواست مقبره برای او بنا کند مگر
در موقف قبول نیفتاد و بالآخر خضر خان و شادی خان پسران سلطان که مرید شیخ بودند در میان آمده الحاح کردند و مقبره در نهایت
تکلف و ترفع بر آوردند یک گنبد بزرگ و چند گنبد دیگر گرد آن تعمیر نمودند لیکن چون شیخ وقت وفات وصیت کرد که مرا در آن
گنبدها نهند ناچار بجهت نگهداشت خاطر سلطان و وصیت شیخ بر در آن نهادند و آن عمارت بجای مسجد شد والیوم مسجد
جامع است منقول است که چون در سنه هفتصد و شانزده سلطان علاء الدین فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین مبارک
شاه بر سریر سلطنت نشست بسبب آنکه هجوم خاص و عام بر در شیخ میشد با شیخ گرانی خاطر بهم رسانیده فرمود که شیخ از قلمرو من
بیرون رود شیخ بجز استماع بار مسافرت بر نیست شبانگاه درد شکم بوالی عهد پیچید چند علاج کردند زیاده شد دانستند که سبب
گستاخی است که با شیخ نموده اکابر و مشایخ در میان انداختند و تشفیع ساختند و التماس بر گشتن و دعای معافیت درخواست
کردند شیخ گفت درد شکم و از کارخانه الهی است مرا درین کار چه دخل باشد چون فایده بشفاعت شفیعان مترتب نشد والده سلطان
آمده شکستگی و زاری بسیار کرد شیخ گفت بشرط علاج کنم که تمسک سلطنت دهلی بمهر خاصه و خواتیم ارباب مناصب من فرستند
و قاروره بیمار را در شیشه انداخته همراه آرند چون امید صحت انقطاع یافته بود تمسک و قاروره آوردند شیخ آن قباله را پیچیده
در شیشه انداخت و گفت بادشاهی دهلی نزد این درویش چون بول بیماری برابر است ازین رو خاطر جمع دارند پس دعا
کرد بیمار لحظه صحت شد والله اعلم منقول است که شخصی برات مبالغ کثیر در انجا لوت ته بود گم کرد پیش شیخ نظام الدین
آمد و حال ظاهر کرد شیخ یکدرم بوی داد که این را حلوای بخر و بروح شیخ فرید الدین بدر ویشان بده چون آن شخص درم را
بحلوایی برد او قدری حلوای در کاغذی پیچیده بوی داد آن شخص چون نیک نگاه کرد آن کاغذ برات گم شده او بود
والله اعلم بالصواب شیخ نصیر الدین که او را چراغ دهلی میگویند خلیفه دوم شیخ نظام بوده و سید محمد گیسو دراز که یکی از بزرگان
وقت بوده در دکن سکونت داشته و در آن دیار مدفون است از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است و شیخ برهان الدین
غریب که درویشی صاحب شوق و ذوق بود هم یکی از مریدان شیخ نظام است در دیوگیر که حالا بدولت آباد مشهور است
فوت کرده و در انجا مدفون است و برهانپور بنام او آباد شده و آن شهریست مشهور به ساحل تاپتی بر منتهی در تاریخ فرشته
مرقوم است که شیخ نظام در ماه صفر سال ششصد و سی و چهار هجری در غزنی متولد شده و نام پدرش احمد بن
دانیال بود و سلسله بیعت او بشیخ عبد القادر جیلانی میرسد وفات شیخ بتاریخ هیجدهم ربیع الاول روز چهارشنبه سال
هفتصد و بیست و پنج هجری بوضوح پیوسته مقبره او در موضع غیاث پور است در دهلی و امیر خسرو دهلوی که یکی از مریدان
او بود شش ماه بعد از وفات او رخت هستی ازین عالم بیرون کشیده و این تاریخ در وفات شیخ نظام الدین بدیوار
مسجد مذکور که بنا نموده سلطان علاء الدین خلجی است مرقوم است

تاریخ

نظام دو گیتی شه بادین	سراج دو عالم شده با یقین	چو تاریخ وصلش بجستم ز غیب	ندا داد هاتف شهنشاه دین ۷۲۵

۷۲۵

تاریخ

انتظام زمان و اهل زمین	شیخ عالی نسب نظام الدین	نود و چار سال عمرش بود	کاندران شد بحضرت معبود
چارشنبه بخلد نقل نمود	هیجدهم از ربیع الاول بود	سال ترحیل آن ستوده شیم	زد خرد زبده جنت قسم ۷۲۵

۷۲۵

تاریخ از مصرعهٔ دیگر

چو سلطان ناشد بخت قرین | بتاریخش آمد شهنشاه دین ۷۲۵

مقبرهٔ شیخ بعد از وفات او قریب دو صد سال بلکه زیاده مخفی بود در عهد اکبر شاه بادشاه سید فریدون خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار گرد مزارش ستونها استاده کرده گنبد [illegible] تعمیر نموده و بر لوح سنگی کلمه طیبه و این چند اشعار با تاریخ تعمیر آن گنبد بر بالین او نصب کرده ✤

تاریخ

شکر که در روضهٔ حضرت شیخ الانام | بانی او هاشمی ساعی او ما ستمی | روی بدرگاه [illegible] بصدق

از پی تعمیر شده خان فلک احتشام | الله بدوران شان هست شه جم نظام | شاید از الطاف [illegible] تمام

مهر نسب [illegible] شرف شهاب | از پی تاریخ آن چون متفکر شدم

سید عالی نسب مهر فلک احترام | کلک خرد زد رقم قبله کبیر خاص و عام

چهل و هفت سال بعد ازین در عهد جهانگیر بادشاه فرید خان المخاطب به مرتضی خان که فرید آباد آباد کرده اوست یک چهپر کهٹ بسیار نفیس و لطیف از صدف ساخته بر مزار او نهاده و این اشعار با تاریخ بران مرقوم نموده ✤

تاریخ

شیخ دین ملک نظام الدین فرید | مرتضی خان فسر از مرقد او | بر جهان کعبه مربع او | عرش بر پای چار قائمه اش | وانکه بر در سجود او آورد | سال تاریخ این بنا جستم

کار دنیا و دین مهیا کرد | قبه چون سپهر بر پا کرد | چار در از چهار جا وا کرد | چار تکبیر بر جهان کرد | نیز چه آمینه مصفا کرد | قبه شیخ عقل انشا کرد ۱۰۱۷

ثابت فریدش مقام فانی داد | ابر مجر وزیر از جهان برخاست | عز شه مرقد مبارک او | هر که نیح از مقام او نا امید | خاک روب مقامش ار باشی | قدر بانی او رفیع کناد

ثابت فریدش مقام اجابت کرد | در گنبد اندر صدف جا کرد | بر زمین کار عرش اعلی کرد | پشت بر کعبه مصلی کرد | میتوان کار صد مسیحا کرد | آنکه این هفت سقف خضرا کرد

در عهد شاه جهان بادشاه در سنه هزار و شصت و سه هجری خلیل الله خان بر گرد مزارش غلام گردش از سنگ سرخ تعمیر نموده و بر در آن سمت جنوب این عبارت کنده در عهد اعلیحضرت صاحب قران ثانی احقر العباد خلیل الله خان ابن میر میران الحسینی نعمت الهی که حاکم شاه جهان آباد بود این ایوان را بدر رواق روضه متبرکه مرتب نمود فقط و عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی که در جناب او اعتقاد تمام داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه شعری چند بزبان اردو گفته و بر سنگ مرمر کنده در اندرون گنبد بطرف پائین چسپانیده فقط

سلطان غیاث الدین تغلق شاه

پیش از سلطنت غازی ملک نام داشت پدرش تغلق نام غلام غیاث الدین بلبن بود و بعد فتح یافتن و کشتن خسرو شاه باتفاق امرا و وزرا بتاریخ غره ماه شعبان سنه هفتصد و بیست و یک در دهلی بر تخت سلطنت نشست و مخاطب بسلطان غیاث الدین تغلق شد قلعه تغلق آباد که سمتی کروه سمت جنوب از شاهجهان آباد واقع است بنا ساخته اوست و در ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بیست و پنج چون از سفر لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود مراجعت نموده خانه چوبی که پسرش محمد تغلق شاه برای ضیافت او ترتیب داده بود بر او افتاد و جان داد و لفظ خلیفه تاریخ وفات اوست مدت حکومت او سه سال و هفت ماه بعد وفاتش پسرش محمد تغلق شاه بر سریر سلطنت نشست مقبره او در سواد قلعه تغلق آباد موجود است

خسرو شاعران امیر خسرو دهلوی

از اکابر شعراست پدرش امیر سیف الدین از امرای قبیلهٔ لاچین که از اتراک نواحی بلخ بوده بنابر نوائب روزگار بهندوستان وارد شده در پتیالی متاهل گردیده و امیر خسرو با دو پسران دیگر در انجا بوجود آمده چون چهار ساله شد امیر لاچین بعزم ملازمت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین التمش از پتیالی بدهلی آمد رخت هستی بعالم بقا کشید خال وی که عهدهٔ امارت داشت در صدد تربیت او گردید خسرو در یکی از مصنفات خود گفته که پدرم سیف شمسی نور پتیالی تیغ افتاب بود بصف شکنی اشتهار یافته +

بیت

جهان بقدرت او میگرفت التمش
از برکشید خدایش بقبضهٔ قدرت

و در وفات پدر گفته

بیت

سیف از سرم گذشت و دل من بیتیم ماند
دریای من روان شد و در یتیم ماند

من بنده دران ایام هفت ساله بودم جدم مرا در سلک خدمت خود منسلک گردانید بخت من بود که جدم بر سر من بود در پرده کار بخت همه او میکرد و صد و سیزده سال عمر یافت هفتاد سال عرض ممالک بود من یتیم را آن کریم در کنف پرورش پرورده شدم بالجمله چون خسرو از حد بلوغیت چند مرحله تجاوز نمود ارادهٔ صحبت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا نموده مرید وی گردید و شیخ این رباعی در حق امیر خسرو گفته +

رباعی

خسرو که بنظم و نثر مثلش کم خاست
ملکیت ملک سخن این خسرو راست
این خسرو ماست ناصر خسرو نیست
زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

در ینجا مسئله شیخ این رباعی گفته ناصر الدین خسرو بادشاه دهلی بود که اشاره باو کرده منقول است که خسرو باشارهٔ شیخ صحبت خواجه خضر را دریافته است و از وی التماس آب دهن نموده خضر فرمود این را سعدی برده است مایوس شد بخدمت شیخ آمده صورت حال باز نمود شیخ گفت اگر خضر آب دهن خود در دهن تو نه انداخت بیا تا من آب دهن خود در دهن تو کنم چنانچه شیخ آب دهن خود در دهن وی انداخت و برکات آن ظاهر شد چنانکه نود و نه کتاب تصنیف کرده امیر خسرو در ابتدای تربیت شاهزاده محمد سلطان بود و بعد از شهادت او ندیم پدر او یعنی سلطان غیاث الدین بلبن گشت و تا آغاز سلطنت سلطان محمد تغلق در حیات بود و از آغاز عمر تا انجام با سلاطین دهلی بسر برده و هفت پادشاهان را دیده خدمت کرده یکی سلطان ناصر الدین محمود بن التمش دوم سلطان غیاث الدین بلبن سیوم سلطان معز الدین کیقباد چهارم سلطان جلال الدین فیروز خلجی پنجم سلطان علاء الدین خلجی ششم سلطان قطب الدین مبارک شاه و بعد از و سلطان ناصر الدین خسرو چند ماه و هفتم سلطان غیاث الدین تغلق شاه که امیر خسرو بتکلیف کام او خود بجانب لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود برده چون ازان سفر باز آمد شنید که شیخ نظام رخت هستی بعالم بقا کشید ازین واقع جامه بر تن چاک زده بر مزار شیخ رفت و پیش خطیرهٔ وی بنشست خاک می غلطید و گریه و زاری میکرد تا بعد از شش ماه برحمت حق پیوست در پایان شیخ مدفون گشت و این سانحه در سال هفت صد و بست و پنج هجری رو داده عرس وی هر سال بتاریخ هفدهم شوال میشود و ازین بیت که خسرو در قصیده آورده +

بیت

نود و شش شد و ششصد چون بخوردم ایام
شدست عمر الحساب اینکه دم کار حساب

جهان مستفاد میگردد که خسرو در سال ششصد و نود و شش هجری چهل پنج ساله بود در سال ششصد و پنجاه و یک هجری در زمان ناصر الدین محمود متولد شده و عمر هفتاد و چهار ساله وفات نموده گویند خسرو

تاریخ نعیمه

خسرو دهلوی بحکم خدا — هیجدهم بود از مه شوال
شب جمعه شد ز دار فنا — که گذشته ازین جهان ملال
عمر هفتاد و پنج سالش بود — سال رحلیش آمد از من بشنو
کافزان شد بدرگه معبود — لفظ فانی برآمد از خسیه ۷۲۵

وخواجه حسن دهلوی که نجم الدین لقب داشت نیز در سلسله مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود در سنه سبع وسبعمایة فوت کرده وقبرش در دولت آباد دکن است ✣

ملک شمس الدین کرت

پنجم بادشاه از آل کرت است که بر ممالک هرات وغزنی وکابل بادشاهی نموده چون پدرش ملک غیاث الدین محمد کرت در سنه هفتصد وبست ونه هجری فوت کرد ملک شمس الدین قایم مقام او شد ومولانا محمد ابن حسام الهروی این قطعه در تاریخ جلوس او در عربی گفته واز الفاظ خلد ملکه تاریخ برآورده ✣

تاریخ

رضا شمس الدین کرت مانا — واجری فی البحر المرادات فلکه
ومن عجب تاریخ مبدا حکمه — یوافق قول الناس خلد ملکه ۷۲۹

وشمس الدین صرف ده ماه حکومت کرده در سنه هفتصد وسی در گذشت وبعد از وی برادرش ملک حافظ بادشاه هرات گردید ودر سال هفتصد وسی ودو کشته شد بعد از شهادت او برادرش ملک معز الدین حسین قائم مقام او شد ✣

شیخ صفی الدین اردبیلی ابن سید جبرئیل

از اجداد ملوک صفویه است سلسله نسبش بامام هفتم موسی الکاظم به بست ویک پشت میرسد او مرید شیخ زاهد گیلانی سهروردی بود وشیخ زاهد صبیه خود را بحباله نکاح او در آورده وبعد فوت شیخ زاهد در اردبیل که قصبه ایست در آذربایجان بر سجاده هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت تا آنکه بتاریخ هفتدهم ذیحجه سنه هفتصد وسی وپنج هجری بعالم جاودان سفر نمود وپسرش شیخ صدر الدین موسی اردبیلی که نبیره شیخ زاهد بود سجاده را زینت بخشید وبمرتبه بدر رسید وسلاطین زمان مثل جانی بیگ خان وپسرش بردی بیگ خان بقدم نیاز مندی بخدمت او رسیده تیمن وتبرک می جستند وشاه قاسم انوار یکی از مریدان اوست وقتیکه او از دار فنا ارتحال نمود شیخ خواجه علی که ولد ارشدش بود قایم مقام او شد ودر اواخر زندگانی عازم گزاردن حج اسلام شده پسر خود شیخ ابراهیم را بمسند شیخی ومقیم گردانیده با طایفه از صوفیه قدم در راه نهاد وبعد از ادای مناسک حج در اثنای راه مریض شده سفر آخرت اختیار نمود وچون شیخ ابراهیم فوت کرد منصب خلافت را به پسر خویش سلطان جنید مسلم داشت ذکرش در ذیل احوال شاه اسمعیل صفوی ثبت گردیده وتاریخ وفات شیخ صفی الدین اردبیلی که در کتاب مخبر الواصلین نوشته هست اینست ✣

تاریخ

آنکه سلطان اولیا بوده — صاحب اردبیل شیخ صفی است
درة التاج اصفیا بوده — کاشف نکته جلی وخفی است
وانکه دریای فیض عرفان است — ماه عاشورا بود واز دهم
جد شاهان ملک ایران است — بودگان شب شنبه تاریخ نهم

روز تکفین او دوشنبه گو — صاحب خلد سال رحلت او

۷۳۵

شیخ علاء الدوله سمنانی

رسوم صوفیه را احیا داده و بعد از شیخ جنید بغدادی بمجلس چون او درین طریقت قدم ننهاده در ایام شباب بملازمت ارغون خان مشغول بودے و عم او شیخ شرف الدین سمنانی از مقربان سلطان ارغون خان بود و شیخ بعد ازین مدتے بعبادت مشغول بوده و تواضع و انصاف شیخ دران مرتبه بود که مولانا نظام الدین هروی شیخ را تکفیر کرده بود نوشت که تو کافرے شیخ رقعه مولانا بخواند و زار زار بگریست و گفت اے نفس هفتاد سال بود گفتم که تو کافری باور نمی کردے اکنون هیچ شبه نماند که امام مسلمانان و مفتی شرق و غرب بکفر تو حکم کرده بعد ازین کردن به حکم ایشان و این رباعی بخواند ❊

رباعی

تسبیح ... اگر نه شیطانی هست — ور فعل بد تو هیچ پشیمانی هست
ایمان بهر ... تلقین کردم — این کافر اسیر مسلمانی هست

عمر شیخ هفتاد و هفت سال بود بتاریخ بست و سیوم ماه رجب سال هفت صد و سے و شش فوت کرد چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد ❊

تاریخ

تاریخ وفات شیخ اعظم — بست و سیوم مه رجب بود
سلطان محققان عالم — اندر شب جمعه مکرم
رکن دین حق علاء دولت — از هجرت خاتم النبیین
بر مسند خود نشسته خرم — هفصد بگذشت و سی شش هم

۷۳۶

سلطان ابو سعید خان

هشتم پادشاه از اولاد هلاکو خان است که در ایران پادشاهی کرده نام پدرش الجایتو مشهور بسلطان محمد خدابنده بود بعد وفات پدر در سنه هفتصد و شانزده هجری بسلطنت ایران رسیده اما چون دوازده ساله بود زمام کلی اختیار بقبضه اقتدار امیر چوپان سلدوز نهاده و امیر رشید الدین صاحب جامع التواریخ که از هنگام غازان خان بوزارت سرفرازے داشت او را پادشاه از گفته حاسدان و امیر چوپان بتاریخ هفتدهم جمادی الاول سنه هفتصد و هجده هجرے مع پسرش ابراهیم بقتل رسانیده گویند که سلطان ابو سعید پادشاهے نیکو سیرت و صاحب دولت بوده و از روم تا کنار جیحون خطبه و سکه بالقاب او مزین شده وفاتش بشب سیزدهم ماه ربیع الثانی سال هفت صد و سے و شش هجری که همدران سالی امیر تیمور گورکان ولادت یافته بود بوقوع آمده و خلائق از موت او بسیار اندوهگین شدند مدت حکومت او نوزده سال و مدت عمرش سی و دو سال بود مرقد او در گنبد سلطانیه است بجنب پدرش و شعرے در تاریخ رحلت او گفته ❊

تاریخ

ثالث عشر ربیع الثانی اندر شب — هفتصد و سی و شش از هجرت بحکم کردگار
پادشاه عادل ابو سعید علاء الدین ابو سعید — کامی خداوندان جاه لا اعتبار الاعتبار
پادشاه ایران با لشکر ... خطاب ... — شد ازین دنیا ملول و کرد رحلت اختیار

و فخر الدین امیر محمود ابن یمین این قطعه در تاریخ او یافته

۷۳۶

چون گذشت از سال هجرت هفتصد و سی و شش | در ربیع الآخر ایام سیزده بگذشته بود | در قراباغ از سر سلطان اعظم بوسعید | دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود

چون سلطان ابوسعید را خلفی و ولی عهدی نبود که بر مسند خانی قرار گیرد بعد وفات او انقلاب بسیار رو داد امرای اطراف تغلب بنیاد کردند و هر سرداری سلطانی شد و مشخصه با همدیگر تنازع میکردند ملوک طوایف عبارت از این است خواجه غیاث الدین رشید اربا خان را که از نسل تولیخان بود بسلطنت برداشت و چون او از نژاد هلاکو خان نبود اکثر امرا بحکومت او راضی نگشته لوای خلافت برافراختند خواجه جمال الدین در آن اوان این بیت در سلک نظم کشید +

بیت

چون مملکت بوسعید اربا دارد | خورشید دولتش همی است اربا دارد

و علی پادشاه که خال بوسعید خان بود با بداد و موسیخان که نبیره بایدو خان بود بر دلشکر کشید و غیاث الدین و اربا خان بدست او افتاده شربت شهادت چشیدند مدت حکومت اربا خان پنجاه و چند روز بود بعد قتل اربا خان موسیخان بر تخت حکومت نشست و امیر حسن بزرگ که او را شیخ حسن جلایر نیز گویند و پسر عمه ابوسعید خان بود محمد خان را که از نسل هلاکو خان میشد بحکومت برگرفت و علی پادشاه و موسیخان کشته شدند بعد از یکسال محمد خان نیز ششم ذیحجه سنه هفتصد و سی و هفت بدست شیخ حسن کوچک که از پسر امیر تیمور تاش ابن امیر چوپان بود گرفتار گشته مقید شد و در آذربایجان امیر نویان شیخ حسن جلایر خروج کرد و در عراق و فارس محمد مظفر ظفر یافت و در خراسان سربداران خان شدند فی الجمله از تاریخ سنه هفتصد و سی و شش تا هفتصد و سنه هفتصد و هشتاد و یک قریب پنجاه سال در ایران زمین ملوک اطراف یکدیگر را گردن نمی نهادند تا آنکه شمشیر آبدار صاحب قران امیر تیمور گورکان نمودار شده آتش فتنه منطفی گردید ❊

فهرست سلاطین مغول

از ایشان چهارده نفر در ایران فرمان روائی نموده اند و من حیث الاستقلال حکم رانده مدت ملک شان از مشهور سنه تسع و تسعین و خمسمائه که اول ظهور چنگیز خان است در مغلستان تا روز چهارشنبه سیزدهم ماه رمضان سنه ست و ثلاثین و سبع مائة انقراض دولت اربا خان یکصد و سی و هفت سال بود و دو سه نفری که از این طبقه بنابر مصلحت امرا چند روز اسم سلطنت یافته اند در اعداد این سلاطین نیستند اول ایشان چنگیز خان که بیست و پنج سال پادشاهی نموده دوم او کتای قاآن بن چنگیز خان سیزده سال بعد از و پسرش کیوک خان یکسال بعد از و منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیز خان نه سال هلاکو خان بن تولی نه سال بعد از و اباقا خان بن هلاکو هفده سال بعد از و برادرش احمد خان دو سال و دو ماه آنگاه ارغون خان بن اباقا خان هفت سال بعد از و برادرش گیخاتو سه سال و هفت ماه بعد از و بایدو خان بن طرغای بن هلاکو هفت ماه بعد از و غازان خان بن ارغون هشت سال و نه ماه بعد از و سلطان محمد خدابنده بن ارغون دوازده سال و نه ماه بعد از پسرش سلطان ابوسعید خان نوزده سال بعد از و اربا خان بن سوسه بن سنگقان بن ملک تیمور بن اریق بوکا بن تولی پنجاه و کسری فقط

شیخ اوحدالدین اصفهانی

از جمله اصحاب اوحدالدین کرمانی است و وی را اشعار بسیار است در غایت لطافت و عذوبت مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقه حکیم سنائی است نام آن جام جم نهاده و این ابیات از مثنوی اوست +

ابیات

اوحدی شصت سال سختی دید ... تا شبی روی نیک بختی دید
سر گفتار ما مجازی نیست ... باز کن دیده کان بازی نیست

و او قصیده رائیه حکیم سنائی را جوابی نیکو گفته است و عدد ابیات آن صد و شصت خواهد بود در تاریخ اتمام جام جم گفته است ؛

تاریخ

چون تاریخ برگرفتم فال ... هفتصد رفته بود و سی و سه سال
گر من این نامه همایون فر ... عقد کردم بنام آن سرور
چون رسالی تمام شد بدرست ... ختم کردم بلیلة القدرش

قبر وی در مراغه تبریز است و تاریخ وی بدانجا سنه ثمان و ثلثین و سبع مائة نوشته اند و تاریخ وفات او که در کتاب مجمع الفصحاء است اینست ؛

تاریخ

آنکه او بی نظیر ثانی بود ... اوحد الدین اصفهانی بود
سال نقلش بگو هی بی منت ... اوحد الدین سای جنت ۷۳۸

۷۳۸

شیخ حسن کوچک

که او را امیر حسن چوپانی نیز میگفتند پسر امیر تیمور تاش ابن امیر چوپان بود بعد از سلطان ابو سعید خان و اریا خان بر بعضی از بلاد روم و عراق و عجم استیلا گرفته بکرات شیخ حسن بزرگ را هزیمت داده تا آنکه شبی زوجه اش عصمتین او را محکم گرفته در اهلاک ساخت چنانچه خواجه سلمان ساوجی درین باب تاریخ گفته

تاریخ

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهار ... در آخر رجب افتاد اتفاق حسن
گرفت محکم سیداً تا مرد و برفت ... زنی چگونه زنی خیر خیرت النسوان
زهی خجسته زنی خایه دار مرد افگن ... بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن

بعد از فوت او برادرش اشرف خان بر ملک ایران استیلا یافت چون مردم از جور او بجان آمدند جانی بیگ خان از احفاد چنگیز خان از دشت قبچاق بمقابله او شتافته و او را بدست آورده هلاک ساخت حکومتش سیزده سال بود ؛

بدر چاچی ملقب بفخر زمان

شاعری شیرین کلام سخن سنج بلند طبیعت بوده و در عهد سلطنت محمد تغلق شاه بادشاه هند ظهور نموده و از بادشاه لقب فخر زمان یافته چنانچه خود گفته است ؛

بیت

مرا که فخر زمان خواند شاه اسلامم ... لقب بگوی بخر طوطی شکر گفتا

سال وفاتش معلوم نیست اما تاریخی که بعد اختتام کتاب بدر چاچ در سنه هفتصد و چهل و پنج گفته و از الفاظ دولت شه تاریخ بر آورده اینست

۷۴۵

تاریخ

سال تاریخ عرب دولت شه بود که فقیر ... کاسمان عقد سخنهای مرا داد نظام

سلطان محمد تغلق شاه ابن سلطان غیاث الدین تغلق

بعد از وفات پدر خود در ماه ربیع الاول سال هفتصد و بیست و پنج هجری در دهلی بر تخت فرمان فرمائی نشست در سنه هفتصد و سی و هفت قلعه نگر کوت را فتح ساخته فخر زمان بدر چاچی دران باب این تاریخ گفته ؛

تاریخ

چو بادشاه جهانگیر عالم بالا | بفرد خانه سر و زبر بست تنها
زهی حصار که یعنی رحلقه در او | گشاد چون نگروان که ساکنین بود
محیط نه زمین هفت قلعه بنیا | شده بنا بتاریخ او فخلوا فیها ۱۰۳۷

و عمارت هزار ستون را در سنه هفتصد و چهل و چهار تعمیر ساخته حالا بالکل خراب و ویران است اما نشانی از ان تا امروز باقی است
همدران سال عمارت قلعه خرم آباد نیز باهتمام ظهیر الدین معمار تعمیر نموده فخر زبان بدر چاچی این تاریخ یافته ٭

تاریخ

خرم آباد نام کردش شاه | چون ظهیر الجیوش شد معمار
شد تمام این عمارت خرم | در محرم هفتصد و چهل و چهار

تاریخ

برین عمارت خرم بسن محبت سرکار | هزار دیده گشاده است چه آینه دار
تمام گشت بتاریخ ادخلوها فیها | شده بنام خلیفه با مر جسر عهد
گشاده بانو بگویم که هفتصد و چهل و چهار | برین عمارت خرم ظهیر دین معمار

آثار این عمارت عالی متصل قلعه تغلق آباد واقع است و بسبب آنکه این مکان هزار ستون داشت بعمارت هزار ستون مشهور است
و بعضی کسان این مکان را محمد آباد و عادل آباد نیز گویند و بدر چاچ میگویند

ابیات

اگر نه خلد برین است این هزار ستون | چه فضا می بیش عرض گاه روز جزا ست
بلی جنان محمد آباد انچنان که بنا ست | که او مقابل امر خلیفه بنیا است

مدتی سلطان محمد تغلق در هر طرف مشغول شده و هر کس هر جا که بود دم استقلال زده از ان جمله حسن کانگو بود که در دیوگیر و دکن در سنه هفتصد
و چهل و هشت علم شاهی بر افراشته ملک دکن را بتصرف خود آورد و اولادش تا مدت دراز دران دیار فرمان فرمایی
نموده اند و سلطان محمد تغلق بعد حکومت قریب بیست و هفت سال در بیست و یکم ماه محرم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری
بر کنار دریای سنده در گذشت و در تذکره دولت شاهی مسطور است که سالیکه سلطان محمد تغلق فوت کرد همدران
سال ملک محمد کرت که یکی از ملوک کرت است وفات نموده چنانچه مولانا مظفر هروی در تاریخ فوت آن هر دو بادشاهان میگوید

تاریخ

بروز بیست و یکم چو کاوس ملک محمد کرت | نهاد بر دل سپهر ایلی محمد کرت
خدیو کشور اول چو بد محمد تغلق | برفت و در عقب بی نیست شاه محمد کرت

قبرش اندرون روضه سلطان غیاث الدین تغلق شاه واقع است که تا امروز موجود است ٭

شیخ نصیر الدین چراغ دهلی

خلیفه دوم شیخ نظام الدین اولیا است و سید محمد گیسو دراز که در دکن سکونت اختیار نموده و دران دیار مدفون است
از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است در اکثر تواریخ بنظر آمده که شیخ نصیر الدین بتاریخ هیژدهم ماه رمضان شب جمعه سال
هفتصد و پنجاه و هفت فوت کرده اما تاریخ رحلت او که در کتاب مجمع الواصلین مرقوم است از ان سال هفتصد و پنجاه و دو
استخراج می باید تاریخ اینست ٭

تاریخ

آنکه دانش چراغ راه یقین است | نام نامی او نصیر الدین است
ذات تو را چراغ دهلی دان | بلکه خورشید هر دو عالم خوان

هشتم ماه ... رمضان	نشست جمعه او حق را جان سال انتقالش ...	بی کم و بیش ای ستوده شعار شد ز دنیا چو آن نصیر زمان	عمر او شصت و پنج ساله شمار

و مقبره اش متصل روضه سلطان بهلول لودی شش گروه از شاهجهان آباد بسمت جنوب واقع است و سلطان فیروزشاه که در عهد او تمام ... این عمارت را پیش از وفات او تعمیر ساخته بود

ملک ابراهیم بیوا

در بهار بفاصله یک گروه جنوب از شهر کوهی است خورد که آنرا پهاری پیگو گویند بالای آن کوه حجره مزار ملک ابراهیم بیوا که در زمان سلطان فیروزشاه دهلوی خدمت کرده موجود است مقتول در سنه هفتصد و پنجاه و سه بوقوع آمده این تاریخ بر تربت او مرقوم است

تاریخ

که بر شاهان گیتی گشت فیروز	شهنشاه جهان فیروز سلطان	که بادا در جهان ملک او وزیر	بعهد دولت شاه جهانگیر
باه ذی الحجه یکشنبه از روز	. . . .	که بد در دین چو ابراهیم کین سوز	ملک سیرت ملک بیوه ابراهیم
کنی آسان حساب آخرین روز	خداوندا ز فضل خویش بر وی	مسافر شد ملک بخت این روز	بهجرت هفتصد پنجاه تاریخ

خواجه قوام الدین حسن

وزیر شاه شیخ ابو اسحاق شیرازی بود در هنگامیکه مبارز الدین محمد مظفر بقصد استیصال نهال اقبال شاه ابو اسحاق قصد محاصره شیراز کرد عنقریب همان ایام مریض شده درگذشت و این واقعه بروز جمعه ششم ماه ربیع الاول یا که ربیع الثانی بسال هفتصد و پنجاه و چهار هجری واقع شده و خواجه حافظ شیرازی تاریخش چنین یافته

تاریخ

مهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن	هفتصد و پنجاه و چار از هجرت خیر البشر	صاحب صاحبقران خواجه قوام الدین حسن	سرور اهل عمائم شمع جمع انجمن
شد سوی باغ بهشت از دام این دار المحن	مرغ روحش کو همای آشیان قدس بود	روز آدینه بحکم کردگار ذو المنن	سادس ماه ربیع الاول اندر نیم شب

طغان تیمورخان

والی جرجان از نژاد سلاطین مغول بوده بعد از وفات سلطان ابوسعید خان در باختن اکثر ولایت خراسان را مسخر ساخته و سربداران خراسان که در حیات سلطان ابوسعید خان سر بر آورده بودند مطیع و منقاد گشتند آخر الامر بدست خواجه یحیی کراری که از جمله سربداران سبزوار بود بتاریخ شانزدهم ذی القعده سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری بقتل رسید بعد از قتل او سلطنت از قوم چنگیزخان برافتاده سربداران خروج کرده ذخیره گشتند بعد وفاتش شیخ حسن بزرگ جهان تیمورخان را که از نسل ایلخان بود بسلطنت برداشته خود بلوازم وزارت ... و بغداد و دیار بکر را تصرف خود در آورد ... در تاریخ قتل طغان تیمورخان گفته

تاریخ

کمین جلال گشت ماتم از حکم ذو الجلال	در روز یکشنبه ... ذی القعده شانزده	ز هجرت بود هفتصد و پنجاه و چهار ...	تاریخ قتل شه عالم طغان تیمور

... قطب عالم

از اولیای وقت بوده شاه نعمت الله ولی از مریدان اوست بتاریخ سال هفتصد و پنجاه و پنج فوت کرده

بعضی هشتصد و شصت و هفت نوشته اند چنانچه از تاریخی که در مجمع الواصلین مرقوم است مستفاد میگردد ✦

تاریخ

آن امامی که پاس نفس بوده
از مریدان او که دلخواه است
باز از روی اختلاف زمان

تا بعمر راه شناختی بوده
نور دین شاه نعمت الله است
گفت ساکن بخلد برین جوان

مقتدای خداشناسان است
سال ترحیل آن ستوده سیر
هست در که قبر آن مغفور

صاحب فیض جود و احسان است
خردم قطب شیخ [illegible] است
زایرش [illegible] ملایک حور

قاضی شیخ مجد الدین اسمعیل شیرازی

در زمان سلطنت شاه ابو اسحاق بود چنانچه خواجه حافظ شیرازی می فرماید ✦

ابیات

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق
دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف

بپنج شخص عجب ملک فارس بد آباد
که قاضی به از و آسمان ندارد یاد
بنای کار مواقف بنام شاه نهاد

نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
دگر بقیت ابدال شیخ امین الدین
دگر کریم چو حاجی قوام دریادل

که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد
که یمن همت او کارهای بسته گشاد
که نام نیک ببرد از جهان ببخشش و داد

نظیر خویش نگذاشتند و بگذشتند
خدای عز و جل جمله را بیامرزاد

وفات شیخ مجد الدین روز چهارشنبه هجدهم ماه رجب سال هفتصد و پنجاه و شش هجری بوقوع پیوسته و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته و از الفاظ رحمت حق تاریخ بر آورده ✦

تاریخ

مجد دین سرور و سلطان قضات اسمعیل
که زدی کلک زبان آورش از شرع نطق
ناف هفته بد و از ماه رجب کاف و الف
که برون رفت از این منزل پر ظلم و فسق
کنف رحمت حق منزل او دان و انگه
سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق

احوال ایلکانیه یعنی سلاطین بغداد

اول ایشان امیر نویان شیخ حسن جلایر است و او را امیر حسن ایلکانی و شیخ امیر حسن بزرگ نیز می گفتند نام پدرش امیر حسین پسر آقبوقا است و جد او امیر ایلکان جلایر است و شیخ حسن دختر زاده ارغون خان یعنی پسر عمه ابو سعید خان بود و داماد امیر چوپان و امیر ایلکان در زمان سلطنت کیخاتو خان منصب امیر الامرایی داشت و شیخ حسن هنگام سلطان ابو سعید خان بن الجایتو در خراسان امیر الوش بود و بغداد خاتون دختر امیر چوپان سلدوز که از امرای کبار ابو سعید بود در حباله نکاح خود داشت چون سلطان ابو سعید خان با دختر مذکور عشق ورزید خواست که او را متصرف شود قبول نکرد و پدرش یاغی شد و داعیه سلطنت پیدا کرد و لشکر فراهم آورد تا آنکه در محرم سنه هفتصد و بیست و هشت ملک غیاث الدین کرت بفرمان ابو سعید خان او را بقتل رسانید چون سلطان از دفع چوپانیان فارغ شد قاضی مبارک شاه را نزد شیخ حسن فرستاد و استدعای بغداد خاتون نمود شیخ حسن خواهی نخواهی او را طلاق داده بحرم سلطان فرستاد و آن دختر در حباله نکاح سلطان در آمد بعد وفات ابو سعید خان امیر حسن دلشاد خاتون را که محبوبه ابو سعید بود در نکاح خود در آورد و خیال بغداد خاتون را که ابو سعید خان با کراه از و گرفته بود بوصال او مبدل کرد و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق بن امیر چوپان بود بالجمله چون بعد وفات ابو سعید خان انقلاب دست داد بغداد و آذربایجان مر امیر حسن قرار گرفت

لیکن او را از سلطنت جز نامی نبود کفیل مهام سلطانی شاه دلشاد خاتون بود و دلشاد خاتون بانوی بلقیس منش بوده چنانچه خواجه جمال الدین محمد سلطان ساوجی گوید بیت هزار بار پریزی شکسته از سر تمکین چو مشکو متقنعه و کلاه گوشه معجز ٭ و سبب ملازمت سلمان ساوجی پیش امیر حسن نوئینان دلشاد خاتون آن بود که روزی امیر شیخ حسن تیر می انداخت و سعادت نامی از غلامان او تیر می آورد خواجه سلمان بدیهه این اشعار گفت و امیر حسن در بند تربیت او شد ٭

اشعار

چو در بار چاچی کمان رفت شاه
نهادند سر خویش بر دوش شاه
چو از شست بگشاد خسرو گره

تو گفتی که در برج قوس آمد ماه
ندانم چه گفتند در گوش شاه
بر آمد ز هر گوشه آواز زه
که در عهد سلطان صاحبقران

دو شاخ کمان با عقاب سه پر
شها تیر در بند تدبیر نیست
به تهدید کس تا که بر تنجاست
نگر دلکسی زخم خوردن بر کمان

بپیوستند یک گوشه آورد سر
سعادت بدان در پی تیر نیست
بغیر از کمان گوشه اندر نهست

و امیر حسن بزرگ را با امیر حسن کوچک که از نسل امیر چوپان بود مقاتله و مجادله بود و دو بار از وی انهزام یافته و امیر حسن بزرگ در بغداد بسال هفت صد و پنجاه و هفت هجری درگذشت مدت حکومت او هفده سال بود بعد او پسرش سلطان اویس جلایر بر مسند حکومت نشست ٭

شاه شیخ ابو اسحاق شیرازی

او ابو اسحاق انجو پسر کوچک امیر محمود شاه از نسل خواجه عبدالله انصاری است و امیر محمود شاه در زمان سلطان ابوسعید خان که از سلاطین مغل بود بحکومت شیراز مشغولی داشته و بعد زمان دولت پادشاهان بسال هفتصد و سی و شش بقتل رسیده بعد از وی پسرش امیر مسعود بجای او نشست و چون بعد از چندی او نیز مقتول شد امیر شیخ ابو اسحاق که متوجه تسخیر شبانکاره بود خبر قوت برادر شنیده بشیراز معاودت نمود و چون چندان از دستگی ایلخانان نیز گشته شد امیر مسطور متصرف شیراز شد و در سنه هفتصد و چهل و چار خطبه و سکه بنام خود کرد و قریب چهارده سال در دولت و اقبال بسر برد و بر دست امیر محمد مظفر در هفت صد و پنجاه و هشت شهادت یافته و آن بدین منوال است که چون در سنه هفتصد و پنجاه و چهار امیر مبارز الدین محمد مظفر از دوام نمود و سه دیلم می برسته و بستی شیخ ابو اسحاق آگاه شد بقصد استیصال او در شیراز آمد و شیخ در قلعه شیراز متحصن شد درین عرصه خاصه قوام الدین که وزیر او بود فوت کرد و بس از فوت خاصه سیوم شوال امیر مبارز الدین بموافقت بعضی از سرداران که طریق مخالفت با شیخ می سپردند بشهر در آمد و شیخ راه فرار پیش گرفت و بکرات و مرات میانه شیخ و امیر غبار جهاد و نزاع ارتفاع یافته آخر در اصفهان بدست شاه سلطان بحکم مبارز الدین در سنه هفتصد و پنجاه و هشت بقتل رسید خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش میگوید ٭

تاریخ

به روز کاف و لام جمادی الاول
سپهر علم و جهان آفتاب جاه و جلال

بسال ذال و حا گردون حاشمی لا...
کمال دنیی و دین شاه شیخ بو اسحاق

خدایگان سلاطین شرق و غرب
میان عرصه میدان به تیغ مهر عدو

خدیو کشور عدل و کرم با استحقاق
نهاده بر دل احباب جمله داغ فراق

۷۵۸

ایضاً

خسروی بحر گهی زمین بخشت نام بو اسحاق | که بران مرغ چو گل از کلک بدید بلبل
بلبل سحر چو سمن یاسمین و لاله و گل | جمعه بیست و دوم ماه جمادی الاول
هست تاریخ وفات شه سنبل کاکل | وان سمن بو که بپیوسته شد از غنچه گل

در مفتاح ابو اسحاقی که کتابی است در فن علم عروض و قوافی قصیده ایست موشح الطرفین در مدح شاه ابو اسحاق که چون حروف اول و بعد از ان حروف اول مصرعهای ثانی را جدا گانه بگیرند بعینه آن از ان بر خیز و موشح الطرفین که از ان نام شیخ ابو اسحق بن محمود شاه حاصل شود و از توشیح میان قطعه رباعی بر خیزد که از حروف شیخ ابو اسحق هر کس که حرفی در ضمیر گیرد انکه بر الطرفان صنعت واقف باشد تواند گفت که کدام حرف در ضمیر گرفته است چون ایراد تمام ان قصیده موجب تطویل کلام است بنا بر آن بر تحریر رباعی توشیح که از میان قطعه بر خیزد اختصار میرود ❊

ایضاً

حاتم که بجود بنده احسانت | رستم که زرزم خسته دستانت
زاوش بجاه کهترین منشی است | بهرام زقدر کمترین دربانت

بدانکه درین رباعی الف در مجموع مصاریع آمده است و ش مخصوص است بمصرعه سیوم و ی مخصوص بمصراع سیوم و چهارم و خ مخصوص بمصراع دوم و ب مخصوص است بمصراع اول و چهارم و و مخصوص است بمصراع اول و سیوم و س مخصوص است بمصراع اول و دوم و ح بمصراع اول و ق بمصراع چهارم هر گاه که حافظه ضبط این حروف بکنند هر کس که حرفی از حروف شیخ ابو اسحاق در ضمیر کرد تواند گفت که کدام حرف گرفته است و مصنف در تاریخ خاتمه کتاب مذکور که بنام شاه ابو اسحاق نوشته این چند بیت گفته ❊

ابیات

بفرمان دارای خورشید ماه
شد این درج بر در گوهر تمام
بسی کردم اندر بحار و بحور
جهاندار چون شاه صاحب قران
امیدم که ارباب دانش کنند

بنام شهنشاه گیتی پناه
که و فاضلان را بود آب جاه
پی گوهر مدح خسرو شناه
شهنشاه چون بو محمود شاه
به اغماض در سهوت من نگاه
که ذات ملک سیرت شاه را

ز هجرت شده هفتصد و چهل و پنج
بسی رنج بردم درین چار فن
ندیده است کس از سلاطین عهد
نخوانده است کس از بحار فضل
الهی بحق رسولی که گشت
ز آفات دوران بداری نگاه

ربیع دوم اول و مهر و ماه
بامید احسان ظل اله
زبده جهان تا بدین عهد گاه
چنین نظم در مدح هیچ شاه
رخ کفر از نور شرعش سیاه

ملک کیومرث

والی قلعه نور پیوسته ولایت قاین را غارت کرده آنجا آثار اقتدار ظاهر ساخته والی آنجا که شلمش نام داشت چنانچه گفته اند شعر

که دران شحنه شلمش باشد ❊ دانی که دران شهر چه شورش باشد ❊

بیلاقت گشته بخواجه ابروسه توسل نموده بدفع ملک کیومرث اتفاق نموده بدین نیت متوجه آنسو گردیده ملک نیز اطلاع یافته با فوجی از دلاوران ایشان را استقبال نمود چون از طرفین صفها راست شد کسیکه اول قدم در میدان جلادت نهاد آن هر دو امیران بودند که تیغ بالقصه ملک آهیخته بر سر وی تاختند قضا را و ناوک جان ستان از دست ملک بمقتل آن امیران آمده الشاه الزباد در آورده هلاک ساخت و وقوع این واقعه در تاریخ کاین قطعه مستفاد میگردد

تاریخ

ز هجرت هفتصد و پنجاه و نه بود ‏— ربیع الآخر آن ماه خجسته
که شنبه بود و بیست و نهم ماه ‏— شد سلمش با محمد خواجه گشته

خواجه قوام الدین عیار

در مرآة جهان‌نما مرقوم است که خواجه قوام الدین صاحب‌عیار در عهد شاه شجاع ابن امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه بود و مرتبه عالی داشت و خواجه حافظ شیرازی در اکثر غزلیات خود ذکر او کرده و بعضی گفته اند که در تعقیب ایشان سعایتها نمود بعد از تعذیب شکنجه شاه شجاع او را بقتل رسانید بعد از و امیر کمال الدین وزارت شاه شجاع یافته و بعد از و خواجه جلال الدین توران شاه وزیر او گشت و خواجه حافظ در تاریخ وفات خواجه قوام الدین این قطعه فرموده ❊

تاریخ

اعظم قوام دولت و دین آنکه بر درش ‏— از بهر خاک بوس نمودی فلک سجود
با آن جلال و آن عظمت زیر خاک رفت ‏— در نصف ماه ذی قعده از عرصه وجود
تا کس امید جود ندارد دگر ز کس ‏— آمد حروف سال وفاتش امید جود

از الفاظ امید جود تاریخ می برآید بشرط آنکه حرف دال را که در لفظ جود است ذال منقوط خوانند تا عدد به سال هفتصد و شصت و چهار شود و تفرقه میان دال و ذال ازین رباعی که خواجه نصیر فرموده اند میتوان نمود ❊

رباعی

آنانکه بفارسی سخن می رانند ‏— در معرض دال ذال را ننشانند
ماقبل وی ار ساکن جز وای بود ‏— دال است وگرنه ذال معجم خوانند

و این معنی چنین گفته که در زبان فارسی فرق میان دال و ذال ❊ یاد گیر ازین که آن نزد افاضل معظم است بدانکه پیش ازو در لفظ مفرد گر صحیح و ساکن است ❊ دال خوان آنرا و باقی جمله ذال معجم است ❊ یعنی در کلمه که واقع شود اگر پیش ازان یکی از حروف علت باشد که واو و الف و یای حطی است و آن حرف ساکن باشد ذال نقطه دار است والا دال چنانچه انوری نیز گفته است ❊

رباعی

دستت بسخا چنان بدبیضا بنمود ‏— از جود تو بر جهان بهائی افزود
کس چون تو سخی نه است و هرگز نه بود ‏— گو قافیه ذال شو رهی عالم جود

پس درین صورت حرف آخر کلمه نمود و افزود و بود که فارسی است ذال نقطه دار باشد و همچنین حروف آخر کلمه داد و شاد و دید و شنید و نیز اگر ماقبل آن حرفی دیگر باشد و آن حرف متحرک بود هم ذال نقطه دار است مانند ابد و آمد و امثال آن فقط و این تاریخ نیز از خواجه حافظ است ❊

تاریخ

صباح جمعه بد و سادس ربیع نخست ‏— که از دلم غم آن ماه روی شد زایل
بسال هفتصد و شصت و چهار از هجرت ‏— جواب گشت من حل حکایت مشکل
دریغ و درد و تاسف کجا دهد سودی ‏— کنون که عمر بیازیچه رفت بی حاصل

تاریخ فتح و زمان سلطان اویس جلائر

چون بعد وفات محمد مظفر شاه در میان شاه شجاع و برادرش شاه محمود جهت مملکت تنازع افتاد شاه محمود بامداد سلطان اویس جلایر در سنه خمس و ستین و سبع مایه لشکری بجانب شیراز کشیده برادر را محاصره نمود و اکثر ممالک فارس بتصرف خود آورد چون این مژده بدرگاه سلطان اویس فرستاد خواجه سلمان به تهنیت این فتح قصیده و تاریخ گفته بسلطان گذرانید و آن تاریخ این است ❊

تاریخ

ہمای چتر ہمایون بادشاہ اویس	بسیط روی زمین زیر سایہ گرفت	حدود مملکت فارس تا در ہرمز	بسال خمسہ و ستین سبعمایہ گرفت ۷۶۵

میر سید علی ہمدانی

از اولاد امام زین العابدین است و امام زین العابدین را ہشت فرزندان بودند از انجملہ یکی عبدالرحمان است کہ میر سید علی از اولاد اوست و اولاد میر سید علی در کشمیر و ہمدان ہست در سنہ ہفتصد و شش فوت کردہ و در ولایت ختلان مدفون گشتہ تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

ہمدانی است سید ہمہ دان	اسم سامی او علی ہمدان	خانقاہش بخطۂ کشمیر	فیض بخش بہر صغیر و کبیر
شد رقم سال نقل آن والا	قطب عالی جنبت اعلی	مرقدش در ولایت ختلان	فیضہا میدہد بہ پیر و جوان

۷۶۶

فخر الدین امیر محمود مشہور بہ ابن یمین

روزی پدرش ملک الفضلا امیر یمین الدین فرزندی ابن رباعی بہ پسر خود نوشتہ فرستاد

رباعی

دارم ز عتاب فلک بوقلمون	در گردش روزگار حسن درون	چشمی چو کنارۂ صراحی ہمہ سنگ	جانی چو میانۂ پیالہ ہمہ خون

جواب از امیر محمود

دارم ز صفائی فلک آینہ گون — بر آہ دلی کہ سنگ از وگردد خون — روزی بہزار غم بشب می آرم — تا خود فلک از پردہ چہ آرد بیرون

و امیر محمود در روز شنبہ ہشتم ماہ جمادی الاخر سنہ ہفتصد و شصت و نہم ہجری فوت کردہ

تاریخ از مخبر الواصلین

رفتہ بود از سال ہجرت ہفتصد و شصت و نہم	روز شنبہ ہشتم ماہ جمادی الاخرین	گفت رضوان جو سال خیر و استقبال عن	خیمہ در صحرای جنت میر محمود ابن یمین ۷۶۹

۷۶۹

ملک معز الدین حسین کرت

ابن ملک غیاث الدین کرت و ہفتم بادشاہ از آل کرت است بعد از فوت برادر خود یعنی ملک حافظ در سنہ ہفتصد و سی و دو بر ممالک ہرات و غیرہ بادشاہ شد و سربداران را پریشان ساخت و مولانا مظفر ہروی کہ معاصر او بود در مدح ملوک کرت قصائد وار دارد است بیت سلطان معز الدین کہ دریای فضل و جود — در بیست آفتاب و جہانی است آسمان و ملک معز الدین بعد حکومت سی و نہ سال در سیوم ذیقعدہ سال ہفتصد و ہفتاد و یک یا دو در گذشت در کتاب نگارستان مدت ایالت او دوازدہ سال مرقوم است و مولانا تفتازانی در تاریخ وفات او گفتہ

تاریخ

۷۷۲

چون بحر جلال نالت نسی العقود	اسلوم شود طیب الله ثراہ

از الفاظ الله ثراہ تاریخ بر می آید بعد از وفات ملک معز الدین حسین نبیرہ او ملک غیاث الدین بن علی در ہرات و غور و جمشید و نیشاپور سلطنت یافتہ و طوس و جام را مسخر ساختہ و ہموارہ میان او و سربداران ستیزہ دار و امرای جانی قربانی جہت حکومت ولایات منازعات بودہ مردی متمع و مشہور بود و ظلم کردی در رعایا از وفا فساد بودند تا آنکہ امیر تیمور بہرات کشید در سنہ ہفتصد و ہشتاد و سہ او را با برادر و پسرش بعد از حکومت دوازدہ سالی بقتل رسانید و استقبال آل کرت نمود

مدت ملک شان یکصد و نوزده سال و دو ماه بود و هشت تن از ایشان بادشاهی نمودند

تاریخ وفات بزرگی

که در سال هفتصد و هفتاد و پنج هجری فوت کرده و خواجه حافظ در تاریخ وفات او گفته ٭

تاریخ

براد خواجه عادل طاب مثواه ‖ پس از پنجاه و نه سال از حیاتش
بسوی روضه رضوان سفر کرد ‖ خدا راضی ز افعال و صفاتش
خلیل عادلش پیوسته بر خوان ‖ در آنجا فهم کن سال وفاتش

سلطان اویس جلایر

بعد از پدر خود یعنی شیخ حسن جلایر در بغداد در سنه هفتصد و پنجاه و هفت بر مسند خلافت قرار گرفت با دستاهی لطیف طبع و شهر بند نیکو نظر و صاحب کرم بود و صاحب حسنی او بمرتبه بود که روزی سوار شدی مردم بغداد بسر راه او آمدی حیران حسن او ماندی و بزبان حال گفتندی بیت بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود ٭ عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد ٭ و سلمان ساوجی در تهنیت جلوس و تماشای نهایت جمال او قصیده بنظم آورد و این چند بیت از آن است

تاریخ

مبشران سعادت برین بلند رواق ‖ نشست خسرو روی زمین با ستحقاق
همی کنند ندا در ممالک آفاق ‖ فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت و ماه رجب ‖ خدایگان سلاطین شیخ شیخ اویس
با تفاق خلایق بیاری خلاق ‖ پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق

منقول است که شبی خواجه سلمان در مجلس سلطان بشرب مشغول بود چون بیرون آمد سلطان فراشی را فرمود تا شمع با لگن زر همراه او بیرون برد و او را بخانه رساند چون صباح فراش لگن طلب داشت خواجه سلمان این بیت بسلطان فرستاده ٭ شمع خود سوخت شب دوش بزاری امروز ٭ گر لگن میطلبد شاه زرین میسوزیم ٭ سلطان چون این بیت خواند خندان شده گفت از خانه شاعر طامع چیزی بیرون آوردن مشکل است و آنرا بعد و بخشیده گویند که سلطان اویس بعد فوت خواجه مرجان حکومت بغداد را بخواجه سرور داد در ایام حکومت او در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمائة آب دجله طغیان کرده جمله عمارات را بغیر از مدارس و خوانق و ابنیه عالیه در آب مستغرق ساخت و در این واقعه چهل هزار آدمی غریق طوفان فنا گشتند خواجه جمال الدین سلمان در آن واقعه این تاریخ گفته ٭

تاریخ

بسال هفتصد و هفتاد و پنج گشت خراب ‖ ز آب شهر معظم که خاک بر سر آب
دریغ روضه بغداد و آن بهشت آباد ‖ که کرده است خرابش جهان خانه خراب

و خواجه سرور از این غصه رنجور شده متوجه سرای سرور گردید و سلطان حکومت بغداد را بامیر اسمعیل ولد نجیب امیر زکریا می وزیر داد و خواجه سلمان این قطعه در حق او گفته قطعه وجیه دین محمد امیر اسمعیل ٭ که رزق خلق خدا را کف تو گشت کفیل ٭ گشاده است ز دست تو دجله احسان ٭ چنانچه چشمه زمزم ز پای اسمعیل ٭ و امیر اسمعیل چهار سال باستقلال حکومت کرده و در زمان ایالت در آنجا عمارتی میساخت سر چوبی از آن عمارت بیرون آمده بود خواستند که آنرا ببرند مانع شده گفت شاید سر کسی بیاویزند آخر چون در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمائة با امای شاهزاده شیخ علی ولد سلطان اویس بر دست ملازمان خود بقتل آمد سرش را آنجا آویختند بالجمله سلطان اویس بعد از آنکه از رسته نارد و مستغفر فرمان او گشت در آوان جوانی از زندان فانی بریاض جاودانی رسید و این واقعه صبح شنبه دوم جمادی الاول سنه هفتصد و هفتاد و شش هجری بوقوع شده مدت حکومت او قریب بیست سال بود بعد وفاتش پسرش سلطان حسین جلایر بسریر سلطنت نشست و بعد حکومت هفت سال در سنه

باب ششم

هفتصد و هشتاد و چهار از دست برادر خود سلطان احمد شهید شد ٭

تاریخ عمارت در دهلی

قریب باولی شیخ نظام الدین اولیا سنگی است که بران سنگ این تاریخ بعبارت فارسی و خط عربی منقوش است ٭

تاریخ

بعهد دولت شاه معظم ❊ خجسته خسروی اولاد آدم
موفق گشت از حق بنده معروف ❊ اساس این عمارت کرد محکم
وحید الدین قریشی و الدین ❊ که با اهل ارادت بود همدم
مرا چون بود بیش شیخ عالم ❊ بدست خود گرفت و کرد تا مم
رجا دارم که انفاس مبارک ❊ دران عالم بود معروف پرچم
❊ ز هجرت هفتصد و هشتاد و یک بود

شه صاحب قران سلطان اعظم ❊ علاء دین احمد شاه خیر ...
نظام الحق والدین قطب عالم ❊ جوار روضه شیخ المشایخ
در اسرار ولی الله محرم ❊ بحسن اعتقاد و صدق اخلاص
درین عالم چه شیخ عیسوی دم ❊ بلفظ خود مرا معروف خوانده
درینجا چون بنامی خیر مقدم ❊ بعنوان تاریخ اتمام عمارت
❊ مرتب شد بناء الله اعلم

۷۸۱

قاضی بهاء الدین شیرازی

در سنه هفتصد و هشتاد و دو هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی این تاریخ در وفاتش گفته ٭

تاریخ

بهاء الدین الحق طاب مثواه ❊ امام سنت و شیخ جماعت
بطاعت قرب ایزد میتوان یافت ❊ قدم در نه گرت هست استطاعت
چو میرفت از جهان این بیت میخواند ❊ بر اهل فضل و ارباب بلاغت
بدین دستور تاریخ وفاتش ❊ برآور از حروف قرب طاعت

۷۸۲

خواجه عماد فقیه کرمانی

در زمان سلاطین آل مظفر بغایت معزز و محترم میزیست خصوص شاه شجاع که همیشه بطریق بحر احسانش واستة الوداب اشفاق بر وجهات روزگارش می کشود و خواجه عماد با وجود علم و تقوی وجاه در شاعری کامل بود و او راست ٭ دل عکس رخ خوب تو در آب روان دید ٭ واله شد و فریاد برآورد که ماهی ٭ و در حبیب السیر آمده که خواجه عماد گربه بود که هرگاه خواجه نماز گذاردی با او موافقت بجا آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت او حمل کرده پیوسته بقدم اخلاص خدمت کردی و خواجه حافظ را از این معنی در شک بود و این غزل در آن وقت بر رشته نظم کشیده ٭

غزل

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد ❊ آغاز مکر با فلک حقه باز کرد
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم ❊ زانچه آستین کوته و دست دراز کرد
ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست ❊ غره مشو که گربه عابد نماز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه ❊ آنرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید ❊ شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ❊ ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

مرقد خواجه عماد در کرمان است اما سال وفات او معلوم نیست ٭

شیخ جلال مشهور بمخدوم جهانیان جهان گشت

درویشی صاحب کمال بوده و در اچه ملتان سکونت داشته و در ان دیار مدفون است سلطان فیروز شاه بارگی بادشاه دهلی که در سنه هفتصد و نود فوت کرده یکی از مریدان اوست منقول است که سلطان بجمیع مشایخ وقت اعتقاد

والتفات تعظیم ننمود هر جا درویشی گوشه نشینی شنیدی بزیارت او رفتی چون آوازهٔ بزرگی مخدوم جهانیان شنید خواست
بملازمت او شتابد این خبر بمخدوم رسید بسلطان نوشتند که در پی است که بقصد طواف اکابر دهلی خصوصاً شیخ نصیر الدین
دامن گیر وقت این درویش است سلطان تصدیع نکشد و خلایق را در تشویش نیندازد در همان روزها مخدوم بدهلی
تشریف آورد سلطان از استماع قدوم مخدوم بفراوان اعتقاد و اخلاص بپیشواز رفت و از دیدن چهره نورانی
اعتقاد افزوده چنگ ارادت بدامن او زد و بیعت مریدی بجا آورد گویند که مخدوم در تمام روی زمین سیر نموده از آن سبب
او را جهان گرد گویند و هفت مرتبه حج اکبر گذارده و از خلیفه مکه قدم رسول طلب نموده بهندوستان آورده و از زمین خود فرود
نیاورده چون قریب دهلی رسید سلطان فیروز شاه استقبال چند منازل نموده قدم مبارک از فرق او بر سر خود گرفته
بدهلی آورد و چون بعد از چند او فات شاهزاده فتح خان که فرزند جگربند پادشاه بود انتقال نمود این نقش پا را به
قبر او نصب کرد روضه عالی که تا امروز در دهلی موجود است بر تربت او تعمیر ساخته بر دوران مدرسه مسجد و
مکانات دیگر بنا نمود حالا این عمارت را درگاه قدم شریف میگویند و هر سال بتاریخ دوازدهم ربیع الاول که روز وفات رسول است
انبوهی از مردان و زنان در آنجا جمع میشوند و آن نقش قدم را آب شوئیده می نوشند بالجمله اصل نام مخدوم جهانیان شیخ جلال
است بسال هفت صد و هفت هجری چهار دهم ماه شعبان روز شب برات متولد شده و جانشین و مرید پدر خود
گشته اما از شیخ رکن الدین سهروردی که وفاتش در سنه هفتصد و هفتاد و پنج رو داده فائده بسیار حاصل نموده و از
شیخ نصیر الدین چراغ دهلی بمرتبه تکمیل رسیده وفاتش بروز چهار شنبه که عید قربان همان روز بود یعنی بتاریخ
دهم ماه ذی الحجه سال هفت صد و هشتاد و پنج هجری بوقوع آمده و در قصبه اوچ ملتان که آنرا اچه نیز میگویند
مدفون گشته بر پیشانی دروازه روضه او این تاریخ مرقوم است ✠

تاریخ

٧٨٥

تاریخ بود هفتصد هشتاد و پنج سال	تاریک گشته جمله جهان بی جلال شاه

ملنگ و جلال الله فقیر مرید خاندان اوست و شیخ صدر الدین که راجو قتال مشهور است برادر مخدوم جهانیان است
که در سنه هشت صد و شصت فوت کرده و از تاریخی که در کتاب بحر الواصلین نوشته است وفات شیخ جلال
بسال هفتصد و نود و سه و نیز بسال هشتصد میرسد و آن تاریخ اینست ✠

تاریخ

سیدی انظر الی ما تشتهد	مصطفی راست بجان فرزند	ولش از حرص و هوا سر فراست	لقبش در جهان جهان گرد است
جد او سید جلال آمد	ذات او مصدر کمال آمد	متصف زر ما شعبان بود	که طلوعش چو آفتاب نموده
هفتصد و هفت سال هجری بود	کان هیچ دین طلوع نمود	عمر آن سید بلند نژاد	بی کم و بیش خوانده ام هشتاد
عمر او ابن ضیا ی بنگ نشست	یکصد و هفت سال کم نشوت	لیک این قول معتبر دیدم	متفق با همه سیر دیدم
نام نامی او حسین بخوان	خلف احمد کبیر دان	عید قربان چهار شنبه بود	که آفاق هفتنش فرمود
سال ستقار آن عزیز جهان	گفت با لغت بهای مخدوم جهان	سال انتقالش ازین جهان رضوان	گفت مخدوم یا حسین بر خوان
سال رحیل آن خدا آگاه	گفت رضوان گل بهشت اله	هشت صد راحه مرقد آن شاه	عطر الله قبره و ثراه

در مرات آفتاب نما مرقوم است که سید جلال بخاری را سه پسر بودند سید احمد کبیر و سید بهاالدین و سید محمد و پدر شیخ جلال سید احمد کبیر است اما از مرات جهان نما چنان مستفاد میگردد که سید جلال بخاری شخصے دیگر است که در سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده حالش بعد ازین مرقوم خواهد شد ❊

شیخ شعبان الحق بیابانی

درویشے صاحب کمال بود نسل او از سید محمد بهکر است در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه الهٰ آباد آنسوی دریای گنگ واقع است گوشه گرفته بود و دران موضع شاید که در سنه نهصد و هشتاد و پنج (۹۸۵) وفات یافته بیرون گشته حالا تربتش مطاف عالمیان است تاریخ وفاتش در الفاظ قطب گنج العرش یافته اند پسرش که شیخ تقی نام داشت نیز دران موضع آسوده است ❊

احوال سلاطین آل مظفر

اول ایشان محمد مظفر است و اصل او خراسان است پدرش بعهد سلطان محمد خدابنده به یزد افتاده و در رابطه مراعه یزد زینداری میکرده اند و در ملازمت بعضے از سلاطین وقت بمرتبه امارت رسیده مردی دلاور و شجاع بوده و بروزگار سلطان ابوسعید خان فوت شده و پسرش محمد مظفر بمرتبه امارت امتیاز یافته چون بعد فوت ابوسعید خان انقلاب دست داد محمد مظفر بر یزد متصرف شد و بادشاه شیخ ابو اسحاق که حاکم شیراز بود محاربات نموده و او را هلاک ساخته فارس را نیز گرفت و بهرجا که روی آوردی سر آمد بودی تا آنکه بعد از چهل و دو سال که بامر سلطنت پرداخت آفتاب دولت او آهنگ زوال کرد و پسرش شاه شجاع در سنه ستین و سبعمایه بر وی خروج کرد و او را گرفته محبوس ساخت و میل در چشمش کشید و کور کرد آخر بعد ازان در حبس وفات نمود خواجه حافظ شیرازی در نمیغه این قطعه گفته چنانچه ازان نوشته میشود

ابیات

شاه غازی خسرو گیتی ستان ❊ آنکه از شمشیر او خون میچکید
گه بیک حمله سپاهی می‌شکست ❊ گه بهوی قلب شیری میدرید
عاقبت تبریز و شیراز و عراق ❊ چون مسخر کرد وقتش در رسید
آنکه روشن بد جهان بینش بدو ❊ میل در چشم جهان بینش کشید

و سلمان ساوجے نیز بهمدرین باب گفته

ایضاً

آنکه از کبر یک وجب میدید ❊ از سر خویش تا بافسر مهر
قوت ظهر پشت او بشکست ❊ و آنکه میگفت شیر شرزه منم
قرة العین کرد چشمش کور ❊ روزها بچاه و دیگر آن هم گور

ابوالفوارس شاه شجاع ابن محمد مظفر

در فضایل یگانه بود بعد از محمد مظفر در عراق عجم و فارس و کرمان سلطنتے باستقلال یافت با میان او و برادرش قطب الدین شاه محمود که قبل از برادر حکومت صفاهان یافته بود بجهت مملکت منازع بود بعد از جنگ صلح نمود و شاه محمود دختر سلطان اویس بغدادی را بعقد نکاح خود آورده بمدد و معاونت او بر شیراز مستولی شد و پس از حکومت شانزده سال در حین حیات برادر در اصفهان فوت کرد و شاه شجاع این رباعی مناسب آن واقعه گفته

رباعی

محمود برادرم شه شیر کمین ❊ میکرد خصومت از پی تاج و نگین
کردیم دو بخش تا بیاساید خلق ❊ او زیر زمین گرفت و من روی زمین

و سلطان اویس جلایر در جواب گفته ❊

بیت

ای شاه شجاع ملک و ملت و دین	خود در جهان گرت محمود مبین	در روی زمین اگر چه هستی دو سه تن	بالله که بهم رسیده در زیر زمین

و شاه شجاع را با سلطان اویس دیگر باره مکاتبات است این قطعه شاه شجاع بسلطان اویس فرستاد ✤

قطعه

ابوالفوارس دوران منم شجاع زمان	که نعل مرکب من تاج قیصر است و قباد	برو تو جان پدر همچنان بمردی کوش	که خواهرت نیاید ز مادر دلشاد

سلطان اویس بجواب گفته ✤

ابیات

ایا شهی که باوصاف فضل موصوفی	شهنشهی چو تو از مادر زمانه نزاد	زفاضلان و بزرگان شهر آبادی	کسی بمدح بزرگی خود زبان نگشاد
بخوانده‌ایم فراوان درین مختصر عمر	کتاب نظم و تواریخ و نثر استاد	نخوانده‌ام نشنیده‌ام ندیده‌ام آخر	کسی که چشم پدر کور کرد و مادر گاد

و شاه شجاع در آخر عمر با سلطان حسین جلایر ابن سلطان اویس جنگ داشت و او را منهزم ساخته بعد ازان به تبریز رفته بران ناحیه استیلا یافت در هنگام مراجعت ازین جهان درگذشت وفاتش روز یکشنبه بیست و یکم شعبان سنه هفتصد و هشتاد و شش بوقوع پیوست و حیف از شاه شجاع تاریخ وفات اوست مدت حکومت او بیست و شش سال بود و این تاریخ نیز که خواجه حافظ شیرازی گفته شاید که در وفات اوست ✤

تاریخ

رحمن لایموت چو آن پادشاه را	دید آنچنان کزو عمل الخیر لایفوت	جانش قرین رحمت حق کرد تا بود	تاریخ این معامله رحمان لایموت

بعد وفات شاه شجاع پسرش زین العابدین بر بساط حکومت قدم نهاد و چون امیر تیمور عزیمت تسخیر فارس نمود او سررشته تمکین از دست داده رو بتشتر نهاد و پسر عم شاه منصور که دران کشور فرمانروا بود او را در قلعه حبس نمود بعد ازان خلاصی یافته دوباره دستگیر شده مکحول شد و در قید ماند و شاه منصور بن شاه مظفر بر فارس و عراق مستولی گشت ✤

خواجه جلال الدین توران شاه

وزیر شاه شجاع بود و خواجه حافظ شیرازی قصیده در شان او گفته این بیت ازان است ✤

خواجه توران شاه عادل آن جلال ملک و دین	بدر آفاق علی عون الصدر غوث الامم

در روز شنبه بیست و یکم ماه صفر سنه هفتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته ✤

تاریخ

آصف عهد زمان جان جهان تورانشاه	که درین مزرعه جز دانه خیرات نکشت آنکه میلش سوی حق بینی و حق گویی بود	آخر هفته ماه صفر از کاف و الف سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت	که بگلشن شد و این گلخن فیروزه بهشت

احوال سربداران سبزوار

سربداران سبزوار طایفه مردانه و شجاع بودند و بعد از وفات سلطان ابوسعید خان قریب پنجاه سال در اکثر بلاد خراسان حکومت و سلطنت کرده‌اند اول ایشان عبدالرزاق است پسر خواجه فضل الله باشتین و باشتین قریه ایست از قرای سبزوار خواجه فضل الله مردی متشخص و بزرگ بوده و در املاک و اسباب دنیاوی نظیر نداشت او را پنج پسر بودند مهین عبدالرزاق و کهتر وجیه الدین مسعود و دیگری شمس الدین و عبدالرزاق بملازمت سلطان ابوسعید خان به آذربایجان رفته و سلطان او را تربیت کلی کرده یساول ساخته بعد وفات سلطان ابوسعید خان در سنه هفتصد و سی و هفت

حاکم خراسان گشت و بعد از یکسال و دو ماه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمایه از دست برادر خود خواجه وجیه الدین مسعود کشته
شد و خواجه مسعود بجای او نشست و بعد حکومت هفت سال برادر او خواجه شمس الدین بر و خروج کرد تا آنکه بعد از چهار سال
و نه ماه حیدر قصاب در سبزوار کارش تمام ساخت و امیر یحیی کراتی حاکم خراسان گردید و سپه سالاری به پهلوان
حیدر قصاب داد و در سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری امیر یحیی کراتی طغان تیمور خان را که از نژاد سلاطین مغول
بود قتل نمود و بعد از چندی او نیز از دست مقربان خود شهید شد مدت حکومت او چهار سال و هشت ماه بود و بعد
از شهادت او پهلوان حسن دامغانی و حیدر قصاب که بعد فوت یحیی کراتی متصدی ریاست گردیده بودند امیر زاده
خواجه لطف الله را که پسر خواجه مسعود بود بر مسند حکومت نشاندند در آخر پهلوان حسن دامغانی او را کشته نقاره بنام خود زد و بعد
از چهار سال و چهار ماه خواجه علی مؤید حسن دامغانی را دستگیر ساخته گردن زد و خود بر سریر حکومت قرار گرفت خلایق
در دور او آسوده گشتند هیجده سال بادشاهی کرد در ولایت و نون و قاین و هفتاد و سه سال عمر یافت در سنه
هفتصد و هشتاد و دو چون امیر تیمور صاحب قران بخراسان عبور کرد او بخدمت رسیده مملکت را باعیان دولت صاحبقران
واگذاشت و در هنگامه که افواج امیر تیمور بر سر گردان رفت خواجه علی مؤید در آن نبرد مقتول گردید و این واقعه در سنه
هفتصد و هشتاد و هشت دست داده چنانچه از تاریخ نویش مستفاد میگردد

تاریخ ۷۸۸

بر دال محمد چه نهی یک نقطه	تاریخ وفات نجم دین خواجه علی است

۷۵۸

یعنے اگر بر حرف دال که در لفظ محمد است یک نقطه بنهی تاریخ بر آید بعد از خواجه علی مؤید سلطنت از
سربداران منتقل گردید و خراسان با ممالک صاحبقرانی منضم شد

کالی مسجد

این مسجد عالی در شاهجهان آباد در جوار مسجد جامع شاهجهان بادشاه سمت ترکمان دروازه واقع است مشهور بکالی مسجد جونان
شاه المخاطب بخانجهان وزیر فیروز شاه این مسجد را در سنه هفتصد و هشتاد و نه هجری تعمیر ساخته در صحن این مسجد قبر جوناشاه و قبر پدرش
خانجهان تا امروز موجود است و بر پیشانی دروازه اش این کتبه مرقوم

بسم الله الرحمن الرحیم

بفضل و عنایت آفریدگار در عهد دولت بادشاه دیندار الواثق بتائید الرحمن ابو المظفر فیروز شاه السلطان خلد ملکه این مسجد
بنا کرده بنده زاده درگاه جوناشاه مقبول المخاطب بخانجهان خدا برین بنده رحمت کند هر که درین مسجد بیاید بدعای
خیر بادشاه مسلمانان و این بنده را بفاتحه و اخلاص یاد کند حق تعالے این بنده را بیامرزد بحرمة النبی و آله
مسجد مرتب شد بتاریخ دهم ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانین و سبعمایه هجری + ۷۸۹

سلطان فیروز شاه باربک

برادرزاده محمد تغلق شاه بود و نام پدرش سالار رجب بعد وفات محمد تغلق بعمر پنجاه سالگی بتاریخ بست و یکم محرم سنه هفتصد و
پنجاه و دو هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست و خدیو اسلام تاریخ جلوس اوست و در ایام حکومت خود عمارات بسیار
و شهرهای بی شمار بنا نمود و شهر جدید را در سنه هفتصد و هفتاد و دو هجری بنام فخر الدین محمد جونان که شهزاده او بود آباد نموده ونار بخش

شهر جونپور است و به سن نود سالگی بعد حکومت سی و هشت سال و نه ماه در سال هشتصد و نود و نه بتاریخ هفتم رمضان فوت کرده
الفاظ ذات فیروز تاریخ وفات اوست بعد رحلت او نبیره اش غیاث الدین بن فتح خان پنج ماه بر مسند شاهی نشسته
گشته بعد از وی سلطان ابوبکر بن ظفر خان بن فیروز شاه را امرا بر تخت سلطنت نشانیدند اما محمد شاه بن فیروز شاه
متواتر با او محاربات نموده و بر و غالب آمده در ماه رمضان سنه هشتصد و نود و دو بر تخت سلطنت نشست و سلطان
ابوبکر را بتاریخ بستم ذی الحجه بکشت مدت سلطنت ابوبکر یک سال و شش ماه بود بعد از وی ناصر الدین محمد شاه بن فیروز شاه
بر تخت سلطنت نشست بعد سلطنت سه سال و هفت ماه بتاریخ هفتدهم ربیع الثانی سنه هشتصد و نود و شش
وفات یافت بعد از وی پسرش سلطان همایون سکندر ثانی چهل و پنج روز حکومت کرده فوت کرد بعد از وی برادرش
سلطان ناصر الدین محمود شاه بن محمد شاه که خواجه جهان نام داشت بر تخت سلطنت نشست *

مولانا زین الدین ابوبکر

در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی است و تربیت از روحانیت شیخ الاسلام احمد جام یافته و ملازمت تربت
او بسیار می کرده است وفاتش در نصف النهار روز پنجشنبه سلخ محرم سنه احدی و تسعین و سبعمائه بوده
و ملک عماد الدین زوزنی در تاریخ وفات وی گفته *

تاریخ

۷۹۱

سنه احدی و تسعین بود تاریخ
گذشته هفتصد از سلخ محرم
سوی خلد برین رفت ولایک
شده نصف النهار پنجشنبه
همی گفتند از جان خیر مقدم
که روح پاک مولانای اعظم

خواجه بهاء الدین نقشبند

بتاریخ دوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری فوت کرده مرقد او در بخارا است و این تاریخ
در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد *

تاریخ

پیشوای طریق صدق و یقین
یافت از وی اعتقاد کمال
شب دوشنبه آن ولی جهان
نقشبند جهان بهاء الدین
نعمت از سید امیر کلال
شد بحکم اله سوی جنان
در بخارا است مرقد والاش
در نسب خواجه است صدیقی
از ربیع نخست بود دوم
سال تاریخ نقل آن محمود
چون سحاب است فیض حق بالاش
منکر اوست مرد زندیقی
باز از وی اختلاف سه بود گم
خرد مخاص اهل دین و بود

شمس الدین محمد خواجه حافظ شیرازی

در هفت اقلیم مرقوم است که او عندلیب گلشن سخنوری و طوطی شکرستان بلاغت گستری بوده و مولانا عبد الرحمن
جامی در نفحات ذکر کرده که وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است در فنّ سخن او بلند ترازان است که در حوصله
طاقت بشری در آید *آنکه از سر غیب گوید راز* هست دیوان حافظ شیراز * در علم قرات کلام الله مهارت
تمام بکار می برد و التزام داشته که هر شب جمعه در گرد مقصوره که میان مسجد شیراز واقع است تا صبح بگردد و با الحان
خوش ختم قرآن نماید اگرچه صوفی مشرب بوده اما در هیچ کتب مشاهده نیفتاده که دست ارادت به پیری داشته یا

باشند در زمان شاه ابو اسحاق و شاه شجاع پادشاهان شیراز ظهور نمود وقتی حافظ باصفهان وارد شده ملازمان خواجه امین الدین حسن که از بزرگان
و نیکان اصفهان بوده و در عهد شاه ابو اسحاق وزیری با قدر بود بعلت مستی بی اشتهیر کرده گرد شهر میگردانیدند که در خلال احوال خبر بخواجه رسید و بود
تا تحت کلاه را از سر حافظ گرفته بر سر او گذاشتند و بمقدار راه که او رفته بود رفته و پس از آن عذر بسیار خواسته حافظ در شکر آن غزلی گفته که مقطعه اش این بیت است
بر بندی شهره شد حافظ لیس از خنده بین ورع لیکن * چه غم دارم که در عالم امین الدین حسن دارم * منقول است که خواجه امین الدین مذکور جهان خاتون را
بنکاح خود آورده بود و خواجه عبید زاکانی که جهان خاتون با او مشاعره داشت درین باب گفته ع ز دیرا جهان قحبه بی وفاست * از این قحبه پیش تنگ
نیست * هر کس فراخ و گر را بخواه * خدای جهان را جهان تنگ نیست * و عبید در حق جهان خاتون گفته ع گر غزلهای جهان خاتون بهتان و
فتنه * بیع خسرو و حسن گوید این کس گفته است * منقول است که حافظ در ایام شاه شجاع بر مگر خی مفتی لیسری شیفته بود و پنهان باو جفا میکرد شاید آخر الامر
طشت او از بام افتاد و این راز در کوچه و بازار شایع گشت روزی خواجه ساقی بزم بود و آن مفتی لیسر از دست او خمر میخورد شاه از پس پنهان دید چون
آن لیسر ساغر در کشید شاه این مصرعه بر خواند مصرعه حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش * حافظ آواز شاه را شناخته بدیهه گفت ع در
دور پادشاه خطابخش و جرم پوش * منقول است وقتیکه امیر تیمور مرتبه اول شیراز را مفتوح ساخته حواله شاه یحیی بن مظفر نمود خواجه حافظ در حیات بود
او گفته غلامان حافظ را طلب داشته پرسید که من تمام ملک فارس را بضرب و ان حد جهد تسخیر نموده هستم که سمرقند و بخارا که وطن مالوف من است آباد کنم
تو آن را بیک خال هندوی می بخشی چنانکه گفته ع اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را * بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را * حافظ جواب داد که از
همچنین انعامات باین درجه رسیده ام که محتاج و مفلس شده ام امیر بخندید و برای او وظیفه لایق مقرر گردانید * منقول است که چون سلطان غیاث الدین پادشاه
بنگاله که از سال هفتصد و شصت و نه تا نهایت سنه هفتصد هفتاد و پنج در آن دیار سلطنت نموده وقتی بیمار شد از نجابت نا امید صحبت گردیده بعد وفات
من سه زوجگان من که سرو و گل و لاله نام دارند مرا غسل دهند چون صحت یافت زنان دیگر که در محل سرای او بودند حسد برده
آن هر سه زنان را غساله نام نهادند الیشان پادشاه را بر همین مطلع ساختند پادشاه بخندید و بعد از تامل این بیت را از
طبع خود بر زبان آورد ع ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود * وین بحث با ثلاثه غساله میرود * بعد از آن خواست
که غزل باین قافیه گوید نتوانست شخصی را با تحفه پیش حافظ بشیراز فرستاد چون او بشیراز رسید خواهش پادشاه
ظاهر ساخت و حافظ فی الحال این غزل را که در دیوانش موجود است گفت

غزل

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود — وین بحث با ثلاثه غساله میرود
خوی کرده می‌خرامد و بر عارض سمن — از شرم روی او عرق از لاله میرود
طی زمان ببین مکان در سلوک شعر — کین طفل یک شبه ره یکساله میرود
چو سامری مباش که زر دید و از خری — موسی بهشت و از پی گوساله میرود
باد بهار میوزد از گلستان شاه — وز ژاله باده در قدح لاله میرود
می ده که نو عروس چمن حد حسن یافت — کار این زمان ز صنعت دلاله میرود
شکرشکن شوند همه طوطیان هند — زین قند پارسی که به بنگاله میرود
از ره مرو به عشوه دنیا که این عجوز — مکاره می‌نشیند و محتاله میرود
این چشم جادوانه عابدفریب بین — کش کاروان سحر ز دنباله میرود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین — خامش مشو که کار تو از ناله میرود

وفات حافظ در ایام سلطنت امیر تیمور در شیراز اتفاق شده و در آنجا بر کنار چشمه رکناباد در باغ مصلی مدفون است که ذکر آن موضع در غزلیات خود در بیت
بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت * کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را * سه بیت هجا بت مر بیستر نسیم باد مصلی و آب رکناباد * منقول است که
ابن عقیل عمزاده حجاج شهر شیراز را در سنه هفتاد و چهار هجری بنا نهاده و چون نصرف عمرو لیث در آمد مسجدی در آنجا ساخت که موسوم به مسجد عتیق گردید
آباد در زمان عضد الدوله دیلمی سوری گرد شهر رسانید بهترین آبهای شیراز آب رکن الدوله ابن بویه دیلمی است که آب رکناباد ذکرش [illegible]

جایست بشیراز مصلی زمین است که اکثر سیرگاهات درین ضلع واقع شده چنانکه حافظ گفته ــ میان جعفرآباد و مصلی * عبیر آمیز می آید شمالش * بشیراز آ و فیض روح قدسی * بخواه از مردم صاحب کمالش * وفات حافظ در سنه هفتصد و نود و یک بوقوع آمده و چون مدفنش خاک مصلی است تاریخ را هم خاک مصلی یافته اند چنانچه ازین رباعی که بر لوح مزارش کنده اند مستفاد میگردد

تاریخ

۷۹۱ چراغ اهل معنی خواجه حافظ | که شمعی بود از نور تجلے | چو در خاک مصلی ساخت منزل | بجو تاریخش از خاک مصلے ۷۹۱

ایضاً

۷۹۱ بهفتصد نود و یک بحکم ازلی | جهان فضل و هنر در جوار رحمت رفت | یگانه سعدی ثانی محمد حافظ | ازین سرا چه فانی بباغ جنت رفت ۷۹۱

و بقولے وفاتش در سال هفتصد و نود و دو واقع شده چنانچه ازین ابیات دریافت میشود *

تاریخ

۷۹۲ بسال با و صاد و ذال ابجد | ز روز هجرت میمون احمد | بسوی جنت اعلی روان شد | فرید عهد شمس الدین محمد
بخاک پاک او چون درگذشتم | نگه کردم صفائی نور مرقد

و مولف این بیت در تاریخ وفاتش گفته *

بیت

۷۹۱ پس فوت حافظ چو خواهی طلب کن | ز ساقی و منشی و صهبا و باده ۷۹۱

و قتیکه سلطان بابر بهادر ابن مرزا بایسنغر شیراز را مسخر ساخت مولانا محمد معمائی که صدر سلطان بابر بود بر سر قبر حافظ عمارتی مرغوب ساخت

ملا سعد الدین تفتازانی

بقول صاحب منتخب التواریخ در سنه هفتصد و بست و دو تولد یافته و در سمرقند بست و دویم محرم سنه هفتصد و نود و دو هجری بملک جاویدانی سفر کرده تاریخ یافتند

تاریخ تعمیه

۷۹۳ آفتاب سپهر ملت سعد تفتازان چو رفت | آب چشم آمد چو سیل و بلم اسیل باه | عقل را پرسیدم از تاریخ سال رحلتش | گفت تاریخش بگو طیب الله ثراه ۷۹۳

شاه منصور بن محمد مظفر

چون بعد فوت شاه شجاع پسرش زین العابدین از شوکت امیر تیمور مشوش شده به ششتر رفت و آنجا بدست شاه منصور که عمو او بود افتاده مکحول و محبوس گردید شاه منصور از ششتر خروج کرده بفارس و عراق مستولی گشت و شیراز را نیز که امیر تیمور فتح کرده حواله شاه یحیی ابن مظفر نموده بود متصرف شد چنانچه خواجه حافظ در تهنیت مقدم او غزلی گفته که مطلع اش این است *

ابیات

بیا که رایت منصور پادشاه رسید | نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید | بیت | روح القدس آن سروش فرخ | بر قبه طارم زبرجد
سپهر گفت بسحرگهان که یارب | در دولت حشمت مخلد | بر مسند خسروی بماناد | منصور مظفر محمد

بعد ازان که پنج سال از حکومت او بسر آمد در سنه هفتصد و نود و پنج صاحبقران رو بشیراز کرد و شاه منصور روز جمعه چهاردهم جمادی الاول با چهار هزار سوار بمیدان کارزار [illegible] در ماه رجب کشته شد و سلطنت از آل مظفر بکلی قطع گردید و فارس و عراق عجم بتصرف امیر تیمور و اولاد او درآمد بعد جلال الدین [illegible] اتفاق در تاریخ واقعه آن همین اتفاق گفته

تاریخ

۷۹۵ شهر یار شهر منصور آنکه او | [illegible] خنجر داشته | ملک هستی را بدنیا چون بمرد | لاجرم تاریخ او شد ملک هشت ۷۹۵

تاریخ

بصیرت نظر کن بر آل مظفر	شهانی که گو از سلاطین ربودند	اگر در هفتصد و خمس و تسعین بهجرت ۷۹۵	دهم شب ز ماه رجب جمله غنودند

۷۹۵

مات نهم از سال هشتصد و یک لغایت سنه نهصد از هجری

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه بود که اسم اصل او خواجه جهان است بعد پدر خود سلطان همایون سکندر ثانی که چهل و پنج روز حکومت نموده فوت کرد بپادشاهی دهلی رسید عمرش در آنوقت ده ساله بود چنانچه یکی از شعرای عصر در باب بادشاهی او گفته ــ ملک گرفت کودکی ده ساله این عجب محمود بن محمد فیروز بن رجب نصرت خان که پسر فتح خان بن فیروز شاه بود جهت مملکت مدام با او جنگ داشت تا آنکه امیر تیمور صاحبقران از ولایت ایران متوجه هندوستان شده و بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سنده گذشته و لاهور و دیگر ممالک را فتح کرده بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول در فیروزآباد که قریب دهلی است رسید هفتم ماه مذکور جنگی عظیم با محمود شاه رو نمود و محمود شاه منهزم گشته بجانب گجرات فرار نمود چون امیر تیمور بعد فتح در دهلی رسید یکی امرا و وزرا آمده خدمت نمودند و بروز جمعه خطبه بنام او خواندند بعد از پانزده روز بجانب ولایت خود معاودت نمودند تا بعد مراجعت صاحبقران بطرف ایران در ممالک هندوستان هر طرف طوایف الملوک پیدا شدند و نصرت شاه دهلی را متصرف شده در عهد سلطان ابراهیم بادشاه گردید چنانچه محمود شاه با نصرت خان و با القیشان جنگها داشت بعد نصرت شاه اقبال خان لودی باز بحکومت دهلی رسیده تا چند سال فرمانروایی نمود

نصرت شاه لودی ابن فتح خان بن فیروز شاه

چون امیر تیمور صاحبقران گورگان بعد فتح هندوستان در سنه هشتصد و یک هجری بطرف ایران مراجعت نمود تا چند ماه تخت دهلی بی بادشاه خالی ماند نصرت شاه که پیش از ورود صاحبقران با سلطان محمود خارج داشت فرصت را غنیمت شمرده دهلی را متصرف شد و همون سال که هشتصد و یک هجری بود بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس او بطور تعمیه اینست ⁂

تاریخ

ز دچو نصرت شاه بر اورنگ سلطانی قدم	داد عقل و فهم را افزونی و فرهنگ داد	گفتم تاریخش بهمسر دم که بار دهی جلال	هاتفی گفتا بگو الیس او رنگ داد ۷۹۱

۷۹۸

بعد سلطنت یازده ماه از اقبال خان بن ظفر خان منهزم گشته بطرف میوات گریخت و در آن دیار شاید که در سنه هشتصد و دو فوت کرد تاریخ وفات او اینست

تاریخ

نصرت شه سپهر طارم چون شد مخلد	در سنگ ماه بهر مرگان بسفت عقل	بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان	پای وفات گیر بگفت عقل

۸۰۲

پای وفات حروف الف و با باشد که عدد آن سه باشد و یک ست اگر از ده پاره گیرند هشتصد و دو شود و کتابی دیده شد که او بتاریخ بست هفتم ذی القعده هشتصد هجری فوت کرده

شیخ کمال خجندی

صاحب فضل و کمال خجند است و جامع حال بود در زاویه که در تبریز داشته خلوتی بوده است که شب در انجا بسر می برد کسی دیگر در آنجا نمی رفت چون بعد از وفات وی امرا دیدند غیر از بوریایی که بر آن می نشست با مخمت و سنگی که زیر سر می نهاد چیزی دیگر نیافتند وفات وی در سنه ثلث و ثمانمایه بوده است و قبر وی در تبریز است بر لوح قبر وی این بیت نقش است کمال از کعبه رفتی بر در یار هزاران آفرین مردانه رفتی و تاریخ وفاتش در الفاظ کمال خجندی ولی یافته اند با یک عدد زیاده می شود این تاریخ که در کتاب خبر الواصلین

مرقوم است از سال وفات او سه عدد کم است +

تاریخ

آن خجندی که نام اوست کمال	بکمال سخن نداشت مثال	بود در گلشن سخن گویا	بفصاحت چو بلبل گویا
سال سنقار آن فصیح عجم	زد رقم عندلیب خلد قلم	قبر تبریز نور اوست در تبریز	رحمت آمیز و فیض حق انگیز

۸۰۰

امیر تیمور گورکان ملقب بصاحب قران

نسب صاحبقران و چنگیز خان به تومناخان که جد چهارم چنگیز خان و نهم اوست میرسد و تومناخان بادشاه ترکستان بود و دو پسران داشت قبل خان و قاچولی بهادر از نسل قبل خان چنگیز خان بود و امیر تیمور از اولاد قاچولی بهادر نام پدرش امیر طرغای بود و ولادت صاحبقران در شب سه شنبه بست و هفتم شعبان سال هفتصد و سی و شش هجری موافق تاریخ نهم اپریل ماه انگریزی سنه یکهزار و سه صد و سی و شش عیسوی در خطه دلکش شهر کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد ایران در زمان بادشاه ماوراء النهر ترمه شیرین خان که از اولاد جغتای بن چنگیز بود از بطن تکینه خاتون از مطلع اقبال طالع گشته و تاریخ آن از روی حساب ابجد مولد تیمور یافته اند در زمان ولادت او چهار ماه از وفات سلطان ابو سعید خان گذشته بود و بدین سبب هرج مرج تمام در سرزمین ایران بظهور آمده چون امیر تیمور بسن بست و پنج سالگی رسید خواهر امیر حسین ابن امیر مسلای ابن امیر قزغن را خواستگاری نمود و امیر قزغن بعد از قتل غزان سلطان بسرداری رسیده بود و بعد از قتل وی پسرش امیر عبد الله قائم مقام شد و بعد از وی خللی تمام در مملکت بهم رسیده هر کس جای را متصرف شده اطاعت بگری نمیکردند چون امیر تیمور و امیر حسین بر دیگر دشمنان غالب آمدند و تمامی ماوراء النهر را متصرف شدند در آخر میانه او و امیر تیمور بکدورت کشید امرا نیز از بد خلقی امیر حسین تنگ آمده بودند که در ان اثنا خواهرش که حرم امیر تیمور بود وفات یافت یکبارگی علاقه خویشی و دوستی از هم گسسته شد و امیر تیمور باتفاق امرا لشکر به بلخ کشید و امیر حسین را از حصاری که آنجا متحصن شده بود بدست آورده روز چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان سال هفتصد و هفتاد و یک که مطابق دهم اپریل ماه انگریزی سنه یکهزار و سه صد و هفتاد عیسوی بود بقتل رسانیده تاج سلطانی بر سر نهاد و این بیت در تاریخ جلوس اوست ❊

تاریخ

یا فتی تو جلوس تیمیر سلطان	با نقطه نهی گر بسر دال دعا

امیر تیمور بعد از قتل امیر حسین بلخ را بیکی از هواخواهان خود سپرده بکش مراجعت نمود و از آنجا رو بجانب سمرقند نهاد و آنرا مرکز رایت سلطنت و پای تخت خود گردانیده بنای قلعه و عمارات فرمان داد چنانچه در اندک مدت از برکت مکرمت او سمرقند بجای رسید که فوق آن متصور نباشد بعد ازان در سال هفتصد و هفتاد و هفت قمر الدین خان حاکم ترکستان را مستاصل گردانیده در سال [illegible] صد و هشتاد و یک خوارزم باو مسخر شد و پس از دو سال هرات و توابع آن در تحت تصرف [illegible] بود در سنه هفتصد و هشتاد و هفت تا سلطانیه رفته انجا را مسخر نمود و در همین سال آذربایجان را [illegible] تیمور [illegible] فتح کرد و روز دوشنبه سال هفتصد و هشتاد و نه بواسطه فتنه و فساد [illegible] از مردم اصفهان [illegible] آن شهر را قتل عام فرمود و شیراز را مسخر ساخته در شروع [illegible] هشت صد و [illegible] تیمور [illegible] کردن [illegible] گنج [illegible] نهاد و در شیراز بقتل [illegible]

آل مظفر را مقهور ساخته فارس را در تصرف خود آورد بعد ازان ببغداد رفت و اهل آن دیار را بقتل آورد و سلطان احمد جلایر سلطان آن
اولیس فرار نموده بطرف روم رفت و بغداد مسخر او شد در سنه هفتصد و نود و هفت بر سر تقتمش خان که حقوق امیر را فراموش
کرده بود رفته او را مغلوب و مستهلک گردانید و تمامی بلاد شمال را چون ارس و مسکاو و چرکس و قمق و قبچاق تاخت نموده باز بآنجا
معاودت نموده تمامی آذربایجان و عراق را بمیرزا میرانشاه پسر بزرگ خود داد و خراسان را بمیرزا شاهرخ سپرده بسمرقند باز
گشت و در سنه هشتصد عزیمت هندوستان کرده بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سنده گذشته
و با محمود شاه لودی که دران ایام در دهلی بادشاهی میکرد محاربه نموده فتح هندوستان کرد و در دهلی خطبه بنام خود خوانده بعد قتل
و غارت پانزده روز در دهلی مانده متوجه ایران گردید و بسمرقند معاودت فرمود و در سنه هشتصد و سه هجری سیواس ...
ابلستان را تاخت نموده لشکر بشام کشید و تمامی آن ولایت را مسخر ساخته حاکم آنجا را بقتل رسانید و در همون سال دمشق را گرفته
آتش زد و تاخت و تاراج نمود چنانچه اهل آن دیار تاریخ این معامله را در لفظ خراب ۸۰۳ یافته اند و بتاریخ نوزدهم ذی حجه روز جمعه
سال هشتصد و چهار هجری که آفتاب در ششم درجه اسد بود در حوالی انگوریه با ایلدرم بایزید که بادشاه روم بود مصاف کرده
غالب شد و چون که چند روز بعد از فتح سال هشتصد و پنج شروع گردید تاریخ این فتح را غلبت الروم فی ادنی الارض یافتند
یعنی لفظ الارض که سه حرفی است اعلی آن الف است و اوسط ری و حرف ادنی ضاد است ۹۰۰ پس حرف ضاد که ادنی است تاریخ
فتح شد منقول است که چون شاهجهان بادشاه در ایام سلطنت خود این تاریخ را شنید بسیار خوش گردید فرمود که از کتب تواریخ
تحقیق نمایند چون ظاهر شد که در شروع سنه هشتصد و پنج فتح روم شده فرموده که حرف ض را عدد هشتصد باشد
این تاریخ درست نیست زیراکه تفاوت پنج سال است افضل خان دیوان اعلی بعرض رسانید که ضاد ملفوظی بگیرند که فن
تعمیه است مضایقه ندارد فی الجمله بعد فتح روم بایزید را اسیر و دستگیر ساخته بپایه سریر آوردند چندی او را در قفص آهنی کرده
همراه خود میداشت و خواست که او را مطلق العنان سازد که از مرض خناق و ضیق النفس بتاریخ سیزدهم شهر شعبان
در سنه هشتصد و پنج درگذشت فوت ایلدرم بایزید تاریخ وفات اوست بالجمله امیر تیمور تمام روم را تا کنار دریای
فرنگ تاخت کرد و چون خاطرش از قضایای روم فارغ شد بواسطه بدعهدی گرگین کورجی در شروع سال
هشتصد و پنج بولایت گرج رفته تمام گرجستان را زیر و زبر نمود و کلیساهای ایشان را مساجد گردانید و تمام مردان قلعه
گورگین را گرفته بتیغ بیدریغ درگذرانید و در سنه هشتصد و هفت هجری در تسخیر ممالک خطا نموده و ازانجا کوچ
کرده در موضع اترار از اعمال ترکستان که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ است قشلاق نموده بودند و دران اثنا
مریض شده شب چهارشنبه هفدهم ماه شعبان سنه هشتصد و هفت که مصادف هجدهم فروری ماه انگریزی سنه
یکهزار چهارصد و پنج عیسوی بود رو بجانب دار الملک بقا آورد و بموجب وصیت نعش او را در خطه سمرقند آورده
در گنبد سید برکه شیخ شمس الدین کلال که صاحب قران را با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام بود مدفون ساختند
بعد وفات لقب او علیین مکانی مقرر نمودند و لقب گورکان که شامل اسم او می نویسند سبب این است که در سلسله
چنتا خان بقرابت دامادی مشرف می شد او بخطاب گورکان نوازش می یافت چون صاحبقران ازان نسل بود
و هم با صبیه بادشاه وقت کتخدا گردیده بود بنابران بالقاب گورکان اشتهار یافت و گورکان بزبان ترکی داماد را
گویند تاریخ وفات در الفاظ تیمور رفتان یافته اند و ازین رباعی ولادت و جلوس و وفات او معلوم شود —

تاریخ

۸۰۷ — سلطان تیمور که مثل او شاه نبود ‖ در هفتصد و سی و شش [۷۳۶] آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی [۷۷۱] کرد جلوس ‖ در هشتصد و هفت [۸۰۷] کرد عالم بدرود

ایضاً

بسال هشتصد و هفت و هفده از شعبان ‖ نماز شام سه شنبه بخطه اترار

تاریخ بتعمیه

۸۰۷ — سلطان تمر آنکه چرخ را دل خون کرد ‖ وز خون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علیین تاخت ‖ فی الحال ز رضوان [۸۰۷] سر و پا بیرون کرد

یعنی اگر سر و پای لفظ رضوان را که حرف ری و نون باشد دور کنی از باقی حروف از روی حساب جمل سال وفات دریافت گردد و این
تاریخ را تعمیه یا تخرجه گویند ✤

تاریخ دیگر

۸۰۷ — شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد ‖ وداع شهریاری کرد و تاریخش [۸۰۷] همان آمد

و مولانا محمد زاهد که از فضلای عصر بوده تاریخ وفاتش را چنین بتعمیه گفت ✤

تاریخ

۸۰۷ — تیمر گرگان ز نخل شاهی بر داد ‖ در آخر عمر جان بحسرت سر داد
زاهد پی تاریخ وفاتش آمد ‖ بگرفت سر و پای قضا را سر داد

سر و پای قضا را اگرفت یعنی اسقاط کرد و زاهد سر خود را که حرف زی است داد تاریخ حاصل شد و دیگری چنین گفته مصرع
سر زلف آورد و بر زرخ [۸۰۷] نهاد ✤ این را نیز در لباس تعمیه ادا کرده که ظاهر کرده مدت عمر صاحب قران هفتاد سال و یازده ماه
و بست روز و مدت سلطنت سی و پنج سال یازده ماه و پنج روز و درین مدت قلیل در اکثر ربع مسکون از ایران و توران
و ترکستان و گرجستان و چین و ختن و فارس و کاشغر و بدخشان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان
و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرمان و کیچ و مکران و روم و شام و مکه و مدینه و هند وستان خطبه و سکه بنام او بود و
صاحبقران را چهار فرزندان بودند یکی جهانگیر مرزا دویم عمر شیخ مرزا سوم امیران شاه گورکان چهارم شاهرخ بهادر که
هر یکی را در زمان آنحضرت چندین فرزندان شده فضلا در بیان حالات او مجلدات و مصنفات نوشته اند از انجمله
ظفرنامه که آنرا تاریخ تیموری گویند از مولانا شرف الدین یزدیست و دیگر تیمورنامه مولانا عبداللّٰه ہاتفی است ✤

ذکر مزار صاحبقران

خواجه عبدالکریم که همراه نادرشاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه ۰۰۰ و هجری از دهلی بایران رفته بود در کتاب بیان واقع تصنیف خود میگوید
که چون نادر السلطان بعد فتح هندوستان و مراجعت خود بطرف ایران در ایامی که در بخارا اقامت داشت بلطف علیخان اقشار
حکم کرد که شنیده شد که سنگ قبر امیر تیمور از تحفه های روزگار است و بعضی میگویند که قادر هر معدن هست می باید که سنگ
مذکور را مع دروازه های مدرسه آنجا که هفت جوشی است بمشهد برساند خان مذکور بسمرقند رفته آن تخته سنگ سبز رنگ را از بالای
قبر صاحبقران برداشته مع دروازه های مدرسه بعرابه توپ کشی که در هند چهکڑه گویند بار نموده بمشهد آورد و لیکن در اثنای
کندن از ضرب تیشه سنم پیشه آن گورکنان سخت جان چهار پاره گردید چون آرنده و دارنده آن لوح مذکور باین حقیر سیف

عبد الکریم رلبا بنگالی داشت زیره ازان سنگ ازو گرفته برای نمودن یاران بهندوستان آورد سبحان الله عنک دو ازکمترند در قمار چیزیکه بیما از برای عبرت اولی الابصار از پردهٔ خفا بمنصهٔ ظهور جلوه میدهد وقتی بود که امیر تیمور در کمال استقلال با حشمت جاه و جلال معز نوشت برای سلطان روم بطریق تهدید و تجدید مینوشتند **بیت** نیامد ز ترکان بهم رو بهم چنو بولان برم خاک این بوم را + چنانکه بعد از تسخیر روم خاک قسطنطنیه که پای تخت والی انجاست بر چهل شتر بار نموده ... چون آخر کار ناچار بحکم قادر جبار دست از ملک و مال و درهم و دینار پاک شسته اکتفا بتختهٔ سنگی فرمود آخر اسم بایزید و شیخ بهار منشور ساخت +

شیخ نور قطب عالم

۸۰۸

پور شیخ علاء الحق هست اصلی نام او شیخ نور الدین احمد زادگاه او لاهور است شیخ حسام الدین مانکپوری خلیفه اوست در هشتصد و هشت رهگرای عالم علوی شد و در پندوه مدفون است در مرات جهان نما مرقوم است که او در هشتصد و چهل و هشت فوت کرده والله اعلم +

اقبال خان لودی پسر ظفر خان

بعد فتح یافتن بر نصرت شاه فرمانروای دهلی در سنه هشتصد و دو هجری در ماه صفر بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

شاه اقبال خان نصرت مند	جالس تخت شد بعزم شهی	سال تاریخ گفت هاتف غیب	محفل آرا ز عز بزم شهی ۸۰۲

و اقبال خان ملک میان دواب را ضبط نمود اما اقطاعات بزرگ در قبض امرای دیگر ماند گجرات در قبض اعظم خان عرف ظفر خان و پسر او تاتار خان و ملتان و دیبالپور در دست مسند عالی خضر خان و کرا و اوده و قنوج و بهار و بهرایچ و جونپور در تصرف خواجه جهان المخاطب بملک الشرق ماند و ملک الشرق خواجه جهان در سنه هشتصد و دو هجری در جونپور فوت کرد و ملک قرنفل که پسر خوانده او بود بجای او قابض شده خود را مبارک شاه خطاب کرد و چون مبارک شاه در سنه اربع و ثمانمائة وفات یافت برادر او سلطان ابراهیم بادشاه جونپور وغیره گردید و اقبال خان در سنه هشتصد و هشت بر خضر خان حاکم ملتان لشکرکشی نموده بست و نهم جمادی الاول سنه مذکور بقتل رسید تاریخ وفات به تعمیه +

تاریخ

۸۰۶

چون تهی اقبال خان فرمانده کشورستان	داور اقلیم گیر و پرورش فرمای خلق	یافت جا در سایهٔ طوبی و قصر حور عین	سالش از دوی بگاشد آه وا دریای خلق ۸۰۶

میرزا میرانشاه

فرزند عزیز امیر تیمور گورکان بود ولادت او در سنه هفتصد و شصت و نه هجری واقع شده در زمان پدر خود حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام بایشان متعلق بود روزی در شکار اسپ رم خورد و از سر زین بر زمین افتاد و ضربی عظیم در سر وردی او رسید اگرچه علاج بسیار کردند و مزاج او بصحت میل کرد لیکن اثری ازان ماند بنابران امور مملکت بمیرزا ابوبکر که پسر کلان او بود سپرد و خود دخل نمیکرد و چون پدرش امیر تیمور رخت هستی ابقی بربست ابوبکر میرزا بنام پدر خود کرده مهمات سلطنت را سرانجام میداد تا آنکه بعد از سالی قرا یوسف ترکمان که او را از هنگام امیر تیمور هوس سلطنت در سر پیچیده بلکه چند مرتبه با امیر جنگ نموده بود و بعد وفات او آذربایجان را بتصرف شده بود سر بشورش بر داشته و سپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد میرزا ابوبکر پدر را همراه گرفته بمحاربه شتافت و بتاریخ بست چهارم

ذی حجه سنه هشتصد و ده هجری میرزا امیرانشاه کشته شد و میرزا ابوبکر انهزام یافته بگریخت مدت عمر میرانشاه چهل سال و هفت ماه و ده روز و مدت سلطنت سه سال و سه ماه و هفت روز او را هشت پسران بودند ابابکر میرزا و علی میرزا و عمر میرزا و میرزا خلیل و سلطان محمد و میرزا ایجل و میرزا سیورغتمش +

سلطان احمد جلایر بغدادی

خلف الصدق سلطان اویس جلایر است بعد قتل نمودن برادر خود سلطان حسین جلایر را در سنه هفتصد و هشتاد و چهار در بغداد بر مسند خلافت نشست حکم او تا سرحد روم رفتی با وشادی هنرمند و هنرپرور بوده و اشعار عربی و فارسی نیکو گفتی و در انواع هنر مثل تصویر و تهذیب و قواسی و شهابی و خاتم بندی و غیر ذالک استاد بود و بیشتر علم خط نوشتی او را اعتقادی عظیم در حق خواجه حافظ بودی و چند انکه حافظ را بغداد طلب داشتی و رعایت کردی حافظ از فارس جانب بغداد میل نه نمود و بخشک پاره در وطن مالوف قناعت کردی و در مدح سلطان این غزل گفته بغداد فرستاده .+

غزل

احمد الله علی معدلة السلطانی	احمد شیخ اویس حسن ایلکانی
ماه گر لی تو برآید بدو نیمش نزنند	معجزهٔ احمدی و عاطفت سبحانی
خان بن خان شهنشاه شهنشاه نژاد	انکه میزید اگر جان جهانش خوانی
بر شکن کاکل ترکانه که در طالع تست	دولت کسری و منصب چنگیزخانی

در سال دوازدهم از جلوس در حدود سنه هفتصد نود و پنج امیر تیمور صاحبقران المقمع سلطان احمد لشکر بیار بغداد کشید و سلطان احمد بغداد را وداع کرده بروم رفت و چون چند سال بعد از وفات صاحبقران در سنه هشتصد سیزده سلطان احمد قصد تبریز کرده بر قرا یوسف ترکمان که از جمله کله بانان پدر او بود لشکر کشید و کار بستیز رسید قرا یوسف بر سلطان احمد غالب آمد و او را گرفته بقتل در آورد و دور سلطنت از خاندان جلایر بر افتاد و ترکمان مسلط شدند چون خبر قتل سلطان بمیرزا شاهرخ ابن صاحبقران رسید از خواجه عبدالقادر که فرید دهر و نادرهٔ عصر بود و سلطان احمد او را مسمی بیار عزیز گردانیده بود پرسید که تاریخ چیست بواسطه یار عزیز بسته خواجه این رباعی در تاریخ سلطان گفته گذرانید +

تاریخ

عبدالقادر زده هر دم خونریز	یا دهد بهشت جای ستیز
الکان که در سپهر سروری زان ماه	تاریخ وفات گشت قصد تبریز ۸۱۳

۸۱۳

قرا یوسف ترکمان

ولد قرا محمد است و اصل ایشان از جبال عارت است من اقصاء ترکستان و بعهد قدیم با ذربایجان و دلیس افتاده اند و مردم صحرا نشین بودند سلطان اویس جلایر ایشان را گله بانی و چوپانی فرمود و قرا محمد پدر و ولد او سلطان محمد بغدادی خروج کرد و تبریز را گرفت و باز از سلطان احمد مختار منهزم شد و سلطان احمد از سرهای ترا کمه در صحرای خوی مناره ساخت و قرا یوسف آن مناره را در زمان خود خراب کرد و سرهای اقربا را دفن نمود و بر جای آن لنگری بنا فرمود و صاحبقران قرا محمد و قرا یوسف را بارها از آذربایجان و مضافات آن رانده و ایشان گریخته اند و تا تیغ آبدار صاحبقرانی درمیان بود آتش فتنه آن مخاذیل مشتعل نگشت و همواره منکوب و گریزان بجانب شام و روم بودند اما بعد از وفات صاحبقران باز قرا یوسف استیلا یافت و فتنها ظاهر کرده و خونی که خوکرفت امیران شاه را در سنه هشتصد و ده و سلطان احمد جلایر را در سنه هشتصد و سیزده بقتل رسانید و چون در سنه هشتصد و چهارده میرزا شاهرخ لشکری عظیم بجنگ قرا یوسف کشیده بدفع او

مشغول گشت و بهر دو لشکر قریب بیکدیگر شدند قرا یوسف هیضه کرد و از دو شکم درگذشت و ملک صبح بتصرف میرزا شاهرخ درآمد یکی از شاعران دران باب گفته ابیات بساط حکومت بگسترده بود ❊ ولی هیچ فرصت نداد ش حیات ❊ چنین طرفه منصوبه کس ندید ❊ ز یک سوی شهرخ ز یکسوی مات ❊

احمدآباد گجرات

احمدآباد دارالملک گجرات است سلطان احمد بن سلطان محمد بن سلطان مظفرشاه گجراتی است بر بنای آن گماشته در طبقات اکبری آمده که چون سلطان احمد آب و هوای قصبه اساول را که بر سر راه پتن واقع است موافق مزاج خود یافت باتفاق جناب شیخ احمد کهتو که از کبار مشایخ آن روزگار بود اراده شهر ساختن نموده در ذی القعده سنه ثلاث و عشر و ثمانمایه در کنار آب سابرمتی خشت تعمیر شهر احمدآباد را بر زمین هموار و قلعه و بازارها و مساجد متعدد طرح انداخت و در بیرون شهر سه صد و شصت پوره مشتمل بازار و مسجد و دیوار علیحده آبادان ساخت و تاریخ بنای آن شهر دلکشا را با چنین یافته اند چنانچه جلوای شاعر مثنوی با تاریخ درین باب گفته و آن مثنوی در مرات اسکندری مرقوم است از آنجمله این چند بیت ترقیم یافت

ابیات

چنین گفت حلوای شکرسخن ❊ که افشاند صد درج دُر در سخن
که چون چند گه شاه گردون غلام ❊ شدش بر لب رود سابر مقام
زمینی بغایت فرحناک دید ❊ ز گرد و محن خاک او پاک دید
بالهام غیبی و حکم اله ❊ چنین آمد اندر دل پادشاه
که در ساحت آن زمین هوا ❊ کند تازه شهری معظم بنا
بفرمان شاهنشه بخت یار ❊ بکرد چند ساعات سعد اختیار
مه ذوالقعده رفته از هجریه ❊ ثلث عشر با ثمانمایه ۸۱۳
چو ترتیب آن شهر عالی مقام ❊ شدش ناصرالدین احمد تمام
ورا نام هم احمدآباد شد ❊ دران ملت احمدآباد شد

و در سنه عشرین و ثمانمایه حصار احمدآباد صورت اتمام یافت و چون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید در دوازده کروهی احمدآباد شهری بنا نهاد محمودآباد نام و در ولایت صورت قلعه نیز بغایت استواری در سنه نهصد و چهل و هفت تعمیر ساخت و سلطان احمد مذکور بعد وفات والد ماجد خود مظفرشاه در سنه ثلث و عشر و ثمانمایه هجری بسلطنت گجرات رسیده بود و سی و دو سال و شش ماه و هشت روز سلطنت نموده در چهارم ماه ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش درگذشت و بعد از و سلطان محمد پادشاه شد و پس از فوت او سلطان قطب الدین بجای او نشست ❊

سلطان خلیل الله

فرزند امیرانشاه بن امیر تیمور است بعد از وفات امیر تیمور بر تخت سمرقند جلوس کرده پادشاهی صاحب حسن بخشنده و ظریف طبع بوده چهار سال در دیار ماوراءالنهر سلطنت کرد آخرالامر خداداد حسینی و خدایداد حبته و شیخ نوری بیک و باقی امرا بر و خروج کردند و شاهزاده را بند کرده بقلعه شاهرخیه فرستادند چون آوازه استیلای امرای حرام نمک و قید امیرزاده بسمع شاهرخ میرزا رسید سپاهی گرانمایه جمع کرده از هرات عزم سمرقند نمود و آن نمک حرامان سمرقند را گذاشته بطرف ترکستان گریختند و شاهرخ سلطان نقاره بنام خود زده بر تخت سمرقند جلوس کرد و فی الجمله چون مملکت ماوراءالنهر بتصرف شاهرخی افتاد سلطان خلیل را از بند خلاص ساخت و از آب آمو عبور فرموده حکومت تخت بخلف الصدق خود الغ بیک گورکان مقرر داشت و کان ذالک فی سنه هشتصد و یازده و بعد از انکه

باب نهم

۸۱۴ سلطان خلیل را شاهرخ سلطان بهرات آورد سلطنت و ایالت ری و قم و همدان بدو داد و او دو سال و نیم در آن دیار بنیابت عم سلطنت کرد و در شهر رجب سنه هشتصد و چهارده هجری در ری بجوار رحمت حق واصل گشت بیست و هفت سال عمر یافت

مسجد گجرات

در گجرات موضعی است موسوم بمانک چوک قریب آن مقام یکی از اراکین دولت سلطان احمد گجراتی که ابوبکر حسینی نام داشت در سنه خمس عشر و ثمانمایه مسجدی عالی تعمیر نموده این ابیات در تاریخ بنای آن در مرات اسکندری مرقوم است

تاریخ

فرخ این بقعه که چون کعبه بنای عجب است
منبع علم و ادب است یکی بانی آن

کعبه اسلام دولت و دین عرب است
که وفا و کرم و کنیتش اندر حسب است
مسجد الکبیر شده تاریخ اساس

در جهاندار سلطان زمان احمد شاه
زبده آل نبی مفخر اولاد علی
هشتصد و پانزده و غره ماه رجب است ۸۱۵

شهریاری که شهنشاه جهانش لقب است
سید عالم ابوبکر حسینی نسب است

۸۱۵

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه لودی است چون اقبال خان در جنگ با خضر خان حاکم ملتان کشته شد دولت خان و اختیار خان پسران محمود خان لودی باهم متفق شده ملک را در قبضه اختیار خود ها داشته سلطان محمود را که از خوف امیر تیمور دهلی را گذاشته بطرف گجرات گریخته بود و بعد از ان در قنوج آمده آن ملک را بتصرف خود داشت طلب داشتند و بتاریخ بیست و دوم جمادی الثانی سال هشتصد و هشت هجری بار دیگر او را بر تخت دهلی نشانیدند تاریخ جلوس اوست

تاریخ

شه چو بر تخت شهی نشست سلطان محمود
دولتش بیش و عدالت انامه اثر اقبال از زر پر
هاتف از منظر قدس آمده آواز کنان
قدرت عدل بود سال جلوس اقدس ۸۰۸

سلطان محمود در سنه هشتصد و پانزده هجری بطرف کیتهل برای شکار رفت و بعد مراجعت مریض گشته بتاریخ بیست و نهم ذی قعده بعد ایالت هفت سال و پنج ماه و هفت یوم در گذشت مدت حکومت و نحوست او هر دو مرتبه تا روز وفات نوزده سال و پنج ماه بود تاریخ وفات اوست

تاریخ

۸۱۶ زد کوس فنا زبسکه سلطان محمود
آمد غم ازین حادثه از غم دل خون
هاتف بغم و الم شد و گفت عجب است
سازد الم و درد همین ز افزون ۸۱۵

دولت خان لودی

پسر محمود خان لودی است بعد وفات سلطان محمود امرا دولتخان را در سنه هشتصد و پانزده روز در دهلی بر تخت نشانیدند تاریخ جلوس اوست

تاریخ تعمیه

کرد دولتخان چو تاج خدائی المفر
روی عالم را حسن صبح نوروزی عروس
گفت هاتف با سر اقبال با صد خورمی
روزگار عیش آمد سال تاریخ جلوس ۸۱۵

بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه هشتصد و هفده در جنگ بدست خضر خان افتاده در قلعه فیروز آباد مقید ماند تا آنکه در ماه جمادی الاول سال هشتصد و هفده هجری در گذشت مدت سلطنت او یک سال و سه ماه و تاریخ وفات او اینست

تاریخ

بود دولتخان چو [illegible] الملک اکبر نغمت
[illegible] کا اندر و خم صد ساله [illegible]
بهر ترتیب فکر بردم تا که تاریخی منتظم
گفت هاتف سال او یکجا دولت [illegible] ۸۱۷

امیر قوام الدین سجانی

در بدایت حال از سرکاری قریه سجان خواف بوده و نسخهٔ جمع و خرج و توجیه و تحقیق القریه بعهدهٔ وی بوده ناگاه وی را جذبه رسید از هر چه در آن بود بیرون آمد بسلوک راه آخرت مشغول شد وی را اشعار بسیار است بعضی غزلیات مولانا جلال الدین را جواب گفته کتابی تصنیف کرده جنون المجانین نام آن نهاده و در آنجا سخنان غریب درج کرده است وفاتش پنجم محرم سال هشتصد و بیست واقع شده چنانچه از تاریخی که مولانا یحیی قهستانی در تاریخ ولادت و وفات او گفته مستفاد میگردد ❊

تاریخ

امیر تارک سالک قوام ملت و دین | که در طریق طلب مثل شاه ادهم بود
بسال هفصد و سی و چهار میلادش | بسلخ روزه و آغاز عید عالم بود
شب مفارقتش شهور هشتصد و بیست | بر اقتضای قضا پنج شب مقدم بود

۸۲۰

سلطان خضر خان

ابن ملک سلیمان حاکم ملتان از اولاد سادات است بعد وفات پدر خود در زمان فیروز شاه بادشاه دهلی بحکومت ملتان رسید و صاحبقران نیز در حین مراجعت از هندوستان آن ولایت را بدو تسلیم فرموده بود بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه هشتصد و هفده با دولت خان لودی محاربه نموده و او را بدست آورده محبوس کرده بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس او است

تاریخ

چون خضر خان بتخت کرد جلوس | مرهم سینه‌های ریش آمد
بهر تاریخ این جلوس سروش | گفت جشن (شاه) قباد پیش آمد

۸۱۷

و خضر خان با وجود استعداد سلطنت سکه بنام امیر تیمور و بعد فوت او بنام پسرش شاهرخ مرزا جاری داشته در غایت عدالت و خدا ترسی روزگار میگذرانید بعد سلطنت هفت سال و دو ماه و دو یوم بتاریخ هفدهم جمادی الاول سنه هشتصد و بیست و چهار هجری بمرض مبتلا گردیده درگذشت و پسرش مبارک شاه بادشاه دهلی شد تاریخ وفات ❊

تاریخ

چون خضر از جهان خضر خان بربست | نخل طرب جهان بفتاد از بیخ
هاتف ز جیب فکر سر بر زده گفت | در دار زمان روز افزون تاریخ (۸۲۴)

۸۲۴

مخدوم شاه تقی

فرزند مخدوم شیخ شعبان بیابانی است درویشی با کمال بود در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه اله آباد واقع است مدفون است مرقد او زیارت گاه عالمیان است شاید که در سنه هشتصد و بیست و چهار فوت کرده و تاریخ او درین الفاظ یافته اند سپهر فلک آفتاب و بعضی کسان از اسم او که شاه تقی است و عددش هشتصد و شانزده میشود تاریخ برآورده چنانچه ازین بیت مستفاد میگردد ❊

تاریخ

چو شد شاه تقی موصل حقیقی | ز آتش گشت تاریخ وفاتش (۸۱۶)

۸۱۶

شیخ محمد گیسو دراز

خلیفهٔ شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است بفرمودهٔ پیر از دهلی بدکن رفت و در سال هشتصد و بیست و پنج دران دیار فوت کرده در

نگر که مدفون گردید تاریخ وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه سید محمدش نام است	ماه ذیقعده بود و شانزدهم
یگانه پیر اهل اسلام است	گر شده سیدی بچرخ نهم
عالمی را کشید از چه آز	سال نقلش که بجو لو سفت
برسنهای گیسوان دراز	عقل مخدوم دین دنیا گفت ۹۲۵

سید شاه نعمت الله ولی

بکمالات نفسانی و کمالات انسانی موصوف بود و بخرق عادات و کشف و کرامات معروف نسبش بامام موسی کاظم منتهی میشود مرید شیخ عبدالله یافعی بود و مذهب امام شافعی داشت و سلاطین عصر و ملوک زمان معتقد او بودند معاصر سلطان شاهرخ بوده مولفات او قریب پانصد کتاب و رساله است در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه هشتصد و بیست و هفت در زمان شاهرخ مرزا انتقال نموده و در قریه ماهان مدفون گردیده اما از تاریخ که در کتاب مجمع الواصلین مسطور است سنه هشتصد و سی و چهار مستفاد میشود تاریخ اینست

تاریخ

آنکه روشن تر از خور و ماه است	شاه کونین نعمت الله است	لقب خاص اوست نور الدین	روشن از نور او زمان و زمین
او ولی خدا است در دو جهان ۸۳۴	مرشد و رهنمای پیر و جوان	بیست و پنجم مه رجب بوده	که ز دنیاش نقل فرموده ۸۳۴
آنکه مفتاح باب فردوس است ۸۲۷	نقل او آفتاب فردوس است	باز تاریخ فوت او رضوان	نور جنات عدن گفت بدان
	روضه عالیش بماهان است	که به نزد شهر کرمان است	

سید قاسم انوار

لقبش معین الدین علی است سلسله او بشیخ صدر الدین اردبیلی میرسد اصلش از آذربایجان است بعد از تکمیل میل هرات فرمود و اکثری از اشرافات اتجا مرید و معتقد او گشتند اصحاب غرض بشاهرخ مرزا خبر کردند که اکثر فرزندان مرید شاه قاسم گردیده اند و مارا بر صلاحیت وی چندان اعتقاد نیست بادشاه باخراج سید حکم فرمود لیکن هیچ کس یارای آن نداشت که این حکم به وی رساند درینحال شاهزاده بایسنغر گفت من بلطائف الحیل او را روانه سازم برخاست و بزیارت سید شد و بتقریبی سخن عزیمت سفر درمیان آورد سید فرمود بدرست مرا بچه وجه اخراج میکنید شاهزاده گفت که ای خداوند شما چرا بسخن خود عمل نمیکنید سید گفت آن سخن کدام است شاهزاده این بیت خواند **بیت**

قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن	شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان

سید دعا و تحسین کرده فی الحال روبراه نهاد و در سنه هشتصد و سی و هفت ازین جهان رحلت فرمود و در مرات الخیال مرقوم است که او در سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه فوت شده مرقدش در شهر جام است تاریخ وفات او از کتاب مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

شاه کونین قاسم انوار	زبدهٔ آل حیدر کرار	بود او مست سر لم یزلی	واقف حالتی خفی و جلی
سال ترحیل آن [illegible] ۸۳۵	گفت قاسم بخلد قاسم خلد	مرقد او بشهر جام نگر	بسرش نور صبح و شام نگر

سلطان مبارک شاه

پسر خضر خان است بعد پدر بتاریخ نوزدهم ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بیست و چهار هجری بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

۸۲۴

گشت چون بادشه مبارک شاه	شادی آماده گشت و برپا جشن	سال تاریخ این خجسته جلوس ۸۲۴	شد نگهبان عالم آرا جشن

چون سیزده سال و سه ماه و شانزده یوم سلطنت نمود سرور دار الملک و قاضی عبد الصمد و سدهاران کتری اتفاق کرده او را بتاریخ نهم ماه رمضان سال هشتصد و سی و هفت هجری در مسجدی که آنجا برای نماز رفته بود شهید کردند و برادرزاده او را که محمد شاه نام داشت بادشاهی برداشتند شاه هوشنگ بادشاه مالوه معاصر سلطان مبارک شاه بوده است تاریخ وفات مبارک شاه

تاریخ

۸۳۷

آماده چو شد پی سفر از دنیا	سلطان مبارک شه دولت همراه	آواز آمد برای تاریخ وفات	سی سفر روح مجسم ز سروش ۸۳۷

میرزا بایسنغر

این میرزا شاهرخ است ولادت او در شهور سنه هشتصد و دو هجری رو داده و وفاتش پیش از پدر در دار السلطنه هرات در باغ سفید بوده در عمر سی و هشت سالگی در هنرمندی و هنرنوازی شهره اقالیم بود گویند که چهل کاتب خوشنویس در کتابخانه او بکتابت مشغول می بودند شعر ترکی و فارسی را نیکو گفتی و بشش قلم خط نوشتی و این تخلص او راست ؎ گدای کوی او شد بایسنغر ٭ گدای کوی جانان بادشاهی ست ٭ و میان میرزا الغ بیگ و میرزا بایسنغر و ابراهیم سلطان لطیفه و مکاتبات بسیار است شبی از فرط شراب بخواب گران فنا گرفتار شد این واقعه در سنه هشتصد و سی و هشت هجری بوقوع آمده شعرا در مرثیه او اشعار بسیار گفته اند امیر شاهی بدین رباعی بر همگنان فایق آمده رباعی در ماتم تو دهر بسی شیون کرد ٭ لاله همه خون دیده در دامن کرد ٭ گل جیب قبای ارغنون را بدرید ٭ قمری نمد سیاه در گردن کرد

شاه مدار

لقب او بدیع الدین است مرید شیخ محمد طیفوری البطامی است هرگز جامه او چرکن نشدی و با خلق پیشانی شگفت داشتندی از و برگذارند سلسله مداریه را او سرآغاز است خوابگاه او مکنپور است هر سال روز فروشدن او گروها گروه مردم از دور دشتها بدانجا رسند و هر یکی از نگارنگ علم با خود برده نیایشها بجای آرند قاضی شهاب الدین در زمان سلطان ابراهیم شرقی بود و آدنختی و شهرساری اندوختی در مرآت جهان نما مرقوم است که تاریخ وفات او ساکن بهشت یافته اند که از آن سنه هشتصد و سی و هشت بر می آید و بعضی نوشته اند که در هشتصد و چهل فوت کرده چون راقم این اوراق در سنه یکهزار دو صد و پنجاه و نه هجری از آگره ابا و بطرف اکبرآباد میرفت گذر بهمت درگاه مذکور که شش کروه شرقی از شهر قنوج فاصله دارد افتاد و این تاریخ در وفات او از پیری که مجاور آن مکان بود بدست آمد

تاریخ

۸۳۸

رفت زین دار سوی حق المآب هیزدهم از جمادی الاول	شاه دین مالک عیان صواب شد فرو آفتاب عالمتاب چون طلب کرد دل ز سال وصال	خیمه زد سوی عالم ملکوت گشت طالع دران زمان جیب شد عیان ساکن بهشت جواب ۸۳۸	رخت بربست زین جهان خراب منظر فیض [illegible]

بعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند میگویند که عمرش چهار صد سال بود و این سخن بعید از عقل است از تاریخی که در تحریر آورده شد

در وفات او مرقوم است چنان بفهوم میگردد که عمرش یکصد و بیست و چهار سال بود و سال وفات هشتصد و چهل و این تاریخ است

تاریخ

آنکه قطب مدار عالم بود
بیمثل است و شامی و حلبی
عمر آن شاه مطلع الانوار
بشب جمعه شاه نقل نمود

بادشاه ممالک و دین بود
پیشوای ره خدا طلبی
یکصد و بیست و چار سال شمار
پنجم هم از جماد اول بود
باز تاریخ نقل آن اعظم

شاهباز رواق علیین
آن شهنشه که مطلع نور است
شده سال طلوع او بیقین
سال ترحیل او عیان بنهفت
ز خرد ساکن بهشت رقم ۸۴۰

تاجدار جهان بدیع الدین
از مریدان شاه طیفور است
شمس دنیا و دین بدیع الدین ۷۱۶
عقل قطب المدار جنت گفت ۸۴۰

۸۴۲

سکندر ترکمان

ولد قرا یوسف ترکمان است بعد وفات پدر جلادت و مردانگی تا حدی بجا آورد که در وهم نگنجد و با شاهرخ مرزا مصاف داد و آخر مخذول و شکسته شد و بجانب روم گریخت و کان ذلک فی یوم الاربع تاسع عشرین شهر رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمایه و شاهرخ هر چند مملکت آذربایجان را با اولاد و امرای بزرگ عرض کرد اما از ترس اسکندر همگنان قبول نکردند بالضرورة آن ملک را باز بی سامان گذاشته بدار الملک اصل معاودت نمود چنانچه گفته اند ع سکندر لشکر یار از دو خست + شد با مملکت بگرفت و دگر گریخت + بالجمله میان شاهرخ و اولاد قرا یوسف و ترا که سالها خصومت باقی ماند تا آنکه در شهور سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه سکندر بکلی منکوب و ضعیف شد و از دست پسر خود که قباد نام داشت در سنه هشتصد و چهل و یک کشته شد و شاهرخ مرزا برادرش جهانشاه ابن قرا یوسف را بر آذربایجان امیر ساخت جلوس مدت سکندر شانزده سال بود

سلطان محمد ابن میرانشاه

بن امیر تیمور بدین و اهل دین باز گشت تمام داشته همواره با برادر خود مرزا خلیل الله در سمرقند می نمود و از سلطنت و ملکداری رغبتی نداشت چون در سنه هشتصد و یازده شاهرخ مرزا سمرقند را گرفته حواله پسر خود مرزا الغ بیگ نمود سلطان محمد همراه او اقامت اختیار نموده و مرزا الغ بیگ همواره در اعزاز و احترام او کوشیده بآداب برادری سلوک میفرمود و سلطان محمد دو فرزند داشت یکی سلطان ابوسعید مرزا و دیگر منوچهر مرزا چون بیمار شده قریب مرگ رسید سلطان ابوسعید را بمرزا الغ بیگ سفارش نمود لاجرم پیوسته سلطان ابوسعید در سایه عاطفت او بوده کامیاب عیش و طرب می بود تا آنکه پدرش سلطان محمد از همان بیماری شاید که در سنه هشتصد و چهل و پنج رخت هستی ازین عالم بیرون برد

شیخ وجیه الدین احمد مغربی

المشهور بشیخ احمد کهتو گنج بخش یکی از مشایخ کبار روزگار خود بود پدرش ملک اختیار الدین محمد با سلطان فیروز بادشاه دهلی قرابتی داشت و از امرای کبار بود خزانه وافر گذاشت و غیر از شیخ اولادی نبود شیخ از فرط جمالی و حسنی که داشت مردمان دهلی او را یوسف ثانی می گفتند بعد از وفات پدر در فسق و فجور مستغرق میبود تا آنکه مرید بابا اسحاق مغربی گشت و در اندک روزگار بمقام قطب رسید چنانچه سلاطین هند مرید او شدند چون بگجرات رفت سلطان مظفر گجراتی که بادشاهی دانشمند بود مرید او شد و شیخ یکصد و یازده سال عمر یافت وفات او بتاریخ پنجشنبه هشتم شوال سنه

هشتصد و چهل و نه در زمان سلطان محمد گجراتی در گجرات واقع شده مقبره او نزدیک شهر احمد آباد در قصبه سیرکهیج است و در مرات سکندری مرقوم است که در ایام اختصار شخصی را سلطان محمد گجراتی بعیادت شیخ فرستاده بود آن شخص در اثنا راه بر وفات شیخ اطلاع یافته برگشت و پیش سلطان آمد سلطان احوال پرسید گفت مصرعه شه عالم محمد را بقا باد + اتفاقاً حروف این مصرعه برابر تاریخ وفات برآمد و از لفظ آخر اولیا نیز همان تاریخ برمی آید و فاضل شاعر تاریخ وصال او را باین نظم ادا نموده

٨۴٩

تاریخ

مات یوم الخمیس قبل زوال	عمره دل ماند قطبه
کان ذالک وثامن الشوال	ملا و نهم علی ثما ثمانیه

٨۴٩

وابن تاریخ در وفات او در کتاب بحر الواصلین مرقوم است +

تاریخ

عدد قطب شد به نیک نسق جای احمد بهشت جاویدان	قطب حق بود عمر او از حق گفت تاریخ نقل او رضوان موضع فیض جای ارشاد است	صاحب علم موهبی بوده کان ذالک ثامن الشوال روضه او باحمد آباد است	شیخ احمد که مغربی بوده مات یوم الخمیس قبل زوال

٨۴٩

سلطان محمد شاه

بن فرید خان بن خضر خان بعد شهادت سلطان مبارک شاه در سنه هشتصد و سی و هفت بر تخت دهلی جلوس نمود تاریخ جلوس او اینست +

تاریخ

اعطف انصاف و سکندر بعدل آمد تاریخ جلوس	بود هم اندر فکر تاریخش که ناگه گفت زود	تابع فرمان او شد بادشاهی روم هم	شد محمد شاه چون بر تخت لیس کامیاب

در زمان او در سنه هشتصد و سی و هشت هوشنگ شاه بادشاه مالوه پسر دلاور خان غوری فوت کرده و تاریخ فوت او در الفاظ "هوشنگ شاه نماند" یافته اند هم در عهد او در هر سری سودای و در هر دلی تمنای پدید آمد و سلطان ابراهیم شرقی بعضی از پرگنات را متصرف شده بود و سلطان محمود شاه خلجی که بعد وفات هوشنگ شاه بادشاه مالوه شده بود در سنه هشتصد و چهل و چهار با سلطان محمد شاه محاربه نمود و سلطان احمد گجراتی معاصر او بوده است و محمد شاه بعد سلطنت دوازده سال و دو ماه و هفده روز بتاریخ بست و دوم شوال سال هشتصد و چهل و نه هجری درگذشت این قطعه تاریخ وفات اوست اما نه عدد کم میشود +

تاریخ

نود و هشت عرش در سالش	شد بجنت سروش غیبی گفت	دولتش بنده جاکر اقبالش	چون محمد شه یگانه که بود

میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور صاحبقران

بعد وفات پدر خود بادشاه خوارزم و خراسان و قندهار و ایران و قدری از هندوستان بود و ولادت او در بلده سمرقند چهاردهم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری بوقوع آمده و هفتاد و یک سال عمر یافت هفت سال بروزگار پدر بادشاهی خراسان کرد و چهل و سه سال بعد از پدر باستقلال در ممالک توران و ایران و دیار هند و ترک سلطنت نموده از غایت صفات طویت و خلوص نیت هر جمعه و اسطه ادای نماز بمسجد جامع هرات تشریف بردی تا آنکه

در جمعه بیست و سوم ربیع الثانی سنه ثلاثین و ثمانمائه وقتیکه از نماز فارغ شده متوجه بیرون گشت ناگاه شخصی نمدپوش احمد نام
از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی بطریق دادخواهان بسر راه آمد و جرات نموده کاردی بشکم میرزا رسانید امرا مضطرب
گشته او را پاره پاره کردند و بعد ازان جراحان بعلاج میرزا مشغول گشتند تا در اندک فرصتی انجراحت براحت تبدیل یافت
این تاریخ دران واقعه گفته اند +

تاریخ

سال تاریخ هشتصد و سی بود	روز جمعه پس از ادای صلات بجری وز بساط چون نجم زرین	قصه پس عجیب واقع شد خواست تا شهرخی زند شه مات	در خراسان ولی بشهر هرات

پنج شاهزادگان عالی قدر از صلب او بوجود آمده اند الغ بیگ گورگان و ابراهیم سلطان و بایسنغر میرزا و سیورغتمش
و محمد جوکی بهادر در صبح یکشنبه بیست و پنجم شهر ذیحجه سنه خمسین و ثمانمائه روز نوروز سلطانی در فشار و در من اعمال ری
بجوار رحمت ایزدی پیوست الفاظ خاقان زمان و حروف شمشیر تاریخ وفات اوست و این دو رباعی نیز در تاریخ وفات
او گفته اند +

(٨٥٠)

تاریخ

سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور	در هفتصد و هفتاد و نه آمد بظهور	در هشتصد و هفت شد بشاهی مشهور	در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور (٨٥٠)

ایضاً

شاهرخ شاه قضا قدرت و سلیمان شان	آنکه در بیشه شاهی زدی همچو شیر	زد بفردوس برین خیمه بذی الحجه و گفت	ماند تاریخ ز ما در همه عالم شمشیر (٨٥٠)

جامع مسجد جونپور

این مسجد بتعمیر نموده سلطان ابراهیم شرقی است که در سنه هشتصد پنجاه و دو هجری بنای آن نهاده و تا هنوز که سال یکهزار و دوصد
و شصت هجری است موجود است و تاریخ بنایش مسجد جامع الشرق است + (٨٥٢)

مرزا الغ بیگ گورکان

ابن شاهرخ سلطان ابن امیر تیمور صاحبقران است بادشاهی عالم و عادل بوده و در علم مرتبه عالی یافته خصوص در علم ریاضی
وقوفی تمام داشته چون الغ مرزا بعلم هندسه + یافت توان در هزاران مدرسه + و زیج جدید گورکانی
که مدار استخراج تقاویم بر آنست بر کمال دانش او گواهی و دلیل واضح است در عهد پدر خود چهل سال باستقلال
سلطنت سمرقند و ماوراءالنهر کرد در زمان او از یک جریب زمین که چهار خروار محصول حاصل آن بود چهار دانگ فلوس
مال و خراج میگرفته اند که بحساب دراهم نقره یک دانگ باشد بعد از وفات پدر از ماوراءالنهر لشکر بخراسان کشید و ملک
موروثی طلب میکرد و امیرزاده علاءالدوله ابن مرزا بایسنغر ابن شاهرخ با او مخالفت کرد و در حدود شریاب من اعمال
بادغیس حرب افتاد و الغ بیگ ظفر یافت و تمامی خراسان را مسخر ساخت نود هزار لشکری همراه داشت و دران هجوم
خراسان خراب شد و در شهر رمضان سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه وقتیکه الغ بیگ بضبط خراسان مشغول بود ابوالخیرخان
سمرقند را محاصره کرد دران حال پسرش مرزا عبداللطیف را که بلخ و مضافات آن را باو داده بود شیطان تحریص داد
و با پدر عاصی و باغی شد مدت سه سال الغ بیگ در کنار جیحون با عبداللطیف محاربه بود بعد ازان در شهر شعبان سنه

هشتصد و پنجاه و سه بنوای سمرقند میان پدر و پسر مصاف دست داد و عبد اللطیف ظفر یافت و الغ بیگ بطرف ترکستان گریخت
و عبد اللطیف بر تخت سمرقند جلوس نمود بعد چندی میرزا الغ بیگ باز مایل سمرقند شده در شهر رمضان سنه مذکور پیش
فرزند بی محابا در آمد آن بدبخت در اول پدر را مراعات و اکرام نمود غالباً شیطان بر و غالب شد و دل او را بقتل پدر
حریص گردانید و بر لب آب سبوح که بیرون سمرقند است آن بادشاه را بدست عباس نامی داد و عباس او را بقصاص
خون پدر خود بدرجه شهادت رسانید در آن وقت الغ بیگ این بیت را می خواند بیت پدرکش پادشاهی را نشاید * اگر
شاید بجز شش مه نپاید * عمر میرزا الغ بیگ پنجاه و هشت سال بوده از لفظ منحنی تاریخ او بر می آید و این رباعی قطعه
در تاریخ وفات اوست *

تاریخ

الغ بیگ آن شاه جم اقتدار	که دین نبی را ازو بود پشت	چو عباس کشتش به تیغ جفا	شدش حرف تاریخ عباس کشت ۸۵۳

۸۵۳

از الفاظ عباس کشت تاریخ وفات او بر می آید و این قطعه که بطور تعمیه است نیز از آن حال خبر میدهد *

تاریخ

شاه مغفور الغ بیگ علیه الرحمة	آنکه خود را بسوی کعبه غفور رسانید	راست در عاشر ماه رمضان گشت شهید	خلق را ماتم او بر سر آتش بنشاند
	اگر از تو تاریخ وفاتش پرسند	گویی ای بیخبر از مرگ الغ بیگ نماند	

۸۵۳

اگر از عدد الفاظ الغ بیگ عدد لفظ دو در منها کرده شود تاریخ بر آید * ۱۰۶۳

مرزا عبد اللطیف

این مرزا الغ بیگ است از پدر باغی شده ملک از وی گرفت و بعد از آن باشاره او پدرش از دست عباس نامی کشته شد
چون هفت ماه و کسری برین بگذشت سیاف اجل انتقام خون پدر از پسر کشید یعنی بدست یکی از ملازم خود که
بابا حسین نام داشت در بیست و ششم ربیع الاول سنه هشتصد و پنجاه و چهار بقتل رسید و سرش را بریده
در پیشگاه طاق مدرسه الغ بیگ که در هرات است آویختند چنانکه در تاریخ او گفته اند

تاریخ

۸۵۴

بابا حسین کشت شب جمعه اش به تیر	تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت ۸۵۴

سلطان علاء الدین

پسر محمد شاه بن فرید خان بن خضر خان است بعد وفات پدر خود در سنه هشتصد و چهل و نه هجری بر تخت دهلی نشست و
بهلول لودی و دیگر امرا آمده بیعت کردند و این سلطان خود از پدر هم سست تر و عاجز تر بود و این مثل که زبان
زد عوام الناس این دیار است که دولت شاه عالم از دهلی تا پالم در باب اوست و حسام خان نام وزیر او بود و تاریخ
جلوس اوست *

تاریخ

سلطان علاء الدین در وقت سعید	بر سر نهاد تاج از زر حسام	گفتم که سال او چگونه یافت	فرمود که تاج پادشاه اسلام ۸۴۹

در سنه هشتصد و پنجاه و پنج هجری بهلول لودی باشارت حمید خان لشکری بر کشید و دهلی را متصرف گردید و سلطان

علاوالدین لطرف بداون رفته بران ملک قانع ماند و در سنه هشتصد و هشتاد و سه در بداون درگذشت در زمان او تمام هندوستان طوائف الملوک بود در دکن و گجرات و مالوه و جونپور و بنگاله بادشاهان صاحب سکه بودند مدت سلطنت او در دهلی هفت سال و دو ماه و سه یوم نام مادرش جهان آرا بیگم بود +

مولانا الحاق

وطن اصلی او اوچه است و خلیفه و همشیره زاده سید صدرالدین راجو قتال است در سنه هشتصد و شصت درگذشت و در سهارنپور در صحن خانه خود مدفون گشت تاریخ وفاتش مخدوم الحاق یافته اند + ٨٦٠

سلطان بابر بهادر

ابن مرزا بایسنغر ابن مرزا شاهرخ است سلطنت هرات بدو تعلق داشت و بعد قتل کردن برادر خود سلطان محمد را در سنه هشتصد و پنجاه و پنج بادشاه عراق و خراسان شد در اوایل سنه ستین و ثمانمایه در آخر دولت بابر بهادر ذوابه در غایت مهابت در حوالی برج ثور که خانه هشتم طالع بابر مرزا بود ساطع میگشت و اولیای دولت او از معنی این آیت هراسان شدند تا آنکه در صباح سه شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی سنه احدی و ستین و ثمانمایه سلطان بابر در مشهد فوت کرد ایام حکومت او هفت سال بود عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه گفته +

تاریخ

شاه بابر شهی که از عدلش	عدل نوشیروان بدی پاسخ	بود در انجم چو در سخا و کرم	گشت تاریخ فوت او راسخ ٨٦١

٨٦١

و مولانا شرف الدین عبدالقادر برادر صاحب مطلع السعدین در تاریخ او گفته +

تاریخ

آفتاب ملک بابر چون نماند	کی جهان خورشید پنهان چون خوراست	در ربیع الثانی و فصل ربیع	لاله را ساغر ز خون دل پر است
چرخ را گفتم جگرها چاک شد	دیده ها از اشک دامن پر دراست	این چه حال است و چه تاریخ گفت	موت سلطان مؤید بابر است

٨٦١

این غزل نمونه از زادات طبع فیاض آن بادشاه است +

غزل

در دور زمانه کهنه سواران کی است	.... نی است	این سلطنت که ما و گدا ایش یافتیم	دارائی اشفت بر گنز کادمیان کی است
وانی کمان ابروی دانا سپه چه است	کز گوشه های دو دولی خلق در بلا ست	دارد ز نیر لف او دل زنار بند ما	سودای کفر و کافری دهر چه در دار است
	بابر رسیده ناله از زارت بگوش یار	مجنون قیس یافت که لیلی در بن گاست	

خواجه شمس الدین محمد کوسوی جامی

از اولاد کبار و احفاد بزرگوار شیخ الاسلام احمد الجامی است و خرقه شیخ که میگویند همان خرقه است که از شیخ ابوسعید ابوالخیر بوی رسیده بود و در گریبان او وصله از پیراهن رسول موجود است از میان همه اولاد بخانواده ایشان رسیده توفی یوم السبت السادس والعشرین من جمادی الاولی سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه و قبروی در حوالی مسجد جامع هرات است نزدیک بمزار فقیه ابویزید مرغزی و در تاریخ وفات وی گفته اند +

تاریخ

شیخ اکمل که اکمل کی بود	ابرا جمود سنه لیه فی رهنمون	خواجه شمس الدین محمد کز غمش	آسمان پوشید دلق نیلگون

ساخت جا در ساحت قدس قدم	خیمه زد از خطهٔ امکان برون	چرخ در عالی پایه قدرش بجو	سال تاریخش بپرس از چرخ دون

میر حبیب الله

از احفاد سید نعمت الله ولی بود و در دکن اقامت داشت سلطان همایون ثانی بهمنی او را در اوایل سلطنت خود محبوس ساخت و بعد از آن مردمان سلطان او را در سنه هشتصد و شصت و سه قتل نمودند سید طاهر در تاریخ وفات او گفته ؛

تاریخ

در شعبان شهادت یافت در حبس	حبیب الله غازی طاب مثواه	روان طاهری بجست تاریخ	برآمد روح پاک نعمت الله

سلطان همایون شاه ثانی بهمنی

از سلاطین بهمن شاهیان است که در ولایت دکن سلطنت نموده اند اول ایشان سلطان علاء الدین کانگوه بهمنی است که در زمان سلطان محمد تغلق پادشاه دهلی در سنه هفتصد و چهل و هشت هجری بموجب بشارت شیخ نظام الدین اولیا در ملک دکن علم شاهی افراشته و مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز در آن دیار سلطنت نموده و سلطان همایون شاه یازدهم پادشاه از اولاد اوست بعد وفات پدر خود که سلطان علاء الدین ثانی نام داشت در سنه هشتصد و شصت و دو بر تخت سلطنت در دکن نشست اگرچه در مردانگی موصوف بود اما در آزار مردمان بی باک چنانچه بسبب ظلم او را سلطان همایون شاه ظالم می گفتند و بتدریج کارش بجای انجامید که دست تعدی بعیال فرزندان مردم دراز میکرد و بسفر موتا عروس را از میانه راه گرفته بحرم سرای خود می برد و پس از ازالهٔ بکارت بخانهٔ او میفرستاد شبی خدمتگاران او با یکدیگر اتفاق کرده بودند وقتیکه او باستراحت مشغول بود کنیز حبشی بیک چوب کارش را باخر رسانید این واقعه بتاریخ بیست و ششم ماه ذیقعده سال هشتصد و شصت و پنج بوقوع آمده مدت سلطنت او سه سال و سه ماه و شش روز نظیری این قطعه در تاریخ فوت او گفته ؛

تاریخ

همایون شاه مرد و دور خوش گشت	تعالی الله زهی مرگ همایون	جهان پر ذوق شد تاریخ مرگش	هم از ذوق جهان آرید بیرون ۸۶۵

شیخ آذری

عارفی مجرد و محققی عالی همت بود بجاه دنیا کم التفات نمودی و علی الدوام طالب صحبت اهل الله بودی چهل سال بر سجاده طاعت بفقر و قناعت روزگار گذرانیده معاصر سلطان محمد بایسنغر بود و در زمان سلطان احمد شاه بهمنی که نهم پادشاه از سلاطین بهمنشاهیان است از ایران بسیر هند آمده بود و در دکن با سلطان ملازمت حاصل نموده اتفاقاً سلطان در آن ایام شهر بیدر را بنیاد میکرد و دار الاماره در کمال شکوه طرح انداخت که آن در سنه هشتصد و سی و شش هجری باتمام رسیده شعرای پای تخت کتابهٔ عمارت بنظم آوردند شیخ آذری هم چند بیت موزون ساخت از آن جمله است این دو بیت ؛

ابیات

حبذا قصر مشید کز فرط عظمت	آسمان پایه از سدهٔ این درگاه است	آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است	قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

بعد از آن آذری از هند مراجعت نموده و در سنه هشتصد و شصت و شش در عمر هشتاد و دو سالگی در اسفراین ا

تواقع خراسان وفات کرد و او را تصانیف بسیار است از انجمله کتاب جواهر الاسرار است مشتمل چندین علوم در تاریخ فوتش خواجه اوحد مستوفی میفرماید ❊

تاریخ

دریغا آذری شیخ زمانه	که مصباح حیاتش گشت بیضو	چو او ثانی خسرو بود در شعر	ازان تاریخ فوتش گشت خسرو ۸۳۸

و سلطان احمد شاه مذکور بعد از سلطان فیروز شاه بهمنی که برادر او بود بسلطنت دکن رسیده بود و بعد حکومت دوازده سال و نه ماه و بست و چهار روز بتاریخ سوم ماه رجب سال هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد و سلطان احمد شاه گجراتی معاصر او بود ❊

مولانا طوطی

در زمان دولت ابو القاسم بابر سلطان از جمیع خوش طبعان و نکته پردازان ممیز بیست و در حینیکه وداع این جهان پر نزاع میکرد جهت خود مرثیه گفته این بیت از آن جمله است ❊ وقت آن شد که دل از دام هوس باز رهد ❊ طوطی روح ز بیداد قفس باز رهد ❊ در تذکره دولت شاهی آمده که رفاتش در دار السلطنت هرات در حدود سنه سبع و ستین و ثمانمائه وقوع پیوسته و امیر علی شیر تاریخ فوت او را از لفظ خروس برآورده که عددش هشتصد و شصت و شش میشود چنانچه از قطعه مستفاد میگردد ❊

تاریخ

فصیح زمان طوطی شاعران	که بودش زبانکه معانی عروس	چو طوطی برفت این عجب طرفه بود	که تاریخ شد فوت او را خروس ۸۶۶

خواجه سالار

خلیفه و هم داماد مولانا اسحاق بود پیش از آنکه شرف اندوز خدمت مولانا اسحاق گردد پیشه سپاهگری اختیار کرده در لباس اهل دنیا میگذرانید در سال هشتصد و شصت و هفت در گذشت و در سواد سهارنپور در باغ خود مدفون شد عزیزی تاریخ فوتش سالار صف ابرار و سالار صاحب اسرار یافته ❊ ۸۶۷

جهان شاه ابن قرا یوسف ترکمان

پادشاهی قاهر و صاحب دولت بود لیکن مردی نااعتماد و بدخوی بوده و شاهرخ سلطان در سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه حکومت آذربایجان بدو داده اما بعد از واقعه شاهرخ سلطان و نکبت مرزا بایسنغر بر عراقین و آذربایجان و اکثر ایران زمین تسلط یافت و عراقین را از تصرف اولاد شاهرخی بیرون آورد و سی و پنج سال باستقلال حکومت کرد و چنانکه بعهد او مسلط شد و جباری و قهاری او مرتبه عالی یافت و فضلا بر آنند که در روزگار اسلام از زمان انقضای پادشاهی ظاهر نشده اسلام را ضعیف و زشتی در فسق و فجور اقدام ننمودی و در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه بعد از واقعه بابر بهادر بعزم خراسان در استرآباد نمود و با امیرزاده ابراهیم بن سلطان علاء الدوله در بیرون شهر استرآباد مصاف داد و ظفر یافت و اکثر امرای اوش جغتای بدست جهانشاه بقتل رسیدند و جهان شاه تخت هرات را نیز مسخر ساخته قریب هشت ماه در دیار خراسان حکومت کرد و در اثنای آن حال ابو القاسم سلطان حسین بهادر از خطه مرو شاهجان خروج کرده لشکر بجانب استرآباد کشید و از لشکر ترا که انتقام حاصل ساخته و اکثر مردان کار

و سرداران نامی جهانشاه را بقتل رسانید و جهانشاه منکوب و مخذول شده از هرات آهنگ عراق و آذربایجان نمود و بعد ورث سلطان ابوسعید گورکان ابن سلطان محمد صلح کرده بازگشت چون جهانشاه مخذول بعراقین رسید مهابت او در دلها کم شد و از غایت حرص و غلظت قلب با ولد خود پیربداغ دشمنی ظاهر ساخت او از شیراز گریخته در بغداد رفت جهانشاه بر قصد فرزند عزیمت بغداد کرد و یک و نیم سال بغداد را محاصره نمود تا آنکه بسبب امتداد محاصره در بغداد قحط خاست و ماکولات و ذخایر اهل شهر و قلعه تمام شد پیربداغ عاجز شده بصلح راضی شد و در اثنای صلح محمدی که ولد جهانشاه بود از خلاصی پیربداغ و تسلط او دیگر باره اندیشه مند شد و پدر را بر آن آورد تا بر قتل پیربداغ راضی شد چنانچه نماز پیشین روز سه شنبه چهار دهم ذیقعده سنه احدی و سبعین و ثمانمائه آن بدبخت با جمعی از امرای جهانشاه بشهر بغداد درآمده برادر خود را شهید کرد بعد از آن جهانشاه از غایت حرص و طمع بدیار بکر که مستقر آباء و اجداد امیر کبیر ابوالنصر حسن بیگ بود و نموده لشکر بدان دیار کشید و در حدود دیار بکر با امیر حسن بیگ مصاف کرده با اکثری از فرزندان و امرا بقتل رسید و از دودمان قرایوسف دود نکبت برآمد و زمان دولت ترکمان بسر آمد این واقع بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه دست داده چنانچه یکی از شعرای زمان در تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم کشیده ٭

تاریخ

۸۷۲

اردوی همایون جهانشه تو بیان	با آنهمه اسباب زبردستی و ثبت	ثانی عشر از شهر ربیع الثانی	ویران شده تاریخ حسن بیگ گرفت

۱۷۲

و جهانشاه هفتاد سال عمر یافت سیزده سال به نیابت شاهرخ باذربایجان سلطنت نمود و بعد از و بیست و دو سال در عراقین و فارس تا هرمز باستقلال پادشاهی راند ٭

احوال پادشاهان مالوه

ولایت مالوه از هنگام سلطان غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان محمد ابن فیروزشاه در تصرف پادشاهان دهلی بود و بعد از وی چون مملکت دهلی تجزیه و تقسیم یافته حکام اندیار حکم ملوک طوایف پیدا کردند و دلاورخان غوری که از قبل سلطان محمد بحکومت آن ولایت رفته دم استقلال زد از آن وقت حکام مالوه از اطاعت پادشاهان دهلی بیرون رفته چنانچه یازده تن تا زمان دولت اکبرشاه حکومت کرده اند آورده اند که سلطان محمد بن فیروزشاه جمعی را که در ایام تفرقه و حیرانی بوی همنمک و همعنان بودند در آئین وقار و جمعیت در رسیده بعد از آنکه سلطنت وی بجمعیت و قرار انجامید هر یک را در عایتها کرده مملکتی بخشید از آن جمله دلاورخان غوری را در سنه ست و تسعین و ثمانمائه حکومت مالوه ارزانی داشت و وی به نیروی بازوی آن ولایت را چنان در ضبط آورد که متغلبه از هر دو طرف دست تصرف در آستین کشیدند و سکنه آن ولایت بغایت آرام گرفتند چون سلطان محمد وفات یافت سلسله انتظام و التیام مملکت هند انقطاع پذیرفت و ملوک طوایف هم رسیدند و شوکت پادشاهی کم شد دلاورخان نیز از سر اطاعت والی دهلی مجتنب شده دم استقلال زد و سالها بحکم متمکن بود در سنه تسع و ثمانمائه و دویست حیات سپرد ایام حکومت او سی سال بود بعد از وی پسرش الپخان خود را سلطان هوشنگ ملقب ساخته خطبه و سکه بنام خود کرد هنوز امر سلطنت و اساس دولت استقلال نپذیرفته بود که سلطان مظفر گجراتی سامان لشکر نموده روی تسخیر بآن ولایت نهاد و سلطان هوشنگ در اوایل سنه عشر و ثمانمائه با وی جنگ از قلعه

دهار برآمده بایلدر بگیرد دراو نجنبند آخر سلطان هوشنگ تاب مقاومت در خود ندیده دامان جسته پیش سلطان مظفر آمد و وی او
را با امرای وی بند کرده بگجرات آورد و برادر خود نصرت خان را با لشکر انبوه در قلعه دهار گذاشته بفتح و فیروزی مراجعت
نمود بعد از آنکه سلطان مظفر بگجرات رسید لشکر مالوه یکجا شده نصرت خان را از دهار بدر کردند و در قلعه ماندو موسیخان را
که ابن عم سلطان هوشنگ بود بسرداری برداشتند بعد وصول اینخبر بگجرات مظفر شاه بعد از یک سال هوشنگ شاه
را از حبس برآورده و عهد گرفته در سنه احدی و عشر و ثمانمائه شاهزاده احمد شاه را بکومک او رخصت فرموده احمد شاه
دهار و نواحی آنرا از دست امرا غدار برآورده تفویض او نمود بعد از آن سلطان هوشنگ ماندو را نیز از دست موسیخان
برآورده ملک مغیث را که ابن عم او بود ملک الشرقی خطاب داده امر وزارت بوی مفوض فرمود و چون سلطان مظفر فوت
کرد و پسرش سلطان احمد شاه بپادشاهی رسید چندبار سلطان هوشنگ باراده تسخیر گجرات رفته و پشیمان شده باز آمد
در سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه سلطان هوشنگ آثار نجابت و کاردانی بر جبین ملک محمود پسر ملک مغیث واضح و
لایح دیده وی را محمود خان خطاب داد و با پدر در مهمات ملکی شریک ساخت بعد از این سلطان احمد گجراتی نیز چند مرتبه
بر مالوه تاخت آورده و با سلطان هوشنگ جنگ نموده و سلطان هوشنگ شاه در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه فوت
کرد و تاریخ رحلت او از عبارت آه هوشنگ شاه نماند استخراج می یابد مدت سلطنت او سی سال بود بعد از وی
پسرش غزنی خان خود را محمد شاه ملقب ساخته در عیش و طرب میگذرانید و بال کار او آن شد که خون برادر محبوس
را ناحق ریخت و بعضی را میل در چشم کشید و دلهای مردم از و نفرت گرفت و محمود خان نیز از و برگشت و هوای
سلطنت که در سر داشته تو تیر ساخته جویای وقت فرصت شد تا آنکه او را در شراب زهر داد و مدت سلطنت او نه ماه
و چند روز بود و محمود خان بپادشاهی مالوه رسید

سلطان محمود شاه خلجی بادشاه مالوه

پسر خانجهان خلجی است پیش از آنکه به پایه بلند سلطنت صعود نماید در سلسله امرای اعظم سلطان هوشنگ شاه بادشاه مالوه بود
بعد وفات هوشنگ شاه که در سنه هشتصد و سی و هشت بوقوع پیوسته پسرش محمد شاه نه ماه و چند روز حکومت
نموده مسموم شد بعد از و سلطنت بمحمود خان رسید او بروز سه شنبه بست و نهم شوال سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه باستصواب
خانجهان و صلاح دید جمهور انام بر تخت سلطنت مالوه جلوس نمود و خود را السلطان محمود خلجی ملقب ساخته پدر خود را
خطاب اعظم همایون ارزانی داشت گویند که در زمان سلطنت هوشنگ شاه شیخ الاسلام جایلده خلیفه شاه راجو قتال
که همیشه در ویرانه و بیابان ماندی بقصد زیارت حرمین برمند که دار السلطنت مالوه است گذر کرد و محمود خان که همیشه
آرزوی سلطنت در دل داشت بملازمت شیخ رفت و بسیار نیازمندی و فروتنی کرد و از اتفاقات همان ساعت
طعام در میان آمد و شیخ از روی کرم چهار لقمه پیاپی در دهن محمود خان انداخت گفت بادشاهی مالوه تا سه فرزند
دیگر تراست و عاقبت چنان شد که آن بزرگ فرموده بود والله اعلم بالصواب بالجمله چون سلطان محمود شاه بادشاه
مالوه شد تمامی ولایت مالوه و اکثری از بلاد و قلاع مسخر ساخت و او را مستنجد بالله که از خلفای بنی عباس است منشور
سلطنت و خلعت خلافت از مصر فرستاد و سلطان در سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه در اهتمام عمارت مقبره سلطان
هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهی که قریب دروازه رامپوری واقع است و دو صد و سی و پنج گنبد و سه صد و هشتاد

استیلا نموده اراده شروع نموده در اندک مدت باتمام رسانید و در آخر سنه تسع واربعین وثمانمایه بر سلطان محمود شرقی والی جونپور رفته جنگ کرد واکثر بلاد اطراف جونپور بغارت داد آخر بصلح قرار داده مراجعت نمود ودر سنه خمس وخمسین وثمانمایه متوجه تسخیر گجرات شد ودر اثنای راه خبر آمد که سلطان احمد گجراتی فوت کرد وسلطان قطب الدین پسر او بر تخت نشست بکوچ متواتر بحوالی احمدآباد گجرات رسید سلطان قطب الدین صفوف آراسته رو بمیدان رزم آورد ولشکر مالوه را پریشان ساخت وسلطان محمود بطرف ماندو معاودت نمود ودر سنه احدی وسبعین وثمانمایه با والی دکن یعنی سلطان محمد شاه بهمنی صلح نموده ودر همین سال حکم کرد که مدار محاسبان دفتر بتاریخ قمری نهند وبجای تاریخ شمسی قمری نویسند وسلطان محمود بعد او سلطنت سی وچهار سال بسن شصت وهشت سالگی بتاریخ نوزدهم ذی قعده سنه هشتصد وهفتاد ودو فوت کرد عزیزی در تاریخ وفاتش گفته ٭

تاریخ

شاه خلجی نهاد سلطان محمود	از دار فنا بخلد چون رو بنمود	تاریخ وفات حضرت سلطان را	از باب بهشت عدن یابی مقصود ٨٧٢

بعد از سلطان محمود شاه پسرش غیاث الدین خلجی سی وسه سال سلطنت نمود بعد از وی ولد او سلطان ناصر الدین خلجی بادشاه مالوه شد ویازده سال وچهار ماه حکومت نمود وبعد از و سلطان محمود ثانی بپادشاهی رسید اما در سنه نهصد وسی وهفت سلطان بهادر گجراتی مالوه را گرفته متصرف شد وسلطان محمود را در معرکه بکشت ٭

سلطان ابوسعید مرزا

ابن سلطان محمد مرزا ابن میرانشاه ابن امیر تیمور صاحبقران بود ولادت او در سنه هشتصد وسی بوقوع آمده وپیوسته همراه مرزا الغ بیگ ابن مرزا شاهرخ می بود چون مرزا الغ بیگ در ماه رمضان سنه هشتصد وپنجاه وسه هجری از دست مرزا عبداللطیف که پسر او بود بقتل رسید ومرزا عبداللطیف نیز بعد از هفت ماه از دست لشکریان مقتول شد ابوسعید مرزا بامداد ابوالخیر ازبک در سنه هشتصد وپنجاه وچهار بر مرزا عبدالله ابن مرزا ابراهیم ابن مرزا شاهرخ که بعد کشته شدن مرزا عبداللطیف بر تخت سمرقند نشسته بود غالب آمده او را بقتل رسانیده در سن بیست وپنج سالگی بسال هشتصد وپنجاه وپنج بر سریر سلطنت سمرقند جلوس فرمود وهشت سال بفراغت در سمرقند وماوراءالنهر وترکستان سلطنت نمود وشاهزاده اویس را که از احفاد بایقرا بهادر بود وعمزاده ابوالغازی سلطان حسین بهادر است بدست آورده شهید کرد بعد از آن بفراغت بر تخت سمرقند نشست وبعد از واقعه بابر سلطان ابن مرزا بایسنغر طمع بر ملک خراسان نموده بدان جانب متوجه گشت ودر سنه احدی وستین وثمانمایه هرات را گرفت وگوهرشاد بیگم را که کدبانوی مرزا شاهرخ بود بجهت تسکین فتنه وفساد مملکت که از و بظهور می رسید بسرای نیستی فرستاد ومدت هیژده سال بفراغبال وکشورکشائی اشتغال داشت چنانچه ترکستان وماوراءالنهر وبدخشان وغزنی وکابل وقندهار وحدود هندوستان وپاره از عراق وخراسان در تحت تصرف خود آورده استقلال تمام پیدا کرده بود چون در سنه هشتصد وهفتاد ودو هجری مرزا جهان شاه ابن قرا یوسف ترکمان که حاکم آذربایجان بود بدست حسن بیگ که او را اوزن حسن نیز گویند بدیاربکر رفت وکشته شد سلطان ابوسعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان که بعد فوت جهان شاه متصرف اوزن حسن آمده بود بر و لشکر کشید ودر قراباغ آمده قشلاق نمود واوزن حسن هر چند عاجزی نموده استدعای صلح نمود و [illegible]

قبول نفرمود ناچار اوزن حسن راه های آمد بعد غله مسدود گردانید و ما در امیکه شیروان شاه المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل والی شیروان طریق مصادقت می پیمود جز دو خراسان از ممر خوراک دعلفت چهارپا مرفه الحال بودند و چون شیروان شاه بنابر تهدید و وعید حسن بیگ لوای مخالفت برافراخت موجب پیرانی آن لشکر گردید چنانکه چهارده شبانروز اسپان خاصه سلطان چوب افتند و از کثرت قحط لشکر سلطان ابوسعید پریشان گشت قضارا در همان ایام در شب چهاردهم ماه جب خسوف واقع شد و تمامی جرم ماه در برج دلو بعقده راس سیاه شد و سلطان ازان واقعه سراسیمه بیشتر گردید و بتاریخ بست و دوم ماه رجب سال هشتصد و هفتاد و سه هجری بتقدیر ایزدی سلطان ابوسعید بدست مردم اوزن حسن اسیر شد و بقتل رسید چنانکه این تاریخ ازان مطلب خبر میدهد ❊

تاریخ

قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست — ز کس مدان که ز سپهر ستاره و ماه است
گذشته بود ز ماه رجب و شش روز — قدر نوشت که وقتش ز ملک کوتاه است
بشیروان چو بیند مرد ماند بر لب آب — بمنزلی که نه انجا مقام نه راه است
لطیفه ایست عجایب که لشکر او را — اوزن حسن دو تاریخ شیروان شاه است

۸۷۳

و قتل سلطان ابوسعید انیگونه است که چون اوزن حسن سه روز بعد اسیر شدن سلطان را بمرزا یادگار محمد ابن سلطان محمد مرزا ابن مرزا بایسنغر که همراه بود داد او سلطان را بهبانه قصاص گوهرشاد بیگم بتاریخ بست پنجم رجب بقتل رسانید و مولانا جلال الدین محمود دوانی در مدح آن سلطان قطعه فرموده اند در و تاریخ انیست ❊

تاریخ

سلطان ابوسعید که در قصر خسروی — چشم سپهر مر جوانی چو او ندید
الحق چگونه گفته نگشتی که گشته بود — تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید

۸۷۳

۸۰۴

مدت عمر سلطان ابوسعید چهل و سه سال بود و ایام سلطنت هیجده سال یکماه و یکروز بعد از وی سلطنت در برادران تقسیم یافت بادشاهی سمرقند بمرزا احمد و اندجان بمرزا عمر شیخ و خراسان و هرات وغیره بدست ابوالغازی سلطان حسین مرزا افتاد

مرزا یادگار محمد

این مرزا محمد بن مرزا بایسنغر بن مرزا شاهرخ بن امیر تیمور صاحبقران بعد از وفات جد خود یعنی مرزا بایسنغر حاکم خراسان گردید و با مرزا سلطان حسین بایقرا محاربه داشت تا آنکه مرزا سلطان حسین بشب چهارشنبه بست هفتم صفر سنه هشتصد و هفتاد و پنج ایلغار نموده و بردی سنب خون آورد و او را بقتل رسانیده متصرف خراسان شد پس از و نسل مرزا شاهرخ منقطع گردید و مولانا کمال الدین عبدالواسع در تاریخ شهادتش گفته ❊

تاریخ

شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر — از سال شهادتش و هم باز خبر

۸۷۵

۸۷۵

ذکر شهر قنوج

این شهر از شهرهای قدیم هندوستان است آباد نموده راجه سورج که معاصر رستم دستان بود و در زمان دولت راجه مالدیو که نسبتش بشانزدهم پشت براجه سورج میرسد شهر قنوج بآن عظمت رسیده بود که سی هزار دکان تنبول فروشان و قلعه بزرگ پخته داشت و درین زمان که سنه هزار و دو صد و پنجاه و نه هجری است ویران افتاده است و مردمان کمتر اند و قلعه بالکل مسمار شده و باقی چاه و . . . سنگین و مساجد استاده اند ذکر عمارت و تاریخ آن در سرنامه خود کرده خواهد شد ❊

ذکر گنبد شهر قنوج و تاریخ آن

بسمت مشرق شهر قنوج قریب قلعه کنه درگاهیست بر بلندی احاطه دارد که اندرون آن دو روضه است از سنگهای سرخ و سفید
تعمیر شده یکی از آن روضه‌ها تاریخی داشت بر پیشانی باب چون راقم این اوراق در سنه هزار و دو صد و پنجاه و نه از اله‌آباد بطرف
آگره میرفت در انمقام رفته دید که همه حروف تاریخ بسبب کهن سالگی زائل شده بود مگر دو سه حروف باقی مانده معلوم نشد که
آن مقبره کیست مگر ساکنان انجا گفتند که این روضه اولاد مخدوم جهانیان است و قریب آن روضه مقبره دیگر است گنبدی عالی دارد
و چهار مینار بر چهار گوشه آن و اندرون آن مکان چهار قبر است که هیچ تاریخ نداشت مگر سنگی بزرگ در یک سو نهاده بود که در
ایام پیشین بر پیشانی دروازه بیرونی تعبیه کرده بودند و از تاریخی که بران سنگ منقوش است چنان مستفاد میگردد که شخصی
بنام شاه بری خان در ایام دولت حسین شاه شرقی ابن محمود شاه بن سلطان ابراهیم شرقی در سنه هشتصد هشتاد
و یک گنبدی عالی بران روضه تعمیر نموده بود تاریخ اینست ✣

تاریخ

این گنبدی بدیع که از چرخ برتر است	وین طاق بی نظیر که بازیب و زیور است	گنبد بنا بعهد همایون حسین شاه	کاندر زمانه ذات جلیلش مظفر است
ترتیب کرد شاه بری خان فتح خان	از فضل حق جهان همه او را مسخر است	بادا هزار سال جهانش فلک بکام	کین ملک بر دوام بذاتش مقرر است
هشتاد و یک و هشتصد از هجرت رسول	تاریخ و سال گشت ز ماه صفر است	بانی طاق سید راجوی بن جلال	کالفاق از جهانش خوشتر مسرور است
	کاتب حروف حاتم مسکین که ... نحیف	امیدوار مغفرت از حضرت اکبر است	

و از تاریخی که در بیرونی این روضه بر پیشانی باب منقوش است چنان مستفاد میگردد که این روضه وقتی از زلزله شکست شده
و شخصی از عباس علی نام از اولاد آن را از سر نو در سنه هزار و دو صد و نه هجری تعمیر ساخته تاریخ اینست ✣

تاریخ

این روضهٔ اطهر و منور	ثابت لقب و جلال حیدر	تعمیر شد بری چو مسعود	هشتاد و یکی و هشتصد بود
کز زلزله زمین شکسته	تعمیر دگر شکسته بسته	عباس علی سیکے ز اولاد	خلف الصدق است و اهل سخا
	سنه دو صد و نه و یکهزار است	از هجر رسول نامدار است	

سلاطین آق قوینلو

که ایشان را بایندریه نیز خوانند نه کس بودند و ایام سلطنت ایشان چهل و دو سال بدین منوال بود اول ایشان امیر
ابوالنصر حسن بیگ ابن قرا عثمان که بعد پدر ترقیات عظیمه نموده لوای استقلال و تسخیر افراشته بر اکثر بلاد استیلا داشت
و بعد حکومت پانزده سال و کسری در سنه هشتصد و هشتاد و دو در شب عید فطر بمرگ طبعی درگذشت بعد ازوی
پسرش سلطان خلیل پادشاه شد و بعد از شش و نیم ماه برادر کهترش سلطان یعقوب که از جانب او حاکم دیار بکر بود
متوجه آذربایجان شده لوای مخالفت برافراخت و روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و
سه برادر را کشته بر اکثر بلاد ایران حاکم گردید خود در سنه ست و تسعین و ثمانمائه فوت کرد و بعد از ایشان شش کس
و یکی بعد دیگرے حکومت نمودند ✣

ذکر سلاطین دکن

اول کسی که از سلاطین دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین خلجی بوده و در دکن سه صد و شصت قلعه بوده است که هر کدام به
سر تفوق بقلهٔ قلعه سماوی افراخت و دیوگر که عبارت از دولت آباد باشد با مضافات و دیگر پرگنات تا زمان سلطان غیاث الدین تغلق
تعلق بسلاطین دهلی داشته چون سلطنت دهلی به پسرش محمد تغلق شاه رسید قتلغ خان را بصوبه داری دولت آباد مقرر کرد و شخصی
بنام حسن که برهمنی گانگوه نامی او را بشارت سلطنت داده بود همراه او بدکن رفت و در انجا ستاره طالع او درخشیدن گرفت
تا آنکه لشکریان او را بسرداری خود گزیدند و بعد از چندی اوقات ساعت نیک مقرر کرده روز جمعه بست چهارم ربیع الاخر سنه
هفتصد و چهل و هشت هجری تاج سلطانی بر سر او نهادند و چون آن برهمن بشارت سلطنت بدو داده بود لهذا خود را ملقب به
سلطان علاء الدین حسن گانگوه بهمنی ساخت و سکه و خطبه بنام خود کرد و شهر گلبرگه را باحسن آباد موسوم ساخته دار السلطنت خود
نمود و بسیاری از ملک دکن در تصرف خود آورد و بعد سلطنت یازده سال و دو ماه بتاریخ غره ربیع الاول سنه هفتصد و پنجاه
و نه فوت کرد اولادش تا مدت دراز بحکومت و دارائی اندیار سر برآسمان می سودند و ازین جماعت بعضی در شهر گلبرگه
و برخی در شهر بیدر و جمعی در احمد نگر و چندین در تلنگ و قومی در برار بلوازم امور حکومت پرداخته اند بالجمله بعد سلطان علاء الدین حسن
پسرش سلطان محمد شاه بهمنی بر تخت نشست و بعد سلطنت هفده سال و چند ماه بتاریخ نوزدهم ذیقعده سنه هفتصد و
هفتاد و شش وفات یافت بعد از و پسرش سلطان مجاهد شاه بهمنی بر سریر فرمانروائی جلوس نمود و بعد سلطنت سه سال
و چند روز بهفدهم ذیحجه سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری از دست داؤد خان که عم او بود کشته شد و داؤد خان ملقب به
داؤد شاه گشته افسر سلطانی بر سر خود نهاد او را بعد از یک ماه و پنج روز بست یکم محرم سنه هفتصد و هشتاد هجری او نیز کشته شد
بعد از و سلطان محمود پسر خورد سلطان علاء الدین را بر تخت نشانیدند او بعد از ایالت نوزده سال و شش ماه بست یکم
رجب سنه هفتصد و نود و نه هجری فوت کرد و روز دیگر ملک سیف الدین غوری که وزیر او بود بعمر یکصد و هفت ساله رحلت
نمود بعد از سلطان محمود پسرش سلطان غیاث الدین بهمنی یک ماه و بست و پنج روز سلطنت نموده مکحول و محبوس شد و برادرش
سلطان شمس الدین بهمنی را بر تخت نشانیدند او را نیز بعد از پنج ماه و هفت روز بتاریخ بست و سوم ماه صفر سنه هشتصد
هجری کور ساخته مقید نمودند بعد از و سلطان فیروز شاه روز افزون بهمنی پسر سلطان داؤد شاه بر تخت نشست و بعد
سلطنت بست و پنج سال و هفت ماه و پانزده روز سه شنبه که در ماه شوال سنه هشتصد و بست و پنج هجری بجوار رحمت
ایزدی پیوست بعد از و برادرش سلطان احمد شاه بهمنی افسر سلطانی بر سر نهاد و احمد آباد بیدر بنا نموده او بحکومت
دوازده سال و نه ماه و چند روز بتاریخ هشتم رجب سنه هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد بعد از و پسرش سلطان علاء الدین
بهمنی در احمد آباد بیدر بر تخت سلطانی نشست و بعد سلطنت بست و سه سال و دو ماه و پانزده روز در ماه جمادی الاول سنه
هشتصد و شصت و دو هجری رحلت نمود بعد از و پسرش سلطان همایون شاه ظالم بر تخت فرمانروائی نشست
و بتاریخ بست و هشتم ذیقعده سنه هشتصد و شصت و پنج فوت کرد و تاریخ وفات او سال ازین مرقوم شد بعد از و
پسرش سلطان نظام شاه بهمنی به هشت سالگی بر تخت نشست و بعد سلطنت دو سال و قدری کم بسیزدهم ذیقعده
سنه هشتصد و شصت و هفت وفات یافت بعد از و برادرش سلطان محمد شاه بهمنی بر سریر فرمانروائی نشست ذکرش بعد ازین خواهد

خواجه محمود گاوان گیلانی

وزیر سلطان محمد شاه بهمنی بود و خواجه محمود مخاطب بود بملک التجار خواجه جهان و سلطان محمد شاه بهمنی والی دکن از گفته حاسدان بی تحقیقات قصور او را در کبرسن که عمرش بهفتاد و هشت رسیده بود بتاریخ پنجم ماه صفر سنه هشتصد و هشتاد و شش بقتل رسانید ملا عبدالکریم صاحب تاریخ محمود شاهی که او شاگرد این بلکه مریدان او بود در تاریخ شهادت او گفته ؎

تاریخ

۸۸۶

شهید بی سبب مخدوم مطلق ۔ که عالم راز جودش بود رونق
اگر خواهی تو تاریخ وفاتش ۔ فرو خوان قصهٔ قتل بنا حق

تاریخ

۸۸۶

سال فوتش گر کسی پرسد بگو ۔ بی گنه محمود گاوان شهید

سلطان محمد شاه بهمنی

از سلاطین دکن است چون پدرش سلطان همایون شاه ظالم فوت کرد سلطان نظام شاه که پسر بزرگ بود بر تخت فرمانروائی نشست و بعد فوت او که بتاریخ سیزدهم ماه ذوالقعده سنه هشتصد و شصت و هفت هجری رو داده برادرش سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت جلوس نمود و به سلطان احمد لشکری ملقب گشته وزارتش تعلق بخواجه محمود گیلانی مشهور بخواجه جهان بود و بسعی وی در ملک سلطان رونقی پدید آمده و ملک احمد ولد ملک نائب و دریا خان که غلامان سلطان بودند بسعی خواجه جهان تربیت یافته ملک احمد بخطاب نظام الملکی و اقطاع جونیر ممتاز گردیده و دریا خان بعماد الملک ملقب گشته اقطاع کاویل بدو تعلق گرفت اما بعد از شهادت خواجه موصوف در اندک زمانی ایشان وامرای دیگر رایت مخالفت افراشتند و هر کس هر جا که بود دم از انا و لا غیری زد و سلطان محمد شاه نوزده سال در دیار دکن سلطنت نموده یکسال بعد از قتل خواجه محمود گاوان بعمر بیست و هشت سالگی بتاریخ غره ماه صفر سال هشتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرد تاریخ وفات او این است ؎

تاریخ

۸۸۷

شهنشاهی جهان سلطان محمد ۔ که در بحر فنا ناگه فرو شد
دکن چون شد خراب از رفتن او ۔ خرابی دکن تاریخ او شد

ذکر سلاطین عثمانیه روم و فتح قسطنطنیه

در کتاب هفت اقلیم مرقوم است که سلیمان شاه نامی که بسیزده پشت یاغوز خان می پیوندد در فطرت مغول از حوالی مرو و ماخان بجانب ولایت روم در حرکت آمد و دران حدود بمحاربه و مقاتله کفار اشتغال داشت پس از چندگاه از انا بسیه رجعت کرده بحوالی حلب آمد و در پیش قلعه جعبر خواست تا خیل خود را از فرات بگذارند که در آب غرق شده فوت گشت و در زیر قلعه مدفون گردید از وی سه پسران ماندند سنقر و کوندغدی و ارطغرل سنقر و کوندغدی باتباع بوطن اصلی شتافته و ارطغرل در ولایت روم مانده همواره بجنگ کفار اقدام می نمود تا در سال ششصد و هشتاد و هفت در سن نود سالگی بدرود این جهان فانی نمود و بعد از وی ولد رشیدش عثمان بجای پدر سرور قوم گردیده بر زمین ملکستانی نشسته و در سال ششصد و هفتاد و هشت بر قرا حصار دست یافت و مور خان انگ

۶۷۶

این دولت را از آن سال گیرند چه کلمهٔ عثمانیه موافق تاریخ است اما در ششصد و هشتاد و نه خطبه باسم او خوانده اطلاق سلطنت بر وی کردند
و کار او روز بروز بالا گرفته دیرا فتوحات موفور دست داده بر بسیاری از ولایت استیلا یافت چون سی و هشت سال حکومت
نمود و در ششصد و بست و هفت هجری فوت گشته و در قبه برسا مدفون گردید بعد از وی اورخان بن عثمان بر مسند پدر نشسته
شهر و ندیک را که از معظمات مداین روم است در سنه احدی و ثلثین و سبعمایه بگرفت و باهتمام سلیمان بادشاه ولد رشید شهر
کلی بولی مسخر گردید اما در حین فتح بلاد در تسع و خمسین و سبعمایه بقتل آمده اورخان نیز بعد از وی در سنه ستین و سبعمایه
درگذشت قیصری صاحب شرح فصوص الحکم و سراج الاصولی در زمان دولت وی بوده بعد از اورخان سلطان مراد
بادشاه گردید او را خداوندگار خوانندی و او ابتدای ینگی للہ شاهین و قایدی ارنوس بیک اورنه را در احدی و ستین و
سبعمایه بگرفت و بصوابدید قره خلیل غلامان کسیب را ملازم ساخت ینگیچری نام نهاد و کلاه زر دوزی چند یافته بر سر
ایشان گذاشت و از آن زمان اسکوف در میان ایشان پیدا شد و او بتدریج بسیاری از شهرهای روم را مفتوح ساخت
و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه بجنگ لاز فرنگ رفته غالب آمد و پس از آن بر سر تلی استاده نظاره اطراف
میکرد که ناگاه یکی از کفار که مجروح بود افتان و خیزان متوجه وی گردید چون نزدیک رسید تیغی بوی حواله نموده بقتل
رسانید از سلطان مراد دو پسران مانده بودند یکی یعقوب و دیگری بایزید امرای دولت و اعیان مملکت یعقوب
را هلاک ساخته بایزید را بپادشاهی برداشتند و او را ایلدرم بایزید میگفتند او بغایت غیور و قهار و متکبر و جبار بود در
هفتصد و نود و دو هجری استنبول که آنرا قسطنطنیه نیز می گویند محاصره کرد چون شنید که سلاطین فرنگ جمع شده بدفع و جنگ
او می آیند فسخ اراده کرده با ده هزار سوار که همراه داشت باستقبال ایشان رایت جلادت برافراخت و فتح یافت و
مردم کفار بقول صحیح دو بست هزار بودند و بسیاری از ایشان بقید اسیری گرفتار گردیدند القصه ایلدرم بایزید از آن
فتح بلند آوازه شده از کمال غرور بنابر حمایت سلطان احمد جلایر و قرا یوسف با امیر تیمور تنازع کرده معامله بمقاتله انجامید
چنانچه در آخر سنه هشتصد و چهار بین الجانبین صف کارزار راست شده بایزید بدست مردم امیر تیمور مقید گردید و
امیر تیمور مراحم خسروانه را شامل حال وی گردانیده اراده داشت که وی را مطلق العنان سازد که در خلال احوال
غیرت غلو آورده بمرض خناق و ضیق النفس در هشتصد و پنج وفات یافت تاریخ فوت اوست فوت ایلدرم بایزید او را شش
پسران بوده اند ارطغرل که در جنگ مذکور ناپدید شد بانا نام اصلی او مصطفی بود و سلیمان و سلطان محمد و موسی
و قاسم بعد وفات بایزید پسرش سلطان سلیمان را بروم ایلی برده بسلطنت نشانیدند و سلطان محمد با عیسی رفت
و موسی که در خدمت پدر مقید گردیده بود از مجلس امیر تیمور خلاصی جسته نعش والد خود را ببرسا برده بسلطنت نشست
و سلیمان بادشاه سوفور قصد وی کرده و موسی به بلاد فرنگ گریخت و در آنجا کس بسیاری بر سر او جمع آمده بجانب
سلیمان در حرکت آمد و در وقتیکه سلیمان در حمام بود غافل بدان شهر در آمد سلیمان فی الفور از حمام بر آمده راه فرار پیش
گرفت قضارا گذرش بر دهی افتاد و مردم آن ده هیچ وی را بقتل آورده سرش نزد موسی آوردند هفت سال کامروا بود
موسی حبسی من حیث الاستقلال قائم مقام پدر گردید ابتدا آنجمعی را که در قتل برادرش جرأت نموده بودند بقتل
رسانید بعد چندی امراء السلطان محمد پیوسته بدفع او کوشیدند و در سال هشتصد و چهارده موسی بدست او افتاده
تیموری بلکه مقتول گردید چون سلطان محمد برادر خود موسی را برده کان کم طینت ترکان کرلیش گویند از میان برداشت

برداشت و بادشاه شد در شهور سنه ثمان وعشرين وثمانمائه دلش از سلطنت صوری گرفته پسر خود سلطان مراد را بجای خود
نشانده عزلت اختیار نمود و باز بهوای سلطنت کرد لیکن نیک اختر اصلا مضایقه در آن ننمود چون در سنه هشتصد و بست
و پنج سلطان محمد فوت کرد پسرش سلطان مراد فرمانروا گردید و در سابع و خمسین و ثمانمائه باجل طبیعی درگذشت در
مقامی بنظر آمد که در عمر چهل و نه سالگی فوت کرده و مدت سلطنت او سی سال و شش ماه و هشت روز بود بعد از و پسرش
سلطان محمد در محرم سال مذکور بی مزاحمت غیری بر تخت سلطنت جلوس نمود مرتبه اش از آبا و اجداد درگذشت از جمله
تائیداتش یکی تسخیر استنبول است که دست تسلط هیچ بادشاهی بدان نرسیده بود و او آن بلده را در سال هشتصد و
پنجاه و هفت جبرا و قهرا بگرفت و یکی از فضلا تاریخ را بلدة طیبة یافته (۸۵۷) و این فتح بتاریخ بستم جمادی الاول روز سه‌شنبه
سال هشتصد و پنجاه و هفت که مطابق بست نهم مئی ماه انگریزی سنه یکهزار چهار صد و پنجاه و سه عیسوی بود واقع
شده باید دانست که اصل نام این شهر قسطنطنیه است که یکی از قیاصره روم که قسطنطین نام داشت قریب سه صد
سال قمری پیش از هجرت یعنی بتاریخ بست ششم ماه نومبر سال سه صد و بست و شش عیسوی بنیاد این بلده معظمه انداخته
و نامش قسطنطین پول نهاده اما چون این کلمه از زبان ترکان که محض بی علم بودند جاری نمیشد استنبول میگفتند
و حالا هم باین نام مشهور است و بعضی قسطنطنیه مینویسند بالجمله بعد چند مدت میان سلطان محمد و حسن بادشاه کدورتی حادث
شده مهم بقتال و جدال کشید اگرچه اغرلو محمد پسر حسن بادشاه ابتدای از متعلقان وی انهزام ساخته خاص مراد را که امیر الامرا
میرلیت بقتل رسانید اما در تاریخ سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه در حدود آذربایجان مابین فریقین دست داده شکست
بر حسن بادشاه افتاد و زینل بیک پسرش بقتل آمد عزیزی نصرک الله نصرا عزیزا (۸۷۸) تاریخ این فتح یافته و مولانا
عبدالرحمان جامی چند قصیده در مدح سلطان محمد گفته که مطلع یکی از آن قصاید اینست ؎ کم کسی بر سریر
جاه و جلال * چون تو کرد اکتساب فضل و کمال * و سلطان محمد به نیکی و نیکنامی روزگار میگذرانید تا در آخر یوم الخمیس چهارم
ربیع الاول سنه ست و ثمانین و ثمانمائه در حوالی کل دیری فوت گشت و تاریخ واقعه را قی یوم الخمیس (۸۸۶) یافته اند پس از
پسرش سلطان بایزید قائم مقام او شد ذکرش بعد از ین خواهد آمد *

سلطان جنید اردبیلی

از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که ذکرش در باب هشتم مرقوم شده بعد وفات پدر خود که شیخ ابراهیم نام داشت
در اردبیل بر مسند هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت مشغول شد و در اندک روزی از دحام خاص و عام
شده غلبه سلطان جنید بجای رسید که میرزا جهان شاه که فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود از زوال ملک خود
متوهم گردیده حکم نمود که در اردبیل توطن ننماید چنانچه سلطان جنید بجانب دیار بکر نهضت نمود و امیر ابوالنصر حسن بیگ
که حاکم دیار بکر بود خواهر خود را که خدیجه نام داشت در سلک ازدواج او انتظام داده در غایت عزت و تعظیم بوی
سلوک نمود و شیخ جنید بعد از چند وقت طایفه از صوفیه را با خود متفق ساخته جهت امر غزا در سنه هشتصد و شصت
بجانب کرجستان در حرکت آمد چون در ولایت شروان در آمد امیر خلیل الله والی شروان سر راه بروی گرفته
مهم بنزاع و جدال انجامید چون در میدان صبح سلطنت خاندان صفویه را هنوز مهلتی مقدر بود هر آینه بدست شروانشاه
افتاده بقتل رسید و بعد از آن صوفیه دست متابعت بدامن سلطان حیدر که ارشد اولاد سلطان جنید و خواهر زاده

امیر حسن بیگ بوده و بیرا بر مسند خلافت نشانیدند و سلطان حیدر تاجی از سقرلاط قرمزی که مشتمل بر دوازده ترک بود ساخته بر تارک می نهاد و هر که بدست ارادت پدر می پیوست از همان جنس افسری بوی میداد و چند هزار کس را از قبایل اتراک چنیده کلاه سرخی بآنها عطا فرمود و همه را قزلباش ملقب ساخت قزل در ترکی سرخ و باش سر آمده چون امیر حسن بیگ بر مرزا جهان شاه و مرزا سلطان ابو سعید ظفر یافت بوسیله عقیدت و اخلاصی که نسبت بدان دودمان داشت صبیه صلبیه خود حلیمه بیگی آغا را در سلک ازدواج سلطان حیدر کشید از وی سه پسران حاصل شد که یکی از آن جمله شاه اسمعیل صفوی است که ذکرش بعد ازین مرقوم خواهد گردید و بسبب مواصلت امیر حسن بیگ سواد سلطان حیدر روی درانه دیاد نهاد همواره بر نسبت والد خود و وفور مثوبت ارباب غزا و جهاد را مطمح نظر میداشت تا در آخر اوقات حیات رایت نهضت بجانب دربند شروان بر افراخت و فرخ یسار بن امیر خلیل الله که دران زمان شروان شاه بود توهم نموده از سلطان یعقوب پسر حسن بیگ که او نیز از سلطان حیدر متوهم بود استمداد لشکر نمود و سلطان یعقوب سلیمان بیگ را با چهار هزار سوار بامداد او روان ساخت و در نواحی شروان تلاقی فریقین دست داد نزدیک بود که شروان شاه از معرکه سر عنان بگرداند که از شست تقدیر تیری بگمر فرسا کشاد و بیافت بسبب انقطاع رشته حیات سلطان حیدر گردید و این واقعه در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و سه هجری بوقوع آمده و سلطان یعقوب پسران او را دستگیر ساخته در قلعه اصطخر محبوس ساخت +

ذکر پادشاهان شروان

خاقان کبیر ملک منوچهر که خاقانی شاعر مداح او بود بکثیر فضیلت و هنر پروری از جمیع پادشاهان شروان امتیاز فراوان داشته و شروان شاه از نسل بهرام چوبین است و بهرام بچند پشت با اردشیر بابکان میرسد بعد از منوچهر دوازده نفر از اولاد وی در شروان حکومت نموده اند بدین نسق بعد از منوچهر ولدش فرخ زاد بر مسند حکومت تکیه زد و چون او نماند گشتاسپ مالک زمام امور مملکت گردید بعد از وی فرامرز بن گشتاسب پای بر تخت حکومت نهاد و پس از وی فرخ زاد بن فرامرز بر مسند حکومت صعود نمود از عقب او کیقباد بعدل و داد کوشید بعد از وی ولدش کاوس بتنها حکومت کرد و در هفتصد و هفتاد و چهار فوت کرد و پس از و پسرش هوشنگ پادشاه شد و در هفتصد و هشتاد و چهار وفات یافت و بعد از فوت هوشنگ ایالت بشیخ ابراهیم بن سلطان محمد رسید او با امیر تیمور معاصر بود و در اکثر معارک همراهی کرده و در هشتصد و بیست وفات یافته سلطان خلیل الله بن شیخ ابراهیم بعد از پدر بر تخت سلطنت جلوس نمود و حسب اتفاق کلمه سلطان خلیل تاریخ جلوس است او نیز نسبت پدر عمل نموده با اولاد امیر تیمور صداقت ورزید و در تبعیت می کوشید لهذا قرا اسکندر ترکمان بنا بر معاندت صاحبقران در هشتصد و سی و یک لشکر بشروان کشید و جمیع شهر دامات را تا در بند تاراج نمود و در هشتصد و سی و دو برادرانش کیقباد و اسحاق و هاشم بر وی خروج کرده خفت فاحش بوی رسانیدند و آخر بمعاونت مرزا شاهرخ مر ایشان را منهزم گردانید در هشتصد و شصت و سه وفات کرد و شروان شاه المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل برادر ثانی پدر وارث ملک گشت و شروان شاه تاریخ جلوس است در عهد او سلطان ابو سعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان آمده در قراباغ قشلاق نمود و مادام که شروان شاه طریق مصادقت می پیمود جنود خراسان از ممر خوراک و علف چهارپایه مرفه الحال بودند

وچون بنا بر تهدید و وعید حسن بیگ نوائی مخالفت برافراخت موجب ویرانی آن لشکر گردید و سلطان ابوسعید مقید گشته
بقتل رسید و چون فرخ یسار نسبت بخاندان شیخ صفی عذری و قصدی اندیشیده بود بمکافات آن در نهصد و شش
بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد بعد از وی پسرش بهرام بیگ قائم مقام پدر خود گردیده در نهصد و هفت فوت
کرد و پس از وی برادرش غازی بیگ که زر غازی بیگی بدو منسوب است والی شده در سنه ثمان و تسعمائة درگذشت
بعد از وی شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار و بعد از وی پسرش سلطان خلیل و بعد از وی شاهرخ بن سلطان
فرخ بن شیخ شاه قبای حکومت یکی بعد دیگری پوشیدند و در وقتیکه طهماسپ صفوی فتح شروان را پیش نهاد همت
ساخت شاهرخ بقدم ممانعت پیش آمده در سنه نهصد و چهل و پنج بدست او افتاد و آن سلسله منتهی گردید ۰۰

سلطان بهلول لودی

ابن کالا بن ابراهیم خان حاکم ملتان بود وقتیکه بهلول در شکم مادر بود خانه بر مادرش افتاد و جان داد پدرش بر وی
شکم زن چاک زده پسر را برآورده و بهلول نام نهاده بهلول در سنه هشتصد و پنجاه و پنج غایبانه سلطان علاء الدین
ابن سلطان محمد شاه بادشاه دهلی که در بداون استقامت داشت بر حسام خان وزیر او که حراست دهلی میکرد مستولی
گشته دهلی را متصرف شد و در سنه هشتصد و پنجاه و شش خطبه و سکه بنام خود کرده بتاریخ بست و نهم ذی حجه بر تخت
جلوس نمود تاریخ جلوسش اینست ۰۰

تاریخ

شاه بهلول چون بتخت نشست	عدل و ساز زیب مملکت بست	گفت دل سال حیث هاتف گفت	که بهار جلوس سلطنت است ۸۵۶

او را اکثر با سلطان محمود شاه و پسرش محمد شاه شرقی مقاتله و محاربه دست داده و چون نوبت بسلطان حسین شرقی
پسر محمود شاه رسید تا چند سال با او صلح قرار گرفت باز میان ایشان نزاع قائم گردید و مدتی بین الجانبین محاربه بوده
اما هر مرتبه سلطان حسین هزیمت یافته و سلطان بهلول بعد سلطنت سی و هشت سال و هشت ماه و هشت روز در
سنه هشتصد و نود و چهار مریض گشته بتاریخ دوم ماه شعبان وفات یافت و پسرش سکندر شاه بر جای
او نشست مقبره او در دهلی متصل درگاه شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی واقع است تاریخ وفات سلطان
بهلول اینست ۰۰

تاریخ

۸۹۴

هشتصد و نود و چهار رفت از عالم ۸۹۴	خدیو ملکستان جهان کشا بهلول	ز تیغ ملکستان بود لیک ز اجل	بد و بحال شمشیر و خنجر مصقول

تاریخ شبیه

۸۹۴

شاهنشه عالم شه بهلول که دیدی	افتاده در اطراف جهان صیت جلالش	در خلد شد و گفت سروش از سر حسرت	قصد سفر عالم ارواح ز سالش ۸۹۴

خواجه عبید الله احرار نقشبند

در زمان سلطان ابوسعید مرزا و عمر شیخ مرزا در حیات بوده و آن هر دو بادشاهان ارادت و اخلاص و اعتقاد و نیاز تمام
بسیاری با او داشتند و مولوی جامی که یکی از مریدان او بود در نسخه یوسف زلیخا او را یاد کرده است ؎ چو فقر اندر
قبای شاهی آمد ۰۰ بتدبیر عبید اللهی آمد ۰۰ وفات خواجه موصوف در سمرقند بسال هشتصد و نود و شش هجری

بروی داد و امیر علی شیر که وزیر سلطان حسین میرزا بود تاریخ را خلد برین یافته اما بجز نسخه مجمل التواریخ بسال وفاتش هشتصد و نود و نه میشود و آن اینست — ۸۹۶

تاریخ

ظاهر تبیین فضل و عطت الله	خواجه حق نما عبید الله	عزت دودمان ابرار است	شرف خاندان احرار است
از وجود ش زمانه پر ضو بود	کهنه بنیاد دین از و نو بود	از زبان سروش حق بشنو	سال مولود آن خدا بین ضو ۸۰۶
شب شنبه که خواجه نقل نمود	سلخ ماه ربیع الاول بود	سال نقلش بگو بلا اشتباه	خواجه عابدان عبید الله
	در سمرقند مرقدش میدان	بر سریر عرش سندش میدان	

۸۹۵

میرزا عمر شیخ

ابن سلطان ابو سعید میرزا از اولاد امیر تیمور صاحبقران است در سنه هشتصد و شصت در سمرقند متولد شده پدرش سلطان ابو سعید نسبت بفرزندان دیگر ایشان را دوست تر میداشتند و از فرط توجه در نگاه داشت ملک موروثی ولایت اندجان و آن نواح را بایشان داده بودند و ایشان آن ولایت را که حدود مغلستان بود بنوعی ضبط فرموده که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نبود بلکه ایشان همواره با لکای یونس خان تاخت می آورد و بعد از وفات پدر در سنه هشتصد و هفتاد و سه باتفاق امرا و اعیان مملکت بر سریر فرمانروای فرغانه که اندجان پای تخت و یکی از شهرهای انجاست متمکن شده مدام بصحبت درویشان خداشناس متوجه بود علی الخصوص بخواجه ناصر الدین عبید الله احرار نهایت اخلاص و نیازمندی داشتند داخسیکت پایه تخت میرزا عمر شیخ بوده و آن بر جری عظیم واقع شده بحسب تقدیر روز دوشنبه چهارم رمضان سال هشتصد و نود و نه بحوالی کبوتر خانه که بر یکی از عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه بودند یکی از خدمتگاران از شکستن جر خبر دار شده بمیرزا آگاهی داد میرزا برخاسته یک پای در کفش آورده بود که آن جر انهدام پذیرفته شد و آن بادشاه با درج علوی شتافتند سن شریفش بسی و نه سال رسیده بود و ایام سلطنت بیست و شش سال و ده ماه بود و ایشان سه پسران و پنج دختران داشتند بزرگترین پسران باعتبار صورت و معنی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بود و دوم میرزا جهانگیر و سوم میرزا ناصر ❊ — ۸۹۹

مولانا نور الدین عبد الرحمان مشهور بمولوی جامی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که لمعات فضائل و کمالاتش مانند فروغ آفتاب منور ساز عرصه ربع مسکون بود صاحب نفحات آورده که جد ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده منسوب بمحله دشت اصفهان که بنابر حوادث زمان از وطن برآمده بخراسان افتاده در قصبه جام توطن گزیده بود و والد او مولانا نظام الدین احمد دشتی نام داشت و جامی در جام در بست و سوم شعبان سنه هشتصد و هفده متولد گشته و بدان سبب جامی تخلص فرموده در دار السلطنت هرات مسکن گزید و

سه مولدم جام و رشحه قلمم ❊ جرعه جام شیخ الاسلامی است ❊ لاجرم در جریده اشعار ❊ بدو معنی تخلصم جامی است ❊ در عنفوان شباب بتحصیل علوم معدوده سر آمد اقران گردید و در عهد سلطان ابو سعید بخدا شناسی و خدا پرستی شهرت یافته مقبول خاص و عام گشت و در عهد سلطان حسین بایقرا بیشتر از بیشتر قبول یافت و امیر علی شیر خاصیه اخلاصا و ارادت تمام بجانب جامی داشت و جامی بخدمت خواجه عبید الله احرار اخلاص و اتحاد بسیار داشت و از خلفای مولانا سعد الدین کاشغری بود تالیفات او بسیار است از جمله تصنیفات او یکی نسخه یوسف زلیخاست که در سنه هشتصد و هشتاد و نه هجری باتمام رسانیده

درآن وقت عمرش بہفتاد رسیدہ بود چنانچہ میگوید ــــہ مرا ہفتاد شد سال و ترا ہفت ــ تراہی آید اقبال و مرا رفت +
و تاریخ اختتام کتاب مذکور را چنین گفتہ +

تاریخ کتاب یوسف زلیخا

قلم ساحی این جنس فاخر | رسانید آخرین سالی بآخر | کہ باشد بعد از آن سال مجرم | نہم سال از نہم عشر از نہم صد

از آخر مصرعہ قطعہ مذکور تاریخ بسوال برمی آید یعنے نہم سال از نہم عشر سال ہشتاد و نہ شد و نہم صد سال ہشتصد شد پس تاریخ ہشتصد و ہشتاد و نہ شد فقط و جامی بسن ہشتاد و یک سالگی روز جمعہ ہیجدہم محرم سال ہشتصد و نود و ہشت یا کہ ہشتصد نود و نہ ہجری ازین جہان فانی بعالم باقی انتقال نمودہ و مولانا عبد الغفور لاری مدت حیات وی را از حروف کاس کہ بمعنے جام ہست استخراج کردہ و این تاریخ در وفات او از مولف این اوراق ہست +

تاریخ از مؤلف

٨٩٩ جامی آن استاد فضل و ہنر | رفت از مکتب جہان بجنان | طفلکی جست حرف تاریخش | گفتمش صاد و ضاد و طا برخوان

تاریخ از فخر الواصلین

افصح بلیغ نظیر جاسے بود
شب آدینہ بود نوزدہم

بکمالات علم نامے بود
بینوا رسب ازربیع دوم
ہاتفم گفت سال رحلت او

بہم تصنیف آن معلی شان
کہ ز دنیا گذشت عارف تو
جای جامی بہشت عدن بگو

عدد جام شد رقم برخوان
جانب آسمان ہفت طبق

٨٩٩ و این دو تاریخ از تواریخ مرآت جہان نما نوشتہ شد +

تاریخ

٨٩٩ جامی کہ بود بلبل جنت نسیم شاہ | فی روضہ مکرمتہ انہا النہا | رگ گشت قضا نوشت رضوان بر در بہشت | تاریخ وصل حق و کان آمنا

ایضاً

قطب آفاق حضرت جامی | کان فی لیلتہ الورا نورا | کرد رحلت ز دہر شد تاریخ | ہژدہم روز ماہ عاشورا

٨٩٩

پہلوان محمد مشہدی

از نوادر اعصار و سر حلقہ پہلوانان روزگار بودہ و معاصر سلطان حسین مرزا و امیر علی شیر بود و در سنہ تسع و تسعین و ثمانمائہ در ہرات در گذشت و چونکہ مولوی جامی یک سال پیش از و فوت کردہ چنانچہ امیر علی شیر در تاریخ وفاتش این قطعہ گفتہ و این تاریخ باسلوب غرائب واقع شدہ کہ بیک عبارت تاریخ فوت دو کس ظاہر میشود و لفظ مخدومی در اینجا اشارہ بر مولوی جامی ہست +

تاریخ

محمد پہلوان ہفت کشور
زبعد قطب عالم عارف جام

کہ در دہر بُش نبود اقران و امثال
کہ او مخدوم دوران بود بی قال
اگر پرسد کسی تاریخ فوتش

سر سر حلقہ اہل طریقت
پس از سالی سوی جنت خرامید
بگوییش بعد مخدومی بیکسال

٨٩٩ کہ رفت از عہد گیتی فارغ البال
ازین دیرینہ دہر مختلف حال

٨٩٨ ازین تاریخ صاف ظاہر است کہ سال وفات مولوی عبد الرحمان جامی سنہ ہشتصد و نود و ہشت است

پس بعضی کسان که یک عدد زیاده نوشته اند شاید که درست نباشد ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

ذکر سلاطین گجرات

ولایت گجرات از زمان دولت سلطان علاء الدین خلجی تا هنگام غلبهٔ امیر تیمور گورگان متصرف پادشاهان دهلی بوده بعد از آن حکام آنجا بسبب ضعف سلطنت سر از اطاعت پیچیده خود پادشاه شدند و اول ایشان ظفر خان بن وجیه الملک است که در زمان ناصر الدین محمود بن محمد شاه بن فیروز شاه باربک پادشاه دهلی بحکومت گجرات امتیاز حاصل نموده در سنه هشتصد و شش هجری پسرش تاتار خان پدر خود را بی اختیار کرده حاکم گجرات شد و خطبه بنام خویش کرده خود را محمد شاه نامید و بعد از چند سال مسموم گردید بعد فوتش پدرش ظفر خان در سنه هشتصد و ده هجری علم شاهی افراشته سکه و خطبه بنام خود کرده لقب خود مظفر شاه نهاده بر تخت شاهی نشست الغرض ابتدای سلطنت گجرات از همین وقت باشد در ماه رمضان سنه هشتصد و سیزده سلطان احمد شاه نبیرهٔ مظفر شاه جد خود را مسموم ساخته بر سریر فرمانروائی نشست و در همین سال بنیاد شهر احمد آباد گجرات نهاد چنانچه تاریخ بنای آن که با خیر است ۸۱۳ سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان مظفر شاه و احمد شاه هر دو معاصر سلطان هوشنگ پادشاه مالوه بودند و با او جنگ داشتند و سلطان احمد شاه سی و دو سال و شش ماه و بیست و دو روز حکومت نموده چهارم ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش هجری درگذشت بعد از وی پسرش محمد شاه مسند شاهی را رونق بخشید در ایام او شیخ احمد کهتو که یکی از اولیای روزگار بود فوت کرد و سلطان محمد روضهٔ عالی بر تربتش تعمیر ساختن فرمود و محمد شاه بعد حکومت هشت سال نه ماه و چند روز بتاریخ بستم محرم سنه هشتصد و پنجاه و پنج این جهان فانی را پدرود نمود بعد از وی پسرش جلال خان خود را ملقب بسلطان قطب الدین ساخته قدم بر سریر شاهی نهاد در ایام او شیخ برهان الدین قطب عالم غره ذی حجه سنه هشتصد و پنجاه و شش در گجرات فوت کرد و سلطان قطب الدین بعد از حکومت هشت سال و شش ماه و شانزده روز بتاریخ ششم رجب سنه هشتصد و شصت و سه درگذشت پس از وی عم وی سلطان داؤد یکماه سلطنت نموده معزول شد و امرا سلطان محمود بیکره را بتاریخ دوازدهم شعبان سنه مذکور بر تخت شاهی نشانیدند در زمان او حضرت شاه عالم که یکی از اولیای وقت بود در سنه هشتصد و هشتاد فوت کرد و مقبره او در رسول آباد گجرات است و محمود شاه در دوازده کروهی احمد آباد شهری بنا نهاده محمود آباد نام کرد و بعد سلطنت پنجاه و چهار سال بتاریخ سوم رمضان سنه نهصد و هفده هجری درگذشت و در سرکیج گجرات مدفون گردید ✤ فقط

باب دهم از سال نهصد و یک لغایت سنه یکهزار از هجری

در ابتدای باب دهم سلطان بایزید ابلدرم در روم و مرزا سلطان حسین در خراسان و شیروان شاه المشهور بفرخ یسار در شیروان و سلطان سکندر شاه بن سلطان بهلول در هند و سلطان محمود شاه بهمنی در دکن و سلطان غیاث الدین خلجی در مالوه و سلطان محمود بیکره در گجرات فرمانروائی مینمودند و صاحب خطبه و سکه بودند ✤

شیخ پیچو سنبهل

از اعاظم مشایخ هند بود و مرید شیخ عبد الله قادری اودهی که بلوک شاه نام داشت یکی از مریدان او است این تاریخ که معمیه است در وفات او است

تاریخ

۹۰۱

کمال الحق والدین شیخ سیحو | که آمد جنت فردوس جالش
ز روی تعمیه تاریخ فوتش | شود حاصل ز نام دلکشایش

اگرچه مولف را از سال فوتش شبهه هست اما ازین تاریخ چنان مستفاد میگردد که او در سنه نهصد و یک هجری فوت کرده یعنی اگر از عدد حروف شیخ عدد حروف سیحو دور کرده شود تاریخ بر آید +

شمس الدین محمد روجی

روز شنبه شانزدهم رمضان سال نهصد و چهار هجری فوت کرده امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ چنین یافته +

تاریخ

۹۰۴

آن پیر که سر عشق او را | از عین شهود بود مشهود
منصوب بروح در حقیقت | ز و نسبت هر دو کون مقصود
شد سوی جنان گشت تاریخ | شنبه که ز صوم شانزده بود

امیر کمال الدین حسین

در ایام دولت سلطان یعقوب بن حسن بیگ از طبس بآذربایجان شتافته و چند گاه در ظل تربیت آن بادشاه گذرانیده چون در سنه نهصد و چهار بهرات آمد ابو الغازی سلطان حسین مرزا صدارت پرسیدن و نهم و ادخوایان را برای صواب نمایش تفویض او نمود و مولانا فصیح الدین تاریخ صدارت او نظم فرمود +

تاریخ

۹۰۴

ای آنکه زیاده شد ز تو قدر منبر | در اوج تقدم آمده بدر منیر
ای صدر نشین صاحب عالی قدر | تاریخ صدارت تو شد صدر منیر

۹۰۴

مولانا حسین واعظ

صاحب تفسیر حسینی است همعصر ملا عبد الرحمان جامی بوده در سنه نهصد و ده هجری فوت کرده +

تاریخ از فخر المواصلین

۹۱۰

واعظ وفیاض مولانا حسینی کاشفی | آنکه گنج معرفت در مخزن لبها نهاد
گفت چون شد بعد ازین منبر ترا عزم مقام | دیدمش واقعه بر منبر عزت شرف
از پی تاریخ بنگر منبر با عرش باد | گفتمش تاریخ فوتت چیست ای صاحب رشاد

امیر نظام الدین علی شیر

متخلص بنوائی خلف صدق کچکینه بهادر است و کچکینه بهادر در زمان سلطان ابوسعید از مقربان درگاه او بود و در جلد داری شش میرابوسعید و در سلک اعظم امرای بایقرا مرزا جد سلطان حسین مرزا منتظم و امیر علی شیر وزیر مرزا سلطان حسین بادشاه خراسان بوده که هیچ کس را آن پایه و منزلت نبود علما و مورخان تالیف بسیار بنام او نوشته اند منقول است که میر بنابر عدم توجه بجانب تاهل بعنیت اشتهار یافته بود و مولانا بنائی قصیده در مدح او گفته صله چنانکه مطبوع او بود بدو نرسید بنا علیه آن قصیده را باسم سلطان احمد میرزای توم سلطان حسین مرزا کرده بدو گذرانید این معنی مسموع میر شده نسبت بملا بنائی در مقام کلفت شد مولانا جهت تلافی این قطعه را نوشته بملازمتش فرستاد قطعه دختر اینکه بکر فکر منست + هر کی را الشوهری دادم + آنکه کابین نداد و عنی بود +

و دگر فتم بد بگری دادم * امیر علیشیر بیشتر از بیشتر رنجیده پروانهٔ قتلش از پادشاه حاصل ساخت و مولانا جلا نموده بطرف ماوراء النهر رفت ولادت او در سنه هشتصد و چهل و چهار و وفات او در صبح یکشنبه یازدهم جمادی الاول سنه نهصد و شش بود یکی از فضلا تاریخ وفاتش در سلک نظم آورده *

تاریخ

۹۰۶

آن سر بلند قدر والی رتبت | چون کرد ازین جهان بجنت رحلت
از سال وفات جهای او پرسیدم | دادند جواب من که جنت جنت

و مولانا صاحب دار قصیده در مرثیه او گفته که از مصرعه اول هر بیت تاریخ ولادت و از مصرعه دیگر تاریخ وفات می بر آید این چند بیت از آن است *

تاریخ

۹۰۶

ای خنک سال او که بر بنیان کرد ۸۴۴ ای اجل ملک جهان را زیر و زبر کرد | گر بسی گاه از جفا یاران دل صد اهل درد ۹۰۶ | کر زکین قصد هلاک صد مسلمان کرده
کرده بر جان کمین بنهاده دام عنا ۸۴۴ هر زمان از کینه جوی صید صد جان کرده

شیخ سماء الدین

در سیر العارفین مرقوم است که او از جمله مشایخان عظام بوده و از روی علم ظاهر و باطن آثار جنید و بایزید در اطوارش بود معاصر سلطان بهلول لودی بوده و برادر حقیقی ایشان شیخ اسحاق نام داشت وفات او در هفدهم ماه جمادی الاول شاید که در سنه نهصد و هفت واقع شده و مدفن او بالای حوض شمسی در دهلی واقع است و این تاریخ در وفات او در سیر العارفین مرقوم است *

تاریخ

۹۰۷

مرشدی انس و ملک شاه سماء الدین ۷۰۲ | چون رفت بر سریر عرش آمد کام او
هشت خلد آمد بنام او اگر بر سر یکی | سال تاریخش بگو هشت آمده نام او ۷۰۰

یعنی عدد عبارت هشت را که هفتصد میشود با عدد اسم او سماء الدین که دو صد و دو میشود یکجا کرده آید تاریخ فوت بر آید *

مولانا عبد الجلیل

از افاضل هرات بود در سنه نهصد و یازده در انجا فوت کرد و تاریخ فوتش این گفته

تاریخ

۹۱۱

افسوس از آن سپهر دانش | کش بود چو ابر سیره اتفاق
تاریخ وفات او خرد گفت | علامهٔ بی مثال آفاق

سلطان محمود مرزا ابن یونس خان

۹۱۱

بعد از رحلت پدر در سنه نهصد و در والی مغلستان شد و آخر بدست شاهی بیگ خان گرفتار گشته بر لب دریای خجند بقتل رسید و لب دریای خجند تاریخ این واقعه است ۹۱۴ قتلش شاید که در سنه نهصد و چهارده وقوع یافته

ذکر مسجد موٹھه

در خلاصة التواریخ مرقوم است که این مسجد تعمیر کرده میان بهونه است و میان بهونه از سادات عظام و وزرای کرام سکندر شاه لودی بود گویند که میان بهونه از کمی دانش و فراست داشت که روزی سلطان سکندر دانهٔ غله موٹھه که در

مسجد جامع دهلی بنظرش در آمده بود برداشته بدست میان بهونه داد او کورنشات بجا آورده بمقتضای فکرت بلند بخاطر آورد که
چون این دانه سعادت دست بوس پادشاه یافته فکری باید کرد که حیات ابدی یابد آنرا در باغچه نشیمن خود کاشته
مراسم حزم و احتیاط در پرورشش آن بکار برد از و چند خوشه بر آمد چون پخته شد زیاده از دو صد دانه بهم رسید همچنین
چند سال علی التواتر کاشته حاصلات آن سال بسال بهم رسانید و مبلغ فراوان پیدا کرد و ازان مبلغها در شهر دهلی
مسجدی بعمارت متین احداث نموده حقیقت آن دانه و احداث مسجد بعرض پادشاه رسانید سلطان بعقل و دانش او
آفرین کرده بعنایات پادشاهانه و افزایش مواجب سرفراز گردانید و آن مسجد باسم مسجد موٹھ موسوم گشت و تا حال
قائم است و بهمان نام شهرت دارد اما از چند آثار آن نواحی اندرون مسجد مذکور خانه خود را ساخته اند و در اینجا می باشند این مسجد
شاید که چند سال بعد از سال نهصد احداث یافته بود گویند که چون سلطان سکندر نوجوان بود کاری که پسندیده خردمندان
و لائق پادشاهان نباشد بی مشورت در زامی نمود چنانچه آنچنین وزیر صاحب تدبیر را بدون وقوع هیچ تقصیر مقید
ساخت و غیر از جرمی که از و قتل لازم آید آن بیگناه را بقتل رسانید اما در تاریخ فرشته مرقوم است که پسر پادشاه
یعنی سلطان ابراهیم حسین در زمان خود میان بهونه را همراه دیگر مجرمان که در قید بودند مقتول ساخت ٭

ابو الغازی سلطان حسین مرزا

ابن مرزا منصور بن مرزا بایقرا ابن مرزا عمر شیخ بن امیر تیمور صاحبقران است چون سلطان ابو سعید مرزا در سنه هشتصد و هفتاد
و سه هجری بدست حسن بیگ افتاده بقتل رسید هرات وغیره بدست سلطان حسین افتاد و در دهم ماه رمضان سنه
ثلاث و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنت هرات بر تخت شاهی نشست و بعد کشتن مرزا یادگار محمد بر تمامی ملک
خراسان مستولی گشت و امیر نظام الدین علی شیر وزیر او بود و سلطان حسین مرزا در هرات مکانی تعمیر نموده که آن را
تخت سفر گویند و حالا هم موجود است هنگام احداث آن مکان مرزا حکم کرده بود که هر که شراب خورد سزا او همین باشد
که او را بتعمیر تخت سفر بکار آوردن سنگ و خشت مشغول سازند چنانچه ازین بیت مستفاد میگردد ؎ هر که با
لاله رخان باده گلرنگ کشد ٭ حکم مرزاست که بر تخت سفر سنگ کشد ٭ و مولانا عبد الرحمان جامی که در زمان او بود
نسخه یوسف زلیخا را بنام او نظم نموده چنانچه گفته است ؎ درین عهد آنکه چون انسان عین است ٭ جهان فرمای
سلطان حسین است ٭ وفات سلطان حسین مرزا در ماه محرم سنه نهصد و دوازده هجری بوقوع آمده و در طبقات

٩١٢

اکبری مرقوم است که در سنه نهصد و یازده بتاریخ شانزدهم ذی الحجه فوت کرده مدت عمر او هفتاد سال و مدت
حکومت سی و هشت سال و چهار ماه بود و در هرات مدفون است بعد از وی فرزندان او بدیع الزمان مرزا و مظفر حسین
مرزا باتفاق بر تخت نشستند مولوی جامی در صفت مظفر حسین در کتاب مسطور این بیت را گفته ؎
درین میدان که بادا خالی از درد ٭ فلک طاس تهی را پر خرج کرد ٭ بعد ازانکه شاه بیگ ماوراء النهر را مسخر ساخت
عزم تسخیر ممالک خراسان نمود و در سنه نهصد و سیزده بهرات آمد و این هر دو مرزایان که شب و روز بجز شراب خوردن
کاری دیگر نداشتند از خواب غفلت بیدار شده صف آرائی نمودند محاربه صعب روی نمود و شکست بر لشکر
مرزایان افتاد و مظفر حسین گریخته بطرف قندهار رفت و در آنجا کشته شد و بدیع الزمان مرزا بطرف روم فرار نمود

در مرآت جهان نما مرقوم است که چون در سنه احدی و تسعمائه مرزای کوچک که خواهرزاده سلطان حسین بود از سفر حجاز مراجعت نمود از جمله تحفه جات که بسبیل پیشکش بمرزا گذرانید بیضه شتر مرغی بود چون بعد انقضای دو سال خواست که از آن بیضه کالبه کمانچه ترتیب نماید هر گاه آنرا دو پاره نمود ناگاه از میان آن بیضه بچه زنده بیرون خرامید ✤

سلطان سکندر شاه لودی عرف نظام خان

در ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بست و نه هجری از شکم بنا دختر زرگر که مشهور به بی بی ستاری بود تولد پذیرفته بعد وفات پدر خود یعنی سلطان بهلول لودی در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و چهار هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست نام اصلی او که نظام خان بود به علاء الدین سکندر شاه ملقب ساخت و بر طریق پدر رعایت دین و ملت نموده جمیع امور بمقدم شریعت میداشت در عهد او خلق آسوده و نام ظلم و تعدی نمانده و در ممالک وی رواج اسلام بنهایتی رسید که رسم کافری مضمحل گشت و معبدهای هندوان خراب شد و در شهر النشان کفر نماند چنانچه در ان دیار کاروان سرای ساخته خباز و قصاب و طباخ تعین نمود اگر هندوی انجا غسل کردی و موی سر و ریش تراشیدی ازوی گناهگارانه میگرفتند روزی هندوی در باب غسل و موی سر تراشیدن مدد خواست مسلمان گفت صریحاً دشوار است اگر خواهی حکمتی کنم هندو قبول نمود پس آن مسلمان او را برهنه ساخته و دستهای وی پس پشت بر بست و چابک زنان او را بر دریا آورد و حجام را طلبداشته گفت سر و ریش این بدبخت را بتراش حجام موی سر و ریش او را تراشید و بهمان طریق بسته رسن در گردن انداخته در دریا غوطه دهانید بدین روش غسل میسر شد اول او ست که بلده آگره را که در تحت بیانه بود و در زمان اسلام گاهی تخت نشین نشده بود در سنه تسع و تسعمائه پای تخت ساخته حصار سری را که بدهلی شهرت یافته بود ترک داد او نیز مانند پدر با سلطان حسین شرقی و سلطان علاء الدین بادشاه بنگاله جنگها داشت در عهد او در سنه احدی و عشر و تسعمائه روز یکشنبه سوم ماه صفر در اکثر بلاد هندوستان خصوص در بلده آگره زلزله عظیم شد چنانکه کوه ها بلرزه در آمد و عمارات عالی محکم از هم ریخت زنده ها قیامت پنداشتند و مرده ها حشر انگاشتند چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد ✤

تاریخ

در نهصد و احدی عشر از زلزله
گردید سواد آگره چون مرحله
با آنکه بنا هاش همه محکم بود
از زلزله شد عالیها سافلها

در آئین اکبری مرقوم است که کبیر جولاه که مشهور در هندوان است در زمان او بود و قبرش در رتن پور است و سلطان سکندر در بلده آگره بتاریخ هفتم ماه ذیقعده روز یکشنبه سال نهصد و پانزده هجری فوت کرده مدت سلطنت او بست و یک سال و چند ماه بود و تاریخ وفاتش اینست ✤

تاریخ

۹۱۵
چو کرد رحلت عالم نظام خان سلطان
ز جهان پی تماشای جهانی زاده و زاری
جهان سیه شده در چشم هر کس از مرگش
ز حال عالم گفتا سروش تاری شد

سلطان بایزید ابن سلطان محمد بن سلطان مراد بادشاه روم

بعد وفات سلطان محمد که پدر او بود در روز سه شنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و شش در روم سلطنت

سلطنت نشست و در امر سلطنت صاحب اقتدار گشته ولایت حبش از حبشی بقوت ساخت خصوص ولایت حصار الیجی که از ممالک ولایت فرنگ است و مولانا عبدالرحمن جامی سلسلة الذهب را باسم او کرده چنانچه ازین چند بیت ظاهر میشود و لقد بدایع آنکه مصرع آخر از روی حساب میزان سال جلوس است +

تاریخ

۸۸۶

کاش نوشیروان کنون بودی	شد ازو بیشتر قیصر روان بری	تا ز نو خوی عدل شرمنده	خسروی را دهر را شهدی بنده
	ضبط الزمان ولی سلطان	بایزید ابلد رهم شه دوران	

و سلطان بایزید را پسران بودند سلطان احمد و سلطان قورقوت و سلطان سلیم و سلطان بایزید بتاریخ سته ثمان و عشر و تسعمائه وفات یافت و پسرش سلطان سلیم بجای او نشست +

میر افضل خواب بین

پسر میر سلطان علی خواب بین است گویند که این هر دو عزیزان هرگاه میخواستندی بخواب میدیدندی بنابران بخواب بین مشهور شدند و سلطان حسین مرزا نسبت به میر سلطان علی التفات و مهربانی بسیار میفرمود در سنه نهصد و بیست و یک درگذشت تاریخ وفات او اینست +

تاریخ

۹۲۱

سید عالی نسب سلطان علی	آنکه میگفتش خرد زاهل یقین	میر را چون خواب بینی شده بود	سال فوت اوست میر خواب بین

تاریخ حوض چارسو

که حسن خان شاملو در شهر هرات در سنه نهصد و بیست و پنج هجری احداث نموده و بران گنبدی عالی ساخته و نام آن حوض چارسو نهاده +

تاریخ

۹۲۵

رنگین بنای ملک هری بر گرد

و هرات را هری نیز گویند چنانچه ازین رباعی مستفاد میگردد +

رباعی

لهراسپ نهاد و راست هری بنیاد	گشتاسپ بر و بنای دیگر بنهاد	بهمن پس از آن عمارتی دیگر کرد	اسکندر رومی آن همه داد بباد

بیت

اگر کسی پرسد ز تو از شهرها بهتر کدام	گر جواب راست خواهی گفت او را گو هری

خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله

چون پدرش چندگاه بوزارت سلطان ابوسعید قیام نمود و چندی در سایه تربیت نظام الدین علی شیر بسر برده و گاهی هست بر ملازمت بدیع الزمان مرزا می گذاشت بنابران آصفی تخلص کرده و در شاعری مرتبه اعلی و در فضیلت درجه اولی داشت دیوان غزل او امروز متداول است بتاریخ شانزدهم شعبان سنه که در سنه نهصد و بیست و شش هجری ازین عالم رحلت نمود مزارش در هرات است امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ فوت او را چنین گفته +

تاریخ

٩٢٦

جوان معنی آن چشم خرد را مردم	در ابراجل گشت نهان چون انجم	پرسید دل از من که چه آمد تاریخ	گفتم ز هرات آمده روز دوم

سلطان سلیم بن سلطان بایزید پادشاه روم

ولادتش در سنه هشتصد و هفتاد و هفت هجری بوده و بعد تغلب و مسموم ساختن پدر خود را در هجدهم صفر سنه نهصد و هجده
در روم بر اورنگ فرمانروای بر آمد بعد از جلوس متوجه بروسا گردید و هشت نفر از برادر زادهای خود را که در آنجا بودند
بدست آورده بقتل رسانید و از آنجا متوجه مغنیا گردید برادرش قورخت از وصول او خبردار شده در یکی از جبال گریخت
و آخر ظاهر گشته بقتل رسید و سلطان احمد نیز که برادر خورد او بود بعد چندی مقتول گردید چون از دفع اقربا باز پرداخت
لشکری بآذربایجان کشید چون خسرو ایران شاه اسمعیل ماضی که اول پادشاه از سلاطین صفویه است در جهان از
آمدن او آگاهی یافت با دوازده هزار سوار عنان بجانب او کشیده و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائة در بیست فرسنگی
تبریز بموضع چالداران تقارب فریقین دست داده قتال صعب رو نمود و کس بسیاری از سپاه ایران بزخم تفنگ
دشمنان نیز خاک گشته گردید و سلطان سلیم به تبریز آمده هشت روز دران شهر توقف نمود و در آخر ماه طبل کوچ
زده بصوب روم در حرکت آمد و در سنه احدی و عشرین و تسعمائة قلعه کماخ را از تصرف گماشتگان شاه
اسمعیل بیرون آورد و در سنه اثنی و عشرین و تسعمائة با سلطان قانصو غوری صف جدال و قتال آراسته ولایات
مصر و شام را تسخیر نمود و عرب و دیگر بسیار ملکها را فتح کرده پس از سلطنت هشت سال و هشت ماه و هشت روز
در شب جمعه ششم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائة با دل پر حسرت و دست تهی بوادی خاموشان منزل گزید
بعد از وی پسرش سلطان سلیمان بجای او نشست و قریب چهل و هشت سال پادشاهی نمود

مولانا عبد الله هاتفی

خواهر زاده مولانا عبد الرحمان جامی است و مولد او جام است زبده شعرا و افصح فصحا بود در نظم مثنوی از سایر شاعران عصر
گوی تفوق ربوده از تصنیفات اوست خسرو و شیرین و هفت منظر و لیلی و مجنون و تیمور نامه در سنه نهصد و بیست
و هفت فوت کرده و در قصبه خرجرد مدفون است تاریخ وفاتش را عزیزی جامی ثانی چه شد یافته و دیگری چنین گفته

تاریخ

٩٢٧

تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل ٩٢٧ گفت	از شاعر شهان شه شاعران طلب ٩٢٧

میر غیاث الدین محمد ابن امیر یوسف

از افاضل سادات کرام بود چون آفتاب اقبال شاه اسمعیل صفوی از افق هرات طالع گشت مهمات نظم قضایای شرعیه
تمام ممالک خراسان را در قبضه اقتدار وی نهاد و پس از آن امارت بر منصب صدارت افزوده صاحب طبل و علم
و خیل و حشمش گردانید امیر خان که حاکم خراسان بود حسد برده او را روز چهارشنبه هشتم رجب سنه نهصد و بیست
و هفت هجری بقتل رسانید گویند که دران محل قطعه گفته نزد امیر مذکور فرستاد و این یک بیت از آن جمله است

بناحق ار چه مرا میکشی ولیک ببین + که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من + خواجه ضیاء الدین مصرع این رباعی در تاریخ فوت او گفته

تاریخ

چون میر محمد خلف آل عبا — زین دیر فنا بعقبی دار بقا
تاریخ شہادتش رقم کرد ضیا — ۹۲۷ واللہ شہید موسی الموسے ۹۲۷

عزیزی و بلبر شہین یافتہ

چون کرد بتیغ جانستان چرخ فلک — از لوح زمانہ نام میرک را حک
گفتم کہ حساب سال آن واقعہ جیست — ۹۲۷ دل گفت کہ قتل شہدگان محترم ۹۲۷

مولانا امیدی

بجودت طبع و استقامت ذہن قدوہ شعراء عجم زمان بود مولدش قصبہ طہران است من اعمال ری داد انجم ثانی و میر عبد الباقی و خواجہ حبیب اللہ کہ از امراء و ارکان دولت شاہ اسمعیل صفوی بودند اتحاد تمام داشت میان او و شاہ قوام الدین نوربخشی عداوت جانی بود تا آنکہ قوام الدین در سنہ ثلثین و تسعمائۃ نیم شبی بر و غافل ریختہ نخل حیاتش را از پا در آورد این قطعہ در تاریخ وفات اوست اما تاریخ عدد کم میشود شاید کہ در سنہ نہصد و بست و پنج وفات کردہ باشد و اللہ اعلم

تاریخ

نادر العصر امیدی مظلوم — گو بناحق شہید شد ناگاہ
بہر تاریخ قتل من بنویس — شب بخواب من آمد و فرمود
۹۲۵ آہ از خون ناحق من آہ — کای ز سر درون من آگاہ ۹۲۵

شاہ اسمعیل صفوی

اول اوست از سلاطین صفویہ کہ بر تخت ایران نشستہ پدرش سلطان حیدر از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است کہ نوشتہ ۸۹۲ پیش ازین مرقوم گشتہ ولادت شاہ اسمعیل در بست و پنجم ماہ رجب سنہ ہشتصد نود و دو بوقوع آمدہ و طلوع نیر شاہ اسمعیل ۸۹۲ و بدر دولت فرل باشش تاریخ میلاد اوست چون پدرش سلطان حیدر در محاربہ کہ با شروان شاہ روداده بود در سنہ ہشتصد و نود و سہ ہجری کشتہ شد پسرش شاہ اسمعیل کہ یکسالہ بود بدست شروان شاہ افتاد و بعد از چند سال از خوف سلطان یعقوب گریختہ خفیہ در گیلان بسر می برد و در انجا مریدان پدرش از ہر جانب جمع شدند تا آنکہ در حدود سنہ نہصد و شش بعزم انتقام خون پدر و جد خود کہ از دست فرخ یسار بن سلطان خلیل اللہ والی شروان بقتل رسیدہ بود لشکری جمع ساختہ بر سر او رفت و در معرکہ او را بدست آوردہ بہلاکتی فرستاد و در سنہ سبع و تسعمائۃ در حوالی شروان بر الوند بیگ آق قویونلو غالب آمد و در اندک روزگار بسیاری از ممالک ایران را فتح کردہ بر تخت سلطنت نشست و ملقب بشاہ اسمعیل صفوی شد مذہب اثنا عشریہ در ایران از وقت او رواج و رونق پذیرفتہ چنانچہ اہل تواریخ تاریخ جلوس او را کہ در سنہ نہصد و شش ۹۰۶ دست دادہ مذہب ناحق یافتہ اند و صاحب سلیقہ در ایران این را شنیدہ بعبارت عربی درست کردہ مذہبنا حق ۹۰۶ غرضکہ شاہ اسمعیل ہر جا کہ میرفت نسیم عنایت ازلی بلاگردان شقہ لوای دولتش میشد در سنہ نہصد و ہشت قلعہ فیروزہ را بدست آورد و لشکرش بعزم تسخیر حصار استا کہ حسین کیا جلادی و مراد بیگ شاملو با سپاہ فراوان دران قلعہ متحصن شدہ بود رفتند چون آن حصار را گرفتند حکم شد تا اہل حصار را ہلاک ساختند و مراد بیگ را بر آتش کباب نمودند و صوفیان در حضور شاہ او را بخوردند و حسین کیا را در قفص کردہ چندان جفا و آزار دادند کہ خود را بکشت چون در سنہ نہصد و شانزدہ بر شاہی بیگ خان والی خراسان

که اوبپاشیبک اوزبک و محمد خان شیبانی و شاهی بیگ نشان نیز محبوس شده رفت و بر خراسان مستولی گشت تاریخ آن در عبارت فتح شاه دین پناه یافتند و چون شاهیبه خان در معرکه کشته شد شاه اسمعیل فرمود تا کاسه سر او را در طلا گرفتند و در آن شراب خوردند چنانچه میرزا قاسم گونابادی در جواب ردیف مدح شاه گفته است ⁂ هوش غروری که در سر است به کریم چو نو شاه را ساغر است ⁂ منقول است که چون خواجه کمال الدین محمود که وزیر شاهیبه خان بود در واقعه مرو اسیر شد در وقتیکه آن کاسه زرانداز را که در آن شراب بدست گرفته باده عشرت از آن می نوشید خواجه در مقابل شاه در صف گرفتاران ایستاده بود شاه با او خطاب فرموده گفت که خواجه این سر را می شناسی سر بادشاه تست گفت سبحان الله چه حاجت دولتی بود که هنوز در دولت و روباقی است که با این حال بر دست چون تو صاحب دولتی است که دمبدم او را باده نشاط می نوشی این نکته موجب انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانید و بحکومت خراسان بدستور سرفراز و سرافراز ساخت ⁂ و رباعی که در جمیع شعرای هرات با نام بود فتوحات زمان ایشان را بنظم آورده و این بیت در تاریخ فتح خراسان گفته ⁂

تاریخ

	۹۱۶		
بود تاریخ قتل ازبک و فتح خراسان		امیر المؤمنین حیدر علی ابن ابیطالب	

و شاه اسمعیل در سنه نهصد و بیست با سلطان سلیم پادشاه روم مصاف داده و غرضش آنکه از سنه احدی و عشرین تا سنه ثلثین و تسعمائه اوقات خود را بعیش و عشرت گذرانیده در آخر بجهت شکار باسپ بجانب شیروان میل نمود و بعد از مراجعت بیمار شد و در صباح دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین و تسعمائه بجهان جاودان شتافت نعش او را در اردبیل برده دفن نمودند از عبارت ظل طایف صفیحه و حسنه و دین تاریخ وفات او استخراج می یابد یکی از فضلا در تاریخ فوت او گفته ⁂ ۹۳۰ ۹۳۰

۹۳۰

تاریخ

	۹۳۰	
شاه و شاه و شاه یگفته بهر تمثیل	رابعین الفاظ را تاریخ فوتش ساختم	۹۳۰

تاریخ دیگر

			۹۳۰	
شاه گردون پناه اسمعیل	آنکه چون مهر در نقاب شده	از جهان رفت و ظل شدش تا اینجا	سایه تاریخ آفتاب شده	

مدت سی و هشت سال عمر داشت و بیست و چهار سال بدولت گذرانید بعد از وی پسرش شاه طهماسب صفوی بر تخت حکومت نشست و پنجاه و سه سال بادشاهی نمود و برادران پسرش بهرام میرزا و القاص میرزا و سام میرزا بودند ⁂ ۹۳۰

سلطان ابراهیم حسین لودی

پسر سکندر شاه لودی است بعد وفات پدر در آواخر سال نهصد و پانزده هجری در دار السلطنت آگره بر تخت نشست و این قطعه در تاریخ جلوس اوست ⁂

تاریخ

	۹۱۵			
چون افسر دولت از سر ابراهیم	گردید چو چتر او سعادت آمود	سال تاریخ همایون ساعت	با لطف بگفت که تاج دولت آمود	

و سلطان ابراهیم بیشتر ممالک هندوستان را بتصرف آورده بود تا آنکه محمد بابر شاه از اولاد امیر تیمور صاحبقران از ولایت آمده

وبتاریخ ہفتم وبقولی ہشتم ماہ رجب روز جمعہ سنہ نہصدسی و دو ہجری در میدان پانی پت با او محاربہ نمود و او را کشتہ بادشاہ ہندوستان گشت ازان تاریخ سلطنت ہندوستان از طبقہ افغانان بدودمان تیموریہ انتقال یافت تاریخہای این معاملہ در ذیل حالات محمد بابر شاہ ثبت خواہد گردید اما بطریق ندرت تاریخی کہ شخصی از قوم بقال در انوقت بزبان ہندی گفتہ اینجا نوشتہ می شود +

تاریخ بزبان ہندی

۹۳۲

نوسی اوپر بتیس بتیا	پانی پت مین بہارت دیکھا	اٹھوین رجب بار سکروارا	بابر جیت چہا ابراہیم ہارا

۹۳۲

و عزیزی در تاریخ قتل او ابراہیم لودی شہید شد یافتہ و در ضمن این تاریخ کہ مولوی امام بخش صہبائی گفتہ نیز در ینمقام ثبت میگردد و اگر عدد الفاظ سلطان براہیم را کہ در آخر مصرعہ است با عدد الفاظ جنت والای پاک یکجا گرفتہ شود تاریخ برآمد وان اینست +

تاریخ تتمیہ

گرد چو سلطان براہیم کوچ	ہفتم شہر رجب زین سرای	جست دل از الف الحاکمین	سال وفاتش گر ز دون سرای
	گفت کہ در جنت والای پاک ۵۲۴	یافتہ سلطان براہیم جای ۴۰۸	

شیخ حاجی عبد الوہاب بخاری

۹۳۲

در زمان سلطان بہلول بودہ و بروز جمعہ پانزدہم رجب سنہ نہصدسی و دو ہجری در ایامی کہ بابر شاہ بادشاہ بر سلطان ابراہیم فتح یافت مریض شدہ فوت کرد و شیخ حاجی تاریخ وفات اوست +

۹۳۲

مولانا ہلالی استرآبادی

از طائفہ جغتا بود و در غرہ ایام جوانی بصوب خراسان رو کردہ بشہر ہرات رفت و امیر علی شیر بروی رعایت فرمود دیوان غزلش بغایت فصاحت است چون در سنہ ست و ثلثین و تسعمائۃ عبد اللہ خان اوزبک بر بلاد خراسان استیلا یافت ہلالی مورد عاطفت خانی شدہ محسود اقران گردید و معاندان کہ عداوت بستہ و پیش خان متفق شدہ باآنکہ او در میان اہل تشیع و تسنن مشہور بود برفض متہم ساختند و خان بر حقیقت کار واقف نشدہ او را بقتل رسانید چون نام قاتل او سیف اللہ بود و شعرای معاصرش سیف اللہ کشت تاریخ شہادتش و در سنہ تسع و ثلثین و تسعمائۃ واقع شدہ واللہ اعلم +

۹۳۶

ظہیر الدین محمد بابر شاہ بادشاہ غازی

ولد سلطان عمر شیخ مرزا ابن سلطان ابوسعید مرزا ابن سلطان محمد مرزا ابن مرزا میرانشاہ ابن امیر تیمور گورکان صاحبقران اعلی اللہ وقت او بتاریخ ششم محرم سال ہشتصد و ہشتاد و ہشت ہجری کہ مطابق پانزدہم فروری ماہ انگریزی سال یکہزار چہارصد و ہشتاد و سہ عیسوی بود از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان بادشاہ مغلستان و خواہر بزرگ سلطان محمود کہ خانی الوسش مغل بعد او یونس خان بود تعلق داشت رو بعالم شہود نہاد و خواجہ عبید اللہ احرار کہ قطب وقت بود بزبان فیض اثار اسم ایشان را ظہیر الدین محمد نہادند چون این لقب بر زبان ترکان جاری نمی شد بابر گفتند و تاریخ ولادت او ششم محرم یافتہ اند چنانچہ از این بیت مفہوم گردد +

تاریخ ولادت

چون شش محرم زاد آن شه مکرم — تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

نقل است که بادشاه روزی در مجلسی فرمودند که تاریخ تولد ما شش محرم است شیخ زین الدین خوافی که در حاشیهٔ آن مجلس نشسته بود بر سبیل بدیهه گفت که الفاظ شش محرم شش حرف دارد و الفاظ شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است نیز از تاریخ خبر میدهد و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر هر دو تاریخ است جلوس بعد وفات پدر یعنی مرزا عمر شیخ در دوازده سالگی بتاریخ پنجم ماه رمضان روز سه شنبه سنه هشتصد و نود و نه هجری که مطابق تاریخ دهم ماه جون انگریزی سال یکهزار چهارصد نود و چهار عیسوی بود باتفاق اعیان مملکت در خطه اندجان که یکی از شهرهای فرغانه و پایه تخت آنجاست بر سریر سلطنت نشست و آن قدر مشقت و تردد در مهام تسخیر ممالک ایشان را پیش آمده کم بادشاهی را رو نموده باشد مدت یازده سال در ما وراء النهر با سلاطین چغتای و ازبک جنگهای عظیم داشته سه نوبت بر سر سلطان احمد مرزا عموی خود غالب آمده فتح سمرقند فرموده و در آخر چون سلاطین ازبک بخیال تسخیر ماوراء النهر لشکر عظیم بسمت بخارا کشیدند طاقت مقاومت در خود ندیده فرار بر قرار اختیار نمودند و چون مشیت ایزدی آن بود که مالک ممالک هندوستان گردد ناگزیر متوجه بدخشان و کابل شد و بدخشان را متصرف شده در آواخر ربیع الاول سال نهصد و ده هجری کابل را هم بدست آورد و در سال نهصد و سیزده قندهار را تسخیر نمود و چون تا این زمان اولاد صاحبقران را مرزا می گفتند فرمودند که ما را بعد ازین بادشاه گویند و در اواخر این سال شاهزاده محمد همایون در کابل تولد یافت و چون در سال نهصد و بست و هفت خان مرزا حاکم بدخشان فوت کرد بادشاه پسر خود شاهزاده محمد همایون را که سیزده ساله بود بحکومت آن ولایت نامزد ساخت چون شاهزاده آن ولایت را از دست دشمنان بیرون آورد جنوبی بدخشانی که در فن معما یکتا بود اشتغال داشت و از مجلسیان شاهزاده بود قصیده مصنوعه بنام او در سلک نظم کشید و بعضی صنایع مثل معما و تاریخ و غیر آن که در قصیده میر سید ذو الفقار شروانی که بنام خواجه رشید وزیر منظوم ساخته و در قصیده مصنوع سلمان ساوجی که در مدح غیاث الدین وزیر پرداخته مندرج نبود او در قصیده خود درج کرده و فی الواقع این قصیده در عالم سخن کارنامه ایست که سخن طرازان از تتبع آن بعجز و قصور معترف اند از آن قصیده است این چند بیت ؛

ابیات

شگفته باغ رخ تو لاله و نسرین خطت ریحان — همی شنیدم لب تو غنچه رنگین شده خندان
منیر ماه خط تو سبزه و ریحان چمن تو گل — شود ظاهر قد تو فتنه لبتان دهم جولان

و از مخمس این دو بیت که بسرخی نوشته شد این مطلع که بیه بحر توان خواند بر می آید ؛

رخ تو لاله و نسرین خط تو سبزه و ریحان — لب تو غنچه رنگین قد تو فتنه لبتان

و اگر این را بالعکس خوانند باین طریق مطلع میشود به تغییر قافیه ؛

خط تو سبزه ریحان رخ تو لاله و نسرین — قد تو فتنه لبتان لب تو غنچه رنگین

و از ضمن چهار بیت قصیده که بسیاهی کشش بسرخی نوشته شد این قطعه مشتمل بر تاریخ فتح بدخشان بر می آید ؛

تاریخ فتح

تو ئی شاه شاهان دوران که شد	همیشه ترا کار فتح و ظفر
گرفتی چو هندوستان و تاریخ شد	محمد همایون شه بحر و بر ۹۳۶

در سنه نهصد و سی هجری بابر شاه عزیمت تسخیر هندوستان نموده متوجه آنسمت شدند و تا ان لاهور و دیبالپور و دیگر ممالک را تسخیر نمودند تاریخ آن یافتند +

تاریخ فتح

ظهیر الدین محمد شاه بابر	سکندر دولت و بهرام صولت
بدولت فتح کرد خطه هند	که تاریخ آمدش فتح بدولت ۹۳۰

و چون که فتح دیبالپور در وسط ماه ربیع الاول دست داده بود چنانچه تاریخش نیز وسط شهر ربیع الاول (۹۳۰) یافته اند بعد از فتح بکابل مراجعت نمودند و در سنه نهصد و سی و دو بتاریخ غره ماه صفر روز جمعه عزیمت تسخیر دهلی نموده و عبور دریای سنده فرموده متوجه آنسمت شدند و در اندک روزگار فتحها کرده روز پنجشنبه سلخ جمادی الثانی با سلطان ابراهیم لودی بادشاه دهلی در میدان پانی پت مقابله واقع شد تا آنکه روز جمعه هفتم ماه رجب سال نهصد و سی و دو که مطابق بستم اپریل ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و بست و شش عیسوی بود کار بقتال و جدال رسید و سلطان ابراهیم با جماعه از همراهان کشته شد و دولت سلطنت بعد انقضای یکصد و سی و یک سال قمری از فتح امیر تیمور که درین مدت نه بادشاهان از اولاد افاغنه وغیره بر تخت دهلی نشسته بودند نصیب بابر شاه گردید بعد فتح بتاریخ دوازدهم روز چهارشنبه شهر مذکور داخل دهلی گردیده بر تخت سلطنت جلوس نموده فرمانروای ممالک هندوستان گشت و چندان خزاین و دفاین وی را میسر شد که عقل از شماران عاجز آید عزیزی در تاریخ این فتح عظیم گفت +

تاریخ فتح

گشت در پانی پت ابراهیم را	شاه غازی بابر عادل لقب
روز و ماه و سال و وقت آن ظفر	صبح بود و جمعه و هفت رجب ۹۳۲

بعد از فتح شاهزاده محمد همایون را باگره فرستادند تا خزاین آنجا را ضبط نماید و در آنجا بکرماجیت نام راجه از اولاد حکام گوالیار الماسی بدانجناب پیشکش نمود که هشت مثقال وزن داشت و بست و هشت رتی را یک مثقال میگویند و جوهریان قیمت آن الماس را نصف خرج روزمره تمام ربع مسکون گفته بودند و چون آگره محل نزول بادشاه گردید بروز نوروز که نهم ماه جمادی الثانی بود سنه نهصد و سی و سه بر محمود پسر سکندر شاه و راجه سانگا که با لک سوار در جنگ آورده بودند غلبه آمده فتح یافت شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را فتح بادشاه اسلام (۹۳۳) یافت و میر گیسو نیز از کابل همین تاریخ نوشته فرستاده و بابر شاه در کتاب واقعات بابری که خود تصنیف نموده میفرماید که در فتوحات سابق نیز این توارد در فتح دیبالپور که در وسط ربیع الاول رو داده بود تاریخ آن دو کس وسط شهر ربیع الاول یافته بودند و چون در سنه نهصد و سی و چهار در ارک کابل بر قلعه چندیری فتح یافت تاریخ آن فتح دار الحرب (۹۳۴) یافتند گویند که ادراک بادشاه درین غایت بود که شیخ زین صدر وقتیکه بملازمت رسید پرسید که عمرت چند است شیخ گفت پیش ازین به هفت سال چهل ساله بودم و قبل ازین بده سال چهل سال داشتم و اکنون نیز چهل دارم بادشاه فی الفور مقصود شیخ دریافت و تحسین فرمود این بیت از بابر شاه است بازآی ای هما که بی طوطی خطت +

نزدیک بشد که زاغ برد استخوان من + وفات روز دوشنبه بتاریخ ششم جمادی الاول سال نهصد وسی وهفت هجری
مطابق بیست وششم دسمبر ماه انگریزی سنه یکهزار وپانصد وسی عیسوی بود در بلده آگره از عارضه تپ برحمت ایزدی پیوست
اولاً درباغ نورافشان واقع سواد اکبرآباد که حالا آرام باغ مشهور است تا شش ماه امانت داشتند بعده لاش را بکابل
برده دفن نمودند مولانا شهاب الدین معمائی در تاریخ وفات او این مصرعه یافته که از آن بدو نوع تاریخ برمی آید و این
تاریخ را تاریخ صوری و معنوی گویند ع در نهصد وسی وهفت بوده (۹۳۷) + و این ابیات که هم تاریخ جلوس همایون بادشاه
است نیز از مولانا مذکور است +

تاریخ وفات

شه خسروان شاه بابر که داشت	دو صد بنده مانند جمشید وکی چو پرسند تاریخ ای دل بگو	محمد همایون بجایش نشست (۹۳۷) همایون بود وارث ملک وی	چو طومار عمرش اجل کرد طی

۹۳۷

تاریخ دیگر

بادشاهی که شهریار الست	بنده بودند خادم و منقاد خرد از سال فوت او پرسید	چو وفای ندید در عالم (۹۳۷) گفت هاتف بهشت روزی باد	رفت از عالم خراب آباد

۹۳۷

و این قطعه بهشت نهج تاریخ وفاتش استخراج می یابد یعنی از هر چهار مصرعه ها چهار تاریخ علیحده علیحده برمی آید از
اعداد حروف بی نقط مصرعه اول و حروف نقطه دار مصرعه دوم تاریخ دیگر و از حروف نقطه دار مصرعه اول و حروف
بی نقط مصرعه دوم تاریخ دیگر و همچنین از مصرعه سوم و چهارم برهمین دستور دو تاریخ دیگر استخراج میگردد قطعه تاریخ اینست

قطعه تاریخ

(۹۳۷) بادشاه دهر بابر با کمال عدل بود	واقف احسان عالم مصدر لطف اله	سال جان [illegible] بغفر دو سنبر بگو (۵۱۷)	(۴۲۰) جای فردوس آمد بگزید بابر بادشاه (۵۱۷)

و این هر سه تاریخ از مؤلف راقم الحروف است +

لمؤلفه

سال فوتش زعقل پرسیدم	(۹۳۷) آهی بابر وفات کرده بگفت

۹۳۷

ایضاً

چون ز دنیا برفت بابر شاه	(۹۳۷) گشت تاریخ او قضاء الله

۹۳۷

ایضاً

در نهصد و هشت اندر چو بابر بجهان	بعد نهصد و سی بود و چون فتح کرد هندوستان	تاریخ ششم ماه جمادی در نهصد و سی هفت	با از جهان برون کشید و کرد رخ سوی جنان

در روضه بابر شاه که در کابل واقع است تعمیر ساخته شاهجهان بادشاه است که بعد فتح بلخ و بدخشان در سنه یکهزار و پنجاه و شش
هجری بنا انداخته و بر محراب آن روضه این چند کلمات مرقوم ساخته +

کتبه مسجد و روضه بابر شاه در کابل

این مسجد لطیف و معبد شریف که سجده گاه قدسیان است و جلوه گاه کروبیان نظربان ادب معلی اعلی نظرگاه عالم بالا یعنی روضه
منوره بادشاه غفران پناه رضوان دستگاه حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر شاه غازی که [illegible]

نفرموده این نیازمند تمام شکر سراسر ستایش سراپا نیایش درگاه الهی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بعد فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان از بلخ و شبرغان و تعاقب قریب لقب از کار طلبان سرداران او وران سرزمین بان گروه فیروزی و هزیمت او و ظفر سپاه رزم خواه دران میدان که محض کرم کارساز حقیقی نصیب این نیازمند دولت خواهان این بنده شد بنده احسان حضرت یزدان گشته آخر سال نوزدهم جلوس میمنت مانوس موافق یکهزار و پنجاه و شش در عرصه دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت فقط و بر مزارش که اندرون روضه مذکوراست این ابیات در تاریخ وفات او نوشته اند

تاریخ

بادشاه کز حشمش تا فتی نور آلهه	آن ظهیرالدین محمد بود بابر بادشاه	باشکوه و دولت و اقبال و عدل و دیگر	دست از توفیق و فتح و ظفر و فیروزی سپاه
عالم اجسام بگرفت و شد روشن روان	بهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه	شد چو فردوس مکان جنت ازین تاریخ هست	گفتمش فردوس دایم جای بابر بادشاه

۹۳۷

مدت سلطنت بابر شاه از روز وفات پدر تا روز وفات خود در اندجان و هندوستان سی و شش سال و هشت ماه و دو روز از انجمله از تاریخ فتح هندوستان مدت حکومت او در هند چهار سال و ده ماه و مدت عمر چهل و نه سال و چهار ماه و یک روز لقب او بعد وفات حضرت فردوس مکانی مقرر یافته بوقت رحلت از ایشان چهار پسران ماندند محمد همایون مرزا و کامران مرزا و عسکری مرزا و هندال مرزا

تاریخ احداث نهر مکه معظمه

چون در سنه نهصد و چهل هجری سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم نهر بمکه معظمه احداث نمود تاریخ آن گفتند

تاریخ

در عهد سلیمان شه فرخنده صفات	آمد بحرم مکه نهری چو فرات	پرسید خرد زبان تاریخش را	گفتم سوی مکه آمد آب عرفات

۹۴۰

تاریخ حوض لطیف

شخصی بنام لطیف در سنه نهصد و چهل هجری حوضی احداث نمود تاریخ آن عزیزی چنین گفته که اگر از اعداد حوض لطیف عدد لفظ آب که سه باشد دور کنی تاریخ برآید

۹۴۳ ـ ۳

از حوض لطیف آب بردار

۹۴۰

امیر انوشیروان مشهور بشاه عادل

بن امیر ابوسعید علاء الملک لقب از عم خود یعنی امیر هارون در سنه نهصد و بست و هفت در ولایت لار که در ایران است بر مسند حکومت تکیه زده بعدل و داد کوشید تا بشاه عادل مشهور گشت در سنه نهصد و چهل بدست مجهولی بقتل رسید و این بیت در تاریخ قتل او است

تاریخ

۹۴۰

چون سلم صفر گشته گردید شه عادل	از قتل شه عادل تاریخ شده حاصل

۹۴۰

مولانا شهاب الدین معمائی

در فن معما مهارت کمال داشت همراه بابر شاه بهند آمده در سلک ندمای و مقربان او انتظام داشت منقول است که مولانای مذکور رساله در تبیین و توضیح علم معما نظم کرده بهمایون بادشاه فرستاد و انتخاب بعد از مطالعه این رباعی گفته با صله لایق بوی روانه ساخت نامست نظم رفته بملک عرب

وزنامه که تو در دل مجروح طرب است + هر کس که آرزو نگار فامی + نام از تو برآورده معما عجب است + بالجمله مولانا در سنه نهصد و چهل و دو هجری در زمان سلطنت
همایون بادشاه فوت کرده و اخوند میر مولف تاریخ حبیب السیر تاریخ وفات او ~~شهاب الثاقب~~ یافته + ۹۴۲

مولانا اهلی شیرازی

از شعرای کرام و فضلای عظام بود. در سلک ملازمان شاه اسمعیل ماضی انتظام داشت و با امیر علیشیر اتحاد تمام. قصیده مصنوع خواجه سلمان را باسم آن امیر تتبع نموده و چند صفت بر زیاده کرده و امیر علیشیر انصاف داده که بهتر از سلمان گفته. وفات او در سنه نهصد و چهل و دو واقع شده. مرقد او در شیراز است
و بادشاه شعرا بود اهلی تاریخ وفات اوست + ۹۴۲

شیخ جمالی دهلوی

بسیار فاضل و با خرد و دیانت بوده. در خوردی نام او جلال خان بود و تخلص جلالی داشت. چون خواست باشاره پیر خود شیخ سماء الدین جمال خان نام و جمالی تخلص کرد. سیر العارفین از تصنیفات آن قدوه زمان است. بعهد ابوالغازی سلطان حسین مرزا بخراسان رفته و تا آخر عمر مرزا بدان دیار گذرانیده. در هند صحبت نموده و مصاحب سلطان سکندر بود و بابر شاه بادشاه احترام او کماهی بجا می آورد و همایون بادشاه را بصحبت او میلی موفور بوده همواره با او صحبت می نمود. از ابیات اوست: ما را ز گرد کوچه اش پیراهنیست بر تن + وان هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن + در سنه نهصد و چهل و دو هجری فوت شد و مزارش در دهلی کهنه واقع است. و الفاظ خسرو هند بود + تاریخ فوت اوست و این ابیات در تاریخ رحلت او از نتایج [illegible] است

تاریخ

محو ذات خدا اجناسی بود	عاشق و مست لاابالی بود	شعر رنگین و تازه اش بجهان	هست عشرت فزای پیر و جوان
بنقش ابدان زردی یقین	بود بی اشتباه قمر الدین	سال نقلش بعزت و تمکین	خردم گفت ماه فلک برین ۹۴۲

۹۴۲

اندرین رد صفحه که بسیار خوب و مرغوب ساخته اند دو غزل از غزلهای او و چند ابیات ازو چونه مرقوم نموده اند مطلع اینست اگر
بگفته شد سر سیاه کاری ما + بود بعفو تو چشم امیدواری ما +

شیخ عبدالقدوس گنگوهی

۹۴۲

از مشاهیر مشایخ هند است. از اولاد امام اعظم ابوحنیفه کوفی است. در بیست و سوم جمادی الثانی سنه نهصد و چهل و دو فوت کرده و تاریخ وفات او را شیخ اجل یافته اند +

سلطان بهادر شاه گجراتی

ولد مظفر شاه ثانی است و مظفر شاه بعد فوت پدر خود که سلطان محمود بیکره نام داشت در ماه رمضان سنه نهصد و هفده بسلطنت گجرات رسیده بود و بعد حکومت چهارده سال و چند ماه بتاریخ بیست و دوم جمادی الثانی سنه نهصد و سی و دو فوت کرده و در گنبد پدر خود مدفون گردید. بعد از مظفر شاه پسر او سلطان سکندر شاه دو ماه و شانزده روز حکومت نموده بتاریخ نوزدهم شعبان سنه مذکور کشته شد. بعد از آن عماد الملک سلطان محمود برادر سکندر شاه را که کودکی هفت ساله بود بر تخت نشانید. اما بهادر شاه پسر بزرگ مظفر شاه که بولایت جونپور رفته بود از انجا برگشته باز آمده روز عید رمضان سنه مذکور قائم مقام آبا و اجداد خود گردید و عماد الملک را بدست آورده بسیاست رسانید. در سنه نهصد و سی و هفت تسخیر مالوه نمود و بعد از حکومت یازده سال از همایون بادشاه شکست یافته بسمت بندر دیو رفت. در انجا بتاریخ سوم رمضان نهصد و چهل و سه از دست فرنگیان مقتول شده غرق دریای فنا گردید. تاریخ این واقعه را فرنگیان بهادر کش و سلطان البر شهید البحر و قتل سلطان بهادر یافته اند. بعد از وفاتش امرا سلطان محمود ثانی را که برادرزاده او بود بر سریر سلطنت نشانیدند + ۹۴۳

سید حسین شهید

تربتش در اکبرآباد قریب نائی کی منڈی تا امروز موجود هست. وفاتش در سنه نهصد و چهل و چهار

هجری بوقوع آمده از جمله اشعار و غیره که بر تربت امیر قدوم است این تاریخ که در بعض مقام از کتب سالکی نازل گشته مسطور است

تاریخ

جوان بشر قدسی کلعذار رعنایی	فتاد در کف اهل ظلوم ظلم در رو	ز اصل حل کسی نبود ز رسول خدا	شهید گشت درین صح فانی دنیا
گذشته بود چو نه روز ماه محرم	ز سال نهصد چهل چهار بعد ز روی	امیر سید حسین شهید شهدا	کز این سفید ریش اهل حرا زان

بیت

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه	که زیارت که رندان جهان خواهد بود

باقی احوال پادشاهان شیروان

چون فرخ یسار ملقب به شیروان شاه در نهصد و شش هجری بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد پسرش بهرام بیگ قایم مقام والد خود گردیده بعد از یک سال فوت کرد برادرش غازی بیگ که به غازی بیگی بد مشهور است والی شیروان شده در سنه ثمان و تسعمائه در گذشت برادرش شیخ ابراهیم مشهور شیخ شاه بن فرخ یسار قبای حکومت پوشیده در نهصد و بیست و هفت بملازمت شاه طهماسپ صفوی بن شاه اسمعیل صفوی آمده بعنایت خسروانه ممتاز گردید و در نهصد و سی فوت گشت پسرش سلطان خلیل چون از شیخ اولاد بود بعزت مصاهرت شاه طهماسپ ممتاز گشته یعنی دختر شاه اسمعیل را که خواهر شاه طهماسپ صفوی بود بحباله نکاح خود آورده و من حیث الاستقلال امور ملک و مال می پرداخت تا در نهصد و چهل و دو مرکب بعالم بقا جهت شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه بعد از فوت عم بحکومت نشسته در وقتیکه شاه طهماسپ فتح شیروان پیش نهاد همت ساخت بقدم ممانعت پیش آمد معرکه صعب رو نمود و شاهرخ شکست یافته رو بفرار نهاد و آن ولایت بتصرف شاه طهماسپ در آمد این واقع در سنه نهصد و چهل و چهار ۹۴۴ رو داده و بعد از یک سال شاهرخ بدست شاه طهماسپ افتاد و آن سلسله منتهی گردید

تاریخ فتح شیروان از طهماسپ شاه صفوی

چون در سنه نهصد و چهل و چهار شاه طهماسپ صفوی عزیمت تسخیر ولایت شیروان نموده بر سر شاهرخ والی آن دیار رفت و فتح یافت و بعد از یک سال شاهرخ نیز بدست او افتاد و مولانا خلیل که مدتها در تبریز بطبابت اشتغال داشت و در مراتب سخنوری وحید زمان بود در مدح و تهنیت قصیده غرا گفته که مصرعه اش تاریخ فتح بظهور میرسد و بعضی نوشته اند که این قصیده گفته مولانا ضمیر الله است مطلع اشعار این است

آمد از باد صبا مژده رحمت بهبال ۹۴۴	ای ز مهر دم دمی بود پریشان احوال ۹۴۴

خواجه محمد شریف هجری

برادر زاده مولانا امیدی است در زمان سلطان شاه طهماسپ صفوی بوزارت هفت ساله یزد و ابرقوه و سایر آن ممتاز و سرفراز بوده و بعد از آن بوزارت اصفهان مفتخر گردیده در کمال جاه و جلال روزگار بسر برد تا آنکه در سنه نهصد و چهل و پنج طایر روحش بعالم علوی شتافت و مولانا ضمیری تاریخ فوت او ازین مصرع که

تعمیه بست برآورده مصرعه گردید یکی کم ز ملاذ وزرا یعنی اگر از الفاظ ملاذ وزرا عدد لفظ یکی را که چهل میشود کم کرده آید تاریخ برآید

ذکر تربت بیگم سلطان

که در سنه نهصد و چهل و پنج هجری در اکبرآباد فوت کرده و اگرچه سه صد و بست سال گذشته قبرش بفاصله چند قدم بیرون از احاطهٔ روضه نواب اعتماد الدوله الی الان موجود ست و بر تعویذ آن آیات قرآنی مرقوم و بطرف پایین این چند کلمه منقوش هو وفات مرحومه مغفوره بیگم سلطان بنت مولانا کمال در سنه نهصد و چهل و پنج از هجرت فقط

نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه

لیلهٔ سه شنبه چهارم ماه ذی القعده سال نهصد و سیزده هجری در ارک کابل از بطن ماهم بیگم که از نسل اعیان و اشراف خراسان بوده و نسبت عالی ایشان به شیخ احمد جام میرسد تولد پذیرفت و مولانا مروی تاریخ آن سلطان همایون خان یافته و عزیزی شاه فیروز قدر گفته و نیز بادشاه صف شکن و خوش باد تاریخ تولد او ست و خواجه کلال سامانی این تاریخ تعمیه یافته

تاریخ تولد

سال مولود همایونش مست
از درک الله تعالی قدرا
برده ام یک الف از تاریخ
تا کشم میل دو چشم بدرا

از مصرعه ثانی بعد از دور کردن یک عدد تاریخ بر می آید بشرط آنکه دو لام در لفظ الله گرفته شود و چون حضرت فردوس مکانی یعنی پدرش بابر شاه این عالم فانی را پدرود نمود بحکم وصیت و قابلیت از سنبهل باگره تشریف آورده در عمر بست و چهارم سالگی بتاریخ نهم جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت هجری در دار الخلافت آگره که پایه تخت سلاطین هندوستان بوده مسند آرای سلطنت گردید و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب بحال قدیم مقرر نموده و هر یک برادران خود را جاگیر دادند میرزا کامران کابل و قندهار و غزنی و پنجاب مقرر کرده و سرکار سنبهل بمیرزا عسکری دادند و سرکار الور به میرزا هندال مکرمت نمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان بن خان میرزا ابن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید مرحمت فرمودند چندی بعد از روز جلوس بسیر دریای جمن متوجه شده از سنجاوت جبلی یک کشتی از زر پر کرده بمردم بخشیدند و بعضی برای تاریخ جلوس کشتی زر یافته اند و بعضی از فضلا تاریخ جلوس در لفظ خیر الملوک یافته اند چنانچه ازین رباعی معلوم میگردد

تاریخ جلوس

محمد همایون شه نیکبخت
که خیر الملوک است اندر سلوک
چو بر مسند بادشاهی نشست
شدش سال تاریخ خیر الملوک

بعد شش ماه از جلوس بتسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند حاکم آنجا دوازده من طلا و دیگر اسباب پیشکش کرده غاشیه اطاعت بر دوش گرفت و اکثر ممالک دیگر نیز در تحت تصرف بادشاه در آمد در نهصد و چهل هجری قریب دار الملک دهلی بر کنار دریای جون شهری اساس فرموده نام آن را دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر بادشاه دین پناه یافته چون در سنه نهصد و چهل و دو هجری سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوی خواجه

رهتاس خورد نهاده و این قلعه باهتمام جلال خان که پسر خورد شیرشاه بود انجام یافته چنانچه این تاریخ بر دروازه آن قلعه مرقوم است

تاریخ

زهجرت گذشته بود تاریخ سال ۹۴۸ نهصد چهل هشت آیهٔ جلال بنا کرد این قلعهٔ سنگین جبال شهنشاه شیر است عالم شعار

نقل است که چون ملو خان حاکم مالوه در مهمی از شیرشاه منهزم شده بدست او افتاد و بعد از چندی از وی بگریخت شیرشاه این مصرع خواند ع با ما چه کرد دیدی ملوی خان گیدی شیخ عبدالحی که حاضر بود فی الفور این مصرع بدیهه گفت ع قولیست مصطفی لا خیر فی العبیدی * در آیامیکه شیرشاه قلعه کالنجر را محاصره نموده می جنگید اتفاقاً در باروت آتش گرفت و شیرشاه با اکثری از امرا سوخته شد بهادران روز فتح بر کالنجر یافتند و راجه را که کیرت سنگه نام داشت اسیر کرده پیش شیرشاه آوردند چون مژده فتح به شیرشاه رسید گفت الحمد لله و جان بحق تسلیم نمود این واقعه بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری بوقوع آمده و تاریخ این معامله عزیزی در الفاظ * ز آتش مرد یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ وفات

شیرشاهی که از مهابت او شیر و بز آب را بهم می خورد چون برفت از جهان بدار البقا گشت تاریخ او ز آتش مرد ۹۵۲

۹۵۲ شیرشاه از بنگاله و سنار گاون تا آب سنده که مسافت یکهزار و پانصد کروه است در هر کروه سرای ساخته و چاه و مسجد از سنگ و خشت پخته بنا کرده و بسی شهرها بنام خود مثل شیرگده که در چهار کروهی قنوج است و شیرکوت آباد آن نموده گویند که چون وی آئینه دیدی گفتی که حیف در وقت پیری نماز شام سلطنت بمن رسید و گرنه اهل عالم میدیدند که چه کارها می کردم و مدت سلطنت او از روز شکست همایون بادشاه در قنوج پنج سال و دو ماه است مقبره او در سهسرام است بعد از وی پسرش سلیم شاه بر سریر سلطنت هند نشست در بعضی تواریخ مرقوم است که شیرشاه در سال نهصد و پنجاه و سه فوت کرده اما از تاریخ مذکورة الصدر و از تاریخی که به کهاری باولی واقع دهلی منقوش است صاف ظاهر است که او در سنه نهصد و پنجاه و دو فوت کرده فقط

کهاری باولی

این باولی در عقب جامع مسجد متصل لال کنوان در شاه جهان آباد واقع است آنرا عماد الملک [illegible] خواجه عبد الله لاذر قریشی در اول سال جلوس اسلام شاه یعنی سلیم شاه ابن شیرشاه بنا نهاده بود در سنه نهصد و پنجاه و دو و هشت باتمام رسانیده تا سنگش الی الان موجود است و عبارت چند بخط عربی بر دروازه و دیوار آن منقوش است آنچه که بر دروازه دلیل آن کنده است اینست

بسم الله الرحمن الرحیم در عهد و زمان سلطان السلاطین والمظفر اسلام شاه بن شیرشاه سلطان خلد الله ملکه و سلطانه بنا کرد این باولی بتوفیق الله و بعون رسول الله ملک عماد الملک عرف خواجه عبد الله لاذر قریشی بدار الملک حضرت دهلی [illegible] سنه اثنی و خمسین و تسعمائه فقط

شاه طاهر دکهنی

واقع است چون ظهیر الدین بابر بادشاه بعد از فتح بدخشان و کابل و قندهار الکای حاصل ساخت چند سال پیش از فتح
هندوستان باشارت منشی گردتا در نزدیکی آن قلعه بر فراز کوه مذکور بنای عمارت نهند و جهت بالا رفتن آن مکان کوه را
تراشیده و چهل و نه پله مرتب سازند اگرچه اهلکاران سرکار حسب الاشارت علیه بلا توقف در احداث آن مکان مشغول شدند لیکن
اما چنان استماع میگردد که این عمارت بعد از وفات بابر شاه در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری در ایامیکه همایون بادشاه
هزیمت یافته بطرف ایران رفته بودند باهتمام میرزا کامران و محمد عسکری برادران همایون بادشاه باتمام رسیده و حالا این عمارت
مشهور است بچهل زینه بر بالای زینه اندرونی و بیرونی این مکان کتابه فارسی بسیار مرقوم اند و چنان مفهوم میگردد که برخی
از این کتبه در ایام ایالت میرزا محمد عسکری منقوش یافته و بعضی از آن حسب الاشارت اکبر شاه بادشاه در سنه نهصد و هفت
مرقوم نموده اند اگرچه در بعضی مقام از کهن سالگی حروف کتبه زائل گشته اما قدری که منشی موهن لعل که در سنه یکهزار و دو صد
و چهل و هشت هجری بکابل و قندهار رفته بود و نقل گرفته قدری از آن در این مقام ثبت می گردد

کتبه میرزا کامران و میرزا عسکری

در تاریخ سیزدهم شهر شوال سال نهصد و بیست و هشت اعلیحضرت گردون سلطنت مملکت پناه معدلت شعار مکرمت آثار نوئین
بزرگ کامگار مقتضای سلاطین گردون حشمت از قلاع و امصار گیتی دار شهسوار مضمار عدل و احسان اعدل آگاهی زمین و زمان المنصور
بالظفر عنایت الله ابو الغازی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه خلد الله ملکه و سلطنته فتح قندهار نمود در همین سال امر عالی به بنای این
رواق جهان نمای که سر کنگره بهادات ایوان کیوان رسیده شرف نفاذ یافت و اتمام آنرا باهتمام فرزند همایونش
محمد کامران بهادر که ثمرات کاخ عدالتش از این نه طاق درگذشته مفوض گردید حسب الاشارت علیه بلا توقف
مهندسان محاسب نظیر و استادان ماهر دانشور در ساعت مستحسنه و طالع فرخنده اساس آنرا انداخته و عمله و اهلکاران چابک
دست که هریک سر آمد کشوری و یگانه مملکتی بودند و فایق حذاقت و مهارت در احداث آن بظهور رسانیدند و چون شاهزاده
مشارالیه ایالت و مملکت قندهار را به برادر ارجمند سعادت یار مرحمت آثار معدلت شعار محمد عسکری بهادر طول عمره
و اقامه علی العالمین به وجه احسانه تفویض نمود در ایام ایالت این شاهزاده عالیشان در نهصد و سی + + و از میامن الطاف
شاهزاده فیروز بخت که ضمیر منیر مشتمل مطرح انوار ابهت است در نهصد و پنجاه و سه این عمارت سپهر فرسا باتمام رسید فقط

کتبه محمد اکبر شاه بادشاه

حقیقت پژوه مرآت ضمیر ارباب دانش میگرداند که مملکت قندهار در قبضه تصرف آبای بزرگان حضرت
شاهنشاه جم جاه فلک بارگاه خلافت پناه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه بود در حینیکه
رایات کشورستانی جنت آشیانی محمد همایون بادشاه غازی طیب الله ثراه و جعل الجنة مثواه بمیامن
توفیقات ربانی و تائیدات سبحانی تسخیر دهلی نمود و باز قندهار از تصرف این دودمان بیرون رفت
و چون اقبال دولت شاهنشاهی اکثر اقالیم ربع مسکون را که طول آن از حدود

سراندیپ

دارالسرور بندر گوا و کالات و گور و بنگاله تا ثتهه و بندر لاهوری و هر جا که مسافت آن قریب بدو سال راه میشود
و عرض آن از کابل و کشمیر تا سرحد دکن که قریب یکساله راه باشد مسخر گردانید و در سنه هزار و دو و بیست قندهار
در حیطهٔ تصرف غلامان درگاه خلایق پناه در آمده و امید که عنقریب اکثر اکناف عالم را از تائید بخت و اقبال
حضرت ظل الهی و شاهزاده کامگار گردون اقتدار شاه سلیم شاه مراد و دانیال شاه و خسرو شاه و پرویز شاه
مسخر اولیای یزدان گردد و لله رب العالمین تمت فی سنه هزار و هفت پوشیده نماند که در زمانیکه اعلی حضرت
خاقانی حکومت قندهار را بنواب نامدار شاه بیگ خان کابلی مفوض فرموده بودند بنده درگاه محمد معصوم
بن سید صفائی آبادی بن سید شیر قلندر بن سید حسین زنجیرپای بن بابا حسین ابدال

شیخ محمد رفیع الدین محدث

در سنه نهصد و پنجاه و چهار هجری فوت کرده و در اکبرآباد در حویلی آصف جاه مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

مظهر خالق زمان و زمین	شاه دنیا و دین رفیع الدین	صفوی بود آن خدا آگاه	طیب الله روحه شراه
سال نقلش چو در شمار آمد	نهصد و پنجه و چهار آمد	در حویلی آصف جاه است	مرقدش را ببین اگر خواهی
	زان حویلی به اکبرآباد است	نه بجائی دگر ترا یاد است	

مولانا حسن

در بلدهٔ اکبرآباد موضعی است که آن را جهن جهن کتوره میگویند متصل آن سکان گورستانی است قدیم که در آن
مقام مزارهای فرنگیان چه از پرتگیز و فرانسیس و ولندیز و ارمنی که در زمان دولت بادشاهان هند فوت کرده
بودند بسیار اند و اندرون احاطهٔ آن قبرستان تربت مولا حسن که در زمان دولت سلطان سلیم شاه ابن شیر شاه
در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بود تا امروز موجود است و این ابیات که از تاریخ وفات او خبر میدهد بر گرد تربت او منقوش است ۹۵۶

تاریخ

دبیر حضرت فضل مولا حسن	هنرمندی مثل عالی مدار	سر اهل دانش عزیز جهان	جهانی معانی و کوه وقار
چو کرد از این دار فانی سفر	بدار البقا آن سر نامدار	ابو نور جهت ملطف نسیم	جهان آفرین داد بر کردگار
بفرمود تا روح پاکش برند	ملایک بفردوس از اعتبار	بجنت قرارش چو شد ثبت	شمار سال بو قتش بجنت قرار ۹۵۶

مولانا ابوالخیر خوارزمی

در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشته خصوص در حکمت که ارسطوی اول و در طبابت بوعلی ثانی
بوده در آخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین میرزا به هرات بود تا زمان استیلای محمد خان شیبانی در آن دیار بود و محمد خان وقت مراجعت
وی را به ماوراء النهر آورده وفاتش در سال نهصد و پنجاه و هفت هجری دست داده تاریخ فوتش از این ابیات استخراج می یابد

تاریخ

سپهر فضل مولانا ابوالخیر — که مید السست اکبر حقایق
سفر کرد از جهان فانی باقی — ز حسرت داغ بر جان خلایق ۹۵۷
چو عاشق در غزل بودش تخلص — از آن تاریخ او شد فوت عاشق

سلطان سلیم شاه

پسر خورد شیرشاه است و جلال خان نام داشت چون شیرشاه فوت کرد عادلخان پسر کلانش که ولیعهد بود در قلعه رنتهنبور را قطاع داشت و جلال خان پسر خورد نزدیک بود چون امرا دیدند که آمدن عادلخان زود میسر نمیشود و خود حاکمی ضرور است جلال خان را طلبداشته بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری در کالنجر بر سریر سلطنت نشانیدند و مخاطب به اسلام خان نمودند اما میان مردم بسلیم شاه اشتهار یافت بعد ازین میان هر دو برادران جنگ واقع شد و عادلخان هزیمت یافته از جنگگاه بیرون رفت و دیگر کس از و نشان نداد چون خاطر سلیم شاه از طرف برادر مطمئن شد سامان جلوس مهیا ساخته بآئین شایسته در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود چنانچه تاریخ آن بتعمیه یافته اند

تاریخ بتعمیه

۹۵۳

سلطان سلیم شاه با فر و شکوه	کز عدلش ظلم در عدم محبوس است تاریخ جلوس سعد او از سر شاه	بنشست بتخت و ز ره انصاف نشست سامان جلوس شمع بیت مایوس است	در ملکش ظلم ز آمدن مایوس است

اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف خود داشته در اکبرنامه مرقوم است که او بتاریخ بست و دوم ذیقعده سنه نهصد و شصت فوت کرده و مدت حکومت او هشت سال و دو ماه و هشت روز بوده و در تواریخ فرشته مرقوم است که او در اوایل سنه ستین و تسعمائه وفات یافته و مدت سلطنت او نه سال بود و در مرات جهان نما مرقوم است که او بتاریخ دوم ذیقعده سنه نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که در یکی از اعضای سفلی او بهم رسیده بود رخت هستی بربست و بجای دیگر نوشته دیدم که بتاریخ بست و پنجم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک از شدت وجع دنبلی که بر مقعد او برآمده بود درگذشت و تاریخ انتقالش که از آن سنه نهصد و شصت استخراج می یابد اینست سه سلیم شاه بگو الناس مرد و چنان نوشته اند که در سالی که سلیم شاه فوت کرده در همون سال سلطان محمود گجراتی و برهان نظام شاه بحری بادشاه دکن نیز فوت شدند و تاریخی که از آن سنه نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

۹۶۱

سلطان سلیم شاه که از حسن قبض عطا	آرام زیر سایه عرش خدای یافت	بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان	هاتف ندا نمود که بحیات جاودانی یافت

و قلعه سلیم گڈه واقع سواد دهلی بر لب دریای جمن تعمیر کرده سلیم شاه است و حالا آن قلعه را بعضی مردمان قلعه نورگڈه میگویند اگرچه وفات سلیم شاه در گوالیار واقع شده اما در سهسرام که پدرش شیرشاه نیز در آنجا مدفون است مدفون است

سلطان محمود شاه گجراتی

پسر لطیف خان ابن سلطان مظفر شاه است و والده او دختر بهرام خان بادشاه ولایت سند بود از نسل جام انصاری و تولد سلطان در شهور سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه وقوع یافته و در سن یازده سالگی بعد از وفات سلطان بهادر گجراتی در سنه نهصد و چهل و سه هجری بسلطنت گجرات رسیده بهترین زمانه بادشاهان گجرات زمان سلطان محمود بود که هر کس باندازه خویش بناز و نعمت بسر می برد و خوشحال می بود لهذا تاریخ ابتدای حکومت و

کامرانی او از لفظ خوشحال استفاده می گردد که سنه نهصد و چهل و پنج باشد او قلعه سورت را التعمیر نموده و آن قلعه بغایت استوار است در طبقات اکبری آمده که صفر آغا نامی غلام سلطان محمود گجراتی که خداوند خان خطاب داشت در سنه نهصد و چهل و هفت این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهت دفع فساد فرنگیان ساخته و پیش از آنکه قلعه تعمیر یابد فرنگیان انواع خرابی بمسلمانان آن مکان می رسانیدند و دران ایام که خداوند خان به عمارت آن می پرداخت فرنگیان چند نوبت کشتی با سامان نموده بقصد جنگ آمدند اما هیچ وقت کاری نتوانستند ساخت و چون باتمام رسید چوکهندی بر سر دروازه که بزعم فرنگیان مخصوص به پرتگال است شروع نمود فرنگیان چون به جنگ و جدال مانع حصار نتوانستند آمد مبلغهای کلی قبول نمودند که آن چوکهنڈی را نسازند اما صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده درع و از ارتفاعش بیست درعه بنا برا عانت استحکام مردم سنگ را به قلابهای آهنی محکم ساخته و سرب را گداخته در فرجها و منفذها ریخته و لنگر با فر سنگ انداز و پرانبوکها ساخته که دیده از دیدن خیره می ماند فقط و سلطان محمود بعد از حکومت هیژده سال و دو ماه در سیزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجری از دست غلامی که برهان نام داشت شهید شد نعش او را در حظیره سلطان محمود بیگره که در پایین گنبد شیخ احمد کهتو واقع است نگاه سپردند سال وفات او از عبارت حقیق بالشهادت ٩٦١ بیرون می آید و این نظم در تاریخ او از شیخ یحیی مسطور است

تاریخ

سلطان محمود زجهان چو شد بخون غلتید
در جنت المأوی شده جا علم افراخته
تاریخ سال جلوسش از عقل جستم یار گو
مجموع زر از خود را با فردوس شد کی حق
گفتا که ای یحیی بگو سلطان با دین شاه
جو شد باد شاهی بکند چند شهی سر شده

و چون سلطان سلیم شاه بادشاه دهلی و سلطان برهان نظام شاه بحری ابن سلطان احمد نظام شاه بحری والی احمدنگر دکن همدرین سال فوت کرده بودند چنانچه مولانا علی از الفاظ زوال خسروان تاریخ فوت این هرسه بادشاهان یافته

وچنین گفته

تاریخ

سه خسرو را زوال آمد بیکسال
دوم سلیم شه سلطان دهلی
که هند از عدل شان ایران ما بود
کرد سعادت بیاجت آن بد
زتاریخ فوت این سه خسرو
یکی محمود شاهنشاه گجرات
سوم آمد نظام شاه بحری
چه پرسی زوال خسروان بود
که هر یک در ولایت خود جوان بود
که در ملک دکن خسرو نشان بود

بعد از سلطان محمود شاه که وارث نداشت امرا سلطان احمد شاه را که از اقربا بود بر تخت نشانیدند

سلطان فیروز شاه

پسر سلطان سلیم شاه است بعد وفات پدر حسب وصیت او فیروز خان را که پسری دوازده ساله بود در قلعه گوالیار بر تخت نشانیدند و تاریخ جلوس او که از آن سنه نهصد و شصت و یک مستفاد میشود یابد انیست

تاریخ

چون شه فیروز خان شاه بود
کشتن غلامی در ربود اقبال ها
یافت تخت سلطنت جا بجا
کرد شه تیر استقلال ها

سال تاریخش چنین کردم رقم بادشاهی یافت اقبالها

۹۶۱ العبد از سد روز یا کم بعد از مبارز خان که برادر زادهٔ شیرشاه بود فیروزشاه را بتاریخ بست و نهم جمادی الاول
سنه مذکور قتل نموده بر تخت نشست و تاریخ شهادت او اینست

تاریخ

بنیاد معمورهٔ عمرش آب	ز سیل اجل ناگهان قصر او / بیوفتر که شد شاه بیجا خراب ۹۶۱	که میکرد ملک ستم را خراب / چنین گفت سال وفاتش خرد	شه دولت افروز فیروز خان

سلطان محمد شاه عادل

عرف مبارز خان نام پدرش نظام خان سور که برادر شیرشاه بود بعد کشتن فیروزشاه را که خواهرزاده او بود
بتاریخ بست و نهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک هجری بر تخت سلطنت نشست و لقب خود را
محمد شاه عادل نهاد و هیمون نام سر بقال ساکن قصبه ریواری را صاحب اختیار ملک و مال کرد اندیشه شرب
مدام اشتغال نمود تاریخ جلوس او

تاریخ

گشت بر ملک دولتش ارک	تخت فیروز خان گرفت ظلم / بادشه شد مبارز مهلک	که شد در سیم سالک / سال تاریخ دولتش گفتم	جابر مملکت مبارز خان

ابراهیم خان بن محمد شاه در سنه نهصد و شصت و دو بسبب بی انتظامی ملک و بیخودی بادشاه لشکر فراهم آورده
دهلی را متصرف شد و محمد شاه طاقت مقاومت در خود ندیده بطرف چنار رفت بهمانجا مے بود تا آنکه در
سنه نهصد و شصت و سه در مونگیر در معرکه که با بهادر شاه بادشاه بنگاله رو داده بود کشته شد مدت حکومت
او در دهلی یازده ماه بود

مرزا شرف جهان

این قاضی جهان است که قریب پانزده سال زمام امور ملک و مال شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران در
کف کفایت و قبضه شهامت او بوده و آثار خیر او یکے اجرائے نهر کربلا است که ابو نصر حسن بادشاه قریب
ده هزار تومان صرف نموده و بدان موفق گشته ولادت او در صبح چهارشنبه سیزدهم ربیع الثانی سنه نهصد و
دو در دست داده و در شام یکشنبه هفتدهم ذی القعده نهصد و شصت و دو هجری وفات یافته و آه شرف از
جهان شد ۹۶۲ تاریخ رحلت اوست

سلطان ابراهیم

بن غازی خان سور است و خواهر سلطان محمد شاه عدلی را در نکاح خود داشت او امرا و وزرای محمد شاه را
با خود موافق ساخته بتاریخ ششم ماه جمادی الاول سنه نهصد و شصت و دو هجری دهلی را متصرف
شد و بر تخت سلطنت نشست تاریخ جلوس اوست

پیش سلیمان مرزا که حاکم بدخشان بود فرستاد و خواست که سکه و خطبه او در بدخشان نیز باشد مرزا سلیمان فرستاده را بے مقصود باز گردانید مرزا کامران از شنیدن این معنی در تاب شد لشکر به بدخشان برد و مرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت مرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت بعد از آن مرزا کامران بعضی از محال بدخشان را از مرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و بکابل مراجعت نمود و قندهار از مرزا هندال گرفته بمرزا عسکری حواله نمود بعد چندی از وفات مرزا سلیمان آنچه مرزا کامران ازو جدا کرده بود باز متصرف شد و نقض عهد نمود و مرزا کامران بار دوم لشکر بآن صوب برد و بر مرزا سلیمان غالب شده قاسم برلاس و مرزا عبد الله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بسرداری برلاس مذکور گذاشته خود مراجعت نمود و خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را که هفتم ماه جمادی الثانی روز جمعه سنه نهصد و چهل و هشت رو داده بود "جمعه هفتم ماه جمادی الثانی" (۹۴۸) یافته و مرزا کامران مرزا سلیمان را با پسرش مرزا ابراهیم در قیدگاه مدت هشت و روزگار بغفلت میگذرانید تا آنکه کوکب اقبال همایون بادشاه ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آن بزرگوار ازو کنار انها دو موجب خلاصی مرزا سلیمان شد و آن چنان است که چون همایون بادشاه با امرای قزلباش از ایران متوجه قندهار شد و آن قلعه را تا شش ماه محاصره نمود آخر مرزا عسکری که از طرف برادر خود مرزا کامران حکومت آنجا داشت با امان بیرون آمده بملازمت مشرف شد بمقتضای کرم ذاتی قلم عفو بر جرائم او کشیده بجانب کابل توجه نمودند در اثنای راه مرزا هندال و مرزا یادگار ناصر برادر بابر شاه از مرزا کامران گریخته ببادشاه پیوستند چون نزدیک کابل رسیدند هنگام شب مرزا کامران از کابل فرار نموده بغزنی رفت این فتوحات بتاریخ دهم رمضان سال نهصد و پنجاه و دو هجری واقع شده و این مصرعه تاریخ آن فتح است ع بے جنگ گرفت ملک کابل از وی (۹۵۲) بعد از آن بادشاه بشهر در آمده دیده بدیدار شاهزاده محمد اکبر که با مادر خود در کابل بود روشن ساخت عمرش در آن وقت سه سال و دو ماه و پنج روز بود در اوائل سنه نهصد و پنجاه و سه چون بادشاه بر سر مرزا سلیمان که از قید رهائی یافته بدخشان را متصرف شده بود رفت مرزا کامران خبر یافته از غزنی آمده کابل را باز گرفت چون این قصه بمسامع بادشاه رسید حکومت بدخشان بمرزا سلیمان و حکومت قندهار بمرزا هندال داده و عم خود مرزا یادگار ناصر را که موجب فتنه و فساد بود بقتل آورده متوجه کابل شد و با مرزا کامران محاربه نموده تا کابل را هفتم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و چهار (۹۵۴) مفتوح ساخت و مرزا کامران باز راه فرار پیش گرفت و تاریخ این فتح "کابل را گرفت" (۹۵۴) یافتند بعد ازین فتوحات نیز از مرزا کامران و مرزا عسکری تقصیرات عظیم صدور یافت و چند مرتبه با بادشاه جنگها کرده اند لاجرم بادشاه با انهمه سپاه در کابل و قندهار و بدخشان با برادران خود مجادله متواتر داشت تا آنکه مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا هندال بقتل رسید و مرزا کامران از همه مایوس شده پیش سلطان آدم گکهر رفت و او بدرگاه سلطنت فرستاد و بعد از آن مکحول شده رخصت مکه یافت تاریخ وفات این سه برادران در مقام نوشته میشود

مرزا هندال

برادر همایون بادشاه و پسر بابر شاه است در سنه نهصد و بیست و چهار متولد شده و این بیت در تاریخ تولد اوست

تاریخ

چیست دانی سال تاریخ شهادت	گو شهید شهنشاهی تو تاریخ سال

شهادتش در موضع جبه‌کیه از توابع کابل است بتاریخ بیست و یکم ذیقعده سال نهصد و پنجاه و هشت هجری قبیله تمامی قبایل افغان مهمند و خلیل بموافقت میرزا کامران بر عساکر همایون بادشاه شبخون آورده بودند روی داده و بلا خورد و دیگر که از متعلقان میرزا بود مرثیه گفته که مطلع آن این است

شبی خون چکید بر رخم از چشم تر	سیاه دیده از آن که شد شبخون میرزا

و شبخون که لفظ مناسبت است تاریخ این واقعه است چنانچه میرزا بود در نظم آورده

تاریخ

هندال محمد شه فرخنده لقب	تا گشت ز قضا شهید در دل شب
شبخون بشهادتش چو کردند سبب	تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب

و مولانا میرزا امانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته

تاریخ

شاه هندال سرو گلشن ناز	چون از این بوستان دولت رفت گفت تاریخ قمری نالان
عالمی را بداد سر رفته بیش سرو ۹۵۹ از بوستان دولت رفت	سر فلک دود آه حسرت رفت

یعنی الف که مانند سرو باشد اگر عدد وی که یکی است از عدد بوستان دولت در کرده شود تاریخ برآید بعد شهادتش نعش او را بعد از چند گاه بکابل برده نزدیک مرقد بادشاه مدفون ساختند و درهمین سال همایون بادشاه رقیه دختر میرزا هندال را عقد مناکحت پسر خود محمد اکبر شاه منعقد نمودند

میرزا محمد عسکری

برادر همایون بادشاه است چون تقصیرات عظیم از وی بظهور می‌آمد بنابران همایون بادشاه بجهت تسکین فتنه و فساد او را در کابل قید فرموده بودند روزی فرصت یافته به بلخ گریخت و از آنجا متوجه زیارت حرمین گردیده در وادی که میان شام و مکه است بدرود این جهان نمود این واقعه در سنه نهصد و شصت و یک هجری دست داده و عسکری بادشاه ز دل تاریخ وفات اوست اعداد وی سی و نه سال کم میشود مؤلف چنانکه یافت نوشت

میرزا کامران

برادر همایون بادشاه است و تقصیرات عظیم از وی بظهور رسیده در آخر چون دیگر برادران او یعنی میرزا عسکری دستگیر شد و میرزا هندال بقتل رسید او نیز از همه مایوس گردیده پیش سلطان آدم گکهر رفت و سلطان آدم او را گرفته بدرگاه همایون بادشاه در کابل فرستاد بادشاه بنابر حقوق اخوت حکم بخونریزی نکرد و حسب الاراده از نشتر مکحول شده رخصت مکه یافت چنانچه تاریخ این سانحه را لفظ نیشتر یافتند و این واقعه در اواخر سنه نهصد و شصت بوقوع آمده و محمد مومن فرنخودی این مصرعه تاریخ یافته مصرع چشم لیلی بیداد سپهر و میرزا کامران در مکه بعد از سه سال بتاریخ یازدهم ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و چهار بعالم بقا انتقال نمود و این مصرعه در تاریخ اوست مصرع بگو شاه محرم در مکه ماند لفظ بگو را بنا باید گرفت تاریخ

برآید و قاسم کاهی که درین سفر همین با او همراه بود در تاریخ فوتش این قطعه گفته

تاریخ

کامران که بادشاهی را کس نبود همچو او در خور · شد ز کابل بکعبه و انجا · همان بحق داد و تن بخاک سپرد

گفت تاریخ او چنین کاهی · بادشا کامران بکعبه بمرد

درین تاریخ لفظ بادشاه را بی حرف ها باید نوشت تا تاریخ برآید ۹۶۴ از میرزا کامران یک پسر مانده بود موسوم به ابوالقاسم میرزا در غایت فطنت و ذکا در جوانی بسال نهصد و هفتاد و چهار بحکم اکبر شاه در قلعه گوالیر که در انجا محبوس بود بقتل رسیده سه نماند از کامران نام و نشانی تاریخ وفات اوست [illegible]

مراجعت نصیر الدین محمد همایون بادشاه از ایران ۹۶۲ و فتح هندوستان

چون همایون بادشاه را از طرف شورش برادران خاطر جمع شد اراده هندوستان کرده در اواسط ذی الحجه سال نهصد و شصت و یک هجری متوجه هندوستان شد و در روز توجه از دیوان خواجه حافظ شیرازی که او را دیوان لسان الغیب نیز میخوانند تفاول جست این بیت برآمد

بیت

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او · زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود

و در روزیکه سوار شدند فرمودند که عزیمت هندوستان در خاطر است الحال از سه کس که متعاقب یکدیگر می آیند نام پرسیده فال گرفته شود قضارا اول کسیکه پیدا شد دولت خواجه نام داشت چون پیشتر رفتند دهقانی پیش آمد که مراد خواجه نام داشت بادشاه فرمودند که چه خوش باشد که شخص سیوم را سعادت خواجه نام باشد بعد از ساعتی شخصی پیدا شد که نام او سعادت خواجه بود بادشاه ازین قصه غریبه خوشدل شده امیدوار فتح هندوستان گردیده اعتصام بعنایت الهی نموده بعد انقضای پانزده سال که درین مدت پنج بادشاهان از قوم افغان یعنی شیر شاه و پسرش سلیم شاه و سلطان محمد عدلی و سلطان ابراهیم و سکندر شاه بر تخت دهلی نشسته بودند و ذکر ایشان قبل ازین مسطور شده وارد هندوستان گردید افغانان که در حوالی رهتاس و حدود دریای نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن آوازه نهضت همایون بادشاه خود بخود پریشان شدند و همایون بادشاه مظفر و منصور بی منازعتی در لاهور در آمدند و در انجا خطبه و سکه بنام نامی زیب و زینت یافت و افواج بهر جانب تعیین شده سرهند و دیپالپور را تصرف آوردند و سکندر شاه لشکر را تعیین کرده بعد از شکست لشکر با هشتاد هزار کس متوجه جنگ شد و قریب چهل روز در سرهند بمقابل همدیگر نشسته محاربه می نمودند تا آنکه بتاریخ دویم شعبان سال نهصد و شصت و دو هجری جنگ صف واقع شد و شکست بر لشکر سکندر افتاد و او فرار نموده در کوه سوالک پنهان شد بعد ظهور اینچنین فتح کبری سجدات شکر بجا آورده روز غره رمضان بدولت و اقبال بدهلی نزول اجلال فرمودند و بار دیگر خطبه و سکه بنام نامی او زیب و زینت یافت محمد بیرم خان در الفاظ شمشیر همایون تاریخ این فتح یافته.

تاریخ

نقش نخز وطالع میمون طلبید | انشای سخن زطبع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح هندوستان را | تاریخ ز شمشیر همایون طلبید ۹۶۲

هفت ماه بعد این فتح روزی بادشاه بر بالای بام کتب خانه که در نزدیکی ترتیب یافته بود برآمده مردم بر آله
در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساخته از جمعی که از سفر حجاز بتازگی آمده بودند از احوال
حرمین و گجرات می پرسیدند چون شام رسید خواستند که فرود آیند بنه آذان دوم رسیده بود دند که موذن شروع اذان
نمود بمقتضای تعظیم اذان همانجا اراده نشستن فرمودند ناگاه پا یش در دامان پوستین پیچید و عصای ملغزیده
میفتادند و بعد دو روز از این حادثه بتاریخ یازدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه هجری این عالم
بیوفا را بدرود کردند لاش او را در گیلوکهری که سلطان معزالدین کیقباد در دهلی بر کنار دریای جمن بفاصله دو
کروه از شهر تعمیر ساخته بودند مدفون کرده عمارتی عالی و مقبره احداث نمودند و این مقبره عالی بتاکید و اهتمام
حاجی بیگم زوجه همایون بادشاه بصرف پانزده لکه روپیه اتمام یافته شاعری در صفت این مکان گفته

بیت

هر که میخواهد که بیند شکل فردوس برین | گو بیا این قصر و این باغ همایون را ببین

بالجمله بعد انتقال بادشاه فضلا و شعرا در تاریخ وفاتش اشعار رنگین گفته اند و این ابیات در تاریخ او که
مولانا قاسم کاهی در رشته نظم کشیده اگرچه بغایت خوب هست لیکن یکعدد کم میشود و تفاوت یکسال یا دو سال
در عمارات تجویز توان کرد در وفات تاریخ این است

تاریخ

همایون بادشاه آن شاه عادل | چو خورشید جهان تاب از بلندی
که فیض خاص او عام او فتاد | بپایان در نماز شام افتاد
قضا از بهر تاریخش رقم زد | اساس عمرش از انجا افتاد
خلل در کار خاص و عام افتاد | بنای دولتش چون یافت رفعت
جهان تاریک شد در چشم مردم | همایون بادشاه از بام افتاد ۹۶۳

۹۶۳

و بعضی کسان میگویند که اگر مصرعه آخر را باینطور بنویسند تاریخ برآید همایون بادشاه از بام افتاد ۹۶۳ و مولانا
مسعود حصاری این مصرعه یافته واصل حق شد همایون بادشاه ۹۶۳ اگرچه این مصرعه یکعدد زیاده دارد
اما برسم خطی که نام اقدس را بی الف نویسند بگیرند درست آید و میر عبدالحی این مصرعه یافته گو و ای بادشاه
من از بام او فتاد ۹۶۳ و جمعی این مصرعه یافتند سه وارث ملک جلال الدین باد ۹۶۳ و شخصی دیگر چنین گفته
همایون کجا رفت از اقبال ۹۶۳ مدت سلطنت همایون بادشاه از هنگام وفات بابر شاه تا روز وفات او بیست
و پنج سال و دو ماه قمری و پنج روز بود و از آن جمله نه سال و هشت ماه مرتبه اول حکومت نمودند و بعد از آن
پانزده سال طوایف الملوک ماند و مرتبه ثانی بعد از فتح هندوستان تا هنگام وفات صرف هفت ماه و چند
روز و مدت عمرش چهل و نه سال و چهار ماه و هشت یوم بود و لقب او بعد وفات جنت آشیانی قرار
یافته و بادشاه را سوای محمد اکبر شاه پسری دیگر بود محمد حکیم نام که ذکرش بعد ازین خواهد آمد

قصۂ نظام سقہ

در عمادت السعادت مسطور است کہ چون ہمایون بادشاہ در عظیم آباد از شیر شاہ انہزام یافتہ رو بگریز نہاد و اسپ را در آب انداخت تا از دریا عبور نماید و از اسپ جدا شدہ عنقریب بود کہ غرق شود نظام سقہ در آن حالت دست آن خسرو را گرفتہ بکنار رسانیدہ بود بادشاہ در آن وقت فرمودہ بودند کہ انشاء اللہ تعالی ترا بعوض این خدمت شکرف بعد حصول طمانیت خاطر از صبح تا نصف روز بر تخت خواہم نشانید چنانچہ بعد فتح ہندوستان آنچہ کہ ارشاد شدہ بود بعمل آوردند و نظام سقہ در ہمین قدر فرصت بدوختن و بریدن دراہم و دنانیر چرمی حکم کرد تا در ساعتی درست کردہ آوردند و اہل حرفہ در عیوض آن جنس مطلوب بمشتری دادند و اللہ علم

شاہم بیگ

محبوبہ خاتربان علی قلی خان بود و قصہ عشق ایشان و کشتہ شدن شاہم بیگ بجونپور در سنہ نہصد و شصت و سہ در مرآت جہان نما مفصل مسطور است و این تاریخ کہ بطریق تعمیہ است شخصی در شہادت او گفتہ - تاریخ بر داشت آہ و گفت کہ شاہم شہید شد ۹۶۳

جلال الدین محمد اکبر شاہ بادشاہ غازی ابن نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ

ولادت باسعادت حضرت شاہنشاہی محمد اکبر شاہ بعد از گذشتن ہشت ساعت و بست و قیقہ از شب اول بستم آبان ماہ جلالی سال چہار صد و شصت و چہار موافق نوزدہم اسفندارمذ ماہ قدیمی سال نہصد و یازدہم یزدجردی مطابق شب یکشنبہ پنجم رجب سال نہصد و چہل و نہ ہلالی و ششم ماہ کاتک سال یکہزار و پانصد و نود و نہ ہندی یعنی سنبت بکرماجیت شانزدہم تشرین الاول ماہ رومی سنہ ہزار و ہشتصد و پنجاہ و چہار اسکندری کہ مطابق پانزدہم ماہ اکتوبر سال یکہزار و پانصد و چہل و دو عیسوی بود در حصار امرت کوٹ از توابع قلمرو متصل ملک ٹہ واقع وقتیکہ پدرش ہمایون بادشاہ از شیر شاہ روبر تافتہ بحالت تباہ در آنجا رسیدہ بود از شکم حمیدہ بانو بیگم ملقب بمریم مکانی کہ از نسل زبدہ مثل شیخ احمد جام بودہ است بوقوع پیوستہ نکتہ پردازان نظم و تواریخ مناسب یافتند و قصاید تہنیت گفتند و ہمہ بعرض حضرت جہانبانی رسانیدہ کامیاب جایزہ ہای گرامی گشتند از آن جملہ این تاریخ را مولانای نور الدین یافتہ و تحسین و احسان ممتاز شدہ

تاریخ ولادت

چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت	آیات ابد باسم نیسر نوشت
از مہر ولادت شہنشاہ جہان	تاریخ شہنشہ جہانگیر نوشت

ملک الشعرا ابو الفیض فیضی فیاضی این تاریخ را بعد از آنکہ اکبر شاہ بر تخت سلطنت نشستہ در نظم آوردہ

الحمد کہ آمد بوجود	آنکہ از کون و مکان تاریخ است شب ... سال ...
بادشاہی کہ بشاہان جہان شب یکشنبہ پنجم رجب است	اکبرش نام جلالش لقب است

بعد از آنکه حضرت جنت آشیانی بممالک جاودانی سفر کرد در نصف النهار روز جمعه دویم ماه ربیع الثانی سنه نهصد و شصت و سه هجری که مطابق چهاردهم فروری ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و پنجاه و شش عیسوی و موافق روز آبان دهم سفندارمذ ماه سال چهارصد و هفتاد و هفت جلالی و مصادف روز فروردین نوزدهم تیر ماه قدیمی سال نهصد و بیست و پنج یزدجردی موافق چهاردهم سباط ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و شصت و هفت اسکندری موافق نوزدهم پهاگن ماه هندی یکهزار و ششصد و دوازده سنبت بکرماجیت و یکهزار چهارصد و هفتاد و هفت ساکه سالباهن بود در سن چهارده سالگی در باغ کلانور باتفاق خانخانان بیرم خان و دیگر امرا که در ملازمت محمد اکبرشاه حسب الحکم جنت آشیانی متوجه دفع سکندر افغان شده بودند خلعت زرین در بر و تاج مرصع بر سر نهاده بدولت و سعادت بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و بجهت انتظام ملکی و مالی منصب جلیل القدر وکالت و وزارت بخان خانان بیرم خان اختصاص یافت بعد بیست و پنج روز از زمان جلوس بیست و هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد و آغاز سال الهی که اکبرشاه ایجاد نموده بود از همین روز درست شد در این ایام میر عبد الحی صدر این بیت خوانده بیت اگر نوروز عالم رفت بر باد گلی صد برگ نوروزی را بقا باد و بعضی این بیت را نقش بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته از غرایب آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصرعه ثانی تاریخ جلوس یافته بود بشرط آنکه اگر لفظ گل را بیا نویسند اگرچه طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید و بعضی از فضلا تاریخ جلوس را در لفظ کام بخش ۹۶۳ یافتند و نیز این مصرعه مشعر بر سال سعادت انجام است مصرعه جلوس خداوند عالم پناه ۹۶۳ و غزیری در الفاظ نصرت اکبر تاریخ جلوس یافته چنانچه از این رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

از خطبه شاه رفعت منبر شد | و ز سکه عدل کار با زر شد
بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه | تاریخ جلوس نصرت اکبر شد ۹۶۳

۹۶۳

و سکه اکبرشاه که باقسام وزن و گوناگون پیکر بود این رباعی که از ملک الشعرا شیخ فیضی است بر روی سکه ها منقوش یافته بود و بر یکطرف سکه این بیت بود

بیت بر سکه

خورشید که هفت بحر ازو گوهر یافت | سنگ سیه از پرتو آن جوهر یافت
کان از نظر تربیت او زر یافت | وان زر شرف از سکه شاه اکبر یافت

و در میان آن الله اکبر جل جلاله و طرف دیگر این رباعی منقوش گردید

رباعی

این سکه که پیرایه امید بود | با نقش دوام و نام جاوید بود
سیمای سعادتش همین بس که بدهر | یکذره نظر کرده خورشید بود

و سال الهی و ماه در میان آن نقش یافته و سکه دیگر در یکطرف السلطان الاعظم الخاقان المعظم الخلیفه المتعالی خلد الله ملکه و سلطانه و ابد عدله و احسانه و جانب دیگر این رباعی که ملک الشعرا اوست

رباعی سکه

این نقد روان گنج شاهنشاهی · با کوکب اقبال کند همراهی
خورشید بپروردش از آن که بدهر · یابد شرف از سکه اکبر شاهی

وبعضی از نقود این رباعی داشت

این سکه که دست بخت از آن بود · پیرایه نه سپهر هفت اختر باد
زرین نقد نیست کار از وی چون زر · در دهر روان بنام شاه اکبر باد

نگین شاهنشاهی

مولانا مقصود مهرکن کاپیر دانی که در فن طلاکرفوللادی نام گرامی تماکان والا ناصحا حقر ابن الخط رقاع نگاشته بود و اسم قدسی بخط تعلیق دیگر نام اقدس این بیت شیخ سعدی شیرازی نقش پذیرفته بیت راستی موجب رضای خداست ❊ کس ندیدم که گم شد از ره راست
در اول سال جلوس سکندر شاه افغان که از همایون بادشاه هزیمت یافته در کوه سوالک پنهان شده بود لشکری عظیم رسانیده سر بشورش بر آورده و از افواج شاهی شکست فاحش یافته رو بفرار نهاده و در افتتاح سال دیگر هیمو لقال نیز بسزای خود رسید مختصر آنکه از اول جلوس تا نهایت وقت بهر جانب که توجه فرمودند جنود دولت و اقبال باستقبال لشکر ظفر مال آن خدیو عدو بند کشور کشا آمد و آنچه که به بادشاهان باید از عدل و داد و علم و کرم و بنده نوازی و سروری و کشورستانی و مدبری همه در ذات مجمع صفات موجود بود اکثر معموره هندوستان از بلاد شرقی و غربی و جنوبی و شمالی در تحت تصرف او در آمده و هر که از طریقه انقیاد سر پیچید گوشمالی چنانکه باید یافت

ذکر وضع تاریخ الٰهی از مبداء جلوس اکبر شاه

عمده موسسان این تاریخ علامت الزمانی فلاطون الادانی عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بود و اگرچه وضع این تاریخ جدید در سال نهصد و نود و دو هجری اتفاق افتاده اما ابتدای آن را از سال اول جلوس اکبر شاه نهاده اند از روز تحویل نمودن آفتاب به برج حمل یعنی چون بست و پنج روز بعد از زمان جلوس حضرت شاهنشاهی وانقضای چهار ساعت و پنجاه و چهار دقیقه نجومی از شب سه شنبه حقیقی و چهارشنبه عرفی بست و هشتم ماه ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه هجری نیر اعظم پرتو شرف بدولت سرای برج حمل انداخت و صبح آن که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد از همون روز مبداء این تاریخ جدید را اعتبار نمودند و مدار حساب هر ماه و سال شمسی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال این تاریخ را بتاریخ الٰهی موسوم ساختند و اسامی ماهای این تاریخ را
همان اسامی مشهوره فارسی منظور و معتبر داشتند چون فروردین ماه الٰهی و اردی بهشت ماه الٰهی و غیر آن و نامهای ایام نیز همان سی نام متعارف فارسی گذاشتند و چون در بعضی ماه یک روز یا دو روز از سی زیاده بود آن را بروز و شب نامزد کردند چنانچه جمله روزهای سال سه صد و شصت و پنج و کسری زیاده شد و پنج روز مسترقه که فارسیان در اخیر سال می افزودند برافتاد و ماه و سال شمسی شد و نیز بر ضمیر انور اقتضای آن کرد که در سنوات این تاریخ نیز ده از ده باشد لاجرم هر سال مسمی باسم ماهی

از ماههای الٰهی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین الٰهی سال دویم سال اردی بهشت الٰهی همچنین دسور سالهای دیگر نیز

اسامی ماههای الٰهی و تعداد ایام هر ماه

فروردین	اردی بهشت	خرداد	تیر	مرداد	شهریور	مهر	ابان	آذر	دی	بهمن	اسفندارمذ
۳۱	۳۱	۳۲	۳۱	۳۱	۳۱	۳۰	۳۰	۲۹	۲۹	۳۰	۳۰

اسامی ایام هر ماه

اورمزد بهمن اردی بهشت شهریور اسفندارمذ خرداد مرداد دی باذر آذر ابان خور ماه
تیر گوش دی بمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دی بدین دین ارد
اشتاد آسمان امیاد مار اسفند انیران روز شب

ابیات در یافتن نام ماههای الٰهی

ز فروردین چو بگذشتی اردی بهشت	خرداد تیر انگه چو مرداد ببی باید	پس از شهریور و مهر ابان آذر و دی دان	که بهمن جز اسفندارمذ نباشد ماه فرخ

بیت در یافتن تعداد ایام هر ماه الٰهی از روی حساب ابجد

لا و لا لب و لا لا شش است	لا لا کط و کط لا لا شهور کو تمه است

و روز اول این تاریخ جدید مطابق بود با روز هرمز غره فروردین ماه سال چهارصد و هفتاد و هشت جلالی و روز دی بمهر پانزدهم مرداد ماه قدیمی سال نهصد و بست و پنج یزدجردی موافق یازدهم آذر ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و شصت و هفت اسکندری مطابق یازدهم مارچ ماه قدیمی انگریزی سال یکهزار و پانصد و پنجاه و شش عیسوی فقط و بنیاد سال بنگله و ولایتی و فصلی که امروز در هندوستان رواج ست از همین سال تصور باید نمود

فتح یافتن اکبر شاه بر هیمو بقال

بعد از انکه خاطر بادشاه از طرف سکندر شاه افغان بالکلیه جمع شد علی قلیخان شیبانی را برسر هیمو بقال که با تردی بیک یکی از منصبداران بادشاهی که حراست دهلی داشت مصاف نموده دهلی را متصرف شده بود روان ساخت و بعد از ان موکب السعادت و اقبال روانه السمت شدند روز پنجشنبه دوم محرم سال نهصد و شصت و چهار در حدود پانی پت میان علیقلی خان و هیمو مقابله واقع شد تیری بچشم آن لعین رسید از پس سر برامد چنانچه او را بیهوش ساخت جمعی که گرد وی بودند بی دست و پا شده منهزم شدند و راه خود را پیش گرفتند بعد از ان خانخانان بیرم خان هیمو را گرفته پیش بادشاه آورد و بیک شمشیر کار او را تمام ساخت و مقرون دولت از انجا کوچ فرموده با غنایم بیقیاس و نصرت و فیروزی بدار السلطنت دهلی در آمدند و چون همه مال و متاع که هیمو از زمان شیر شاه و سلیم شاه و عدلی شاه فراهم آورده بود بتاراج رفت چنانچه تاریخ واقعه را نثار زر یافتند و یکی از دانشوران تاریخ این فتح را چنین یافته

دبیر صنع بر لوح لقا با خامه قدرت	تاریخ ۹۶۴	رقم زد دهر سال طبع او گرفت شهر ۹۶۴

عیسی خان ولد لوند قرنچی

وقتیکه شاه طهماسپ صفوی در سنه نهصد و شصت و هفت هجری عیسی خان ولد لوند گرجی را سلطان ساخت

بقاضی محمد اشاره شد که تاریخی پیدا ساز و قاضی محمد در بدیهه این تاریخ گفته	

تاریخ

عیسی نفسی چو صبح تابان ز صدق	آورد به شاه دشنه ایمان ز صدق	تاریخ چو فوز مود شه دین گفتم	عیسی بن دشنه مسلمان ز صدق ۹۶۷

محمد بیرم خان خانخانان

یکی از خوانین عظام درگاه همایون بادشاه بود و از ابتدای جلوس اکبرشاه تا پنجسال بعهده جلیل القدر وکالت و وزارت سرفرازی داشته اما از انجا که او بادشاه را خورد سال تصور نموده انچه که می خواست بی اجازت بادشاه میکرد و بعضی بر مزاج بادشاه بسیار گران می آمدا ما چیزی نمی گفت تا آنکه بعد از پنج سال قابو یافته او را از عهده وکالت و وزارت معزول ساخت از جمله تقصیرات او یکی آن بود که تردی بیگ را که در اوائل جلوس بادشاه حکومت دهلی داشته بهبانه آنکه از معرکه هیمو بقال سو گردان شده بود در سنه نهصد و شصت و چهار هجری بی اطلاع بادشاه بقتل آورده بود بالجمله بیرم خان بعد معزولی چند بار با بادشاه جنگ و جدل نموده و هزیمت یافته آخر از همه مایوس شده بقصد طواف حرمین از بادشاه رخصت حاصل نموده رو براه نهاد چون بگجرات رسید مبارک خان افغان که پدر او در جنگ ماچهواره بسر کردگی بیرم خان بقتل رسیده بود بعوض خون پدر خود او را شهید ساخت این واقعه بروز جمعه چهار دهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و هشت هجری بوقوع آمده همراهیان او ازین سانحه کدام بجای شتافتند و بیرم خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را بر داشته حواشی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و بعد ازان بسعی حسین قلیخان بمشهد مدفون گشت و بیرم خان علمی مرصع بزر و جواهر بندر امام هشتم علی موسی رضا ترتیب داده بود و بیک کرور تنکه بران خرج شده قاسم ارسلان تاریخ اتمام آن ز علم امام هشتم ۹۶۶ یافته و شیخ عبد القادر بدایونی در تاریخ شهادت او این مصرعه بطریق تعمیه گفته سه گفت گل گلشن خوبی نماند ۹۶۸ یعنی اگر لفظ گل را از عبارت گلشن خوبی دور سازی تاریخ برآید و قاسم ارسلان این ابیات در تاریخ فوت او در سلک نظم کشیده

تاریخ

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام	در راه شد از شهادتش کار تمام	در واقعه هاتفی پی تاریخش	گفتا که شهید شد محمد بیرام ۹۶۸

سلطان احمد شاه گجراتی

بعد شهادت سلطان محمود ثانی که وارثی نداشت امرا و سید مبارک اتفاق نموده احمد خان را که از قرابتان سلطان بود بخطاب سلطان احمد شاه تباریخ پانزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجری در گجرات بر تخت نشانند

تاریخ

در نهصد فزون رفته ز شصت و یک | تنها گفت شد زکار الملک الملک
وهمان بود ز سلطان و بملک مریدان | سید مبارک شد ملک گشت

و سلطان بعد سلطنت هفت سال و چهار ماه و چند روز از دست اعتماد خان کشته شد و کان ذالک فی تاریخ خمسه شهر شعبان لیلة الاثنین فی سنه ثمان و ستین و تسعمایة و از عبارت مقتول شد بیگناه تاریخ مستفاد میگردد و دو شاعری از زبان گجراتی این تاریخ گفته

تاریخ

احمد جالی کس بر داس چه پیدا | بابو پوچهی چی جی کسبین دوشنبه رات
از عبارت دوشنبه رات تاریخ برمی آید بعد ملکش اعتماد خان

شخصی را که نتهو نام داشت بلقب سلطان مظفر ساخته بر سریر فرمانروائی نشانید و گفت که این پسر سلطان محمود ثانی است او آخرین بادشاه گجرات است در ایام او اکبرشاه بادشاه گجرات و مالوه را تسخیر نموده بتصرف خود آورده

تاریخ صلح

چون در سنه نهصد و شصت و نه هجری میان خسرو ایران شاه طهماسپ صفوی و سلطان سلیمان خواندکار روم بعد جنگ و جدال چند سال قواعد صلح استحکام یافت قاضی عطاء الله ولد قاضی محمد در تاریخ آن این قطعه انشا نمود

تاریخ

شکر خدا کز کرم کردگار | ضابط ایام چو تاریخ صلح
داد و فگند آتش حسرت بغیر | مشتمل صلح شهان جهان
فایدهٔ اقبال درین کهنه دیر | جست خرد گفت که الصلح خیر

ملول شاه

که از اکابر بلده بداون بود و پدر شیخ عبد القادر بداونی است و از مریدان شیخ بهیچو سنبهلی بود که اکبرشاه بادشاه بخدمتش ارادت تمام داشت در سنه نهصد و شصت و نه هجری فوت کرد و عبری تاریخ وفات او در وقتیش دانشمند ٩٦٩ بافته و شیخ عبد القادر در تاریخ پدر عالی قدر خود این رباعی گفته

تاریخ

سرور فضلا فاضل دوران ملوک شاه | آن بحر علم و معدن احسان کان فضل
چون بود در زمانه جهان نوفضل او | تاریخ سال فوت شد آمد جهان فضل

تاریخ مراجعت اکبرشاه

چون اکبرشاه بادشاه روز جمعه بیستم جمادی الاخر سنه نهصد و شصت و نه هجری از طرف رنتهپور بلده اجمیر که بدانصوب بطریق شکار و زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی رفته بودند داخل دار الخلافت آگره شدند یکی از فضلای عصر در تاریخ قدوم اقدس گفته

تاریخ

چو سوی تخت گاه از سمت مغرب | معین خورشید گردون مرتبت
از اکبر سال تاریخ قدومش | بگفتند آفتاب ولیت آمد ٩٦٩

مدرسه و مسجد ماهم بیگم

این مدرسه و مسجد قریب قلعه کهنه دهلی که آنرا دین پناه میگویند واقع است در زمان اکبرشاه بادشاه ماهم بیگم در سنه نهصد و شصت و نه آنرا تعمیر ساخته بود اگرچه این هر دو عمارت حالا بالکل رو به انهدام دارند اما کتبه که از آن تاریخ تعمیر معلوم گردد تا امروز باقی است و آن اینست

تاریخ

بدوران جلال الدین محمد | که باشد اکبر شاهان عادل
چو ماهم بیگم عصمت پناهی | بنا کرد این بنا بهر افاضل

لاجرم آن ملک را باز بدو سپرده مراجعت کردند علی غلام کسیر ابادی تاریخ قتل راجه مذکور بطریق تعمیه درین مصرعه یافته که اثر دو درکردن عدد حرف جیم از الفاظ قتل رام راج تاریخ بر می آید تاریخی نهایت خوب گشت قتل رام راج

صبوحی شاعر

۹۷۳ شاعری بی قید لاوبالی بود و دعوی صاحب کمال داشت در خدمت اکبر شاه میگذرانید و در سنه اثنی و سبعین و تسعمایه ۹۷۲ فوت کرد و صبوحی خوار تاریخ وفات اوست اما یکعدد زیاده میشود

میر سید جامه باف

از مشاهیر زمان بود و خاطر نفس در اختراع معانی و اقتراع الفاظ ید بیضا و دم مسیحا داشته در نهصد و شصت و نه در هند آمده از فوائد انعامات اکبر شاه محظوظ و بهره مند شده روزگاری در آسایش می گذرانید تا در سنه نهصد و هفتاد و سه درگذشت و تاریخ وفات اوست سر گنجا خورد که سر ریاعی سفر نمود ۹۷۳

حضرت شاه علی گجراتی

۹۷۳ در ماه جمادی الآخر سنه نهصد و هفتاد و سه هجری فوت کرده در احمد آباد گجرات مدفون گردیده

تاریخ از مخبر الواصلین

۹۷۳ سیدی بی نظیر شاه علی
بازورا اصطلاح گجراتی

مظهر ذات پاک لم یزلی
گفت سر صفاتی و ذاتی
مرقد او باحمد آباد ست

نسخ فارسی و هم عربی
سال نقلش ازین سر خفیت
جای فیض و مقام ارشاد

کرد تالیف در خدا طلبی
خرد م گفت نور افروخ بهشت
۹۷۳

نیلی چھتری

این مقبره نواب نوبت خان است که در دهلی کهنه متصل عمارت خاص محل شاهجهان بادشاه واقع ست در سنه نهصد و هفتاد و سه تعمیر یافته بود حالا رو با نهدام دارد و چونکه بر سر گنبد ان عمارت چتری نیلی ساخته بودند ازان سبب به نیلی چتری مشهور است به دروازه آن مکان این کتبه مرقوم است

تاریخ

۹۷۳ بهین مجلس نظیر علی بی همتا
درین عالم ندیده چشم ایام
بی تاریخ اتمامش خبر را
چو پرسیدم بگفتا یافت اتمام ۹۷۳

سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم

۹۲۶ بعد وفات پدر در سنه نهصد و بست و شش هجری در پانزدهم شوال بر تخت شاهی نشست و خلد الله ملکه سلطانا تاریخ جلوس اوست و امینی شاعر قصیده در ان روز بگفت که هر مصرعه اش تاریخی بود و این بیت از انجمله است

تاریخ جلوس

۹۲۵ برانداز مملکت کامرانی
۹۲۶ بکاووس عهد و سلیمان ثانی

و سلطان سلیمان بر جمیع آل عثمان بعدالت و شجاعت امتیاز داشت و چهل و هشت سال بادشاهی نمود و معاصر شاه طهماسپ صفوی بود و سالها با او جنگ داشت آخر در سنه نهصد و شصت و نه در میان ایشان قواعد صلح استحکام یافت و تاریخ آن سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان سلیمان در سنه نهصد و هفتاد و چهار در گذشت

و بعد از شش سلطان سلیم پادشاه روم گردید و قریب هشت سال سلطنت نمود

خان زمان علیقلیخان و بهادرخان

پسران حیدر سلطان ازبک بودند و هر دو برادران بزیور شجاعت و سخاوت آراسته و حیدر سلطان در ملازمت جنت آشیانی اختصاص تمام داشت و بعد از وی محمد اکبر شاه بجلدوی نیکو خدمتهای او ولایت شرقیه و جونپور را جاگیر این دو برادران مقرر داشته آخر بالکل از حد اعتبار گردن فتنه و فساد در ملک انگیخته بودند و اراده سروری پیدا ساختند و از پادشاه باغی گشته و کسان طلب مرزا محمد حکیم که برادر اکبر شاه بود بکابل فرستاد و داعیه خطبه خواندن بنام او داشتند چنانچه غزالی مشهدی که دران ایام بخدمت خان زمان خان ممتاز بود این مصرع یافته بسم الله الرحمن الرحیم وارث ملک است محمد حکیم بنابرآن پادشاه خانخانان منعم خان را بحراست اکبرآباد گذاشته خود را دریا و جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار بر سر محمد حکیم که از کابل تا بلاهور رسیده بود روان شد چون این خبر باو رسید از لاهور گریخته بکابل رفت و اکبر شاه از انجا مراجعت نموده بسر علی قلی خان و برادرش لشکرکشی نموده و در مانک پور که قریب بست کروه غربی از شهر اله آباد بمسافت دارد رسید و عبور گنگ فرمودند علیقلیخان نیز لشکر فراهم آورده تا چندروز با پادشاه محاربه داشت تا آنکه بتاریخ ... ذی الحجه سنه مذکور روز دوشنبه علیقلی خان و برادرش بهادرخان هر دو در جنگ کشته شدند چنانچه شیخ ابوالفضل در دفتر اول اکبرنامه که در سنه یکهزار و چهار هجری تصنیف نموده بودند می فرماید که این فتح شگرف که کارنامه روز افزون اقبال روز افزون تواند بود در عرصه قریه سنگرول از مضافات جوسی و پیاگ که درین ایام بخطاب الهاباس اساس سعادت یافته روی داد و آنرا معمر جا ساخته فتح پور نام نهادند فقط و این آن فتح پور است که از شهر اله آباد بفاصله شش کروه بطرف مغرب واقع است بر کنار دریای گنگ مابین بیگم سرای و عالم چند و تاریخ این فتح دولت آئین از عبارت فتح اکبر مبارک برمی آید و تاریخ قتل ابوسلطان و وفات خان زمان و بهادرخان این تاریخ بطریق تعمیه یافته

تاریخ بتعمیه

قتل علی قلی و بهادر ز جور چرخ | جانان بسر انس این بیدل که چون شدند
جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان | آهی ز دل کشید و بگفتا دو نور شد

۹۷۵

در مصرعه آخر کلمه آه بمعنی یکعدد است که اگر از الفاظ دو نور شده دو عدد کم شود تاریخ بر آید تخرجی دیگر گفته قتل دو مرکب حرام بی دین ۹۷۵ اگرچه ازین تاریخ یکعدد زیاده میشود لیکن چون این واقعه در آخر سنه نهصد و هفتاد و چهار بوقوع آمده مضایقه ندارد و دیگر این تاریخ گفته که آن هم یکعدد زیاده دارد

تاریخ

چون خان زمان از جهان بست رخت بار | بنیاد فلک سراسر از پا افتاد
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت | افتاد ز دست فلک بی بنیاد

۹۷۵

و از جمله اسیران و قتیلان این معرکه یکی خوشحال بیگ است که بحسن سیرت و صورت آراستگی تمام داشت این قطعه تاریخ او

تاریخ

خوشحال که بود دیده اهل خرد | برگشت ز پادشاه از طالع بد
مقتول چو شد بصحبت خان زمان | تاریخ آمد گل سرخ زیبا قد

۹۷۴

از کلام ابوالفضل که مذکور شد چنان استنباط میگردد که اکبر شاه شهر اله آباد را که در انوقت به پیاگ اشتهار داشت به الهاباس موسوم ساخته بود چنانچه او میگوید که چون این فتح دولت پیرای روی نمود و همان روز موکب معلی بموضع الهاباس که

بعضی بیدولتان دران حدود غبار انگیز فتنه بودند نهضت والا فرمود شاهنشاهان ساحت آن زمین بود در منقد مسند گیتی پناه بوجه
دولت ریاضت شعب دران عرصه دلکشا می نزول فرمودند روز سیوم رو می توجه بجانب بنارس آوردند و چون مردم بنارس
از نادانی و بیدولتی دروازه جونپور بسته بودند بحکم تاراج شد و بزودی بخشش فرمودند و بعد سه روز عنان توجه را بطرف جونپور
انعطاف دادند و بعد چند روز از جونپور کوچ فرموده بطرف کره مانکپور رفتند و از انجا از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علی قلی خان
و بهادر خان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون بمنعم خان خانخانان تفویض نموده او را رخصت بدانجا فرمودند
و موکب معلی بدولت و اقبال روز مهر شانزدهم تیر ماه الهی سال دوازدهم جلوسی موافق روز شنبه بیستم ذی الحجه سنه نهصد
و هفتاد و چهار هجری بصوب مستقر الخلافت توجه نمودند و روز خورداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم سنه
نهصد و هفتاد و پنج ظلال اقبال بدار الخلافت آگره انداختند

شیخ عبد العزیز دهلوی

درزمان محمد اکبر شاه بسال نهصد و هفتاد و پنج هجری فوت نموده و چون که شیخ بر پشت خطوط و صحایف ذره ناچیز عبد العزیز
می نوشت چنانچه عزیزی تاریخ رحلتش را ذره ناچیز یافته و شیخ عبد القادر بداونی این تاریخ در سلک نظم کشیده ۹۷۵

تاریخ

عزیز جهان شیخ عبد العزیز	که عالم همه قطب وقتش بخواند
طلب کردم از دل چو تاریخ او	بگفتا که قطب طریقت نماند
سوی عرصه آخرت تاخت رخش	وزین تنگنا اسپ همت جهاند

ایضاً از شخصی دیگر ۹۷۵

عزیز الحق چون عزم سفر کرد	منازل در مقام لامکان یافت
چو تاریخ وفاتش باز جستم	خرد گفتا حیات جاودان یافت

۹۷۵

فتح قلعه چیتور

چون محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و پنج بقصد تسخیر قلعه چیتور روانه آنسمت شدند و قلعه را محاصره نموده نقبها زیر برج
قلعه کندیده از باروت معمور نمودند روز اسفندارمذ پنجم دی ماه الهی از سال دوازدهم جلوسی موافق چهارشنبه پانزدهم جمادی الآخر
سنه مذکور در باروت آتش دادند برج قلعه از بیخ و بنیاد با تمامی سپاه آن سیه بختان که بر سر آن برج سرگرم کارزار بودند
هوا گرفته متفرق و متلاشی شدند و سنگها بفرسنگها رفت و آواز این قلعه عنیف تا پنجاه کروه و بیشتر رسیده موجب استعجاب
متعجبان گردید و بعد از چند روز قلعه مفتوح شده قریب سی هزار کس از قوم راجپوت که در قلعه مذکور بودند بقتل رسیدند
مرزا اسیری تاریخ فتح را چنین یافته

تاریخ

چو گنگ گونه اندیشه بادشاه	سوی عزم چیتور کرد نذر بیا
چو تاریخ پرسیدم از عقل گفت	ندارد کسی یاد فتح چنین
باندک زمان فتح آن قلعه کرد	که با داد جهانش زیر نگین
دو حسن ... بسته دیگر گفتم	دل گفت کز کشاد دیر دوی چیتور

۹۷۵ ۹۷۵

لفظ [illegible] را با باید نوشت تا تاریخ برآید بعد فتح چون بادشاه برای زیارت خواجه معین الدین چشتی دیگر سه روز آمین بسیار ر
...کلان ترتیب [illegible] و ملا کافی تخلص این تاریخ یافت

تاریخ

شاه دین پرور جمشید سریر بهر تاریخ وی از عالم غیب	خسرو عهد محمد اکبر دیگ چیتور کشا شد تکبیر	ساخت بی شبهه پی فتح چیتور	دیگ دو نیم تن و اژدر پیکر

۹۷۵

بنای پل جونپور ۹۷۵

منعم خان خانخانان که بعد از معزولی خانخانان بیرم خان در سنه نهصد و شصت و هفت از محمد اکبر شاه بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خانخانانی سرفراز شده بود و بعد کشته شدن خان زمان و علی قلی خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار تمامی جاگیر ایشان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون بدو تفویض گردیده او در سال نهصد و هفتاد و پنج هجری سوای مساجد و عمارات که در جونپور تعمیر نموده پلی بنهایت استحکام بر دریای گومتی بسته که تا امروز موجود است و هیچ تغیری در و راه نیافته مهتمم آن پل فهیم نامی غلامی بود تاریخ عمارت آن پل عزیزی بطریق تعمیه یافته و در آنجا ثبت نموده

تاریخ

خانخانان خان منعم آنکه داد سه تاریخش بری گر آگهی	بسته این پل را بتوفیق کریم لفظ بدرا از صراط المستقیم	نام او منعم از آن آمد که هست یعنی اگر عدد لفظ بد را از عدد کلمه صراط المستقیم دور کرده شود	بر خلایق هم کریم و هم رحیم

۹۸۱

تاریخ بر آید و منعم خان در سال نهصد و هشتاد و سه هجری در ماه رجب در لکهنوتی که دار السلطنت پادشاهان بنگاله بود و آنرا گور نیز می گویند فوت کرده

حضرت شیخ علی متقی گجراتی

مولد و موطن او گجرات است بتاریخ دویم جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری در مکه فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او را سنی خفی و جلی است از جمادی نخست بود دویم مولد و موطنش گجرات است	متقی زمانه شیخ علی است که علی شد باوج چرخ نهم در تقاوت بلند درجات است	لقبا هست عدیل او عدم است سال ترحیل او در تم افتاد مرقد او بمکه الله هست	عاجز از وصف مدح او قلم است وارث الانبیا سبق جان داد فیض بخش گدا و هم شاه است

۹۷۵

فتح قلعه رنتهنپور

چون رای سرجن راجه رنتهنپور یا بدیگر سرکشی آغاز نهاده و بنابر آن محمد اکبر شاه باز در سنه نهصد و هفتاد و شش هجری بارادهٔ تسخیر آن قلعه رفته و بتاریخ سوم شوال سنه مذکور آن قلعه را که سلطان علاء الدین خلجی با آن همه حشمت و جلال بعد از محاصره یکسال دست تصرف بران یافته بود بمیامن اقبال در یکماه مفتوح ساخت و مولانا شیری این تاریخ یافت

تاریخ

قلعه کفر چو از دولت شه یافت شکست شه کفار شکن یافته شیری شد ستار (؟) هم درین ایام یعنی در سنه نهصد و هفتاد و سه هجری عبد المجید

۹۷۶

آصف خان بارانی در گاوتی حاکم کره کنتبل که ما بین صوبه رتهنپور و مالوه و بهار و دکن است محاربه عظیم نمود چنانچه رانی در وزم بر داشته چون عرصه را تنگ دید خود را بخنجر گشت و پسرش که متحصن بود بعد از تردد نمایان بقتل رسید و این رانی تیر و بندوق خوب می انداخت و هرگاه شنیدی که شیری نمودار شده آب نخوردی تا او را بقتل نرسانیدی و در جنگ آن شیری نمودار شده ... بند و قتش از جهان بدر کردی و با رها بیا دو دیگران چند بار صف جنگ آراسته غالب آمده بود و پس از آنکه او و پسر کشته شد قلعه چوراگده مفتوح گردید

کہ بالای وی پسر شخص متعلق بودند چوبها قرار داده در یک محوطه چوب و پنبه و خس و امثال آن تعبیه کردند و درمیان وقایع محوطه
مذکور را آتش زده خود را ها در آن انداختند و خاکستر شدند از عجایب قدرت آنکه چون بعد از چهار روز در آن محوطه را کشادند
دو زنان زنده برآمدند که چوبی بزرگ حایل اینها گشته از آتش وقایت کرده بود یکی از آن زنان که کملاوتی نام داشت
خواهر رانی درگاوتی بود و دوم دختر راجه بیراگده که او را برای راجه آورده بودند و هنوز با وی نرسیده بود این دو زنان به پیشگاه
عتبه علیه سلطنت آبروی یافتند

بنای قلعه اکبرآباد

در دفتر اول اکبرنامه شیخ ابوالفضل می نویسد که در سنه الهی در سنه نهصد و هفتاد و دو هجری بادشاه دارالخلافت
آگره را که بمنزله مرکز هندوستان است بجهت مصالح ملکی و مالی اساس قلعه عالی که درخور آن باشد و لایق حال این
سلطنت تواند بود اشارت فرمودند و امر مطاع بنفاذ پیوست که قلعه پیشین که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر
واقع است و بواسطه توالی نوایب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده برداشته‌اند و در آن
محل منیع حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده بنیاد نهند عرض سی گز بادشاهی مقرر شد و ارتفاع آن بشصت گز
رسید مشتمل بر چهار دروازه که بیامن آن درهای دولت بر چهار رکن عالم کشاده شد هر روز سه هزار کس از بنایان
چابکدست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله فعله عمارت بر دوام کار می کردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده
سرخ آتشین که هر یکی در صفا آئینه گیتی نما و در رنگ گلگونه رخسار اقبال تواند بود چنان باهم وصل یافت که سر مو را
در آن مدخل نبود و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده در عرصه هشت سال تا کنگره و فصیل و سنگ اندازها باهتمام
مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بر و بحر بفرخی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت فقط و در کتاب
هفت اقلیم مسطور است که این قلعه در عرض چهار سال بمبلغ هفت کرور تنکه که سی و پنج لکه روپیه باشد صورت اتمام
پذیرفته و همه جا بناهای قلعه را باپ رسانیده اند فقط و شیخ فیضی تاریخ دروازه آتش که در سنه نهصد و هفتاد و سه تیار
شده «بنای در بهشت» [۹۷۳] یافته اند و در انجا ثبت نموده و تاریخ دروازه هتیاپول که در سنه نهصد و هفتاد و شش ۹۷۳
تیار شده ملا شیری گفته

تاریخ

کلک شیری پی تاریخ نوشت | پی مثال آمده دروازه فیل ۹۷۶

تاریخ در وفات لاچین [۹۷۶]

لاچین نام شخصی که شاهین جبل شجاعت بوده و در زمان محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و شش فوت کرده و تزدی
رود و که پدرش در هرات بسلک نویسندگان سلطان حسین مرزا انتظام داشته و خود به هند آمده در خدمت
اکبر شاه بشجاعت امتیاز ممتاز بود و در تاریخ وفات او این رباعی گفته

تاریخ

لاچین قدیم شاه لاچین پرور | سنقار شده از زمانه کین پرور | تاریخ بخش اگر کسی پرسد از تو | گو حیف ز لاچین شده دین پرور [۹۷۶] ۹۷۶

تاریخ فتح [illegible]

سلطان محمد مرزا که از اولاد امیر تیمور بود سه پسران داشت اول الغ مرزا که در سنه نهصد و هفتاد و پنج فوت کرده دوم ابراهیم حسین مرزا سیوم محمد حسین مرزا نام داشت این هر دو مرزایان از اکبر شاه باغی شده جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم آورده در سنه نهصد و هفتاد و کشش در گجرات رفته آن ولایت را که از وفات سلطان محمود گجراتی خالی از حاکم بود و چاپانیر و سورت را نیز بی جنگ گرفتند و بعد از آن در سنه نهصد و هفتاد و هفت قلعه بروچ را نیز بدست آوردند تاریخ این فتح را از دمی زوده چنین یافته

تاریخ

اولاد تمر که در شجاعت فرد اند	شهد فتح بهر کجا کرد آورند	کردند چو فتح بروچ از زور و تیغ	تاریخ شد آنکه فتح بروچ کردند

۹۷۷

بنیاد نهر شیخو نی

ملا نور الدین سفید و نی که بخطاب نواب ترخان امتیاز داشته از جمله مصاحبان و ندمای همایون بادشاه بود چون پرگنه سفیدون از توابع دار الخلافه به تنها جاگیر او بود بسفیدونی مشتهر شد در اوایل عهد محمد اکبر شاه که او اخر ایام دولت او بود جوی آبی از دریای جمنه بریده بیاورد و از پنجاه کروه را بجانب کرنال پیشتر برده و از فیض آن زمین فرو ع شده باعث رفاهیت حال و آبادانی رعایا گردیده و چون آن نهر عنقریب همان ایام که شهزاده سلیم تولد پذیرفته بود باتمام رسیده بنابر آن آن نهر را بنام او مقرر ساخت و تاریخ آن شیخونی ۹۷۷ یافت که عدد آن نهصد و هفتاد و هفت می شود و نی بزبان هندی آب جوی را گویند و شاهزاده سلیم را پدرش بسبب آنکه تولدش در منزل شیخ سلیم چشتی فتحپوری اتفاق افتاده بود شیخو می گفتند و نواب ترخان در سنه نهصد و نود و چهار فوت کرده

ولادت جهانگیر بادشاه

در اکبرنامه مسطور است که اگرچه واهب العطایا اکبر شاه را پیش ازین فرزندی چند عطا کرده بود ولیکن چون هر یکی از آنها بر مهد عدم دراز کشیده بودند لهذا ابدام بدر و پیشان دگوشه نشینان التجا می بردند و شیخ سلیم چشتی در وقتی صاحب حالت در کوهی متصل موضع سیکری که حالا بفتحپور سیکری اشتهار دارد بسر می برد و مردم آن نواحی از شیخ موصوف اعتقاد تمام می داشتند چون آوازهٔ خدا شناسی و ایزد پرستی و ریاضت کشی شیخ بمسامع بادشاه رسید چندی از منسوبان سرادقات عصمت را در آنجا برده بامید تولد فرزند در قرب جوار شیخ مذکور اقامتش دادند و در آن فضای رفیع محل بادشاهی اساس عالی نهاده همواره از خدای بسیار بخش امید وار بوده انتظار مقدم دولت افزای گوهر یکتای خلافت میبردند تا آنکه بطالع سنبلهٔ چهارم درجه میزان بعد از گذشتن هفت گهری از روز سه شنبه هفدهم شهریور ماه الهی سال چهارم جلوسی موافق روز چهارشنبه هفتدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هلالی گوهر یکتای خلافت در منزل شیخ موصوف از نهانخانه صدف بطون بساحت وجود قدم نهاد و چون این نوید دولت افزا در اکبرآباد بمسامع بادشاه رسانیدند از جمله ما شرف شکر که در روز تهنیت بظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه را از سلاسل قیود مستخلص ساختند و آن در یکتای خلافت بمناسبت شیخ موصوف بسلطان سلیم موسوم گردید با پدرش همواره بشیخو بابا مخاطب می ساخت و چون دران ایام که بادشاه جویای فرزند بود معامله باین دخه ور رفته بود و که چون این نیت بحصول انجامد از ابواب شکر از دار الخلافت اگره پیاده بزیارت منظفا

روضهٔ متبرکهٔ خواجه معین الدین چشتی که سرچشمهٔ اولیای هند و از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم اطاعت آیزدی بتقدیم رسانند چون آنچنان گوهر درج خلافت بساحل امید آمد ایفای نذر از شرائط حق گذاری شناخته در روز ابان دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سنهٔ مذکور از دار الخلافت آگره پیاده قدم در وادی مراحل بیابان نوردی نهادند و از راه فتحپور سیکری در دوازده روز به بقعهٔ قدسیهٔ خواجهٔ موصوف که در اجمیر واقع است و از آگره یکصد و چهل کروه است رسیدند و تقدیم شکر و سپاس بجا آوردند و بعد چندی عمارات عالی بنیاد و مساجد و خانقاه در آن حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند

ولادت سلطان شاه مراد

بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب آسمان بست و هفتم خورداد ماه الهی سال پانزدهم جلوسی موافق شب پنجشنبه سوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بست و نهم خورداد ماه سال چهارصد نود و دو جلالی مصادف سنبه هم ابان ماه سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی موافق هشتم خریران ماه رومی سال یکهزار هشتصد و یک اسکندری که مطابق هشتم ماه جون انگریزی سنهٔ یکهزار پانصد و هفتاد عیسوی بود بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور حکمای هند در منازل اقبال شیخ سلیم چشتی در فتحپور سیکری بوقوع پیوست نام نامی آن شاهزادهٔ بلند اقبال شاه مراد نهاده شد اما بسبب تولد شدن او در کوهستان فتحپور هندوان نامش پهاری نهاده بودند سخن آفرینان نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظم های دلکش گفته سرور و صلات گشتند و پدرش محمد اکبر شاه بجهت مراسم شکر گذاری این عطیهٔ عظمی بار اراده زیارت روضهٔ خواجه معین الدین چشتی نهضت موکب معلی بطرف اجمیر فرمودند و روزی چند آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و درهمین ایام حکم رفعت اساس باسجاد و احداث حصار شهر اجمیر نفاذ یافت چنانچه در عرصه سه سال جمیع عمارات قلعه و منزل شاهنشاهی صورت اتمام یافت خواجه حسین مروی در ولادت این هر دو شاهزاده های بلند اقبال یعنی سلطان سلیم و شاه مراد مشتمل بر تعمیه رباعی گفته که از بیت اول اسم سلطان سلیم با تاریخ ولادت و از بیت دوم نام سلطان شاه مراد با تاریخ ولادت استخراج می یابد و از مجموعه ابیات بیتی استخراج یافته که از مصرعهٔ اول تاریخ ولادت شاهزادهٔ اول و از مصرعهٔ دوم تاریخ ولادت شاهزادهٔ دوم حاصل میشود و آن رباعی

تاریخ

	۹۷۸	۹۷۷	
سلطان	شه دید بمهر لطف بی پایان را	در سیم نمود آن مه دوران را	سلیم
شاه	دل سوی شهی کشید کز حسن جمال	از چشم نمود ناز ابروان را	مراد

۹۷۸

بیت استخراج

دهی [illegible] سلیم این مه دلکش نمود نام	لطف بیان نمود آن [illegible] حسن [illegible]

و مولانا قاسم ارسلان قصیده در تاریخ شاهزاده های عالیشان گفته که از مصرع اول اسم و تاریخ شاهزاده سلیم و از مصرع دوم نام و تاریخ شاهزاده شاه مراد واضح و لایح میگردد و مطلع آن قصیده اینست

مطلع

ز نور پاک گهر چو سلطان سلیم [illegible]	لوای شاه مراد این اکبر عادل

۹۷۷ ۹۷۸

و هم خواجه حسین مروی قطعه گفته مشتمل بر هفت بیت که از مصرع اول تاریخ ولادت سلطان سلیم و از مصرع ثانی تاریخ تولد سلطان مراد ظاهر میگردد و آن قطعه اینست

قطعهٔ تاریخ

داد دو شهزاده بشاه این سپهر ۹۷۸	چهرهٔ آن هر دو به از آفتاب ۹۷۸	اول از و ثانی شاه جهان ۹۷۸	ثانی از و دلبر عالی جناب ۹۷۸
آن یکی از این بشاه سریر ۹۷۸	مژده رسان بود بعهد شباب ۹۷۸	آن دگر باعث امن و امان	مهر زمه داد و با و مهد خواب ۹۷۸
مژده که مولود بشه اول است ۹	گفته از و مصرعی اول جواب ۹۷۸	از دو یمین مصرع ابیات هم ۹۷۸	مولد شهزاده ثانی بیاب ۹۷۸
باد مدام آن شه و شهزاده ها ۹۷۸	جاه سکندر فر افراسیاب ۹۷۸		

و از آن باز که فرزندان رفعت پیوند در موضع سیکری سعادت ولادت یافته بودند بادشاه آن موضع را مبارک و میمون انگاشته بناهای عالی در انتقام نهادند و آن موضع را پای تخت خود گردانیدند چنانچه این کوه که از وحشیان و درندگان معمور بود در عرصه چهار و سال پر از عمارات و باغات و منازل و جاهای خوش و مکانهای دلکش گردید و بعد از فتح گجرات نام این موضع را فتح آباد خیال فرموده بودند لیکن بزبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت

مسجد فتحپور سیکری

این مسجد بر بالای کوه فتحپور سیکری است و بمسجد شیخ سلیم چشتی مشهور است و شیخ موصوف از نذر و نیاز ملکه واحد آباد و از نذر و نیاز اکبر شاه بادشاه که بجهت ولادت جهانگیر مقرر کرده بود بنای این مسجد رفیع را در سنه نهصد و هفتاد و شش انداخته و در مدت چهار سال در سنه نهصد و هفتاد و نه پیرایه اتمام پوشانیده شیخ عبد القادر بداونی تاریخ بنیاد آن چنین یافته

تاریخ

هذه البقعة قبة الاسلام	رفع الله قدر بانیها	قال روح الامین تاریخه لا یری فی البلاد ثانیها ۹۷۶

و دیگری بیت معمور آمده از آسمان ۹۷۶ یافته و اشرف خان میر منشی در تاریخ اتمامش این قطعه گفته ۹۷۹ ۹۷۸

تاریخ

در زمان شه جهان اکبر	کز و ملک را نظام آمد	شیخ الاسلام مسجدی آراست	کز صفا کعبه احترام آمد
سال اتمام این بنای رفیع	ثانی المسجد الحرام آمد ۹۷۹		کلمه آمد در تاریخ مذکور شاعر برای قافیه ابیات آورده است ۹۷۹

و با تاریخ کاری ندارد و در جهانگیر نامه مسطور است که این عمارتی است عالی و از بیاحان روی زمین استماع افتاده که مثل این مسجد در هیچ بلادی از معموره جهان نیست عمارتش همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لک روپیه در تعمیر آن صرف شده و این مسجد بر فراز کوه سیکری طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف و در مقابل دروازه کلان بسمت شمال مایل بمشرق روضه شیخ سلیم چشتی است

دروازه کلان فتحپور سیکری

که مشهور به بلند دروازه است در سنه نهصد و هشتاد و سه تعمیر یافته و تاریخ آن از این مصرعه استخراج می یابد ۹۸۳ شده و رشک طاق سپهر بلند ۹۸۳ و بر بازوی دروازه مذکور این عبارات و ابیات در فارسی و عربی منقوش است کتبه فارسی اینست حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه بعد فتح ملک دکن و اندیس که سابقا مسمی بخاندیس بود و نمود در سنه ۴۶ الهی موافق سنه ۱۰۱۰ بفتحپور رسید و عزیمت آگره فرمودند

تا نام زمین و آسمان هست	تا نقش وجود در جهان هست	تا شمس سپهر منشین باد	ذاتش سیهان ابد قرین باد

و حمامی که پیش دروازه کلان با عمارات عالی زیب افزای مسجد بود اعتضاد الدوله نواب اسلام خان صوبه دار بنگاله آنرا تعمیر ساخته و لاڈلی بیگم که همشیره شیخ ابو الفضل بود منکوحه او ست و مادر نواب اکرام خان در روضه لاڈلی بیگم در اکبراباد است و نو محله فتحپور سیکری تعمیر ساخته نواب اکرام خان است که هنوز آن مکان با تمام نرسیده بود که بانی اش فوت کرد و این تاریخ اگرچه درست نمی آید زیرا که صرف سنه نهصد و سی از ان استخراج می یابد بگویند که تاریخ انکسار است

تاریخ

سال تاریخش چو پرسیدم ز عقل	گفت زیبا منزل اسلام خان ۹۳	اگر بجای نام اسلام خان که در تاریخ هست نام اکرام خان بنویسند شاید که درست آید

٩٣٠

شیخ سلیم چشتی فتحپوری

پدرش شیخ بهاء الدین از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر است و شیخ در سنه هشتصد و هشتاد و سه هجری متولد شده و کلمه نجم معرفت تاریخ ولادت اوست برادر بزرگ او شیخ موسی نام داشت در اصل از دهلی است و مرید خواجه ابراهیم چشتی است مدت العمر روزه طی میداشت و در کوهی متصل موضع سیکری صوبه اکبراباد که حالا بفتحپور سیکری اشتهار دارد بسر می برد و سه مرتبه بحج رفته و سال تشریف آوردن او از حج بموضع سیکری سنه نهصد و هفتاد و یک هجری است چنانچه تاریخ آن درین مصرع یافته اند مصرع ماه اوج شرف بهند آمد (٩٧١) و اکبر شاه بادشاه را با ایشان اخلاص و اعتقاد بسیار بود چنانکه پیش ازین مذکور شده عمری دراز یافته در بست و هفتم رمضان سنه نهصد و هفتاد و نه از جهان رفته در عبارت شیخ حاجی تاریخ فوت او یافته اند و روضه او بالای کوه فتحپور سیکری در مقابل بلند دروازه بر سمت شمال مایل بشرق واقع است و این عبارت و تاریخ بر مرقد او منقوش

٨٨٣ — ٩٧١ — ٩٧٩

کتبه مرقد

تاریخ وفات شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی قدس الله سره العزیز	کمینت ملت شیخ طریق شیخ سلیم	که در کرامت و قربت جنید و بایزید است
مشهور هست از و شمع خاندان چشت / فرید گنج شکر را خلف ترین نور است	ز دین سلطنت ز خود فانی و بحق باقی	که سال رحلتش اندر زمانه مشهور است

چون نه عدد از ماده تاریخ یعنی از الفاظ ز خود فانی و بحق باقی کم گردد سال مقصود حاصل شود چنانچه عزیزی دیگر بدین طریق گفته

تاریخ

چو پا برای که لمکنی از جهان فانی آمد	خرد گو بین ملکش ز خود فانی و بحق باقی ۹۸۱	و این دو تاریخ یکی از کتاب ثمر الواصلین و دیگری از تذکرة

٩٧٩

الشعر التصنیف محمد افضل سرخوش نوشته شد

تاریخ

عارف بالله شیخ سلیم / سال ترحیل آن ولی کریم	مرشد و رهنمای هفت اقلیم / هاتفم گفت بدر خلد سلیم	از مه صوم بست هفتم بود / در فتح پور بر بلندی کوه	آنکه بجلدش ز دهر نقل نمود / مرقد است با علو و شکوه

٩٨٠

تاریخ

صفیت ملت شیخ اسلام آنکه در فقر شاه	ز شبلی و جنید از بر گوشش ثانی	ز بود ز عمده نبود و ن کوی کیمیا	ز در بارشان ... سلطانان سلطانی

سال نهصد و چهل و یک یزدجردی موافق نهم ایلول ماه رومی سال یکهزار هشتصد و سه اسکندری که موافق دهم ستمبر ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و هفتاد و دو عیسوی بود بطالع حمل بحساب حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان هندوستان در خطه فیض انتمای اجمیر در بقعه قدسیه شیخ دانیال نام درویشی از بطن راجه بهاریمل کچهواهه که بادشاه او را بسبب نیکی زمان ولادت نزدیک رسیده بود بخانه درویش موصوف گذاشته بود ولد بوقوع آمده مولد گرامیش که خانه شیخ دانیال بود بنابران شهزاده بسلطان دانیال موسوم گردید

فتح قلعه سورت

چون محمد اکبر شاه از فتح گجرات فارغ شد در سنه نهصد و هشتاد بجهت تنبیه و تادیب مرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین پسران مرزا سلطان محمد که ولایت سورت و بروچ و برووده و چانپانیر را در تصرف خود ها داشتند و در قلعه سورت که برکنار دریای شور واقع بود متحصن شده بودند از سواد احمد آباد گجرات متوجه شده در بست و پنجم ماه شعبان سنه مذکور به بندر سورت رسیدند و درکنار حوض وسیع نزول فرمودند و بدور حصار نقبها زدند و تا دو ماه از طرفین مقاتله و مجادله ماند آخر اهل قلعه عاجز شده قلعه را تسلیم بادشاه نمودند و این فتح بتاریخ بست سوم شوال سمت ظهور یافت و اشرف خان میر منشی در تاریخ فتح آن قلعه گفته

تاریخ

کشور کشای اکبر غازی که بی سخن
جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست
تسخیر کرد قلعه سورت بحمله
تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت ۹۸۰
این فتح جز بیاز وی بخت سعید نیست
اینها ز دولت شه عالم بعید نیست

۹۸۰

حاجی افضل بلگرامی

مردی بزرگ معتقد فیه بود در بلگرام بر مسند هدایت و ارشاد بسر می برد و بعد وفاتش تردی بیگ سلطان در سنه نهصد و هشتاد هجری بر مرقد او گنبدی عالیشان از سنگ عمارت کرده و این قطعه تصنیف شیخ نظام متخلص بضمیری بخط نستعلیق در نهایت خوش خطی بر لوح سنگین کنده در پیشانی باب گنبد تعبیه نمود و اما این گنبد بنام سالار بیگ که بسر اهتمام تعمیر بود شهرت یافت نام تردی بیگ سلطان را کسی نمیداند و سنه هشتاد و نهصد که در آخر مصرعه آورده خود تاریخ است و از روی حساب ابجد هم همان تاریخ می برآید قطعه اینست

قطعه تاریخ

بدوران شه اکبر گشته
زتردی بیگ سلطان باخت بنیاد
خطاب و جلال الدین محمد
برای مرقدش این پاک گنبد
بتاریخش نهان و آشکارا
چو حاجی افضل از تقدیر حق رفت
ضمیری جست سال این بنا را
خرد گفتا سنه هشتاد و نهصد ۹۸۰
ازین دار فنا در دار سرمد
بلفظ فارسی و هم با بجد

ملک الشعرا مولانا غزالی مشهدی

بفضایل و کمالات [illegible] مشهدی تخلص بود و ولادت او در سنه نهصد و سی بوقوع آمده چنانچه خود در قصیده که بروضة الشعرا موسوم ساخته گفته

تاریخ

دربن مدینه لیس الہجرت رسول الثقلین — گذشت نهصد وسی سال الشهور والسنین
بشهر سند حدوث آدم رکاب قوم — رہین حضیض حوادث ز اوج علیین

در ابتدا ابهند وکن وارد شده چنانکه باید اختر مرادش صعود ننمود لاجرم علیقلی بیگ مشهور بخانزمان بهادر شخصی را با چند راس اسپ و هزار روپیه خسیچ را بوی فرستاد و مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که بدیهه گفته مستفاد میگردد

قطعه

ای غزالی بحق شاه نجف — که سوی بندگان بیچون آئی
چونکه بیقدر گشته آنجا — سر خود گیر و زود بیرون آئی

چه سر غزالی که عین است اشاره بهزار روپیه است و غزالی سالها با خانزمان بسر برده و نقش مدیح را در ان زمان بنظم آورده و در عوض هر بیتی صلای صله یافته درحین کشته شدن خانزمان که ذکرش پیش ازین مذکور شده بدست اولیای دولت محمد اکبرشاه افتاده از منظوران او گردیده بملک الشعرا رسید واول اوست که باین خطاب نامور شده بعد از چند وقت برگ مجاز از عالم فانی درگذشته در سرکنج گجرات که مقبره مشایخ کبار وسلاطین نامدار است مدفون گردید وفاتش شب جمعه بست و هفتم رجب سنه نهصد و هشتاد هجری دست داده تاریخش ازین ابیات که تعمیه تاریکست دریافت گردد

تاریخ

بود گنجی غزالی از معنی — دفنش خاک پاک سرکنج است
بعد یکسال سال تاریخش — از عدد باد و خاک سرکنج است

یعنی از ماده تاریخ اگر یک عدد کم کرده شود تاریخ برآید و عدد اشعار غزالی از غزل و مثنوی هفتاد هزار بیت است

ملا علی محدث طارمی تخلص

زهد و تقوی بمرتبه کمال داشت در سنه نهصد و هشتاد و یک فوت کرد و ملا عالم کابلی در تاریخ فوت او این قطعه گفته که آنهم بطریق تعمیه تارک است و یک عدد از ماده تاریخ دور باید کرد

تاریخ

دریغا که ناگاه ملا علی را — ربود از میان دست بر و هوا
پی سال تاریخ او سال دیگر — بگو مرده ملا علی محدث

سلطان سلیم ابن سلطان سلیمان بادشاه روم

بعد از وفات پدر خود در سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری در روم بر تخت شاهی نشست و تاریخ جلوس او ازین مصرعه که بزبان ترکی و فارسی است استخراج می یابد

تاریخ جلوس

سلطان سلیم اولدی جهان خنکاری ۹۷۴ او معاصر محمد اکبرشاه بادشاه هند و شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران بود در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بعد حکومت هشت سال فوت کرد و پسرش سلطان مراد بجایش نشست و زیاده از بیست سال سلطنت نمود

باغ فرح بخش

این باغ در سنه نهصد و هشتاد و دو هجری تعمیر یافت و نعمت خان نامی داروغه تعمیر آن باغ بود روزی شخصی از مصاحب طبعان بارادهٔ سیر باغ مذکور رفت داروغه نگذاشت رنجیده شد و این رباعی که در ان شکایت داروغه و هم تاریخ تعمیر باغ از قسم تعمیه است بپادشاه گذرانید و مورد عنایات بادشاهانه گردید

تاریخ

نقش مهر که مخترع شده و تاریخ جلوس «بنده شاه ولایت طهماسپ» ۹۳۰ در تذکره کلمات الشعرا تصنیف سرخوش مرقوم است که تاریخ جلوس او از قول شاه ولایت برآورده اند که فرمود «مصرعه: لکل قوم دولة و دولتنا فی آخر الزمان» باعتقاد اهل تشیع اشاره بظهور صاحب الامر آخر الزمان که نهصد و سی عددش باشد تاریخ جلوس او میشود و این بادشاه در ایام جوانی از کار و اشتغال مهام سلطنت فراغ حاصل گشتی اوقات شریف بانتظام مهمات و انجاح مطالب مقاصد ارباب حاجات مصروف و ختمی چنانچه از نیت درست و حسن اعتقاد در عنفوان شباب به توبه و انابت راغب گشته در سنه تسع و ثلثین و تسعمایه که عمرش بیست و سه بود از جمیع مناهی توبه کرده وجوه شراب خانه و قمارخانه و بیت اللطف را از دفاتر اخراج کرده در سنه نهصد و شصت و سه جمیع امرا و اعیان قزلباش بموافقت او بتوبه رغبت نمودند و از غرابت حالات عبارت «توبه نصوحا» تاریخ آمد چنانچه شیخ ... «نظم: سلطان کشوردل طهماسپ شاه عادل / سوگند داد توبه خیل سپاه دین را / تاریخ توبه دادن شد توبة نصوحا ۹۶۳ / سر الهی است این بشکر سپاس این را» در سنه نهصد و چهل و چهار فتح شروان نموده و تاریخ آن در مقام خود نوشته شده و در سنه نهصد و ... با سلطان سلیمان خواندکار روم صلح نموده در زمان دولت او همایون بادشاه از شیر شاه منهزم شده بایران رفته ... او باز بسلطنت هندوستان رسید و بعد سلطنت پنجاه و سه سال شب سه شنبه پانزدهم صفر سال نهصد و هشتاد و چهار ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرده بموجب وصیت نعش او را بمشهد برده دفن کردند تاریخ وفات او را در کلمه «دوازده امام یافته» چه عدد عبارت «امام هشتاد و دو» است اگر دوازده با هشتاد و دو گرفته شود نهصد و هشتاد و چهار گردد و کلمه «از مطالب خبر به بهار پانزدهم صفر» ۹۸۴ و «گور نعش پرنور» ۹۸۴ نیز تاریخ وفات اوست

شاه اسمعیل صفوی ثانی

پسر دوم شاه طهماسپ صفوی است چون پدرش فوت کرد شاهزاده سلطان حیدر میرزا که حاضر بود و ولیعهدی امر سلطنت را منصوص خود دانسته در مقام جمعیت شد اما خواهر مادری پری خانم او را بدغا اندرون حرم طلبیده کشته بقتل رسانید و اسمعیل میرزا که بیست سال در زندان بود در قلعه قهقهه محبوس بود بسعی خواهر خود از قید مستخلص گشته در سنه نهصد و هشتاد و چهار بر تخت سلطنت نشست و اکثری از امرا و برادران و بنی اعمام را بقتل رسانید میر حیدر معمایی ولد امیر سید علی خطیب این رباعی در تاریخ جلوس او انشا نمود که شانزده بار ازان تاریخ بر می آید یعنی اگر عدد هر مصرعه را جدا جدا گیرند چهار تاریخ برآید و اگر اعداد حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را علحده گیرند همان تاریخ شود و اگر عدد حروف منقوطه یک مصرعه با غیر منقوطه یکی از مصارع دیگر بگیرند همان تاریخ برآید و بهمین منوال اگر عدد حروف غیر منقوطه هیچ یکی از مصرعها با مصرعه دیگر گیرند نیز همان تاریخ شود و تاریخ اینست

تاریخ

۹۸۴	۹۸۴	۹۸۴	۹۸۴
الحمد ایا طیب و نا گستر ما	کامد مه و یوسف حشمش آن ابر نهال	شاه اسمعیل نامی لشکر اعظم	الحمد پیشش همایون فرما
در صنعت این رباعی رعایت نگر	کش هر مصرع گشته تاریخ شمل	بالفظ هر دو مصرعه ولی النقط	گرد و و ده و چهار تاریخ جمل

چون مزاج بادشاه بطرف مذهب تسنن مایل بود نقش سکه که پیش ازین در ایام پیشتر «لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله» بود آنرا موقوف ساخته فرمود که این بیت بر سکه نقش نمایند «بیت: ز مشرق تا بمغرب گر امام است / علی و آل او ما را تمام است» و دو ماه پیش از وفات شاه دو دو نابه که واقع ... این دلیل زوال یکی از بادشاهان است ... ظاهر شده و غلغله عظیم بخاطر سلطان راه یافت زیرا که قواعد نجومی بر آن دلالت میکند

کہ ہرگاہ ذو ذنابہ در خانہ صاحب طالع واقع شود بلا شبہ او را مصدوم میسازد و شاہ اسمعیل بطالع جوزا متولد شدہ بود چنانچہ ہمدران ایام بعد از سلطنت یکسال و ہفت ماہ بروز یکشنبہ سیزدہم ماہ رمضان سنہ نہصد و ہشتاد و پنج ہجری در قزوین در گذشت در کتاب طبقات اکبری مرقوم است کہ در ماہ رجب سال نہصد و ہشتاد و شش موافق سال بست و سوم الٰہی ستارۂ کہ آنرا ذات الذنب گویند پدید آمدہ بود منجمان بعرض رسانیدند کہ در ملک عراق و خراسان پریشانی تمام روے خواہد داد و درین سال فرمانروا ے مملکت ایران در گذشت و تفرقہ تمام بحال مردم آنجا راہ یافت فقط سنہ نہصد و ہشتاد و شش کہ دران کتاب مرقوم ست غلط مینماید زیرا کہ از کتب انگریزی ہم ثابت ست کہ آن ستارہ در سنہ نہصد و ہشتاد و پنج کہ مطابق سال یکہزار و پانصد و ہفتاد و ہفت عیسوی بود پدید آمدہ و ہمدرین ایام اکبر بادشاہ بقصد کابل از دہلی کوچ کردہ بودند کہ این ستارہ ظاہر شد و بادشاہ مراجعت نمودہ باکبرآباد آمدند بالجملہ چون شاہ اسمعیل فوت کرد میر حیدر رفیقی معمائی کہ در فن تاریخ مہارت کمال داشت این قطعہ در تاریخ جلوس و فوت شاہ گفتہ دُر می سفتہ

قطعہ تاریخ

شہنشاہ جم جاہ گیتی پناہ — کہ بیخود گردون ندانش قسم
جہاندار و قہار گردون وقار — کہ بودش لقب قہرمان عجم

ازو ہست در کام ضحاک بار — دو زو خاک بر فرق جمشید جم
پی تاجداران روی زمین — برافراخت در دہر سالی علم

پی پادشاہی زیر زمین — بسال دگر در عدم زد قدم
دو تاریخ زیبندہ میخواست نگر — کہ بر لوح عالم نگارد قلم

یکی بہر جاہش در اقلیم دہر — یکی بہر فوتش بملک عدم
شہنشاہ روی زمین گشت ثبت — شہنشاہ زیر زمین شد رقم

۹۸۵ بعد وفات شاہ اسمعیل برادرش سلطان سکندر شان ملقب بہ محمد خدابندہ [۹۸۴] بر تخت ایران جلوس فرمودند [۹۸۵]

امیر عبد القادر ولد قاضی مسعود

در زمان شاہ طہماسپ صفوی پنج سال قاضی احداث تبریز بود و آخر لغایط دررمی بدست جمعی از اعراب سعیدی شربت شہادت چشید چنانچہ ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

در نہصد و ہشتاد و نہ از ہجرت شد — در ملک فنا بویہ بلائی ظاہر
سلطان قضات اہل تاریخ کشتند — اعراب سعیدی کہ ز اندازہ کافر
تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم — گفت آہ شہید میر عبدالقادر

در مصرعہ اول سال نہصد و ہشتاد و نہ است و از روی حساب جمل از مادہ تاریخ دو عدد کم میشود [۹۸۷]

مولانا قاسم کاہی

سیدی بود نامش نجم الدین محمد و کنیتش ابوالقاسم در پانزدہ سالگی خدمت مولانا عبدالرحمن جامی را دریافت و حق تعالے ویرا چندان قبول بجانبہ بخشیدہ بود کہ ہر چہ کردی پسند نمودی در زمان آمدہ مقرون شاہنشاہی اکبر شاہ از راہ بہکر بسنہ ہشتاد و نہصد آمد ... بسیار یافت و بواسطہ قصیدہ لازم قصیدہ کہ گفتہ بود یک لکہ تنکہ صلہ گرفت و بعد ازان حکم شد کہ ہرگاہ مولانا بحضور آید ہزار روپیہ بطریق انعام بدو بدہند او ازان جہت تکیہ ملازمت کردہ دیگر بدان مجلس وارد نشد ابتدا در بنارس بہ تعشق بہادر خان را در خانخانان ... ایام باگرہ آمدہ باقی ایام حیات را دران مکان بپایان رسانید فوتش بتاریخ دوم ماہ ربیع الثانی

سال نهصد و هشتاد و هشت هجری واقع شده مدفنش در چهار دروازه دار جامی بانام بود عمرش آنچه شهرت دارد صد و ده سال بود و مولانا قاسم بخاری که یکی از شاگردان او بود تاریخ فوتش در الفاظ «رفت ملا قاسم کاهی» یافته و میر یوسف استرآبادی از عبارت «خوش طبع» تاریخ برآورده اما بعد کم میشود و مولانا عارفی ۹۸۹ ... مبارک ... این مصرعه یافته تاریخ «زجهان رفته قاسم کاهی» ۹۸۸ و شیخ فیضی چنین یافته ۹۸۸

تاریخ

تاریخ وفات سال پانصد ... / گفتا دوم از ماه ربیع الثانی

۹۸۸

سلطان علی عادل شاه بیجاپوری ۹۸۸

پسر سلطان ابراهیم عادل شاه است بعد وفات پدر در سنه نهصد و شصت و پنج در بیجاپور دکن بر سریر حکومت نشسته و بعد سلطنت بیست و سه سال در سنه نهصد و هشتاد و هشت از دست خواجه سرای کشته شد شاعری تاریخ وفات او درین عبارت یافته «شاه جهان شد شهید»

۹۸۸

ملا حسین نقشی ۹۸۸

از کمالات صوری و معنوی بهره مند بود در مهرکنی ید بیضا داشت گویند هرکه پیش او شاگردی کرد به دولت صوری و معنوی رسیدے رحلتش چهاردهم جمادی الثانی سنه نهصد و هشتاد و نه هجری واقع شده و یکی از سخنوران تاریخ وفاتش یافته

تاریخ

قطب عالم شیخ دین حسین
علم او مهر و شش تشریف اکمل

آنکه بود از فضل مخدوم دیار
فضل او مهدیست حکم کردگار
شد یکی تاریخ شیخ الاولیا ۹۸۹

اصفیا را از جمالش آبرو
چون برفت از عرصه آن عشق ...
گشت دیگر مقتدای روزگار ۹۸۹

اولیا را از وجودش افتخار
سوی جنت زینت جهان ...

۹۸۹

شیخ جلال تهانیسری

تاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه نهصد و هشتاد و نه هجری فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

عمارت ذات ایزد متعال
ماه ذی الحجه چهاردهم ۱۴

قطب و غوث زمان شیخ جلال
بود کان شیخ شد بحق منضم

ذات او بود از قدم تا سر
سال ترحیل آن شهنشاه جلال

گل خورشید باغ تهانیسر
شد بر قد در بهشت جای جلال ۹۸۹

خواجه منصور شیرازی ۹۸۹

اول او را شاه منصور میخواندند در امور حساب دانی و بصفت فراست و کاردانی موصوف بود در خدمت محمد اکبر بادشاه پایه قدر و منزلتش از تمامی دیوانیان عظام در گذشته و بعد از چهار سال که از روی استحقاق به استقلال مهم وزارت میپرداخت بادشاه از گفته راجه تودرمل او را از پایه وزارت انداخته معزول ساخت و من بعد جمعی از حاسدان حسد نموده خطی به زبان او به جانب میرزا محمد حکیم برادر بادشاه که در آن وقت از کابل اراده تسخیر لاهور نموده بود نوشتند و بسبب راجه بیربل و جمعی دیگر که از سخت گیری او در معاملات رنجیده بودند حکم قتل دریافت که او را معلق آویزند فی الفور نوکران بارگاه سلطنت در نزدیک سرای کوت کچهوه او را از حلق کشیدند و این واقع بتاریخ بیست و سوم محرم سنه نهصد و هشتاد و نه هجری دست داده عزیزی تاریخ

دشمنش را ثانی منصور حلاج یافته و بحسب اتفاق پیش از این واقعه این قطعه شخصی نظم کرده بود ۹۸۹

قطعه

شاه منصور فارسی که بود	دائم آزار مردمان کارش	
زین عمل عنقریب می بینم	همچو منصور بر سر دارش	

در همین سال چون بادشاه جهت تنبیه میرزا محمد حکیم بکابل رفتند هر چند از مردم معتبر از قصد خواجه منصور تفحص و تحقیق نمودند هیچ دریافت نگردید با آخر معلوم شد که خطوط ساخته بعضی بدنهادان دشمنش بود بنا بر آن بادشاه بر قتل ناحق او اکثر اوقات تاسف میکرد

شاه قاسم

در سنه نهصد و نود و دو فوت کرده و خواجه عبد الرضا همشیره زاده خواجه محمد شریف تاریخ فوت او را وفات شاه قاسم ۹۹۲ یافته و تاریخ عروسی محمود بیگ نامی را الهی عاقبت محمود گردان ۹۹۲ یافته ۹۹۲

کدخدائی شاهزاده سلطان سلیم

چون شاهزاده سلطان سلیم شانزده ساله شد پدرش محمد اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری عقد مناکحت او با راجه بهگوانداس ولد راجه بهارمل کچهواهه که از عقیده تمنای بپایه والا امارت رسیده بود منسلک فرمودند و بزم نوروز جشن عالی ترتیب داده جمیع منسوبان و ملازمان بادشاهی را امداد و دهش مستغنی ساختند و شیخ ابو الفیض فیضی قطعه در سلک نظم کشیده که هر مصراع آن تاریخ این سانحه دولت افزاست

تاریخ

زهی عقد همایون سلطان سلیم ۹۹۳	که پرتو دهد سال امید را
ز پرورده آفتاب دول	قرانی شده ماه و ناهید را ۹۹۳

۹۹۳ ۹۹۴

و بعد چندگاه صبیه رفیعه راجه اودی سنگه ولد راجه مالدیو مرزبان جوده پور که بوسعت ولایت و کثرت لشکر سردار جمیع راجه های عظیم الشان بود در عقد ازدواج شاهزاده موصوف منعقد گردید

محمد حکیم میرزا ابن همایون بادشاه

برادر علاتی اکبر بادشاه است تاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه نهصد و شصت و یک در کابل متولد شده و تاریخ ولادت او ابو المفاخر و ابو الفضائل ۹۶۱ ۹۶۱ یافته اند از طرف برادر خود محمد اکبر شاه حکومت کابل داشته و باغوای خانزمان علی قلی خان باغی شده در ماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری بارادهٔ تسخیر هندوستان تا بلاهور رسیده بودند چون شنید که اکبر شاه لشکر کشی کرده بر سر او می آید از لاهور باز بکابل مراجعت کردند و در اندبار بعمر سی و دو سالگی شانزدهم امرداد ماه الهی سنه سی جلوسی اکبرشاهی موافق ماه شعبان سنه نهصد و نود و سه هجری ۹۹۳ فوت کرده و چون فرزندان میرزا خورد سال بودند فرمان براجه بهگوانداس و پسرش کنور مانسنگه حاکم پنجاب صادر گشت که بکابل رفته آن ولایت را بتصرف بندگان درگاه آرند و خود نیز بکابل تشریف بردند

شیخ ابراهیم

نبیره شیخ سلیم فتحپوری ست انوار شایستگی از پیشانی او میدرخشید از اوائل حسن طبیعت بر ستان نیز دوانید رسائی جاه و بهای افتاد چندانکه بسوادی سرای [illegible] شد و بپایه بهادری نهضت رو داده و سپاه ایالت اکبرشاه خبر وفات برادر خود میرزا محمد حکیم شنیده و بسوی کابل نهضت فرموده بود ند او

همشیره او نواب پری خانم بیگم است که خود راتق و فاتق مهمات سلطنت گردد حسب الامر پادشاه او را بخفیه هلاک نمودند بعد ازان حرم
محترم او خیر النسا بیگم بسبب ضعف باصره شوهر خود و صغر سن شهزادگان مهمات سلطنت را سرانجام میداد و چون آنمعنی موافق مزاج
امرا نبود بعد چندے اتفاق نموده او را نیز بخفیه هلاک ساختند و سلطان حمزه مرزا را بولیعهدی پدر قبول نمودند و حمزه مرزا تا چند سال
بجای پدر بامور سلطنت می پرداخت تا آنکه بتاریخ بست و دوم ماه ذی الحجه سنه نهصد و نود و چهار هجری در صدد و گنجه از دست دلاکی
بتحریک امرا کشته شد چنین نوشته اند که ولادت مرزا بطالع سنبله شده و صاحب طالع اش عطارد بود و دران اوقات احتراق عطارد
واقع شده بود از نتایج آن این حادثه روی داد و از اتفاقات غریب احتراق عطارد ۹۹۴ موافق تاریخ این واقعه ماکراست بعد شهادت
او مرزا ابوطالب نام که پسرے خورد سال بود قائم مقام و ولیعهد پدر ساختند تا مرزا عباس که در مشهد بود در سنه نهصد و نود و شش هجری
باعانت مرشد قلیخان فوجے عظیم جمع نموده بر ایشان آمد و پدر و برادر را معزول ساخته در قزوین بر تخت سلطنت نشست

مرزا سلیمان بدخشی حاکم بدخشان

ابن خان مرزا ابن سلطان محمود مرزا ابن سلطان ابوسعید مرزا از اولاد امیر تیمور صاحب قران ست وقتیکه پدرش خان مرزا
حاکم بدخشان در سنه نهصد و بست و هفت هجری فوت کرد مرزا سلیمان هفت ساله بود و بابر شاه بادشاه که دران ایام در کابل بود باجماع
این خبر پسر خود شاهزاده محمد همایون را بحکومت آنولایت نامزد ساخت و بعد فتح هندوستان حکومت بدخشان بمرزا سلیمان داد
او را پسرے بود مرزا ابراهیم نام در شجاعت تمام و سخاوت رشک حاتم بود و ولادتش در سنه نهصد و چهل و یک هجری که موافق
نخل امید پدر ماست در بدخشان اتفاق افتاده و در ایامیکه مرزا سلیمان بر سر بلخ رفت پسر او مرزا ابراهیم که بحسن صورت و سیرت
اتصاف داشت در معرکه بدست مردم پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ افتاد و باشاره او از دست کوراک که نام جلادی بود کشته شد این
واقعه در ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و هفت بوقوع آمده و تاریخ این مقدمه کوراک کشت ۹۶۷ یافته اند و مرزا سلیمان + گو نخل امید پدر ۹۶۷
تاریخ یافته و عزیزی در مرثیه او این رباعی گفته و بعضی گفته اند بپدرش گفته

رباعی

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی / مانند خورشید درخشان رفتی
در دهر چو خاتمی سلیمان بودے / افسوس که از دست سلیمان رفتی

گویند که پیشتر از قتل خود بدو روز مرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلع اش اینست بیت رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل
آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل + و مرزا ابراهیم کوچک را پسری بود مرزا شاهرخ نام چون بحد بلوغ رسید باغوای بعضی فتنه انگیزان
اکثر ولایت بدخشان را متصرف شده خواست که جد خود را از میان بردارد و مرزا سلیمان از آنمعنی دل تنگ شده گریخته نزد مرزا محمد حکیم
برادر اکبر شاه که حاکم کابل بود آمد و طلب کمک نمود و چون مرزا حکیم بخلاف توقع او پیش آمد چاره کار خود را از درگاه اکبر شاه چشم داشته در
ثلث و ثمانین و تسعمائه از راه هندوستان شتافت چون در فتحپور سیکری رسید بادشاه باعزاز تمام پیش آمده از کمال عطوفت او را در آغوش گرفت
و بسیار مهربانیها نمودند بعد چند اوقات در همون سال رخصت حجاز حاصل نموده از بندر سورت بکشتی در آمده بزیارت حرمین مستعد گردید
در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه عبدالله خان اوزبک در ولایت ماوراء النهر کوس بادشاهی زده تمام آن دیار را متصرف شده در بدخشان
نیز استیلا یافت و مرزا شاهرخ از بدخشان گریخته التجا بدرگاه سلاطین پناه آورده بمراحم خسروانی سربلندی یافت همدرین سال محمد حکیم
مرزا در کابل فوت کرد و چون فرزندان مرزا خورد سال بودند فرمان صادر گشت که آنولایت را بتصرف بندگان درگاه در آرند و در سنه اربع
و تسعین و تسعمائه مرزا شاهرخ که همراه لشکر شاهی بکابل رفته بود جمعیت نموده بر سر بدخشان تاخت و با امرای عبدالله خان اوزبک

جنگ کرده غالب آمد و میرزا سلیمان که همراه ایشان بکابل بود در بدخشان رفت و بعد از چندی از طلب از بدخشان فرار نموده
متوجه هندوستان گردید و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمائه سال سی و دوم از تاریخ الهی بملازمت بندگان حضرت
رسیده مورد افضال شاهنشاهی گردید و بعد از دو سال بسن هفتاد و هفت سالگی بروز شنبه ششم رمضان سنه نهصد و نود و هفت
هجری مطابق سنه سی و چهارم الهی در لاهور درگذشت و تاریخ وفات او را بخششی یافته اند ۹۹۷

شیخ سلیمان بلگرامی

در محله قاضی بلگرام سکونت داشت وقتیکه همایون بادشاه از شیر شاه هزیمت یافته در بلگرام رسید و شیخ سلیمان خدمتش کرد و بادشاه
او را انگشتری خود داده گفته بود که این انگشتری نشان من است اگر باز بادشاه شوم بخدمت حاضر شوی چون همایون باز بگیرد اقتدار
هندوستان گردید شیخ مذکور بپای تخت رسیده بوسیله همان انگشتری بشرف ملازمت فائز گشته صاحب دولت گردید و مولانا ضمیری
را که از جواهرزاده او بود نیز همراه خود برده بملازمت رسانیده و هر روز بپای تخت حاضر می بودند و شیخ سلیمان در عهد اکبر بادشاه
در سنه نهصد و نود و هفت هجری وفات یافته مولانا ضمیری تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

سپهر جاه و دولت ای سلیمان	که تاج مکنتش شد تا سر ماه	شده پیمانه اش پر چون بتقدیر	بوقت رحمت حق اولیا باه
حدیث خلق و احسان و حیایش	شده افسانه در عالم با فواه	بسوی جنت عالی روان شد	بحکم از پی آن طالب بفواه
چو با جاه و جلال خویش آن شیخ	گرفته جانب خلد برین راه	پی تاریخ فوتش در بدیهه	خرد گفتا کجا آن شیخ با جاه ۹۹۷

و قطعه دیگر مولانا مذکور در تاریخ وفاتش گفته و این مصرعه ماده تاریخ است   شمار سال وفاتش بیان خلد برین ۹۹۷

میر فتح الله شیرازی و حکیم ابوالفتح گیلانی

امیر فتح الله بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر فضلای زمان امتیاز فراوان داشت و در جمیع علوم خصوصاً در اقسام علم حکمت
و فنون صنائع ممتاز بود از شیراز در هندوارد شده در خدمت سلطان علی عادل شاه والی بیجاپور منصب وکالت یافته و پس از فوت
وی که در سنه نهصد و هشتاد و هشت هجری بوقوع آمده بدرگاه اکبر شاه رسیده مخاطب بعضد الدوله گردید و روز بروز مواد جاه و جلال
در فزایش بود تا در سنه نهصد و نود و هفت بادشاه او را همراه گرفته بکشمیر رفتند و او در سری نگر که دار الملک کشمیر است بمرض اسهال
درگذشت وقتیکه بادشاه از فوت وی اطلاع یافت ابراز تأسف نموده فرمودند که اگر میر بدست فرنگ افتادی و فرنگیان نقد
تمام خزائن بارگاه سلطنت عوض خواستندی در ساعت این سودا را سود کردمی و چنین گوهر والا را ارزان خریدمی فقط چندی بعد
از فوت وی بادشاه از کشمیر بقصد کابل نهضت فرمودند در اثنای راه مسیح الدین حکیم ابوالفتح گیلانی برادر حکیم همام ولد مولانا عبد الرزاق
گیلانی نیز از جهان سفر آخرت نمود چنانچه بحکم اکبر شاه در یکی از فرمان خود که در کتاب ابوالفضل موجود است مذکور نماید که بتاریخ
بست چهارم امرداد ماه الهی در سنه سی و چهار مطابق سه شنبه سوم شوال سنه نهصد و نود و هفت هجری امیر فتح الله شیرازی ازین
ظلمت کده رحلت نمود و تحیر و تأسف بجهان تازه بود که بتاریخ هفتم شهریور ماه الهی سال سی و چهار موافق شب پنجشنبه نوزدهم شوال
حکیم ابوالفتح گیلانی ازین سرای فانی ارتحال نمود و تاریخ فوت آنهاشان چنین یافته اند که حکیم و شاه فتح الله [illegible] ۹۹۷

تاریخ

امسال دو علامه عالم رفتند	رفتند موخر و مقدم رفتند	چون هر دو بموافقت هم در یکدم	تاریخ شد که هر دو باهم رفتند ۹۹۷

مشتمل است که هندی بعد از وفات حکیم ابو الفتح برادرش حکیم همام که برسم رسالت پیش عبد الله خان ازبک همراه میر صدر جهان رفته بود باز آمده شرف ملازمت دریافت و با دشاه را بمعاودت او بشاشت نو بهم رسانیده تکی از حاضران مجلس رباعی ملا طالب اصفهانی که در مرثیه حکیم ابو الفتح و تهنیت آمدن حکیم همام گفته بود بعرض رسانید رباعی مهر دو برادر هم که همسایه آمد او شد بسفر و این ز سفر باز آمد او رفت و بدنبالش عمر پیش ... وین آمد و عمر رفته ام باز آمد بادشاه در بدیهه فرمودند که لفظ دنباله در مصرع ثالث خالی از گرانی نیست اینچنین باید گفت ع او رفت و زرفتنش مرا عمر برفت ٭ همگنان را بسیار پسندیده افتاد

راجه تودرمل

دیوان محمد اکبر شاه بود آبادی ملک و عزل و نصب کار پردازان خالصه حواله او بوده در سال نهصد هشتاد بصوبه داری ملک بنگاله هم سفر زده همتاز گشته روز دوشنبه یازدهم بیست و ششم آبان ماه الهی سال سی و چهارم جلوسی موافق روز دوشنبه یازدهم محرم سال نهصد و نود و هشت هجری در لاهور درگذشت اگرچه در راستی و سربراهی مهمات هندوستان و مردانگی و تدبیر یگانه عصر بود اما رعایا از و ناخوش بودند چنانچه مورخی تاریخ وفات او را بدین عنوان بسلک نظم کشیده

تاریخ

تودرمل آنکه ظلمش آفاق را گرفته بود ٭ چون شد بسوی جهنم گشتند خلق خرم ٭ تاریخ رفتن او از پیر عقل جستم ٭ شادی کنان بگفتا ... رفت در جهنم

۹۹۸

راجه بهگوانداس

پسر راجه بهارمل کچهواهه است که از عقیده مندی بپایه والا رسیده بود و دخترش جودهه بائی نام بعقد مناکحت شاهزاده بزرگ یعنی جهانگیر بادشاه درآمده و راجه بهگوانداس پنج روز بعد از وفات راجه تودرمل در روز عزای او سوار شده بود و پس از مراجعت استفراغ کرده بعد از آن حبس البول شده و باین درد شب اردی بهشت سوم آذر ماه الهی موافق شانزدهم محرم سنه نهصد و نود و هشت رخت هستی ازینجهان بربست در آن ایام اکبر شاه در کابل بود چون خبر فوتش شنید تا سف خورده کنور مانسنگه را که فرزند رشید او بود بخطاب راجگی و منصب والای پنجهزاری عز امتیاز بخشید

شیخ وجیه الدین علوی گجراتی

صاحب تصانیف بود مرید شیخ محمد غوث گوالیاری است گویند که چون شیخ محمد غوث بگجرات رفت شیخ علی متقی با جمعی از علمای بسبب بعضی کلمات فتوی بر قتل شیخ محمد غوث نوشت و حاکم آنجا فتوی را بنوشتن شیخ وجیه الدین موقوف داشت و شیخ وجیه الدین چون بخانه شیخ محمد غوث آمد باول دیدن شیفته شیخ شد و کاغذ فتوی را پاره کرد و شیخ علی متقی گفت که فهم شما بکمالات شیخ نرسیده و بعد از آن خود مرید او گردید و شیخ وجیه الدین بفضائل صوری و معنوی آراستگی تمام داشتند بخلافت شیخ محمد غوث کرامی بودند یکی از فضلای وقت شیخ وجیه الدین را گفته که از شما مستبعد مینماید که مرشد امی را اختیار کردید جواب او که منت خدای را عز و جل که پیر من بسان پیغمبر من امی است و شیخ وجیه در غره صفر سنه نهصد و نود و هشت فوت کرده و قبرش در احمد آباد گجرات است و کلمه شیخ وجیه الدین بی الف و لام از تاریخ وفات او خبر میدهد

۹۹۸

تاریخ از مجمع الواصلین

سقط الراس و رفتنش گجرات	عالمی بود آن ستوده صفات بهشت مسکن وجیه الدین	عالمی حق نما وجیه الدین گفته ام سال نقل او به یقین	قدوة الاصفیا وجیه الدین

مولانا عرفی

اسمش جلال الدین و مولدش شیراز است شاعری شیرین کلام شیرین سخن بوده نظمش اندر هر عبارت ختمی سنت اراسته
نثرش اندر هر اشارت عالی پرداخته در ابتدا از شیراز جدا بدکن وارد شده چون در آن ولایت او را فیض چنانکه باید دست نداد
لاجرم متوجه آگره شد و مسیح الدین حکیم ابوالفتح گیلانی اول به خدمتش انتها یافته بر تربیتش پرداخت و بتدریج بانواع الطاف از
آب الطافت حکمت پناهی نضارت یافته بساحری در شاعری نام برآورد و چون شجر اقبال حکیم مذکور بصرصر فنا برکنده شد بپای عبد الرحیم
خانخانان در استرضای خاطرش کوشید و شهرتش بیش از بیش گشت در آن اثنا احوالش مسموع بارپایگان حضرت شاهنشاهی
یعنی اکبر شاه گردیده در سلک بندگان خاص انتظام یافت ولیکن از چندروز بعد در عرض سه سال نقش حیاتش از صفحه روزگار شسته شد بعد وفات
در لاهور بخاک سپرده اند بعضی کسان نوشته اند که با شاهزاده مرزا سلیم خصوصیت و صحبت مفرط داشته چنانچه بعضی بعقیده اش از گزند
حاقیت حساد در عین جوانی او را مسموم نمودند وفاتش در سال سی و ششم جلوس اکبر شاه در سنه نهصد و نود و نه هجری بوقوع آمده
نادمی کلام عرفی شیرازی تاریخ وفات اوست و بسبب آنکه حرص بطلوع مال داشت در بند طول آمال بطریقی تاریخ وفاتش
اشعث طماعی ۹۹۹ یافت در روایت جهان مرقوم است که عرفی در مرض موت خود قصیده گفته که در آن آرزوی
رفتن به نجف معلی ۹۹۹ کرده مطلع آن اینست بیت جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار نیافتم که فروشند بخت در بازار
و در آخر قصیده میگوید بیت اگر بشود در کوی تو حاجت نیشتر که همه بیک دیده خلاصی نیستی بکاوش مژه از گور تا نجف بروم
اگر بهند هلاکم کنند ور بتتار بعد از فوتش میر صابر اصفهانی استخوانهای او را روانه نجف معلی نمود با جمله چون لاشه او در
نجف اشرف رسید ملا روفقی همدانی تاریخ رسیدن لاشش در آن دیار اینچنین گفته

تاریخ

بجان گوهر دریای معرفت عرفی	که آسمان پی پروردنش صد منت بود	چو ... او امر آمد که شود ور	شکست بیند ... الهامی شکفته آمد
بکاوش مژه از گور تا نجف آمد	نگاه کند بیر دعای ... بدست آمد	رقم زد از پی تاریخ رفیع کلام	بکاوش مژه از هند تا نجف آمد

در بعضی کتب مسطور است که چند سال بعد وفات او در ولایتی آمده با شتباه دیگری که همپلوی او مدفون بود استخوانهای عرفی را
برآورده به نجف برد

خواجه محمد یحیی

ابن خواجه ابوالفیض ابن خواجه محمد عبدالله پسر کلان خواجه عبیدالله احرار است نهایت صاحب کمال و جامع فضائل و کامل بود احوال
او مفصل در اخبار الاصفیا مسطور است بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و نه هجری فوت کرده قبر او و نیز قبر
از مریدان او امیر عبدالله که پیر امیر ابوالعلا اکبرآبادی بود در بلده اکبرآباد بر کنار دریای جمن متصل باغ کهاته هذا الزمان موجود است

تاریخ وفات اوست

آن قطب زمانه خواجه یحیی	در وقت خودش نبود ثانی	در باد وفات خواجه گفتیم	او رفت از جهان فانی
	ندا برقم سه بار بنویس	تا سال وفات او بدانی	

۹۹۹

حافظ رخنه

در شهر هند باغی ست که آنرا باغ نولکها میگویند و بانی آن باغ حافظ رخنه نام داشت که در زمان اکبر شاه بنای آن باغ نهاده و در

ودو دایامیکه . . و شاه برای دفع برادر خود محمد حکیم میرزا که از کابل بارادهٔ تسخیر هندوستان تا لاهور رسیده بود رفته بودند وقت مراجعت
دران باغ فرود آمده چنانچه ابوالفضل در اکبرنامه مینویسد که آنحضرت بباغ و گلشنی حافظ رخنه که الحق مسند دستگاه بدایع خراسانی است بکیفیت آن
باغ نشان سید هند تشریف برده بهجت پیرای خاطر فیض مآثر شدند فقط و وفات حافظ رخنه در سنه یکهزار هجری بوقوع آمده و این تاریخ
در آن واقعه بطریق تعمیه یافته اند ع باغ را رخنه شد و آب نماند یعنی اگر از عدد باغ آب دور سازی تاریخ بر آید

بنیاد قلعهٔ الٰه آباد ١٠٣

شیخ ابوالفضل در کتاب اکبرنامه مینویسد که از دیرگاه بخاطر اقدس بود که قصبهٔ پیاگ را که دران سرزمین دریای گنگ و جمن به پیوند
جوش یکتائی میزنند و دانشمندان هند این بوم را بس بزرگ انگاشته اند و ریاضت کیشان این سرزمین را طواف گاه والا اندیشند
در انجا شهری بر سازند و گزین حصاری اساس یابد و چندی در انجا بر اورنگ داوری بر نشینند و سرتابان آن نواحی را اغاشته
فرمان پذیری پرورش گذارند و تا دریای شور ایمنی پذیرد بدین دوربینی با پنجم آبان سال بست و هفتم از جلوس شاهنشاهی که مطابق
سنه نهصد و نود هجری بود از دار الخلافت فتحپور نهضت فرموده بودند و موکب مقدس را در بان رشکار کنان منزل بمنزل نهضت
سپهر موده غره آذر ماه بدان نیایش جا رسیده بودند روز دیگر بخجسته ساعت اساس شهر نهادند و چهار منزل قلعه را سنگ نهادند و در
هر کدام والا نشیمنها بر نمودند و صد تن تیزهوش کارنامها پدید آوردند در کمتر زمانی اولین حصن سرانجام برگرفت و هر گروهی در خور حال
دلگشا خانه بسر برد و در اندک مدتی سترگ شهری آبادان شده موسوم و مشهور بالٰه باس گشت و بعد از دو ماه و پنج روز دهم بهمن
بر مهمونی اقبال از راه خشکی متوجه دار الخلافت شدند فقط و در مرات جهان مرقوم است که در سال پانزدهم جلوسی بنای قلعهٔ الٰه آباد
که در متانت و استحکام نظیری ندارد تقسیم یافت و در مدت چهار سال و کسری بصورت انجام پذیرفت و بجائی دیگر نوشته دیدم
که این قلعه باهتمام شاهزاده بلند اقبال شیخو بابا یعنی سلطان سلیم که ثانی الحال بر اورنگ جهانگیری جلوس فرمودند و شجاعت شعار
سعید خان و مخلص خان و راجه ٹوڈر مل و رای بهار تهه دیوان و پیاگ داس مشرف از ابتدای یازدهم شهر ذی الحجه سنه نهصد
و نود و پنج لغایت بست و پنجم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یازده هجری تعمیر اختتام یافته و شهری نیز در انجا آباد گشته اول مسمی
بالٰه باس گردید و بعد ازان در عهد شاهجهان بادشاه بالٰه آباد مشهور شده فقط پوشیده مباد که نقشه این قلعه آنچه که پیش ازین بنا
بود حالا یافته نمیشود زیرا که در سنه یکهزار و دو صد و شانزده هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی کرنیل کڈ صاحب انگریز
مشهور بکرنیل کیت که کیت گنج در شهر الٰه آباد آباد کرده اوست بحکم کمپنی انگریز بعد شکستن عمارات اندرونی قلعه دیوار و مکانات دیگر
صورت قلعه را بدیگر گون ساخته راست اینست که پیش ازین لائق ترمیم بود و حالا قابل برهم است و درین قلعه مکانی ست زیر زمین
که آنرا هندوان پاتال پوری می نامند و دران بجای درختی ست که حالا هیچ شاخ و برگ ندارد و هندوان آنرا اکهی بر میگویند و ظاهر مینمایند
این درخت از لکهها سال در انجاست و تا روز قیامت خواهد ماند منقول هست که جهانگیر بادشاه آن درخت را برید و طبق آهنی کلان
بر سر آن نهاده بود و بعد از چند مدت طبق آهنی را شکسته باز سر بر آورده والله اعلم بالصواب و درین قلعه عمودی ست سنگین که آنرا
هندوان از غلط فهمی بنا روانی لاٹ بهیم سین میگویند و طولش قریب چهارده درعه و سطبری آن سه و نیم دریع است کتبه دارد بانواع خط
هندی که آنرا هیچ کس اندرین زمنی نتوانند خواند درین ایام صاحبان انگریز برای انکشاف این راز سربسته سعی موفوره بکار برده و نقل آن کتبه [illegible]
بهر جانب فرستاده [illegible] گردیده که این [illegible] از راجه عظیم الشأن از راجهای [illegible] بوده که مذهب [illegible]
سنت [illegible] کرده بود و این [illegible] هنگام مرمت قلعه [illegible] تا چهل سال اندرون قلعه افتاده ماند

و باز بحکم گورنر جنرل بهادر در سال یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی استاده کرده شد و تصویر شیری از سنگ تراشیده
بر بالای آن عمود نصب کرده‌اند و سوای خط هندی وغیره که بران عمود منقوش است جهانگیر پادشاه در اوائل سلطنت خود نام
خود و نام آبا خود را تا صاحب قران در فارسی کنده‌انیده بود آنهم بران عمود موجود است بدین طرز

یا مقتدر	اکبر الهی شهریور سنه [illegible]	یا قادر	ابن امیر تیمور صاحب قران	یا بدیع	ابن میرانشاه	یا هادی	ابن سلطان محمد میرزا	یا نور	ابن سلطان ابوسعید
ابن عمر شیخ میرزا	یا قیوم	ابن بابر پادشاه	یا حی	ابن همایون پادشاه غازی	یا حفیظ	ابن اکبر پادشاه غازی	یا حافظ	نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی	الله اکبر

کتبه عبدالله ...

و نیز پایین قلعه از یک سمت دریای گنگ روان است و از جانب دیگر دریای جمن آمده و بآن دریا ملحق گشته و میگویند که وقت
ظهور دوره کلجگ عمر دریاے گنگ پنجهزار سال شمسی قرار یافته بود تا سنه حال که یکهزار و دوصد و شصت و چهار هجری و یکهزار
هشتصد و چهل و هشت عیسوی است چهار هزار و نهصد و چهل و نه سال منقضی گشته و پنجاه و یک سال دیگر باقی است و ازین
حساب چنان مستفاد میگردد که در شروع سال یکهزار و نهصد عیسوی مدت معینه دریای گنگ باخر خواهد رسید و چون این مقام
پرستش گاه بزرگ هندوان است در ماه مگهر یعنی هرگاه که آفتاب در برج جدی میرود گروه گروه هندوان مرد و زن از دیار قریب
بعید جمع شده تا یک ماه درین مقام غسل مینمایند و موجب رستگاری خود می فهمند و مردن خود درین مقام نجات آخرت میدانند
چنانچه در زمان سلطنت اکثری از هندوان سبو در دست و پای خود بسته در دریا غرق میشدند و بعضی خود را پاره دو پاره میساختند
گویند که در زمان پیشین درینجا اره بود هر کس که خود را بدان اره بریدے هر حاجتی که داشتی در جهان دیگر بمراد خود رسیدی از عهد
شاهجهان بادشاه این رسم موقوف گردید و بجای اره از شمشیر سر خود از تن جدا مینمودند و برین منوال قصه مکند برهمچاری هست
که تا امروز ذکر او بر زبان هندوان در همان آن شهر جاری است و چون این قصه عجیب و غریب است و خالی از لطفی نیست
بنا بر غرابت درینمقام نوشته میشود

قصه مکند برهمچاری

نقلی است که برهمنی مکند برهمچاری نام در ایام سلطنت همایون بادشاه بطریق مذهب خود مدتی بریاضت و قناعت بسر برده
داشت و در اواخر سال یکهزار و پانصد و نود و هشت سنبت راجه بکرماجیت که مطابق سال نهصد و چهل و هشتم هجری بود
در شهر پراگ که حالا مشهور باله آباد است وارد گشته و بر کنار بنی بیرینی در مقامیکه دریای گنگ با دریای جمن ملحق شده
آتشی افروخته موافق دین و آئین خود تمام اندام خود را پاره پاره بریده دران آتش انگند بعد ازان خود را نیز در آتش زده جیا بهسم
شد باین نیت که تا نیاز او بدرگاه قادر بیچون بدرجه قبول رسیده بار دیگر در همان ایالت النعمان پیدا شود و بادشاهی هفت اقلیم
یابد چنانچه از اشلوکی که در آنوقت خود بزبان سنسکرت گفته و بر ورق مس کنده‌انیده و گذاشته بود و حالا آن اشلوک اکثر مردمان آنجا
را یاد است مستفاد میگردد و اشلوک اینست

اشلوک

سنبت سو رند بان چندی تیرتهم جبر پراگ	تپسی چهوتی کهلی داو سی پوربرج	سکل تن جو سن بترهم اربتی	سکل کل تا سی مکند برهمچاری

و این اشلوک که تاریخ است معنی اش اینست که در سنبت یکهزار و پانصد و نود و هشت در شهر پراگ که از نیرک ... تاریخ دوازدهم از
آخر ماه ماگه برادل پاس از روز تمام اندام خود را بهوم کرده ام بنیت قربانی نموده ام ... بادشاهی یافتن ... مکند برهمچاری [illegible]

ابدا هم سیر می نوشته چون جلال الدین محمد اکبر شاه قریب جهان ایام متولد شده بود و میگویند بلکه بعضی را اعتقاد است که روح همین گنبد هم چهار می در قالب اکبر شاه نقل کرده باز در بجهان آورده بود و موافق نیت خود بادشاهی هندوستان یافته راقم الحروف از روی حساب دریافت نموده که روزیکه آن برهمن خود را هوم ساخته آن روز مطابق بود با تاریخ بست هفتم ماه جنوری سنه یکهزار و پانصد و چهل و دو عیسوی موافق دهم ماه شوال سال نهصد و چهل و هشت هجری و ولادت اکبر شاه که بتاریخ پنجم ماه رجب سنه نهصد و چهل و نه بوقوع آمده هشت ماه و بست و شش روز بعد ازان واقعه رو داده پس اگر هندوان که بر نقل ارواح معتقد اند این واقعه را راست پندارند جای تعجب نیست زیرا که طفل در رحم مادر نه ماه بلکه گاهی کمتر ازان نیز می ماند و این صرف چهار روز کم از مدت معهود است والله اعلم بالصواب همبرین طریق در زیر شاعری بود متخلص بزبانی یزدی وعلت این تخلص آن بود که مذهب تناسخ داشت و خود را شیخ نظامی گنجوی می پنداشت و این تمام خیال را در عالم تمال آورده و چنین گفته بیت درگنجه فرو شدم چو دیدم از یزد برآمدم چو خورشید هر کس که چو مهر بر سر آید هر چند فرو رود برآید وفات او در سنه یکهزار و هفده هجری واقع شده و شیخ فریدالدین عطار نیز فرماید ـ هفتصد و هفتاد قالب دیده ام همچو سبزه بارها روئیده ام

باب یازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک لغایت سنه یک هزار و یکصد هجری

در افتتاح باب یازدهم جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه بر سریر سلطنت هندوستان متمکن بود و ابراهیم عادل شاه برادرزاده سلطان علی عادل شاه در بیجاپور دکن و برهان نظام شاه در احمدنگر دکن و محمد قلی قطب شاه در گولکنده و شاه عباس در ایران و سلطان مراد در ولایت روم فرمان فرمائی و کشورکشائی مینمودند

قاضی ابوالفتح بلگرامی معروف قاضی کمال

در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که سال تولد او سنه نهصد و هفده و در ایام اکبر شاه بادشاه خدمت قضا داشته عمرش هشتاد و چهار سال بود در سنه یکهزار و یک هجری رحلت نمود و ملا شیخ فیروز عثمانی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

ای دریغا که مستفتی و مکرم	عارف وقت حصر مجهول	آن محقق مدقق دوران	آن فقیه در سرای جلال
سال هشتاد و چهار در دنیا	اکبر تلقین دین مبارک فال	چون ندا در رسید از عالم غیب	گشت پنهان بسال ازلابال
اسم فتاحش از خرد بستم	گفت هاتف بدانکه شیخ کمال	باش آزاد ارجمند فیروز	صبر مقتبر ازین ملال بسال

۱۰۰۱

خواجه ابراهیم حسین

۱۰۰۱ یکی از ملازمان درگاه اکبری و بزرگ زادگان قصبه بلوسے بود خط نستعلیق را بکمال رسانیده بخوشنویسی شهرت داشت بعد عمری جوانی از این منزل فانی گذشته این واقعه در سنه هزار و یک هجری دست داده و مقاربے بداونی در تاریخش گفته

تاریخ

۱۰۰۱

بر موجب حکم بادشاه کونین	در ماه صفر خواجه ابراهیم حسین	چون کرد سفر ز عالم بی شور و شین	تاریخ شدنش خواجه ابراهیم حسین

۱۰۰۱

میرزا عزیز کوکه

میرزا ... خان اعظم کوکلتاش پسر خان اعظم مشهور بانکه خان بود و کوکه و کوکلتاش برادر رضاعی را میگویند زیرا که اکبر شاه در شعور دلی ... نام داشت و پرورش یافته بود و با هم هم عمر و هم بازی بوده است در سنه شانزدهم از جلوس

بخطاب اعظم خان نامبردار و در دیپال پور بجاگیر او مقرر شده و در سال سی و دویم از جلوس عقد مناکحت دختر میرزا با شاهزاده
سلطان مراد منعقد گردیده و در سنه هزار و دو سوء مزاجی با پادشاه و بطرف خود در یافته اراده حج کرد و با فرنگیان دوستی بهم رسانیده
از بندر بلاول که نزدیک سومنات ست بر جهازی که بنام الهی مشهور بود با فرزندان خود سوار شده بحج رفت شیخ عبدالقادر بداونی
تاریخ روانگی او بطرف مکه یافته

تاریخ

۱۰۰۲

چو پرسیدم بدل تاریخ این حال	بگفتا میرزا کوکه بحج رفت

۱۰۰۲

بعد از مراجعت در احمدآباد گجرات سکونت نمود و در انجا سال نوزدهم از جلوس جنت مکانی یعنی جهانگیر پادشاه در سنه هزار و سی
و سه هجری باجل طبعی مسافر دار الملک بقا گردید لاشش را از انجا بدهلی آورده و متصل روضه پدر او خان اعظم انگه خان مدفون ساختند
و بر قبر او عمارتی عالی که شصت و چهار ستون دارد و سرتاپا از سنگ مرمر است تعمیر نمودند و آن عمارت حالا به چونسٹھ کهمبه مشهور است

تاریخ کتاب هفت اقلیم

این کتاب تصنیف نمودهٔ امین احمد رازی است که در سنه هزار و دو هجری باتمام رسانیده و تاریخ اینچنین گفته

تاریخ

۱۰۰۲

این نسخه که هست چو فردوس دلگشا	تا مونسی در روزنه نیکنامی بود	گر از تو کسی سوال تاریخ کند	تصنیف امین احمد رازی گو

۱۰۰۲

سلطان مراد ابن سلطان سلیم پادشاه روم

بعد فوت پدر در اواخر ماه شعبان سنه نهصد و هشتاد و دو بر سریر سلطنت روم نشست و هماندم که مالک گشته اول پنج برادران
خود را پیش چشم خود کشته بعد از ان بکار سلطنت پرداخت کمر آورا با جنود ضعفا با محاربات دست داده و وفاتش در ماه جمادی الاول
سنه یکهزار و سه هجری بوقوع آمده پس از دوازده روز چون سلطان محمد پسر او را از قلعه آوردند نعش در انجا که سپرده اند سلطان
بآواز نکه بر ماندهی بر نشست و از غرور عنودگی و دل سنگی نوزده برادر خود را که بزرگترین ایشان بیست ساله بود از هم گذرانید و بعد حکومت
نه سال در ماه شعبان سال هزار و دوازده برنج طاعون ازین عالم در گذشت بعد از و پسرش سلطان احمد چهارده ساله حکومت

مولانا شیخ نظام متخلص بضمیری بلگرامی

از قدمای شعرای بلگرام است و خواهرزاده شیخ سلیمان و از وسیله او بملازمت همایون بادشاه رسیده شاعر پایه تخت
او گردیده در عهد خود این بیت گذرانیده بود ~ خدایا بحق رسول انام + پذیرای کار ضمیری نظام + و تتبع ... نمیدانم
که از توابع دار الخلافت دهلی ست در سنه یکهزار و سه هجری در عهد اکبر شاه فوت کرده و نواب مبارک خان دهلوی تاریخ
وفاتش درین قطعه بضبط آورده

تاریخ

مالک ملک نظم شیخ نظام	شاعری نادر و فصیح کلام	در قصیده شده ظهیر زمان	در غزل گشته خسرو ایام
بست رخت اقامت از ملک فنا	کرد آهسته سوی خانه خرام	گردم از اندیشه ظهیر تاریخش	خردم گفت آه آه نظام

۱۰۰۳

شیخ عبدالقادر بداونی قادری متخلص

پدرش ملوک شاه از اکابر بلده بداون بود و شیخ بفضل و کمال الصفات داشت پیش شیخ مبارک ناگوری که پدر شیخ

وشیخ ابو الفضل سبقت تلمذ نموده و بعد ازان در سلک ملازمان اکبر شاهی منسلک گردیده در محفل خلوت بار داشت و به امر آن شاه
با نتخاب و ترجمه کتب هندی اکثر مامور میشد داستان رامچندر را بفارسی ترجمه کرده تاریخ کشمیری منتخب نموده علم تاریخ را بواقعی میدانست
و تاریخهار را خوب می یافت اکثر تواریخ تعمیر عمارات و وفات مشائخ و علما عصر خود یافته و در تاریخ ازدواج خود که در سنه نهصد و هفتاد
و پنج هجری اتفاق افتاده گفته

تاریخ ازدواج

چون مرا از عنایت ازلی	ازدواجے بماه چهری شد	گفت ماهی قرین مهری شد
	عقل تاریخ کدخدائی را	

در نسخه منتخب التواریخ که بتاریخ بداونی اشتهار دارد برجوع گوئی و خداشناسی و فضل و کمال او ر دلیلے واضح است
این کتاب را در سنه یکهزار و چهار هجری باتمام رسانیده و تاریخ آن بطریق تعمیه چنین گفته

تاریخ

شکر الله که باتمام رسید	منتخب از کرم ربانے	
سال تاریخ نزول جستم گفت	انتخاب که ندارد ثانے	

اگر حرف ثانی را که نون باشد از لفظ انتخاب دور کرده شود تاریخ براید سال وفات شیخ معلوم نشد ورنه تاریخ مبهم رسید

ملک الشعرا شیخ ابو الفیض فیضے فیاضی

برادر بزرگ شیخ ابو الفضل و خلف الصدق شیخ مبارک ناگوری ست سالها فیضی تخلص میکرد آخر فیاضی قرار داد
و اشعار با همعنی گفته بیت

زین پیش که سکه ام سخن بود	فیضی رقم نگین من بود
اکنون که شدم بعشق مرتاض	فیاضی ام از محیط فیاض

آورده اند که در اوائل روزے بادشاه فیضی را که بملازمتش رفته بود بیرون کتهره نقره استاده
کرد فیضی بتکلف این رباعی خواند رباعی بادشاه ابرون پنجره ام ازسر لطف خود مرا جا ده زانکه من طوطی شکر خایم
جای طوطی درون پنجره به بادشاه بسیار پسندید و مراتب او افزود در اقسام علوم مثل شعر و معما و عروض و قافیه
و تفسیر و تاریخ و خط و انشا بیمثال آفاق بود این چند ابیات ازوست

ابیات

شکر ایزد را که مداح شه نیکو رسم
بود گر در عهد خسرو طوطی شکر
او اگر در دوره لطف محمد شاه بود

شاعر خاص جلال الدین محمد اکبرم
حالیا من سخن گوئی از و شیرین ترم
من مداحی اکبر شاه جهان بخشم

شاعر امانه آن شاعر که من میکنم
طرز شعر او نباشد نظم رنگین مرا
بود اکبر را محمد بنده قربان اندر

شعر گویان ازلی اخذ و جرم درم
او بطرز دیگر است و من بنگ دیگرم
گر در معنی در دو بخشی گفته ام کافرم

در طبقه سلاطین تیموریه هند اول کسیکه بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباهات نموده غزالی مشهدی بود که از اکبر شاه باین
خطاب نامور گردیده و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازه گشت و در عهد جهانگیر بادشاه طالب آملی و در زمان صاحب
قران ثانے ابوطالب کلیم همدانے باین خطاب نامور شده و فیضی موارد الکلم نام کتابے در اخلاق نوشته که حروف
منقوطه ندارد و تفسیر قرآن را نیز بے نقط تمام کرده و موسوم بسواطع الالهام گردانیده و میر حیدر معمائی سوره قل هو الله را
تاریخ اتمام آن یافته که در سنه اثنی والف هجری باتمام رسیده و ده هزار روپیه صله گرفته سوره قل هو الله احد الله
الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد نقط و شیخ فیضی در یکی از مقطعات خود آورده که در دیوان حافظ نام سکه نیست
چنانکه ازین قطعه مستفاد میگردد

قطعه

شنیدم فیضی که و بیداد نبی	چو من جانب سواد نیز کیست	بجلد شعر حق را نوشته نامعز	اهجائی مردم پاک رگ نیست
بدان میماند این پاکیزه گفتار	که در دیوان حافظ نام سگ نیست		

و میر غلام علی آزاد در تذکرهٔ سرو آزاد آورده که شیخ محمد یحیی معروف بشیخ خوب الله اله آبادی در کتاب اعلام الانام میگوید که صاحب قطعه مذکور را شاید که این بیت خواجه حافظ بنظر نرسیده باشد شنیده ام که سگان را قلاده می بندی + چرا بگردن حافظ نمی نهی رسنی + و مؤلف را چنان بخیال میرسد که آنچه که شیخ محقق نوشته اند درست است زیرا که بیت مذکور در اکثر نسخ دیوان حافظ یافته نمیشود و گروهی بعضی را شبه نیست که این بیت از ملحقات است

گویند که شیخ فیضی و برادرش شیخ ابو الفضل هر دو بمرتبهٔ مقربی و سر حلقهٔ اهل تزویر بودند و صحبت خاص بادشاه یافته بسخنان واهی خاطر بادشاه را از جادهٔ مستقیم انحراف میدادند چنانچه این دو شعر که از قصیدهٔ مدحیهٔ سلطان است مشعر بالحاد است

ابیات

قسمت نگر که در خور هر کس بحق عطاست	آئینه با سکندر و پاکی آفتاب
او میکند معاینهٔ خود در آئینه	این میکند مشاهدهٔ حق در آفتاب

و این اشعار را هندوان سند بر آفتاب پرستی بادشاه نموده به تحسین فیضی سر گرم اند باید دانست که شیخ فیضی اعداد اکبر را با عدد آفتاب از حساب بینات برابر یافته و بر تحقیقه رباعی گفته

رباعی

نوری که ز مهر عالم آرا پیداست	از جبههٔ شاهنشه والا پیداست
اکبر که با آفتاب دارد نسبت	این نکته ز بینات اسما پیداست

و حساب بینات آنچنان است که در حساب ابجد حروف اسمی را از حروف مسمائی بگیرند و آن اول حرف اسمی مسمائی را محذوف سازند آنچه باقی ماند اعداد آن را بگیرند مثلاً اعداد اکبر دو صد و بیست و سه میشود و الف آفتاب اسمی گیرند و آن مسمائی محذوف گردانند لف باقی ماند که یکصد و ده حاصل آید همچنین از الف دو میم اسم آفتاب مجموع اعداد هر دو الف دو صد و بیست باشد، با، تا، فا، تا و با در صورت حذف حروف ابتدا از هر سه حرف الف باقی میماند که مجموع عدد آن سه الف صد و سه باشد پس تمامی اعداد آفتاب دو صد و بیست و سه آمد و آن برابر اعداد اکبر است فقط ولادت حقیقی در سال چهار صد و شصت و سه جلالی مطابق نهصد و پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاده و وفات او در دهم شهر صفر سنه یکهزار و چهار هجری بسن پنجاه سالگی بوقوع آمده و چون شیخ بمذهبی معتقد نبود این مصرعه در تاریخ وفات او گفته اند تاریخ فاسقی و سگی و طبیعی و دهری + و این تاریخ هم بهمون طریق است ۱۰۰۴

تاریخ

شیخ فیضی که فضل بیحد داشت	گرچه در علم نحو سر خط بود	ور ره دین فساد پیدا کرد	تا که را باب شرع مفسد بود
	زان سبب خامهٔ قضا و قدر	بنوشت آنکه شیخ ملحد بود	

۱۰۰۴

و مؤلف این اوراق این تاریخ در فوت او گفته

تاریخ از مؤلف

تاریخ حیات او چو جستم بتمام	افسوس گفت اکبر جان فیضی

۱۰۰۳

گویند که شیخ فیضی و کمال حیدر و حکیم همام برادر حکیم ابو الفتح شیرازی در عرض یکماه بسبب مسافر شهرستان عدم شده اند

جامع مسجد بهار

این مسجدیست عالیشان در ملک بهار تعمیر نموده سعید سرفراز خان در سنه یکهزار و چهار هجری در زمان دولت اکبر شاه بادشاه و این تاریخ بر بالاے دروازه آن مسجد مرقوم ست

تاریخ

در زمان اکبر غازی شه عالم پناه — بسکه از فیض مقدس شیخ دین قرار
باد دایم چاکرانش را ز اقبال اقتدار — روضهٔ قدسی ست گویی از ملک ...
هم چنین حضرت خان سعید سرفراز — سال تاریخش چو از پیر خرد جستم بگفت
مسجد عالی بنا مسجدی کرد او — رفته بود از هجرت خیر البشر الف و چهار

١٠٠٤

دروازه محلسرای رهتاس

راجه مانسنگه پسر راجه بهگوان داس کچهواهه در زمان صوبه داری خود در ملک بهار محلسراے اندرون قلعه رهتاس در سنه یکهزار یکهزار و پنج هجری تعمیر نموده و بر دروازه آن محل سرا این تاریخ مرقوم ساخته

تاریخ

دروازهٔ مقیم بنا چو شد تمام — دروازهٔ سپهر ز تمکینش تقسیم شد
سال عمارتش چو نمودم بطبع گفت — از راجه مان سنگه بنای تقسیم شد

١٠٠٥

تحریراً فی التاریخ بست و هشتم شهر رجب المرجب سنه هزار و پنج هجری

مولانا حاجی محمد کشمیری

اصلش از همدان است یکے از آباے او همراه میر سید علی همدانی بکشمیر آمده متوطن شده بود و مولانا مذکور از کشمیر بدهلی رسیده کسب فضائل نمود و در اکثر علوم بمرتبه کمال رسیده بفقر و عبادت بسر می برد و گرد امور دنیوی نمیگردید اشعار خوب دارد روز پنجشنبه نوزدهم صفر سنه هزار و شش فوت شد و خلیفه اش مولانا حسن که از مریدان خواجه محمد باقی بود این قطعه در تاریخ وفاتش مرقوم نموده

تاریخ

نوزده از ماه صفر رفته بود — وز سر پیر در دو سه ملے بقیت
کین فلک ساخت بر پیر و بر — کز غم او شد غلغله گشت سر
سال و مه و روز از این دو اختر — زیر و زبر ساخت حیات مرا
پیر خرد را دل و جان زین خبر — نوزدهم بود ز شهر صفر
همچو حیات نمک انار جگر — خون شد و پیوست بخون جگر

١٠٠٦

عبدالله خان ازبک سپهدار ملک توران

ابن سکندر خان ابن جانی بیک خان از اولاد جوجی خان ابن چنگیز خان بود بعد وفات پدر در سنه نهصد و نود بحکومت سمرقند و بخارا رسیده و در هنگام حیات پدر تا مدتے با او جنگ داشته در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه در ولایت ماوراء النهر کوس شاهی باستقلال زده و تمامه آن دیار را متصرف شده و در بدخشان استیلا یافت و میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان از جور او بیجان آمده متوجه هندوستان شده و عبدالله خان در سنه خمس و الف پنجم ماه رجب رحلت نموده در قول در سنه هزار و شش مطابق سنه چهل و چهار از جلوس اکبر شاه و موافق سال دوازدهم جلوس شاه عباس فوت کرد و تاریخ وفات او را قیامت قائم شد یافته اند مدت عمرش شصت و شش سال و ایام سلطنت بعد از پدر هفده سال و بعضے نوشته اند که مدت حکومت او چهل و دو سال بود و بعد از و پسرش عبد المومن خان در سمرقند بر مسند

١٠٠٦

خانی نشست معتمدان پدرش که از و آثار خاطر داشتند بسبب آنکه عم خود رستم سلطان را با سه پسرانش بسیاست رسانیده
میخواست که ہیچ ارکان دولت پدر اثیر او بود ساز و لہذا چند سے از ایشان توہم کرده ازشبہا سرراه او را گرفتند و بزخم تیر او را
ہلاک ساختند و دین محمد خان ولد جانی بیگ سلطان خواہرزاده عبداللہ خان را که از اقربای او بود بر مسند حکومت نشانیدند
تاریخ قتل عبدالمؤمن خان را بطریق التعمیه بدبخت سر بریده یافته اند یعنی اگر سر بدبخت را که حرف با باشد دور کرده شود تاریخ برآید
و نوشته اند که بنا بر سوء اعمال وی اینها که از عبدالمؤمن خان نسبت به پدر واقع شده زیاده از شش ماه سلطنت ننمود و دین محمد خان
که مشہور به یتیم خان بود در معرکه که بادشاه عباس در ہرات واقع گردید زخمی شده بعالم آخرت شتافت

سلطان شاه مراد

پسر دویمی اکبر شاه بود در سنه یکہزار و ہفت پانزدہم ماه شعبان در سی ام سالگی در دکن ودیعت حیات سپرد و در بلده شاہپور
مدفون گردید بعد ازان نعش او را از انجا برآورده نزدیک مقبره ہمایون بادشاه در دہلی دفن کردند این مصرعه تاریخ فوت اوست ع
از گلشن اقبال نہالے بشده کم

شیخ ناگه

در شهر قنوج بر کنار دریای کالی ندی روضه ایست عالیشان و گنبدی دارد بر گرد آن روضه دیوارہاے بلند تعمیر یافته و از تاریخے
که بر پیشانی دروازه بیرونی ثبت است چنان مستفاد میگردد که شیخ ناگه در حوالی یکہزار و نه فوت کرده و در ان مقام مدفون گردیده
از عبارت مکان فیض آباد تاریخ برمی آید تاریخ و عبارت این است

تاریخ

این روضه با صفا که فردوس نشان است	زان گوشه نشستگہ ز شاه مردانست	مرقد که شیخ ناگه فیض حق بود	تاریخ مکان فیض آباد انشانست
باہتمام رکن الدین دولاری میان قریشی کتبه رکن الدین بن علاء الدین عثمانی سنه			

شاه موسے

در دہلی بود که در سنه یکہزار و ده ہجرے بشہادت رسیده اما معلوم نشد که بکدام علت بہر حال تاریخ شہادتش این است

تاریخ

شجاع ملک ملت شاه موسے	بمیدان شہادت چون علم زد	ز روی صدق شمس الدین محمد	قتیل عشق تاریخش رقم زد ۱۰۱۰

۱۰۱۰

رفیع الدین

شاعرے ممتاز و سخن سنجے معنی نواز بود و مولد و منشاء او دکن است در زمان شاه اکبر در ہند آمده دیوانے که خود گفته بود
بنظر بادشاه گذرانید و مورد عنایات و انعامات بادشاہانه گردید و تاریخ اختتام دیوان مذکور گفته

تاریخ

دیوان رفیع چون بانجام رسید	از حضرت بادشاه انعام رسید	در ماه ربیع جمع و مسوده شد	در سال ہزار و ده باتمام رسید

۱۰۱۰

فتح ولایت لار از شاه عباس صفوے

حکام لار از نژاد گرگین میلاد اند که در عہد کیانیان بحکومت لار منصوب شده بودند از ان تاریخ اولاد و احفاد ایشان حاکم و فرمانروا
بوده در زمان ملوک طوائف بیشتر از پیشتر استقلال یافتند از حکام ولایت قرب و جوار پایتخت استان بودند و از زمانه سابقه قبل از ظهور

و بعد ازان در ممالک ایران بادشاهے نافذ فرمان بودند خصوصًا در زمان اکاسره اطاعت گونه بعمل آورده اند و در سائر ایام لوائے خود سری افراخته اند اول حاکم مسلمان ازان طائفه جلال الدین ایرج ابن اگرگین ابن قباد است که در عهد عبد العزیز مسلمان شد و از زمان ظهور دولت صفویه تا غایت طریق اطاعت و باج گذاری مسلوک داشته منصب امیر دیوانی میداشتند و در زمان نواب سکندر شان ملقب بسلطان محمد خدابنده نور الدین خان ابن ابراهیم خان ابن الغ میرزا مشهور بشاه عادل که در آغاز جلوس شاه عباس والے آنجا بود فوت شد میرزا علاء الملک پسرش قائم مقام گردید نواب سکندر شان او را بلقب ابراهیم خان ثانی لقب دادند بعد ازان چون سر از اطاعت بادشاه پیچید شاه عباس در سنه هزار و ده هجری الله وردی خان را فرستاده آن ولایت را تسخیر نموده بتصرف اولیائے دولت آورد و مستعدان روزگار تاریخ فتح آن ولایت را بسیار یافته اند از انجمله سید کمونه این تاریخ مرغوب یافته

تاریخ فتح

چو الله وردی بفرمان شاه / چو رستم سر پنجه پروے
تقش جیفه بر نگار نشست / کشود آنچه گرگین بیلاد بست
بنیروی بازوی کیخسروی / طلب کردم از عقل تاریخ آن
بر آورد و دار الامان را بدست / بگفتا طلسم کیانی شکست ۱۰۱۰

تاریخ بر سنگ تربت مسیحے

که در زمان اکبر شاه بادشاه در سنه یکهزار و ده هجری مطابق سال چهل و ششم الهے در اکبر آباد فوت شده و بفاصله قریب صد قدم شمالی از گنبد جهن جهن کتوره مدفون گردیده و این چند بیت بطریق تاریخ بر مرقدا مرقوم بود که سال هجری مستفاد میگردد و از عبارت الهی سال الهی که اختراع کرده اکبر شاه بود بر می آید

تاریخ

آه و اویلا که اے جان من / یکهزار و ده ز هجرت بود کان
رفت و ما را ساخت زینجا مبتلا / رفت سوی خلد ازین دار الفنا / روح پاکش را همی گویم بصدق
سال فوتش چون بجستم از خرد / گوش کن تاریخ شمسی یاد گر / در بهشت عدن یارب باد جا
گفت با من کاهی عجب بی ریا / از الهی گشت نازل این ندا ۴۶ ۱۰۱۰

پوشیده مباد که چون در سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری قلعه اکبر آباد بتصرف کمپنی انگریز در آمد در جائے که قبر مذکور با دیگر بودند کچهری عدالت صاحب جج تعمیر یافت چون بعد از چهل سال در سنه یکهزار و دو صد و شصت و یک هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی حکم اصدار یافت که کچهری کهنه را مسمار ساخته در همان مقام کچهری دیگر از سر نو تعمیر نمایند بوقت کندیدن بنیاد دیوار کهنه چهار تربت بر آمدند ازان جمله یکی آنست که مرقوم شد و حالا این سنگ تربت اندرون قلعه اکبر آباد نهاده اند و دو تربت دیگر که هیچ نوشته نداشتند و یکے دیگر که بران این چند بیت مرقوم بود

تاریخ

وا حسرتا که جان جهان از جهان برفت / فرزند او که بود همایون سپهر روان
بی او برفت قالب جان من جان بجست / پیا نکرد صبر و پس پیش روان برفت / جستم چو سال آن ز کلک استاد گر
لازم بود که بنده بگریم بهای های / تاریخ فوت او ز خرد جستم و گفت / کان طوطی شکر لب شیرین زبان برفت
خورد بود ماه چون جهان نو جوان / برگ گلی ز شاخ گل از بوستان گست

علامه عصر شیخ ابو الفضل علامی

۱۱
مات یازدهم

برادر شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی ست و پسر دوم شیخ مبارک ناگوری وفات شیخ مبارک بتاریخ هفدهم ذیقعده روز یکشنبه
سنه هزار و یک هجری بوقوع آمده و مقبره او در بلده اکبرآباد بفاصله یک کروه شرقی از روضه اکبر شاه موجود هست و شاید که
هر دو برادران نیز در آنجا مدفون هستند این روضه را مردمان آنجا به روضه لاڈلی بیگم میگویند و لاڈلی بیگم همشیره ابوالفضل
بود و سنگ و حد احتشام الدوله نواب اسلام خان در روضه مذکور احاطه وسیع و دروازه عالی داده و بر پیشانی آن دروازه اسم
شیخ مبارک و شیخ ابوالفضل مرقوم است سنه اربع و الف بخط طغرا اگرچه شیخ مبارک ناگوری الاصل بود
اما این هر دو برادران در اکبرآباد متولد شده اند و ولادت شیخ ابوالفضل در سنه نهصد و پنجاه و هشت بوقوع آمده و از علوم
معقول و منقول در عمر پانزده سالگی فراغ بهم رسانیده و بعد از آن تجرد و عزلت را دوست داشته از تکلفات و اصرار مصاحبان مبارک
در سال نوزده جلوس عرش آشیانی ملازمت بادشاه حاصل کرده و تفسیر آیة الکرسی مرقوم نموده پیشکش ساخته بالطاف
خسروانی مخصوص گشته اول بخدمت منشی گری و بعد از آن بعهده وزارت ممتاز و سرفراز گردیده و در عهد قلیل بخاطر بادشاه
آنچنان جا گرفت که محسود شاهزادگان و امرا شد تخلص او علامی است ـه عالم و عادل و علامه عصر + عارف و کامل +
فیاض زمان + آصف عهد سلیمان زمن + شیخ ابوالفضل وزیر خاقان + در سال چهل و سوم الهی حسب الحکم
بادشاه همراه شاه مراد به تسخیر احمدنگر بدکن رفته و بعد وفات سلطان مراد همراه سلطان دانیال بود تا آنکه آن ملک در سنه
هزار و نه هجری کمال فتح شد و شیخ در سنه یکهزار و یازده هجری حسب الطلب بادشاه از دکن کوچ نموده بطرف اکبرآباد میرفت
چون در نرور وارد شد بدست رهزنان بقتل رسید بعضے نسبت این امر شنیع به شاهزاده سلیم نموده اند و آنچنان است
که چون شیخ حسب الحکم بادشاه روانه حضور شد در آن ایام شاهزاده سلیم به بعضی ناشایستگی ها [illegible] از طرف
شیخ آزردگی خاطر بسیار داشت و یقین میدانست که اگر شیخ بحضور میرسد خاطر بادشاه را از طرف او منحرف خواهد
ساخت براجه نرسنگه دیو بوندیله نوشت که سر راه شیخ را گرفته کارش تمام سازد و چون راجه مذکور رفیق شاهزاده
شریک بود در روز آدینه چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و یازده در اثنای راه شهید ساخت و سرش را بریده پیش شاهزاده
سلیم که در الهآباد تشریف داشتند بفرستاد و شاهزاده بغایت خوش شد و آن سر را بجاے نالائق انداخت و
هستی در آنجا افتاده ماند عمر او به پنجاه و سه رسیده بود اکبر شاه بادشاه از استماع این خبر بسیار تاسف خورد و
ـه شفقت و جهان را در وفاتش دیده پرنم شد   بهانه اشک حسرت ریخت کالماطون ز عالم شد + و شیخ
عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل را با امراے دیگر باستیصال راجه نرسنگه دیو تعین نمود اعظم خان وزیر تاریخ فوت
شیخ را بطریق تعمیه یافته و اینچنین گفته

تاریخ

یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید   تیغ اعجاز نبی الله سر باغی برید

یعنی اگر سر لفظ باغی را که حرف باست و بر کنی از باقی حروف بحساب ابجد تاریخ برآید و نیز نقل کنند که شیخ در خواب
آمده گفت که تاریخ فوت من بنده ابوالفضل + است تا که میر شیخ زبان زد خاص و عام است لیکن بعضی چنین [illegible] را
منسوب کنند و بعضی شمس بریست خوانند و [illegible] دانند والله اعلم بالصواب و این تاریخ در فوت او از مولف
این اوراق ست که بطریق طبع آزمائی به نظم گفته

تاریخ

سرآه و آثار چون برکشیدم — ابو الفضل جان از تاریخ گفتم

۱۰۱۱

جامع مسجد بلگرام

قاضی محمود بلگرامی پسر اوسط قاضی ابو الفتح عرف قاضی کمال بلگرامی است در عهد اکبر شاه بپایه امارت رسیده و تا زمانه شاهجهان بادشاه در قید حیات بوده و شاهجهان بادشاه او را بطریق ایلچی گری پیش بادشاه ایران فرستاده و در زمان اکبر بادشاه در سنه یکهزار و یازده هجری در بلگرام جامع مسجد عالی بنا نموده بود تاریخ تعمیر آن مسجد اینست

تاریخ

گفتم این مسجد عالی که نسبت دارد — ہاتفم گفت مهابی کرده تجلی

۱۰۱۱

تخت سنگ موسے

تختی است که اکبر شاه بادشاه سه سال پیش از وفات خود در سنه یکهزار و یازده هجری برای پسر خود شاهزاده سلطان سلیم تیار نموده بود تا امروز که سنه یکهزار و دو صد و شصت و چهار هجری است در قلعه اکبر آباد موجود است اما دو پاره شده است و معلوم نیست که این نقص در کدام وقت و بچه طور در وی راه یافته عرضش قریب دو گز و کسری انگریزی است و طولش قریب سه و نیم گز و ارتفاعش از زمین چیزی زیاده از نیم گز و سطبری آن زیاده از یک وجب است هفت ابیات با تاریخ که اکبر شاه بر اطراف آن تخت منقوش نموده بود و بعد از آن پسرش جهانگیر بادشاه دو بیت دیگر بران افزوده اینست

ابیات اکبر شاه

بادشاهی که تیغ او سازد — ملک خسروان پایمال
چون دو پیکر سعد و بدر و نجم — مهر و مه را عیار بزر و سیم
مدد می‌طلبم از خدای حکیم — پی تاریخ او بفکر شدم
باشد این تختگاه فرخنده — در دو جا مثل بدر تابنده
تا فلک تختگاه خورشید است — تکیه گاهی خدایگان کریم
لولوی بی بها چو در یتیم — گفت ماند سریر شاه سلیم

۱۰۱۱

ایضاً

همیشه باد منور بنور مهر اله — سریر حضرت سلطان سلیم اکبر شاه

ابیات جهانگیر بادشاه

چون شاه سلیم وارث تخت نگین — بر تخت نشست پست گشتی آئین
شد اسم مبارکش جهانگیر خود است — از نور عدالت لقبش نور الدین

والد قطب الاقطاب شیخ احمد فاروقی است و مرید شیخ رکن الدین ولد شیخ عبدالقدوس گنگوهی چشتی بود وفاتش در بلده
سرهند واقع شده و بعضی از فضلای عصر در تاریخش «شیخ کامل» ۱۰۰۷ گفته‌اند که عددش یکهزار و هفت میشود و در جای
خوانده‌ام که تاریخ فوت شیخ عبدالواحد چشتی «کان من المخلصین» ۱۰۱۲ است که عدد آن یکهزار و دوازده میشود نه معلوم که کدام درست است

حمیده بانو بیگم ملقب به مریم مکانی

مادر اکبر شاه بادشاه بود اصل نامش حمیده بانو بیگم مشهور به حاجی بیگم از نسل زنده پیل شیخ احمد جام بوده وفاتش در شب دوشنبه
هفدهم شهر شوال سنه یکهزار و دوازده هجری واقع شده و تابوت او را از اکبرآباد بدهلی روانه ساخته در جوار حضرت جنت آشیانی یعنی
همایون بادشاه که تعمیر ساخته او بود مدفون ساختند و دارا شکوه پسر شاه جهان بادشاه و فرخ سیر بادشاه و عالمگیر ثانی وغیره هم درین
مقبره مدفون هستند و عرب سرا که متصل مقبره همایون بادشاه در دهلی واقع است بنا ساخته بیگم موصوف است و آنرا عرب سرا از آن
سبب گویند که چون بیگم بحج رفته از عربستان سیصد کس را همراه خود آورده آن مکان را برای ایشان تعمیر نموده

سلطان دانیال

پسر سوم اکبر شاه بادشاه بود بعمر سی و چهارم سالگی بجهت افراط شراب در غره ماه ذی الحجه سنه یکهزار و سیزده هجری شش ماه
پیشتر از وفات پدر در برهانپور رحلت نموده او را بشکار تفنگ بسیار میل بود و یک تفنگ را جنازه نام کرده این بیت بران نقش کرده
بود بیت: از شوق شکار تو شود جان تر و تازه * هر کس که خورد تیر تو افتد بجنازه * پدر منع شراب کرده بود نزدیکان از بیم بادشاه
شراب نزد او نمی‌آوردند چون دو سه روز گذشت بیتاب شده بمرشد قلی تفنگچی زاری کرده گفت که اندک شراب بمن برسان او گفت
بچه طریق بیارم اگر کسی داند من کشته خواهم شد گفت در میان تفنگ کرده بیار مرشد قلی تفنگ را از شراب پر کرده آورد چون نام
تفنگ از زبانش بر آمده بود حق تعالی همان ترویج کرد یعنی که از آن تفنگ شراب خوردن همان بود و جان دادن همان تاریخ
فوتش از کلمه «غائب» استخراج می‌یابد و سلطان دانیال را دو پسران بودند یکی میرزا بایسنغر دوم میرزا هوشنگ این هر دو
برادران در عهد جهانگیر بادشاه مقید بودند و در سال یکهزار و سی و هفت بحکم شاهجهان بادشاه در لاهور بقتل رسیدند

در وفات جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه

در مرات جهان مرقوم است که بعد از آنکه اکبر شاه را ممالک هندوستان بوجه احسن بضبط در آمد و خاطر جهان کشا از اطراف
جمع شد اکثر اوقات با علما و فقرا و حکما بمباحثه مسائل فقهی و تحقیق مقدمات حکمی و سخنان تصوف مصروف میشدند تا آنکه روز
عبادت معهود بصحبت علما و فضلا اشتغال داشته بتحقیق مسائل دینی مینمودند و علما رسوم تیغ زبان از نیام دهان کشیده در یکدیگر افتادند
و در مقام تنافی و تقابل در آمدند و هر یک راه خلاف دیگری پیموده تکفیر یکدیگر مینمودند و مزاج شاهی که طالب حق مطلق بود در شک
انداختند تا آنکه باغوای ملحدی چند که ندیم بارگاه سلطنت بودند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی دهلوی که شاگرد رشید شیخ امان
پانی پتی بود بقتل رسید و ملا عبدالله سلطانپوری که مخدوم الملک خطاب داشت نیز از ظلم آن جماعه مقتول شد و همچنین شیخ
عبدالنبی نبیره شیخ الشیوخ قطب العالم شیخ عبدالقدوس گنگوهی بشهادت رسید و بعد از آنکه ناصحی در میان نماند بادشاه طریقه اختیار کرد که
تفصیل آن چه نویسد یعنی از سر تا پا [illegible] و در مقابل آفتاب نشسته تسبیح نامی که در کتب اهل کفر هزار و یک اسم دارد میخواندند و میگفت
هر که باین اسما مداومت نماید حیات ابدی می‌یابد و خود تا آخر عمر ازین فعل قبیح و عمل شنیع تائب نشده پس از حکومت قریب پنجاه و دو سال
شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری مطابق روز اردی بهشت سیوم آبان ماه الهی سال پنجاهم جلوسی بحق

دهم آبان ماه جلالی سال پانصد و بیست و هفت ملک شاهی مصادف روز ماه و جزو دهم فروردین ماه قدیمی سال هشتصد و هفتاد و پنج یزدجردی مطابق شانزدهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار هشتصد و هفده اسکندری مطابق شانزدهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی و بیست و ششم [illegible] سال یکهزار ششصد و پنج عیسوی مطابق [illegible] ماه [illegible] سنبت یکهزار ششصد و شصت و دو بکرماجیت و یکهزار و پانصد و بیست و هفت ساکه سالباهن در دار الخلافت اکبرآباد کوس رحلت بعالم آخرت زد و در باغ سکندره که قریب سه کروه غربی از قلعهٔ اکبرآباد واقع است در روضه که پیش از وفات خود تعمیر ساخته بود مدفون گردید و آن مکان به بهشت آباد موسوم شد ع گرامی نعشش پاک زآب و معطر بکافور و مشک و گلاب ٭ کفن جامه کردید و تابوت جای ٭ سپردند جسمش بعفو خدای ٭ ز تختش بتخته بر آن داشتند ٭ باسکندریش وطن ساختند ٭ و در خیمه کردند بروی فراز ٭ بخاکش سپردند و گشتند باز ٭ شعرای وقت و فضلای عهد تاریخها یافتند و مرثیه ها گفتند از آنجمله این قطعه معروف و مشهور است ع الف کشید ملک ز فوت اکبرشاه ٭ و دیگری چنین یافته ع بادشاه عالم جاوید اکبر بادشاه ٭ و چون اکبرشاه بحساب سال قمری در پنجاه و دوم سال از سلطنت وفات نموده عزیزی دیگر این مصرع تاریخ فوت برآورده بشرط آنکه حرف واو بعد از لفظ پنجاه ننویسند و آن مصرع این است ع پنجاه و دو سال حکم راند اکبرشاه و یکی از شعرا این قطعه در تاریخش گفته

تاریخ

شاه گیتی ستان جلال الدین	که چو او در جهان نزاد و نیاد
رخت بربست زین سرای فنا	اندر و باد کار و نیش و داد
هر کسی سال فوت او می جست	بجز امین که بر سبیل مراد
فوت اکبرشه است تاریخش	جای او در جوار رحمت باد

۱۰۱۴

واین تاریخ از مصنفات خان جعفر است و بعضی نوشته اند که از خواجه شعیب جوسقانی ست

تاریخ تعمیر

شاه اکبر جلال دولت و دین	که زد از قدر بر فلک خرگاه
ناگهی عمر او فتاد بشست	نوبتش در گذشت از پنجاه
نخل شاهیش چون ز پا افتاد	گشت تاریخ فوت اکبرشاه

نخل شاهی اشاره بحرف الف است اگر آنرا از لفظ فوت اکبرشاه در کمی تاریخ برآید [illegible] عرش آشیانی قرار یافت و ایام شاهزادگی از روز تولد تا روز وفات جنت آشیانی سیزده سال و هشت ماه و هفت روز و مدت سلطنت از یوم الوفات پدر پنجاه و یک سال سه ماه [illegible] مجموعه عمر او بحساب سال قمری شصت و چهار سال یازده ماه و هشت روز میشود اما بحساب سال شمسی شصت و سه سال و یکروز از انجمله ایام حکومت بسال شمسی از روز جلوس چهل و نه سال هشت ماه و یک یوم روضهٔ عالی و رفیع اکبرشاه که در باغ سکندره است از سنگ سرخ و سفید تعمیر یافته و تا امروز موجود است احاطهٔ وسیع آن چهار دروازه های عالی دارد از آن جمله سه دروازه ناسده اند و دروازه کلان که سمت جنوب است مفتوح و اشعار فارسی بخط طغرا بر بازوی این دروازه و در هر دو جانب منقوش اند اما خواندن آن بسبب بلندی عمارت مشکل از جمله ابیات جنوب رویه دروازه کلان مرقوم اند بیت اول

بیت

مرحبا خرم فضائی خوشتر از باغ بهشت	مرحبا عرش برینی عالی بنا برتری

واین ابیات اندرون دروازه مذکور بخط نستعلیق مرقوم اند

ابیات اندرون دروازه کلان

مسماة زوجه شیخ عبدالله

بسیار خوش طبع و خوش فکر و پاکیزه روزگار بود و با وجود آن حسن و جمال و غنج و دلال و خلق و مروت آراستگی تمام داشت زوجه شیخ عبدالله دیوانه که پسر خواجه حکیم بود شوهر اوست و این مطلع نتیجه طبع او و در تذکره اشتهار دارد

مطلع

بردم بباغ غنچه نرگس بدیده وا همی کنم
گر با نظاره آن سرو خوش ادا همی کنم

مسماة نهانی

مصاحب و همنشین خرم بیگم والده شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آوازه جمال و دلکشی و فطرت بلند و سخن سنجی او در زبانها افتاد و بزرگان هر قوم او را خواستگاری می نمودند سرداران نهانی مسطوره این رباعی بگفت و در چهارسوی بازار آویزان کرد و مقرر ساخت که هر کس این رباعی را جواب گوید در حباله نکاحش در آید گویند که از موزونان آن روزگار هیچکس از عهده جواب بر نیامد

رباعی

از مرد بهیمه روغنی زری طلبم
از خانه عنکبوت پیری طلبم
من از دهن باز شکری طلبم
وز پشه ماده شیر نری طلبم

مسماة پری

اصلش از کشمیر است و لولی بود گویند که در عهد جهانگیر بادشاه از غایت علو فکر ترک پیشه خود کرده در گوشه قناعت و توکل خزیده بود روزی چهار شاعران برای دیدن او رفته بودند بار نداد و در این اثنا غریب بچه که خالی از تعشق نبود آمد و چون دعای او رسید او را طلبید شخصی بر خاطر شعرا گران آمد یکی از آن میان این رباعی را نوشته فرستاد

رباعی

ای شیوه کفر و دین بهم ساخته
چشم را لوجود خود عدم ساخته
آثار بزرگی ز جبینت پیداست
الحمد با غریب الحمد به عجم ساخته

بزرگی سفی البدیهه این بیت نوشته بیرون فرستاد

بیت

روزیکه نهادیم درین راه قدم را
گفتیم صلاست عرب را و عجم را

و این بیت نیز از وی مشهور است

بیت

سهو ز بالا هم گوی که اوستاد ازل
رشته جانم بجای تار و طنبور بست

مسماة الون

لولی بسیار با فهم و مجلس آرا و سلیم الطبع بود و منکوحه ملا لقائی است که امیر نظام الدین سید علی شیر معتقد او بود گویند ملا لقائی را با وی مشاعره بسیار دوست می داد و نکته رنگین و باریک در میان می آمد از آنجمله روزی ملا این رباعی فرمود

رباعی

یاران ستم تیز برگ کشت مرا
تا وا کشید با خود ز دو پشت مرا
گر پشت ببوسی او دمی خواب کنم
بیدار کند بضرب انگشت مرا

نکشیده بود و باغبان دهر گلی برنگینی او در حدیقهٔ کائنات ندیده الحاصل این مطلع رنگین از وست

بیت

شبی در منزل آن مهمان خواهی شدن یا نی — از این خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نی

مسماة تهامی

از نسل سادات جرجان است عروس طبع سلیم او را از زیور تعریف و توصیف احتیاجی نیست چه این مطلع برجسته از واردات وی بر علو فکرش گواه عدل است

مطلع

مرا او دلبست از دل بیقرار از هجر یار خود — چه گویم پیش همدردان که در بیقرار خود

و این غزل نیز از وست

غزل

من سوخته لاله رخانم چه توان کرد — خرم بام توام هر نفسی نگر گریست

داله شده سبز خطانم چه توان کرد — نامت شده چون ذکر زبانم چه توان کرد

ای همدم از جور رقیبان ستم کار — صد تیر بلا و ستم جور رسیده

مجنون صفت از عشق نگارت ز ترحم — هر جرح برین رفت فغانم چه توان کرد

زان ناوک لداربجانم چه توان کرد — دیوانهٔ لیلی صفتانم چه توان کرد

مسماة آغائی

که او را آغائی نیز میخوانند گویند که وی در ایام سلطان حسین بهادر خان در بلدهٔ هرات مرجع خاص و عام بود جمعیت تمام داموال با سرانجام داشته و خدم و حشم و دواب از گاو و گوسفند و اسپ و شتر و باغات و دکاکین بسیار داشته و هر سال فضلا و شعرا را غله خود وظیفه مقرر ساخته بود ناگاه در یک فصل وجه انعامی افتاد که وظیفهٔ خواجه آصفی تاخیر یافت از آنجهت خواجه این قطعه محمل نظم کرده فرستاد و چون بمطالعه آغاسی در آمد بخندید و حسن ادایش پسندید و غلهٔ مقرر مع شئی زاید ارسال داشت

قطعه

ایا عروس خطابخش جرم پوش بگو — که کی وظیفه مرا اقرار خواهی داد

بوقت غله مرا گفته که بار دهم — سرم فدای در تو میدهی بار خواهی داد

و اقائی که خیلی خوش فکر بود این مطلع رنگین از وست

بیت

هوشیاران عالم هرگز ادیدم دارم سنگی — دلا دیوانه شو دیوانه هم عالمی دارد

در فتح قلاع بادکوبه و دربند

اطراف قلعهٔ بادکوبه یک سوی بدریای خزر اتصال دارد و طرفی دیگر که در جانب خشکی است نوعی متانت و استحکام یافته که عروج مرغک زیران از اندیشهٔ خیال بیرون است این هر دو قلعه بباب الابواب و سد سکندر مشهور و معروف است از غایت ارتفاع قلعه دیوار که تا میان دریا کشیده شده از توصیف بیان مستغنی است و قلعهٔ دربند که یک طرف آن کوه بلند است و طرف دیگر باب دریای خزر پیوسته بحور مترددین و عشت خزر و قبچاق و ارس و سکنهٔ آن دیار که در ولایت شیروان ایند بخبر یک دروازه که در میان آن سد سدید واقع است بباب الابواب اشتهار یافته ممکن نیست آن

مات یازدهم

سید کبیر

روضه او در اکبرآباد متصل سلطان گنج تا امروز موجود است در سنه یکهزار و هیژده هجری فوت شده و در لوح مزارش این تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۰۱۸

امیر دین کبیر اہل عالم | ز عالم شد برضوان ہمنشین باد
چو کردم فکر تاریخ وفاتش | چو رحلت کرد از دنیای فانی
خرد گفتا که بار رحمت اعلی قرین باد | مقام و منزلش خلد برین باد

میر نور الله شستری

در سال ہزار و نوزده ہجری ازین جہان فانی بملک جاودانی شتافته

تاریخ از مخزن الواصلین

۱۰۱۹

میر نور الله عالی انتساب | زین زمانه با دل آگه شده
سال نقلش مظہر الحق زد رقم | عدن جای میر نور الله شد

حوض جہانگیری

این حوضی است از یک پاره سنگ که تا امروز در قلعه اکبرآباد موجود است و دوره آن قریب پانزده دست و بلندی آن از زمین قریب سه دست خواهد بود و این حوض را جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و نوزده ہجری تیار ساخته بود و قطعه تاریخی مشتمل پنج بیت بر لبہای بیرونی آن حوض منقوش نموده اما از کہن سالگی سوای حرفی چند که جابجا نمایان ہست ہمه زایل گشته مگر مصرعه اول و آخر که از آن تاریخ بر می آید تا ہنوز باقی ہست راقم الحروف دو مصرعه دیگر را بدقت تمام خوانده چہار مصرعه ساخته و آن مصرعه ہا اینست

تاریخ

۱۰۱۹

۱۱۱۳ — ۹۴ — جہانگیری

پناه ملک و دین شاه جهانگیر ابن اکبر شاه | شہنشاہی که از تدبیر او شد کار تقدیری
طلب کردند چون از خضر سال او خضر گفتا | نہان شد از خجالت [illegible] از حوض جہانگیری

اگر از عدد عبارت حوض جہانگیری عدد کلمه مزم دور کرده شود تاریخ تیاری حوض بر آید

خواجه مرتینس ارمنی

در اکبرآباد قریب چمن کتوره گورستانی است که در آن مقام گذشتگان دین عیسوی که در قدیم الایام پیش از عملداری سرکار کمپنی وارد ہندوستان گردیده و در اینجا وفات نموده بود مدفون ہستند از آنجمله یکی مقبره خواجه مرتینس ارمنی است که در زمان جہانگیر بادشاه در سنه یکہزار و بیست ہجری که مطابق سنه یکہزار و ششصد و یازده عیسوی بود فوت کرده بر سنگ تربت او این چند عبارت مرقوم است که اینجا مدفون است خواجه مرتینس ارمنی مقدسی که خود را غلام کرستس میگفت و چون صاحب خیر بود ہر چه با خود داشت بنده آنحضرت بفقرا ایثار کرد در سنه یکہزار و ششصد و یازده از تولد حضرت عیسی فقط

ولی محمد خان ازبک بادشاه توران

پسر جانی بیگ خان خواہرزاده عبد الله خان ازبک است و بعد فوت باقی بیگ خان که برادر او بود بر سریر سلطنت ماوراء النہر و ترکستان جلوس نموده با برادرزادگان واقربا در کمال اشفاق و مہربانی سلوک کرده ایالت ولایت سمرقند به

برادرزاده خرد ایام قلیجان ولد دین محمد خان و ولایت بلخ و شبرغان و دیگر محلات اسطرف آب امو بدو برادر زاده دیگر نذر محمد سلطان داد ایشان بعد از چندی سر از اطاعت او بیرون کشیده علم فتنه و فساد برافراختند تا آنکه ولی محمد خان بلا چار شده استمداد از شاه عباس صفوی نموده عازم درگاه شاه شد و نزدیکه ولی محمد خان داخل شهر گردید شاه عباس بسعادت و اقبال با سایر امرا و ارکان دولت بعزم استقبال سوار شده او را سواره دریافته بمصافحه و معانقه پرداختند و انواع و اشفاق و مهربانی بظهور آورده اشعرا در وند شعرای بلاغت شعار اشعار آبدار و تواریخ مرغوب در سلک نظم کشیدند از انجمله خواجه شعیب جوسقانی این تاریخ گفته

تاریخ

چون گردش های چرخ منقلب
رهنمون شد دولت و را تا نهایت
این قران سعد را تاریخ جو

گشت پیدا در بخارا انقلاب
رو بدرگاه شهنشه مالک رقاب
کرد هم ز اندیشه قدسی خطاب

شاه ترکستان ولی خان آنکه است
شاه عباس قدر قدرت که است
ساخت روشن شمع مجلس و گفت

زیب بخش مسند افراسیاب
کامران و کامبخش و کامیاب
ماه شد مهمان بزم آفتاب ۱۰۱۹

۱۰۱۹

از مصرع آخر هزار و نوزده استخراج می یابد موافق تاریخ توجه با ایران اما وقتیکه بعزم ملاقات شاه فایز گردید آغاز هزار و بست بود آن نیز تعمیه حاصل است و تاریخ دیگر از محمد صالح اینست که موافق سنه هزار و بست ترتیب افتاد

تاریخ

عباس شه آن سپهر احسان
قاآن زمان وصی محمد

کز لطف اوست زیب ایران
اورنگ نشین ملک توران

آمد بدرش ز روی اخلاص
جستم ز خرد چو سال تاریخ

بر دست گرفته تحفه جان
گفت آمده بادشاه توران ۱۰۲۰

۱۰۲۰

میر سنجر

خلف میر حیدر معمائی کاشی است در عهد سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری بوده در ایام اقامت بیجاپور فرمان طلب شاه عباس خسرو ایران با خلعت فاخره بنام او صدور یافته اما پیش از وصول فرمان منشور اجل نامزد او گردید و این واقعه در سنه یکهزار و بست و یک هجری رو داده این مصرعه که تعمیه است در تاریخ وفات اوست

افگند بادشاه سخن چتر سنجری ۱۰۲۱

سوم و عدد زاید را بالحسن تعمیه افگنده یعنی اگر از اعداد بادشاه سخن که هزار و بست و سه میشود دو عدد یعنی عدد حرف با که چتر بادشاه سخن است افگنده شود تاریخ بر آید

تاریخ پل در دهلی

این پل بفاصله دو کروه سمت جنوب از شاه جهان آباد واقع است و مشهور به باره پله در عهد جهانگیر بادشاه مهربان آغا این پل را در سنه هزار و بست و یک هجری بنا انداخته و این تاریخ آن پل مرقوم ساخته

تاریخ

در عهد جهانگیر شاه اکبر شاه
هند را که زمان سلطنتش
سال هفتم ز عهد سلطنتش

آنکه عدلش ضیاست عالم کل
بجهد ای که می نویسد آن مشکل
که مثالش نه چون گل بلبل

دوستان راچه بهتر است افسر
دوستانیست حضرت دهلی
خاصه خاصان مهربان آغا

دشمنان را بسان فاخته غل
طوق از گل گرفته رنگ از پل
خادم قصر شاه خرم گل

گشت روشن چشم گل گل	سال تاریخش از فلک جستم لسته از راه مهربانی پل	گرشود دستگیرش از مدل گفت برد ارخامه وبنویسیس	کرد تعمیر این پل از شفقت

۱۰۲۱

میرزا جعفر قزوینی المخاطب با صف خان

وزیر جهانگیر بادشاه بود و این آصف خان پسر اعتماد الدوله نیست بلکه برادرزاده میرغیاث الدین علی اصفهانی آصف خان است که از خوانین اکبری بمزید حشمت و دولت تقرب و عزت ممتاز بود سلیقه سخنوری درست داشت و مثنوی شیرین خسرو بسیار بی نظیر گفته نامم پدرش میرزا رفیع الزمان بن آقا ملا است در آغاز شباب از ولایت عراق بهندوستان آمده و بتوسط عم خود میرزا غیاث الدین جبین اخلاص بسعادت زمین بوس اکبر بادشاه نورانی ساخته در اندک فرصت بمنصب میربخشی ترقی نموده در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب هفت هزاری رسیده سرفراز بپایه وزارت شده وفاتش در سنه یکهزار و بست و یک هجری بوقوع آمده و تاریخ فوتش که در اقبال نامه جهانگیری و مرأت جهان نما مرقوم است این است

صد حیف ز آصف خان
۱۰۲۱

۱۰۲۱

سلیمه سلطان بیگم

از زوجات حضرت عرش آشیانی بود دختر گلرخ بیگم است و گلرخ بیگم صبیه حضرت فردوس مکانی است و در عقد مناکحت میرزا نور الدین محمد که از خواجه زادهای نقشبند بود منعقد گردیده و دختر او سلیمه سلطان بیگم صاحب طبیعت عالی بود گاهی مصرعی و احیاناً بیتی میفرمودند مخفی تخلص میکرد و این بیت از ایشان است

بیت

کاکلت را گر ز مستی رشته جان گفته ام   مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام

حضرت جنت آشیانی ایشان را به بیرم خان نامزد کرده بودند و در سال جلوس حضرت عرش آشیانی این نسبت منعقد گشته و بعد فوت بیرم خان عرش آشیانی بعقد ازدواج خود در آورده وفاتش بعد از آن سال که میرزا جعفر قزوینی فوت نموده نیز واقع شده یعنی بسال هزار و بست و یک هجری

تاریخ بنای کتاب خانه آخوند ملا یوسف
۱۰۲۱

سلطان العلما برهان الفضلا مولانا یوسف قرا باغی در ولایت بخارا جهت فرزند خواجه یعقوب کتاب خانه در سنه هزار و بست و دو بنا فرمود و این خانه رفیع الشان در عهد خاقان فریدون نشان امام قلیخان در سنه یکهزار و بست و نه بپایان رسیده فضلای زمان تاریخها گفته آورده از آنجمله این تاریخ مقبول مشار الیه گردیده

تاریخ

صاحب این بقعه همنام افلاطون عصر	شد تاریخ بنای خانه این نظام	نزد صیت فهم تو عقل فلاطون است	ای خرد آموز مسیح نفس از یوسف ثانی

۱۰۲۲

راجه مانسنگه ولد راجه بهگوان داس کچهواهه
۱۰۲۲

در زمره امرای کبار الاهر مرقوم است که او در سال سی و یکم سال اکبری همراه پدر خود بملازمت بادشاه رسیده بمنصب پسر ارتقا بر افراخته در کابل بمشاهده شد کوشید و بسا اقامه [illegible] در اکثری معامله مصدر ترددات نمایان شده خصوص در سنه هفتم در کارزار گجرات مشهد شد [illegible] تا [illegible] در جنگ باز امان ناب سنگه زمیندار او دهی پور کار بالظفر آورده چنانچه ملا عبد القادر در

ماست یازدهم

تاریخ

چونکه سردار لشکر رومی	وارد ملک ایروان گردید	دو سه ماهی بد در قلعه نشست	مهره بازی بساط عربده چید
دید کز تیغ شیعیان سیلی	شد ز لشکرش بقتل رسید	لشکر سرداران بسی بشکست	... شهر از خویش ندید
ماه شوال چون به بیست گذشت	ونیز آخرین ... رسید	دولت شاه دین ...	لشکر روم شهر ...
	... تاریخ آن خرد گفت	ابد ... شیعیان ... ۱۰۲۵	

۱۰۲۵

ملک عنبر حبشی

غلام بهادر نظام شاه بادشاه احمدنگر بود که بامارت رسیده چون بهادر نظام شاه در سنه ... هشت و ... اکبر شاه بدست امرایان او افتاده در قلعه گوالیار محبوس شد ملک عنبر مرتضی نظام شاه ثانی را بسرداری نام تخت نشانیده آن ولایت را متصرف خود داشت تا آنکه در سنه یکهزار و بیست و پنج هجری بعد از ... احمدنگر را بدست مردمان جهانگیر بادشاه سپرد در تاریخ این معامله عزیزی این مصرعه تعمیه یافته ع سر غلام بر کنده برکن و حساب طلب یعنی سر غلام که حرف غ است و عدد آن یکهزار میشود اگر با عدد کلمه برکنده که بیست و پنج میشود یکجا نمایند تاریخ سپردن ملک بر آید و ملک عنبر حبشی در عمر هشتاد سالگی در سنه یکهزار و سی و پنج هجری فوت شده در دولت آباد مدفون است

۱۰۲۵

ستاره دم دار

در ماه محرم سنه یکهزار و بیست و هشت هجری مطابق ماه دسمبر سنه یکهزار و ششصد و هیژده عیسوی ستاره دم دار نمودار گشته بود چنانچه صاحب اقبال نامه جهانگیری در واقعات سال سیزدهم از جلوس جهانگیر بادشاه می نویسد که بتاریخ شانزدهم دیماه که مطابق نوزدهم ماه محرم سال مذکور بود پیش از طلوع صبح به سه گهری در کره هوا ماده بخاری بشکل عمودی نمودار شد و هر شب پیشتر از شب دیگر ظاهر میگشت چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد که دو سر باریک و میان کنده ... مانند و سر و پشت بجانب جنوب و روی بسوی شمال منجمان و اختر شناسان قدر قامت او را با صطرلاب معلوم نمودند که بیست و چهار درجه فلکی با اختلاف منظر ... و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در ظاهر میشود و جای اول در برج عقرب ظاهر میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرضی او جهت جنوب ... و دانایان فن نجوم ... را حربه نوشته اند بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره ظاهر گشت که سرش روشنی داشت و تا دو سه گز دمش دراز می نمود و لیکن در طرف دم اصلا روشنی ... نبود از آثار این انچه در وسعت آباد ممالک هندوستان بظهور ... افگنده و با و طاعون است ... [illegible] ... نمود و نشان ... که ... اهل هند ... پیش از ظهور این ستاره یک سال ... ظاهر شده ... هشت سال گشت و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و شاهزاده والا بخت شاهجهان ابواب شورش ... گشت و هفت هشت سال روزگار بدسگال ترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چنانچه ... نشده ... بخواب نگذشت فقط نورجهان بیگم زوجه جهانگیر بادشاه که در سخن گوئی مهارت کمال داشت در ایامی که این ستاره ظهور نموده ... کنایه ... این بیت که ... بسیار پسندیده اند گفته

بیت

۱۰۰۱

* در استفتاح این مثنوی رنگین	نحو تاریخ ختمش از لطایف *

و تاریخ اختتامش که سنه هزار و بست و چهار هجری است این مصرعه افاده میکنند

* الهی عاقبت محمود باشد * ۱۰۲۴

و زلالی در یکهزار و سی و یک هجری وفات کرد و این مصرعه در تاریخ وفات اوست

* از جهان رفت زلالی بجنان * ۱۰۳۱

سلطان خسرو

فرزند بزرگ جهانگیر بادشاه بود و ولادتش در بلده لاهور بروز دوشنبه بست چهارم امرداد ماه الهی سال سی و دو جلوس اکبرشاهی موافق شهر رمضان سنه نهصد و نود و پنج هجری دست داده مادرش که همشیره راجه مانسنگه بود جوده بائی نام داشت چونکه سلطان خسرو داماد اعظم خان وزیر اکبرشاه بود چنانچه بعد وفات اکبرشاه راجه مانسنگه و اعظم خان وزیر متفق شده خواستند که سلطان خسرو را بر تخت نشانند اما جهانگیر پسر را بعد از جنگ بدست آورده محبوس نمود بعد ازین نیز سلطان خسرو از پدر باغی شده سر بشورش بر آورده بود همراهان شاهی حسب الحکم بادشاه او را با همراهیانش بدبختی پسر میرزا شاهرخ و حسن بیگ و عبدالرحیم گرفته و مسلسل بزنجیر نموده بحضور فرستادند بادشاه سلطان خسرو را در حبس نگاهداشتند و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در پوست خر دوخته بعضی بسواری خر تشهیر گردانیدند و دیگران را که رفیق شاهزاده بودند در دو رویه در راه بسته بشهر بردار کشیدند مدتی شاهزاده محبوس ماند آخر از خوف پدر از اکبرآباد گریخته بالهآباد رفت و در انجا رخت اقامت انداخت تا آنکه در سنه یکهزار و سی و یک هجری بتاریخ سیزدهم ربیع الاول درگذشت مزارش در بلده الهآباد بفاصله یک کروه غربی از قلعه موجود است در باغی که مشهور بباغ سلطان خسرو است و گرد باغ مذکور چهار دیواری است سنگین که حسب الحکم جهانگیر بادشاه از باقی مانده چونه و مصالح قلعه تعمیر یافته اما در بعضی تواریخ مرقوم است که در ایامیکه شاهجهان یعنی میرزا خورم حسب الحکم پدر به تسخیر ولایت دکن رفت برادر خود سلطان خسرو را نیز همراه خود برد و در ان دیار در سنه یکهزار و سی و یک هجری او را شهید کرد و در جهانگیرنامه نیز مسطور است که او در دکن در ششم بهمن ماه الهی سنه مذکور بعارضه درد قولنج فوت کرد اگر این سخن راست باشد جای تعجب است که مزارش در شهر الهآباد چگونه تعمیر یافت اما چون باز در همون کتاب مسطور است که بعد تکفین و تدفین حسب الحکم بادشاه نعشش او را بجهت احقاق شهادت او از قبر بر آورده بودند شاید که بعد از ان روانه الهآباد کرده باشند زیرا که قبر مادرش در انجا بود و بالجمله اندرون احاطه مذکور چهار روضه با گنبدهای عالیشان هستند یکی خورد که بطرف مغرب است معلوم نیست که آن مدفن کیست بعضی گویند که این روضه بی بی تنبولن است گنبد دویم عمارتی است سنگین گویند که این مزار مادر سلطان خسرو است و مادر سلطان خسرو که جوده بائی نام داشت سودائی بر مزاج او استیلا یافته افیون خورده خود را هلاک ساخته بود اصل تربت او اندرون روضه است و آن مسدود است از هر چهار طرف و تربتی که بر بلندی سقف است نقلی است از سنگ مرمر ساخته اند و گنبد سیوم بر آن تعمیر یافته تاریخ در باغی که بر لوح مزار و گرد این تربت مرقوم است اینست

تاریخ بر لوح مزار شاه بیگم

چون چرخ فلک ز گردش خود آشفت	در زیر زمین آینه خود بنهفت	تاریخ وفات شاه بیگم جستم	از غیب ملک بخلد شد بیگم گفت

۱۰۱۴

کتبهٔ سمت مشرق

شد بحکم شاه نورالدین جهانگیر عظیم
سال تاریخش بهارگاه صالح قدیم

رفتن شاه عباس صفوی بزیارت خطه نجف و تسخیر نمودن قلعه بغداد

چون در سنه یکهزار و سی و دو هجری شاه عباس صفوی بقصد زیارت روضهٔ شاهنشاه خطه نجف و ائمه کرام بغداد و از اصفهان با قلیلی از جنود قاهره که در رکاب حاضر بودند قدم توکل بر شاهراه مقصود نهاد و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله تاریخ این سفر شد چنانچه رضا محمد توسقا قزوینی بنظم آورده

تاریخ

در بیست که بزم نجف شاه ولایت	سید ناشستن شهنشاه جهان با دل آگاه چون گفت توکلت علی الله روان شد	اسباب نجف رفتن چون گشت مهیا تاریخ همان شد که توکلت علی الله	گردید بسرکرده قدم عازم آن راه

١٠٣٢

در غره ربیع الاول در بغداد رسیده در حوالی مزار ابوحنیفه نزول نمودند و عساکر ظفر مآثر بمحاصره شهر و قلعه مامور گشته بلوازم اسباب قلعه کشائی مشغول شدند و بروز یکشنبه بیست و سیوم ربیع الاول قلعه گردون اساس بغداد که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بود به نیروی اقبال مسخر اولیای دولت گردید

تلسی داس شاعر هندی

برهمنی بود و اشعار هندی و سنسکرت بسیار گفته اشعارش که در دوهره و کبت است در میان هندوان مشهور است بروز ساتین شکل پچه سال یکهزار و ششصد و هشتاد از سمبت بکرماجیت که موافق پنجم ماه شوال سنه هزار و سی و دو هجری مطابق بیست چهارم ماه اکتوبر انگریزی قدیمی سنه یکهزار و ششصد و بیست و سه عیسوی بود در بلده بنارس بر کنار دریای اسی فوت کرده چنانچه از تاریخی که بزبان هندی گفته اند مستفاد میگردد

تاریخ

ساون شکل ستی تلسی تجیو سریر	سنبت سوره سے اسی اسی گنگ کی تیر

شیخ احمد سرهندی

ملقب به مجدد الف ثانی فرزند شیخ عبدالواحد فاروقی است ولادت او در سنه نهصد و هفتاد و یک در بلده سرهند وقوع یافته و کلمه خاشع تاریخ تولد اوست در صغر سن کلام ملک العلام را یاد گرفته بتحصیل علوم پرداخت و سرآمد علمای روزگار و سردفتر فضلای نامدار گردید گویند که در ایام تدریس روزی بخانه شیخ فیضی رفت و شیخ در آن هنگام سواطع الالهام را که تفسیری است بی نقط تصنیف میکرد گفت که مولانا بر وقت رسیده اید مطلبی پیش آمده که بغیر حروف معجمه بیان کردنش متعسر بل متعذر است و من هرچند بتجربه تامل و تفکر غوطه خوردم هرگز گوهر مقصود بدستم نرسید شیخ احمد اگرچه در انشای عبارت بی نقطه چندان اشتغال نداشت اما از ذکای ذهن و رسائی فهم بی تشویش و تامل خیالی عبارت موزون و مسجع انشا فرمود که حیرت نکته سنج در اندیشه تعریف آن ختم الکلام عرق خجالت بر چهره وقت خود می آرد بعد از فوت پدر بخدمت فیض منقبت خواجه فانی از خود باقی بحق رسیده اخذ طریقه نقشبندیه نمود و تالیف فراوان و تصانیف بسیار از و بر صفحه روزگار یادگار مانده وفاتش سلخ ماه صفر در سه شنبه وقت چاشت سنه اربع و ثلثین و الف واقع شده و تاریخ وفات او از مصرعه آخر این رباعی پیدا و با یکقدر زیاده میشود

از سفر جهان بادشاه یافت و در وطن منزری بود تا آنکه رخت هستی ازین جهان بیرون برد و در سراے جهان تا سال فوت او یکهزار و چهل و دو رقم است اما این مصرعه که در تاریخ وفات اوست عدد شش صرف یکهزار و سی و شش مشهور بنابرآن درینمقام نوشته شد .

آفتاب علم را آمد کسوف

١٠٣٦

عبد الرحیم خان خانخانان

عبد الرحیم خان خانخانان است یکی از خوانین اعظم درگاه عرش آشیانی جنت مکانی بوده در قابلیت و استعداد از تمام عیان و یکتای روزگار بود بزبان هندی و فارسی شعر نیکو میگفت واقعات بابری را بحکم عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بتاریخ چهاردهم صفر سنه نهصد و شصت و چهار هجری در لاهور متولد شده و در عمر هفتاد و دو سالگی در سنه یکهزار و سی و شش هجری وفات یافته مقبره او در دهلی متصل درگاه نظام الدین اولیا تا امروز موجود است اما گنبدش شکسته شده رو بانهدام دارد این چند ابیات از وست

ابیات

تنها بشوق نامه ستم تا چند بسته ام خبر این قدر که دلم بخست آرزو میدهد ست هم شد دانم دانم ولی دانم بقدر دانم که پای تا سرم چه نیست و چند

یکلبش صد آب معنا حرف عهد ... ای اهل محبت تمام سوگند است که ... محبت ولی ... که مشتری جنس ... جهان ... چند

در ای حق ... دگر نه خاطر عاشق هیچ خورسند ... بلهوس گلشن ... که از کی ... عشق مانند است

وفات نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی

در سنه هزار و سی و ششم هجری بطرف کابل تشریف بردند از آنجا بکشمیر رفتند و در آنجا بیمار شده کوچ سوی لاهور نمودند در اثنای راه روز یکشنبه بست و هشتم ماه صفر سال یکهزار و سی و هفت هجری که مطابق روز دی مهر پانزدهم یا ماه آلهی سنه بیست و دو از جلوس اکبرشاهی موافق روز باد بست و دوم آبان سال پانصد و چهل و نه جلالی مصادق روز رسل ... ماه قدیمی سال نهصد و نود و هفت یزدجردی مطابق بست و هشتم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار و نهصد و سی و نه اسکندری ملاحق بست و هشتم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار و ششصد و بست و هفت عیسوی موافق روز اماوس پانزدهم کاتک ماه هندی سال یکهزار و ششصد و هشتاد و چهار سمت بکرماجیت بود ازین جهان فانی بعالم جاودانی سفر کرد نعش او را تجهیز و تکفین نموده بطرف لاهور روانه ساختند و بشاه دره آنطرف آب لاهور در باغی که نور جهان بیگم اساس نهاده بود بخاکش سپردند بر مرقدش این آیات مرقوم است بسم الله الرحمن الرحیم هو الغفور ... قال الله تبارک و تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیامة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور ... سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین مرقد منور اعلیحضرت غفران پناه نور الدین محمد جهانگیر بادشاه توفی سنه ... و فضلای عهد تاریخها گفته اند از انجمله این مصرع جهانگیر از جهان عزم سفر کرد و نقش این ابیات در تاریخش گفته که ... از سال وفاتش مشهود است تاریخ شهنشاهی جهان شاه جهانگیر

که هیبت عدل او بر آسمان رفت چو نور الدین محمد بود نامش از آن از نقش نور جهان رفت

١٠٣٧

چه گویم نام وی کز جام سطحی ازین ماتم سرا جنت برین رفت	بعهد عهدش نام ونشان رفت جهان غمگین شده او کامران رفت	گلستان جهان زان نو نگار رفت چو تاریخ وفاتش جست گشتی	بهار ذات او چون در جهان رفت خرد گفتا جهانگیر از جهان رفت ۱۰۳۶

۱۰۳۶

ایام شاهزادگی جهانگیر بادشاه تا روز وفات والد او سی وهفت سال و دو ماه و بست وهفت روز قمری و مدت سلطنت از یوم الوفات پدرش تا روز وفات خودش بست و دو سال قمری و هشت ماه و یازده یوم چنانچه مجموعه عمرش بحساب سال قمری پنجاه ونه سال یازده ماه و دوازده روز نعشش بعد وفات جنت مکانی قرار یافته در بعضی کتب مرقوم است که او بتاریخ بست هفتم صفر سنه هزار و سی وشش هجری فوت کرده و مدت سلطنت او بست و یک سال و هفت ماه و سیزده یوم بوده و مدت عمر پنجاه و هشت سال یازده ماه و ده یوم بود این سخن غلط می نماید او را پنج پسران و دو دختران بودند سلطان خسرو و سلطان پرویز و مرزا خورم یعنی شاهجهان بادشاه و سلطان جهاندار و سلطان شهریار ازان میان خسرو و پرویز و جهاندار در حین حیات پدر فوت شدند و شهریار همراه داور بخش و گرشاسپ پسران سلطان خسرو و طهمورث و هوشنگ فرزندان شاهزاده دانیال بعد وفات جنت مکانی بسعی آصف خان حسب اشاره شاهجهان بادشاه بشهادت رسیده شهبازان خانه عدم شتافتند

سلطان داور بخش

عرف مرزا بلاقی پسر شاهزاده سلطان خسرو بود وقتیکه جهانگیر بادشاه فوت کرد پسرش شاهزاده خورم یعنی شاهجهان بطرف دکن بود بنابران آصف جاه و اعظم خان وزیر بجهت انتظام ملک سلطان داور بخش را از محبس برآورده در راجوری بادشاه ساختند و مکنون ضمیر شان بود که بوقت رسیدن شاهجهان از دکن او را بسریر سلطنت نشانند عزیزی تاریخ جلوس سلطان داور بخش را گفته اما یکعدد از سال جلوس کم میشود

تاریخ

۱۰۳۷

بو نشد سلطان داور بخش از بخت	لبان حور بر روی تخت والا	بجیب فکر سر بردم لبالش	خرد تاریخ گفتا تخت بالا

چون سه ماه و چند روز برین بگذشت و آمد آمد شاهجهان از دکن گوش زد خاص و عام گردید دولت خواهان بادشاه سه روز یکشنبه بست و دوم جمادی الاول مطابق دهم بهمن ماه الهی در ایوان دولت خانه لاهور خطبه بنام شاهجهان بادشاه خواندند و حسب نوشته شاهجهان مرزا بلاقی را که روزی چند بجهت مصلحت وقت بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته محبوس نمود و بست چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه مطابق بست ششم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت آصف خان آن بیچاره را همراه گرشاسپ برادر او و سلطان شهریار را نیز با طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال مسافر صحرای عدم ساخت شخصی در تاریخ وفات سلطان داور بخش گفته

تاریخ

۱۰۳۷

شد سر جهان بادشاه داور بخش	چو بخت بست زعالم شاه ملکها	سپهر جادو رنگی بسر کشید و گفت	نماند مالک اقبال باد بر دولت

در بعضی کتب مسطور است که او در سنه یکهزار و سی و شش هجری بر تخت نشسته و مدت سلطنت او یک سال و چند ماه بود این سخن غلط می نماید

سلطان شهریار

پسر خورد جهانگیر بادشاه بود و دختر نور جهان بیگم که از لطف شیر افگن خان بود در حباله نکاح او آمده بعد وفات جهانگیر

و عبادت ** خواجہ محمد اورا داد ** نیز یافتہ اند و شیخ عبد الحمید شاہجہان نامہ نویس ** دو شنبہ بیست و پنجم بہمن ** یافتہ و شاہجہان بادشاہ سوای سکہ ہای دیگر کہ در زمان ہم رواج بود سکہ زر سرخ بوزن دو صد مہر کہ قیمتش سہ ہزار روپیہ است از زر سکہ گردانیدہ بودند و یکی از آن سکہ کہ در سنہ ۱۰۴۳ موافق سنہ بیست و ششم جلوس ضرب شدہ بود تا امروز در دار العجائب لندن موجود است و در ہر دو طرف آن سکہ این ابیات و غیرہ منقوش

ابیات سکہ

سکہ بر مہر دو صد مہری زد از لطف الہ	ثانی صاحبقران شاہ جہان دین پناہ	روی زر باد از نقش سکہ اش عالم فروز	تا شود از پرتو مہر خورشید روشن چو ماہ

بہ سطر دیگر طرف

از صدق ابوبکر شد ایمان انور	اسلام قوی دست شد از عدل عمر	و دین تازہ شد از شرم و حیای عثمان	از علم علی یافت ولایت نور

بہ سطر دیگر طرف

و اینچنین سکہ برای انعام امیران و منصب داران مقرر بود نہ برای عوام چنانچہ در شاہجہان نامہ مرقوم است کہ در سال سوم از جلوس بتاریخ بیست سیوم جمادی الثانی سنہ ہزار و شصت و ہفت ہجری کہ روز شرف آفتاب بود سیادت خان را بعنایت خلعت و اسپ با زین نقرہ و فیل سرفراز گشتہ بہ پنج شیر روانہ شد و ہمت خان بخلعت و اضافہ پانصدی بمنصب دو ہزاری دو ہزار سوار و اسپ و علم و جاگیرداری دولت سرمی نگر و سلطان نظر را و سیف خان بمنصب ہزاری ششصد سوار و بیک بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا و انعام یازدہ ہزار روپیہ و یک مہر صد تولگی دیگر و بندہ ہمین وزن انتقیز و مناصب گردیدہ رخصت یافتند

تاریخ ۱۰۳۵

حشرش بعلی ابن ابی‌طالب باد

اگرچه ازین مصرعه سه سال از تاریخ فوت کم میشود اما مولف چنانکه در کتاب عالم آرای عباسی یافت نوشت

۱۰۳۵

دیوان خاص قلعهٔ اکبرآباد

چون در سنه یکهزار و چهل هجری دیوان خاص اندرون قلعهٔ اکبرآباد بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافت این ابیات و تاریخ اندرون آن عمارت منقوش نموده‌اند تا حال تحریر موجود است

تاریخ دیوان خاص

ازین دلکشا قصر عالی بنا
سر اکبرآباد شد عرش سا

سپهر و در این سقف اسپهر
کند سرنوشت بدا از جبهه دور

ره جور ازین بنیاد و کلم بسته است
سر زنجیر عدلش ستم بسته است

در ایوان شاهی بصد احتشام
چو خورشید بر چرخ بادا مدام

شهنشاه آفاق شاه جهان
کنارو باد روح صاحبقران

بود صحن با شمع چو سیمای مهر
سر زیرش فتاده چو سایه سپهر

چنین گونه طبع حقایق شناس

بود دلگشش از جبین سپهر
نمایان چو دندان سین سپهر

شرافت یکی آیه در شان او
سعادت در آغوش ایوان او

بنازم بزنجیر کز عدل شاه
همه چشم شد ذره دادخواه

چو ایوان او عالم آرای شد
سر خاک از و آسمان سا شده

بان رونق و زیب و زینت مکان
ندیده بر وی زمین آسمان

پی تاریخ این اندیشه آورده رو
در فیض شد باز از چار سو

سعادت سرائی و همایون اساس

۱۰۴۰

تاریخ قصر که شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل تعمیر نموده و طالب کلیم در تاریخ آن گفته

تاریخ قصر

پیش دولت سرای شاه جهان
طاق کسری جبین نهد بر خاک

طاق ایوان پادشاه جهان

بهر تاریخ قصر او بدعا
قدسیان گفته‌اند از دل پاک

باد محراب انجم و افلاک

۱۰۴۰

میر محمد باقر داماد

تخلص او اشرق است خلف سید محمد داماد استرآبادی است، دخترزادهٔ شیخ علی آملی، پدرش بدین جهت بداماد اشتهار یافته او مولفات بسیار دارد میر مدتی در اصفهان بسر برده در سنه هزار و چهل درگذشت تاریخ فوتش ازین مصرعه استخراج می‌یابد

۱۰۴۰

عروس علم دین را مرده داماد

۱۰۴۰

ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل

نسبت نواب آصف خان است که او برادر نورجهان بیگم بود اصل نام او ارجمند بانو بیگم الملقب بممتاز محل و ممتاز زمان عرف تاج بی بی ولادت ارجمند بانو بیگم در سنه یکهزار هجری واقع شده و در سنه یکهزار و بست و یک در سلک ازدواج شاهجهان بادشاه درآمده و نوزده سال و چند ماه در مشکوی خسروی مانده و چند پسران و دختران ازو متولد شده و چند ازان فوت شدند هنگام وفات بیگم چهار پسران و چهار دختران زنده بودند از پسران یکی محمد داراشکوه که بادشاه او را ولی عهد خود مقرر ساخته مرخص دست خود مید داشتند دوم سلطان محمد شجاع که صوبه‌دار بنگاله بود و از شکست تدبیر و همت و جرات تماشای ملک بار بر سپهر دارا بود داشته و کار تجارت کمپنی انگریز در زمان او بخوبی سرانجام یافته سوم اورنگ زیب عالمگیر که صوبه‌داری

دیاره کن بود حوالی بود چهارم سلطان مراد بخش که صوبه گجرات و تهته و بهکر و غیره بدو تفویض بود و از دختران یکی انجمن آرا دوم گیتی آرا سوم جهان آرائی و چهارم دهرآرا که پیش از تولد اندرون شکم مادر نالیده بود و در روزیکه تولد شده ممتاز زمانی بیگم صاحبه وفات یافت و قصه اش بدین عنوان است که روزیکه دهرآرا بیگم در شکم مادر نالید آواز ناله او همه خادمان و دختران که حاضر بودند شنیدند و متحوف شده در ورطه حیرت مستغرق شدند هر لحظه در رونده بر می آمد و باز کم میشد و طفل اندرون شکم می نالید هر چند که دایه گان محل و دانایان و واقفان بمعالجه کوشیدند سود می نداشت بیگم صاحبه از حیات خود مایوس شده پادشاه را نزد خود طلبید و گریه و زاری نموده عرض نمود که ظاهرست که چون فرزند در شکم بنالد مادرش زنده نماند اکنون که نصیب ما شده عنقریب بسفر عدم میشوم لیکن مراد و وصیت است اول اینکه حق تعالی شما را چهار پسران و چند دختران عطا فرموده است برای نام و نشان همین کافی است چنان نکنی که نسل دیگر از کسی پیدا شود و باهم جنگ و جدل نمایند دوم آنکه بر مرقد من چنان عمارتی تعمیر نمایی که بر منصه ظهور نایاب و کمال لطیف و عجیب باشد بادشاه هر دو وصیت را بجان و دل قبول فرمودند بعد از آن دهرآرا بیگم تولد شد و بیگم صاحبه بعد از ساعتی در گذشت و این واقعه بتاریخ هفدهم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و چهل در برهانپور واقع شده و در باغ زین آباد برهانپور برسم امانت مدفون گردیده و از آنجا در اکبرآباد آورده تا ششش ماه بیرون روضه بر دروازه چوک که زمین افتاده بود امانت داشتند و کاریگران نقشه مقبره بهر یک استادی آوردند چون یکی از آن پسند بادشاه شد تحسین بموجب آن نقشه چوبین تیار کردند بعد موافق آن نقشه روضه که در اکبرآباد بر کنار دریای جمن واقع است حالا بتاج محل اشتهار دارد بموجب وصیت آن با فزونی کیفیتش بانواع سنگهای بیش قیمت در عرصه هفت سال بصرف پنجاه لک روپیه تعمیر ساخت و شاه جهان بادشاه نیز بعد وفات همدرین روضه که یکی از عجائبات روزگارست در پهلوی بیگم مرحوم مدفون گردید بعد فوت بیگم صاحبه شاه جهان بادشاه لفظ غم در تاریخش یافته و بیدل خان در تاریخ وفات بیگم صاحبه این ابیات انشا فرمود

تاریخ

زین جهان رفت چو ممتاز محل	در جنت بر خش حور گشاد
بهر تاریخ ملایک گفتند	جای ممتاز محل جنت باد

(۱۰۴۰)

و اندرونی و بیرونی دروازه های این روضه عالی آیات قرآن بخط طغرا منقوش است و در باب اندرونی روضه طغرا نویس نام خود و سال اختتام آن مرقوم ساخته الفقیر الحقیر امانت خان شیرازی سنه هزار و چهل و هشت هجری مطابق دوازدهم سنه جلوس مبارک و بر مرقد بیگم صاحبه که از سنگ مرمر است یا حی یا قیوم مرقوم است و پائین تعویذ طرف جنوب این یا کلمه منقوش مرقد منوره ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل توفیت فی سنه ۱۰۴۰ و شاه جهان بادشاه نیز در صفت این مکان بهشت نشان ابیاتی انشا نموده چندی از آن این است

ابیات

زهی مرقد پاک بلقیس عهد	که بالوس آفاق را گشته مهد	منور مقامی چو باغ بهشت	سطح چو فردوس عنبر سرشت
بصحنش ز خال معنبر بحور	بجاروب مژگان ورش پیچ حور	جواهر نگاراست دیوار و در	هوا تازه و تر چو آب گهر
عمارت گر این مقدس جناب	ز سر چشمه فیض آورده آب	برین بقعه پاک و الا مقام	نشیمن گزان ابر رحمت مدام
اگر مجرم آرد بدین در پناه	شود او چو مغفور پاک از گناه	اگر عاصی آرد برین روضه روی	گنه نامه خویش را شست و شوی
ز رفت بنظاره این مزار	شود چشم خورشید و مه اشکبار	شود این عمارت نمایند گار	اگر تا شود قدرت کردگار

زبس گوهر زر گرفته است اوج
دو سعد اختر اوج شاهنشهی

مرصع توان کرد تیغ خیال
به برج شرف کرده اند اتصال
خرد بهر تاریخ این عقد گفت

طرب آن چنان طرف این جشن بست
که از فرش تا عرش [illegible]
قران کرده سعدین برج جلال

که دیگر [illegible] در سوال
سعادت گرفته است اوج کمال

کدخدائی شاهزاده محمد شجاع

پسر دوم شاهجهان بادشاه است بیست روز بعد از کتخدائی شاهزاده داراشکوه عقد ازدواج او با دختر میرزا رستم صفوی انعقاد یافت و تاریخ آن جشن فرخنده ازین قطعه ابوطالب کلیم مستفاد میشود اما یک عدد از روی حساب ابجد کم است

تاریخ

امروز که از گلشن امید گل عیش بچین
جشن فرخنده والا گهر عالی قدر

روز کار طرب و عشرت جاوید بود
عالم از دو نزاز کو که عید آمد
بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم

پیش ازانکه هم کنار نور جبین گشتند
پسر ابر ده ماه فلک پادشهی
۱۰۴۲
مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد

بست هم پهلوی گل امید آمد
از پی سال طرب کوکب امید آمد

و شیخ عبدالحمید پادشاهنامه نویس می نگارد که این هر دو جشن کدخدائی در سنه هزار و چهل و دو هجری سرانجام یافته و بعد این سال حسب الحکم شاهجهان بادشاه هفتاد و شش بتخانه در خطه بنارس بخاک برابر کرده شد ۞

تولد سلیمان شکوه

۱۰۴۴ تاریخ بیست و ششم رمضان سال هزار و چهل و چهار در خانه محمد داراشکوه از بطن دختر سلطان پرویز فرزندی بوجود آمده به سلیمان شکوه موسوم گردید که بتکرار یکبار تاریخ ولادت نیز از آن نام مستخرج میگردد

نواب مهابت خان

از امرای کبار و خوانین نامدار بود اصل نامش زمانه بیگ در عهد جهانگیر بادشاه خدمت صاحب صوبگی کابل داشت و بکثرت سپاه و فراوانی اسباب شوکت و جاه از سایر امرا امتیاز داشت و قصه در افتادن او با نورجهان بیگم و قید کردن بادشاه را و بدست آوردن نواب آصف خان اصفهانی را و مقابله او با امرای جهانگیر در جهانگیرنامه و اقبال نامه جهانگیری مفصل مسطور است این واقعه در سنه یکهزار و سی و پنج هجری بوقوع آمده بعد وفات جهانگیر در سال دوم از جلوس صاحبقران ثانی مطابق هزار و سی و هشت هجری سیوم ماه رجب بمنصب صوبگی دهلی سربلندی حاصل کرد و در سنه یکهزار و چهل و چهار وفات یافت از عبارت بیخ خرد تاریخ وفات او بر می آید مولف را چنان معلوم میشود که این تاریخ کسی گفته که از نواب مذکور رنجیدگی خاطر داشت و در اصل [illegible] تاریخ [illegible] دختر جهان تاریخ فوتش را زمانه از راهم گرفت یافته اما یک عدد زیاده میشود و مولانا [illegible] تاریخ [illegible]

تاریخ

فخر ملوک جهان خان مهابت لقب
چون بقضای اله فانی عمر او

آنکه چو او یک خلف مادر گیتی نزاد
رخت ز دنیا به بست روی بخلد نهاد

آنچه به تدبیر تیغ کرد در اقلیم هند
سال وفاتش خرد [illegible] رقم

هیچ توئی [illegible]
گفت [illegible]

و خانزمان نام پسر مهابت خان است که باسم بهراسپ موسوم بود و بعد فوت پدر او نیز بخطاب مهابت خان سرفرازی یافته در زمان صاحبقران ثانی بصوبه داری کابل سرفرازی داشته [illegible] در سنه هزار و هفتاد و هشت فوت کرده ۞

باب یازدهم

تخت طاؤسی

این تخت مرصع موسوم به تخت طاؤسی بود سقف آن تخت را اندرون بیشتر مینا کاری و اندکی مرصع و از بیرون با لعل و یاقوت و دیگر جواهر
مرصع ساخته بر مرمرین اساطین دوازده گانه بر افراخته و بالای آن دو پیکر طاؤس شکل پر از جواهر بود و در میان هر دو طاؤس
درختی مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه نموده و برای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب داده و این تخت
بصرف زیاده از یک کرور روپیه ترتیب یافته و در عرصه هفت سال صورت اتمام پذیرفته و از جواهر آلی که در آن تخت نصب کرده بودند
لعلی بود در وسط آن بقیمت یک لک روپیه که شاه عباس صفوی مصحوب زنبیل بیگ برسم ارمغان بجهانگیر بادشاه فرستاده بود و
او در جلدوی فتح دکن به پسر خود شاهجهان بخشیده و این لعل دوازده مثقال وزن داشت و از آن خواص میرزا الغ بیگ بود و
میرزا مذکور بخط النسخ بر آن لعل این عبارت کندانیده بود الغ بیگ ابن میرزا شاهرخ بهادر بن امیر تیمور گورکان و چون بمرور روزگار
بسلسله صفویه منتقل گشت بفرموده شاه عباس بخط نستعلیق بر آن کنده بودند بنده شاه ولایت عباس و چون بجهانگیر بادشاه
رسید نام خود را با سامی نام پدر بر آن نگاشتند و الحال باسم شاهجهان بادشاه مزین گشته بر آن تخت تعبیه شد شعرای پایه تخت
اشعار آبدار در تعریف این سریر بی نظیر پرداخته و مورخان روزگار برخی از آن اشعار در تاریخ بنا یاد ساخته و نام صاحب
قران ثانی این مثنوی حاجی محمد جان قدسی که متضمن تاریخ است بمینای سبز درون تخت کنده نموده بودند

تاریخ

زهی فرخنده تخت پادشاهی	که شد سامان بتایید الهی	فلک روزی که میکردش مکمل	زر خورشید را بگداخت اول
بحکم کارفرما صرف شد پاک	میناکاریش مینای افلاک	جز این تخت از زر و گوهر چه مقصود	وجود بحر و کان را حکمت این بود
زیاقوتش که در قیمت بها نیست	لب لعل بتان را دل بجا نیست	برای پایه‌اش گوهر کشیده	گهر از فیض خاتم ندیده
بخرج پیش عالم از زر شد چنان پاک	که شد از گنج خالی کیسهٔ خاک	رساند گر فلک خود را بپایش	دهد خورشید و مه را رو نمایش
سزاوار است که سرمایه‌اش بود	زگردون پایه تخت افزود	خراج بحر و کان پیرایهٔ او	پناه عرش کرسی سایهٔ او
زانواع جواهر گشته الوان	خراج عالمی بر دانهٔ آن	در اطرافش بود گلهای مینا	فروزان چون چراغ از طور سینا
چو میکرد از فرازش کوته دست	نگین خویش جم بر پایه‌اش بست	شب تار از فروغ لعل گوهر	توان چید از فلک را دانه اختر
دهد شاه جهان را بوسه جا کی	از آن شد پایه قدرش فلک سا	کند شاه جهان بخشش چو آن تخت	خراج عالمی را هیچ یک تخت
خداوندی که عرشش کرسی اختر	نوازد قدرتش تختی چنین ساخت	اثر باقی است تا کون و مکان را	بود تخت شاه شاه جهان را
بود تختی چنین در خور جلالش	خراج هفت کشور زیر پایش	چو تاریخش زبان پرسید از دل	بگفتا اورنگ شهنشاه عادل

۱۰۴۴

وقتیکه صاحبقران ثانی از سفر اول کشمیر معاودت نموده در قرب مستقر الخلافت اکبرآباد رسیدند ساعت ورود مسعود و جلوس
بر تخت موصوف باختیار اختر شناسان روز جمعه سوم شوال سنه هزار و چهل و چهار هجری مقرر شد و تا رسیدن آن ساعت
در نزدیکی شهر توقف نمودند و غره شوال این سال که مطابق روز چهارشنبه یازدهم مارچ ماه انگریزی [illegible]
سال یکهزار و ششصد و سی و چهار عیسوی [illegible] نیر اعظم [illegible] برج حمل خرامید [illegible] سریر شاه جهان [illegible]
[illegible] بعد از آن بادشاه بتاریخ مقرر داخل شهر شدند و بر آن تخت مرصع جلوس [illegible]
یافت و چون قریب همان ایام یعنی در ماه صیام سلیمان شکوه پسر شاهزاده محمد دارا شکوه [illegible]

کلیم در تهنیت اربع یعنی اول طلوع نوروز دوم و قوع عید فطر سوم شیوع قدوم خجسته لزوم بادشاه بدار الخلافت و چهارم تولد یافتن سلیمان شکوه این قصیده نظم کرده بپایهٔ سریر اعلی معروض داشته

قصیده در تهنیت اربع

خجسته مقدم نوروز و غرهٔ شوال / فشانده اند چه گلهای عیش بر سر سال	بجشن در دم دار الخلافه عید نو است / غبار موکب شاه جهان جهان جلال
شرف پذیر ز نوروز در چنین عیدی / که پادشاه نشیند به تخت استقلال	بوصف تخت مرصع گهرفشان قلم / نهاده الصیت کنند عمر خضر و طول اقبال
هزار سیلان یاقوت شد بدان لعل / بروی ما گرفته است تا نمود جمال	توان ز آتش یاقوت آن چراغ افروخت / که زبان رسد آتش نزاکت آل
قفا دهیر تو یاقوت و لعل بر الماس / چنانچه عکس چراغان فتد بآب زلال	بها ندارد دیگر هرآنچه خواهی هست / ز شان و شوکت و فر و شکوه و جاه و جلال

قصیده درجهٔ قبول یافته و کلیم بسبب آن عنایت خسروی سنجیده شد مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه که هم سنگ برابر باد انعام شد و شاعری دیگر و تاریخ اتمام آن سریر خلافت سریر همایون قضا جعفرانی یافته گویند که تختی بدان قیمت و زیبای در هیچ زمانی و عصری کسی ندیده و نشنیده

بیت

تا نیست بچشم در نیامد ✤✤	هر چند نظاره کرد احول

و این سریر خلافت در دودمان تیموریه تا زمان محمد شاه بادشاه ماند و قتیکه نادرشاه فتح هندوستان نمود آن را از میر عالم ساخته [illegible]

شیخ منیر لاهوری

که ملا شاه بدخشی که از مریدان او بود در عمر هشتاد و هشت ساله در لاهور سنه یکهزار و چهل و پنج بتاریخ هفتم ربیع الاول فوت کرد و در آن بلده مدفون گردیده تاریخش از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارف راه حق بصدق و یقین / خواجه ملا و احمد سنام	شیخ میر آفتاب کشور دین / هر یکی از دولتش رسیده بکام
از ربیع نخست هفتم بود / سال نقلش ملک برج فلک	در دل هفته جلتش فرمود / ز در قم میر خشی سنه لی شاک
قادری بود آن خدا آگاه / در همه عمر خود شده باینده	از مریدان اوست ملا شاه / بخیال زن و غم فرزند
عمر هشتاد و هشت سالش بود / گنبد مرقد مش لاهور است	کان زمان کرد سوی خلد جمعه / هم چو پر جریح چار می سوز است

۱۰۴۵

مسجد اجمیر

این مسجد عالی را شاهجهان بادشاه در اجمیر عقب روضهٔ خواجه معین الدین چشتی بصرف چهل هزار روپیه تعمیر ساخته و در سنه یکهزار و چهل و هفت اختتام یافته و در تاریخ اتمامش بی بدل خان طالب کلیم قصیده گفته از انجمله این چند بیت است با تاریخ

تاریخ

داد بهر عبادت اجمیر / الفیض حرم	سر نوشت ساکنان [illegible] / مسجد کان که تاریخ است
زین چهل شیعی سر که الهی بوده / کعبه حاجات دنیا مسجد شاهجهان	بیشتر ز حمد آن ستم گلستان نگه

باقر خان

در زمان شاهجهان بادشاه ابوالقاسم صوبه الله آباد بود و مدبران شهر در سنه هزار و چهل و هفت هجری فوت شد
و در همین سال خانزمان بهادر در دولت آباد درگذشت

نواب افضل خان علامی

اصل نامش ملا شکر الله است در عهد جهانگیری از شیراز آمده در دکن با خانخانان عبدالرحیم خان همراه گردیده و معرفت ایشان از درگاه جهانگیری منصب یافته و در سنه دوم شاهجهان بخدمت وزارت کل از انتقال ارادت خان برادر آصف خان جعفر بیگ سرفراز گردید و چنانچه تاریخ آن * شد فلاطون وزیر اسکندر * یافته اند و در سنه یازدهم منصب هفت هزاری و چهار هزار سوار بلند مرتبه گشته و در سنه دوازدهم بتاریخ دوازدهم رمضان سنه هزار و چهل و هشت هجری بعارضه جسمانی در لاهور درگذشت عسنه بری تاریخ ارتحالش ازین مصرع برآورده ع زخوبی برده گوی نیکنامی * و نیز علامی از دهر رفت * یافته اند و علامی تخلص او بود

۱۰۴۸

باقر خان نجم ثانی

از امرای صاحب همت و سخا بود و در خدمت حضرت فردوس آشیانی درجه تقرب داشت بصحبت شعرا
مانوس و مالوف بود و بنظم اشعار مشغوف در سنه هزار و پنجاه وداع عالم فانی نمود

۱۰۵۰

غیرت خان

برادرزاده عبدالله خان فیروز جنگ است نام پدرش سردار خان بود در سنه یکهزار و پنجاه هجری در زمان شاهجهان بادشاه فوت کرده و عسنه بری در تاریخ فوتش این بیت خوب یافته

تاریخ

لفظ تاریخ ایشان ام غیرت خان آمد ۲۲۷ — باقی از الوقدر ابجد بگیر در شمار ۱۲۱۱

۱۰۵۰

سید عبدالقادر بخاری اکبرآبادی

در سنه یکهزار و پنجاه فوت شده و تاریخ وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او را ندیده ام تا سنه عارف ذات ایزدی بوده	بود همنام شاه جیلانی گوهر بحر سرمدی بوده سال نقلش که به ز گو سفت	ذات او زینت توکل بود ذات او بود با کمال و وقار عقل شهباز عرش پیما گفت حقیقت	بر ریاض فنا نقش گل بود منبع فیض و مطلع انوار

۱۰۵۰

تاریخ شیخ بهیر غوری

در نزد دهلی درگاه مسجد کبیر قریب موضع سلطان پور در بلده اکبرآباد مزبوره است که آن مدفن او بود که در سنه هزار
و پنجاه هجری فوت کرده و این تاریخ بدان تربت منقوش است

تاریخ

چو عفت زمان بانوی روزگار	بعصمت ره زندگی کرد طی خرد بهر سال وفاتش گفت	شب جمعه و پنجم از رجب بهشت برین بانوی ...	بفردوس اعلی چو شد جای او

۱۰۵۰

تا امروز موجود است و مسلمانان بعید قدیم بروز عیدین دران مکان مجتمع شوند و نماز میگذارند

حاجی محمد جان قدسی مشهدی

از شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرائی که عمین پایه صاحب سخنان است سرفرازی یافته شیخ عبد الحمید صاحب شاهجهان نامه در وقایع جشن نوروز سال هزار و چهل و پنج مینگارد که روز پنجشنبه دوازدهم شوال سال مذکور سریر آرای آسمان چهارم پرتو التفات بر ساحت حمل انداخت شانزدهم ماه مسطور حاجی محمد جان قدسی در جلدوی قصیده که بمدح بادشاه محلے ساخته بود بمیزان سنجیده شد و مبلغ وزن را که هزار و پانصد روپیه شده بود باو مرحمت گردید و در اواسط شهر ربیع الاول سنه تسع و اربعین و الف بعنوان صله شعر صد مهر عنایت شد و در جشن شفا یافتن جهان آرا بیگم در سنه یک هزار و پنجاه و چهار هجری بعنایت خلعت و دو هزار روپیه تمتع برگرفت وقتی قدسی قصیده در مدح عبد الله خان که از اولاد حضرت خواجه بود و منصب هفت هزاری داشت گفته بخدمتش بیرد و در مجلس ایستاده بخواند چون فارغ شد عبد الله خان برخاست و هر دو دستش گرفته بر مسند خود نشانید و خود با پیرهن سفید که در بر داشت بر پالکی سوار شده بیرون رفت و خیمه را با خزانه و جمیع کارخانجات وغیره وجه صله بدو بخشید بعد از چندی قدسی قصیده رنگین تر از ان در مدح صاحبقران ثانی گفته بعرض رسانید بادشاه خبر بخشش عبد الله خان شنیده بود فرمود حاجی صله که عبد الله خان بتو داده است بجلسی نتواند داد پس اقسام جواهر قیمتی طلبیده فرمود تا هفت بار دهانش از ان پر کنند در تذکره مرات الخیال مرقوم است که قدسی در سال یکهزار و پنجاه و پنج فوت شده و ملک الشعرا ابو طالب کلیم در مرثیه او ترکیب بندی گفته و این مصرعه تاریخ یافته مصرعه دردا که طبیل قدسی چنین زندان ست

۱۰۵۵

شیخ کبیر عرف بالا پیر

این شیخ قاسم قادری ست و مزار شیخ قاسم در چنداک کذا ست و روضه شیخ کبیر در قنوج بر کنار دریا کالی نی و آن عمارت عالی از سنگهای رنگارنگ تعمیر یافته و اندرون آن روضه چهار تربت اند یکے ازان تربت فرزند اوست که شاه قادر نام داشت و پیش از فوت پدر در سنه یکهزار و پنجاه دو رحلت نموده و دو تربت دیگر برادرزادگان شیخ کبیر است و شیخ کبیر روز دوشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری انتقال نموده و یکی از پسران او که شیخ مهدی نام داشت در سنه یکهزار و پنجاه و هفت بعد پدر او این گنبد عالی تعمیر ساخته بر پیشانی دروازه گنبد مذکور این عبارت و ابیات مرقوم ست

در خانه اول

این گنبد عالی در زمان المستحق نواب معلی القاب بهادر خان ابن دریا خان افغان غوریه خیل داودزی عمارت پذیرفت

در خانه دوم

این گنبد مکرمه در سنه هزار و پنجاه و هفت هجری در عهد سلطنت ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه تعمیر رسید

در خانه سیوم

تاریخ وفات حضرت شیخ کبیر بالا پیر بن حضرت شیخ قاسم قادری

شنبه هجری سال هزار و پنجه و چار	دوشنبه دهم و دو از رمضان گفت ولیّ حق را اجابت لبیک	کرد کامل قطب زمانه شیخ کبیر روانه گردید زان جهان سوی روضه رضوان	عالم علم و عمل بحر عرفان و عرفان

۱۰۵۴

در خانه چهارم

تاکه نوجوان که بحب نزاد شیخ با آن کمال هست وجود شیخ را راه بود سبب اکراه سال نقلش خرد باهل زمان	شیخ روشن ضمیر را بر دم داد در لباس سپاهیان می بود در حرمگاه خاص شاهنشاه گفت افسوس است قطب جهان	کودکی مرده را به نیم نگاه حامی بادشاه شاهجهان از جمادی نخست سیزدهم روضه الاکبر آباد هست	زنده گردان که حق آگاه بود پیوسته آن ولی زمان بود کان قطب شیخ نهم منزل فیض دیگی ارشاد است

۱۰۵۷ ۱۰۵۷

حضرت ولی محمد نارنولی

بتاریخ بست و پنجم شوال سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده

تاریخ از مخزن الواصلین

آنکه او مرشد خواص و عوام کشف او برتر است از تحریر	هست او را اسم محمد نام کار فیض خالق است از تقدیر سال تاریخ النقل هجر شاد	آنچنان است شد شدی ز حال جمعه و بیست پنجم شوال مظهر الحق ولی اعظم ۱۰۵۷	که بلبستی از جنوب و شمال نقل کرد از جهان خرف ملال

۱۰۵۷

احوال دهلی قدیم و بناء قلعه شاه جهان آباد

در نسخه هفت اقلیم که امین محمد رازی در سنه یکهزار و یک هجری تصنیف نموده مرقوم است که در تواریخ اهل هند آمده که شهر دهلی از اعصار نهایت ابادانی داشته و بعد از آن نوعی خراب شد که مسکن وحوش و ذباب گردید تا آنکه در سنه سه صد و چهار هجری باز ابادانی گشت و قرب سه صد سال هندوان در آن مکان کامجو و کامران بوده اند و در پانصد هشتاد و هشت بر دست سلطان قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند فتح شد و از آن زمان تا حال هندوان دیگر بر آن مکان مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده عمر دهلی قدیم که در زمان سابق آباد داشته الحال خراب است و از عمارتی که باقیمانده مسجد است که هزار ستون در آنجا بکار رفته و در بیرون مسجد مناره است در کمال بلندی که بعکس را قدرت بالا رفتن آن نیست و در این مناره را که پیموده اند هشتاد قدم گفته اند و ارتفاعش را صد و سی ذرعه اما دهلی نو به یک فرسنگی شهر قدیم بر کنار آب جمن در سال ششصد و هشتاد و هشت هجری باهتمام سلطان جلال الدین خلجی بنا شده و این شهر در غایت کیفیت و لطافت هوا است و در این شهر چند آن بنیات جنت نشان و عمارات دلپذیر است که خامه دو زبان از تحریر آن بتقصیر قائل است از آنجمله مضجع جنت آشیانی همایون بادشاه است که عمارتی بدان لطافت در این عصر و زمان ساخته نشده و در بیرون شهر عمارتیست موسوم به شکارگاه سلطان فیروز شاه و در میان عمارت عمودی بر آمده است که قریب سی ذرع ارتفاع و سه ربع سطبری دارد و از روی قیاس چنان فهم میشود که یک لخت سنگ است و این عمارت سه مرتبه است ما دام که بیخ این عمود بزمین نرسیده باشد و سی ذرع دیگر بخاک خشت و گل محکم نشده باشد ایستادن آن ممکن نمیتواند بود و بدین تقدیر عمود مذکور شصت ذرع طول داشته باشد بر پا داشتن آن نوع از محالات است فقط و این عمود و مناره که مذکور شد الی الان در دهلی موجود اند و صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه بنای قلعه دار الخلافت شاه جهان آباد و شهر را در سنه یکهزار و چهل و هشت هجری انداخته

قلعه دار الخلافت شاه جهان آباد

این قلعه عالی در عهد دولت شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه اساس یافته و بنای این قلعه و شهر را بعد از گذشتن پنج ساعت از شب جمعه دوازدهم ماه که بیست پنجم ذیحجه سنه یکهزار و چهل و هشت هجری مطابق نهم اردی بهشت سال پانصد و شصت

11

باب یازدهم

و یک ملک شاهی مطابق سیزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و ششصد و سی و نهم عیسوی قدیمی در دوازدهم سال جلوس موافق
مه‌چین که در پیشگاه خلافت مقرر گشته بود نهاده اند و این حصار عالی باهتمام عزت خان و الله وردی خان و کرمت خان
با سایر عمارات دیگر مثل امتیاز محل معروف به رنگ محل و شاه محل معروف به دیوان خاص و دیوان عام و خوابگاه و تسبیح خانه
و نقارخانه و حمام و باغ حیات بخش وغیره در عرض نه سال و سه ماه بصرف لکها روپیه بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول
سنه بست و یک جلوسی موافق سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری باتمام رسیده در دوم بشاه جهان آباد گردید و صاحب
قران ثانی همون روز وقت داخل شدن درین عمارت جشن عالی ترتیب داده و سیرچی کاشی تاریخ اتمام آن گفته از نظر شاه
گذرانیده پنجهزار روپیه صله یافته تاریخ اینست

تاریخ

شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد

1058

۱۰۵۸

و این قلعه مشتمل است بر چهار دروازه و دو کهرکی و بست و یک بروج از آنجمله هفت بروج مدور و چهار بروج مثمن اند
بر محرابهای شه‌نشینی که اندرون خوابگاه بادشاهی است این کتبه که از اسعد الله خان وزیر انشا نموده مرقوم است

کتبه

بر محراب جنوبی

سبحان الله این چه منزلهاست رنگین و نشیمن های دلنشین قلعه بهشت برین چون گوییم که در بساط همت
بلند بنیاد ستایش آرزومند اگر ساکنان اطراف و اکناف به زبان بیت العتیق بطوافش آیند رواست و اگر
نظارگیان انفس و آفاق مثل حجر اسود به تقبیل آستان رفیع الشانش شتابند سزا آغاز قلعه و الاکه از
کاخ کردون برتر است در سنگ سد اسکندر و این عمارت دلکشا و باغ حیات بخش که در منازل چون روح
در بدن است و شمع در انجمن و نهر اطهر که آب صافش بینا را آیینه جهان نماست و دانا را انعکاس غیب پرده کشا و
دالبشارها که هر یک گوی سپیده صبح دمست با وجه آرایی دقلم و فوارها که هر گردش نیز نور را

بر محراب شمالی

با مصافحه آسمانیان مایل بالای منزل است با انعام زیبایان نازل و حوض که همه از آب زندگانی پر اجتعار شک
نور و چشمه خورشید روز دوازدهم ذی الحجه سال جلوس دوازدهم اندرون مطابق هزار و چهل و هشت هجری
بعالمیان نوید کامرانی واداد و انجامش که بصرف پنجاه لکهه روپیه صورت پذیرفت بست و چهارم ربیع الاول
سال بست و یکم جلوس همایون موافق سنه هزار و پنجاه و هشت اتفاق افتاد و هشت نزوم گیتی خداوند کیهان
خداوند باسلطنت این مبانی آسمانی شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی است
در فیض بر روی جهانیان کشاد

ابیات که بالای زر مرقوم است

شهنشاه آفاق شاه جهان	باقبال ثانی صاحبقران	در ایوان شاهی بفرخنده شام	چو خورشید به چرخ بار الهم
اساس ست تا اکبر این بنا	ز توقیر اقبال او عرش سا	زهی دلنشین قصر آراسته	بهشتی قصد خوبی آراسته

شرافت کی آید در شان او	سعادت در آغوش ایوان او	مسجد در این سرای سرور	گنبدش نوشت بدار چهره دو در
بپالین سر صدق سر کرده سود	چو دریا چون آبرو دلیش زرد	زمانه چو دیوار او بر فراشت	به پیش ارخ مهر آیینه داشت
ز بس روی دیوار آراسته است	ز نقاش چین رو دنا خواسته است	چنان بر سرش دست ایام گرد	که گردون بلندی از دوام گرد
ز دوار که حوض دریا نشان	بآب زمین شیشه زد آسمان	چو جای شهنشاه عادل بود	ازان بادشاه منازل بود

و اندرون دیوان خاص بآب زر این کتبه مرقوم است

اگر فردوس بر روی زمین است	همین است و همین است و همین است

مسجد جامع اکبراباد

این مسجد عالی که متصل دروازه قلعهٔ اکبراباد است تعمیر ساختهٔ جهان آرا بیگم دخت سیومی شاه جهان بادشاه است
که بصرف پنج لکه روپیه در عرصه پنج سال در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری صورت انجام یافته طولش یکصد
و سی ذراع و عرض صد ذراع و فضاے صحن هشتاد ذراع بادشاهی مشتمل بر سه گنبد عالی و پنجاه ایوان است
و این کتابه بخط طغرا بر گرد محراب دروازه اندرونی آن عمارت عالی بر سنگ مرمر مرقوم است اما بعضی عبارت
آن در ایام غلبه میرتهه و جابجا بضرب گوله هاے توپ زایل گشته و سنگ مرمر جابجا شکسته بود بحکم صاحبان انگریز
باز مرمت گردید کتابه اینست کتابه ― این مسجد لیست شریف خداپرستان روی زمین را و کعبه ایست
منیف عبادت گزین را منظریست نورافزا دیده دران عبادت آیین را و مسکینیت دلکشا عارفان حقیقت بین
را که به امر رفیع القدر نواب فلک جناب خورشید احتجاب آفتاب همت نقاب عفت سیده نسا زنان صاحبه
نسوان دوران ملکه جهان مالک گیهان ناموس العالمین اعزاز اولاد سیدالمومنین جهان آرا بیگم در عهد
سعادت عهد صاحب عصر ذاتی دهر ظل ظلیل حضرت سبحان خلیفه جلیل ایزد منان باعث امن و امان
بادشاه هفت اقلیم برآرنده تخت و دیهیم حارس ملک و ملت قامع جور و بدعت بادشاه دین پناه
شهنشاه حق آگاه مظهر کرم و جود برگزیده حضرت معبود فرمان فرماے بحر و بر دادده عدل گستر افراز
بر و احسان جهانبان ملک ستان مقنن قوانین رعیت پروری و بر دریده نوازی ابوالمظفر شهاب الدین
محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی بمبلغ پنج لکه روپیه که قریب هفده هزار تومان رایج
ایران و بست و پنج لک خانی نقد توران باشد در عرصه پنج سال صورت انجام پذیرفته در یازده و دالی انبار
این بنا رفیع را چون بیت المعمور پایدار و این اساس منیع را چون کاخ فلک برفراز داراد
است اثار یانه مبانی خیرات عامه مراسم خیرات عاید کرداناد تم فی سنه

باب بقی احوال سلاطین روم

چو سلطان احمد پسر سلطان محمد چهارده سال در روم حکومت نموده در سنه هزار و بست و شش درگذشت
برادرش سلطان مصطفی بر سریر فرمان روائی نشست و بعد حکومت یکسال سه ماه معزول گشت و برادرزاده
او سلطان عثمان بادشاه شد و بعد از حکومت چهار سال مقتول گردید و سلطان مصطفی عم او بار
دیگر یک سال و چهار ماه سلطنت راند و باز معزول شد و سلطان مراد برادر سلطان عثمان بر سریر سلطنت

بابت یازدهم

جلوس نموده هفده سال فرمان روائی نمود و بعد از و سلطان ابراهیم نه سال و بعد از و پسرش سلطان محمد در سنه هزار و پنجاه و هشت بر سریر سلطنت نشست و این مصرعه در زبان ترکی از تاریخ ولادت او خبر میدهد

نور در کلدی محمد صلب ابراهیم دن

اعظم خان

برادر آصف خان جعفر بیگ بود در سنه دویم جهانگیری بمنصب هزاری و بخطاب ارادت خان سربلندی حاصل ساخته در سنه احد شاهجهانی باضافه هزاری و بوزارت کل سرفراز شده در سنه سیوم بخطاب اعظم خان بلند آوازه گردیده در سنه بست و یکم بفوجداری جونپور سربلندی حاصل ساخته و در سنه بست و دوم یعنی بسال یکهزار و پنجاه و هشت هجری در عمر هفتاد و شش سالگی در بلده جونپور درگذشت و در باغی که پیش از انقضای ایام حکومت بر کنار دریای بلده مذکور احداث نموده بود مدفون گردید تاریخ فوتش از کلمهٔ اعظم اولیا[۱۰۵۹] استخراج می یابد و بلده قلعه اعظم گده که قریب شهر جونپور است آباد و احداث نموده اوست پسرش بعد وفات او بخطاب اعظم خان سرفرازی یافته در سنه احد عالمگیری در جنگ اکبرآباد با سلطان دارا شکوه بکار آمد ۱۰۵۸

فتح قلعه قندهار از شاه عباس ثانی صفوی

چون در سنه یکهزار و پنجاه و نه شاه عباس ثانی بادشاه ایران قلعه قندهار را فتح ساخته از دست مردمان شاهجهان بادشاه برآورد ارباب طباع سلیم را در فتح این قلعهٔ مشیدة البنیان تواریخها بخاطر رسیده در رشتهٔ نظم و بیان کشیده از آنجمله این مصرعه از خان ذیشان رسته قلیخان قورچی باشی است مصرعه بود اولین فتح صاحب قرانی[۱۰۵۹] و دیگر شاعران نیز چنین یافته مصرعه لی یکشاه قندهار ایضا دست ولایت نمود[۱۰۵۹] ایضا که گشت مملکت هند قندهار[۱۰۵۹] بعد ازین در سنه یکهزار و شصت و دو شاهزاده اورنگ زیب و در یکهزار و شصت و چهار شاهزاده دارا شکوه پسران شاهجهان بادشاه برای تسخیر این قلعه بقندهار رفتند دست بنیل مقصود در رجعت نمودند ۱۰۵۹

شیخ محب الله الٰه‌آبادی

او در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در الٰه‌آباد فوت کرده در ان بلده مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

شیخ عرفان پناه عالی جاه	مظهر فیض حق محب الله
سال ترحیل او بنیک نسق	گفت تو کمّل الشیوخ مظهر حق
گوهر معدن حقایق بود	آنکه در رتبه فایق بود
رفت او مست در الٰه‌آباد	منبع فیض و منزل ارشاد

۱۰۵۸

سید نعمان اکبرآبادی

او بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در اکبرآباد فوت کرده در انجا مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

میر نعمان که مظهر دین بود	تابع خاتم النبیین بود
زبده آل مصطفی بوده	قرة العین مرتضی بوده
عارف ذات ذو الجلال بدان	شیخ تقوی به کمالش دان
بود تاریخ سیزدهم صفر	که ز دنیا شد آن ستوده سیر

سال نقلش سروش فرمود | میر فیضان شستون درین بود | بروضۂ او باکبرآباد است | تا قیامت بفیض آباد است

۱۰۵۸

میر صالح الملقب بکشفی

پسر عبد الله مسکین است در سنه یکهزار و شصت هجری در اکبرآباد رحلت نموده دران مقام مدفون گردید

تاریخ از کتاب بحر الواصلین

میر صالح که اهل عرفان بود | صاحب کشف راز یزدان بود
عقل تاریخ آن ستوده نژاد | گفت کشفی بجلد آب بداد
بدفن او باکبرآباد است
ذات پاکش که از حق آگاه است | لمعه نور نعمت الله است
با سال وصال آن خسرو | دانی خلد میر صالح کو
زجوش الفقیر ایزدی شاد است
۱۰۶۰

۱۰۶۰

مسجد اکبرآبادی

این مسجد عالی را که سراسر از سنگ سرخ است در شاه جهان آباد اندرون فیض بازار واقع است اعز النسا بیگم عرف اکبرآبادی محل زوجه شاه جهان بادشاه در سنه یکهزار و شصت هجری تعمیر ساخته بود بر دروازه‌اش این کتبه بخط نسخ منقوش است

کتبه

این مسجد فیض انتما و سرا که راحت جا و حمام لطافت اما و چوک دلکشا که عبادت گاه حق پرستان روزگار و روح افزای مترددان اقطار و نزهتکده آسمانیان و دار الفیض زمینیان است در عهد سعادت مهد بادشاه اسلام کهف انام سایه والا پایه پروردگار خلیفه برگزیده کردگار رحمت اعم ذی الجلال مظهر ایزد داور بیمثال ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی پرستار خاص بادشاهی پرستنده با اخلاص ظل الهی موفقه خیرات و مبرات محرزه سعادات و حسنات اعز النسا مشهور باکبرآبادی محل بفرمان معلی بنا کرد و بجهت ابتغای رضای الهی و اقتنای ثواب اخروی و حاصل سیری و محبوبی با حقوق مرافق داخله و خارجه وقف لازم شرعی نمود و مقرر ساخت که اگر مرمت این امکنه احتیاج افتد آنچه از حاصل این موقوف بعد الترمیم باقی ماند بخدمت مسجد و حمام و طالب علم رساند والا تمام را بجماعه مسطوره بدهند این منازل فیض در عرض دو سال بصد و پنجاه هزار روپیه آخر شهر رمضان المبارک سال هزار و شصتم هجری مطابق بست چهارم سال جلوس عالم آرا صورت انجام پذیرفت ایزد تعالی اجراین خیر جاری و نفع باقی بروزگار فرخنده آثار بادشاه دین پرور حق گزین حقیقت گستر بانی این مبانی عامره عاید گرداناد آمین یا رب العالمین

میر ابو العلا اکبرآبادی ابن ابو الوفا حسینی

در سنه نهصد و نود هجری ولادت یافته جد او امیر عبد السلام در زمان خلافت اکبر بادشاه از سمرقند بهندوستان آمده باز مراجعت نموده بزیارت بیت الحرام رفته و همانجا وفات یافته پسرش امیر ابو الوفا در بلده فتحپور سیکری وفات نموده نعش او را بدهلی برده متصل مدرسه لعل دروازه مدفون ساختند امیر ابو العلا بعد وفات والد در خدمت خواجه محمد فیضی که جد مادری او بود تربیت یافته و خواجه موصوف در عهد محمد اکبر شاه همراه راجه مان سنگه که متعین صوبه بنگاله بود بلقب جداری بردوان قیام داشتند

بعد از آنکه خواجه مسطور بدرجهٔ شهادت رسید راجه مان سنگه منصب سه هزاری ذات و سه هزار سوار بنام
امیر ابوالعلا تجویز نموده آنجا را بایشان تفویض ساخت در اوایل سلطنت جهانگیر بادشاه ترک هوا و حرص
دنیا نموده باجمیر رفتند و از آنجا باکبرآباد آمدند و در آنجا دست بیعت بعم خود امیر عبدالله که هم خسر ایشان
بوده دادند و امیر عبدالله قطب وقت خود بود و بظاهر وضع نوکری اختیار نموده در زمان اکبرشاه با منصبے
بودند و منصب و حکومت دهلی داشتند در اواخر عمر بنظامت و صوبه داری برهانپور ممتاز بود وفات او
بتاریخ بیست و دویم شهر ذی القعده سنه [illegible] داده و قبرش و قبر پیر او خواجه محمد یحیی بر کنار دریاے جمن
مقابل گهات بلده اکبرآباد واقع است بعد وفات او امیر ابوالعلا بمسند ارشاد نشستند بر وجد و سماع
مے پرداخت گاه گاهے وقت استیلا وجد این بیت خواجه حافظ رحمه میخواندند بیت فیض روح
القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و از جملهٔ کشف و کرامات او که در کتاب
تحفة العارفین تصنیف حیات الله احراری مسطور اند طرفه تر یکے اینست که روزے امیر ابوالعلا با یاران
حلقهٔ محفل معارف گذاری بسته بودند که ناگاه جوگی با قفس سارک وارد شد فرمودند که قفس را از جوگی باز نموده
یاران پنهان کردند آنحضرت وضو ساخته دوگانهٔ وضو ادا کرده قطرهٔ چند آب وضو بر آن قفس زدند بمجرد
آن سارک از قفس بر آمده بزنے زیبا شکل و رعنا شمایل متشکل گردید چون استفسار حالش کردند معلوم
شد که دختر کسی بوده و این جوگی برده مبتلا شده بقوت سحر او را سارک ساخته با خود مے داشت و
در شب باز بر حالت اصلی آورده حظ نفسانی خود مے نمود آنحضرت زن را فرمودند اگر ترا هواے رفتن
خانمان خود باشد رسانیده شود گفت مقدر من چنین بود حالا مے خواهم که در کنیزی شما باشم بعد از آن
زن و جوگی هر دو مسلمان شدند والله عالم بالصواب و آنحضرت زن مذکوره را بنکاح جوگی در آوردند و نام آن جوگی صوفی [illegible]
نهادند او هم یکے از اهل الله گردید قبر او در جوار مزار آنحضرت موجود است و نوشته اند که امیر
ابوالعلا از بدو تے عارضه سوزاک داشتند آخر الامر بعلت استسقا آن صاحب فراش شدند و چندے پیش از
رحلت طعام و آب ترک کرده بودند وفاتش بروز سه شنبه وقت صبح نهم صفر سنه یکهزار و شصت و یک
هجری بوقوع آمده مدت عمرش هفتاد و یک سال بود مزارش در اکبرآباد از شهر بیرون بمسافت یک کروه
بطرف شمال متصل قدم رسول که آنرا کربلا نیز گویند لاحق بزمین سلطان گنج واقع است و چهار دیوار
وسیع دارد و متصل تربت او مرقدے چند اند هر سال بروز وفات زایران در انتظام [illegible] براے زیارت
قبر او جمع میشوند تعویذ قبر او از سنگ مرمر است و بران سبحان ربی الاعلی منقوش ست و بطرف پایین
یک لوح از سنگ مرمر نصب کرده اند و بران این ابیات که تاریخ وفات او تصنیف امیر افضل
احراری کنده است

تاریخ

آن امیر سعید [illegible] یکان [illegible] / مرشد [illegible] سالکان [illegible]	حیف کرد [illegible] نهان [illegible] / [illegible]	[illegible] / مرشد [illegible]	[illegible] هزار [illegible] / [illegible]

وفاتش در سنه یکهزار و شصت و دو هجری واقع شده و یکی از مریدان الشیخ کریم الله بهار نپوری در تاریخ او گفت

تاریخ

قال العشق لم یزل نشان الیقین	فیض الرّحمن یگانه درگاه ذوالجلال	چون دانسته نظام دل از روز اول	تاریخ انتقال پی او نظام دل

۱۰۶۲ — ۱۰۶۲

موتی مسجد

این مسجد که اندرون قلعه اکبرآباد است سراسر از سنگ مرمر است بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافته در سنه یکهزار و شصت و سه هجری باختتام رسیده این چند عبارت اندرون مسجد مذکور مرقوم است آیت انّما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر الخ بیت المعمور ثانی کر صبح در جنب صفای آن شامی است تیره و طور ثانیست که از فروغ ضیای آن خورشید ذره ایست خیره کرسی پایه ارتفاعش باساق عرش همدوش گنبد فیض بارش با بروز فردوس همآغوش بنیان عالیشانش بنیان لمسجد اسّس علی التقوی و ذروه سپهر افرازش ترجمان فاستوی الی السماء و هو بالافق الاعلی هر گلدسته اش دسته نوری بانوار کواکب بسته یا فواره فیض از چشمه آفتاب جسته هر کلس زرینش شمع فروغ بخش قنادیل آسمانی هر محراب نور آگینش هلال نو در سان عید جلوه داده اسپ ... نظر از فرش قلعه المعلی نام مستقر الخلافت اکبرآباد که بازمردین حصار سبع سیّار برتر است کوی پاله ایست و در بدر منور که در فضای سپهر سحاب رحمت مر آنی است مبین یا دایره ایست گرد مهر انور که بر تر شیخ انظار است ثانی است مبین بمانا بهشتی قصریست دالالاربک لوری لالاکار از سر اغاز نموره دنیا مسجدی سراسر از سنگ مرمر مصفا عدیل آن بر روی کار نیامده و از بدو ظهور عالم صدی سرا پا منور و مجال النظر آن جلوه ظهور نداده بفرمان خاقان سلیمان احتشام و سلطان نبیل احترام جهره افروز سلاسل بالی ساحت جهانبانی شهنشاه عرش بارگاه ظلّ الله خلایق پناه موسس ارکان خلافت مرصص بنیان عدل و رافت که جبین قدسش زمین را بر آسمان سرآمد آن ناروا و روز نوبت آسمان را بار بان فراوان نیاز بخشت و دولت را از عشق خدمتش در دوام مدار است ملک و ملت را با جمال طاقتش کمال هواداری باد بهشت از خاک درگاه فلک جاهش در و یزه گری آتش دوزخ از آب شمشیر دشمن کاهش ظلمه خوری سایه نمایی مملکت ز دو استواری ٭ اساس عدل را زو پایداری ٭ عوام از چشمه شیخ ظفر تیغ ٭ که بمانه کنار ابر بهر جهانبانش را فلک خدمتگاری ٭ جبینش را صحر آیینه داری ٭ قطب آسمان دین پرورد وی و مهر بلیغ تو از بیت مرکز دوران عدل گستری و مملکت طرازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بنا یافته و در عرض هفت سال بصرف سه لک روپیه اواخر سال بست و ششم جلوس اقبال مانوس مطابق سنه هزار و شصت و سه هجری سرانجام در رسید و تاج اختتام بر سر گرفته از درگاه بیامن نیت حق طویت این بادشاه دین پناه همگنان را توفیق ادای طاعات و اقتنای حسنات روزی افزون کناد و راجز دالت وهر ابیت تا آثار روزگار فرخنده آثار این حق گزین حقیقت آگاه عاید گردانا د آمین یا رب العالمین فقط

شیخ عبد الله

مشهور بمیان گل لقب فضل موصوف و لعلو فطرت و جودت طبع معروف بود تاریخ رحلت او ٭ قیل او فضلو باسلام آمنین ٭ یافته اند

۱۰۶۳

۱۰۶۳

میر الهی

شاعری از سادات رشید اباد من توابع همدان است در اواخر عهد جهانگیری بهند آمده در سلک ملازمان صاحب قران ثانی انتظام یافته دیوانی مشهور دارد در مرات جهان مرقوم است که الهی در سنه هزار و پنجاه و هفت فوت کرده و در کتابی دیگر خوانده ام که فوتش در سنه هزار و شصت و چهار هجری واقع شده چنانچه غنی کشمیری موافق این سال تاریخ یافته

تاریخ

۱۰۶۴

منیت دور از صحبت اهل	که لب گور در آید بسخن	بر سر خاک او ارباب زبان	جامه پوشید سیه چون آسمن
	گفت تاریخ وفاتش طاهر	برد الهی ز جهان کرسی سخن	

میر یحیی کاشی

از شعرای پای تخت صاحب قران ثانی بوده تاریخ اباد شاهجهان اباد بسیار خوب یافته و بادشاه صله آن پنجهزار روپیه عطا فرموده و فاتش شاید که در سنه هزار و شصت و چهار دست داده و این بیت با تاریخ وفات بر لوح قبرش نوشته اند ایکه از شوارع راه فنا ترسی ز کس * بسکه آسان است این ره بتوان خوابیده رفت * و تاریخ این است

۱۰۶۴

* احیای سخن چو کرد یحیی جان داد *

مسجد دائی

این مسجد که مشهور است به دائی کی مسجد در شاهجهان اباد بر راه دسنبله دروازه واقع است در سنه یکهزار و شصت و چهار هجری تعمیر یافته و مرمتانی آن این تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۰۶۴

شکر الله که گشت این مسجد	از شرف سجده گاه اهل نظر	سال تاریخ او خرد گفتا	گشته آباد کعبه دیگر

حضرت سید باقی

در سنه هزار و شصت و پنج بقصد طواف کعبه برفت در راه مسافر دار البقا شد تاریخ وفاتش از مجز الواصلین نوشته شد

تاریخ

۱۰۶۵

عمده دین و دنیا قدوه کون و مکان	قبله اهل جهان کعبه ترس بستان	میر باقی مرشد آفاق از لطف خدا	چون از این دار الفنا شد جانب عرش جنان
	ساعت و روز و مه و سال مماتش عقل گفت	صبح شنبه پنجم شوال باقی دار جهان	

شیخ عبد اللطیف برهان پوری

در سنه هزار و شصت و شش وقتیکه شاهجهان بادشاه بسیر حیدر اباد متوجه شده بود در برهانپور فوت شده و در آن بلده مدفون گشت تاریخ است * اه از آن شیخ کامل

۱۰۶۶

شیخ اسمعیل چشتی اکبر ابادی

او در ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و شش هجری در اکبراباد فوت کرده و در آنجا مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مجز الواصلین

۱۰۶۶

شیخ عالی مقام اسمعیل	بود ز اهل جمعیت بود و کمیل	گفت تاریخ نقل او هاتف	ماه فردوس و جنت اسمعیل

ایضاً

الخاقان الاعدل الاعظم والقاآن الاجل الاکرم ابوالمظفر شہاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاہجہان بادشاہ غازی لازالت رایات دولتہ المنصورۃ واعلام الحضرت مشہورہ کہ دیدۂ بصیرت حق بینش از مشعشۂ انوار ہدایت انما یعمر مساجد اللہ

بر دروازہ سوم

من آمن باللہ والیوم الآخر مستنیر است و آئینۂ ضمیر صادق گزینش از اشعۂ مشکات روایت احب البلاد الی اللہ مساجدہا فروغ پذیر این مسجد کہ اساسش گردون تماس کہ گر بمد لمسجد اسس علی التقوی بیان بنیانش پایدار است و بیت اللہ فی الارض بر رواسی نشانش نشانہ عمود کلیمای استوار آن قبۂ فلک سان ایش از طبقات آسمان گذشتہ بشمسہ قطب ساق سپہر شانش با اوج کیوان پیوستہ

بر دروازہ چہارم

گر ز طاق و قبۂ مقصورہ اش جوئی نشان * ہیچ نتوان گفت غیر از کہکشان و آسمان * قد بودی قبہ گر گردون نبودی ثانیش * طاق بودی طاق گر جفتش نبودی کہکشان * فروغ شمسہ بیش طاق جہان نمایش روشنی بخش مصابیح سموات پرتو گلشن گنبد عالم آرایش نور افزای قنادیل جنات منبر سنگ مرمر چون منبر مسجد اقصی مرقات

بر دروازہ پنجم

مقام قاب قوسین او ادنی محراب فیض گسترش مانند صبح صادق گشادہ پیشانی بشارت رسان و اقف جار ہم من سبیل الہدی الواب رحمت آیاتش صلای واللہ یدعوا الی دار السلام بسامع خاص و عام رسانیدہ منار سپہر مدارش ندای کنتم خیر الذین احسنوا الحسنی از نہ رواق گنبد فیروزہ فام گذرانیدہ سقف رفیع با صفایش تماشا گاہ روحانیان کرہ افلاک بر دروازہ مسانہ کتبہ یا دسی بخط طغرا نوشتہ است

بر دروازہ ہفتم

صحن وسیع دلکشایش سجدہ گاہ پاک نژادان معمورۂ خاک روح فضای فیض انتمای طیب ہوا روح افزایش از روضۂ رضوان حکایت کردہ و نمودیست از معین حوض دلنشین لطافت آمایش از چشمۂ سلسبیل خبر دادہ در روز جمعہ دہم شہر شوال سال ہزار و شصت ہجری موافق سال چہارم از دور سوم جلوس میمنت مانوس بساعت خجستہ

بر دروازہ ہشتم

و طالع ہمایون سرمایۂ اقبال و دولت بپایۂ اتمام رسید یافت و در عرض مدت شش سال بحسن سعی کارپردازان کارداں کارگزار و فرط اعتقاد و اہتمام کارفرمایان صاحب اقتدار در ذل جہد و جہد استادان ماہر دانشور و وفور کوشش پیشہ کاران چابک دست صاحب ہنر و اتفاق مبلغ دہ لک روپیہ صورت انجام و طراز اختتام پذیرفت و مقارن اتمام در روز عید فطر

بر دروازہ نہم

بفر قدوم اقدس بادشاہ ظل اللہ صاحب نیت خداآگاہ زیب و زینت گرفت و باقامت نماز عید و ادای وظایف اسلام چون مسجد الحرام در عید الضحی مرجع طوایف انام گردید و بنای اسلام و ایمان را متانت و رضانت کرامت سیاحان ربع مسکون و سالکان زیرزمین کوہ و ہامون را آراستہ عمارتی باین رفعت و حصانت

بر دروازہ دہم

گرد محبوس پدر را چو شه عالمگیر گفتم انچه ابله لقب یابکی تاریخش زانکه	دل من گفت که حیف این چه شری بینم همه اتفاق برازفتند و شری می بینم بی تامل سر ابی بگشت پدر و فرمود	داد این حافظ شیراز بشارت بدلم هیچ شفقت نه برادر به برادر دارد پسران راهمه بدخواه پدر می بینم	مشکل این است که هر روز بتری می بینم هیچ مهری نه پسر را به پدر می بینم

یعنی اگر از عدد دو مصرعه اخر که یکهزار و پانصد و چهل میشود الفاظ تامل را عدد سراه که الف باشد و سر و چهار صد و هفتاد و دو ۱۰۶۸

میشود خارج نموده آید تاریخ براید

ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه ابن شاه جهان بادشاه غازی

شب یکشنبه یازدهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و بست و هشت هجری که مطابق روز اسمان بست هفتم مهر سال شصت و چهار الهی موافق روز شهریور چهارم ابان ماه جلالی سال پانصد و چهل و یک ملک شاهی ملاحی روز سیوم از خمسه المسترقه قدیمی سال نهصد و هشتاد و هشت یزدجردی مصادق دهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار نهصد و سی و یک اسکندری معالق دهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار و ششصد و نوزده عیسوی از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل بنت نواب آصف جاه برادر نورجهان بیگم تولد پذیرفته و این قطعه ملک الشعرا ابو طالب کلیم بعد جلوس فرمودن عالمگیر اورنگ خلافت در تاریخ ولادت او گفته

تاریخ ولادت

داد ایزد بادشاه جهان نامش اورنگ زیب کرد فلک	حلقه بگوش مهر عالمتاب تخت زرین بار گشت عرش جناب طبع در باب سال تاریخش	تاج صاحب قران ثانی یافت چون باین مژده آفتاب انداخت زد رقم آفتاب عالمتاب	گو به سحر از و گرفته حساب افسر خویش بر هوا چو حباب

۱۰۲۸

چون در سنه یکهزار و چهل و شش هجری بتاریخ بست و سیوم ماه ذی الحجه مطابق بست و نهم اردی بهشت روز دوشنبه عقد از دواج اورنگ زیب با دختر شاه نواز خان ابن نواب آصف جاه منعقد گردید طالب کلیم تاریخ این جشن بدینسان نظم آورده

تاریخ کتخدائی

جهان کردسامان بزم نشاطی فلک رتبه اورنگ زیب انکه تخش	که کلبانگ عیشش بگردون رسیده سر افراز ناهید جاوید دیده فلک گفت تاریخ جشن زفافش	قران کرد سعدین دولت بجوی نهال برومند شاهی که دولت دو گوهر یک عقد دوران کشیده	که زالسان قران چشم السان ندیده چو اقبال در سایه اش آرمیده

۱۰۴۶

و شاه نواز خان مذکور از اعاظم امرای شاهجهانی بود که بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و سه هزار دو اسپه سرفرازی داشت و از طرف شاهزاده محمد داراشکوه در جنگ عالمگیر بادشاه معرکه مصاف اراسته بشهادت رسید

جلوس

در ابتدای ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و هشت هجری محمد اورنگ زیب در حالت بیماری پدر با برادر بزرگ خود محمد داراشکوه محاربه متواتر نموده او را منهزم ساخت و پدر خود شاهجهان بادشاه را محبوس کرده عنان سلطنت و فرمانروایی بدست خود آورد و پس از دو ماه بتاریخ غره ذی القعده روز جمعه سال مذکور مطابق یازدهم امرداد ماه الهی سال یکصد و سه اکبرشاهی موافق بست سیوم جولائی ماه انگریزی قدیمی دو دهم اگست ماه جدیدی سال یکهزار و ششصد و پنجاه و هشت عیسوی در عمارت دلپذیر باغ فیض بنیاد اعزاباد عرف شالامار بمکان تحویلی بهون در عمر چهل سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمود و ندو بار دوم

شکل مهر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی

و مقرر فرموده بود که بر روی سکه این بیت منقوش سازند و بجهت مناسبت بدر با اشرفی بجای لفظ بدر منیر کلمه مهر منیر قرار یافت

بیت سکه

سکه زد در جهان چو بدر منیر	شاه اورنگ زیب عالمگیر

تاریخ حفظ و اختتام قران

چون عالمگیر در سنه هزار و هفتاد و یک شروع بحفظ نمودن آیات قران فرمودند تاریخ آن سنه قریک فالنفسی یافتند و چون در سنه هزار و هفتاد و هفت اختتام نمودند برای تاریخ آن * لوح محفوظ * یافتند ۱۰۷۷

فتح یافتن اورنگ زیب بر شاهزاده سلطان شجاع

سلطان شجاع پسر دویمی شاهجهان بادشاه بود که ولادتش روز یکشنبه چهارم جمادی الاول در اجمیر بسال هزار و بیست و نه هجری وقوع یافته بعد هزیمت داراشکوه باراده جنگ لشکر فراهم آورده از سمت بنگاله که صوبه داری آن ولایت بدو تعلق داشت نهضت فرمود و عالمگیر این خبر شنیده بعزم دفع او با افواج عظیم کوچ نمودند و در کجوه که پانزده کروه بطرف غربی از بلده الهآباد فاصله دارد تلاقی فریقین دست داد و جنگی عظیم رو نموده و سلطان شجاع شکست خورده بطرف بنگاله گریخت این فتح بتاریخ نوزدهم ربیع الاول سنه هزار و شصت و نه وقوع یافته و ضمیر شاعر که بسعادت آن بهم رسیده بود در عین کرمی معرکه تاریخ این فتح منظوم نموده از نظر بادشاه گذرانید و دو هزار روپیه صله آن یافت

تاریخ

مسجد قنوج

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالا پیر در سنه هزار و شصت و هشت مسجدی اندرون احاطه درگاه بالا پیر که در قنوج است
تعمیر ساخته سنگهای رنگارنگ دبر دروازه اندرونی مسجد این چند کلمه و تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۰۶۸	شیخ مهدی که بود پیر جواد	ساخت مسجد خجسته بنیاد
	گر تو خواهی عدد ز بنیادش	در حروف خجسته مسکن باد

مطابق سنه احد جلوس والا شاه اورنگ زیب عالمگیر شاه

و بر دروازه بیرونی مسجد مذکور که در سنه هزار و هشتاد و یک تعمیر یافته این تاریخ است

بسم الله الرحمن الرحیم

از محمد مهدی پیر زمان	شد بترتیب حسن باب الجنان
سال تاریخ از خرد جستم بگفت	داد خلوا حضا حضیا بالامان ۱۰۸۱

ملا شاه بدخشی

از مریدان و خلفای میان شاه میر لاهوری است و مرشد شاهزاده محمد دارا شکوه شعار عارفانه داشت و اشعار موحدانه میگفت اصلش از بدخشان است در اثنای تحصیل علوم در طلب دامنگیر شد و از وطن آواره گشته بکابل آمد و از انجا برفاقت یکی از تجار بهندوستان افتاده و در شهر لاهور بخدمت میان شاه میر که حالات ایشان بر صفحه کبیر پیدا است اعتقاد راسخ بهم رسانید و ریاضت شاقه اختیار کرد چنانچه گویند تا سی سال علی الاتصال خواب نکرده بود والله عالم بالصواب بعد از رحلت میان شاه میر بکشمیر رفت و در انجا دولت ظاهری رونق داد و صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه و سلطان دارا شکوه با اکثری از خواتین معتقد او شدند و در کشمیر کوه ماران که یکی از جبال نواحی کشمیر است و در برابر کوهی واقع شده که آنرا تخت سلیمان گویند باغی در نهایت وسعت و تکلف با عمارات عالیه بنیاد نهاده و در این باب گفته بیت کوه ماران بکمر لعل بدخشان دارد * انچنین بخت کجا تخت سلیمان دارد * و آن باغ را چشمه شاهی نام کرده و در انجا آبشارهای از کوه می آیند و ملا شاه دران باغ اقامت انداخته بتجمل تمام بسر میکرد و دستور چنان داشت که هر گاه خبر تشریف آوردن بادشاه میشنید عصای در دست گرفته بسیر خیابان مشغول میگردید و استاده ملاقات میکرد و ازین سبب صاحب قران ثانی با اکثری از امرا اعتقاد مفرط باو داشت و بسیار میفرمود که در رسند دو بادشاه اند یکی شاهجهان و دیگر ملا شاه اما بعد محبوسی شاهجهان و قتل دارا شکوه متهم بالحاد شدند و عالمگیر بادشاه او را جبرا و قهرا از کشمیر طلب حضور فرمود او لاچار شده بلاهور آمد در اثنای راه رباعی مشتمل بر تاریخ جلوس که پیش ازین مرقوم شده بدار السلطنت دهلی فرستاد چون بمطالعه بادشاه رسید از تکلیف حضور معاف گردید و حکم شد که در لاهور باشد و در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه چهارم از جلوس یا که بسال هزار و هفتاد در لاهور رحلت نمود و مرقدش انجاست تاریخ نویس بر لوح قبرش مکتوب شده و او ملا شاه بر توحید جان داده و تاریخ که در مجمع الواصلین مرقوم است و از آن سال هزار و شصت و نه استخراج می یابد انتهی

تاریخ

	مقتدای زمانه ملا شاه	نور الله قبره و سره
	از مریدان شیخ میر شده بود	جای عزلت بکاشمیر شده بود
۱۰۷۰	عقل تاریخ آن خدا آگاه	گفت محبوب خلد ملا شاه
	پیشوای محققان بوده	رهنمای مدققان بوده
	پاس انفاس کسب او بوده	منبع عشق [illegible] بوده

موتی مسجد شاه جهان آباد

این مسجد سر تا پا از سنگ مرمر است و بحکم عالمگیر بادشاه در سنه دو جلوس

هر کو سر حقیقتش باور شد	خود پهن تر از سپهر مینا ور شد	ملا گوید که بر شد احمد بفلک	سرمد گوید فلک باحمد ور شد

چون او را بقتلگاه بردند جلاد حاضر شد و خواست که بموجب دستور چشمهایش را به بندند سرمد از ان منع کرد و بجانب جلاد نگاه کرده تبسم نمود و گفت تو بهر صورتی که می آئی من ترا می شناسم و در نفس واپسین مترنم باین ترانه گشت
سه عریانی تن بود غبار ره دوست + آن نیز به تیغ از سر ما وا کردند + پس مردانه سر زیر تیغ نهاده جان داد
این دو تاریخ که یکی ازان تتمیه است از مولف این اوراق ست

تاریخ

۱۰۷۲

چون دل من سال قتل سرمد دیوانه جست	گفت خرد آه آه سرمد دیوانه رفت

ایضاً تتمیه

۱۰۸۱

بعد سرمد این سر طاغی مجو	سال قتلش سرمد سرمست دان

تاریخ

۱۰۷۰

عارفی حق حکیم سرمد بود	در همه عارفان سر آمد بود	همچو خورشید فلک بی سایه	بود ذاتش بپاکدامانی
ذات والای آن خدا آگاه	بود بیشک قتیل عشق الله	گفته ام سال قتل آن بیکس	بود [illegible] سرمد مقتول

بنای پل سلیم گده

چون در عهد خلافت عالمگیر بادشاه در سال هزار و هفتاد و سه هجری در نورگده که مشهور بسلیم گده است پلی
احداث یافت تاریخ آن یافتند

اهدنا الصراط المستقیم ۱۰۷۳

نواب اسلام خان وزیر اعظم

۱۰۷۳

نامش میر عبد السلام مشهدی منصب هفت هزاری داشته و بایالت ممالک دکن سربلندی یافت
در شاهجهان نامه مرقوم ست که او در ایام حکومت خود بتاریخ چهاردهم شوال سنه هزار و پنجاه و هفت
هجری فوت کرده مقبره او در سواد اورنگاباد معروف است و عمارت دلنشینی دارد و در تذکرة الامرا نیز مرقوم
که اسلام خان میر عبد السلام خراسانی در هنگام نظامت دکن در سنه بست دوم شاهجهانی در انجا فوت کرده
اما غنی کشمیری قطعه تاریخی که در وفات اسلام خان که والا تخلص داشت نوشته ازان سال یکهزار و هفتاد
و چهار بر می آید قطعه اینست

تاریخ

۱۰۷۴

حیف کز فوت قدوة امرا	سپه داغ شد لقب سیاه	خسته از بسکه برق آه از دل	خرمن ماه مانند برگ کاه
تا کند فتح ملک باقی را	رفت بیرون کشید ز حرمگاه	آنکه داغ اند ماه تا ماهی	همه آزاده دل گدا و شاه
دور زمان آمد تا سنج کمال	مردمک شد ز گریه اش سیاه	شد نفس ناله در گلو ما را	همچو نی زین مصیبت جانکاه
	حسب این مصرع از زبان غنی	مرد اسلام خان والاجاه ۱۰۷۴	

نواب شجاعت خان خانان

یکی از سپه‌سالاران عالمگیر بادشاه بود نامش میرزا شجاع و نام پدرش شاهرخ میرزا نبیره میرزا سلیمان والی بدخشان بود و میرزا شاهرخ در زمان اکبر شاه منصب پنجهزاری داشت و در زمان جهانگیر بادشاه منصب هفت هزاری یافته و عالمگیر بادشاه شجاعت خان را بالقاب یار وفادار و خان بهادر هم خطاب میکرد و در اجین شب یوم الاحد چهارم جمادی الاول سنه هزار و هفتاد و پنج هجری وفات یافت تاریخ وفاتش بعد منها سه یک الف از عبارت رضی الله استخراج می یابد قطعه تاریخ در بیان تولد و عمر و وفات او

تاریخ

در هزار و دو از دهم آمد	به یکم از رجب شجاعت خان	بازو و چارم از جمید نخست	سال هفتاد و پنج شد بجنان
شصت و سه سال همگی عمرش	همچو عمر گشت التن جان	زین نشان شجاعت شد چو بجا	رحمة الله علیه و الغفران

١٠٧٥

ایضاً

یکشنبه لیل احد چارم از جماد نخست	هزار و خمسه و سبعین شد بزرگ درست

١٠٧٥

و از الفاظ خان عالیجاه شد و نیز از عبارت قضاء الله حق تاریخ وفات او استخراج می یابد و این چند تاریخ از ملک نصرت کشمیری است ع گفت بالقت شجاع زیبا رفت ۴ تتمیه ع شجاعت خان لب از گفتن فرو بست
غم دل روی آسمان بگرفت

١٠٧٥

١٠٧٥

وفات شاهجهان بادشاه

شب دوشنبه بست و ششم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و شش هجری که مطابق بست و سوم جنوری ماه انگریزی قدیمی و دوم فروری جدیدی سال یکهزار و ششصد و شصت و شش عیسوی بود در بلده اکبرآباد وقوع یافت و در روضه ممتاز محل که مشهور به روضه تاج بی بی است در پهلوی او مدفون گردید ایام شاهزادگی آنحضرت از روز تولد تا روز وفات حضرت جنت مکانی سی و شش سال قمری و یازده ماه و ایام سلطنت از هنگام وفات پدر تا آخر روز ماه شعبان سال هزار و شصت و هشت هجری سی و یک سال قمری و شش ماه و یک روز و ایام معزولی و محبوسی از غره رمضان سال مذکور تا روز وفات هفت سال قمری و ده ماه و بست و شش روز لیکن مجموعه عمر آن سریر آرای سلطنت هفتاد و شش سال قمری سه ماه و بست و هفت یوم بوده و بحساب سال شمسی هفتاد و چهار سال و نه روز میشود لقب او بعد وفات اعلی حضرت فردوس آشیانی قرار یافت و بر مرقد او که از تکلف سنگ مرمر است این عبارت مرقوم است

عبارت مرقد

مرقد منور و مضجع مطهر بادشاه رضوان دستگاه خلد آرامگاه اعلی حضرت علیین مکانی فردوس آشیانی صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه در شب بست و ششم شهر رجب سنه هزار و هفتاد و شش هجری از جهان فانی به نشستگاه جاودانی انتقال کردند فقط شعرای نکته سنج در تاریخ انتقالش گفته اند از آنجمله یکی این بیت رعالم سفر کرده شاه جهان ۱۰۷۶ و نیز دیگر شود و اشرف خان این بیت گفته

تاریخ

سال تاریخ فوت شاه جهان | رضی الله گفت اشرف خان ۱۰۷۶

ایضاً از دیگری

چون شاه جهان خدیو قدسی ملکات | برداشت بعزم عقبی تخت حیات
جستم ز عقل سال تاریخش را | گفتا خردم شاه جهان کرد وفات ۱۰۷۶

ایضاً از دیگری

بهر تاریخ وصالش از خرد کردم سوال | گفت بیدل بر سریر قرب یزدان جا گرفت ۱۰۷۶

واین چند ابیات از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

آنکه فردوس آشیان آمد
از رجب ماه بود بیست و ششم

ثانی صاحب قران آمد
کز شاهی شد بچرخ نهم
روضهٔ او بأکبرآباد است

شاه گیتی پناه شاه جهان
سال تاریخ رحلتش رضوان
همچو فردوس عرش بنیاد است

چون ز دنیا شده بقصر جنان
ز ره پرسم عرش خلد شاه جهان ۱۰۷۶

عضنفر خان

یکی از منصبداران کبار پادشاهی بود سه بار بحکومت بهار بتنور لوای بهجت و سرور افراخته دو بار در زمان شاه جهان بادشاه بفوجداری میان دوآب کامیاب گشته در مرتبه سوم در عهد عالمگیر بادشاه بحکومت بهار ان پور رسیده و در وقتیکه در صاحب صوبگی ٹھٹھه سربلندی داشت هفدهم ذیقعده سنه هزار و هفتاد و هفت عازم ملک عقبی گردید نعش او را از ٹھٹھه آورده در شاه جهان آباد مدفون نمودند این قطعه در تاریخ وفات اوست

تاریخ

خان والاشان عضنفر خان که بود
دست جود او سحاب کرم
از سحاب فیض آن دریا نوال
گوهر جان را بشارت اجل
سال تاریخ مدروشن لقا ۱۰۷۷

بر دلش سیدالنبی راز نهفت
گر حاجت از در دل برفت
گلشن جود و سخا گل شگفت
گرچه قیمت داشت لیکن از رفت
هفدهم از ماه ذیقعده گفت

باغ مرادآباد

چون عالمگیر بادشاه در مرادآباد باغی بنا نموده تاریخ آن باغ یافتند

تاریخ

کرد باغی بنا شه عالمگیر | فیض بخش جهان چو مهر منیر
مهر تاریخ او چو کردم سوال | گفت هاتف که دیده باغ جمال

درین تاریخ اشتباه است اگر صرف عبارت باغ جمال گیرند سال هزار و هفتاد و هفت برآید و اگر کلمه دیده

تاریخ جمال بگیر هر سال یکهزار و یکصد استخراج یابد نه معلوم کدام درست است

شیخ حسن بن شیخ لطف الله

قوم بنی اسرائیل مرید شیخ بهاء الدین میر بخشی در سنه یکهزار و هفتاد و هشت هجری فوت کرده و متصل حویلی راجه کشن داس در محله سرکی کران مدفون شد ؛ معشوق عاشقان ؛ تاریخ وفات اوست گنبدی با شان و کلس طلا دارد کتاب صراط المستقیم در سلوک از و یادگار است

شیخ محمد معصوم

ولد شیخ احمد سرهندی است میلاد او در سنه سبع و الف واقع شده در عمر شانزده سالگی از جمیع علوم و فنون خلاصی وافر فرا گرفته و جانشین در سلسله پدرانش انتظام یافته در سنه تسع و سبعین و الف که عمرش هفتاد و دو رسیده بود فوت شد عزیزی در تاریخ رحلتش فرموده ؛ رفته زجهان امام معصوم ۱۰۷۹ ؛ و ناصر علی که سرآمد شعرای آن عهد بود تاریخ وفاتش بدینگونه یافته

تاریخ

چو آن چراغ خاندان نقشبندان	فشرد و گفت دین احمد خواجه معصوم
بسوی گلشن عقبی قدم زد	وزین ویرانه آباد کهن بوم
زدل پرسیدم از سال وفاتش	ندا آمد زعالم رفته معصوم ۱۰۷۹

غنی کشمیری

اسمش میرزا محمد طاهر و شاگرد شیخ محمد محسن فانی بود در عهد و طبع دراک و فنون علوم بر استاد خیره و سبقت می نمود از خطه کشمیر همچو او سخنوری خوش خیال پیدا نشده دیوانش محمد مرزا علی ماهر ترتیب داده تاریخ ابتدای شعر گفتن او از لفظ غنی که هم تخلص اوست برمی آید برین تخلص بسیار محظوظ بود و در عین جوانی دو سال قبل از وفات استاد در سنه یکهزار و هفتاد و نه هجری در کشمیر درگذشت گویند که بادشاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را روانه حضور نماید سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن هند نمود او ابا نموده گفت که عرض کنید که او مردی دیوانه است خان مذکور گفت که عاقلی را چون دیوانه بگویم او فی الفور گریبان خود را دریده دیوانه وار روانه خانه شد و بعد از سه روز فوت کرده مرزا محمد علی ماهر تتبع مرزا جعفر معمائی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم کرده

تاریخ

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی	غنی سر حلقه اصحاب او در نکته دانی شد
ستی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش	که آگاهی سوی دار البقا از دار فانی شد ۱۰۷۹

۱۰۷۹

ایضاً از سلیم که شاگرد او بود

۱۰۷۹

از فوت غنی گشت که دل غمگین	نرگس شده در ماتم او خاک نشین
تاریخ وفاتش از پی سند بگو	پنهان شده گنج سخن زیر زمین ۱۰۷۹

الصیف

دوش بمن گفت قائلی که ... نیست فالش چو انتقال ...
قلت اسکت انت لیس تدرکها کان لیقا دحا ... و فقیا
دل از خرد سال رحلتش طلب کرد
ال ای الی ... زندگی دیگر ...
فال لنا ان تقول حی غنیا
... مردولی عند من یکون غنیا

۱۰۷۹

عفیفه که بای کوکلدی نام داشت

در دهلی متصل باولی شیخ نظام الدین اولیا برجی است از سنگ مرمر اندرون آن برج قبر ایست از همون سنگ که بران ایات قران ولوذونه نام الله بسیار خوش خط مرقوم ست واین تاریخ و عبارت بر قبر مذکور منقوش که ازان سال یکهزار و هشتاد استخراج می یابد تاریخ اینست

تاریخ

سال تاریخ فوت او بجستم	از دل صاف پیر پاک شعر	آه سردی کشیده و گفت بگو	باد همدم بحور یان بهشت ۱۰۸۰

۱۰۸۰

بای کوکلدی بنت لاثم خان شنه

سید نعمت الله نارنولی

از خوارق و حالاتش رسالها پر است اصلش از نارنول است اعماز تکمیل لقدم تجرید اراده سیاحت نموده مطهره بر کمر بسته باشد در دست سیر بیابان میکرد و از صید آن باشه قوت حلال بیاخت در اثنای سیاحت ملک بنگاله عبور افتاد و در شهر اکبرنگر عرف راجمحل چو آمد از قضا دران روز میر سید قادری که مرجع خاص و عام آن دیار بوده است سر بر بالش مرگ نهاده بود و فرزندانش پرسیدند که بر جنازه شما قابلیت پیش نمازی کراست فرمود جوانی بدین شکل و هیئت مطهره بر کمر و باشه در دست خواهد آمد و انکلیت پیش نمازی کند این گفت و جان بحق تسلیم کرد چون سوگواران از تجهیز و تکفین پرداختند حضرت شاه رسیده نماز جنازه قیام فرمود چند روز دران شهر توقف کرد بسیاری از ارباب طلب گرد آمدند و ابو نصر نصیر الدین محمد سلطان شجاع خلف صاحب قران ثانی با فرزندان و اکثری ارکان دولت مرید وی گردیدند و شاه در موضع فیروزپور که از راجمحل مسافت چند کروه در سمت شرقی واقع شده است رحل اقامت انداخت گویند مبلغ ده روپیه بازارکالی گلی در مطبخ وی هر روز صرف میگردید که بجهت مستحقان طعام میکشیدند همدران موضع بذات او عارضه دست داد که هر دو پای او خشک گردید و فاتش در سنه هزار و هفتاد و هفت واقع شده اما این دو تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد ازان سنه یکهزار و هشتاد استخراج سے یابد

تاریخ

شاه عرفان پناه عالیجاه	نعمت الله مظهر الله	نارنولی است آن ولی خدا	رفع الله قدره ابدا
شده فیروزپور ازو معمور	ملک بنگاله گشت دیر نور	نعمت و دولتش ضیاء بهشت	که مگر صاحب قران شد
بود شاهانه دولت آن شاه	که ندارد بدان تکلف راه	گفت تاریخ نقل او ایام	نعمت الله مهر عدن مرام ۱۰۸۰

۱۰۸۰

ایضاً

آنکه در آفاق بود صاحب صدق و یقین	پرشده از نعمتش سفره چرخ و زمین
چون زجهان فنا رفت بدار البقا +	سال وصالش بگو قطب بهشت برین ۱۰۸۰

۱۰۸۰

باب یازدهم

میرزا صائب

امام غزل طرازان و آسمه سخن پردازان بوده نامش میرزا محمد علی تبریزی اصفهانی و تخلص او صائب در عنفوان شباب و اواخر عهد جهانگیری در هند آمده بود و باز مراجعت نموده چون باصفهان رفت بخطاب ملک الشعرایی شاه عباس ثانی یافت میرخوش میگوید که روزی در مجلس میر معز نشسته بودم سوداگری از ولایت آمده ظاهر ساخت که صائب فوت کرده میر موصوف و دیگر اعزه که در آنجا حاضر بودند افسوس ها کردند و فقیر بدیهه گفت که + صائب وفات یافت + بی کم و زیاده تاریخ برآمد وفاتش در سنه هزار و هشتاد هجری اتفاق افتاده و در اصفهان مدفون گردید غزل او را که مطلع اینست بیت در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو + عالم پر است از تو و خالیست جای تو + بطریق تبرک بر سنگ مزار او کتابهٔ یکقطعه مرمر است کنده شد. و نیز آزاد بلگرامی در تاریخ وفاتش گفته ۱۰۸۰

تاریخ

عندلیب نغمه پرداز فصاحت صائبا	رفت ازین عالم بسوی خلد دار السلام	نامهٔ آزاد افشا کرد سال رحلتش	بلبل گلزار جنت صائب شیرین کلام ۱۰۸۰

شیخ محمد محسن فانی

از اکابر کشمیر و عالمی فاضل و صاحب جاه و پاکیزه روزگار و خوش صحبت بود چندی روز در صوبه اله آباد خدمت صدارت داشت و صاحبقران ثانی توجه تمام بحالش مرعی میفرمود هرگاه فتح بلخ بدست سلطان مراد بخش اتفاق افتاد و نذر محمد خان تخت نشین آنجا جریده بگریخت و اموال وی ضبط شد در کتب خانه اش دیوانی از شیخ محسن که مشتمل بر مدح خان مذکور یافتند از آن روز از نظر پادشاه افتاده بی منصب شد و از خدمت صدارت معزول گردید اما سالیانه فراخور حالش مقرر گشت بعد از آن تا آخر عمر از کشمیر برنیامد همواره بتدریس و افاده اشتغال داشتی و دیوانی ترتیب داده مثنویها خوب گفته گویند شیخ را با یکی از لولیهای کشمیر که یحیی نام داشت و در غایت رعنائی و نهایت حسن و جمال بوده است دلبستگی تمام بود اتفاقاً در همان ایام ظفر خان ناظم صوبه کشمیر نیز با وی تعلق خاطر بهم رسانیده و هر چند [illegible] خاطرش بجانب خود مایل نیافت آخر غزلی در هجو یحیی و شیخ محسن گفته شهرت داد این دو بیت از آنجمله است بیت

غنچه را بیدار سازد باد دامان شیخ		مرده را در جنبش آرد بوسهٔ [illegible] شیخ
سینه حیفی سیب شد شملهٔ دستار شیخ		رشتهٔ تسبیح او شد بند تنبان شیخ

و در ابیات دیگر نام او صریح آورده چون غزل بسمع شیخ رسید بنابر ملاحظهٔ حکومت ظفر خان ناشنیده انگاشته خاموش ماند رحلت شیخ در سنه هزار و هشتاد و یک هجری اتفاق افتاده چون تاریخ فوتش در نظم بدست نیامده بود مولف این دو تاریخ در وفاتش گفته

تاریخ

بپایی سال فوتش را چو خوانی		محمد محسن شد از دم فانی ۱۰۸۱

ایضا

چو نامش با تخلص بهره مند از دم بر خوانی ۶۹۰		شود تاریخ فوت او محمد محسن فانی ۳۹۱ ۱۰۸۱

دانشمند خان موسوم بمحمد شفیع

در سلک افاضل علما انتظام داشت و در عهد شاهجهان بادشاه در هنگامیکه علیمردان خان قلعه قندهار را بملازمان صاحبقران ثانی پیشکش نمود ملا شفیع برسم تجارت و سیاحت بهند آمده و بادشاه او را از بندر سورت طلب نموده در سلک ملازمان منتظم فرمود و در اندک مدت منظور انظار عنایت بادشاهی شده بخطاب دانشمند خانی سرفراز گردیده بمنصب سه هزاری و خدمت بخشیگری خلعت امتیاز پوشید و در اواخر ایام سلطنت شاهجهان از منصب و خدمت استعفا نموده در دار الخلافت شاهجهان آباد منزوی گشت و در ایام عالمگیر بادشاه مورد مراحم بادشاهی شده بمنصب چهار هزاری سرفرازی یافت و آخر بپایه پنجهزاری رسید در مرآت جهان مرقوم است که خان مذکور در آخر عمر بعلم اهل فرنگ مایل گردیده اکثری از احکام تحریفات الجماعه تکرار مینمود در ماه ربیع الاول سنه هزار و هشتاد و یک هنگامیکه صوبه دار شاهجهان آباد بود درگذشت یکی از سخنوران تاریخ او یافته کریمه توفنا مع الابرار ۱۰۸۱ و دیگری گفته

گفت نبی شفیع محمد شفیع باد

خواجه عبد الرؤف

در اکبرآباد متصل مزار میر گیلانی تربت خواجه عبد الرؤف موجود است که در سنه هزار و هشتاد و یک فوت کرده بر مرقد او این تاریخ بتعمیه مرقوم است

تاریخ

خواجه عبد الرؤف پاک نسب	سوی جنت بصد لطافت رفت	طائر روح آن خجسته نهاد	زین گلستان پر آفت رفت
	هاتف غیب گفت تاریخش	یکی از صاحب شرافت رفت ۱۰۸۱	

یعنی چون یک عدد از اعداد صاحب شرافت دور کنی تاریخ برآید

باغ حسین

چون در سنه هزار و هشتاد و یک باغ حسین بنام امام همام سید الشهدا قریب آبادانی موضع جنید پور در ملک اکرام احداث یافت یکی از سخنوران این تاریخ برسم تعمیه خوب گفته

تاریخ

باغ حسین گشت چو احداث در جهان	شد خاطر جمیع محبانش شاد و شاد	تاریخ او بگفت بمن پیر عقل من	باغی چنان ندیده ز باغ حسین باد

۱۱۳۱

تاریخ سرای بختاورنگر

بختاور خان یکی از امرای عالمگیری بود در سنه هزار و هشتاد و دو هجری سرای نزدیک دهلی با باغ و مسجد و تالاب ساخت و بختاورنگر نام نهاد چون تیار شد جمیع شاعران و صاحب طبعان پایه تخت را تکلیف تاریخ آن کردند تاریخ هیچکس پسند نیفتاد محمد افضل سرخوش مصنف تذکره کلمات الشعرا این تاریخ برسم تعمیه خاطر خواه ایشان گفته آورد بادشاه تا امرای عظام هر که شنید بسیار پسندید و تاریخ مذکور بر پیشانی آن سرای کنده شد

تاریخ

در زمان عهد عالمگیر شاه	زیب تاج و تخت و فخر دین و داد	مهر تعمیر سرای دلگشا	خان بختاور که همت گشاد
رونقش از گلشن و مسجد فزود	آبروی دیگر از تالاب داد	چون شد این معموره دلکش بنا	عقل بختاورنگر نامش نهاد

صحبت با وی میداشت فرلیتهٔ وی میگردید حافظ جوانی دید بسیار گوئی از شمر دست توتی شاه او در روز عید الضحی گوسفندی بدست خود ذبح کرد و چشمهای وی چنانکه مقرر است باز مانده بود سلطان ساعتی در ان نگاه کرده بجانب شیخ دید شیخ فی البدیهه این بیت خواند بیت عید قربان است بیچاره ام که قربانت شوم + همچو چشم گوسفند کشته حیرانت شوم + همچنین نوبتی دیگر بروز عید الفطر در هنگام سواری عیدگاه براسپ سوار رفته بود چون نظر سلطان بروی افتاد فرمود که در تهنیت عید چه گفته اید و حال آنکه شیخ هیچ نگفته بود تا خاطرش رسید که تا سلطان از ادای دوگانه فارغ شود غزلی ترتیب دهد و عرض رساند که بلی صاحب عالم غزلی گفته شده است سلطان متوجه شد و گفت بخوانید شیخ را کاغذ سفید در جیب بود بر آورد و چون میدانست که خاطر سلطان بجانب شراب مایل است در همان تسوید جدید غزلی شروع نمود و بسری کاغذ سپید بدو این ابیات رنگین بخواند

غزل

روز عید است لب خشک می آلود کنید
چارهٔ کار خود ای تشنه لبان زود کنید

درگه است که از دیر مغان دور ترم
زود باشید بکف جام می اندود کنید

شربت جنبات لب جان بخش ایاز
نوشش دارو ای دل خسته محمود کنید

حرف مصرفه واعظ نتوان کرد بگوش
گوش بر زمزمهٔ چنگ و نی و عود کنید

هست بهبود شما نیز که شاه مراد
بهتر آنست که اندیشهٔ بهبود کنید

می شود صدق چو سرمایهٔ هر سود بود
هست امید کزین شیوه بسی سود کنید

پرسش یافته ره از طالع مسعود سعید
بهر دریافتن طالع مسعود کنید +

چون غزل باتمام رسید سلطان فرمود که کاغذ را بدهید شیخ بالضرور همان کاغذ سفید بدست سلطان داد و چون سلطان کاغذ نانوشته دید متحیر شده فرمود که شب فراموش کرده بود دید و همین ساعت بر بدیهه انشا کرده این گفت بلی بالجمله هر روز قرب و منزلتش در ترقی و تزاید بود تا آنکه حضرت صاحب قران ثانی بنابر استماع تقاضای شاهزاده محمد علی نقی خان را که از منصبداران عمده و روشناس بود بنظامت صوبهٔ لاهور مقرر فرمود چون علی نقی بملازمت سلطان رسید روز اول صحبت وی با شیخ ناچاق افتاد و ساعت بساعت غبار خاطر را مبدی گرامی بود زیرا که تا شیخ حاضری بود سلطان بهیچ جانب التفات نمیفرمود علی نقی از مشاهدهٔ این حال تاب نیاورده روزی دو قطعه دستک بطریقی یکی بنام شیخ و یکی بنام خود نوشته در خلوت بنظر سلطان در آورد و گفت که همین ساعت بر یکی ازین هر دو دستک مهر باید کرد چون شاهزاده او را فرستاده و بادشاه میدانست لاجار بر دستک شیخ مهر نمود چون این خبر بشیخ رسید همان ساعت اسباب سفر مهیا کرده از احمدآباد کوچ نمود و مفارقتش بر سلطان شاق گردید بعد ازانکه دو سه منزل طی نموده بود منشوری مشتمل طلب و هزاران التفات فرستاد شیخ عرضداشت در جواب نوشت و این غزل در همین عبارت درج نمود

غزل

مشکل الموی که تو دیدی ... نشست ما
در دم که ... تحفه ... افشان

پیچیده است زلف تو ... شکست ما
خنجر ... کجا ... نشست ما

چون ... افتاد
... خیال ... جان ...

ای ... که ... تو ...
... این ...

فارغ ز دین و کفر شده بعد ازین سعید — با دسر نیاز دست خود بست‌ها

وهمچنان کوچ در کوچ بشاهجهان آباد رسیده بنابر خواهش سلطان داراشکوه چند روز برای نوکری سرکارش اختیار نمود
و پس از قتل وی در سرکار عالمگیر بادشاه با وجود منصب قلیل تقربی پیدا کرد که امرای عظام مثل اسد خان دیوان اعلی
وغیره رشک میبردند تا آنکه روز پنجشنبه اواخر رمضان سنه هزار و هشتاد و هفت هجری در هنگامیکه بحکم بادشاه بشهر ملتان
رفته بود از عالم رحلت نمود و در مقبره عالی که خودش بنا نهاده بود مدفون گشت

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالاپیر

در یازدهم محرم سنه هزار و هشتاد و هشت هجری فوت شده و مرقد او در بلده قنوج اندرون احاطه درگاه پدر خود
یعنی شیخ کبیر بالاپیر که برکنار دریا کالی ندی واقع است تا امروز موجود است گنبدی عالی دارد و اندرون این روضه
تربتهای دو پسران او نیز موجود اند و بر دروازه گنبد مذکور این چند عبارت با تاریخ مرقوم است عبارت
این گنبد عالی و قبه متعالی در عهد سلطنت خسرو دین پناه ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بادشاه غازی
تعمیر یافت تاریخ وفات حضرت شیخ مهدی بن شیخ کبیر بالاپیر بن شیخ قاسم قادری + + +

تاریخ

هزار بود و هشتاد و هشت از هجرت ۱۰۸۸	گذشت یازدهم روز از محرم ماه	شب شنبه و هنگام صبحدم بود	که آن محمد مهدی سپرد جان بآله

این قبه پر نور و گنبد با تجلی طور منبع پاک و مرقد عطرناک قطب زمانی سلیمان قادری قدس اسراره در ۱۰۸۹
هجری تعمیر شد فقط

سید اسمعیل

در عمر هشتاد و چهار سالگی بروز سه شنبه چهارم شوال سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده مدت حیات
او از کلمه سعید استخراج می یابد و تاریخ تولدش از الفاظ افضل ۱۰۰۴ بر می‌آید چنانچه تاریخ فوت او سید افضل زمانه یافته اند و یکی از مریدان وی تاریخ گفته

تاریخ

۱۰۸۸

مهدی دین رحیمی کز فیض عالم و	دلهای تنگ و تیره را یافته ضیا	چون آن مهدی روح شد تشریف باغ خلد بیافت	تاریخ او نوشت قضا ختم اولیا ۱۰۸۸

۱۰۸۹

ایضاً

شد ز جهان چو پیر من سوی مقام مرتضی	سوی مقام مرتضی شد ز جهان چو پیر من
طبع شده شیر من از پی سال وصل او	از پی سال وصل او طبع شده شیر من
گفتمش ای ظهیر من از سر سوز و حزن و غم	از سر سوز و حزن و غم گفتمش ای ظهیر من
سال وصال پیر من عاشق شیر حق بود	عاشق شیر حق بود سال وصال پیر من ۱۰۸۸

و پسرش میر حسینی این مصرع در تاریخ وفات او یافته ع بیست و پنجم شوال میر م در محل جنت شده

۱۰۰۵

مرزا محمد علی ماهر تخلص

صاحب سخن دقیقه یاب و خورده بین بوده در اصل هندو و کیسته بود و در اکبرآباد توطن داشت پدرش در سرکار
مرزا جعفر بیگ نوکر بود و مرزا بلطایف الحیل خاطرش را از دین آبا گردانیده مسلمان ساخت و چون نادر

باب یازدهم

نمود و تماشای خود نموده در ترتیبش نهایت عمده جهد مبذول داشت با کلیم سرخوش و میر یحیی و سایر شعرای عصر جهانگیر
و شاهجهانی صحبتها داشته و از محمد داراشکوه بخطاب مریدخان سرفرازی حاصل نموده چنانچه خود فرموده کرده
بارادت آنجا بم بخشید مریدخان خطابم بعد از فوت داراشکوه و مرزا جعفر بلباس فقر درآمده
ترک علایق دنیوی نموده گوشه عزلت اختیار کرده دیگر نسبت و چون بوی تشیع در دماغش پیچیده بود صحبت
دانشمندخان که در مذهب خویش تعصب هرچه تمام تر داشت اختیار نمود لیکن از رحلت وی از زوایای مطلق گرفت
و از جهان در بنیا مدتا اینکه در سنه هزار و هشتاد و نه فوت شد سرخوش تاریخ او چنین یافت

تاریخ

حیف نیم بزم جهان معنی طراز رفت	مست بگنج عدم از تیغ خوت شد
سرخوش عندیده خواست سال زوال	گفت خرد آه آه ما هیر ما فوت شد ۱۰۸۹

۱۰۸۹

سید علی اکبر

در سنه هزار و نود و یک هجری بشهادت رسید و تاریخ شهادت او این است

تاریخ

گنج علم و شرع دین چون گنج زیر خاک شد	قدسیان را بر فلک زین غم گریبان چاک شد
خامه تقدیر زد از سال تاریخش رقم	سید والا علی اکبر شهید پاک شد ۱۰۹۱

۱۰۹۱

تاریخ چاه و حوض

در سنه هزار و نود و دو هجری باقرخان چاهی و حوضی در درگاه پیر دستگیر احداث نموده تاریخش این است

تاریخ

چاهی شد و حوض دلکشا	در مرقد دستگیر کونین
خضر آمد و سال این بنا گفت	سرچشمهٔ آبروی دارین ۱۰۹۲

۱۰۹۲

تاریخ چاه

در اثنای راه لاهور و جهند رنجیت رای کاتبه پدر رنجهور داس مصنف کتاب تحفة الصبیان و غیره در سنه هزار
و نود و سه هجری چاهی احداث نموده بود که آب شیرین و خوشگوار داشت صاحب طبعی تاریخ آن گفت

تاریخ

چاهی بنا نموده رنجیت رای کایت	تاریخ گفت هاتف لا زال خیر جاری ۱۰۹۳

۱۰۹۳

تاریخ بنای چارمحل حیدرآباد

بلده حیدرآباد که از توابع گولکنده است از احداث قلی قطب شاه ابن ابراهیم قطب شاه والی گولکنده آباد نموده
در اوایل نام آن شهر را بهاگنگر مقرر نموده بود بعد از آن بحیدرآباد موسوم ساخته و سلطان ابوالحسن که بادشاه از
سلاطین قطب شاهی و داماد سلطان عبدالله قطب شاه بود و بعد وفات عبدالله قطب شاه در گولکنده بر تخت
نشسته او در زمان دولت خود در سنه هزار و نود و چهار عمارتی دلنشین در حیدرآباد تعمیر ساخته بود و آن را بچارمحل
موسوم نموده تاریخ بنای آن عمارت عالی این است

تاریخ

ایضاً تعمیه

۱۰۹۷	تیغ شاه عالمگیر غازی	شنیدم ملک سلم پور شد فتح	پی فتح دکن بی پای از آن	تو ستم ملک بیجاپور شد فتح ۱۱۰۶

فتح حیدرآباد

والی این دیار سلطان ابوالحسن قطب الملک که در عوام به تانا شاه مشهور است از نجیب زاده‌های ایران دیار بود از عهد آن در لباس فقر به سیاحت آمده چون والی حیدرآباد قطب الملک عبدالله شاه زالسپری نمود فطنت و ذکای او مفتون شده او را داماد خود گرفت بعد فوت عبدالله شاه ارکان سلطنت ابوالحسن را قطب الملک خطاب کرده بحکومت گرفتند چون در سنه هزار و نود و هفت هجری عالمگیر بادشاه حیدرآباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان ابوالحسن گریخته بطرف قلعه گولکنده رفت میرزا محمد شیرازی که عالی تخلص میکرد تاریخ این فتح گفته بنظر بادشاه گذرانید و بمرحمت خلعت سرفراز گردید

تاریخ

۱۰۹۷	از نصرت بادشاه غازی	گردید دل جهانیان شاد	آمد بقلم حساب تاریخ	شد فتح بجنگ حیدرآباد ۱۰۹۷

فتح قلعه گولکنده و حیدرآباد

بعد فتح حیدرآباد افواج بادشاهی قلعه گولکنده را که سلطان ابوالحسن در آنجا متحصن شده بود محاصره نموده میجنگید چنانچه درین جنگ عابد خان که منصب صدارت داشت و به مشهور قلیج خان صدر الصدور بود بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و الف بزخم گوله توپ از مرکب عمر بسبب خرام غلطیده بآخرت رفت و پسر او که شهاب الدین نام داشت بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب گردید مدت محاصره قلعه گولکنده از ابتدای بست و پنجم ربیع الاول لغایت بست چهارم ذیقعده سنه جلوس والا سطابق سنه یکهزار و نود و هشت هجری هشت ماه بود چون قلعه مفتوح شد ابوالحسن در قید افتاد و در قلعه دولت آباد تا حیات محبوس ماند شعرای پایه تخت تاریخها یافته اند از انجمله برگزیده علما و دانشمند مولوی غلام نقشبند این آیت در تاریخ یافت + فاخرجناهم من جنات وعیون وکنوز ومقام کریم و شخصی دیگر یافته زهق الباطل وجاء الحق + و منشی عبد العالی این دو بیت در تاریخ گفته +

تاریخ

۱۰۹۹	ای شاه جهان جهان پناهی کردی	فتحی عجب از لطف الهی کردی	از مصرعه تاریخ شنو مژده نو	فتح البابی ز بادشاهی کردی ۱۰۹۸

از میرزا ایزد بخش رسا در تعمیه

زبان کلک ما سن گفت بنویس ۲ | مبارکباد فتح حیدرآباد ۹۸۸

۱۰۹۸ یعنی اگر عدد زبان کلک را حرف کاف است با عدد لفظ سن یکجا کرده با عدد مصرعه اخر جمع نماید تاریخ برآید و عزیزی دیگر این تاریخ یافت

تاریخ

خرد جو از علی آگاه بر گو ۱۱۰ | مبارک باد فتح حیدرآباد ۹۸۸

و عزیزی دیگر این تاریخ در سلسله نظم کشیده و صنعتی بکار برده +

ایضاً

شاه پیر محمد سلونی

پیرزاده حضرت سلون است در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شده و این رباعی در تاریخ رحلت اوست

تاریخ

۱۰۹۹ حضرت پیر محمد قطب یقین | چون ز دنیا با دل آگاه رفت
سال تاریخ شه بر دو سرا | گفت بالف عارف بالله رفت ۱۰۹۹

نواب شکر الله خان

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و یکصد هجری از عالمگیر بادشاه باضافه منصب ممتاز گردید میرزا بیدل این تاریخ گفت

تاریخ

۱۱۰۰ شکر خدا که صاحب نام از فضل حق | جمعیت اضافه اقبال سرمد است
تا شکر این عطیه برد گوی از حساب | تاریخ او مراتب یک دائره ی صد است ۱۱۰۰

مات دوازدهم از ابتدای سال یکهزار و یکصد و یک لغایت سنه یکهزار و دو صد هجری

مرزا معز الدین محمد موسوی

از اولاد امام ضامن ثامن موسی الرضا بوده در خوش‌خیالی و معنی طرازی و شعر فهمی و انشاپردازی نظیر نداشت در اوایل فطرت تخلص میکرد و آخرها موسوی اختیار نموده فرمودند که از نسب من ظاهر است و هم حسب من و خطاب خانی هم بر همین تخلص گرفتند چون بپایه وزارت ممالک و دیوانی تن و هزار منصب از عالمگیر بادشاه سرفراز گردید سرخوش بعد تهنیت و مبارکبادی این رباعی نوشت لم رباعی ایام بکام دوستداران گشته + کار مرزا معز بسامان گشته ۱۰۵۰ چیزیکه بجا شده بعالم اینست + کان سید پاک موسوی خان گشته + یکی از سن شریف او پرسید فرمودند که هزار و پنجاه هجری سال تولد من است + افضل اهل زمانه ۱۰۵۰ + تاریخ ولادت من سرخوش که حاضر بود گفت که تولد من هم درین سال دست داده و چون نام من محمد افضل است این تاریخ بمن عنایت فرمائید و صاحب برای خود دیگر کنند خنده کرده گفت که خوش باشد مرزا موصوف که در ملک دکن در سنه هزار و یکصد و یک هجری بعمر پنجاه و یک ساله برحمت حق پیوست بر جمیع اهل سخن ماتم شد ناصر علی این خبر شنیده زار زار میگریست و سرخوش این دو قطعه در تاریخ وفات او گفته یکی موافق تخلص برسم تعمیه و دیگر مطابق خطاب خانی و هر دو تاریخ این است +

تاریخ

۱۱۰۰ کشیدم آه و بگفتا عقل تاریخ | معز الدین محمد موسوی رفت ۱۱۰۶

ایضاً

در انجا جست هستی بین سر است | معز موسوی خان چند آن
ز حیرت خواست سال تاریخ فوتش | خرد گفتا کجا شد موسوی خان ۱۱۰۱

تهنیت کدخدائی عنایت الله خان پسر خورد نواب شکر الله خان

این جشن در سنه یکهزار و یکصد و یک هجری سرانجام یافته و میرزا عبدالقادر بیدل این ابیات که از هر مصرعه تاریخ استخراج می یابد نظم نموده

۱۱۰۱	مصرع اول	مصرع دوم	۱۱۰۱
۱۱۰۱	بگاشت شاه صلای عیش در داد	ای دهر طرب مبارکت باد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	رشتهٔ اقبال دارد امروز	همراهی جان سخن ایجاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	وقتست که از نوای دلها	سازد دوران رسم ارشاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	عقد گهرست زیور جاه	حاسد محزون دوستان شاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	از مژدهٔ او تماشای این فیض	عالم جنت سرشت بنیاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	جوشیده ز دور الفت هم	مملوک وفای سرو شمشاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	هر مصرع ازین طریق موزون	دارد ز شهود سال تعداد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اکنون همگان سخن جناس	شعری ز دو مصرعم نزاداد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اوقات سعادت دو کوکب	شیرازهٔ الفت دو همزاد	۱۱۰۱

شیخ سلیمان

یکی از امرای عالمگیری که مخاطب بفاضل خان بود در سنه هزار و یکصد و یک هجری فوت شد و محمد افضل سرخوش در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

۱۱۰۱

شد شیخ سلیمان بسوی دار فنا | وارست ز فتنه های پر شور | هم شیخ سلیمان شده تاریخ وفات ۱۱۰۱ | پیمانهٔ عمر بود ناشش گویا

تاریخ فتح قلعه ستهر

چون در سنه یکهزار و یکصد و دو هجری نواب کمال الدین خان قلعه ستهر را بعد وفات محاصره سه ماه فتح نمود شیخ روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی بفرمایش نواب مذکور این تاریخ گفته

تاریخ

۱۱۰۲

چو تاریخش ز عقل خویش جستم | بگفت انگشت ماهی کنار ۱۱۰۲

روح الله خان میر بخشی

پسر خاله زاده عالمگیر بادشاه بود در تاریخ پنجم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و سه هجری بساط حیات در نوردید تاریخ حیف حیف ز روح الله خان ۱۱۰۳ بیادت گلبدن یافته اند

۱۱۰۳

شاه نور درویش

درویشی کامل و از اولیای وقت بود پنجم جمادی الآخر سنه اربع و مائة والف رحلت نموده مرقد او بسمت جنوب اورنگ آباد مشهور است و زیارتگاه خلایق تاریخ وفات او نور مطلق ۱۱۰۴ یافته اند بعد از وفات او سید قطب الدین عرف متقی سجاده نشین او گردیده

۱۱۰۴

حافظ سید ضیاء الله بلگرامی

بشب سه شنبه پنجم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و چهار انتقال نموده و موافق وصیت پایان مرقد خواجه عماد الدین بلگرامی که صاحب ولایت آن مقام است بیرون حریم متصل دیوار جنوبی منزل آرام یافته و میر غلام علی آزاد تخلص تاریخ او گفته

تاریخ

۱۱۰۴

خورشید سپهر علم و فضل و تقوی — آن میر ضیاء الله روشن سیما
رو در ته افشاند ز شبستان جهان — تاریخ شنو «بمنزل قدس ضیا» ۱۱۰۴

مسجد عالم گنج

در بلده اکبرآباد بموضع عالم گنج متصل دهلی دروازه مسجدی هست که از انشای میر رفیع الزمان در سنه یکهزار و یکصد و چهار هجری تعمیر ساخته بر پیشانی عمارت مذکور این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شکر که در دور شهی دین پناه — عازی جم مرتبه اورنگ شاه
سال بنایش خرد م زد رقم — میر فلک قدر رفیع الزمان
باد ابد مسکن از فیض اله — ساخته از عون خدا این سجده گاه

امیر الامرا نواب شایسته خان

پسر نواب آصف خان سپهدار است از حکام شاهجهان بادشاه پسر عالمگیر بادشاه بعهده وزارت سربلندی داشت اصلی نام او ابو طالب است در عمر نود و سه سالگی بتاریخ شانزدهم شوال سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت شد و این سه تاریخ در رحلت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

۱۱۰۵

مصدر فیض و کرم شایسته خان — گوی نیکوئی از این آفاق برد
سال نقل آن امیر با کرم — گفت هاتف «آه خیر داد مرد» ۱۱۰۵

ایضاً

۱۱۰۵

بود نواب امیر الامرا — عمدة الملک شهنشاه زمان
سال نقلش بتاسف گفتم — خان شایسته ابو طالب نام
قره باصره آصف خان — «آه نواب سخی شد ز جهان» ۱۱۰۵

ایضاً

چو شد شایسته خان بن میر دنیا کش — سبحان عمر دادش تاریخ نوتش ۱۱۰۵

قاضی محمد سعید بلگرامی

از اولاد قاضی ابو العلا عرف قاضی بده و بلگرامی هست بتاریخ هفتدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت کرده و پسرش شیخ روح الامین خان در تاریخ وفات این قطعه گفته

تاریخ

۱۱۰۵

از گردش چرخ آه و بیداد — دست تو بریده باد هر دم
فریاد هزار گونه فریاد — حال تو همیشه مضطرب باد
درگریه شد و بگفت با من — دردی که من از خود دادی
تاریخ وفات قبله گاهی — باشد ز من این سخن ترا یاد
چون خواستم از خرد بریزاد — «ای وای ستون دین بیفتاد» ۱۱۰۵

باغ فدک

چون نواب سپهدار خان خلف نواب جانجهان بهادر در ایام صوبه داری صوبه الهاباد دران شهر در سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری باغی ترتیب ساخت روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی این تاریخ یافت یعنی سال تاریخش باو

۱۱۰۷ روح الامین باغ فدک

شیخ محمد اسحق عرف قاضی میان و برادرش شیخ محمد سبحان بلگرامی

از اولاد قاضی بده بلگرامی اند در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که شیخ محمد اسحق را از طرف نواب جان جهان بهادر عرف سپهدار خان کوکه نیابت صوبه الهاباد مفوض بود و اقطاع سرکار بهار و آرول وغیره بدو تعلق داشت مردی صاحب همت و شجاعت بود باتفاق برادر خود شیخ محمد سبحان زور تیغ ظلم و فسق خوب نموده که نامش دران زمین مخصوص درراجه ها من ملک تبدیله شد و شهرت یافت بالآخر در محاربه بند یله که با راجه قلعه اندا در میدان اتفاق افتاده بود همراه برادر خود شیخ سبحان که پدر شیخ الله یار خان است و ذکرش بعد ازین خواهد آمد بدرجه شهادت رسید این واقعه تاریخ هفدهم شهر ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری بوقوع پیوست نعش ایشان را آورده متصل چک شاه عبد الجلیل در الهاباد مدفون ساختند و شیخ روح الامین ولد قاضی محمد سعید بلگرامی در تاریخ شهادت ایشان این تاریخها گفته

تاریخ

گشتند شهید چون ز شمشیر سنان	غازی اسحق و شیخ عبد السبحان	باید که باتش زمین گردد گنج	خون یا بارد فلک بجای باران
افسوس و دریغ با چنین گردان	دایم باد آن سیاه روی زنان	تا سر که برامی انتقامش شمشیر	موقوف شود قیامت محشر زمان
	تاریخ شهادتش ز شخص ان پرسید	از هجر هزار و یکصد و هفت بدان	

۱۱۰۷

ایضاً

۱۱۰۷ محمد اسحق شهید المرشد

۱۱۰۷

میر محمد زمان متخلص براسخ سرهندی

سعیدی از الا نژاد و از عمده ملازمان و مصاحبان شاهزاده محمد اعظم بن عالمگیر بادشاه بود طبعی بخوبی رسا داشت در نازکی سنجی داد سخن میداد وفاتش در سرهند بسال سبع و مائة والف واقع شده و میر خوش تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

۱۱۰۷ راسخ دمم بود محمد زمان وا و نه از گفته

۱۱۰۷

تاریخ

محمد زمان راسخ خوش خیال	دریغا سبحان آفرین جان بپرد	چو تاریخ فوتش از اهل تحقیق خواستم	خرد گفت با دل که تاریخ مرد

۱۱۰۷

ملا ناصر علی

از خوش خیالان جهان بود تخلص او علی است و مولدش سرهند از سلسله نقشبندیه بود قریب شصت سال عمر یافت و باشاره مجذوبی در آخر عمر از دکن بدار السلطنت شاهجهان آباد آماده اقامت در زید و چنان بهم رسانید همدم از دوستی بوعلی قلندر میزو تا که در ماه رمضان سنه یک هزار و یکصد و هشت رحلت نمود و در حوالی مرقد

سلطان المشایخ نظام الدین دہلوی مدفون گردید محمد عاکف تاریخ او یافت بزیادت یک عدد مصرعه آه آه از رحلت ناصر علی ۱۱۰۹ + و سرخوش این قطعه گفته ۱۱۰۹

وارسته علی صحبت بی پروا	از راحت و رنج و رستغنی رفت سرخوش ز خرد سال وفاتش پرسید	دایم چو توجهش سوی معنی بود گفت آه علی اعالم فانی رفت ۱۱۰۹	دل کنده ز صورت کده هستی

میرزا قطب الدین مائل

شاعری خوش فکر و تازه گو بود از تحقیق و تصوف و مطالب علمی بهره وافر داشته در آخر کارش بجنون کشید ترک منصب نمود بشاهجهان آباد آمد و در ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و هفت بعد از فوت ملا ناصر علی ودیعت حیات سپرد محمد عاکف تاریخ فوتش را + محل جنت مثواه + یافته ۱۱۰۷

نواب شاکر خان

در زمان دولت عالمگیر بادشاه سنه یکهزار و یکصد و ده هجری بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی یافته و مرزا عبد القادر بیدل بطور مبارک باد این چند فقرات تاریخ نوشته بدو فرستاد

فقرات تاریخ

اقتدار بهار ملک و ملل ۱۱۱۰ + استقلال استقام حلم و عمل + دستگاه علامت جاده جلال + آراستگی سلیمانی عز و اقبال معارج کلباری شوکت + مدارج جهانبانی رفعت + دارای مهابت دشمن گدازی + کامرانی منافقت دوستان نوازی + جاه دولت خانی + اجلال و عشرت جاودانی + حکومت مبارک شاهجهان آباد + سبحان الصاحب کواکب لوا مبارکباد ۱۱۱۰

شیخ عبد الرقیب کاکوری سوانح نگار کابل

در زمان عالمگیر بادشاه شاید که در سنه یکهزار و یکصد و یازده یا که نوزده هجری فوت کرده تاریخش چنین یافته اند

تاریخ

آن شیخ منقد اکه ز دنیا وفاتش یافت	عقلم بسال فوتش مشغول کار شد	ناگاه بالتفهم چه گفتا ز روی حق	در صوبه جهان سوانح نگار شد ۱۱۱۱

فتح قلعه بنت گده

در دوازدهم جمادی الآخر سنه هزار و یکصد و یازده هجری قلعه بنت گده بتصرف اولیای دولت عالمگیری درآمد تاریخ آن یافتند + کوه کفر شکست ۱۱۱۱

فتح قلعه ستاره از عالمگیر بادشاه

چون عالمگیر بادشاه در سیزدهم ذی القعده سال یکهزار و یکصد و یازده هجری قلعه ستاره گده را فتح نمود میر عبد الجلیل بلگرامی واسطی تخلص در یک شب یازده تاریخ های فتح آن قلعه گفته آن رساله را گلزار فتح شاه هند و طوطی نامه فیروزی شاه عالمگیر موسوم ساخته در خدمت بادشاه گذرانید و مورد تحسین بادشاهانه گردید و اعجوبه اینکه از عبارت + گلزار فتح شاه هند ۱۱۱۱ + و طوطی نامه فیروزی شاه عالمگیر ۱۱۱۱ + که نام آن رساله است نیز تاریخ استخراج می یابد چندی از آن تاریخها نوشته میشود ۱۱۱۱

تاریخ

مصرعه از زیب النسا

از هم نمی شود ز حلاوت جدا لبم

جواب از ناصر علی

گویا رسیده بر لب زیب النسا لبم

این جواب شنیده زیب النسا بسیار پیچ و تاب خورد و این بیت نوشته بناصر علی فرستاد

ناصر علی بنام علی برده پناه		ورنه بتیغ ذوالفقار علی سر بریدنی

لطف الله خان پسر سعد الله خان

در کتاب صحیح الاخبار مرقوم است که بتاریخ چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و چهارده در دور عملی عالمگیر بادشاه از مهابت گده که در دکن است بعزم تسخیر قلعه کنزانه بکهزار آمد و چهاردهم ماه شعبان پای آن حصار نزول لشکر فیروزی اثر سپهر برین برآورد و لطف الله خان پسر سعد الله خان مرحوم از غلبه استسقا بعالم جاودانی نهضت فرمود هنگام وفات پدر که در سنه یکهزار و شصت و شش بوقوع آمده یازده ساله بود بمنصب هفتصدی و صد سوار ممتاز گردیده و در زمان عالمگیر بادشاه بپایه والا رسیده و در عمر پنجاه و نه ساله فوت کرده تاریخ وفات او یافته اند

۱۱۱۴ صد افسوس ز لطف الله خان

در ولادت پسر و دختر کرم الله خان

کرم الله خان در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بمنصب خانی ممتاز گردیده و میرزا بیدل این چند فقرات تاریخ بطور مبارکبادی خان موصوف نوشته فرستاد

فقرات تاریخ

۱۱۱۴

پیشگاه کرم انتساب + حشم کواکب فیاض رکاب + نازش حشمت و دستگاه + فاطر صاحب افلاک درگاه + مهر عطای سپهر آستان + والی ملک کرم الله خان + بمنصب خانی مبارکباد + بحرمت رسول گزیده والد الامجاد

در سنه یکهزار و هیزده هجری در خانه او در عرض یک هفته پسری و دختری تولد شدند و میرزا بیدل این مصرعه تاریخ یافته +

تاریخ

۱۱۱۸ رسیدن طرب ماه و آفتاب برک

در وفات عالمگیر بادشاه

انتقالش بروز جمعه بیست و هشتم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و هیجده هجری که موافق روز تیر سیزدهم اسفندارمذ ماه الهی سنه یکصد و پنجاه و یک اکبرشاهی مطابق روز سی و پنجم اسفندارمذ ماه جلالی سال شش صد و بیست و هشت ملکی مصادف روز شهریور چهارم شهریور ماه قدیمی سال یکهزار هفتاد و شش یزدجردی موافق بیست و یکم فروری ماه انگریزی قدیمی و چهارم ماه مارچ جدید سال یکهزار و هفتصد و هفت عیسوی در احمدنگر دکن بوقوع آمده لاشش را در شهر خجسته بنیاد اورنگ آباد که قریب قلعه دولت آباد در دکن واقع است و آن شهر را اورنگ زیب در ایام شاهزادگی

باب دوازدهم

ایام شاهزادگی آن خدیو عالمگیر تا روز جلوس ده روز کم از چهل سال قمری بوده و مدت سلطنت از غرهٔ ذی القعده روز جلوس پنجاه سال و بست و هشت یوم و مدت عمر او نود سال و سیزده یوم ام بحساب سال شمسی ایام شاهزادگی سی و هشت سال و نه ماه و چهارده یوم و ایام سلطنت چهل و هشت سال و شش ماه و بست و هشت یوم و جمله عمرش بسال شمسی هشتاد و هفت سال چهار ماه و دوازده یوم میشود القب او بعد وفات ؛ حضرت خلدمکان ؛ قرار یافته مستعد خان محمد ساقی در اخر ماثر عالمگیری می نویسند که عمر گرامی نود سال و سیزده یوم بوده و ایام خلافت پنجاه سال و دو ماه و بست و هشت یوم و این از غرهٔ رمضان سال جلوس تا روز وفات است منقول است که محمد اخلاص خان نقل نموده که شب جمعه که صباح آن حضرت بسیر باغ نصرت توجه فرمودند من و عنایت الله خان از استیلای حنین و اهمه کبری انتشار خاطر و توزیع باطن ظاهر داشتیم دیوان لسان الغیب را بفال کشودیم این غزل بر آمد

غزل

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود	سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
بر سر تربت من گر گذری همت خواه	که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
بر زمینی که نشان کف پای تو بود	سالها سجده گه صاحب نظران خواهد بود

یاس غلبه گرفت با خاطر پراگنده شب بسر بردیم صباح یکپاس روز بر آمده قصه ناگزیر رو داد شب شنبه باز یکجا بودیم ملا حیدر قاضی دار الرشد نقل فال کردم هر چند خواستیم بیت یا د آید نیامد کتاب خواستم و بارها کشا دیم مگر آن غزل بر نیامد چون صحبت آخر شد بخواب رفتم می بینم که گذارم بر قبری افتاد حضرت لطف قاست از انجا بر آمد مرا خطاب فرمودند بیتی که از یاد رفته است اینست

بیت

بر سر تربت من گر گذری همت خواه	که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

و اورنگ زیب عالمگیر بادشاه را پنج پسران و پنج دختران بودند اسامی پسران شاهزاده محمد سلطان که پیش از پدر فوت کرده و شاهزاده محمد معظم که بعد از پدر بلقب بهادر شاه بر تخت سلطنت نشسته و شاهزاده محمد اعظم که در جنگ برادر خود کشته شده و شاهزاده محمد اکبر که از پدر بغاوت ورزیده نزد سلیمان صفوی بادشاه ایران رفته بود و بامید مرگ پدر در ایران میگذرانید تا آنکه در عین حیات پدر فوت شد و در مشهد مدفون گردید و مرثیه بر لوح مزارش منقوش است از انجمله یک بیت اینست

بیت

از نهایت رنج در بیهودی از رنگ	مرد آخر آرزوی سید را اکبر بخاک

و پنجم شاهزاده کام بخش که او نیز در جنگ برادر خود بهادر شاه کشته شد و از دختران زیب النسا بیگم که شاعره بود مخفی تخلص خود قرار داده و از نهایت علو طبع بنسبت هیچ کس نکاح نکرد و رخت اعراش پیش از پدر مرحوم گردیده و زینت النسا بیگم که در سنه یکهزار و یکصد و بست و دو هجری انتقال نموده مدفنش در صحن مسجد زینت النسا بیگم که بتعمیر ساخته او ست در دهلی واقع است و زبدة النسا بیگم و بدر النسا بیگم و مهر النسا بیگم دختران عالمگیر بودند

شاهزاده محمد اعظم شاه

پسر سیوم عالمگیر بادشاه است بتاریخ دوازدهم شعبان سنه یکهزار و شصت و سه هجری از بطن بانو بیگم بنت شاهنواز خان ولادت پذیرفته چون در هنگام وفات خلد مکان برادر بزرگ او محمد معظم یعنی شاه عالم بهادر شاه در کابل تشریف داشتند چنانچه محمد اعظم شاه باتفاق اعیان مملکت بتاریخ دهم ذی الحجه صبح عید الضحی سنه یکهزار و یکصد و هجده هجری دوازده روز بعد از وفات پدر در احمدنگر بر سریر سلطنت نشست چون بهادر شاه ازین حال آگاهی یافت با لشکر عظیم از کابل رو بسوی هندوستان آورد و نامه به برادر خود فرستاد و هر چند خواست که از جنگ و جدل باز ماند و ملک وسیع را در میان خود بالتقسیم نماید لیکن چون تقدیر اینچنین بود که ملبوس سلطنت بر قامت بهادر شاه راست گردد محمد اعظم شاه قبول نفرمود و باراده جنگ از احمدنگر کوچ نمود و چون بهادر شاه با لشکر خود قریب اکبرآباد رسید در میدان دهولپور که دوازده کروه از آگره واقع است تلاقی فریقین دست داد و جنگ شروع گردید چنانچه درین معرکه محمد اعظم شاه با دو پسران خود یکی محمد بیدار بخت و دیگر سلطان والاجاه با بسیاری از امرا کشته شدند و این واقعه بتاریخ هجدهم ربیع الاول روز یکشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجری بوقوع آمده تاریخ شهادت او اینست ٭

تاریخ

۱۱۱۹	شاهزاده دیوانه دستی از درم + حقا که بنو بهیچ از ستم کم	٭	دیدند سر و تن جدا چون از هم ٭ گفتند همه هامی محمد اعظم ۱۱۱۹	

ایضاً ۱۱۱۹

۱۱۱۹	چون شاهزاده اعظم رفت از جهان فانی ٭ آواز غیب آمد کی جنت المکانی	+	کشتی فضل یزدان اختر شهید اکبر ٭ تاریخ رزمگاهش کربلای ثانی	

باعتقاد راقم الحروف اگر بیت آخر را چنین خوانند بهتر باشد ه چون متصل کربلا شد میدان رزمگاهست ٭ تاریخ توان شد شده کربلای ثانی ٭ مدت سلطنت اعظم شاه از روز وفات خلد مکان تا روز شهادت او سه ماه و بیست روز و غزمیت جنگ امام و رخان او را داخل بادشاهان نموده اند مدت عمرش پنجاه و پنج سال و کسری

امتیاز خان صفاهانی خالص تخلص

میر غلام علی آزاد مینویسد که اسمش سید حسین بود در هند آمده در دکن خلد مکان را ملازمت کرد و بسلک ملازمان منتظم گردید و بدیوانی صوبه عظیم آباد پتنه و خطاب امتیاز خان امتیاز یافت آخر در سنه یکهزار و یکصد و بیست و دو در سند از دست خدایار خان کشته شد میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ وفات او ه آه آه امتیاز خان ٭ یافته ۱۱۲۲ در کتاب عمادت السعادت مرقوم است که در مشهد مردی بود مشهور به سید ابو علی بوریانشین و او را پسری بود میر باقر نام محلی بحلیه فضل و کمال او پسری داشت خلیل شد و صاحب طبع خالص تخلص او بود مشق شعر از محمد قلی سلیم طهرانی داشت از دست شعر چه قدر غنچه شود گل که ز بالی تو شود ٭ تا کجا تاب خورد مو که میان تو شود ٭ شاعر بود بعد چندی در هندوستان آمده رفاقت صوبه دار گجرات در وقت خلد مکان اختیار نمود و ناظم صوبه مذکور شجاعت و قابلیت او را دیده دختر خود را بحباله نکاحش در آورد و چون او را پسری نبود بعد از وفات او همین خالص مشهدی که به سید امتیاز خان بهادر مخاطب شده بود ناظم صوبه گجرات شد و قاسم علی خان که ناظم بنگاله بود پسرزاده همین سید امتیاز خان خالص مشهدی است +

زینت النساء بیگم بنت عالمگیر بادشاه

عالمگیر بادشاه را پنج دختران بودند یکی زیب النساء بیگم دویم زینت النساء بیگم سیوم زبدة النساء بیگم چهارم بدر النساء بیگم
پنجم مهر النساء بیگم و زینت النساء بیگم در حین حیات خود مسجدی تعمیر ساخته مشهور بزینت المساجد این مسجد عالیشان
از سنگ سرخ ساخته اند در شاهجهان آباد بموضع دریا گنج بر کنار دریا واقع است و بیگم در سنه یکهزار و یکصد
و بیست و دو هجری در عهد دولت برادر خود بهادر شاه رحلت نموده تربت او در صحن همین مسجد موجود است
و بطرف بالای قبر آیه قل یا عبادی الذین و این بیت و عبارت مرقوم اند +

کتبه

مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس است + سایه از ابر رحمت قبر پوش ما بس است + امیدوار حسن خاتمه
زینت النساء بیگم بنت بادشاه محیی الدین محمد عالمگیر غازی انار الله برهانه سنه ۱۱۲۲ هجری

شیخ محمد افضل اله آبادی

بفضایل صوری و معنوی امتیاز فراوان داشت اصل وطن او سید پور از توابع غازی پور است باشاره
پیر خود در اله آباد رحل اقامت انداخت و بتلقین اصحاب و تعلیم آداب مشغول گشت تصانیف عربی و فارسی وافر دارد
مسجدی که در سنه هزار و هشتاد هجری تعمیر نموده تاریخش بقعه افضل یافته و تاریخ خانقاه که در سنه هزار و نود و دو
بنا نموده مقام افضل گفته ولادت او بیست و سیوم شهر ربیع الاول سنه ثمان و ثلثین والف است و بسن هشتاد و شش
ساله روز جمعه پانزدهم ذی الحجه سنه اربع و عشرین و مایه والف هجری فوت شد بعد وفاتش شیخ محمد یحیی مشهور
بشاه خوب الله که برادرزاده و هم داماد او بود بمسند ارشاد نشسته مرقدش در بلده اله آباد است +

قطب الدین شاه عالم بهادر شاه
بادشاه خلف دویم عالمگیر بادشاه غازی

بتاریخ سلخ رجب سنه یکهزار و پنجاه و سه هجری از بطن نواب بائی که بهند و نسبتی بود در برهانپور تولد یافته
و بمحمد معظم موسوم گردیده و در ایام شاهزادگی بخطاب بهادر شاه نیز نامور شده بعد از کشته شدن برادر خود
اعظم شاه در جنگ بتاریخ نوزدهم ربیع الاول روز دوشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجری بجای
پدر بزرگوار بر تخت سلطنت نشست و بشاه عالم موسوم گردید و خلعت وزارت به منعم خان بخطاب خانخانان و بعهده
وکیل مطلق به اسد خان و بعهده میر بخشیگری بر پسرش ذوالفقار خان بخطاب امیر الامرا مرحمت نمود
و تاریخ جلوس بزبان خود فرمودند + آفتاب عالمتابیم (۱۱۱۹) + و دیگری این مصرع یافته + شاه عالم بادشاه ۱۱۱۹
مالک داد جهان (۱۱۱۹) + و فضل الله در بیتی در تاریخ جلوس او گفته + الله باعظم (۱۱۱۹) + و غیر ازین دیگر این ۱۱۱۹
تاریخ کلمه خاص جی سنگتا گفته +

تاریخ

سنه ۱۱۲۰

کن سر اعظم جدا دا که بخوان + ز سبب افسر شاه عالم بادشاه ۱۱۲۰

تاریخ از میرزا بیدل

جلوس با معدلت آثار بادشاه زمن	باین مجمع اسرار و داد امن و امان	شنود از هاتف یزدان جلال قدرت شان	بهار خلیفه جهان معظم دو جهان ۱۱۱۹

وچونکه ایام جلوس او از هنگام وفات عالمگیر بادشاه یعنی از ماه ذی القعده سنه هزار و یکصد و هجده هجری شمار
چنانچه شخصی دیگر این تاریخ که ازان سنه مذکور استخراج می یابد بسلک نظم کشیده +

تاریخ

نشست چون بسریر جهان بهادر شاه +	رسید قره دولت بعالم بالا +	ز منظر فلک آمد ز روی سر دن لقب	بگفت سال جلوسش نظام ملک دلا ۱۱۱۹

بهادرشاه مردی بود عالم و فاضل و با مروت و صالح و عابد و کثیر الاولاد از کمال عزم و شجاعت او جمیع نوکران و زمینداران
وحکام قریب و بعید مطیع و فرمان بردار بودند در عهد او همه شاهزادگان مطلق العنان و فارغ البال می زیستند چنانچه
هفتده شاهزادگان بدست راست و چپ وی نشستند بدین نسبت است پسر بزرگ او معز الدین جهاندار شاه با سه پسران خود یعنی عز الدین و عزیز الدین
و یکی دیگر و پسر دوم وی عظیم الشان با سه پسران خود یعنی محمد کریم و فرخ سیر و همایون بخت معه بیدار دل پسر بیدار بخت ابن محمد اعظم شاه بدست
چپ و پسر سوم او رفیع الشان با دو پسران خود یعنی رفیع الدرجات و رفیع الدوله و نیز پسر چهارم او خجسته اختر
جهان شاه با پسر خود فرخنده اختر معه عالی تبار ابن اعظم شاه و دو پسران محمد کام بخش ولد عالمگیر یعنی
محی السنت و یکی دیگر می نشستند و محمد کام بخش برادر خورد بهادرشاه بود و از پدر خود ملک بیجاپور یافته بود
چون در سنه یکهزار و یکصد و بست هجری سکه و خطبه بنام خود کرد بهادرشاه لشکری عظیم همراه خود گرفته بسوی او
رفت چون قریب حیدرآباد رسید او نیز با سپاهی که داشت روبجنگ آورد و کشته شد و بهادرشاه بتاریخ بست
و یکم ماه محرم سال هزار و یکصد و بست و چهار هجری در لاهور بیمار شده بجوار رحمت ایزدی پیوست این بیت
بسم تعمیه در تاریخ وفات اوست +

تاریخ

در وفاتش الی بنزول باشند ند + بیمن فیض و فضل و نعمت و عدل و کرم ۱۱۰۰ ۲۴

یعنی اگر از هر یک لفظ مصرعه آخر حرف میانه گرفته بحساب جمل شمار نمایند تاریخ برآید و این بیت در تاریخ
وفات او که نیز تعمیه بستار اقسام الحروف گفته +

تاریخ

گفت بی باک هاتفی ناگاه + شد برون از جهان بهادر شاه ۱۱۴۷ ۲۳

مدت سلطنت بهادرشاه از روز وفات خلد مکان تا روز وفات او پنج سال و یک ماه و بست و دو روز و اگر بعد
از وفات اعظم شاه گرفته شود صرف چهار سال و ده ماه و دو یوم شود و مدت عمر او هفتاد سال و شش ماه بود و لقب او
بعد وفات خلد منزل قرار یافته مسجد بهادرشاه که سراسر از سنگ مرمر ساخته اند در شاهجهان آباد متصل حویلی
مسجد در جوار مزار خواجه قطب الدین بختیار واقع است و این مسجد نیز که سر تا پا از سنگ مرمر است تعمیر نموده
این بادشاه است و این بیت که از مصرعه دوم یکی آن تاریخ وفات او بر می آید بر بالین مزار او کنده است

در خوبست السدیار مصطفی + شاه عالم را بود جنت جزا ۱۱۲۴

متصل مجرای قبر عالی گهر شاه عالم بادشاه نیز واقع است +

معز الدین محمد جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه ٭

ولادت او در سنه یکهزار و هفتاد و یک یا یکهزار و هفتاد و دو بوقوع آمده نام مادرش نظام بائی بود چون پدرش
بهادر شاه مسمی بخواب عدم نهاد جنگی عظیم در لاهور میان جهاندار شاه و عظیم الشان و جهان شاه و رفیع
الشان که پسران بادشاه مرحوم بودند واقع شد یعنی جهاندار شاه و رفیع الشان و جهان شاه باتفاق امیرالامرا
ذوالفقار خان یکطرف شده بر سر عظیم الشان که خود را مالک سلطنت می شمرد آمده شروع بجدال نمودند
چون عظیم الشان کشته شد تخت و خزانه بدست جهان شاه افتاد لیکن چون امیرالامرا ذوالفقار خان را
منظور بود که معز الدین جهاندار شاه را بر تخت نشانند چنانچه بعد از سه روز باز آتش قتال و جدال شعله افروز شد
و رفیع الشان و جهان شاه معه پسرش فرخنده اختر کشته شدند و معز الدین جهاندار شاه بلا مزاحمت غیری
در آخر ماه صفر سنه هزار و یکصد و بیست و چهار هجری در لاهور بر تخت سلطنت نشست و بعد چندی سلطان
محمد کریم پسر عظیم الشان را نیز بدست آورده بصلاح ذوالفقار خان بکشت اهل وقائع تاریخ جلوس او از تاریخ هیجدهم
ماه محرم سنه مذکور که روز وفات بهادر شاه است نوشته اند ٭

بیت سکه

بزد سکه بر ملک چون مهر و ماه ٭ شهنشاه غازی جهاندار شاه

عظیم الشان که از زمان عالمگیر بادشاه بصوبه داری ملک بنگاله سربلندی داشت و مدتی در شهر پتنه برای
نظم و نسق آن دیار استقامت گزیده آن شهر را بعظیم آباد موسوم ساخته بود چون خبر بیماری عالمگیر بادشاه
شنید پسر خود محمد فرخ سیر را به نیابت خود گذاشته پیش پدر آمده بود و در جنگ محمد اعظم شاه حاضر بود و در محاربه
جهاندار شاه کشته شد چون قریب نه ماه برین بگذشت خبر رسیدن فرخ سیر ابن عظیم الشان از طرف
بنگاله برای انتقام خون پدر و برادر خود سلطان محمد کریم گوشزد خاص و عام گردید جهاندار شاه پسر
خود محمد اعز الدین را با لشکر عظیم بسمت او فرستاد و فرخ سیر که سید حسین علیخان صوبه دار ملک بهار و برادر او
سید عبدالله خان صوبه دار الله آباد را که سادات باریه بودند بعد منت و سماجت همراه خود گرفته با فوج عظیم
تا به کهجوه که پنجاه کروهی از بلده الله آباد است رسیده بود که تلاقی فریقین دست داد و جنگی عظیم نمود
و اعز الدین بتاریخ بست و نهم شوال سنه مذکور هزیمت یافته بطرف اکبرآباد شتافت و فرخ سیر بعد از چند روز
بسوی اکبره روانه گردید چون در انجا رسید با جهاندار شاه محاربه دست داد و آخر جهاندار شاه
نیز بتاریخ پنجدهم ذی القعده سنه مذکور از میدان معرکه گریخته و ریش و بروت خود تراشیده بطرف
شاهجهان آباد شتافت چون فتح نصیب فرخ سیر گردید بتاریخ سیزدهم ماه مذکور در اکبرآباد بر تخت
سلطنت جلوس نمود و بعد چندی بطرف شاهجهان آباد کوچ کرد چون در خضرآباد که یک کروه از دهلی فاصله
دارد رسید نواب آصف الدوله یعنی اسد خان را معه پسرش امیرالامرا ذوالفقار خان نصرت جنگ که بعد
هزیمت پیش پدر آمده بود طلب داشت اگرچه ذوالفقار خان نخواست که پیش فرخ سیر برود لیکن پدرش
او را تشفی کرده و دلاسا داده بتوقع عفو تقصیر و امید سرفرازی همراه خود پیش فرخ سیر برد

اسدخان را رخصت فرمود و ذوالفقارخان را همراه جهاندارشاه بقتل رسانید و بعد ازان سرهای ایشانرا از تن جدا ساخته بر سنان نهاده و اجساد ایشان را رسن در پای بسته بر پشت فیل یکے اینصوب و دیگری آنصوب آویخته با شان و شوکت تمام بسوی شهر کوچ کرد چون بدهلی رسید بر تخت نشست و این سانحه بروز جمعه بست و سیوم ماه ذی الحجه سنه مذکور بوقوع آمده چون هم درین سال که سنه هزار و یکصد و بست و چهار بود بهادرشاه هم جهاندارشاه هر دو فوت کرده بودند چنانچه راقم الحروف این تاریخ شعبیه یافته ۱۱۲۴

تاریخ

بهادرشد هم جهاندارشاه	یک سال زین دار فانی رفت	سر مملکت دور کرده سر ترا	بهادر برفت و جهاندار گفت ۱۱۲۴

یعنی اگر عدد حرف میم که سر مملکت است از ماده تاریخ دور کرده شود تاریخ برآید مدت سلطنت جهاندارشاه از روز وفات پدرش تا سوزم هست در اکبرآباد ده ماه میشود و مدت عمرش تا روز شهادت او پنجاه و دو سال و نهه ماه دیگر و لقب او بعد وفات خلدارامگاه قرار یافته مقبره او در دهلی ست نزدیک روضه خواجه قطب الدین بختیار

امیرالامرا ذوالفقارخان

این نواب آصف الدوله اسدخان بهادر ست تاریخ ولادت اوست زیج اسد رد نمود آفتاب ۱۱۶۷ چون بتاریخ شانزدهم ماه ذی الحجه سنه هزار و یکصد و بست و چهار هجری بحکم محمد فرخ سیر همراه جهاندارشاه بقتل رسید پدرش ۱۱۲۷ در غم فرزند که عمرش نود سال و کبیرسنی بود و بجواب این تاریخ در شهادت او گفت ۱۱۲۴ ۱۱۲۴

بالفت شام غریبان باد چشم خونفشان ۔ گفت ابراهیم اسمعیل را قربان شود

اصل نام اسدخان ابراهیم مرزا بود و اسم ذوالفقارخان محمد اسمعیل چنانچه از تاریخ سنه فا دیکرد و واسدخان بهادر در سنه یکهزار و یکصد و بست و نهه هجری در عمر نود و چهار ساله فوت شده و در مدت العمر هفت بادشاهان را دیده ۔

مرزا ایزد بخش متخلص برسا

جد او آصف خان جعفر ست که در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب وزارت سرفرازی داشت و مرزا ایزد بخش در فنون و علوم یگانه روزگار بود در اوایل عهد منشی گری سرکار شاهزاده اعظم شاه نوکر بود و بعد ازان منشی گری عالمگیر بادشاه نوکر گردیده چون عالمگیر فوت کرد و فیما بین شاهزادگان یعنے بهادرشاه و اعظم شاه محاربات بمیان آمد عظیم الشان پسر بهادرشاه که پدر فرخ سیر بود بمصاف اعظم شاه پرداخت شخصے بمرزا گفت که بلای عظیم می آید یعنی عظیم الشان می آید مرزا جواب داد که اسم اعظم رفع خواهد ساخت یعنی اسم الهی یا اسم اعظم شاه ۔ چون بعد از چند سال سلطنت بفرخ سیر که پسر عظیم الشان بود رسید مرزا را طلبید گفت که تو آنچنان کلام گفتی فیما بین پدر ان چه سزاوار بود پس فرمود تا موی بر وشش را یکیک از تیغ برکنند و در آستونے بسته بصد خواری هلاک ساختند این واقعه شاید که در آخر سنه یکهزار و بست و چهار هجری بوقوع آمده قبرش تا حال در مدرسه آگره موجود است کنار مسجد مبارک منزل که حالا بمبارک گنج اشتهار دارد و تخمیر ساخته اوست و این مسجد تعمیر نموده عالمگیر بادشاه ست ۔

معین الدین محمد فرخ سیر ولد عظیم الشان ابن شاه عالم بهادرشاه

جهان شد زنده ز آهنگ تنبیره اگر دلی نماید فتح شاید	گرو بر حالت موسیقی جان تنبیره نوای زین به اگر کی سر اید	چو سنقار از می زین جشن تر گرد بود در گلشن گل سرسبز لب	ره احسن گر ابر نغمه بسر گرد سر و دخارکن بابت وران شبا

حواسے ابیات و تنبیره بفتحتین تا بسار ذویس بکسر دال مهمله و یا بمهول بمعنی مانند چکو نام سازی است که جواهر را بدو نسبت دهند الفتحتین سرگشته شدن بهت ابار که بر کاغذ و جامه و سند و تقویم از و حاصل ابداک بالمد عیب یک بالفتح نام فارسی اسباب خانه نیز و دبل و نقاره کرا بالفتح مرغ جبا بر هر چند جباری مرغ کو اسنج نیست اما استعمال و مبالغه است یعنی شادی نوعی عام شد که جباری هم از پی این جشن سنقار تر گرده در نواسنجی در آمد خارکن نام شخصی که نوای خارکن باو منسوب است بابت خشب گنده مشتق از بنوت و اسما بر ده اسے فارسی دوازده مقالم و بست و چار شعبه و شش اوازه و سے لحن بار بد نیز بیان کرده نوعی که سے ملاحظه متنی اسمی معانی ابیات تمام است چند بیت بر سبیل استشهاد آورده میشود +

دلت گر بر مقام عشق شیداست باین لذت چو ز اید شنا شد بهار نغمه چون در دل بهی شد	ز تار ساز راه راست پیداست نماز نیگاه از وی قضا شد لی از فیض نواسر و بهی شد	کند سر پرده از عشرت فراز مغنی نغمه چون باده انگیخت ز فطرت سر نوا در تمن آست	چو معشوق برقع دلربای بجام باده گل صفهان بیخت بمعنی گنج باد آور و این است

و فایده آوردن اسماے لغات هندی و فارسی بکیفیت معهود در خاتمه داستان بیان سے شابد و میفرید

اگر ان این گراس آن نداند که نام سامعی کز نارسائی منغل بار اگ هندی شناسیت	بنظم سر معنی در نشاند بموسیقی ندارد آشنائی بسحر جسن هندی ز اشناسیت	جگر چون دانه یاقوت سفتم نگرد دگر ز حسن صنعت اگاه درین در باشنائی مانیند	که نام پرده با در پرده گفتم ز حسن نظم گیرد حظ دلخواه تلاش دست و پای ما مبند

و میر احسن ایجاد تخلص که بسو بد نامه فرخ سیر مامور بود و معاملے خان خطاب یافته قطعه تاریخ سال ازدواج مبارک گفته بیتے ازان نوشته شد +

تاریخ

۱۱۲۷		
ز باغ مهاراجه جسونت سنگه	بشکوهی دولت در آمد گلے	۱۱۲۷

بالجمله بعد چند سال درمیان بادشاه و قطب الملک سید عبد الله خان عداوت و نزاع بهم رسید چنانچه قطب الملک برادر خود امیر الامرا سید حسین علیخان را که در دکن بود طلب داشت چون او در شاهجهان آباد رسید هر دو برادران بتاریخ بست و هشتم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و یک هجری مطابق تاریخ هشتم فروری سال یکهزار و هفتصد و نوزده عیسوی که همدران روز بوقت صبح کسوف واقع شده بود بملازمت بادشاه در قلعه رفتند و بند و بست خود نموده مردم معتبر از نوکران خود جابجا نشانیدند و بعد از ده روز بتاریخ هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور هر دو برادران مردم خود را در حرم بادشاه که در آنجا فرخ سیر از بیم ایشان پنهان شده بود فرستاده بفضیحت تمام بیرون کشیدند و بتر پولیه قلعه برده چشمش از ز باصره معدوم الفروغ ساختند محبوس نمودند و رفیع الدرجات بن شاهزاده رفیع الشان ولد شاه عالم بهادر شاه را بجای او نشانیدند مرزا بیدل این تاریخ در غزل محمد فرخ سیر بنظم آورده +

قطب الملک سید عبد الله خان وزیر اعظم و برادرش امیر الامرا سید حسین علی خان

این هر دو برادران از سادات باره بودند سید عبد الله خان از جهت بهادر شاه بصوبه داری الله آباد و سید حسین علی
خان بصوبه داری بهار سرفراز بودند محمد فرخ سیر هر دو را همراه خود آورده بود و از سعی ایشان بر جهاندار
شاه غالب آمده و سید عبد الله خان بخلعت وزارت و خطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و سید
حسین علیخان بخلعت امیر الامرائی ممتاز گردیده در عهد محمد شاه حسین علیخان که برادر خورد بود حسب اشاره
محمد شاه در اثنای راه دکن از دست میر حیدر خان کاشغری که یکی از رفقای نواب محمد امین خان بود
بتاریخ بست و ششم ماه ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری کشته شد و قطب الملک بتاریخ
چهاردهم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و سه اسیر گشته چند سال در محبس بود و اسیر شدن قطب الملک بدین نهج
است که او بعد شهادت حسین علیخان به برادر اعیانی خود سید نجم الدین علیخان که بحراست دهلی قیام داشت
نوشت که یکی از شاهزاده ها را از محبس بر آورده بر تخت نشاند چنانچه یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و
سی و دو سلطان رفیع الشان را بر تخت دهلی اجلاس دادند بتفاوت دو روز قطب الملک نیز بشاهجهان آباد
رسید و چهاردهم محرم مقاتله با محمد شاه بادشاه واقع شد بعد یورش افواج محمد شاهی و وقوع جنگ صعب قطب
الملک بمقابله محمد شاه خود را از فیل انداخت و زخم شمشیر بر دست او رسید حیدر قلی خان بر سر او رفته او را از فیل
خود گرفت و پیش بادشاه آورد و بادشاه جان بخشی نموده بزندان فرستاد و در آنجا ماند تا آنکه او را بتاریخ سلخ
ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری زهر دادند بالجمله بعد شهادت حسین علیخان نواب اعتماد الدوله
محمد امین خان لاش او را در اجمیر فرستاد و در آنجا مدفون است و قبر قطب الملک در شاهجهان آباد نزد زیارت گاه قدم شریف
است آثار او نهر شیر گنج واقع شاهجهان آباد که از سلطان حکم کربلا داشت و قطب الملک در زمان خود
در سنه یکهزار و یکصد و بست و هفت هجری این نهر را از اصل نهر شاهجهانی بریده آورده و آن خطه را بوفور آب
احیا نمود و میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ آن گفته

تاریخ نهر شیر گنج

تعمیر جود و سیف قطب الملک عبد الله خان	نهر خیرے کرد جاری آن وزیر محتشم
بهر آن عبد الجلیل واسطی تاریخ گفت	نهر قطب الملک شد بحر احسان و کرم

۱۱۳۰

بالجمله بعد برهم خوردن دولت سادات مرحوم دو فرقه شدند جمعی ایشان را به نیکی یاد میکردند و گروهی
به بدی چنانچه روایت کرده اند که این هر دو برادر مثل هر دو جد بزرگوار خود حضرت امام حسن و حسین یکی
بزهر و دیگری بخنجر شهید شد بدین فرق شد که برادر خورد اول و بعد از او برادر بزرگ بشهادت رسیدند
دیگر میگویند که پیش از وقوع واقعه حسین علیخان صاحبی بخواب دید که سید الشهدا امام حسین با حسین علیخان خطاب
میکنند و میگویند بلغ وعدک و ما غلب عدوک یعنی بمیعاد رسیدی و بر تو غالب شد دشمن تو چون بعد
شهادت حسین علیخان حساب کردند یکی تاریخ بود با اعداد [illegible] یعنی بلغ وعدک را اگر قلب کنند
غلب عدوک گردد پس در بلغ وعدک یک تاریخ است و در غلب عدوک تاریخ دیگر و چون که یکماه و چند روز

رحلت اوج جنان کرده مدوالہ زمین	سال بس باد و با الف وصد ابجری پنجاہ است

میر عبد الواحد متخلص بواحد بلگرامی

بود و ذوقی نیز تخلص داشت شعر بزبان ہندی و فارسی میگفت و جواہر زواہر سلک نشفت اندیشه می سفت نسخه سبع شکرستان خیال مشتمل بر نظم و نثر در وصف حلویات بدستور دیوان مرتب دارد در ایامیکه پدرش سید محمد اشرف بحکومت موضع راہون از اعمال دار السلطنت لاہور می پرداخت ادرا با زمینداران آن نواحی جنگ رو نمود و میر عبد الواحد در معرکه جرعۂ شہادت چشید این واقعه دویم محرم روز جمعه سنه اربع و ثلثین و مائة و الف واقع شده و میر غلام علی آزاد در تاریخ شہادت او قطعۂ نظم کرده و یک عدد زیاده را الحسن تعمیه بر آورده +

تاریخ

میر عبد الواحد شیرین سخن	از زبانش آب حیوان میچکید	سید والا گہر صاحب ہنر	نادر با نظم و نثر او رسید
والد او حاکم راہون شد	در رکابش جنت انجاب کشید	خطۂ پنجاب را از مقدمش	آبروے تازه آمد بدید
باز میداران کافر رزم کرد	از شہادت جرعۂ صافی چشید	در سخن واحد تخلص مینمود	لفظ ذوقی ہم تخلص برگزید

چونکه واحد رفت سال رحلتش ۞ کلک جوہر زد رقم ذوق شہید ۱۱۳۴

مسجد سنہری

این مسجد خشتی ست از نواب روشن الدوله محمد شاہی در سنه یکہزار و یکصد و سی و چہار ہجری در شاہجہان آباد تعمیر ساخته بر برج این عمارت طلائی ست ازان سبب بسنہری مسجد مشہور گردیده در جوار کوتوالی چبوتره واقع است و بر پیشانی آن مسجد این تاریخ مرقوم ست +

تاریخ

بعہد بادشاہ ہفت کشور	سلیمان فر محمد شاه داور	به دور شاه بهکر آن قطب آفاق	شد این مسجد بزینت در جہان طاق ۱۱۳۴
خدایا بنستا بلک از روی احسان	بنام روشن الدوله ظفرخان	عمارتش ز حیرت تا سما راست	ہزار و یکصد و سی و چہار ست

۱۱۳۴

مسجد شرف الدوله

این مسجد خشتی ست ابروج آن از سنگ ساخته اند متصل این عمارت مدرسه ایست و این مدرسه و مسجد را نواب شرف الدوله در زمان محمد شاه بادشاه سنه یکہزار و یکصد و سی و پنج ہجری تعمیر نموده بود در بازار دریبه شاہجہان آباد واقع است بر پیشانی این مسجد این اشعار تاریخ منقوش ست +

تاریخ

در زمان شه خورشید سریر	ظل حق ماه زمین شاه زمان	ناصر الدین که محمد شاه ہست	تیغ او کفر شکن در دوران
شرف الدوله بنا فرموده	مسجد و مدرسهٔ عالیشان	این دو بیت الشرف علم و عمل	ہمچو سعدین فلک کرده قران
	سال تاریخ با گفت خرد	قبلۂ حج ارادت کیشان ۱۱۳۵	

۱۱۳۵

ستاره وصم دار

در سیر المتاخرین مرقوم ست که در یقعده آخر محرم الحرام سنه یکہزار و یکصد و سی و شش ہجری در زمان

خاکسار لطف علیخان تعمیر یافته و مجلس خانه و مسجد و حوض در یک سال مرتب شد +

میر عبد الجلیل الحسینی الواسطی بلگرامی

تخلص او واسطی است در سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری باراده معاش از بلگرام بدکن شتافت و عالمگیر بادشاه او را منصب شایسته عطا فرمود و بعد چندی خدمت بخشیگری و وقایع نویسی گجرات شاه دولا مرحمت ساخت و در تاریخ این خدمت انشا کرد +

تاریخ

۱۱۱۲

مرا از جناب خلافت عطا شد | ز روی کرم خدمتی عیش افزا
خرد گفت تاریخ تفویض خدمت | وقایع نگاری گجرات زیبا ۱۱۱۲

و میر غلام علی آزاد می‌نویسد که در سنه هزار و یکصد و شانزده خدمت بخشیگری و وقایع نگاری و سوانح نویسی سرکار بهکر وغیره باو عنایت شد و تا مدت دراز خدمت را بدیانت و امانت پرداخت تا آنکه در عهد فرخ سیر بادشاه از نیرنگیهای قدرت الٰهی در پرگنه جتوئی از اعمال بهکر ریزهای نبات القدرت الله خورد و از ابر بارید و کام و زبان عالمی را شیرین کردانید درین سانحه رباعی انشا کرده در فرد وقایع بعرض بارگاه خلافت داشت +

فرد

فرخ سیران سپهر با برکات | چرخ از لب او خنده شیرین برکات
در سند یمن عهد عشرت مهدش | بارید سحاب ریزه قند نبات

میر جمله سمرقندی که دران زمان راتق و فاتق مهمات سلطنت بود بمجرد ملاحظه فرد وقایع بی آنکه حکم بتحقیق کند حمل بر خلاف واقع نموده در اوایل سنه هزار و یکصد و بیست و شش هجری او را معزول ساخت چون از سند به شاهجهان آباد آمد چندی بدربار امیر الامرا حسین علیخان آمد و رفت میکرد روزی در مجلس نواب ذکر رباعی مذکور میان آمد رباعی را خوانده تمام روداد را عرض کرد نواب رباعی را پسند کرده برادر خود قطب الملک نمود و گفت که این مقدمه قابل عرض معلی است او بدربار رفته فرد رباعی بحضرت ظل سبحانی وا نمود بادشاه بسیار پسند کرده آفرین و تحسین نمودند نواب عرض کرد که باعث تغیر قائل همین رباعی است بادشاه تعجب کرده فرمودند که بدستور بخدمات سابق بحال فرمودیم شیخ محمد حنیف الحبشی وقایع نگار پرگنه مذکور که مردی بزرگ بود و طبع موزون داشت نیز درین باب دو بیت گفته در فرد وقایع درج کرده بود +

فرد

چو فرخ سیر بادشاه جهان | بیاراست گیتی چو باغ جنان
بجشن همایون جلوس ملک | نثار شکر کرد ابر آسمان

در هنگامیکه میر موصوف معزول شده در شاهجهان آباد متوقف بود در خانه امیر الامرا مذکور در ماه ذی القعده سنه هزار و یکصد و بیست و شش پسری متولد شده بود تاریخ در عربی و فارسی و هندی گفته از نظر نواب گذرانید

در عربی

۱۱۲۶

تال امیر الامرا المعظم | و هی قدوم الولد المستنیر ۱۱۲۶
ارخ فی ذلک عبد الجلیل | اسعد السعید المعظم الکبیر ۱۱۲۶

در فارسی

گلی شگفت نو بهار خاندان حسین | زمانه شد بدوام لقای او ضامن +

ونه هجری پیمانه هستی او لبریز گردید سوختهٔ تاریخ وفات او ازین مصرعه برآورده

۱۱۵۹
کنج هستی او گرد افلاک از زیر زمین

باغ ناظر روزافزون

این باغ در عهد محمد شاه بادشاه بسال یکهزار و یکصد و سی و نه هجری تعمیر یافته باغ مذکور متصل روضه قطب در شاهجهان آباد واقع است و گرداگرد آن چار دیواری ساخته اند مکانات خوب آبدر دلکش بنا نموده بر دروازه باغ این تاریخ منقوش است

تاریخ

بعهد محمد شاه عادل	که بر فرش بود تاج تبارک	بنای گلشنی در قطب گردید	که گلهایش زند رضوان تبارک
بود سرسبز دایم روزافزون	نسیم سورهٔ صاد و تبارک	پی تاریخ سال گفت هاتف	خدایا سرسبز بود با لیه مبارک

۱۱۳۹

شیخ سعد الله دهلوی

تخلص او گلشن است از فقرای شعرا بود مرید شاه گل متخلص بوحدت ابن شیخ محمد سعید بن شیخ احمد مجدد سرهند بود باین مناسبت گلشن تخلص میکرد و اسلام خان که بوزارت بعض سلاطین گجرات احمد آباد رسیده از اجداد اوست در شاهجهان آباد بست و نهم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و چهل و یک فوت شد از وست

گفتم شهید تیغ تغافل کشیدنت	جانم ز دست بر دغمزه الا نه دیدنت

فخر المساجد

این مسجد را فخر النسا بیگم بیوه نواب شجاعت خان بعد انتقال شوهر در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری تعمیر ساخته در شاهجهان آباد قریب کشمیری بازار واقع است بر دروازه بیرونی این عمارت فخر المساجد منقوش است و بر پیشانی مسجد این اشعار رقم

خان دین پرور شجاعت خان بجنت یافت جا	تا رضای حق تعالی از طفیل مرتضی
صدر خاتونان کنیز فاطمه شمع جهان	یادگارش ساخت این مسجد بفضل مصطفی

۱۱۴۱

سید برکت الله الملقب بصاحب البرکات متخلص بعشقی

ابن سید اویس ابن میر عبد الجلیل بن میر عبد الواحد متخلص بشاهدی بلگرامی است چون مرقد جد او میر عبد الجلیل در ماهره از مضافات مستقر الخلافت اکبرآباد واقع شده و در آن مقام رفته سکونت اختیار کرد و در عاشوره سنه هزار و یکصد و چهل و دو هجری فوت کرد و آزاد تاریخ او یافته

تاریخ

بهار و رفته سوی محفل قدسی	بسته چهرهٔ جهان محمل قدسیا	تاریخ وصال او خرد کرد رقم | صاحب برکات واصل منزل قدس

۱۱۴۲

شیخ الله یار بن شیخ عبد السبحان

یکی از طلازمان جیره‌خواران نواب مبارز الملک سربلند خان صوبه دار گجرات بود و در عهد بادشاه فرخ سیر منصب ششش هزاری و خطاب رستم زمان خان سرفرازی یافته و در معرکه که با راجه ابهی سنگه راتهور اثری

بن راجه اجیت سنگه که از بادشاه بصوبه داری گجرات احمدآباد سرفرازی داشت واقع شده بود بتاریخ بست و یکم

روز جمعه آخر برسات سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری شهادت یافت شیخ روح الامین خان بلگرامی

تاریخ او گفت

تاریخ

صف شکن شیخ الله یار که در روز نبرد	رزم داری ببست آورد و سم و نوال و جهرام
با جب ابیش شدم راند چنو رکف ر	ارجهاز برد بر کرد صف از عسام
تا بگجرات بهمراهی نواب جلیل	آن رفیع القدر رسید اولاد امام
سر بلندی و دیار زمینکه کز پیش	ترک کردند و وان بپرستش اصنام
یاسبی سنگه لعین آمد و جنگی بمیان	کاین چنین رزم ندید و نشنید است انام
شیخ خود را بسپاه لقب مشهور	معرکه گرد که مریخ بر و کرد سلام
آخر الامر بدر یاسبی و غاغو مله بزده	حور و غلمان لب بسش نثار ازو اکرام
اسم مردانگی در رسم جوان مردی را	کرد تعلیم بمردان چو معلم بغلام
یاسبی و ین داری و یاسبی تک این سرود	سخت ناقص شده بود که او کرد تمام
من بفکر شد و تاریخ بصد سوز و الم	با دل خویش بدم در کلمه کلام
ناگهان هاتف از و روکشیداه و بگفت	آبرو داد الله یار بلشکر اسلام

و غلام حسین ثمین بیت اخیر را تبدیل داده دایره تصنیف اخذ نموده که ازان تاریخ شهادت او استخراج می یابد

بیت و دایره اینست

۱۱۴۳

ناگهان هاتف غیب از سر اعلام بگفت	حسرتی داد الله یار لفوج اسلام

ترکیب استخراج تاریخ ازین دایره آنست که یک خانه ازین خانه هاے چهارده گانه دایره که باشد اصل فرض نموده آغاز شمار از طرف راست یا از طرف چپ بدور دایره مره بعد اخرے نماید بایں طریق که عدد شمار طاق چنانچه سه یا پنج و مثل آن منتهاے او را عدد مطلوب گرفته همان منتهاے منتهی مبدا شمار شش یکروه باشند تا آنکه مبدا اول برسد پس مجموعه عدد گرفته شده تاریخ بود اگر جفت است مثلاً دو و چهار و شش او را عدد مقصود گرفته از خانه متصل وے مبدا شمار شش یکروه باشند تا که خانه سابق بر مبدا اول برشد پس آنهمه عدد تاریخ شود و همین طریق تا نجد شمار هر عدد دیگه بخاطر آید شمار نماید و شمار یک و چهارده و پانزده در اضعاف چهارده و بیست و نه و از نها نباشد همه سلسی شست

نواب خان نثار خان

خواهر او بحباله نکاح نواب قمر الدین خان وزیر بود بحکم او سے کوڑا و کڑا سرفراز سے داشت در سنه یکهزار و یکصد و چهل و چهار از دست مردمان اراره کهیر که زمیندار کوڑا بود کشته شد تاریخ شهادت نواب مذکور رنجور دانسته که یکے از ملازمان او بود منظم آورده

تاریخ

دریغ افسوس آه آه چرخ کجباز
قضا را با چنان او ج سنگین
چنان شمشیر زد در وقت پیکار
نه این فهمند او کس اسلیے

شهید اسم نوابے چنین بود
که اکثر مسکن این سرزمین بود
که ذهن رزبان آفرین بود
که انها سر نوشت اولین بود

چه گویم از سر بیگی و کمالش
شهادت یافت در جنگ از غبا
یکی گوید بیالستی چنان کرد
بی تاریخ سال این مصیبت

سما تا با ملائکه همقرین بود
چگویم شرح آن مجمل همین بود
دگر گوید که تدبیر اینچنین بود
خرد گفتا قضای حق چنین بود ۱۱۴۴

شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله الٰه آبادی

برادرزاده حقیقی و داماد و سجاده نشین شیخ افضل الٰه آبادی است بحر امواج علم شریعت و طریقت بود کتب و رسائل کثیره تصنیف نموده و شب دوشنبه یازدهم جمادی الاول سنه اربع و اربعین و مائة و الف در جوار رحمت آسوده + لقد رسمه + تاریخ وفات اوست مرقد او در پهلوی قبر شیخ افضل است بعد او پسرش شیخ محمد ناصر متخلص بفضلی بر مسند ارشاد نشست

تاریخ شاد و نادر

میر غلام علی آزاد بلگرامی نقل کرده که وقتیکه در بلگرام مسند اقامت داشتم تاریخ طوے شخصے مطابق بیست دار بعین و مائة والف این مصرعه یافتم + مبارک باشد و باشد مبارک + بعد ازین عطف عنان بکشور هند دست داد و در سنه خمسین و مائة والف احرام حرمین مکرمین بر بستم و وارد بندر سورت شدم درانجا با مرزا محمد حسین بیجو ملاقات اتفاق افتاد او تقریبی گفت تاریخ طوے شخصے مصرعه یافتم و همان مصرعه خواند بعد او رکاب از حرمین رخت سفر به یار دکن کشیده شبے با نواب موتمن الدوله سالار جنگ بهادر در وقت صوبه داری اورنگ آباد صحبت شعر اتفاق افتاد گفت که برای تولد پسر نواب مبارک علی نام مصرعه یافتم و همان مصرعه بر زبان آورد و عجب اتفاق است که یک مصرعه سه شخص را توارد افتاد و هر سه شخص از سه بلده دور دست یکے

احرام بسته بر دور زمان محمد فرخ سیر بخطاب حکیم الممالک سربلندی یافت و در عصر محمد شاه احرام بیت الله بست و لبوداعی مناسک حج معاودت نمود و فاتش در شاهجهان آباد در ماه ذی الحجه سنه تسع و اربعین و مائة و الف اتفاق افتاد آزاد تاریخ او گفته

تاریخ

1149

بی نظیر زمانه شیخ حسین	گوی سبقت از نکته سنجان برد	بالفی از برای رحلت او	سال تاریخ گفت شهرت برد

1149

میر محمد افضل الله آبادی ثابت تخلص

نبیره اسلام خان چو سنه سفید دستی است که والا تخلص داشت در انتساب متداولات علی فاضل بلکه افضل و در انشای محاورات فارسی کامل بل اکمل بود در شاهجهان آباد بسر میبرد و آخر دوازدهم ربیع الاول سنه خمسین و مائة و الف درگذشت تاریخ فوت او میر آزاد چنین در سلک نظم کشیده

تاریخ

1150

ثابت که سخن را بآسمان برد	در راه سخن نبسته نظم سپرد	از میر خرد سال وفاتش جستم	فرمود برو رحلت احمد مرد

1150

نواب سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ

از جانب والد که نام ایشان خواجه عبد الکریم بود بخواجه عبید الله احرار و از طرف والده بقطب عالم مخدوم اعظم که سید صحیح النسب بود میرسد وطن اصلی او سمرقند لیکن مولد عبد الصمد خان اکبرآباد است و در صغر سن همراه والد بسمرقند رفته نشو و نما و کسب علم در آنجا کرده بعد فوت پدر با سبحان قلی خان بادشاه توران روشناسی بهم رسانیده آمد و رفت دربار سے می نمودند و بخدمت شیخ الاسلام سمرقند که از خدمات عمده توران است فایز بود بحسب قسمت در عهد عالمگیر بادشاه وارد هندوستان گردیده در اول ملازمت بمنصب شش صدی فایز شدند و بعد چندی بمنصب هزاری بالفعل و بخطاب عبد الصمد خان ممتاز گشتند و در عهد جهاندار شاه جنگها برادرانش تردد های رستمانه بجا آورده بعد فتح بمنصب هفت هزاری و خطاب عالی جنگ سرفراز شده و پسر ایشان ذکریا خان بمنصب پنج هزاری فایز گشته و در عهد فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و بصوبه داری لاهور مامور گردیده عازم الصوب گشت و بعد چندی بخطاب دلیر جنگ مخاطب گردیدند و در زمان محمد شاه بادشاه بمنصب هفت هزاری و صوبه داری ملتان و خطاب سیف الدوله و پسر ایشان بصوبه داری لاهور و خطاب اعز الدوله هزبر جنگ سرفراز شد بآخر الامر یکسال پیش از آمدن نادر شاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه فوت شد یک تاریخ او نیست

تاریخ

1150

رسید وصل عبد الصمد خان بحق

تاریخ دیگر احرار دو بیم رفت بعد وفاتش پسرش ذکریا خان بصوبه داری لاهور ممتاز گردیده

1150

قلعه شهر کتک

در شهر کتک مضاف صوبه بنگاله قلعه ایست که آن را باره بهانی نام است و شهر کتک و قلعه مذکور میان دو رود خانه مسمی

جہاناباد و کلکته جو ربیع واقع شده در ایام برشکال پهنای جہاناباد قریب بدو کروه و عرض دریای کشنه جوربیع بقدر نصف آن خواهد بود و آن قلعه بر کناره جہاناباد واقع و دو حصار قریب پاسه کروه تخمیناً خواهد بود که از سنگ و خشت و گچ در کمال استحکام و رزانت بنا یافته و فاصله میان شهر کلنگ و قلعه قریب بدو کروه است و خندقی عریض بر اطراف قلعه است که نهنگان و ماران بسیار اند و این قلعه بر افواج کمپنی انگریز بتاریخ چهاردهم اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی مفتوح ساختند و از ان وقت بعمل سرکار کمپنی است و درین ایام آن قلعه رو بانهدام دارد و تاریخی که بر یکی از دروازه های آن قلعه مرقوم است چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام موہن سنگه پسر رکهبر سنگه که حکومت آن قلعه داشت ان دروازه را در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری تعمیر ساخته و تاریخ مذکوره را بر آن دروازه مرقوم نموده

تاریخ اینست

تاریخ

زحشمت و شوکت کنور کبیر نامی
چو شمشیر و کنکه کار زار سپاهی
گنده بیچ دروازه بالای قلعه
جهاندیده و دارو غه ساکن گڑا

خارج از اقالیم گیرد و دوامی
پرسشش چه پرسم چه را پرسیامی
همین فکر میداشت هر صبح و شامی
مورخ علی رضا است نامی

خوشا کنور موہن سنگه بهادر
که حکمش قلعه دار افغان ایام
قائم آهنی بر خندق نهنگان
ز الف بر سید تاریخ گفتا

زبانش بود معدن جود و کامی
بتعمیر خوش باره بهائی تمامی
بنا در ملک عیدواتش دوامی
که رکهنا تهه دروازه قائم بدامی ۱۱۵۰

میر طفیل محمد بلگرامی

تاریخ بیست چهارم ذی الحجه سنه احدی و خمسین و مائه و الف در بلگرام رحلت نموده و بر وفق وصیت در باغ محمود متصل مرقد علامه مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی مدفون گردیده و میر غلام علی آزاد که شاگرد او بود این تاریخ گفته

تاریخ

افسوس کز آفتاب معنی	از حلقه آسمان برون رفت	تاریخ وصال او خرد گفت	علامه ز جهان برون رفت ۱۱۵۱

ذکر نادر شاه بادشاه ایران و آمدن او بتسخیر هندوستان

چون نادر شاه در عهد محمد شاه بادشاه در هند آمده بود لهذا ضرور شد که شمه از حالات او درین مقام ترقیم یابد در تواریخ مرقوم است که چون در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری محمود شاه پسر میر ویس خان قندهاری که از افاغنه قندهار بود در صفاهان آمده شاه حسین صفوی ابن شاه سلیمان صفوی را محصور کرد و او را بدست آورده مقید ساخت و بر عراق عجم مستولی گشت قریب سه سال بر وساده سلطنت نشست اکثر بلاد ایران را تصرف خود آورده و اولاد و احفاد سلاطین صفویه را از صغیر و کبیر بقتل آورد سوای شاه حسین که او را امان جان داده بود بقتل آورد و بعد ازان ایام ملک محمود سیستانی که والی ملک نیمروز زیر نظر بود تسلط محمود شاه و محبوس شدن شاه حسین و برهم خوردن سلک محالات و معمور های خراسان وغیره و مشهد آمده بر مسند فرمانروایی متمکن گردیده و بر اکثر بلاد خراسان که در تصرف عمال محمود شاه بود تصرف نمود و چون محمود شاه قندهاری رخت این جهان را بدرود نمود اشرف خان که پسر عم او بود والی ملک و مال شده شروع بدادگری و رعیت پروری نمود و مرزا مهدی کوکب تخلص که منشی او بود این بیت گفت

بیت سکه

باشرفی آمد سکه زان جناب سید	اشرف بسکه اشرف باقبال سعید

بالجمله بعد چندے افواج رومی بر سر وے آمده خواستند که شاه سلطان حسین را از قید مستخلص ساخته پیش
خداوندگار روم برند اشرف خان بنا بر مصلحت وقت شاه بیگناه را بقتل آورده بار میان طرح مصالح انداخت
شاه طهماسپ ثانی پسر شاه سلطان حسین که پیش از غلبه محمود شاه از اصفهان بر آمده در اطراف مازندران
داشتند بنا بر عجز خود داشت نادر قلی بیگ که مدتے ترک شیوه قزاقی و راهزنی پیش گرفته بتاخت و تاراج مشغول بود
و دایم الاوقات خیال سروری و سرداری در سر داشت متوجه خراسان شد و بعد محاربات ملک محمود سیستانی
را مستاصل ساخته متصرف بلاد مقبوضه او شد اشرف خان از استماع خبر استقلال شاه طهماسپ اندیشناک
شده با عساکر موفوره از اصفهان حرکت نموده رو بخراسان آورد شاه طهماسپ نادر قلی بیگ را همراه گرفته
در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و چهل و دو بعزم از مشهد کوچ نموده متوجه اصفهان شد و بعد از محاربات افغان
تاب مقاومت در خود ندیده راه گریز پیش نهاد چنانچه بعد از هفت سال و بیست و یکروز سلطنت ایران باز
بخاندان صفویه منتقل شد و نادر قلی بیگ بخطاب طهماسپ قلی خان مفتخر گردیده و در آخر سنه یکهزار و یکصد و
چهل و هشت طهماسپ شاه را مقید ساخته خود بادشاه ایران شد در هنگام کمال تسلط او در افغان بزرگ سکه بگفتند
چنانچه طهماسپ خان جلایر که وکیلش بود در مهر خود این بیت سجع کنده بود

سجع

تا خان بزرگ در جهانست	طهماسپ وکیل کائنات است

بالجمله بعد تغییر و تبدیل نمودن سکه روی درهم و دینار را یکطرف باسم بلده دار الضرب و طرف دیگر الخیر فیما وقع
که تاریخ این سانحه است مرتسم ساخته معنی اش اینکه خیر است در آنچه که واقع شده چنانچه سکه از ظرفای ایران
در تاریخ جلوس او این چنین گفته

تاریخ

بردیم ز سال از جهان سجع	بتاریخ الخیر فیما وقع ۱۱۴۸

و نادر شاه در اواخر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری عزم تسخیر هند نموده متوجه ان سمت گردیده
چون خبر رسیدن او بمحمد شاه بادشاه رسانیدند با تمامی از اعیان مملکت و لشکر و توپخانه که زیاده از حد
حساب بود از شاهجهان آباد بر آمده در دشت کرنال که چهار منزل از شاهجهان آباد است مقر قتال مقرر نمودند
و بتاریخ چهاردهم ماه ذیقعده سنه مذکور جنگ شروع گردید نخستین نواب برهان الملک سعادت
خان با قلیلی از سواران و پیاده رو بجنگ آورده و مجروح شده اسیر گردید و نواب امیر الامرا افتاد در آن
و نواب مظفر خان برادر خورد او با بسیارے از سپاه کشته شدند و هزیمت بر سپاه هندوستان راه یافت
روز دیگر نادر شاه معرفت نواب برهان الملک پیغام صلح بمحمد شاه فرستاد و بعد از رد و بدل بسیار قرار
برین یافت که فرمانفرمای هندوستان آمده با والی ایران ملاقات نمایند و مبلغ نقد و جنس بمصالحه

لغزناید خلاصه اینکه نواب نظام الملک آصفجاه بخدمت نادرشاه رفته عهد و پیمان مستحکم نموده برفتن بادشاه
راضی شد چنانچه روز دیگر محمد شاه بخیمه نادرشاه رفته ملاقات نمودند و نادرشاه تا بیرون خیمه استقبال فرموده هر دو کس
در خیمه بر یک مسند نشستند و بعد تواضع و تکریم نادرشاه گفت الحال که شما اینجا تشریف آورده اید بر آورید سلطنت هندوستان
بشما مبارک لیکن بدادن نقد و جنس مضایقه نباید فرمود مختصر اینکه بادشاه از نادرشاه رخصت شده بخیمه خود مراجعت
نمودند و روز دیگر به اعلام و پیغام گذشت چون کشته شدن نواب خاندوران نواب برهان الملک میخواست
که عهده امیر الامرای بنام او مقرر شود و محمد شاه که نظام الملک را بآن عهده سرفراز ساخته بود بنابران برهان
الملک آزرده خاطر شده بنادرشاه گفت که دولت و خزانه بادشاهی در شاهجهان آباد از حد حساب بیرون است اگر شما
بطرف دهلی تشریف برید همه نقد و جنس مفت بدست شما خواهد آمد چنانچه نادرشاه ببهانه ضیافت بتاریخ هشتم ماه
ذی الحجه که سنه یکهزار و پنجاه و یک بود همراه محمد شاه بدار الخلافت شاهجهان آباد تشریف آوردند نواب برهان
الملک تا غروب آفتاب در قلعه حاضر بود روز دیگر قریب الصبح نهم ذی الحجه که مطابق نهم ماه مارچ قریبی سنه
یکهزار و هفت صد و سی و نه عیسوی بود از سبب زخمی که خورده بود و هم از شدت درد و سیلی که از چند
ماه او را عاجز ساخته بود بعالم جاویدانی شتافت و بعضی نوشته اند که زهر خورده مرد چنانچه در نسخه عبرت
نامه تصنیف میر محمد قاسم مسطور است که چون در تحصیل زر تعویق واقع شد نادرشاه برهان الملک و آصفجاه
و اعتماد الدوله را نیز او طلب داشته تقید شدید در تحصیل زر فرمود امرای مذکور اظهار نمودند که
بالفعل سرانجام آن مبلغ که ده کرور روپیه است نمی تواند شد لیکن هر قدر که وصول تواند بود قصور نخواهیم
کرد نادرشاه بر روی برهان الملک از غیظ تف انداخت و بر رخساره اعتماد الدوله و آصفجاه سیلی بازده موجب عتاب
گردانید بعد بر آمدن از دربار هر سه امیر مشوره نمودند که چون آبرو نماند و تحصیل اینقدر زر خطیر العقل نمی آید بهتر
آنست که کاسه زهر هلاهل نوشیم برهان الملک قبول این معنی نموده زهر هلاهل نوشید و آصفجاه از روی فراست
و حیله زهر نخورد چون این مقدمه شایع گشت برهان الملک را تجهیز و تکفین نموده در مقبره سعادت خان که برادرش
بود دفن کردند الحاصل شب سیوم جماعه از اجلاف شهر آوازه انداختند که محمد شاه کار نادرشاه را تمام
کرده سر او از تن جدا ساخته و باین بهانه هجوم عام کرده بر سپاه نادرشاه یورش کردند و بسیاری را
بقتل آوردند نادرشاه ازین خبر دهشت اثر بر غضب شده صبح آن سوار شده در مدرسه نواب روشن الدوله
اقامت گزیده حکم قتل عام داده فرمودند که هر کرا در لباس هندی یابند خواه هندو خواه مسلمان جان
حیات را از تنش برکشند و شهر را تاخت و تاراج نمایند چنانچه تا چهار ساعت از روز مانده نایره قتل
و غارت مشتعل بود و قریب بیست هزار کس بقتل آمدند و نقود و جواهر بسیار بدست سپاه ایران افتاد اگرچه
غرض و اراده ایران هرگز نبود که چنین قتل عام بعمل آید لیکن چون مفسدان شهر جود نمودند اطفای نایره این
فتنه شدند لاچار

بیت

نه که را منزلت ماند نه مه را	چو از قومی یکی بیدانشی کرد

مختصر اینکه یک و نیم پهر از روز باقی بود که برطبق استدعای محمدشاه حکم شد که امان بدهند بعد از رفع هنگامه قتل و
غارت سید خان نثار خان داماد نواب قمرالدین خان و شاهنواز خان را که بواسطه حفظ ناموس و عیال خود استاده
نموده بسیاری از مردم نادرشاه را کشته بودند بحضور طلبیداشته و شال در گلو انداخته از تیغ بیدریغ بعالم عقبی
فرستاد و بعد از آن حکم شد که از مردم متمول و مالدار که از آفت تاخت و تاراج سالم مانده اند نصف مال گرفته داخل سرکار
نمایند چنانچه مردم نادرشاه از اعزه و اشراف شهر بانواع زجر و توبیخ و ضرب و شلاق نقد و جنس بسیار بوصول آوردند
چنانچه سلطان نادرشاه ازین تاخت و تاراج دهلی را خراب ساختند و تاریخ این معامله را [illegible] دلی خراب شد (۱۱۵۱)
یافته اند و غم عام نیز تاریخ است بعد از آن نواب شیرجنگ را برای آوردن خزانه برهان الملک بصوبه اوده
نزد نواب ابوالمنصور خان داماد نواب برهان الملک روانه نمود چنانچه موصی الیه مبلغ دو کرور روپیه آورده
حواله نادرشاه نمود و مشمول اشفاق گشت و نادرشاه از خزانه بادشاهی نیز آنچه که توانست گرفت
مختصر اینکه آنچه از نقود و اجناس جواهر و آلات طلا و نقره و تخت طاؤسی که شاهجهان بادشاه بصرف
یک کرور روپیه مرتب ساخته بود و دیگر صندلیها و تختها مرصع که نادرشاه همراه خود برد حساب آن بجز خدا تعالی کسی نمیداند
گویند که زیاده از هشتاد کرور جواهر بود و منجمله جواهرات که نادرشاه همراه برده الماسی بود مسمی بدریای نور
بوزن سی و دو قیراط که قیمتش زیاده از یک کرور روپیه بود آن الماس دست بدست بوارثان نادرشاه
رسیده به شاه شجاع بادشاه کابل انداد زمانیکه از بادشاهی معزول شده در لاهور رحل اقامت انداخته
بود در سنه هزار و دو صد و بیست و دو هجری بدست رنجیت سنگه راجه لاهور بعوض یک و نیم لکهه روپیه
فروخته الحاصل دیگر آنچه که نادرشاه در ایام توقف شاهجهان آباد ایجاد نمود این بود که سکه ایران را که
عباسی و محمدی و شاهی و نرار دینار و اشرفی بود حکم داد تا موقوف ساخته این شعر سکه سازند

سکه

هست سلطان بر سلاطین جهان | شاه شاهان نادر صاحبقران

و این شعر نیز بر سکه او مضروب شده

خادم شاه نجف زیبنده تاج و نگین | پادشاه دادگستر نادر ایران زمین

و بر نگین مهر نادرشاه که بر جمیع کاغذات و نامه های سلاطین ثبت میشد این سجع کنده بود

نگین دولت دین رفته بود چون از جا   بنام نادر ایران قرار داد خدا

بعد چند روز حسب خواهش نادرشاه صبیه سلطان ایزد بخش پسر سلطان مراد بخش ابن شاهجهان بادشاه را
بعقد نکاح نصرالله میرزا پسر نادرشاه در آوردند و پیش از مقتول شدن نادرشاه در ایران از بطن او پسری
تولد شده بود موسوم به تیمور میرزا مختصر اینکه نادرشاه بعد از قتل و غارت محمدشاه را باز بر تخت نشانید
بتاریخ شانزدهم محرم سال هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری از شاهجهان آباد کوچ کرده رخ توجه بسوی
ایران نمودند باقی احوال او بجای دیگر نوشته خواهد شد

نواب برهان الملک سعادت خان

اسمش میر محمد امین بود در زمان شاه عالم بهادر شاه ابن خلد مکان از ایران در هند آمده وچندی همراه نواب سربلند خان صوبه دار گجرات گذرانید ه و از آنجا رفته در عصر محمد شاه پادشاه بعنایت خسروانه بصوبه داری اوده و بخطاب نواب برهان الملک سعادت خان سرفرازی یافته و در محاربه نادر شاه حاضر بوده و بعد از جنگ بتاریخ نهم ذی الحجه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری یکشب پیش از قتل عام نادر شاهی در شاهجهان آباد از درد زخمی که خورده بود و بسم از شدت درد و تلخی جان بجان آفرین سپرد و بعضی از مورخان نوشته اند که زهر خورده مرد و در شاهجهان آباد مدفون گردید گویند که از گفتن او نادر شاه از میدان قتال کرنال دربهانه ضیافت در قلعه شاهجهان آباد داخل شده والا اراده نادر شاه چنین نبود چنانچه تاریخ وفاتش نیز بادرت ملک هم چنین یافته اند بل سعادت ملک حرام نمبرد ۱۱۵۲ بعد وفاتش نواب منصور علیخان که داماد او بود بخطاب نواب صفدر جنگ بر مسند امارت نشست

شیخ روح الامین ابن قاضی محمد سعید بلگرامی

همشیره شیخ اله یار خان شهید در حباله نکاح او بود منظومانش قریب هفت هزار بیت هست در رساله شمس العین عثمانی مرقوم است که او در اوایل حال با شصت تن سوار و پیاده بدار الخلافت رفته با نواب منعم خان المخاطب به خانخانان وزیر اعظم شاه عالم بهادر شاه پادشاه ملازمت نموده و خان مذکور بخدمت پادشاه برده و شش هزاری منصب و جاگیرات دو هزار سوار از حضور عنایت شده بعد وفات خان مذکور برفاقت نواب سعد الله خان خلف خانخانان مانده و چندی نیابت صوبه اله آباد از طرف سعد الله خان داشت بعد ازان برفاقت نواب مبارز الملک سربلند خان در صوبه اله آباد که در عهد بهادر شاه بنواب مذکور بود کارهای با نام کرده و بسیاری راجه زادهای را بسر براج رسانیده و اکثری را نیز انگشت پای خود شکسته راج بخشاده و بعد ازان چند سال بحکومت سابقت و دو محال عمده پنجاب که سیالکوت و جالندهر ازان هست از طرف نواب مذکور در وقت صوبه داری کابل پرداخته در سخاوت و کرم مشهور بود هر که از وطن و جوار شد او رفته با خلاق و کرم پیش آمده چنانچه یکهزار و هفت صد سپاهی تعلق خدا بخشیده بود و در آن عرصه نواب مبارز الملک یک زنجیر فیل از سرکار خود بدو مرحمت نموده چنانچه سید محمد قریش بلگرامی که عجیب تخلص میکرد در تاریخ آن گفته

تاریخ

معدن فضل و کرم روح الامین خان آنکه او — از کرم بگذاشته شخصی که عالم مستمند
ترک و تازی سپه بخشید خان مالک — در عوض نواب او را داد و پیلی ارجمند
آسمان رفعت محل صورت زمین وسعت کو — تا خبر طوش شنام آسمان عنبر سمند
چون مبارز ملک نواب زمان عالیجناب — کرد انعام تو او را به پیلی ارجمند
سال تاریخش زر وی بخت بیداری تو — از عجیب آمد بشارت پیل با تخت بلند ۱۱۳۳

هنگامیکه در سنه احدی و خمسین و مائه و الف پانزدهم شهر ذی القعده روز شنبه متصل کرنال با محمد شاه پادشاه و عسکر بان ایران یعنی نادر شاه پادشاه محاربه عظیم اتفاق افتاد او برفاقت

نواب برہان الملک سعادت خان بود و در صف کارزار داد مردانگی داده شربت شهادت چشید شیخ نظام الدین احمد عرف لسبی میان صالح تخلص تاریخ شهادت گفته

تاریخ

شیر افگن صف شکن روح الامین خان آنکه او
الغرض اعدا را به تیغ از نوح هستی کرده حک

ترک دتازاو اگر مریخ دیدے روز رزم +
آب گشتی زهره اش از بیم بر اوج فلک

بسکه او با جیب بکشاده همی بخشید زر +
حاتم ثانی اگر گویم مبادت هیچ شک

عالم التفسیر قران و حدیث مصطفے
ظاهرش انسان شمار و باطن او چون ملک

بود عثمانی نژاد و مولد او بلگرام +
در سخن کامل عیار و نقد معنی را محک

شد بر زم شاه سند و خسرو ایران شهید
ریخت شور ماتمش بر جان افگاران نمک

سال تاریخش اوشنم صوری و هم معنوی ١١٥١
سال هجرت بد هزار و یکصد و پنجاه و یک

اگر مصرعه آخر را بحساب جمل شمار نمایند نیز تاریخ برآید

سید جعفر تخلص بروحی زنبیل پوری

سلسله نسب او بسید نعمت الله وسانی می پیوندد وفاتش در عشره رمضان سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در زنبیل پور که قصبه ایست پانزده کروه از لکهنو اتفاق افتاده و در انجا مدفون گشته میر غلام علی آزاد تاریخش چنین بود

تاریخ

١١٥٤

ز فت تکرار جعفر روحی	سال تاریخ او شود پیدا		گرد آهنگ بزم سر بسته		سید یکه سنج حق آگاه

یعنی اگر عدد عبارت جعفر روحی را که یکهزار و هفتصد و هفت میشود دو باره بگیرند هزار و یکصد و پنجاه و چهار شود که سال وفات اوست

ستاره دنباله دار

در سیر المتاخرین مرقوم است که در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در زمان محمد شاه بعد عید اضحے ستاره دو ذنب بمقدار یک گز از سمت راس مایل بجنوب در برج جدی نمودار گشته بروز میشد که بطرف شمال میر ود و قریب یکماه مانده بعد ایام عاشورا مفقود شد فقط و ایام ظاهر شدن این ستاره مطابق میشود با تاریخ انگریزی یعنی از اوایل ماه فروری تا اوایل ماه مارچ سنه یکهزار و هفتصد و چهل و دو عیسوی

شاه گرامی

مشهور بمیرزا گرامی خلف رشاگرد میرزا احمد اسمعیل بیگ قبول کشمیری است در شاهجهان آباد تلمذ بانمیگذراند لطیفه در عبادت السعادت مرقوم است که در ایام محمد شاه بادشاه شنهی مشهور براجه روشن رای که دیوان نواب قمر الدین خان وزیر بود از صد عجیب حساب بود

طرز خود سے داشت از جسم باطل خود سنجیده بود و میگفت که بیان من حضرت داود را واسطه دیگر انبیا نیست
و در هیچ وادی محتاج جبرئیل نیستم هرچه میخواهم خود بجناب حضرت باری عرض میکنم و جواب دلخواه میشنوم
شاه گدا اسم مذکور یکی از مریدان او بود و سجع مهر نگین خود این مصرعه ساخته بود ع شد گدا اسم مرید روشن آرای
+ روزی میر ولایت اله خان برادر کلان حشمت علی خان حشمت تخلص میرزا اسم مذکور را ملامت کرد و گفت
که تو عجب بابای ایمان فروش هستی که مرید کافر شده و نام او رنگین کرده و اسم بردین تو میرزا جواب
داد که هرچه میگوئی راست و معذورم زیرا که راجه را ندیده اگر صحبت او را دریابی یا سبیل روز اول
مرید او شوی و هرگز عیب من نکنی گفت من هم آرزو دارم که وقتی او را ببینم گفتگو های دور از کار
او را بشنوم میرزا گرامی گفت که فردا بیائید و مهاراج را ببینید خلاصه اینکه فردای روز میر موصوف باتفاق
میرزا گرامی با راجه ملاقات کرد در صحبت اول گفت که من در ایام مکتب نشینی که دیوان حافظ شیراز را میخواندم چون
برین شعر رسیدم شعر دل آنچه معانی است غبار دارد + از خدا میطلبم صحبت روشن رایی + سر از حیرت
گریبان داشتم که خواجه حافظ صحبت کسی آرزو دارد کجا خواهد بود و کیست تا آنکه این عقده در آن وقت حل نشد
بعد از آن در ایام ترک لباس تجدید سمت هر بزرگی که رسیدم و معنی این شعر پرسیدم جواب دلخواه نشنیدم
در یک شب که خواب دیدم در عالم رویا بزرگی با محاسن سفید عصا در دست بر سر من آمد و به کمال ادب بر او سلام
کردم بعد جواب سلام فرمود که هیچ دریافتی که خواجه حافظ صحبت کرا آرزو میکرد گفتم نه خیر گفت آن روشن رای
همین راجه روشن رای کنواست که صحبت او نصیب خواجه حافظ نشد حالا باید که نزد او بخدمت او حاضر شده و خلعت
سعیدان شوی روشن رای از این حرف [illegible] مسرور شده [illegible] هفت هزار اشرفی میر ولایت الله خان را
تواضع نمود فقط وفات شاه گدا اسم در سنه هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری واقع شده تاریخ او است ++

تاریخ

۱۱۵۶

رند [illegible] از این جهان رفت +

ستاره دنباله دار

در نسخه سیر المتاخرین مرقوم است که در شب جمعه بیست چهارم ذی القعده سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و شش هجری
ستاره ذو ذنبی اول القبله نیم گز در میان آخر برج حوت و اول حمل مابین کوکب سره الفرس و جناح الفرس
اول شب ظاهر شد تا ثلث شب می ماند و قریب بیست و دو روز همین قسم یکجا ماند و از میان هر دو کوکب
در ظاهر بطرف مغرب اندک مائل بجنوب میرفت و از شب جمعه پانزدهم ذی الحجه دنبش بقدر یک نیزه میرسید
می شد و در آخر ذی الحجه معدوم شد فقط و در کتب انگریزی نیز مذکور است که این ستاره در ماه دسمبر سنه
هزار و هفتصد و چهل سه عیسوی ظاهر گشته در شروع سال هزار و هفتصد و چهل و چهار عیسوی غائب شد +

نواب اسد الدوله اسد یار خان اسد تخلص

هر دو سے نیکو کار و هوشیار بود و شعر [illegible] در مرتبه خود خوب میگفت اسم اصلی او اسد یار خان بود و از محمد شاه
منصب شش هزاری یافته مخاطب باسد الدوله و صاحب ماهی و مراتب گردیده و در رساله او پنج هزار سوار

بداغ شمشیر لازم بادشاه است تهدید اما عمدة الملک بعد چند سال مزاج بادشاه را ازو منحرف ساخته رسالهٔ شمشیر داغ
برطرف گردانید وفاتش در نصف اخیر ماه ربیع الاول سال یکهزار پنجاه و هشت هجری واقع شده لاش او را
باکبرآباد که مولد و موطن او و آبائش بود برده بخاک سپردند تاریخ اوست ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭

تاریخ

۱۱۵۸

چون امید خویشی نکو ناسے		اسعد الدوله بهادر مرحوم		یافت تاریخ رحلتش سیاپر		آنکه از لکس کرد کوچ ملی برد

قزلباش خان متخلص بامید

نام اصلی او مرزا محمد رضا همدانی است که بود در عهد شاه عالم بهادر شاه در هندوستان آمده بخطاب قزلباش خان ممتاز گردیده
و چندی برفاقت مبارز خان ناظم حیدرآباد اختیار کرد و چون مبارز خان باشارهٔ محمد شاه راه نواب نظام الملک
آصفجاه را که از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف صوبهٔ خود گجرات میرفت سد ساخته بمحاربه پیش آمد بتاریخ
بیست و سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت دران معرکه کشته شد و نواب مذکور سر مبارز خان
را بریده بمحمد شاه فرستاد قزلباش خان در قید نواب بمصروف افتاد و مدتی همراه نواب گذرانید و در سنه
یکهزار و یکصد و پنجاه و نه در شاهجهان آباد وفات یافت میر غلام علی آزاد تاریخش گفته

تاریخ

۱۱۵۹

خان سخن گستر و سحر آفرین		رفت سفر بست ازین خاکدان		سال وفاتش دل ایلان من		یافته جان داده قزلباش خان

و محمد الحکیم حاکم لاهوری این مصرع در تاریخ فوتش یافته ع که از قزلباش خان امید ماند اما بعدد از سال وفات زیاده میشود ٭

نواب عمدة الملک امیر خان متخلص بانجام

ولد امیر خان عالمگیر شاهی است اصل آبایش او از سادات حسینی نعمة اللهی است مرد ظریف بود در سنه هزار و یکصد و چهل و هفت چون
نواب قمر الدین خان وزیر و نواب خان دوران بخشی بر سر مرهته رفتند و هیچ نکرده باز آمدند امیر خان که ظریف و خوش طبع بود
بسبیل زبانی این تاریخ گفته ٭

تاریخ

۱۱۴۷

رفتند بر سر مرهته غوز و نه بهر و کم دها		تاریخ گفت هاتف بخشی وزیر گوه

و مرتبهٔ دیگر نواب خاندوران از مرهته هزیمت خورده باز آمد امیر خان بزبان هندی این مصرعه که هم زبانی هست گفته
ع نواب آئے ہمارے بھاگ آئے ٭ ۱۱۴۷ روزی نواب برهان الملک سعادت خان و امیر خان بحضور بادشاه
حاضر بودند نواب برهان الملک به امیر خان طعن کرده گفت ٭ پسر نوح با بدان بنشست ٭ خاندان نبوتش
گم شد ٭ یعنی تو که اولاد شاه نعمت الله ولی هستی بمذاق نامعقول داری امیر خان در جواب گفت که براست
است و سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت مردم شد ٭ یعنی تو که گمنام بودی بپایهٔ تمام
رسیدی بعد از مراجعت نادرشاه بطرف ایران چند سال صوبه داری الهآباد تعلق داشت و این حکومت
و صوبه داری نتیجهٔ اتفاق او بود چون محمد شاه بادشاه بسیار با او ربط خاطر داشت نواب قمر الدین خان وزیر
اعظم و نواب آصفجاه بوی کینه داشتند و او را از حضور دور فرستاده بودند برای که امیر خان مرد ...

و منصوب باز بود و بهر روز با دشاه را بانواع مصلحت بزرگستانی و مزاج‌دانی از نواب قمرالدین خان وزیر
بدمظنه میساخت لهذا به بهانه صوبه داری اتی آباد که بنام او از سابق مقرر بود از حضور مهجور نموده بود تا بازی
او بعد از چندگاه باز بحضور حاضر شده کار را بسی خود را باز در چرب زبانی و نکته‌دانی از پیش برد تا آنکه
که امیرخان احدی را در بله عمدگی با خود برابر نمی پنداشت بعضی اوقات در اظهار بعض مقدمات و تقریر
سخن پاس ادبی که امرا را با ملوک باید بعمل نمی‌آورد چنانچه مزاج بادشاه هم از وی متغیر شد تا آنکه بتاریخ بست
و سوم شهر ذی الحجه در جمعه سال یکهزار و یکصد و پنجاه و نه هجری یکی از نوکران او بواسطه عنادی که از قدیم
داشت باشاره محمد شاه بادشاه در دیوان عام زخمی به پهلویش زد که کارش تمام ساخت بعد از آن بسبب
عدم اولاد حکم بادشاه صادر شد که اموال او را داخل بیت المال نمایند اما چون مواجب خدام و غیره قریب
چهار ده ماه بر ذمه او بود نوکران او برای تنخواه خود مانع ضبط اموال و دفن لاش او شدند بعد چهار روز که مقدمه
تنخواه سپاه انفصال یافت لاش او را بخاک سپردند چنانچه از تاریخ فوت او مستفاد میگردد تاریخ میرزا تعمیه تخرجه

تاریخ

چو سید از بهر تاریخ سالش	تامل نموده به تکلیف مردم	برآورده آه و ندا کرد بالطف	که تجهیز کردند روز چهارم

١١٥٥ ١١٦٥ ١١٦١

چون عدد لفظ آه که شش باشد از ماده تاریخ خارج کرده شود تاریخ برآید مستخرج تاریخ شهادت او را نعم عمده
یافته لاش او را در مقبره خلیل الله خان جد آن مظلوم متصل سرای روح الله خان مدفون ساختند

قتل شدن نادرشاه

در رساله بیان واقع مرقوم است که بعد مراجعت از هندوستان مزاج نادرشاه در آخر عمر بسفاکی و بی باکی
و طغیان غصه و غضب عود نموده هر روز بادنی گناهی چشم مردم را بکارد از خانه چشم بر می‌آورد و از غضب
کشتی حیات جمعی را بگرداب فنا غرق میکرد تا آنکه شب سیزدهم شهر جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت در
حوالی بلده قوچان که از مشهد بفاصله سه منزل است نوکران او باغوای علی قلی خان برادرزاده اش یکولی نگاه
و ملاحظه ولنبرسب شمشیر کار را کارش باخر رسانیده و غرور شاهنشاه و عالم پناهی و خیال سروری از سرش بدر آوردند و
سرش را بریده پیش علی قلی خان فرستادند و بعد از سه روز حسب الامر علی قلی خان لاش او را از مقتل برداشته در مشهد برده
ورد زیارت دوم بعد از قتل در مقبره که قبل از وفات برای خود ساخته بود دفن کردند گویند که بعد از اتمام عمارت مذکور طرفی
بر دیوار مقبره این شعر نوشته بود بیت ز هیچ پرده نیست و نباشد لوائی تو ٭ عالم پر است از تو و خالیست جای تو ٭
هر چند مردم بجهت خواندن خنده‌ها کرده بودند لیکن بعد از دریافت اینکه مبادا رفته رفته بگوش شاه رسد و باعث قتل جمعی
گردد به تعجیل پاک نمودند بالجمله بعد از وفاتش مردم چنین یافتند که لوح در تاریخ وفات او گفته‌اند ٭

١١٦٠

فی النار و بئس المقر مع الجهود الیهود

بعد از شهادت او برادرزاده اش علی قلی خان باستعداد طهماسپ قلی خان مخاطب شده و با امرای خیانت نشست خود را
ملقب به عادل شاه ساخت ٭

ذکر احمد شاه ابدالی معروف بشاه درانی و آمدن او مرتبه اول به تسخیر هند

احمد خان ابدالی خلف محمد زمان خان سدوزیی متوطن دار السلطنت هرات از سرداران سی قوم خود است حسین خان
تنبیه بارے اورا در قندهار محبوس ساخته بود نادر شاه اورا مستخلص ساخته با ایران فرستاده بود در آنجا نیز مقید بود
تا آنکه نادر شاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری کشته شد و احمد خان با وصف ارادهٔ فاسد افواج قزلباش سر در نگی
خود از آن حبس صحیح و سالم بر آمده وارد قندهار شد و قندهار و دیگر ملکها را در مدت قلیل متصرف شده تاج شاهی
بر سر نهاد و ملقب به احمد شاه ابدالی گردید بعد از آن بارادهٔ تسخیر هندوستان از دریای اٹک عبور نموده تاخت
کنان وارد لاهور شد شاه نواز خان حاکم آنجا چندی با او محاربه داشت آخر در ماه محرم سنه هزار و یکصد و
شصت و یک گریخته بدهلی رفت و لاهور مفت در تصرف شاه درانی در آمد بعد از آن شاه اولوالعزم عظیم الشأن عازم دهلی گردید

ذکر فتح یافتن افواج محمد شاه بادشاه بر احمد شاه ابدالی

چون محمد شاه بادشاه از چند مدت علیل و کسلمند بود از شنیدن خبر آمد آمد احمد شاه ابدالی مضطرب
گردیده پسر خود احمد شاه را با وزیر الممالک قمر الدین خان و نواب ابوالمنصور خان صفدر جنگ و دیگر امرا
عظام و سپاه عظیم برای مقابله از شاهجهان آباد رخصت فرمود چون شاهزاده احمد شاه از سرهند گذشته
بر کنار دریای ستلج رسید ابدالی با سی هزار سوار از راه لودهیانه داخل سرهند شده بتاریخ سیزدهم
ربیع الاول سنه هزار و یکصد و شصت و یک آن شهر را تاراج نمود و هر که دست بشمشیر زد کشته شد شاهزاده
را چون خبر وصول ابدالی بسرهند رسید عنان توجه بجانب سرهند تافت فوج شرقی غربی شد و فوج غربی
شرقی و سرهند شهری است مشهور در وسط راه دهلی و لاهور پنجاه کروه از دهلی بطرف شمال گویند که نام قدیمش
سهرند است چون سلاطین غزنویه از غزنی تا سهرند متصرف بودند سرهند زبان زد خلائق شد صاحبقران ثانی
که کابل را تا قراباغ غزنی در تصرف داشت حکم کرده که سرهند را بنام قدیم که سهرند است می نوشته باشند مختصر
اینکه بر چهار کروه از شهر سرهند مقر قتال گردید و قریب پانزده روز جنگ توپ درمیان ماند و بتاریخ بیست و دوم
ربیع الاول روز جمعه سنه مذکور جنگ میدان مصمم فرمودند و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر اعظم در
خیمه بارادهٔ اینکه بعد خواندن وظیفه سوار شوند نشسته بودند که ناگاه گلولهٔ تفنگ از طرف غنیم آمده بپهلوی
۱۱۶۱ نواب وزیر خورد و جان بحق تسلیم نمود و مولف تاریخ فوت او در عبارت « آه آه نواب قمر الدین خان » یافته بعد کشته شدن
نواب موصوف پسرش معین الملک و نواب صفدر جنگ سوار شده متوجه معرکه گردیدند چنانچه از هر دو جانب آتش قتال اشتعال
یافت و تا تاریخ بیست و هشتم ماه مذکور همین آتش در کار بود تا آنکه افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده رو بجانب کابل و قندهار آوردند
شاهزاده احمد شاه و امرای هندوستان بر واقعهٔ نواب قمر الدین خان تعاقب را مناسب ندیده در کنار دریای ستلج اقامت گزیدند بعد
۱۱۶۱ شکست نادر شاهی این فتح نصیب بادشاه هند شد عزیزی بهر این فتح عظیم « فتح خداساز » تاریخ یافته

وفات محمد شاه بادشاه

هنوز شاهزاده احمد شاه و امرای سلطنت در نواح سرهند تشریف داشتند که محمد شاه بادشاه در شاهجهان آباد بتاریخ بیست و هفتم شهر ربیع الثانی
شب پنجشنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری مطابق شانزدهم اپریل ماه قدسیه انگریزی سنه یکهزار و هفتصد و چهل
و هشت عیسوی داعی حق را لبیک گفته بجنت ابدی پیوست نواب ملکه زمانیه که دختر فرخ سیر و محل محمد شاه بود و نواب غازی الدین خان امیر الامرا

خلعت نواب آصفجاه و جاوید خان خواجه سرا و دیگر امرا اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در پنهان داشتن این راز تا ورود شاهزاده از سرهند سعی بلیغ بکار بردند احمد شاه بمجرد مطلع شدن برین حادثه نواب معین الملک را بدار السلطنت لاهور مرخص فرموده بایلغار متوجه دار الخلافت شاه جهان آباد گردید عزیزی در تاریخ وفات محمد شاه این مصرعه یافته ع باسے رفت از جهان محمد شاه ۱۱۶۱ و دیگری این رباعی گفته

تاریخ

شد فلک چشم روشن اختر انکه ازو ۱۱۶۱	چو آفتاب جهان جالی فروغ گرفت	چو شد بجاوه گو فردوس زین سرای سپنج	مسرود الف علی که کو بجنت رفت

چون محمد شاه بر طبق تجویز امرا هفت ماه و سلطنت رفیع الدرجات و شاهجهان ثانی را ایام جهالت قرار داده داخل سنه جلوس خود نموده بود و از غره ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی یک هجری یعنی از ابتدای که فرخ سیر را محبوس کرده بود مبدا ابتدای جلوس خود مقرر فرموده بود چنانچه مدت سلطنت محمد شاه باین حساب سی سال و بست و هفت یوم میشود و الا شمار از روز وفات شاهجهان ثانی مدت بست و نه سال و پنج ماه و بست و سه یوم میشود و مدت عمرا و چهل و هفت سال و یکماه و هجده روز بود که نهایت لطیف و نفیس ساخته اند متصل قبر پدر ش در پایین مزار نظام الدین اولیا درون حریم واقع است لقب او بعد وفات فردوس آرامگاه قرار یافت

مجاهد الدین محمد ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی ابن محمد شاه بادشاه

در سال یکهزار و یکصد و چهل و هجری از بطن نواب قدسیه بائی ولادت یافته و در حین وفات محمد شاه بادشاه در نواحی سرهند تشریف داشتند و بعد رسیدن خبر وفات بادشاه نواب صفدر جنگ در پانی پت بتاریخ دوم جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت و یک چتر شاهی و لوازم جلوس آراسته از نظر شاهزاده گذرانید و مبارکباد سلطنت هندوستان معروض داشت آداب بجا آورده شاهزاده فرمودند که وزارت بشما مبارک است بعد از ان بدهلی تشریف آوردند و حسب الحکم القاب ایشان مجاهد الدین ابو النصر احمد شاه بهادر پادشاه غازی مقرر شد بر عقیده قاعده شناسان حضور بعرض رسانیدند که بهادر لقبی است از برای فخر الصدر از اولاد امیر تیمور صاحبقران هیچکس خود را باین لقب نخوانده بلکه برای نوکران گذاشته اند لیکن منظور نشد و خلعت وزارت بنواب صفدر جنگ میر بخشی گری از انتقال آصفجاه بهادر که یکماه بعد از جلوس او فوت کرده بود بصلابت خان و ذو الفقار جنگ و بخشی گری دوم از انتقال نواب قمر الدین خان به میر شش انتظام الدوله و بخشی گری سیوم بنواب عبد المجید خان مجد الدوله مرحمت فرمود و حکم شد که جمیع امرا و منصبداران خورد و کلان بدستور قدیم برقرار باشند مادر بادشاه که اودهم بائی نام داشت بخطاب نواب بائی و بعد چندی بنواب قدسیه صاحبه زمانی ملقب گردید جاوید خان خواجه سرا که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب بائی داشت باستدعای ایشان بخطاب نواب بهادر نامور گردید و برادر نواب بائی که مان خان نام داشت بمنصب شش هزاری و خطاب معتقد الدوله بهره اندوز شد تاریخ جلوس

تاریخ

چوان شاه جوان بخت بر سر تخت ۱۱۶۱	چو خورشید از فلک نمود جلوه	خرد سال جلوسش بر آورد	سپهر سلطنت افروز جلوه

نواب نظام الملک آصفجاه بهادر

خلعت نواب غازی الدین خان فیروز جنگ ابن قلیچ خان است و اصل نام قلیچ خان عابد خان بود در زمان شاهجهان بادشاه در هند آمده بخطاب قلیچ خان و خدمت صدر الصدوری و منصب پنجهزاری سه هزار سوار یافته و در عهد عالمگیر بادشاه بتاریخ بست و چهارم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هشت هجری وقت محاصره قلعه گولکنده در دکن بضرب گوله توپ کشته شد و پسرش شهاب الدین خان که فیروز جنگ ...

وزیر شاهجهانی بعقد نکاح خود داشت بخطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مختار گردیده و در ایام سلطنت بهادر شاه صوبه دار گجرات گشته در سنه اثنین و عشرین و مایة والف انتقال نمود پسرش نظام الملک در عهد شاه اباب بخطاب خطاب عالمگیر بود منصب چهار هزاری و خطاب چین قلیچ خان بهادر سرفرازی حاصل نموده در عهد جهاندار شاه بخطاب نواب نظام الملک ملقب گردید و در سال اول جلوس فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و صوبه داری دکن مباهی گشت و در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری مالوه سربلندی حاصل ساخته و ابتدای عهد محمد شاه با سادات بارهه نبرد و غا باخته بر بعض صوبه دکن تسلط یافت و آخر قابض جمیع صوبجات انجا گشت او را برادری بود میر بهاء الدین نام پسرش میر محمد امین خان در دوران دولت عالمگیر بادشاه بسبب ابای عم زاده خود غازی الدین خان فیروز جنگ در سنه یکهزار و یکصد و پنج دار و هندوستان گردیده بود و در وقت محمد شاه در سنه هزار و یکصد و سی و دو حسین علیخان را کشته و برادرش قطب الملک سید عبد الله خان را اسیر ساخته بمنصب وزارت کل بلندی گرا شد بعد وفاتش که بتاریخ بست و نهم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و سه واقع شده وزارت بنام نظام الملک که دران وقت بر علاقه صوبه داری خود در دکن بود مقرر شد چون در سنه هزار و یکصد و سی و چهار هجری نظام الملک حسب الطلب محمد شاه بادشاه از دکن بشاهجهان آباد آمده بخلعت وزارت و خطاب آصفجاه بهادر سربلندی یافت میر عبد الجلیل بلگرامی قصیده مشتمل بر چهل و چهار بیت در وصف و تاریخ رسیدن دیباچه وزارت بزبان فارسی و عربی و ترکی و هندی گفته از انجا این چند بیت نرقیم می یابد

تاریخ

بهار آمد و اکرد غنچه بند قبا
نظام سلک ملک افتخار اهل کرم
هزار شکر که مسند وزارت یافت ۱۱۳۴

گره ز خاطر بلبل کشود فیض صبا
قوام دین و دول آفتاب مجد و علا
جهان که یافت چنین عالی نو عیسی
هزار و یکصد و سی و چهار نص شاطر ۱۱۳۴

فزود حسن چمن از سحاب گوهربار
بود حسن وزارت از نظام الملک
علم نوشت برای وزارتش تاریخ
دو گونه جوهر تاریخ از و شود پیدا

ضیا که شان وزارت بعمدة الوزرا
نقش ثانی بر نگین کارگر را
ز هر کشور هند آصف دوام بقا ۱۱۳۴

در عربی

نطقت فی العربی الفصیح تاریخا | حلی وزارته ساکب الربیع لنا ۱۱۳۴

در هندی

اسیس وکی کمی نهوری دون پون سنت | ربی حکمت مون اجل بانتی دزبیدا ۱۱۳۴ ۱۱۳۴

بعد ازین چون در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری نظام الملک از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف دکن شتافت بادشاه خلعت وزارت متعین نظام الملک بمیرزا فضل خلف نواب محمد امین خان مرحوم بخطاب اعتماد الدوله وزیر الممالک نواب قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ مرحمت فرمودند و چون باز در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری محمد شاه بادشاه خبر آمد آمد نادر شاه شنیده او را مبالغه تمام از دکن طلب حضور فرمود او خلعت الصدق خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب خود مقرر ساخته خود بدار الخلافت شتافت فضل علیخان تاریخ رسیدن او چنین در سلک نظم کشیده

تاریخ

سعد فلکی که ذات دین پناهی آمد | رونق ده ملک پادشاهی آمد | تاریخ رسیدنش بگو شم بالقف | گفتا آیت رحمت الٰهی آمد ۱۱۵۰ ۱۱۵۰

و نظام الملک در محاربه نادرشاهی که در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری واقع شده حاضر بود و از آثار خیریه اوست شهر پناه
برهانپور که در سنه یکهزار و پانصد و چهل و یک ساختن به اتمام رسانیده و وفاتش سی و هفت روز بعد از وفات محمد شاه بادشاه یعنی چهارم
جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری در برهانپور واقع شده عمرش یکصد و چهار سال رسیده بود گویند که وقت بردن
لاشش عزیز و از خلق به نوعی شد که زمین و آسمان در لرزه آمد از اعظام جنازه نعش را در وقت به روش بهیدائی رسانیدند و نماز ادا کرده به روضه
شاه برهان الدین غریب روانه ساختند و پایان مرقد او بخاک سپردند میر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او یافته 1161
متوجه بهشت + و چون نظام الملک و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر و محمد شاه بادشاه در همین سال
یکی بعد دیگر وفات نمودند تاریخ ایشان نیز میر موصوف چنین گفته

تاریخ

سه رکن مملکت از جهان رفتند + فتاد حیف سه در یگانه از کف دهر برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ + محمد شاه و نظام و وزیر آصف دهر 1161

ایضاً تعمیه

گفتم تاریخ چون کشیدم آه + فوت شاه و وزیر آصف جاه 1161

رفت وفات شش پسران از و مانده بود یکی نواب امیر الامرا غازی الدین خان فیروز جنگ دوم میر احمد ناصر جنگ
سوم صلابت جنگ چهارم نظام علی خان پنجم بسالت جنگ ششم مغل علی و چونکه در حین وفات او پسر دوم او یعنی میر احمد ناصر جنگ
همراه او بود چنانچه بعد وفاتش بخطاب نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ ملقب گردیده بجای پدر بر مسند ریاست نشست برادر
بزرگ او نواب غازی الدین خان بهادر به عهده امیر الامرای قانع شده پیش بادشاه در دهلی ماند بالیقین کشته شدن نواب
ناصر جنگ خجسته بنیاد دکن فتنه بر ریاست آبای خود نالیش کرد بنابر آن از بادشاه سند صوبه داری دکن حاصل ساخته
در تاریخ سوم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری از بادشاه رخصت شده عازم مقصد شد و هولکر را با افواج مرهته
همراه گرفته تا به اورنگ آباد رسیده بود که بقضای الهی مرگ مفاجات این سرای غرور را بدرود نمود و این واقعه بفت روز
از داخل شدن او به اورنگ آباد یعنی بتاریخ هفتم ذی الحجه سال مذکور واقع شده و رفقای او لاشش او را به شاهجهان آباد آورده
بخاک سپردند و این نواب غازی الدین را پسری بود شهاب الدین نام که بعد وفات پدر بسعی و سفارش نواب صفدر جنگ بخطاب
عماد الملک غازی الدین خان بهادر ملقب گشته عهده امیر الامرائی یافت و این همان عماد الملک است که بادشاه خود احمد شاه را
مکحول ساخته و عالمگیر ثانی را قتل نمود

معتمد الملوک سید علوی خان حکیم

اصل نام او میرزا محمد هاشم خلف حکیم محمد هادی قلندر ابن سید مظفر الدین علوی از اولاد امام محمد بن ابی حنیفه است ولادت
او در ماه رمضان سال یکهزار و هشتاد هجری در دار العلم شیراز اتفاق شده و در سنه یکهزار و یکصد و یازده وارد هند
در پای قلعه ستاره بملازمت عالمگیر بادشاه بشجاعت و منصب سرفراز گردیده تعلیم شاهزاده محمد اعظم گردیده و در عهد سلطنت
شاه عالم بهادر بخطاب علوی خانی و خطاب و منصب و جاگیر امتیاز یافتند و هنگامیکه بجناب محمد شاه معالجات خوب نمود ایشان را بعنایت
منصب شش هزاری و نقدی سه هزار روپیه در ماه سرفراز و بخطاب معتمد الملوک مخاطب نمود و چون شهرت حسن تدبیر او در اطراف ممالک
اشتهار یافته بود نادر شاه بعد از کشتن شاهجهان آباد او را باعزاز و اکرام تمام بعد رخصت عزم زیارت همراه خود برد بعد سیاحت در سنه
هزار و یکصد و پنجاه در شهر دار الخلافت شاهجهان آباد رسیده

گویند که از جملهٔ تصنیفات او کتابی است مسمی بجامع الجوامع که حاوی الکل اکثر کتب طب تماماً مشتمل و متوفر مسایل بدایع و استنباط میتوان نمود شعرا در تعریف او بسیار گفته اند چنانچه محتشم علیخان حشمت تخلص در وصف او گفته

ابیات

ای دست تو دستگیر شاه و گدا	از فیض تو درمان علیلان کام روا
خلقی میگویند که مسیحی کار مسیح	من میگویم که مسیحی کار خدا

در رسالهٔ بیان واقع مرقوم است که وفات او بتاریخ بیست و پنجم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت هجری در دار الخلافت شاهجهان آباد بمرض استسقا واقع شده بموجب وصیت در جوار درگاه نظام الدین اولیا مدفون گردیده الا از مصرعه که در تاریخ وفات او گفته اند سال یکهزار و یکصد و شصت و دو استخراج می یابد این بیت درین مقام مرقوم یافت

تاریخ

بر فلک رفت مسیحای جدید

راجه نول رای

از قوم کایته سکسینه بوده در اوایل او نوکر ملازم سرکار نواب صفدر جنگ بود و از حسن اخلاق و نیکو خدمتیها باعلی مدارج اقتدار رسیده نایب صوبه گردیده چون در اواخر سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری نواب قایم جنگ پسر نواب محمد خان بنگش مالک فرخ آباد حسب الاستدعای احمد شاه بادشاه با روهیله برای صدور و الحاق ولایت که سردار ایشان سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله بود جنگیده کشته شد نواب صفدر جنگ ملک انخالی یافته در شهر سال یکهزار و یکصد و شصت و سه مادر و برادرانش را که صغیر بودند مقید ساخته در فرخ آباد و میو قلعه دار و کوتوال از طرف خود مقرر کرده آن ملک را حواله راجه نول رای که نایب او بود نمود چندی برین نگذشته بود که احمد خان برادر خورد نواب قایم جنگ مرحوم فوجی از افغانان بنگش بهم رسانیده راجه نول رای را مضاف داده و راجه در عین محاربه از ضرب گلوله بندوقی که بجبین او نشسته کشته شد و ملک بدستور قدیم بدست احمد خان در آمد این واقعه بتاریخ ... ماه رمضان روز جمعه سنه هزار و یکصد و شصت و سه بوقوع آمده چنانچه شخصی تاریخ وفات راجه از الفاظ ای نول سرخ رو بر آورده و چنین بر نظم کشیده

تاریخ ۱۱۶۳

روان کرد خون پای تو جو بجو	از آکرد حق نمک موبمو
ز میزان رسید بنور دملک	بیارو مرو ای نول سرخ رو

سید غلام نبی بلگرامی

بن سید محمد باقر بن سید عبد الحمید از اولاد سید محمود اکبر و همشیره زاده میر عبد الجلیل بلگرامی است ولادتش او در دوم محرم سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری دست داده و میر عبد الجلیل مذکور بر تاریخ او چنین گفته

تاریخ

حسینم میر باقر گفت با من	چون گل خورشید در عالم دمیدیم
سال تاریخ تولد خود بگفتم	نور چشم باقر عبد الحمیدم

و میر غلام نبی بعلوم متداوله و موسیقی ماهر بود گویند بزبان هندی دو هزار و چهار صد دوهره گفته بپایان عمر در رفقای نواب صفدر جنگ وزیر انتظام داشت و در جنگی که نواب وزیر را با افاغنه پیش آمده بود میر غلام نبی در آن معرکه مفقود گردید و چون عنقا بسر منزل بی نشانی آرام گزید این سانحه بیست و دوم شوال سنه هزار و یکصد و شصت

وانصاری یعنی فرانسیس بدایت محی الدین خان را که مشهور مظفر جنگ بود بسرداری برداشتند و ابتدای تسلط نصاری در ممالک اسلام احداث مظفر جنگ است او نیز دو ماه بعد از شهادت نواب ناصر جنگ از دست همان افاغنه بتاریخ هفدهم ربیع الاول سنه مذکور در جنگ کشته شد از اتفاقات اینکه روزیکه این جنگ واقع شد فرصت دفن مقتولان نشد روز دیگر انصار از معرکه برداشته در صحرای دفن کردند و تابوت نواب ناصر جنگ در همین روز بروضهٔ شیخ برهان الدین رسیده مدفون گردید چنانچه برای انتقال او تاریخ دیگر بمرسم حسن خاتمه بخاطر میر غلام علی آزاد اتفاق شده و این رباعی در رشته نظم کشید

تاریخ

۱۱۶۴

نواب آفتاب جهان تاب عدالت | محشور با جناب حسین ابن فاطمه
تاریخ خواستم ز دلی شاد گفت ش | ارشاد کرد مهر خرد با حسن خاتمه

حافظ محمد اسعد علی

همان روز که مظفر جنگ مذکور از دست افاغنه کشته شد او نیز در جنگ شهادت یافت و این سانحه بتاریخ هفدهم ربیع الاول سنه یکهزار یکصد و شصت و چهار دست داده مدفن او در میدان جنگ سرزمین کرپه علی فاصله یک فرسخ از موضع راسے جوتی و یک فرسخ از دهکار کالوه که در ولایت مشهور در نواحی کرپه موجود است تاریخ شهادت آزاد گفته

تاریخ

۱۱۶۴

مضی خیر با اسعد الاتقیا | الا لا یری مثله واحد
لعمر الهم السر تاریخه | وقضی بحیه عالم ماجد

سید غلام نبی متخلص محب

فرزند صغیر سید مصطفی جوانی بود صاحب السیف والقلم در سلک ملازمان نواب صفدر جنگ بود و چون نواب مذکور کرت ثالث لشکر بر سر افاغنه کشیده در دامن کوه مدار که شعبه ایست از کوه سوالک پناه گرفته مستعد پیکار شد و لعبه معاربات صلح الفتار گرفت در ایام جنگ بست و نهم صفر سنه هزار و یکصد و شصت و پنج بزخم تفنگ نقد زندگانی در باخت میر آزاد در تاریخش این رباعی گفته

۱۱۶۵ تاریخ

۱۱۶۵

در فن سخن بلند تقریر محب | در معرکه آبروی شمشیر محب
تاریخ وفات او ز دل پرسیدم | فرمود بهشت محفل میر محب

نواب بهادر جاوید خان

جاوید خان ملقب بنواب بهادر خواجه سرای بود که از قدیم مصاحبت بندگی بخدمت نواب بادشاه والده احمد شاه بادشاه تعلق داشت و بعد وفات محمد شاه بسفارش نواب بابی بخطاب نواب بهادر نامور گردید چون او بخواست که باتفاق والده بادشاه جمیع امور مالی و ملکی را بلا شرکت غیرے بدست اختیار از خود بگیرد نواب صفدر جنگ پیش دستی را کار فرموده بتاریخ بست و هشتم شوال سنه یکهزار و شصت و پنج هجری او را ببهانه ضیافت بخانه خود طلبیده و قتل رسانید و لاش او را بدریا انداخت چون چند هزار بندوستانیان دفیق او بودند و از کشته شدن او همه خانه نشین شده آنها نیز تشنه خون نواب صفدر جنگ شدند و مادر بادشاه نیز از همین سبب که نواب بهادر مدتی خدمت گذار او بود تخم عداوت از طرف نواب صفدر جنگ در سینه کاشت و چون باین سبب فتنه و فساد بسیار در ملک برخاست ۱۱۶۵
تاریخ وفات او را فساد عظیم یافته اند لطیفه منقول است که روزی جاوید خان به بادشاه عرض نمود که

قبله ظلام چه خوب سجع از گفته‌های سعدی شیرازی برای نام خود تجویز ساخته ع دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست * فی الحقیقت که این سجع بسیار خوب است اما نواب عمدة الملک امیرخان که مرد ظریف بود و در الوحت حاضر بود گفت که مصرع ثانی را نیز منقش باید ساخت ع کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را * تجنیس خط ذکر خیر و ذکر خر است یعنی خواجه سرا که نه پسر دارد و نه دختر بعد مرگش ذکر خیر نام او را زنده خواهد داشت

نواب مجد الدوله عبد المجید خان

در عهد احمد شاه بادشاه دهلی عهده سیوم بخشی گری داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج فوت شد و سناشه سنگه متخلص به بیدار تاریخش بتعمیه گفته

تاریخ

۳۵   ۸۱۵

حیف آن امیر والا ویلی جهان فانی | واگرد پیرخ از جهان عبد المجید خان را | تاریخ رحلتش را پرسید از خرد گفت | فردوس باد مسکن عبد المجید خان را

یعنی اگر عدد لفظ فردوس را با عدد عبد المجید خان یکجا کنی تاریخ بر آید

مسجد شاه شریف

این مسجد واقع اورنگ آباد است شاه شریف آن را در سنه بست و ستین و مائة و الف تعمیر ساخته و عارف الدین خان عاجز تخلص تاریخش یافته ع این مسجد شریف حرم جهان نما ۱۱۶۶

عزل و وفات احمد شاه بادشاه دهلی

چون هفت ماه بعد از کشته شدن نواب جاوید خان خواجه سرا احمد شاه بادشاه از گفته نواب عماد الملک غازی الدین خان و دیگر بدخواهان نواب صفدر جنگ را معزول ساخته خدمت وزارت بتغیر او بنواب انتظام الدوله پسر قمر الدین خان مرحوم مرحمت فرمود نواب صفدر جنگ از استماع این خبر مضطرب شده و از شهر بدر رفته مستعد جنگ شد عماد الملک بظاهر تا چندی رفیق نواب بود و آخرها در شهر رفته نگاه داشتن فوج مستعد گردید و نجیب خان عمر خیل را که اولاد زمین داران علی محمد خانی بود در جنگ شریک خود ساخت و این همان نجیب خان است که در هنگام تشریف بردن شاه عالم بادشاه در اله آباد بخطاب نجیب الدوله و بسپه سالاری و امیر الامرایی سر افراز کرده بود و مختصر اینکه نواب صفدر جنگ در ماه رجب سنه هزار و یکصد و شصت و شش شروع محاربه نمود و نزدیک بدهلی قصبه پرانی دهلی را که معروف به پرانا قلعه است و مسجد ها و معمور ترین جاهاست که رفیق نواب صفدر جنگ بود و شهر کهنه را تاراج نمود و این ساخته بجاتی گردی مشهور گشت و در این ایام گوشایین که یکی از ملازمان نواب صفدر جنگ بود در این جنگ کار نمایان کرده بمراتب که نیست از گشته پشته ها ساخت آخر بتاریخ نهم شعبان بروج کالی بهار از ضرب گلوله وقتی کشته شد مختصر نواب صفدر جنگ تا چند ماه هنگامه کارزار را گرم داشت آخر چون دید که غرض بدخواهان لشکر اند طمع زر بطرف ثانی رفته شریک می شوند چاره جز این ندید که صلح نموده بصوبه خود که اوده باشد برود چنانچه عرضداشت بحضور والا فرستاده صلح نموده بطرف اوده و اله آباد که تعلق باو داشت روانه شد سناشه سنگه متخلص به بیدار تاریخ این صلح گفته *

تاریخ

۱۱۶۶

شکر اکنون که جهات صفدر جنگ | صلح کرد و نمود بیرون شاه | هاتف غیب سال تاریخش | گفت الصلح خیر قال الله

۱۱۶۶

بعد روانگی صفدر جنگ جمله کار فرمای خواص بدست عماد الملک شد تا آنکه بعد از چندی میان او و بادشاه کدورتی بهم رسید

دشاه الملک وزارت را نیز از انتظام الدوله گرفته بادشاه را در اواخر ماه جمادی الثانی سنه هزار و یکصد و شصت و هفت
محبوس کرده و بتاریخ دهم شعبان چشم او را و چشم مادرش را که جمیع فتنه‌ها ازو زاییده بود میل کشیده عالمگیر ثانی را
بر تخت نشانید مدت سلطنت احمدشاه شش سال و چند ماه بود و بعد معزولی مدت بست سال در حبس ماند و بتاریخ
دوم شعبان سنه هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری درگذشت مدت عمر چهل و هشت سال شش ماه و یازده روز
تاریخ وفاتش برای اختصار کلام درین مقام نوشته شد

تاریخ

۱۱۸۸

سر بست چون بجا درین رخت رنگ | هر کس در سرشک بمژگان خویش سفت | هاتف برای سال وفاتش بدیدگان | سال وفات سال وفات ای وای گفت

نواب منصور علیخان صفدر جنگ

خواهرزاده و داماد نواب برهان الملک سعادت خان است بعد وفات برهان الملک که در هنگام ورود نادرشاه
در دهلی اتفاق شده در شروع سال یکهزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بخزانه نادرشاهی دو کرور روپیه بطریق پیشکش داخل
ساخته خلعت صوبه آورده از حضور محمد شاه بادشاه حاصل نموده و در زمان احمدشاه بادشاه بعهده وزارت سرفراز گشته
در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت از بادشاه متغیر گشته از دهلی بطرف صوبه اوده میرفت چون در پاپڑگهات که سه
منزل از لکهنو فاصله دارد رسید از شدت دردانه بزرگی که مثل برهان الملک برآورده بود بتاریخ هفدهم ذی الحجه
درگذشت لاش او را برای چندی در گلاب باڑی که در فیض آباد است بطریق امانت تفویض زمین کردند و بعد
ازان روانه شاهجهان آباد نمودند روضه او متصل درگاه شاه مردان است عمارتی است عالی و باغی دارد پر از گلهای
رنگین و میگویند که در تعمیر آن سی لک روپیه صرف شده اندرون مقبره این تاریخ کنده اند

تاریخ

۱۱۶۷

چو آن صفدر عمر صد گوشه‌ | ز دار فنا گشت رحلت گزین | چنین سال تاریخ او شد رقم | که بادا مقیم بهشت برین

این بیت در تاریخ وفات او از مولف است بطور تعمیه

تاریخ

۱۱۶۷

بهر سال تاریخش چون کردم از هاتف سؤال | با طرب بستی گفتا فوت صفدر جنگ کو

شاه پیر اشرف سلونی

پیرزاده سلون ابن شاه پیر محمد مرید پیر کریم مانکپوری بود در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت هجری فوت
شده تاریخ وفات او از الفاظ شاه اشرف گرامی بدست آید و این رباعی نیز در تاریخ وفات او است

تاریخ

۱۱۶۷

حیف از قیس شاه اشرف جهان شد | قدوس عرش را رحمت بپاسبان شد | سرآمد چو نور قطب عالم | ز ذات مکرم تاریخش عیان شد

میر نوازش علی متخلص بفقیر

خلف الصدق میر عظمت الله مخبر بلگرامی است شب دوشنبه سیزدهم شعبان سنه هزار و یکصد و شصت و هفت بعالم قدس
خرامید و در جنب جد خود میر لطف الله مدفون گردید میر آزاد تاریخش گفته

تاریخ

۱۱۶۷

روشن دل سحر نفسی پاک گوهری	واحسرتا که رفت ازین انجمن نشاند
دل در طلب بنا که تاریخ او کشید	سر بیگانه میر نوازش علی نماند

۱۱۶۷

شاه شریف اورنگ آبادی

در بیست و ششم رجب سنه ثمان و ستین و مائة والف فوت کرده عارف الدین عاجز تخلص تاریخ وفاتش یافته مرد با وجد بود شاه شریف ۱۱۶۸

تاریخ حوض

نواب درگاه قلی خان مخاطب به روشن الدوله سالار جنگ در ایام نواب صلابت جنگ بهادر که صوبه دار اورنگ آباد و امتیاز داشته در شکوه خود در سنه هزار و یکصد و شصت و نه این حوض را تعمیر ساخته تاریخ اتمام ان خود گفته

تاریخ

۱۱۶۹

ز جهان سیر چند گشتم کو بکجا	نه چنین حوض ندیدم بهیچ سو
خواستم سال بنا آمد ندا	حوض جاری بهشت جاری چو [illegible]
سید [illegible] ساقی کوثر آبرو	می چرد [illegible] مشک و سبو

۱۱۶۹

قدم رسول

عمارتی است عالی در شهر کتک مضاف صوبه اڑیسه که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری در زمان دولت عالمگیر ثانی تعمیر یافته و بر دروازه اش این تاریخ به رسم تعمیر مرقوم است

تاریخ

۱۱۷۰

بدرگاه خدیو دو جهانی	پناه عالم النبی و جانی	مرتب گشت نوبت خانه دین	بعهد شاه عالمگیر ثانی
چو فرزند صالح دین محمد	که دیدار علی یابش [illegible]	بدرگاهی که این قصر آراست	خدا حاصل کند مقصود جانی
سوال سال تاریخش چو کردم	سروش غیب گفتا [illegible]	چو ظل [illegible] سرشکی [illegible]	ز نوبت خانه دین سال [illegible]

۱۱۶۹

نواب علی وردی خان مهابت جنگ صوبه دار بنگاله

بعد کشته شدن نواب علاء الدوله سرفراز خان ابن نواب شجاع الدین خان بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه هجری ناظم بنگاله و بهار و اڑیسه گردید شهامت جنگ و صولت جنگ و هیبت جنگ برادرزادهای او بودند هیبت جنگ که درین سه برادران بحسب شجاعت و حسن تدبیر فایق بود و بیشتر از همه در اواخر سنه هزار و یکصد و شصت و یک کشته شد بعد ازان بتاریخ سیزدهم ربیع الاول شب سه شنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه یک سال بعد از کشته شدن حسین قلی خان پسر هیبت جنگ شهامت جنگ نیز راه آخرت پیش گرفت جنازه اش را در باغ موتی جهیل که ساخته او بود بردند و در صحن مسجد انجا که خود تعمیر نموده بود مدفون کردند بعد شهامت جنگ بفاصله دو ماه و دوازده روز صولت جنگ نیز که حاکم پورنیه بود بتاریخ بست و پنجم جمادی الاول سنه مذکور رهگرای عالم بقا گردید در سیفرے باغ مدفون گشت و مهابت جنگ نیز بعد از وی بتاریخ نهم رجب یوم السبت سنه مذکور بجنت الماوی پیوست حسب الوصیت پائین مرقد نادرجنگ در خوشباغ مدفون گردید و تاریخ وفات شهامت جنگ [illegible] اندالیس با عز و جاه یافته اند و چون سال فوت هر دو برادران بلکه مهابت جنگ نیز سال واحد بتفاوت

مابا سے چند است ہمین تاریخ برای ہر سہ کسان سے لو آنرا شد مدت حکومت مہابت جنگ شانزدہ سال
بود و مدت عمر ہشتاد و سال صاحب سیر المتاخرین می نویسد که اکثر مہابت جنگ میگفت که اسباب ولایت
بران میکنند که بعد از سواحل ممالک ہند در تصرف کلاه پوشان یعنی انگریزان خواہد آمد چنین شد که او گفته بود
روزی مصطفی خان مہابت جنگ را ترغیب بمقابله جماعه انگلشیه و تسخیر کلکته نمود او اغماض کرده جواب نداد بار
دیگر خان مذکور شہامت جنگ و صولت جنگ را در عرض این مقدمه شریک خود ساخت مہابت جنگ جواب نداد و
در خلوت شہامت جنگ و صولت جنگ را گفت که با مصطفی خان خود سپاہی و نوکری پیشه است میخواہد
که رجوع من ہمیشه با او بوده باشد شما چرا در چنین امور با او ہمداستان می شوید جماعه انگلش در حق من چه
بد کرده اند که من بد خواہی انہا کنم الی الان آتشی که در صحرا گرفته است خاموش نمی شود و آتشی که در دریا بگیرد کیست
که انرا فرو نشاند زنہار گوش باین قسم سخنہا باز نخواہید داد که نتیجه غیر از فساد ندارد ۔۔

نواب سراج الدوله ناظم بنگاله

پسر ہیبت جنگ و دختر زاده نواب علی وردی خان مہابت جنگ است بعد وفات مہابت جنگ در ماه رجب سال
یکہزار و یکصد و شصت و نه ہجری ناظم بنگاله و بہار و اوڑیسه شد بعد ازان باراده بر آوردن ملک پورنیه از دست شوکت
جنگ بطرف راج محل نہضت فرمود در اثنای راه خبر رسید که مرہٹه ... گرفتن کشن بلبه پسر راجه راج بلبه دیوان
شہامت جنگ که بجہانگیر نگر عرف ڈھاکه رفته بود باز آمدند زیرا که کشن بلبه گریخته خود را بکلکته رسانید و سردار یک [illegible]
سردار انگریزان حمایتش نموده نگذاشت از استماع این خبر ترک عزیمت منازعت با شوکت جنگ نموده معاودت
بمرشد آباد کرد و بعد از چندی لشکر بکلکته کشید چون جماعه انگلشیه را جنگ سراج الدوله متیقن بود و اسباب حرب
چنانکه باید مہیا نداشتند لہذا بقلعه قدیم محض جسته مدافعه برخاستند چون سردار یک صاحب عرصه را بر خود تنگ
دید خود با معدودی از سرداران بر جہازی کشیده جان بسلامت برد و باقی ماندگان لا علاج بمقتضای غیرت موت
را بر حیات گزیده تا باروت و گوله بندوق بود جنگیده شربت مرگ چشیدند و چندی محصور گشته اسیر پنجه سراج الدوله شدند
و اموال زر ہای خطیر که احصای آن غیر مقدور است بغارت رفت گویند که یکصد و چہل و شش انگریز باسیری گرفتار شدند ہنگام
شب این بیچارگان را در خانه تاریک و تنگ که در مربع زیاده از ہشت گز نبود و حالا آن مکان بزبان انگریزی
بلاکہول میگویند بند نمودند ہنگام صبح چون دروازه آن مکان را کشودند بجز بیست و سه کس را زنده نیافتند دیگران
ہمه بشدت گرمی و تشنگی جان داده بودند این ماجرا دو ماه و دوازده روز بعد از رحلت مہابت جنگ بتاریخ
بیست و دویم ماه رمضان سنه یکہزار و یکصد و شصت و نه ہجری که مطابق بستم ماه جون سال یکہزار و ہفتصد و پنجاه
و شش عیسوی بود بوقوع آمده مسود این اوراق تاریخ این سانحه بزبان اردو باین طور تعمیه یافته که ازان سال ہجری استخراج میشود

تاریخ از مولف

جبکہ نواب سراج الدولہ و فتح ملک گیر
صبح ہوتے نہ رہا زندہ بجز بیست و سہ کس رای

کی لیا جہبن جا بجا کلکتہ کو ... شوال
انگریزوں کو ہر کسی نے ... دیا گول

خانہ تنگ بلاکہول میں کیا کیا ...
ہائی ... اور ... کپتان کا

یکصد و چہل و شش انگریز ... اقوال
بہر تاریخ کہا ... خانہ تنگ بلاکہول

۱۱۶۹

سید کریم اللہ متخلص بغریب

الفرع الثانیة من الاصل الثالث شد و میر آزاد در تاریخ اتمام این کتاب گفته +

تاریخ

میر یوسف عزیز مصر کمال	از خم معرفت کشیده رحیق	کرد در وحدت شهود رقم	نسخهٔ تازهٔ فکر عمیق
از احادیث وز کلام الله	کرده اثبات حق ز بی توفیق	هست این نقش دلنشین الحق	یادگاری ز خامهٔ توفیق
	سال تاریخ این کتاب خرد	گفت شمع مجالس تحقیق	

۱۱۶۴

و میر محمد یوسف بتاریخ دوم جمادی الثانی روز پنجشنبه سنه اثنین و سبعین و مائة والف در بلدهٔ لکهنو درگذشت نعش او را در عرض دو روز به بلگرام رسانیدند و در باغ محمود بامن مرقد جدش میر عبد الجلیل دفن ساختند میر آزاد در مرثیهٔ او این تاریخ گفته

تاریخ

الهی شکیب ناشکیبا رفت	که کوهی بود در تمکین ز جا رفت	نماند اکنون امید زندگانی	که در قاتل ما را دوا رفت
بیا ای بلبل تقریر تعزیت کن	که سرو او بتاراج فنا رفت	عزیز مصر معنی میر یوسف	ازین عالم سوی دار البقا رفت
فغان من بهمراهی روان شد	چو روح او بگلگشت سما رفت	بغلمان یا نماندان قدر بیتیا	ز رحلتش بطرفه لعلی بها رفت
اگر فردوس باشد خوش ندارم	که بی گلشن نسیم با صفا رفت	که در رست لقدر ها کردانشاند	که از سیاهی وقت من صفا رفت
شنیدم من چو از من عید تقصیر	که با آن دوستی تا آشنا رفت	شکوه سلطنت از دست ما رفت	تو گویی از سرم ظل هما رفت
	نوشت آزاد تاریخ وفاتش	جوان بارها یوسف کجا رفت	

۱۱۷۲

و شفیعی نیز این تاریخ در وفات او نظم نموده

تاریخ

۱۱۷۲

میر یوسف گذشت ازین عالم	داغ چندین الم بدلها سوخت	هاتفی دردمند تاریخش +	گفت جان و دل احبا سوخت

۱۱۷۲

عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی بادشاه غازی ابن معز الدین جهاندارشاه ابن شاه عالم بهادرشاه

در سال هزار و نود و سه یا که سنه هزار و یکصد هجری تولد پذیرفته و نام مادرش انوپ بای بیگم بود بعد از آنکه عماد الملک غازی الدین خان وزیر احمد شاه بادشاه را کحل ساخته محبوس کرد عزیز الدین ابن جهاندارشاه را که شصت و هفت ساله بود و از زمان فرخ سیر بادشاه مقید بود از محبس بر آورده و بتاریخ دهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری سنه سوم بعالمگیر ثانی نموده بر اسم نام بر سریر فرمانروا در شاهجهان آباد نشانیده و میر غلام علی بلگرامی ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفته

تاریخ

۱۱۶۷

بر سریر سلطنت سلطان عزیز الدین نشست	کارهای دین و دولت جمله با خاطر خواه شد	سال تاریخ جلوس او ذکا تحریر کرد	بادشاه هند عالمگیر عالیجاه شد

۱۱۶۷

ایضاً

۱۱۶۷

شاه والا نژاد عالمگیر	از ازل نامور بفیض آمد	گشت چون جلوه گر بتخت سریر	گشت تاریخ مظهر ایزد

۱۱۶۷

بیان سکه

بر دو روی سکه صاحبقرانی عزیز الدین عالمگیر ثانی

در سنه یکهزار یکصد و هفتاد هجری احمد شاه ابدالی مرتبه دوم تا شاهجهان آباد آمد غنیمت بیشمار برد دهلی را تاراج کرده و
دو دختر محمد شاه را در حباله نکاح خود آورده و عالمگیر ثانی نیز دختر خود را به تیمور شاه پسر خود منسوب ساخته وقت روانگی
احمد شاه ابدالی حسب خواهش عالمگیر ثانی عهده امیر الامرائی به نجیب خان افغان بخطاب نجیب الدوله
مرحمت ساخت بعد رفتن او عماد الملک غازی الدین خان که از خوف احمد شاه ابدالی بطرف فرخ آباد رفته بود
از آنجا نواب احمد خان بنگش را همراه گرفته با مداد رگهوناتهه راو مرهته و هولکر در دهلی آمد و بعد محاربه و مقاتله نجیب الدوله
را از شاهجهان آباد بدر نمود و جمله کار سلطنت را بدستور سابق بدست خود آورد و بادشاه را محض بیدخل ساخت
و احمد خان بنگش را بجلدوی خدمت های او عهده امیر الامرائی بخطاب غضنفر الملک احمد خان بهادر
غالب جنگ رسانید بعد ازان عماد الملک در پی هتک حرمت شاهزاده عالی گهر خلف عالمگیر ثانی افتاد
گرفت بلکه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک برای مقید ساختن او خانه او را محاصره نمود شاهزاده بخوبی گریخت
بعد کشته شدن چند کس [illegible] همراه نجیب الدوله
گذرانید بعد ازان از خوف عماد الملک بطرف مشرق رفت و چندی در اله آباد که نیابت آن صوبه از هنگام نواب
صفدر جنگ بنام نواب محمد قلی خان برادرزاده او بود متوقف بوده و بعد ازان محمد [illegible] را امیدوار
وزارت ساخته در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و دو با فوجی عظیم همت بر تسخیر ملک بنگاله نموده
همراه خود گرفت درین سال رگهوناتهه راو مرهته و دتا سندهیه باغوای عماد الملک نجیب الدوله را در سکرتال
محاصره کرده او را تنگ نمود تاریخ این معامله یافته اند «به سر جی را آشکار آمده گرد» و چون درین ایام غلبه مرهته بسیار
شد هندو و مسلمان از دست ایشان عاجز آمده باتفاق نواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و دیگر امرایان
هندوستان عرضداشت باحمد شاه ابدالی فرستادند و کمک خواستند که تشریف آورده و متفق شده
این فرقه بیدین را مستاصل گردانند چنانچه احمد شاه ابدالی ازین خبر دست برگردیده در سال هزار و یکصد و هفتاد و
سه هجری بر توجه بسمت هندوستان آورد و چون آمد آمد او گوش زد خواص و عوام گردید عماد الملک بخیال سببی او شد
که به نسبت عالمگیر ثانی ازو بظهور آمده بود و علاوه آن نجیب الدوله را که دست گرفته احمد شاه ابدالی بود ازو دهلی
بدر ساخته بود بخوف جان خود باتفاق [illegible] خان بلخی و مهدی قلی خان کشمیری را که مشیر امور دولت او بودند باشاره
فرمود تا ایشان عالمگیر ثانی را روز پنجشنبه تاریخ هشتم ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و هفتاد و
سه هجری بکشتند و جسد او را از بالا بطرف دریا [illegible] انداختند بعد [illegible] بعضی کسان لاش او را
برداشته در مقبره همایون بادشاه مدفون ساختند تاریخ وفات او است +

تاریخ

١١٧٣

شاه عالی نسب عزیز الدین	کشته بود در جوار رحمت حق	گفت هاتف چو رفت در جنت	داد جش سکه مردانگی در آن

و چون انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان وزیر که خالوی عماد الملک بود و سه روز پیش از قتل بادشاه بحکم عماد الملک از دست همون نمک حرامان شهید شده بود چنانچه عزیزی تاریخ شهادت او و بادشاه هم باین عنوان گفته که از مصرع آخر تاریخ بر می آید +

تاریخ

۱۱۷۳

ستمی بلخ و ستیمی کشمیر — قاتل جان شاه و این وزیر

مدت سلطنت عالمگیر ثانی پنج سال و هشت ماه و هشت روز مدت عمر هفتاد و چهار سال لقب او بعد وفات عرش منزل قرار یافته +

آمدن احمد شاه ابدالی مرتبه سیوم در شاهجهان آباد

چون نمک حرامان باشارهٔ عماد الملک تیغ جفا بر گلوی عالمگیر ثانی راندند و شاهزاده محی السنت را که پسر کام بخش ابن خلد مکان بود برای نام بر تخت جهانبانی نشانیده ملقب بشاهجهان ثانی نمودند عماد الملک بمدد سے قلی خان کشمیری را بجراست او گذاشته خود بجانب درفاقت دتا سندهیه و جنکوجی که نجیب الدوله را در سکرتال حسب الارشاد او محاصره نموده بودند شتافت و معامله نجیب الدوله بر صلح قرار یافته بود که خبر قریب رسیدن احمد شاه ابدالی گوش زد عالمیان گردید دتا سندهیه خبر شاه ابدالی شنیده صلح را ناتمام گذاشته بالشکر خود که در آن وقت هشتاد هزار سوار همراه خود داشت بمقابله احمد شاه ابدالی روان شد و چونکه عماد الملک خنجر بیداد بر گلوی بسیاری از سکنای شهر نیز رانده بود هر کس بلکه خادمان او نیز از گرد کدورت بر دامن دل داشتند چنانچه قندهع و مذهبیا با نجیب خان پیوستند و متوسلان بادشاهی روزی بار دو حلیه ها متفق شده برای تنخواه خود ها بر عماد الملک هجوم کردند و باشارهٔ نجیب الدوله در حویلی او رفته هر چه از نقد و جنس و اسباب و فیل و توپخانه یافتند بعوض تنخواه خود بغارت بردند و عماد الملک بکمال حسرت و اندوه بعض سورج مل جات رفته در قلعه بهرت پور مختفی گردید بعد ازان در شاهجهان آباد بحکم نجیب الدوله سر آب دریا در روان شد مختصر اینکه چون شاه ابدالی تا بانترید رسید سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله و نجیب الدوله و نواب احمد خان بنگش فرخ آبادی و حافظ رحمت خان و دوندی خان که ملک انها در میان انترید واقع شده خود را بالشاه ابدالی رسانیده شرف ملازمت اندوختند القصه چون لشکر شاه با لشکر دتا سندهیه مقابل شد دتا جنگ کنان بجانب شاهجهان آباد در بیع القهقری نموده بمیدان بادلی که در سواد شاهجهان آباد واقع است رسید و ابدالیان اطراف دتا را فرو گرفتند و جنگی عظیم درمیان آمد آخر کار دتا با سایر فوج از اسپان فرود آمده پا در ستیزه قایم کرد تا آنکه با جمیع همراهیان علف تیغ بیدریغ ابدالیان گردید این واقعه در ماه جمادی الآخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری بوقوع آمده و میر غلام علی آزاد تاریخ این جنگ را چنین یافته +

تاریخ

۱۱۷۳

کرد سلطان مظفر رایت	قتل دتا بتیغ دشمن گاه	گفت تاریخ این ظفر آزاد	نصرت بادشاه عالیجاه

چون خبر کشته شدن دتا سندهیه به بیسواشنو بهاو برادرزاده بالاجی پیشوا در دکن رسید با فوجی عظیم رهگرای هندوستان گردید و در غیابانه احمد شاه ابدالی در شاهجهان آباد رسیده اول شهر را تاخت و تاراج نمود و قلعه را نیز بعد جنگ مفتوح

ساخت من بعد بتاریخ بست و نهم صفر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار شاهجهان ثانی را که قریب یکسال بر تخت نشسته بود معزول
ساخته میرزا جوان بخت را که خلف شاه عالم بادشاه بود بخطاب جهاندار شاه بولیعهدی پدر که در بنگاله بود بمسند
فرمانروایی نشانید و خود دستوریه عسکر احمد شاه ابدالی گردید دران جنگ پانی پتی از سرداران مرهته بتاریخ ششم ماه جمادی الثانی
سال مذکور که مطابق با هفتم جنوری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و یک عیسوی بود کشته شد گویند که تا شصت کرور درین مرهته ها شکل آنجا
زمین رو بنا بود چون شاه ابدالی [illegible] قتل تا این فتح بزرگ نمود میرزا قتیل تاریخش گفته

تاریخ

1174

شاه بهادر الست از نگاه گذشت	کرد انجام و در آغاز فتح	[illegible] تاریخش نوشت	شاه در راستی نموده باز فتح

مختصر انکه بعد این فتح احمد شاه ابدالی تا چندماه در شاهجهان آباد متوقف بود و عباس انکه دختر محمد شاه بادشاه موسومه حضرت بیگم
از بطن صاحبه محل بحباله نکاح خود داشت و دختر عالمگیر ثانی را که با پسر خود شاهزاده تیمور میرزا عقد بسته بود سلطنت
هندوستان بشاه عالم بادشاه که دران ایام بطرف بنگاله تشریف داشتند مقرر ساخته و جهاندار شاه را همچنان بجای
پدر بولیعهدی گذاشته وزارت بنواب شجاع الدوله بخشیده و از سر نو عهده امیر الامرایی بنجیب الدوله
بخشیده و بتاریخ شانزدهم شعبان سال مذکور بطرف قندهار مراجعت فرمود کلمه مراجعت قندهار بود تاریخ روانگی
اوست و نواب شجاع الدوله بعد از روانگی شاه ابدالی برای ملازمت شاه عالم بادشاه بطرف مشرق روانه گردید

ابو المظفر جلال الدین شاه عالم بادشاه غازی ولد عزیز الدین عالمگیر ثانی

ولادت او بتاریخ هفدهم شهر ذی القعده سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن زینت محل مشهور بلال کنور واقع
شده پیش ازین مذکور شده که شاهزاده عالی گهر بخوف عماد الملک غازی الدین خان در عین حیات پدر از شاهجهان آباد
گریخته و نواب محمد قلی خان را از اله آباد همراه گرفته بتسخیر ملک بنگاله رفته بود دران ایام تنی چند از انگریزان از طرف
کمپنی کوتهی ها برای تجارت در کلکته و عظیم آباد داشتند شاید که یک و نیم سال پیش از ورود شاهزاده در میان نواب
سراج الدوله حاکم بنگاله و رسای انگریزیه [illegible] دست داده بود که باعث خرابی و بربادی او شده و جنگی در میان
ایشان واقع گردید مختصر آنکه کرنیل کلیو صاحب که سردار انگریزان بود با یکهزار گوره های ولایتی و دو هزار هندوستانی
در میدان پلاسی که از مرشدآباد بفاصله [illegible] کروه واقع است جنگ شده با وجود آنکه همراه نواب قریب پنجاه هزار سوار و پیاده
و پنجاه ضرب توپ بود هزیمت یافته و تاب مقاومت در خود ندیده از میدان جنگ گریخت و این معامله بتاریخ پنجم ماه شوال
سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری مطابق بست و سوم ماه جون سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و هفت عیسوی بوقوع آمده بود و بعد
هزیمت سراج الدوله گرفتار شده بتاریخ پانزدهم شوال سنه مذکور بایمای میر صادق مشهور به میرن پسر میر جعفر علیخان بقتل
رسیده بعد ازان صاحبان انگریز میر جعفر علیخان را که نایب نواب مذکور بود بجای او بمسند ریاست نشانیده بودند که تا یکسال
و نیم بعد ازین ماجرا شاهزاده موصوف در صوبه بهار رسیده بارادهٔ تسخیر بنگاله محاربه و مجادله پیش داشت درین اثنا خبر شهادت
پدر خود بدو رسانیدند شاهزاده فی الحال بصلاح امرایان که همراه او بودند بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و
سه در حوالی عظیم آباد مشهور به پتنه اورنگ فرمانروایی آراسته جلوس نمود و خود را ملقب بشاه عالم بادشاه ساخت و منصب خلعت
وزارت بنواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و خلعت امیر الامرایی بنجیب الدوله [illegible] تاریخ [illegible]

از تاریخ هشتم ربیع الآخر سال مذکور سے نویسنده میر اولاد علی ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفت

تاریخ

۱۱۷۳			
زہی شاه عالی گهر عدل گستر	باو تاج و تخت و نگین شد مسلم	بیرون از سال جلوس همایون	ز سالاطان هندوستان شاه عالم ۱۱۷۳

و در بیت لا راقم الحروف تاریخ جلوس او در الفاظ متصل ربانے یافته و انرا در رشتهٔ نظم کشیده ۔

تاریخ

۱۱۷۳	
ز فضل حق چو شد عالی گهر عالم	بجوی سال جلوسش ز فضل ربانی ۱۱۷۳

و بعد جلوس شاه عالم بادشاه در ملک بنگاله با نوابان نواب جعفر علیخان جنگ و نزاع داشت تا آنکه شب سه شنبه پنجم ماه ذی القعده سنه مذکور در شبانه وقتیکه میر صادق مشهور بمیرن پسر نواب جعفر علی خان در خیمه خود خوابیده بود برق بر او افتاد و جان داد و بعد وفاتش قاسم علیخان که داماد نواب جعفر علی خان بود نایب او گردید و بعد از چندگاه قاسم علی خان با رؤسای انگریز متفق شده نواب جعفر علی خان را که پیر و ضعیف شده بود معزول گردانیده و خود در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری بر مسند ریاست نشسته ملک الولایت گردید بس بعد شاه عالم بادشاه ملازمت حاصل نموده برای مصارف بادشاه از صوبه بنگاله بست و چهار لکه روپیه سالانه مقرر نمود و بادشاه از انجا کوچ کرده بطرف الله آباد تشریف بردند و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه مذکور همراه نواب شجاع الدوله که بعد فتح بر مرهته و روانه شدن شاه ابدالی بطرف قندهار باستقبال او شتافته بود در شهر الله آباد رسیدند و شش سال بعد مرهته ده سال دیگر دران شهر بسر برده در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری بشاهجهان آباد تشریف بردند

زینت النسا بیگم

نام مادر نواب نجف خان بود که در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری فوت شده روضه او در شهر الله آباد بمقام بهادر گنج واقع است و بر گرد دیوار آن روضه اندرون سنگ و بیرون سنگ اشعار عربی و فارسی بسیار منقوش است سه تربت دارد و بر دو تربت تاریخ است و بر یکی تاریخ مرقوم نیست و آن تاریخها اینست ۔

تاریخ

۱۱۷۴			
چو زینت نسا رفت از دار فانی	بفردوس جا سکونت گرفته	ز حسنتم تاریخ سال وفاتش	خرد گفت جای بجنت گرفته ۱۱۷۴

برمزار دیگر

۱۱۷۵	
هزار و یکصد با پنج و هفتاد	برفت از بهم صبوحی خرد و بن شاد ۱۱۷۵

و اشعار فارسی با تاریخ که بر دیوار اطراف بیرون سنگ منقوش است بعینه چند از ان نوشته میشود ۔

تاریخ

خبر بلبل ز سر و بوستان رسید جنت بالکان تبا یا لیتها صبر العین کرد مشغول نقش سر لوح مزار	تا که در اصل بسر او بعد رسید گشته از صدق و صفا خبر یانزه بعد و الله علی حسبی از سوره و الفجر سیار ۱۱۷۴ هزار و صد و هفتاد و چهار هجرت	زینت النسا طیبت رسول بکرمی هم زیستش خلد برین کرد بنا لونها اندرین ظلمت شب بابی عقار چه رفت از عالم فانی بر باغ جنت	گشت هم صحبت او در بینه و بیا تو بزم داور تاریخ وفاتش جبریل لبنیاو بخود زینت النسا الطیبه

اگر سه مصر لوح را که حرف لاام ما بشد با عدد و الله علی حسبی یکجا نموده آید تاریخ وفات بر آید ۔

درهیار راه از اورنگ‌آباد متوجه پونه گردید و بالاجی با پنجاه هزار سوار بمقابله او پیش آمد صلابت جنگ محاربه کنان بالاجی را تا قریب پونه
رسانید تا آبادیهای مرهته را که بر سر راه واقع بود سوخته با خاک برابر کرد درین محاربه فرانسیسان با آتش‌بازی توپخانه دود از نهاد مرهته
برآوردند خصوص شب چهارم محرم شروع سال یکهزار و شصت و پنجم هجری که تمام ماه خسوف شده بود و افواج مرهته اکثر معه سرداران مشغول پرستش
خاص آن وقت بودند شبخون زده فوج ایشان را هزیمت دادند آخر صلح باهم درمیان آمد و بعد ازین قصه برطرف کردن صلابت جنگ
نصاری را از نوکری خود از گفته صمصام الدوله و کشته شدن صمصام الدوله از دست نصاری در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک مفصلاً در
زیر احوال صمصام الدوله مرحوم یافته مختصر اینکه صلابت جنگ بعد ایالت یازده سال تا تاریخ چهارم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و
هفتاد و پنج بدست برادر خود نظام علیخان مقید گردید یکسال و سه ماه و شش روز در قید گذرانیده بست و یکم ربیع الاول سال یکهزار
و یکصد و هفتاد و هفت درگذشت و در جوار مزار شیخ محمد ملتانی مدفون گردید

نواب نظام علی خان آصفجاه حیدرآبادی

پسر چهارم نواب نظام الملک آصفجاه است در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته بالکل ولایت دکن گرفت
بیست و هشتم ماه شوال سنه مذکور قلعه بیدر که بدرگاه دکن است مفتوح ساخت رای کیول کشن کاتب تاریخ آن یافته

تاریخ

آورد هاتف مژده که از فتح بیدر کنگ	در وره بود با یک ماه شوال ...

از مده آخر تاریخ استخراج حی باید بعد ازان چون در ماه شعبان سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت ملک مرهته را تاخت و تاراج ساخت و لشکریان
او کل عمارات پونه را سوخته با خاک برابر کردند میر اولاد محمد ذکا تخلص برادرزاده میر غلام علی آزاد این تاریخ یافته

۱۱۷۵

تاریخ

۱۱۷۷

پسر جاه دوم سلیمان غلام	از آه قوم برهمن سوخت تمام	تاریخ شنو ز شعله طبع ذکا	آتش زده پونه را سپاه اسلام

درین ایام با سوار خلف بالاجی راو در گودنا بته راو برادر بالاجی سردار مرهته بود

فتح یافتن انگریزان در بکسر بر افواج نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه و نوشته شدن سند دیوانی صوبه بنگاله بنام کمپنی انگریز

۱۱۷۸

چون در اواخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری میان صاحبان انگریز و نواب قاسم علیخان ناظم بنگاله کدورتی بهم رسید بنا بران انگریزان نواب
جعفر علیخان معزول را برای مصلحت باز دیگر بحال ساخته بر مسند ریاست نشاندند و نواب قاسم علیخان تا چندی جنگ و محاربه با ایشان داشت آخر
هزیمت بر هزیمت یافته و تاب مقاومت نیاورده در شروع سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت گریخته در الله آباد آمد و از شاه عالم بادشاه و نواب
شجاع الدوله که دران ایام تشریف داشتند استمداد و کمک خواست که مدد کرده او را باز به ملک و مسند گردانند چنانچه نواب شجاع الدوله و بادشاه در آخر سال
یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری باسپاه عظیم بطرف مشرق کوچ نمودند و در عظیم آباد رسیده تا یک ماه اراده جنگ مقام کردند چون سال یکهزار و
یکصد و هفتاد و هشت شروع گردید ایام برشکال بسر رسید توقف را مناسب ندیده از انجا کوچ نمودند و در بکسر آمده مقام کردند بعد
گذشتن ایام برسات میجر منرو صاحب انگریز بموجب اشاره صاحبان کونسل با فوجی قلیل که دران ایام داشتند در
بکسر آمده طرح جنگ و پیکار با نواب شجاع الدوله انداختند آخر نواب تاب مقاومت در خود ندیده تا تاریخ بست و ششم
ماه ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که موافق بست و سیوم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت و چهار عیسوی بود از

میدان جنگ رو بر تافته بمشوره عنایت خان پسر حافظ رحمت خان که با چهار هزار سوار و پیاده در جنگ شریک
نواب بود بطرف بریلی شتافت باین اراده که اگر روهیله با تن بر فافت در دادند باز طرح جنگ و جدل
اندازد شخصی در باب شکست خوردن شجاع الدوله این تاریخ یافته ٭ کل مغل لیون ٭ القصه افواج
انگریزی بفتح و فیروزی تا به اله آباد و لکهنو و فیض آباد داخل شدند چون شاه عالم بادشاه دید که شجاع الدوله
منهزم شده رو بفرار نهاد لاچار با روسای انگریز طرح صلح انداخته همراه ایشان تا باله آباد تشریف آوردند شجاع الدوله
چون به بریلی رسید سوای حافظ رحمت خان کسی از روسای افاغنه با او موافق نشدند بلکه خیال فاسد در دل داشتند
لاچار از آنجا رو گردانیده همراه حافظ رحمت خان در فرخ آباد پیش نواب احمد خان پسر نواب محمد خان بنگش تشریف
داز آنجا نواب عماد الملک غازی الدین خان را که در فرخ آباد بود همراه گرفته متوجه کالپی شدند و بسعی ملهار راو هلکر
که پنجاه هزار سوار همراه خود داشت در کوره جهان آباد لشکر کشیده و جنرل کارنک صاحب بهادر که بطرف فیض آباد و
اوده رفته بود از استماع این خبر در گهاٹ شیوراجپور عبور گنگ نموده مقابله فوج مرهٹه نمودند آتش قتال از
هر دو جانب زبانه کشید و نواب تاب گوله توپ انگریزی نیاورده رو از میدان بگردانیده و مرهٹه نیز هزیمت یافته
و عبور جمنا کرده بطرف کالپی فرار نمودند این واقعه در ماه مئی سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی
که مطابق اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری بود بوقوع پیوست از همین وقت پایه دولت
کمپنی انگریز بلندی گرفت و ابتدای عملداری کمپنی انگریز از همین زمان تصور باید فرمود چنانچه تاریخ آغاز دولت انگریز در مصرع یافته اند

۱۱۷۸

در رسیدن امیر [illegible]

مختصر اینکه بعد انهزام بخاطر نواب رسید که در شاهجهان آباد رفته بمعرفت نجیب الدوله عرضداشت متضمن [illegible]
سرداران سپاه در خواست فوج کمک خود بحضور احمد شاه ابدالی که موافق استدعای نجیب الدوله در
محاصره راجه جواهر سنگه جاٹ از کابل کوچ کرده تا بسرهند رسیده بود بفرستد چنانچه این تدبیر را احسن تدابیر شمرده
در فرخ آباد پیش احمد خان بنگش آمد او بالصلاح او پیغام صلح و مصالح بار دیگر به روسای انگریز درمیان آورد و با جنرل
کارنک صاحب ملازمت نمود و عهد و پیمانی که تا این زمان بران قایم اند درمیان آمد بعد ازان هر دو سرداران از آنجا
کوچ نموده تا باله آباد تشریف آوردند درین اثنا کرنیل کلیو صاحب مخاطب به ثابت جنگ بهادر که در آن ایام از
ولایت مخاطب بلارڈ کلیو شده آمده بود بر آمدند و بست صوبه بنگاله از کلکته تشریف به اله آباد آورد و منشی اعتصام الدین
که بولایت انگریزان رفته بود در رساله شگرف نامه تصنیف خود می نویسد که چون لارڈ کلیو صاحب باله آباد رسید با
نواب شجاع الدوله قرار داد درمیان آمد که صوبه اله آباد و مداخل بست و چهار لکهه روپیه و صوبه کوڑه جهان آباد و غیره [illegible]
ملک چهل و هشت لکهه روپیه جهت خرچ بادشاه حواله ملازمان او کرده شود و باقی صوبه اوده یک کرور و پنجاه لکهه روپیه و سوای
غازیپور زمینه پانزده لکهه روپیه بصرف نواب موصوف باشد بعد ازان پنجاه لکهه روپیه برای خرچ سپاه لشکر
کمپنی از نواب گرفته بدو قطعه صلح نامه دستخط و مواهیر کمپنی و نواب مذکور ثبت نموده کتاب انجیل لارڈ کلیو صاحب
بدست گرفته بدست نواب داده نواب نیز مصحف مجید بدست گرفته در دست لارڈ کلیو صاحب داده [illegible] معاهده
نمودند بعد از هفت روز نواب شجاع الدوله خلعت بادشاهی پوشیده بطرف صوبه اوده رخصت شدند و لارڈ کلیو [illegible]

سند نظامت صوبه بنگاله بنام نجم الدوله پسر نواب جعفر علیخان مرحوم و سند دیوانی بنام کمپنی بقرار اینکه بست و
چهار لکهه روپیه سالیانه بخزانه عامره بادشاهی عاید کرده اند حاصل ساخت و محاصل صوبه بنگاله را بطریق التمغا بنام کمپنی انگریز
در سند بادشاهی نویسانیده گرفت و مقرر گردید که نواب نجم الدوله سالیانه شصت لکهه روپیه جهت ذات خود میگرفته
باشند و جمیع معاملات مالی و ملکی و نگاهداشت فوج و تحصیل مال و سایر تعلق بصاحبان عمله کمپنی دارد بعد این همه نوشته خواند
که بتاریخ دوازدهم ماه اگست سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی مطابق بست و چهارم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
و نهم هجری ترقیم یافته لورد کلایو صاحب بطرف کلکته تشریف بردند و شاه عالم بادشاه در شهر الهاباد طرح اقامت انداخته
تا چند سال در همان شهر بسر برد و وفات نواب جعفر علیخان سه و نیم ماه بعد از جنگ بکسر یعنی تاریخ چهاردهم ماه شعبان روز سه شنبه
سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که مطابق پنجم ماه فروری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی بود در مرشداباد
واقع شده و پسرش نواب نجم الدوله شاید که در ماه ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نهم هجری فوت نموده بعد از و برادرش نواب
سیف الدوله بر مسند ریاست نشسته و در اواخر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه در گذشت بعد از وی برادر خوردش مبارک الدوله بمسند نظامت [illegible]

شیخ محمد علی حزین

مولد و موطن او اصفهان است از نبایر شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بشیخ زاهد گیلانی است نسبش به پانزده واسطه بشیخ موصوف
میرسد و شیخ زاهد مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفویه بود تولد حزین در ماه ربیع الآخر سنه ثلث و مایه و الف واقع شد
شاگرد محمد مسیح فسائی و او شاگرد آقا حسین خوانساری است در شعر فکر عالی داشت از غایت اشتهار که صیت فضایل او اقطاع عالم را
فرو گرفته مصنفات او در جمیع بلاد عالم عموماً و در هند هم خصوصاً دایر و سایر است در هنگامه نادرشاه از ایران دیار وارد هندوستان
گردید و مدتی در شاهجهان اباد گذرانید و از انجا رخت بشهر بنارس کشید و همانجا رحل اقامت انداخت و در ان بلده قبری برای
خود ساخته انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بر زبانش میگذشت که اینقدر دیر چراست و برای قبر لوحی از سنگ تراشید
این چند کلمه و بیت بران نقش کرد و بر سر لوح اسم تبارک الله بعد ازان محسن قد اتیک المسیی بعد ازان العبد الراجی رحمة
ربه الغفور محمد المدعو به علی ابن ابی طالب الجیلانی و در پائین لوح مذکور این مطلع خویش مرقوم ساخته بیت روشنا
شد از وصال تو شبهای تار ما + صبح قیامت است چراغ مزار ما + و در سر هر دو پهلوی مزار این دو بیت زبان
دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم + همی دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا + حزین از پای ره پیمایی بسی سرگشتگی دیدم
سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا + اللهم اغفر له وارحمه فقط وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری
واقع شده و در همان قبر مدفون گشته شخصی این تاریخ بتعمیه گفته

تاریخ

۱۱۹۶

نی گشت هیهات روی زمین ز شیخ محمد علی حزین ۱۱۸۰

مسجد سلون

در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری شاه پیر پناه ابن شاه پیر اشرف پیرزاده سلون مسجدی در سلون
تعمیر ساخت و عزیزی تاریخ ان یافت + لان الصلوٰة معراج المومنین + و دیگری گفته ۱۱۸۰

تاریخ

قبلهٔ دین پناه پیر پناه | ساخت مسجد بفضل ربانی | سال تاریخ او ملائک فلک | گفت این هست کعبهٔ ثانی

۱۱۸۰

ایضاً

محمد پناه اشرف نبی الکریم | نموده بنا مسجد مستقیم | ندا کرد هاتف که تاریخ او | بگو خانهٔ حمد رب کریم

۱۱۸۰

مسجد الله اباد

در شهر الله اباد نزدیک باغ بادشاهی مسجدی است که حسام الدین علی خان در ایامیکه شاه عالم بادشاه در آن شهر استقامت داشت یعنی در سنه هزار و یکصد و هشتاد و یک هجری تعمیر ساخته و این تاریخ بر پیشانی باب مسجد منقوش است

تاریخ

در زمان شاه عالم خسرو روی زمین خلق پرور داد گستر حامی دین کرام صاحب عالی سخا و بادهٔ ذوالکرام هست فیض از جود او هستند جمله خاص و عام

تا که مهر و ماه باشد رونق افزای سپهر زیر حکمش باد کشور باد نصرت مستدام چون حسام الدین علیخان خانه‌زاد بارگاه ساخته تعمیر این مسجد با حسن نظام

سال تاریخش سروش آورد از عرش برین کعبهٔ دین سجده گاه مسلمین بیت الحرام

۱۱۸۱

مرزا محمد بیگ خان

پدر مرزا ابوطالب خان لندنی است در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری بتاریخ سیوم ماه ذی الحجه فوت شده و خلف او مرزا ابوطالب خان مذکور مصنف کتاب مسیر طالبی این تاریخ گفته

تاریخ

محمد ابن شفیع آن خجسته دل امین که بود ذی‌قدر از فضل علم و عقل ادب شتافت چون به بهشت برین از جهان زبانِ فتح قلم فتاد جان پادر

جهود داشت با همه کس روز و شب انوار او بدون عشرتش روز عالمی تیره شب دو گونه نعم عظمی نماد اول اذکار ان چو بود از سنه هجرت رسول عرب

هزار و یکصد و هشتاد و دو سیوم ز حج جنان نوشت بالهام سال تاریخ و عجب نموده طوف بهشت برین دوم تاریخ ز روی خرم و یقین آمد ار دوم [illegible]

۱۱۸۲

تاریخ مسجد الله اباد

در موضع رسول پور قریب قدم رسول واقع شهر الله اباد خاص سید رفیق جنگ عالی فوجدار خان فیلبان خاصه سرکار شاه عالم بادشاه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری مسجدی تعمیر ساخته و تاریخ بنای آن شیخ محمد اجمل الکاروی

تاریخ

قرب قدم رسول که بهر ازبهر نماز این مکان است | تعمیر بدور شاه عالم . ان شاه که شاه خسروان است

بنمود رفیق جنگ عالی کو سید فوجدار خان است | اجمل ز تو گر کسی بپرسد تاریخ بنای او چه سان است

گو بیت خدا و کعبهٔ دین | تاریخ بنای این مکان است

۱۱۸۴

نواب احمد خان بنگش

پسر خورد نواب محمد خان بنگش است و محمد خان در عهد فرخ سیر بادشاه بدولت رسیده بخطاب نواب محمد خان غضنفر جنگ سربلندی حاصل ساخته و فرخ اباد را بنام بادشاه آباد نموده در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بعد و فاتش پسرش قایم خان بخطاب نواب قایم جنگ بر مسند ریاست در فرخ اباد نشسته و بتاریخ دهم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری با روهیله با جنگ [illegible]

کشته شد بعد وفاتش ریاست او را نواب صفدرجنگ متصرف شد اما بعد از چندی احمد خان که برادر خورد
قایم جنگ بود لشکری از افاغنه بنگش جمع ساخته و راجه نول رای را که نایب نواب صفدرجنگ بود کشته
باز بر ملک آبادی خود مسلط گردید و بعد ریاست بست و دو سال در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری
فوت شد و این تاریخ بر سبیل تعمیه در فوت اوست

تاریخ

۱۱۸۵

کنند گریه خلایق بناله و افغان	ملایک آه کشند از وفات احمد خان	1191

اگر از عدد وفات احمد خان عدد لفظ آه دور کرده شود تاریخ برآید

وفات احمد شاه ابدالی

پسر محمد زمان خان سدوزی است بعد از قتل شدن نادر شاه تسخیر کابل و قندهار ساخته هفت بار در
هندوستان آمده تاخت و تاراج نموده و بعد حکومت بست و شش سال بعمر پنجاه ساله در سنه هزار و یکصد
و هشتاد و شش هجری فوت شده در قندهار مدفون است در مرقد او این تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۱۸۶

شاه والا جاه احمد شاه درانی که بود میرسید از بیم او هر طرف در گوش ملک [illegible]	در قوانین امور سلطنت گیتی پر[illegible] الامان از هیبت خنجر بر دم هزاران سر[illegible]	از نهیب قیصران بی ستون عهد او چون زمان شد بدار البقا تاریخ او بود	شیر [illegible] داوری هر ورد سال هجری یکهزار و یکصد هشتاد و [illegible]

بعد وفاتش شاه ولی خان وزیر او خواست که دارا و خود شهزاده سلیمان شاه را بر تخت نشاند اما تیمور شاه که پسر
کلان احمد شاه بود وزیر را بدست آورده هلاک ساخت و خود بجای پدر بر مسند سلطنت نشست و بعد
ایالت بست سال بعمر چهل و هفت ساله در کابل که دار الحکومت او بود در سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری
در ماه شوال فوت نمود بعد وفاتش او در میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شاه
شجاع الملک خصومت بود تا آنکه بعد کور کردن و مقید ساختن یک دیگری را کابل بدست دوست محمد خان که
پدرش پاینده خان وزیر از دست زمان شاه و برادرش فتح خان از دست محمود شاه بقتل رسیده بودند
افتاد و شجاع الملک را از کابل بدر ساخت و سلطان محمود هرات را گرفت و بعد وفات او پسرش
سلطان کامران بادشاه هرات شد و تا حالت تحریر در هرات فرمانروایی میکند و دوست محمد خان در کابل

شاه غلام قطب الدین اله آبادی مصیبت تخلص

برادر بزرگ شاه محمد اجمل است ابن شاه محمد فاخر زایر تخلص ابن شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله تولد
بدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت و تاریخ ولادت + نیکبخت ازلی بادا + یافته اند بزرگی خاندان ایشان
مشهور است دیوان فارسی دارد نهایت مربوط و مضبوط و مثنوی در جواب نان و حلوی مسمی ببیان و قلیه گفته
اشعار بسیار شیرین و نمکین دارد در ایامیکه شاه عالم بادشاه در اله آباد استقامت داشت بحج رفته و در مکه در سنه هزار و یکصد
و هشتاد و هفت بالجنت فوت کرده و تاریخش منشی جگل کشور تخمیناً و تعمیه گفته از آن چند بیت نوشته میشود

تاریخ

بعد وفات احمد خان پسرش دلیر همت خان بر مسند حکومت نشسته پیشکش گران بها بحضور بادشاه فرستاد
و از عنایات خسروانه خطاب مظفر جنگ یافت بادشاه بعد از قیام بیست و دو روز از انجا کوچ نموده بعد طی
منازل و مراحل بروز عید رمضان داخل شاهجهان اباد گردید و چون از ضابطه خان پسر نجیب الدوله حرکت ها
ناپسندیده صادر شده بود بادشاه چند روز بعد از ورود خود برای استیصال و انهدام فرقه روهیله کمر همت بر بست
و باستمداد مرهته ها آتش جنگ و جدل در گیر داشت تا آنکه ضابطه خان هزیمت بر هزیمت یافته رو بفرار
نهاد و پیش نواب شجاع الدوله شتافت و زن و فرزند ضابطه خان همه اسیر مرهته شدند و قلعه پتهرگده که ضابطه خان
دران متحصن شده بود مفتوح گردید چون بادشاه بعد انهزام ضابطه خان و مغلوب شدن افاغنه روهیله بالنصرت و فیروزی
داخل شاهجهان اباد گردید شایق شاعر تاریخ داخل شدن او بدهلی که در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری
اتفاق افتاده چنین گفته

تاریخ

صد شکر بعد الشهر سنید از سر نو
یعنی که زفضل حق بفتح و نصرت

شادی و نشاط دل بتابی آمد
دارای جهان فلک جنابی آمد
تاریخ ورود او ز [illegible] جستم

گوئی که سحاب فیض در مزرعه خشک
زینت ده تاج و تخت شاه عالم
گفتا که ز شرق آفتابی آمد

از یمن دعای مستجابی آمد
با دولت و بخت کامیابی آمد

۱۱۸۶

الحاصل چون درین مهم از دست مرزا نجف خان کارهای نمایان بوضوح پیوسته بود بادشاه بعد مراجعت عهده امیر الامرا
بمرزا نجف خان بخشیده بخطاب نواب ذو الفقار الدوله مرزا نجف خان بهادر غالب جنگ مخاطب ساخت اگرچه بادشاه
را الکای وسیع بعد مغلوب ساختن فرقه افاغنه روهیله ها بدست امده بود لیکن روز بروز کارش رو بتنزل داشت و
فتنه و فساد هر طرف در ملک بر خاستن گرفت زیرا که انچه ملکها بادشاه از دست ضابطه خان و روهیله ها بر آورده بود مرهته
ها زر از ضابطه خان گرفته باز باو سپردند و بر باقی ملکها تسلط خود ها داشتند تا بحدیکه ضابطه خان با توکوجی هولکر وعده زر
بمیان اورده معرفت او طالب منصب امیر الامرائی و میر بخشیگری گردید چون بادشاه را گوشه چشمی با مرزا نجف خان
بود میخواست که در جلدوی جان فشانیها که از و بظهور رسیده بود عهده میر بخشیگری هم باو مرحمت نماید این سخن مقرون
با جابت نشد و توکوجی ازین حرف رنجیده شده مستعد جنگ گردید و بادشاه نیز بر سر غضب آمده نواب نجف خان را
فرمود تا هر قدر سوار و پیاده که بهم رسد نوکر داشته با مرهته ها محاربه نماید مرزا نجف خان همچنان کرد و بجنگ پیوست آخر
مرزا موصوف هزیمت یافت و مرزا حسن برادر خورد نواب محمد قلی خان که عزیز مرزا نجف خان بود درین جنگ از ضرب گوله توپ
کشته شد * فوت رستم * تاریخ وفات اوست (۱۱۸۶) و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری بوقوع آمده بعد هزیمت ۱۱۸۶
مرزا مذکور مرهته ها بادشاه را بران آوردند تا ضابطه خان را خلعت امیر الامرائی بخشند بادشاه لاچار شده همچنان کرد بعد
ازان مرهته ها بادشاه را چنان عاجز ساختند که ملک کوره و جهان اباد و الهٰ اباد و کره که برای مصارف بادشاه و از
طرف نواب شجاع الدوله مقرر شده بود حواله مرهته ها نمود اما دست مرهته ها بران ملک نرسید و ازان وقت باز بتصرف
نواب مذکور در آمد الحاصل بعد ازین معامله سرداران مرهته یعنی بیساجی پیشوا و مهاجی پتیل سیندهیه و توکوجی
هولکر از بادشاه رخصت شده باراده تسخیر ملک افاغنه علی محمد خانی بر آمدند و نواب نجف خان را نیز سه هزار روپیه

یومیه مقرر کرده همراه خود بردند و عبور گنگا نموده تاخت و تاراج شروع نمودند چندی برین نگذشته بود که خبر از دکن
رسید که نارائن راو پیشوا را کشتند و رگھوناتھ راو مشهور براگهوبا که عموی او بود بر مسند نشانیدند و نارائن راو
پسر بالاجی پیشوا بود که بعد فوت برادر خود یعنی مادهو راو پیشوا بریاست آبائی رسیده پیشوا گردیده بود و بسعی
رگھوناتھ راو عموی خود در ماه جمادی الاول سنه یکهزار یکصد و هشتاد و شش هجری کشته شد القصه سرداران مرهته
ازین واقعه مشوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند که حالا ما در اینجا توقف نمی توانیم کرد و اگر شما شصت لکهه
روپیه بما دهند ملک میان دواب که از افاغنه گرفته ایم بشما سپاریم لیکن چون شصت لکهه روپیه برای خرج راه
مایان وفا نخواهد کرد چهل لکهه از روهیله ها باید داد و اگر افاغنه بدادن زر مسطور انکار خواهند شما متعرض
حال ما نشوید بنوعیکه توانیم از انها خواهیم گرفت چون نواب بر خرابی افاغنه راضی نبود حافظ رحمت خان را طلبیده
استصواب نموده او را راضی ساخت و حافظ رحمت خان گفت که بالفعل شما یک کرور روپیه از نزد خود
بمرهته ها بدهید شصت لکهه بحساب خود و چهل لکهه بحساب ما بنویسید بنده این مبلغ را بعد از پنج سال انجام نموده
بخدمت ارسال خواهد داشت القصه نواب زر مذکور حواله مرهته ها نمود انها زر گرفته بملک خود که دکن باشد
روانه شدند و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت بوقوع آمده من بعد نواب نجف خان بملازمت
نواب شجاع الدوله بهره اندوز گردیده بسفارش ایشان به مختاری مهمات سلطنت و نیابت وزارت کردن
افتخار بلند ساخت سپس بدهلی آمده مجد الدوله را که مشیر بادشاه بود بدخل محض نمود و حسام الدوله سابق
بادشاه محبوس ساخت بعد ازان بتسخیر ملکها که جاٹ بتصرف خود داشتند مشغول گردید

فتح یافتن نواب شجاع الدوله بر حافظ رحمت خان

چون بعد روانگی مرهته ها بملک خود حافظ رحمت خان در ادای زر یکه نواب شجاع الدوله بمرهته ها داده ملک او را
از تاخت و غارت رهانیده بود انکار نمود نواب موصوف اول قلعه اتاوه را از دست سرکی پنت نامی مرهته
که از طرف سیاجی پیشوا در انجا مانده بود بیرون آورد و بعد ازان در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت
هجری از اتاوه بطرف شاهجهان پور کوچ نموده و حافظ رحمت خان قریب هفتاد هزار پیاده و سوار فوج
افغان جمع نموده مقابله او کرد و مابین کتره کمال زی خان و فرید پور در میدان لاهی کتره تلاقی فریقین دست داد
در انوقت جنرل چامپین صاحب با فوج انگریزی در لشکر نواب حاضر بود چنانچه بتاریخ دهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد
و هشتاد و هشت هجری که موافق بیست و سوم ماه اپریل سنه یکهزار هفتصد و هفتاد و چهار عیسوی بود دو
پلٹن انگریزی از فوج پیشتر رفته جنگ با روهیله ها شروع کردند و حافظ الملک حافظ رحمت خان از لشکر
شهور جبلی داشت بذات خود بیرقی در دست گرفته بسواری اسپ حمله بر سپاه انگریز کرد و بضرب گلوله
هلاک شد و سلطان خان برادر مرتضی خان نیز همونوقت سرش از تن جدا ساخته بحضور نواب آورد
صدای کوس خورمی و شادیانه مبارکبادی از هر طرف بلند شد و هیبت بر سپاه روهیله افتاد عزیز تاریخ این فتح سر قتم گفته

تاریخ

	۱۱۸۰		۸	
	چو در لفظ طفه تاریخ دیدم		پی باقی سر حافظ بریدند	

۱۱۸۸

یعنی اگر عدد لفظ ظفر با عدد حرف حا که سر حافظ است یکجا کنند تاریخ فتح برآید و تاریخ وفات او عزیزی در زبان پشتو که زبان روهیله ها باشد گفته تاریخ حافظ نادلی رشا ۱۱۸۸ + و این قطعه در تاریخ وفاتش از مولف است

تاریخ

۱۱۸۸

حافظ رحمت که شیر بود در میدان جنگ ‖ بر سرش تیغ قضا آمد نشاند در خون ‖ چون بجنگ الله سر و گردن جدا شد از تنش ‖ بهر تاریخش جدا کردم دو بیتی را کنون

یعنی در حرف نخستین هم دو حرف آخرین ‖ دور چون کردم ز تاریخش سال فوتش شد برون

نواب شجاع الدوله

ابن نواب منصور علیخان صفدر جنگ است اصل نام او جلال الدین حیدر بود ولادتش در سنه هزار و یکصد و چهل و چهار هجری واقع شده و تاریخ ولادت او این بیت است **بیت** برآمد آفتاب از مطلع نور + بدولت خانهٔ نواب منصور + اگرچه از مصرع اول تاریخ بر می آید اما چون از طرز کلام معلوم نمیشود که در کدام مصرع تاریخ است مولف دو مصرع دیگر بران افزوده باین طور گفت

تاریخ

۱۱۴۴

چو ان شهزاده اختر شد نمایان ‖ بدولت خانهٔ نواب منصور ‖ فلک برگفت تاریخ تولد ‖ برآمد آفتاب از مطلع نور

و شجاع الدوله بعد وفات پدر در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت در فیض آباد بر مسند ریاست نشست و جنگ کردن او در بکسر با انگریزان در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هشت و شکست یافتن او و رفتن بسوی کالپی و باز جنگ کردن باستمداد مرهته و شکست خوردن و باز صلح کردن با انگریزان در زیر حالات شاه عالم بادشاه مفصلاً تحریر یافته و بعد از فتح یافتن بر حافظ رحمت خان و بند و بست ملک جدید که از دست روهیله ها بر آورده بود از شدت در دخیار کی بیمار شده بفیض آباد مراجعت نمود و هر چند مرهم بر سر زخم نهادند رو به التیام ننهاد و دیگاه و سیزده روز در فیض آباد زیست و بتاریخ بست و چهارم ذیقعده سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت که مطابق بست و نهم ماه جنوری در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و پنج عیسوی بود کوس رحلت بعالم آخرت زد و صبح ان در گلاب باری که پیش از این مدفن والده ماجده اش بود مدفون گشت عزیزی تاریخ وفاتش بطور تعمیه گفته

تاریخ

چون شجاع صفدر منصور برهان الملک ‖ رفت سوی ملک بقا زین سرا بر گرفته ‖ شد شجاعت بسر و پا و سخاوت و عزم ‖ تاج خود را زمین گریه و زاری فگند

یعنی اگر عبارت شجاعت را سر و پا بریده و لفظ عزم را سر جدا ساخته عدد باقی حروف را با عدد حروف سخاوت بگیرند تاریخ فوت برآید و این تاریخ از مولف این اوراق است

تاریخ

۱۱۸۸

چون شجاع الدوله بشتافت از جهان ‖ عالمی از ماتمش مغموم گشت ‖ ز رفته از ذیقعده بست و چهار روز ‖ رفت ازین عالم فانی گذشت

بود سال فوت آن والانژاد ‖ یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت

و از این مصرع بعد از دور کردن یک عدد تاریخ بر می آید **مصرع** رفت نواب شجاع الدوله +

جنگ کردن نواب نجف خان با جاٹ وغیره

در ایامیکه نواب شجاع الدوله قلعه اتاوه را از دست سری پندت مرهته برآورده بتنبیه جنگ حافظ رحمت خان در اتاوه مقیم
بود نواب نجف خان قلعه اکبرآباد را که بتصرف راجه نول سنگه جات بود محاصره نموده داد تهور داده مفتوح ساخت و
این واقعه در آخر سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت روی نموده و عزیزی تاریخ آن یافته مبارک فتح قلعه اکبرآباد و جنگ نواب ۱۱۸۷
شجاع الدوله در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت با حافظ رحمت خان بوقوع آمده بعد از آن در سنه هزار و یکصد و نود
هجری مرزا نجف خان قلعه ڈیگ را محاصره نموده چنانچه درین اثنا راجه نول سنگه در قلعه فوت کرد و برادر خورد او
راجه رنجیت سنگه که در لشکر نواب بود خبر وفات برادر خود شنیده از لشکر گریخت و داخل ڈیگ شده بر مسند حکومت
نشست و تنگی با نواب جنگ نمود آخر عاجز آمده شبانه که در ماه صفر سنه مذکور قلعه را خالی ساخته و خود گریخته بهرت پور
رفت چون قلعه مفتوح شد تاریخ این فتح بطور معما یافتند تاریخ بشکل گوله و بان و سنان ناوک بود + ۱۱۹۰
یعنی شکل گوله بصورت نقطه میشود و شکل بان بصورت هندسه نه و شکل سنان و ناوک بصورت دو الف میشود
پس چون این چهار عدد را یکجا نمایند صورت ۱۱۹۰ ظاهر گردد بالجمله چون نواب نجف خان هر قدر ملک که از دست
جات وغیره برآورده بود بتصرف خود داشت بنابران مجد الدوله در سنه هزار و یکصد و نود و سه هجری که بادشاه را بران
آورد تا فرمان بنام مرزا نجف خان فرستادند باین مضمون که چون در نیول کمپنی انگریزی ملازم رکاب شده اند لازم است
که هر قدر ملک که بدست آورده از ان ملکها القدر تنخواه در کمپنی انگریزی جدا ساخته حواله ملازمان سرکار نمایی غرض مجد الدوله
این بود که اگر نجف خان اطاعت فرمان حضور خواهد کرد نصف ملک او در تنخواه کمپنی خواهد رفت و اگر حکم حضور بجا نخواهد آورد
چار پلتن انگریزی فرستاده لشکر او را برهم زنند لیکن چون عنایت گورنر جنرل هستنگس صاحب برحال او بود هیچ نشد
و نواب موصوف در همان سال از اکبرآباد و لشکر بجهان آباد آمده مجد الدوله را حسب الحکم بادشاه که از دست او بجان آمده بود مقید ساخت

عوض بیگ خان بهادر شیر جنگ

در نیز آباد که آن شهر سبز ده کرده شرقی از اکبرآباد فاصله دارد روضه های خشتی و سنگین و عمارات و مساجد
که در قدیم الایام تعمیر یافته بودند تا امروز آثار آن موجود اند اما همه رو بانهدام دارد و از انجمله یکی مسجد خورد سمت شرقی
شهر بنظر آمده که حالا جوگیداران ڈاک در انجا می باشند و قریب آن تربتی است که از کتابه آن چنان مستفاد می
گردد که آن مدفن غفران پناه عوض بیگ خان بهادر شیر جنگ است که بتاریخ سیزدهم ربیع الاول روز یکشنبه
سنه هزار و یکصد و هشتاد و نهم هجری فوت کرده بر پیشانی مسجد مذکور این تاریخ بطور نقیمه مرقوم است

تاریخ

ای دریغا ز قضا وی آمد
مرد آقا بزرگ پاک نژاد
نشیمنش الکند نگس رسانی
ساخت تاریخ فوت آن مغفور

حیف صد حیف رفت فرو بیا
رفت از جیش بعرش علیین
هر دم از لطف خویش رب العالمین
فکر یا بر که بود در پی این
لفظ مستعمل مثبت نصیب

و تحتی نهاد سبزه تر
بر سر قبر آن فرشته خصال
ساخت آن رحیم روضه او
ناگهان هاتف شده الف
تو بها آقا بزرگ ساز قرین

ریخت بر خاک رو لو نسرین
فاتحه خوان همیشه روح امین
داد بشش از خانه خدا تر بین
گفت از فرط غم بصوت حزین ۱۱۸۹

بعلق آویخته شدن نند کمار مهاجنی مالدار

شده کار بر همین بود تا شخص شهر کلکته که مزبدی زر و دولت کسی با و نبرسید بعلت جعلسازی بحکم صاحبان کرانجری بتاریخ هفتم جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری مطابق ماه جولائی سنه هزار و هفتصد و هفتاد و پنج عیسوی او را بجلق کشیدند چونکه این اول مرتبه بود که شخصی اشراف مالدار بحکم انگریز باین طور کشته میشود قریب یک لک از مردمان شهر کلکته بر گرد دار او جمع آمده ایستادند احتمال انکه او را نخواهند او بجنت هرگاه که او را بجلق کشیدند آن مردمان از دیدن این تماشا در بحر حیرت مستغرق شدند هندوان بکنار دریا رفته دست خود ها شستند که مایان از خون او پاک هستیم میگویند که پنجاه و دو لک روپیه نقد و قریب همین قدر اجناس نفیسه و دیگر اندوخته های او بحساب آمد و مهرهای بنام اعزه مردم کرده ساخته و برداخته شده کار بود از صندوقچه های خانه او برآمد و ضعتهای فاسده او شیوع و ظهور یافت زر نقد و اموال او تعلیقه شده حواله پسرش راجه گوروداس شد مولف این تاریخ که تتمه ایست در حق او گفته

تاریخ

۱۱۸۹
مقام کرد چو بالای دار شد کار   که بود مفتری جعلساز آن مرد
سوال کردم و گفتم زوال حشمت او   ز دار عدد برون ۲۲۰ کن که کافری فرمود ۱۲۰۹

لفظ کافری در آخر مصرع اشاره بر حروف کاف دری است که عددان دو صد و بیست می شود اگر از عدد حروف دار عدد منها کرده آید تاریخ بر آید و بر همین دستور شخصی معمای باسم کرپا دیال نوشته بمناسبت مقام در اینجا ترقیم یافت معما بیت

ان کافری که پاک شد از ما چو دامنش + گو یا بدل گذشت مسلمانی منش + یعنی چون حروف کاف دری پاک شد کرپا شد و حروف یا چون در دل گذشت دیال شد

سید مرتضی خان ملقب بمختار الدوله

در سیر المتاخرین مسطور است که چون بعد وفات نواب شجاع الدوله فیض آبادی پسرش نواب آصف الدوله بر مسند ریاست نشست میر مرتضی خان را که برادر زاده مصطفی خان میرسامان خانه آصف الدوله بود خلعت نیابت کل داده بمنصب هفت هزاری و صاحب نوبت ساخت و ماهی و مراتب نیز بخشیده بخطاب مختار الدوله سرفراز گردانید بعد ازان اقتدار مختار الدوله بجای رسید که از آصف الدوله بجز نامی بیش نماند هرچه خواست میکرد و کسی را مجال نبود که با او دم مخالفت زند اما بسنت علیخان خواجه سرا که یکی از سرداران فوج آصف الدوله و معتمد نواب شجاع الدوله مرحوم بود با مختار الدوله دعوی همچشمی داشته سر باطاعت او فرو نمی آورد دیگر ناچاقیها با همدیگر روی میداد تا آنکه آصف الدوله نیز در باطن از مختار الدوله بسبب اقتدار و خودرایی او آزرده گشته در فکر بر انداختن او می بود خواجه سرا مذکور به داعیه آصف الدوله اطلاع یافته و کشتن مختار الدوله رضای او حاصل نمود اما باطنا با مرزا یمین الدوله سعادت علیخان برادر آصف الدوله ساخته کرد که هرگاه کار مختار الدوله را تمام کنم آصف الدوله را نیز کشته ترا بر وساده ایالت خواهم نشاند چون این مشوره تصمیم یافت خواجه سرا مذکور از سر نو تجدید نمود و بر بنای آشتی با مختار الدوله مستحکم ساخته به بهانه دعوت او را بخانه خود برده و او را از تیغ جفا پاره پاره نموده بدرجه شهادت رسانید بعد ازان فوج خود همراه گرفته پیش آصف الدوله آمده شمشیر کشیده اداب مبارکباد بتقدیم رسانیده گفت که دشمن ولینعمت را حسب الامر کشتم آصف الدوله از اراده او واقف گشته اشاره نمود تا مردمان او را همانجا کشتند چون مرزا سعادت علیخان کشته شدن خواجه سرا شنید همانوقت با معدودی از رفقای خود از حدود ممالک

آصف الدوله بدر رفت و چند سال همراه نواب نجف خان ذوالفقار جنگ گذرانیده پس ازان در بنارس رفته تا وفات آصف الدوله همانجا ماند شهادت مختار الدوله در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و نود هجری بوقوع امده تاریخش نسبت بقمیه

تاریخ

۱۱۹۰

مرتضی خان شهید اکبر شد ‖ از جفای سپهر گردان شوم
سرقاتل گرفته ناگهان گفت ‖ بهر تاریخ سید مظلوم

شاه میر محمد شاه سلونی

پیرزاده سلون ابن شاه میر اشرف سلونی است و در سنه هزار و یکصد و نود و سه هجری درگذشت این تاریخ مقبره در زر قاسم گفته اند

تاریخ

۱۱۹۳ — ۱۱۹۳

جانی فی الرسل پیر شاه آ ‖ بهم ملحق چو جزو فات محمد
سروشی بی سرایش فرمود ‖ مقدس سال او ذات محمد

سمرو صاحب فرانسیس

از ولایت فرانس در هندوستان وارد شده چندی بخدمت نواب قاسم علیخان صوبه دار بنگاله گذرانیده و چون میان صاحبان انگریز و قاسم علیخان تنازع بهم رسید بفرموده و از گفته نواب مذکور همه انگریزان را که دران ایام در پتنه بودند قتل نمود و این واقعه بتاریخ پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی بوقوع پیوسته و هنگامیکه میان انگریز و نواب شجاع الدوله جنگ در بکسر واقع شده او همراه قاسم علیخان مذکور بود و بعد ازان در سلک ملازمان نواب شجاع الدوله چندی گذرانید و چون میان انگریز و نواب موصوف صلح شد بخوف آنکه مبادا در دست انگریزان گرفتار شود با هزاران بندوق و جزائل و توپ و اسباب حرب که همه مملوک قاسم علیخان باختیار خود داشت بدر جسته بطرف اگره رفت و ملازم راجه جواهر سنگه جات گردید و بعد ازان در سلک ملازمان نواب نجف خان نوکر شده یکی از سرداران لشکر او گردید و پیش از وفات نواب نجف خان در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و هشت عیسوی که مطابق یکهزار و یکصد و نود و دو هجری بود از تعصب زوجه خود کشته شد تربتش که گنبدی خورد دارد در گورستان فرنگی متصل جهن جهن کتوره واقع اکبراباد تا امروز موجود هست و این تاریخ که ازان سنه عیسوی استخراج می یابد بران مرقوم است ؛

تاریخ

۱۷۷۸ — ۱۷۷۸

فوت سمرو صاحب ان سرگروه نیکو سیر ‖ سینه آفاق از درد غمش حسرت پذیر
سال تاریخش ز تقدیر مسیحی فلک ‖ باد صبح گفت آمد گوکل بر خ [illegible]

فتح قلعه گوالیار

چون در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد عیسوی موافق سنه عالی رانامی گوهد میجر پاپهم صاحب با دو هزار جوان کار آزموده برای تسخیر قلعه گوالیار که دران ایام در قبضه مردمان مرهته سندهیه بود رفت و برفاقت لفتنت کرن صاحب و کپتان بروس صاحب و دیگر صاحبان انگریز بتاریخ چهارم ماه اگست سنه مذکور که مطابق دوم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری بود قلعه را مفتوح ساخته حواله مردمان رانامی گوهد نمود منشی الله یار بلگرامی حسب الایمای کپتان اسکات صاحب این تاریخ گفت

تاریخ

صبح جمعه دوم شعبان چارم ماه اگست ‖ میجر پاپهم نموده فتح حصن گوالیار
در رفاقت صاحبان کمرن و دیگر بود ‖ سعی و همت هر یکی کرده بدار کارزار

آمد بعد وفات نواب عزت الدوله همراه نواب محمد قلی خان که پسر او بود در اله آباد اقامت پذیرفت وچون نواب
شجاع الدوله عم زاده خود نواب محمد قلی خان را در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری از دغا مقید ساخته در قلعه
جلال آباد که بیرون شهر لکهنو است محبوس کرد میرزا مذکور با چندی رفقای خود گریخته پیش قاسم علیخان ناظم بنگاله
رفت و چندی همراه او گذرانیده بعد برهم خوردن لشکر قاسم علیخان بسبب منیر الدوله داخل ارکان بادشاهی
یعنی در سلک ملازمان شاه عالم بادشاه که دران ایام تشریف باله آباد داشتند گشته با سه هزار نفر سوار و پیاده
اوقات خود بسر می نمود و چندی تحصیل کوره جهان آباد هم تعلق باو بود در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری
همراه شاه عالم بادشاه بشاهجهان آباد رفت و چون درانجا کارهای نمایان از دست او بظهور رسید بخطاب
ذو الفقار الدوله نواب نجف خان بهادر غالب جنگ ممتاز شد و بعد ازان بعهده امیر الامرائی رسیده سر
عزت بر فلک سود آخر بتاریخ هشتم ماه جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری که مطابق
بست و دوم ماه اپریل سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و دو عیسوی بود در سن چهل و نه سالگی در شاهجهان آباد
فوت کرد و متصل درگاه شاه مردان بزمینی که خریده او بود مدفون گردید عزیزی این مصرع در تاریخ وفات
او گفته مصرع این قدم گاه شه مردان نجف آباد کرد ۞ واین چند کلمه که ماده تاریخ است بر تربت او منقوش
است ۞ این تربت نجف ۞ واین تاریخ از مولف این اوراق است

۱۱۹۶ ۱۱۹۶

تاریخ

چون میر نجف خان شد از جهان	الف کلفت او شد واصل حق [illegible]

۱۱۹۶

شه نظر خان

عیسائی مذهب بود و در فن توپ اندازی استاد تربت او در اکبرآباد اندرون گورستان فرنگیان متصل [illegible]
تا امروز موجود است احوالش بخط ارمنی بر تربت او نوشته است شاید که قوم ارمنی بوده باشد وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و نود
و هشت هجری مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی واقع شده واین تاریخ در فارسی که ازان سال عیسوی استخراج
می یابد بر تربت او مرقوم است

تاریخ بتعمیه

شه نظر خان آنکه نامش شهره آفاق بود	منعقش در توپ بینی غرض شان فرد بود الف غیب از سر حسرت پی تاریخ او	چونکه از دنیا برفت ابو الحسن [illegible] گفت با من [illegible]	رفت از سر [illegible] جان چه خرچ کبود

۱۷۸۴

اگرچه اسم عیسی را زحرف یای تحتانی می نویسند اما بر تربتش از حرف الف نوشته شده چنانکه در آخر مصرعه مسطور شده

سوانحی که بعد وفات نواب نجف خان بظهور آمده

چون میرزا نجف خان در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری فوت شد شاه عالم بادشاه عهده امیر الامرائی به افراسیاب
خان که پسر خوانده میرزا نجف خان بود بخشید و او را بخطاب شرف الدوله نواب افراسیاب خان ساخت
و از سفارش او مجد الدوله از محبس رهائی یافت بعد چندی میرزا شفیع که او نیز پسر خوانده میرزا موصوف بود و بعد
وفاتش [illegible] خود آورده بود افراسیاب خان را از [illegible] ساخت و منصب امیر الامرائی [illegible]

بادشاه گرفت بعد یکسال و چند ماه مرزا شفیع در دو گب از دست اسمعیل بیگ برادر محمد بیگ خان همدانی بتاریخ سیوم ماه
ذی القعده سال هزار و یکصد و نود و هفت هجری کشته شد نظم نجف خان نماند و نجف خان شیر نه افراسیاب و نه همراهیش
نماند درین دهر مرزا شفیع شود حاکم نوز فصل ربیع بعد شهادت مرزا شفیع افراسیاب خان بار دیگر بخلعت
امیر الامرائی سر بلندی حاصل ساخت در ماه جمادی الاول سنه هزار و یکصد و نود و هشت مرزا جهان دار شاه پسر بزرگ
بادشاه از جور افراسیاب خان گریخته در لکهنو که دران ایام مستر هستنگس صاحب گورنر نیز دران شهر تشریف آورده
بود آمد و بعد چندی همراه صاحب موصوف تا به بنارس رفته دران بلده سکونت اختیار نمود و برای مصارف او
پنج لکهه روپیه سالانه از طرف نواب آصف الدوله مقرر شد و افراسیاب خان بتاریخ هجدهم ماه ذی الحجه سنه مذکور
حسب الاشاره زین العابدین خان برادر مرزا شفیع کشته شد بعد وفاتش مادهوجی سیندهیه بزور زر بادشاه
را بران آورد تا منصب وکیل مطلق بر مادهو راو پیشوا مرحمت فرمودند و خود مادهوجی سیندهیه نایب او گردید
بعد ازین جمله کار سلطنت بدست ایشان ماند تا آنکه غلام قادر خان افغان پسر ضابطه خان سر بر آورد و آنچه که
از دست این ستم پیشه بر سر اولاد تیموریه رسید ظاهر و مشهور است قدری ازان حال در مقام خودش ترقیم خواهد
یافت و پیش از کور شدن بادشاه مرزا جهاندار شاه مذکور برای دیدار پدر خود تا شاهجهان آباد آمده بود لیکن
چون استقامت خود درانجا مصلحت ندید عیال و اطفال خود را همراه گرفته باز به بنارس رفت و بعد چندی
بتاریخ بست و پنجم ماه شعبان سنه دران بلده فوت کرد

مولانا فخر الدین

قبرش که از سنگ مرمر است نزدیک دروازه درگاه خواجه قطب الدین بختیار در پس مسجد واقع است و از تاریخ
که بر مزارش مرقوم است چنان مستفاد می گردد که او در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری انتقال فرموده و آن تاریخ این است

تاریخ

۱۱ ۹۹

بگذشت فخر الدین چو ازین سرای فانی	بر بستانه جا داد آن قطب جاودانی	سال وصال آن ماه از غیب جستم	تاریخ گفت هاتف خورشید دو جهانی	۱۱۹۹

من کلام سید الشعرا فخر الدین مقبول الهی سنه ۱۱۹۹

مآت سیزدهم از آغاز سال یکهزار و دو صد و یک هجری که مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و شش عیسوی بود تا زمان خاتمه این کتاب که سال یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجری است

ذکر در کور شدن شاه عالم بادشاه دهلی

چون بعد کشته شدن امیر الامرای افراسیاب خان مادهوجی سیندهیه در شروع سنه هزار و یکصد و نود و نهم هجری
بزور زر و چاپلوسی عهده وکیل مطلق را از شاه عالم بادشاه به مادهو راو پیشوا و نیابت خود نایب او گشته جمله
کار سلطنت را و نیز حکومت قلعه دهلی و اکبر آباد بدست خود آورد چنانچه بادشاه را انجز نامی نگذاشت چون سالی
برین بگذشت و فتنه ها بهر طرف برپا گشت غلام قادر خان پسر ضابطه خان افغان فرصت را غنیمت شمرده در شروع

سال هزار و دو صد و دو هجری لشکری از افاغنه جمع ساخته شاهجهان آباد را محاصره نمود و بادشاه را چنان تنگ ساخت که عاجز آمده او را بحضور خود طلبید و خلعت امیر الامرای بار بخشید بعد از آن غلام قادر خواست که مرهته‌ها را بهر نوعیکه تواند از ملک بدر سازد و لیس از آن بغیر احمت غیر سے بکار ملک پرداز و چنانچه بادشاه را نیز فهمانیده بر همین راضی ساخت و بعد از چندی مبلغ هنگفتی برای مصارف سپاه از بادشاه طلبید چون بادشاه میدانست که از دست ایشان هیچ نخواهد شد و زر هم مفت برباد خواهد رفت در دادن مبلغ مذکور راضی نشد غلام قادر خان ازین سخن پیچ و تاب خورده خاموش ماند اما روز دیگر که بیست و دوم از ماه شوال سنه مذکور بود چندی از افغانان قوی هیکل را همراه خود آورده اول بادشاه را معه نوزده شاهزادگان که پسران و نبیرگان بادشاه بودند دستگیر ساخته مقید نمود و شاهزاده بیدار بخت ابن احمد شاه بادشاه مرحوم را از محبس برآورده موسوم به بیدار شاه ساخته بر تخت نشانید و سکه بنام او مسکوک ساخت و این بیت بران ثبت گردانید سکه

حامی دین نبی بیدار شاه سکه زد در هند از فضل اله بعد از آن این نمک حرام جفاکیش آنچه که مال و زر و زیور و جواهر چه از خزانه بادشاهی و چه از پرده نشینان محلسرای شاهی بانواع زجر و توبیخ که توانست بدست آورد درین هنگامه بادشاه و دیگر شاهزادگان و بیگمات تا چند روز بی آب و خور ماندند بلکه چندی از ایشان از فاقه کشی جان دادند بالجمله بعد تضیحت بسیار روز بیست هشتم از ماه مذکور یعنی بتاریخ هفتم ذی القعده سنه مذکور پنج روهیله را فرمود تا بر سینه بادشاه سوار شده هر دو چشمش را از نوک خنجر برآوردند بعد از آن نیز آن نمک حرام تا یکماه دیگر دست تظلم بر اولاد تیموریه دراز داشته و آنچه که مال و زر توانست بدست آورده بخوف مرهته‌ها بتاریخ دوازدهم ذی الحجه فرار نموده بطرف غوث گده شتافت بعد از روانگی او مرهته‌ها شاهجهان آباد آمده بادشاه را بدستور قدیم بر تخت نشانیدند و از سر نو بنام او سکه و خطبه مقرر شد چنانچه سکه او تا سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و دو هجری در تمامی ملک هندوستان که در تحویل العمله سرکار کمپنی است جاری بود و این بیت سکه اوست بیت

حامی دین محمد سایه فضل اله سکه زد در هفت کشور شاه عالم بادشاه بالجمله مرهته‌ها بادشاه را بر تخت نشانیده تعقب غلام قادر خان نمودند گویند که همدرین ایام بادشاه از طبع رسایش و دل پر درد خویش این چند بیت انشا فرموده

ابیات

صرصر حادثه برخاست پئے خواری ما
داد برباد سر و برگ جهانداری ما

آفتاب فلک رفعت شاهی بودیم
برد در شام زوال آه سیه کاری ما

چشم ما کنده شد از دست فلک بهتر شد
تا نه بینیم که کند غیر جهانداری ما

داد افغان بچه شوکت شاهی برباد
کیست جز ذات خدا آنکه کند یاری ما

بود جان کاه زر و مال جهان همچون مرض
دفع از فضل خدا گشت ده بیماری ما

کرده بودیم گناهی که سزایش دیدیم
هست معروف که بخشند گنهگاری ما

کرده شصت سال نظارت که مرا داد بباد
زود سر یافته باد رفش ستمگاری ما

عهد و پیمان همه ایشان داده نمودند دغا
مخلصان خوب نمودند وفاداری ما

شیر دادم انعے بجیم را بپرورد م	عاقبت گشت مجوز بگرفتار سے ما
حق طفلان که بسے سال فرا هم کردیم	کرده تاراج و نمودند سبکبار سے ما
قوم منسلیه افغان همه بازسے دادند	بسکه گشتند مجوز بگرفتار سے ما
این گدا زاده همدان که بدوز خ برود	بانی جور و ستم شد بدل افگار سے ما
کل محمد که ز مردان بشرارت کم نیست	چه قدر کرد وکالت بی ازار سے ما
تا مرزا و سلیمان و بدل بیگ لعین	هر سه بستند کمر بهر گرفتار سے ما
شاه تیمور که داماد پسر نسبت با من	زود باشد که بیاید بمددگار سے ما
ماد هوجے سندهیه فرزند جگر بند منست	هست مصروف تلافی ستمگار سے ما
اصف الدوله وانگریز که دستور من آمند	چه عجب گر بنمایند مددگار سے ما
راجه و جاو زمیندار اسیر و چه فقیر	حیف باشد که بسازند بغم خوار سے ما
نازنینان پری چهره که همدم بودند	نیست جز محل مبارک به پرستار سے ما
گرچه ما از فلک امروز حوادث دیدیم	باز فردا دهد ایزد بسر وار سے ما

و این تاریخ در باب معدوم البصر شدن بادشاه از مولف این اوراق است بطور تعمیه

تاریخ

۱۱۵۲ هاتفی گفت با سر ناله کور کردند شاه عالم را

مختصر اینکه مرهٹه ها تعاقب غلام قادر خان نموده او را در ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و سه هجری دستگیر ساخته بسزای که لایق آن بود رسانیدند یعنے اول هر دو چشمش برآورده و گوش و بینی و دست و پاسے او بریده بشاهجهان اباد فرستادند اما در اثناسے راه بمرد و این تاریخ نیز در باب کشته شدن غلام قادر خان و کور نمودن او بادشاه را از مولف است برسم تعمیه

تاریخ

۱۰۰۴ کور چون کرد شاه را قادر این ندا از سما رسید یکبار سر و پای غلام قادر را هر دو بر فگن سر بازار

اگرچه بعد ازین حادثه بادشاه تا چند سال در شاهجهان اباد بر تخت شاهی نشست اما صرف نامی بود زیرا که از زمان محمد شاه بسبب ضعف سلطنت و بی اتفاقے امرا صوبه داران اطراف دست خود با کشیده مالک ها شدند و مرهٹه ها دهلے و اگره را بتصرف خود داشتند و از خاندان تیموریه بجز نامے نگذاشتند

تاریخ مسجد بهوره

میر زین العابدین خان که شمه از احوال او بعد ازین مرقوم خواهد یافت بنای امام باڑه و مسجدی که در بهوره لب دریا واقع است نهاده بود در سنه یکهزار و دو صد و سه هجری باختتام رسیده و مولوی غالب تاریخ الات امام باره یافته ع استان شهید ابن شهید + و در تاریخ مسجد این قطعه گفته ۱۲۰۳

تاریخ

ان سید زمانه که نام شریفش	شد زین عابدین در سپاه ثبات / فایق در کار کرد بحر اسباب وادا	تعمیر کرد بر لب دریا بود بهلوی / تاریخ گفت خضر که ...	گردون شکوه مسجد عالی بی ثبات	۱۲۰۳

تاریخ امام باره نواب آصف الدوله

نواب آصف الدوله امام باره رفیع در لکهنو تعمیر نموده گویند که مثل ان در جای دیگر کم است بنای ان امام باره در سنه هزار و دو صد و پنج هجری نهاده بودند که دران ایام بسبب قحط سالی غله فی روپیه هشت آثار یافتند و نواب موصوف بعد از وفات در همین امام باره مدفون گردیده و شاعران تاریخ ان عمارت رفیع بسیار گفته اند چندی از انجمله ترقیم مے یابد

تاریخ

وزیر هند سلیمان جناب آصف جاه	هنر چنانکه جهان کلاه کبار / بگوش اهل جهان گفت عقل تاریخش	رفیع گشت چو توفیق حق بنا کرده / رواق عرش جناب امیر اطهار	امام باره گردون بسال هشت انام	۱۲۰۵

ایضا

آصف الدوله وزیر اعظم هندوستان	کاشفی سرخفی هم واقف راز نهان / عاقبت از دیده هر یک چنین تاریخ گفت	کرد چون ماتم سرای سید الشهدا بنا / قصر شاه کربلا آل نبی ابن علی	شد برای سال تاریخش مراقب هر کسی	۱۲۰۵

ایضا

آصف روزگار جم حشمت	آفتاب سپهر عز و علا / هاتف غیب گفت تاریخش	چون بتوفیق ایزد متعال / بزم گاه شهید راه خدا	ساخت قصر امام باره بنا	۱۲۰۵

ایضا

وزیر اعظم هندوستان چو کرد بنا	امام باره که زوی نجات معقود است	همه ملایک گفتند سال تاریخش	مقام آل پیمبر مقام محمود است	۱۲۰۵

تاریخ مسجد جعفر گنج

این مسجد بنا نموده میر زین العابدین است که در سنه یکهزار و دو صد و هفت تعمیر پذیرفته و مولوی فایق این تاریخ که صوری و هم معنوی است گفته

تاریخ

امیر وقت زین العابدین خان	رفیع گشت چون توفیق یزدان / مرا فایق بماندم بر زبان رفت	بجعفر گنج یک مسجد بنا کرد / بنا ... یکهزار و دو صد و هفت	پی تاریخ تعمیرش ندا کرد	۱۲۰۷

از مصرعه آخر هم از روی حساب ابجد تاریخ بنای مذکور بر می آید

میر زین العابدین خان

پسر میر شجاع الدین ابن میر شاه قلی خان دلد محمد یوسف است و میر محمد تقی وزیر شاهزاده محمد اکبر ابن عالمگیر بادشاه بود و شاهزاده مذکور از پدر بغاوت ورزیده با ایران رفته بود و در انجا فوت کرده چون مختار الدوله نایب نواب آصف الدوله در سنه هزار و یکصد و نود و هجری در ماه صفر کشته شد و نوبت نیابت بسرفراز الدوله حسن رضا خان رسید از بسکه خان موصوف در امور معاملات مالی و ملکی مهارت بلکه آشنائی نداشت شخصی دیگر به نیابت ... او

مقرر کردن ضرور شد چنانچه این امور عظیم بر منیر الدوله حیدر بیگ خان قسرار پذیرفت در عهد نیابت و حکومت او جمیع ملک میان دواب بجمع یک کرور و چند لکه روپیه برکن الدوله الماس علی خان خواجه سرا قرار گرفته بود و او در سخاوت و مروت ضرب المثل بود چنانچه میر زین العابدین خان مذکور از طرف او در ملک میان دواب چند پرگنه داشت بعد وفات میر مذکور که در ماه شعبان سنه هزار و صد و هفتاد هجری بوقوع آمده زوجه عفیفه او که مصری بیگم نام داشت عرضی برکن الدوله الماس علی خان نوشت که هفتاد لکهه روپیه نقد پیش این کنیز است و شوهر من اینهمه را از دولت حضور بهم رسانیده هر چه ارشاد شود بموجب آن عمل آرد الماس عرضی را خوانده تأثر کرد و بر سر غضب آمده گفت که مصری بیگم مرا اینقدر لیئم و دنی تصور کرده که مبلغ جمع کرده شوهر او را از و بستانم مارا چه کار است بر پسران خود چرا تقسیم نکند چنانچه از سخاوت این خواجه سرا پسران میر مسطور توانگر شده ملقب بنواب اکبر علی خان و نواب باقر علیخان شدند و ریاستی در بهور و فتحپور بهم رسانیدند تاریخ وفات زین العابدین خان از مولوی فایق بطور تعمیه

تاریخ

۱۱۹۲

چون وفات میر زین العابدین — خلق را افزود صد رنج و قلق
سال تاریخش نوشتن خواستم — از سواد خامهٔ غم بر ورق
ماه شعبان بود و هم بود الخمیس — کز غمش گردید چاک سینه‌ها
گفت فایق با دو حرف حزن دل — گشته زین العابدین واصل بحق

۱۲۰۷

چون عدد حروف حا و زا از الفاظ حزن دل گرفته با عدد آخر مصرعه یکجا کرده شود تاریخ فوت بر آید

تاریخ مسجد

۱۲۰۸

چون حیدر شاه در سنه هزار و دو صد و هشت هجری مسجدی بنا ساخت تاریخش یافته شد

تاریخ

۱۲۰۸ ۱۲۰۹

کرد مسجد بنا چو حیدر شاه — رکن دین اختر سلیمانی
هاتف غیب سال تاریخش — گفت بیت المقدس ثانی

حکیم ذکا خان

طبیبی حاذق در سلک ملازمان مهاراجه مادهوجی سیندهیه دولت راو سیندهیه انتظام داشت در سنه هزار و دو صد و نه هجری فوت کرد تربتش اندرون احاطه درگاه شاه علاء الدین که در اکبرآباد در موضع تاجگنج واقع است از سنگ مرمر ساخته اند و بران این تاریخ منقوش است

تاریخ

۱۲۰۸

ذکا خان عالم قانون حکمت — که داری عقل کل بر دست او بار
بعزم کوچ زد زین کوچگه کوس — شب آدینه و بیستم ز شوال
خرد گفت از سر افسوس تاریخ — شد از دنیا مسیح وقت افسوس

مسجد فتحپور

زوجه میر زین العابدین خان یعنی مصری بیگم مادر نواب باقر علیخان در سنه هزار و دو صد و دوازده هجری در فتحپور که مابین شهر اله آباد و کانپور واقع است مسجدی تعمیر ساخته و مولوی فایق تاریخش گفته

تاریخ

مادر باقر علیخان بیگم عصمت شعار — مریم ثانی بخاتون قیامت نسب
کرد چون تعمیر مسجد در میان فتحپور — از برای نقش تاریخ گشتم مضطرب

باب سیزدهم

گفت هنگام سحر هاتف که فال نیک خیز (۱۲۱۲) / سجدة والابنا گرید اسجدو فتحیا

۱۲۱۲

در وفات نواب آصف الدوله

ابن نواب شجاع الدوله بعد وفات پدر بتاریخ بست و پنجم ماه ذی القعده سال یکهزار یکصد و هشتاد و هشت هجری بر مسند امارت و وزارت در فیض آباد نشسته و بعد از آن لکهنو را دار الامارت خود ساخته و پس از حکومت بست و سه سال و چند ماه بتاریخ بست و هشتم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری روز پنجشنبه بوقت چاشت که مطابق بست و یکم ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هفت عیسوی بود ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرد و در امام باڑه که در لکهنو خود تعمیر ساخته بود مدفون گردید فضلا و علما در باب وفاتش تاریخها گفته اند از انجمله چندی درین مقام ثبت نموده شد

تاریخ

گلشن عشرت بتاراج خزان شد ای ندیم / شام استشمام حسرت می نماید در نسیم

آصف کهن نه صدف را یک دری شهوار بود / آن در شهوار رفت از دست و عالم شد یتیم

لکهنو بی آصف است و آسمان بی آفتاب / شهر یونان بی مسیح و طور سینا بی کلیم

دار آصف عشرتی در صحن آصف باغ خلد / انبیا همدم سلیمان همنشین آصف ندیم

نقشبند کاف و نون بر زیب آصف نوشت / تا بنها روح و ریحان و جنات النعیم (۱۲۱۲)

۱۲۱۲

ایضاً

کرد رحلت چو آصف الدوله / مبتلا شد جهان بماتم و شین

هاتفی گفت سال تاریخش / شد فراز عرش بزیر پای حسین (۱۲۱۲)

۱۲۱۲

ایضاً

بخلد برین آصف الدوله رفت / مکان یافت در سایهٔ بو تراب

فلک سال تاریخ او گفت / بزیر زمین حیف شد آفتاب (۱۲۱۲)

۱۲۱۲

ایضاً

ای آفتاب زرد بزیر زمین شدی / در ملک غیب والی تاج و نگین شدی

ای نوجوانیان لغد از قضا میت امد / فکر جهان نکردی بخلد برین شدی (۱۲۱۲)

۱۲۱۲

ایضاً تعمیه

از وفاتش بی سر و پا گشته اند / نظم و نسق و هیبت و همت کرم (۱۲۱۲)

یعنی اگر حروف اول و آخر هر یک لفظ را که در آخر مصرعه است دور کرده شود از باقی حروف تاریخ بر آید و این مصرعه نیز در تاریخ وفات اوست

ع آصف الدوله بفردوس برین منزل کرد (۱۲۱۲) و این تاریخ ناشاه محمد اجمل الهٰ ابادی در وفات او گفته

تاریخ

وزیر اعظم و دستور افخم / گرامی گوهری از ولد آدم

سلیمان حشمت آصف شکوهی / فریدون صولت در حلم کوهی

کسی از فتنه جستی کر پناهی / بدیدی کشورش آرام گاهی

نیاز آتش بحضرت کربلا رفت / نه پنهان باره باره بر ملا رفت

غلام همت او حاتم طائی / بود از بندگانش معن بن زائد

ایا عین جدا امیر ابن الامیر / ایا عین جدا وزیر ابن الوزیر

جناب آصف الدوله که در جود / نظیر او بعالم کمتر ک... بود

هزاران مردم از اقصای عالم / هزاران با فلک تا ازدی در هم

بمشهد بهری آورد آن یگانه / که باشد یادگارش در زمانه

سراپا مظهر جود و سخاوت / ز نوشیروان فزون تر در عدالت

کاغذے درباب معزولی وزیر علی خان تیار ساخت وازہر یک سرداران کہ دران وقت حاضر بودند مثل الماس علی خان و تحسین علی خان خواجہ سرایان و تفضل حسین خان کشمیرے و حسن رضا خان نائب آصف الدولہ مرحوم و راجہ ٹکیت رای و اشرف علی خان خسر وزیر علی خان بر کاغذ مذکور مہر کنانید بعد ازان وزیر علی خان را کہ ازین حال خبرے نداشت نزد خود طلبید و مقید ساخت و بعد از چند روز او را بطرف بنارس روانہ نمود و نواب سعادت علی خان را کہ برادر حقیقی نواب مرحوم بود بتاریخ بست و یکم ماہ جنوری سنہ یکہزار و ہفتصد و نود و ہشت عیسوی کہ مطابق بست و سوم ماہ شعبان سنہ یکہزار و دو صد و دوازدہ ہجری بود بر مسند امارت نشانید گویند کہ بعد اسیر شدن وزیر علی خان صغیر و کبیر بسیار گریہ و زاری کردند

و بعضے شعرا تاریخہا درباب عزلت او باین عنوان گفتہ اند

تاریخ

از سر نام ہفت کو نمک
باز تحسین کہ باد نفرین بش
انحزر دو شمن حسیم و لحیم
راجہ ہم داخل لیکان شد

سال تاریخ شد عیان بی شک
از سماوات و ہم زمین و ملک
جہل بسیار و دانش اندک
کرد این نمک زنجا طمک
مہر کرد وزیر عسل وزیر

اول آن قاتل حسن الماس
فتنہ پرداز ملحد کشمیر
ناقص العقل زنگہ نادان
دادن دفتر و دغا کردن
خود سیہ شد و نیز فلک

سرگردہ ہمہ حرام نمک
کہ شیاطین بدرس از فلک
دست بردار شد ازان کود
شرف خود ہمہ ساخت ان ناقر

ایضاً

آدل بنا یب پشیمان
بیگم خورد و بزرگ ہر دو
پیدا شدہ این یزید ثانی

وردیم برانکہ گشت دیوان
دیگر مردک شرف علیخان
یعنے مرزا حسن رضا خان
تاریخ اسیریش بر آمد

سیوم الماس بود خناس
تحسین کہ برد ہزار نفرین
کردند اسیر امیر خود را
لعنت ہمہ بر نمک حرامان

لعنت بردی زحد فراوان
از وحش و طیور و جن و انسان
از مکر و فریب و کید شیطان

ایضاً در ہندی

بی بی بیگم حسن رضا خان اور الماس زمانہ
بیچا کیا وزیر علی کو جو وہ سے مردانہ

ٹکیت و تحسین اور تفضل اشرف سمر دیوانہ
سری حرف ان سا تار دہن ہی تاریخ شہانہ

ایضاً

سات حرفون نے کیا خانہ خراب   تین تی اور دو الف یک بی و د

تین تی یعنے تفضل حسین خان کشمیرے و تحسین علیخان خواجہ سرا و ٹکیت رائے راجہ دو الف یعنے الماس علیخان خواجہ سرا و اشرف علی خان خسر وزیر علی ایک سے یعنے حسن رضا خان نائب دیکھو سے یعنے بہو بیگم مادر آصف الدولہ

فتح کردن بونا پارتہ بادشاہ فرانس ولایت مصر را

درا ازدبلی بونا پارتہ مرد یے بی نام و نشان بود بیون سپاہ و در رفتار یاسے ولایت فرانس از بادشاہ خود

الماس علیخان ۱ ۱
تحسین علیخان ۴۰۰ ت
تفضل حسین خان ۴۰۱ ت
حسن رضا خان ۸ ح
بہو بیگم مادر آصف الدولہ ب
ٹکیت رائے ۴۰۰ ت
اشرف علیخان ۱ ۱
۱۲۱۲

۱۲۱۲

۱۲۱۲

باغی شده آن بیگناه را بتاریخ بست یکم جنوری سنه یکهزار و هفتصد و نود و سه عیسوی که مطابق
ماه جمادی الثانی سال هزار و دو صد و هفت هجری بود بر دار کشیدند و ملکه را نیز بعد از چند
ماه بهمون طور کشتند بونا پارته را که مردی هوشیار و شجاع بود لبسرداری قبول نمودند اول اورا به تسخیر
ولایت مصر فرستادند چنانچه بونا پارته با فوجی عظیم از ولایت فرانس براه دریا کوچ نموده
بولایت مصر رفت و در انجا در ماه محرم رسیده بعد محاربه و مجادله بتاریخ بست یکم ماه جولائی سنه
یکهزار و هفت صد و نود و هشت عیسوی که مطابق روز شنبه هفتم ماه صفر سنه هزار و دو صد و
سیزده از هجرت بود اسکندریه را گرفت و تمامی ملک مصر را بدست آورده تا چندگاه آن ولایت
را بقبضه خود داشت و بسیاری از ملک های دیگر را نیز فتح نموده بود اما ازانجا که با بادشاه انگلستان
نیز خصومتی داشت و اراده مصمم نموده که بعد فتح مصر بطرف هندوستان رفته و با ٹیپو سلطان آمیخته
هندوستان را نیز بگیرد چنانچه شاه انگلستان فوجی عظیم در پی او فرستاد و او را شکستی فاحش داد
بعد شکست بونا پارته بهر نوعیکه توانست خود را بولایت فرانس رسانید و چون بعد ازین نیز کارهای
مردانه از دست او برآمده بود سرداران آن ولایت متفق شده او را بر خود بادشاه ساختند در جباری
و قهاری بادشاهی مثل او نیز نگاشته اراده آن داشت که تمام روی زمین را تسخیر نماید اما دستش
بهر اد نرسید یکی از شعرای ولایت مصر در ایامیکه بونا پارته اسکندریه را فتح ساخت این تاریخ بزبان عربی نظم نموده

تاریخ فتح ملک مصر بزبان عربی

۱

للمصر انفتح فلک السعادت فیه دار
وجمال کوکب دولت الجیش الفرنسوی الهانار
یا حسنها من دولت بالافتخار لها اشتهار

۲

مقدامها ذو سطوت تهد الملوک له الوقار
الشهم بونا پارته اسد الوغا ذو الاقتدار
من فاق قدرا وارتقی اوج العلی وسما الفخار

۳

مولی شدید البطش من عده حسیل به الدمار
ملک توی ربتا خضعت لها القوم الکبار
مولی عظیم نواله بحر تنزه عن قرار

۴

نذب توحد بالورے بشہامت ذات اعتبار
قہر الممالک جمت وتقفی المراد بما اشار
واتی بجیش وافر ومراکب طوته البحار

۵

وتلک الاسکندریہ سرعتہ دون اعتبار
بحرم شہر حسن اقتتاح وانتشار
وملا الاراضی عسکرا حول الکنانۃ واستدار

۶

من کل صدات وستی یوم القتال له اضطبار
صف الصفوف بحکمت وفنون حرب واختبار
وسطا بشدہ عزمہ وعلی الجیوش الغزغار

۷

واثار نار الحرب فی یوم تشب به الصغار
ولوی العنان تعلیمھم وسقاھم کاس المرار
وارعھم یوم شدید الحرب فیه العقل حار

۸

یوم لقبال بحقہ للہ وزک من نہار
وشدت تلک الجماہیر العدیدۃ فی القفار
وروالمینت فوقہم قدامطرة جمرات نار

۹

والبطش منہم و فی الفنی طلب الہزیمت والفرار
والکرب حل بہم وحاق الویل فی تلک الدیار
وعثر لو نابارتہ والغزولت بانکسار

۱۰

والشتت امرادہا وغذت بذل و احتقار
وشفوح مصرکان فی صفر وامر السار
وبیوم سبت فیہ قد ارخت تم الانتصار

ٹیپو سلطان والی میسور وسرنگا پٹن

پسر حیدر علی خان ابن فتح نایک است وحیدر علی خان در اوایل عروج سپاہی پیشہ بود در

ملازمت یکی از راجه‌های ولایت میسور که برکناره دریای شوراست نوکر بود و در آخر راجه را در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری معتقد ساخته خود مالک آن ملک گردید و مدت العمر با انگریزان آن نواحی جنگ داشت و در مهر خود این بیت منقوش ساخته بود سکه

لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار	بهر تسخیر جهان شد فتح حیدر آشکار

بتاریخ هفتم ماه دسمبر سنه یک هزار و هفت صد و هشتاد و دو عیسوی که مطابق غره محرم سنه یک هزار و یکصد و نود و هفت هجری بود فوت کرده در سرنگه پٹن قریب باغی که موسوم بلعل باغ است مدفون گردید اما از ابیاتی چند که بر تربت او مرقوم است چنان مستفاد می
۱۱۹۵ گردد که از الفاظ + حیدر علی خان بهادر (۱۱۹۵) + تاریخ فوت او استخراج می یابد و این دو سال کم می شود بالجمله بعد وفات او پسرش ٹیپو بر مسند حکومت نشست و خود را ملقب به ٹیپو سلطان ساخت و خطبه و سکه بنام خود نمود و او نیز مثل پدر خود شجاع و دلیر بود و مدام با انگریزان محاربه عظیم داشت شنیده شد که بیت سکه اش این بود

سکه

شاه ٹیپو سکندری ثانی	سکه زد در جهان باسانی

و شکل مهر ٹیپو سلطان این است

از فتح شد تا یاورم حیدر شه سلطان زمن
انی اتیکم بسلطان مبین
چون آفتاب بود زیر نگین من جهان

در بیت مهر مذکور لفظ فتح اشاره بطرف جد او ست و لفظ حیدر اشاره بطرف پدر او و لفظ سلطان اشاره بطرف خود است و اگر عدد حروف آیت را که در وسط مهر است و هفت صد و هشتاد و شش می شود با عدد حروف تا و یا که در بیت مهر است و چهار صد و ده می شود جمله یکجا نمایند سال جلوس او بر آید و ٹیپو سلطان بتاریخ بست و هشتم ماه ذی القعده سنه یک هزار و دو صد و سیزده هجری که مطابق چهارم ماه مئی سنه یک هزار و هفت صد و نود و نه عیسوی بود در جنگی که انگریزان با او داشت کشته شد و از آن وقت سرنگ پٹن بتصرف کمپنی انگریز در آمد و ولایت میسور بیکی از وارثان راجه مذکور که سه ساله عمر بود و کشنا راج نام داشت حواله کرده شد در روضه
ٹیپو سلطان متصل روضه پدر او در سرنگ پٹن است تاریخ شهادتش این است

تاریخ

۱۲ ۱۳ حامی دین شد ز زمانه برفت	سال تاریخ او شنید بگفت	حق باو منصب شهادت داد	شاه ٹیپو چو کرد عزم جهاد	۱۲۱۳

تاریخ

انتسع واعدل بحق لارڈ بهادر که	مخبر امیران ملک سامی خلق خدا	نظم کند خامه ام اسم تمامش چنان	زانکه بود اسم او جامع القاب ها
از دست علی خان بانع خیر شکوه	ناظم ز نواب عهد صاحب تاج و لوا	عقل کل از عقل او بهره ور و انی برد	نکته از عقل او نقل کند حالیا
تازه یکی مدرسه کرد بکلکته طرح	خطه یونان شود شهر کلکته را	از شش آیین نهاد کسب علوم و فنون	عالم هر علم و فن خواسته از هر کجا
شکر خدا را که شد بفیض امیر کبیر	بهر معاش و معاد بهر همه رهنما	گفت سروش بمن خوشتر ازین مدرسه	نیست درین کهنه دیر نو شده این بنا
مصرع تاریخ آن بی کم و بی کاستی ۱۸۰۰	آخر این قطعه کن تا شنوی مرحبا	عام مسیحی شمار صورتا وهم معنوی	هشتصد و یکهزار شماره سال شمسی بجا

این تاریخ صوری و هم معنوی است اگر اعداد حروف مصرعه آخر از روی حساب ابجد بگیرند همان تاریخ بر آید

ذکر سپردن ملک نواب یمین الدوله سعادت علیخان بکمپنی انگریز

در عمادت السعادت مرقوم است که در سنه یکهزار و دو صد و شانزده هجری نواب گورنر جنرل مارکویس لزلی صاحب بهادر از کلکته به کانپور تشریف آوردند و نواب سعادت علیخان برای استقبال از لکهنو رفته از ملاقات همدیگر مسرور شدند چون دران ایام معارضت بادشاه انگلستان از سبب نگاهداشتن فوج دیگر برای دفع سپاه بونا پارتی پادشاه فرانس بیشتر از بیشتر بود چنانچه گورنر جنرل بهادر از نواب صاحب برای امداد یک و نیم کرور روپیه درخواست نمود و نواب صاحب بعد تامل ملک میان دو آب و روهیله بار که جمع یک و نیم کرور روپیه میگشت بتفویض صاحب مذکور نمود تا سال بسال تحصیل نموده بلندن ارسال دارد اما تحقیق اینست که دران سال نواب گورنر جنرل برادر خورد مسٹر هنری ولزلی صاحب را بطرف لکهنو فرستاده بود که فیما بین نواب صاحب و کمپنی انگریز از سر نو مواثیق عهد و پیمان ترقیم یابد چنانچه نواب صاحب بسبب اقساط قدیم و حال که بر ذمه نواب موصوف واجب الادا بود ملک میان دو آب را مثل کوڑا و اٹاوه و فرخ آباد و گورکهپور و صوبه اله آباد وغیره که جمع آن یک کرور و سی و پنج لکهه روپیه بود تفویض اهالی کمپنی نمودند و این عهد تازه بتاریخ دوم ماه رجب سنه یکهزار و دو صد و شانزده هجری موافق دهم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی در بلده لکهنو تحریر یافته شخصی تاریخ این معامله را چنین گفته و از مصرع آخر تاریخ بر آورده ❖

تاریخ

خود بخود این ورود زمی گرفت	ملک ز نواب فرنگی گرفت ۱۲۱۶

ذکر روضه حضرت عباس در لکهنو

گویند که در لکهنو مرزا فقیر بیگ نامی در رستم نگر سکونت داشت در خانه او علمی بود که آنرا العلم حضرت عباس شهرت داده بود و خاص و عام همه بزیارت میرفتند در وقت نواب آصف الدوله آن مکانی بود مشتمل دیوارها تمام سقف خام و صحن مختصری در سنه یکهزار و دو صد و هفتده هجری باشاره نواب سعادت علیخان عمارتی عالی در آنجا تعمیر یافت و گنبد آن را بطلا ملمع ساخته دیوارهای پخته و صحن وسیع را احاطه نمودند دروازه دارد که سر بآسمان کشیده تاریخهای متعدد برای گنبد مذکور گفته اند از ان جمله این مصرعه از مرزا قتیل است ۱۲۱۷
این گنبد جدید بنای سعادت است ❖

نواب نظام علی خان حیدرآبادی

از فرزندان نواب نظام الملک آصف جاه است در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را معتقد ساخته بر مسند ریاست نشست و بعد از یک سال ازرا کشته قریب چهل و دو سال حکومت نمود و اصل او ست که حیدرآباد را دار الامارة خود ساخته و بتاریخ ششم ماه اگست سال یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق شانزدهم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و هجده هجری بود رحلت نمود و بعد وفاتش خلف او نواب سکندر جاه بر مسند حکومت نشست مؤلف در تاریخ وفاتش گفته ٭

تاریخ از مؤلف ضمیمه

ابن نواب نظام الملک آصف جاه	آن امیری که نظام علی شه بود نام سال تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم	یکهزار و دو صد و هجده بود از هجرت باسر گریه چنین گفت که فردوس نظام	که برون شد ز جهان با جهان کرد قیام

۱۲۱۸

ایضاً

پای الم را بگیر و باز سر سوز را	سال وفاتش بگو وای نظام علی

کرنیل جان ولیم هیسنگ صاحب

او هولندیسی بود و از ولایت هولند که یکی از ممالک فرنگستان است در هند آمده ابتدا بملازمت نواب نظام علی خان والی دکن در سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری ممتاز گردیده و بعد از آن در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی در خدمت مادهو راو سیندهیه نوکر شده و چون بتاریخ دوازدهم فروری سنه یکهزار و هفتصد و نود و چهار عیسوی مطابق سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری مادهو راو فوت گردید سالک ملازمان برادرزاده او دولت راو سیندهیه نوکر گردیده و در سنه یکهزار و هفتصد و نود و پنج عیسوی از راجه بعهده کرنیلی مامور شد و حکومت قلعه و شهر اکبرآباد بدو حواله شد تا آنکه بتاریخ بیست و یکم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق غرهٔ ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و هیجده هجری بود در اکبرآباد درگذشت و در گورستان فرنگیان که متصل جین جین کتوره واقع است مدفون گردیده و فرزندان او بر تربتش که از سنگ مرمر است روضه عالی از سنگ سرخ تعمیر ساخته اند که تا امروز موجود است و بالکل احوال او بر تربتش بخط انگریزی مرقوم است و این تاریخ در فارسی بر در روضه مذکور ثبت است که از الفاظ تاریخ بیست و یکم جولائی تاریخ فوت استخراج میشود ٭

تاریخ

کرنیل جان ولیم هیسنگ چون ز دنیا گفتا بلهم غیب یک قطعه کز تاریخ	رحلت نمود بهار و صد داغ از ید او تا روز و سال و مه را یکجا بهم نماید	از قوم چو بد هولند بنیاد بهشت آن لا چون روز و سال و مه را از سال و تاریخ	در جنت ماوی شد فضل کریمش ملهم بگفت تاریخ بیست و یکم جولائی

۱۸۰۳

جنرل چارلس پیرون صاحب

از قوم فرانسیس بوده در اوائل چند سال در ملازمت نواب نظام علی خان بهادر حیدرآبادی بعهده کرنیلی و سرداری فوج گذرانیده و چون بتاریخ غره ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی میان کمپنی انگریز

موخواب مذکور از سر نو عتاب صلح ... گردید پیرون صاحب مع سرداران فرانسیس که همراه او بودند از نوکری
سرکار برطرف شده در ملازمت مهاراجه دولت راو سندهیه نوکر گردید بر تعینکه ڈو باین صاحب فرانسیس که از طرف سرکار مهاراجه
مذکور بحکومت ضلع کول رسیده علیگده و میان دوآب داشت تشریف بولایت خود برد و پیرون صاحب خطاب
جرنیلی یافته قائم مقام او گردید و چون در سنه یکهزار و دو صد و هیجده هجری پیرون صاحب اکاو دهباو نام مرهته را که از
چند اوقات قلعه اکبرآباد را بدست آورده حکومت خود با او داشت از قلعه بدر ساخت شخصی این تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

۱۵ ۲۱	۱۱۸۴	۲۱۸	
خدا اکاو دهباو را بیرون کرد	رحصن مستوار اکبرآباد	بجای بیرون کس نشست با بیرو	معظم داد تاریخش بر آباد

اگر اعداد حروف اکاو دهباو که چهل و هفت میشود از اعداد مصرعه ثانی دور کرده عدد بیرو را بیفزایند تاریخ برآید

ذکر در فتح قلعه اکبرآباد وغیره از جنرل لیک صاحب

در آخر سنه هزار و هشتصد و سه عیسوی لارڈ لیک صاحب بحکم کمپنی انگریز با فوج انگریزی قلعه علیگده را محاصره
نمود و جنرل پیرون صاحب که حکومت آن قلعه داشت بتاریخ بیست و نهم اگست سنه مذکور در کول شکست خورده
بتاریخ چهارم ستمبر لارڈ لیک صاحب حمله کرده حصار مذکور را فتح نمود و پیرون صاحب از همه مایوس شده
از خدمت دولت راو سندهیه استعفا داده طرف لکهنو شتافت بعد از آن جنرل لیک صاحب قلعه
اکبرآباد را که دران وقت سران کرنیل هیسنگ صاحب مذکور بحکومت آن مامور بودند محاصره نمود و آن
قلعه را نیز بتاریخ هفتدهم ماه اکتوبر سنه مذکور بگرفت تاریخ آن مسود این اوراق گفته که سال عیسوی
و هم سال هجری از یک مصرعه استخراج می یابد

تاریخ

۱۲۱۸	حصار آگره انگریز ساعتی که گرفت	دلم ز هاتف غیبی بجز کرد سوال	که چیست سال مسیحی و هم سنه هجرت	بگفت هشتصد و یکهزار و سه آن سال

اگر از روی حساب ابجد اعداد حروف آخر مصرعه را بگیرند سنه هجری که یکهزار و دو صد و هیجده بود برآید و این تاریخ بطور تعمیه نیز از مولف است

ایضا تعمیه تخرجه

۱۲۱۸	چو قلعه آگره انگریز بگرفت	دل من جست سال عشر انگریز	بگفتم بی سر قتال و جدال	که قلعه آگره بگرفت انگریز

مرزا ابوطالب خان لندنی

پسر محمد بیگ خان بود چون در سنه هزار و دو صد و سیزده هجری مطابق سنه هزار و هشتصد و نود و نه
عیسوی از راه دریای شور بولایت فرنگ رفته بود از آن سبب او را لندنی میگفتند بعد از مراجعت از آن
سفر که در سنه هزار و دو صد و هیجده هجری اتفاق شده کتابی موسوم به مسیر طالبی فی بلاد افرنجی در وقایع
سفر فرنگ تصنیف نموده و در سنه هزار و دو صد و بیست هجری مسافر ملک عدم گردید مولف حسب
خواهش پسر او مرزا ابو سعد باقر این دو تاریخ در وفات او گفته

تاریخ تعمیه

۱۲۲۰	رفت طالب چو بسیار از جهان	هوش من رفت از دل گفتا از روانم رفت	هاتف غیب باد دل فگار ناگهان	از پی سال فوت او وصد بار آه گفت

مجلس خانہ

این عمارت در رویہلہ درجوار درگاہ شاہ مردان واقع است آنرا عشرت علیخان ناظر بحکم محمد اکبر شاہ ثانی در سنہ یکہزار و دو صد و بست و سہ ہجری تعمیر ساختہ ہر سال در ماہ محرم مسلمانان دران مکان جمع میشوند و مرثیہ میخوانند ازین سبب آن مکان را مجلس خانہ میگویند و این تاریخ در باب بنای این عمارت در انجا نصب کردہ اند

تاریخ

بیدرگاہ شاہ بہشتی شد بسر او
علی شاہ مردان ولی خدای
زہے شاہ ہم سائل سال آن
بحکم شہ اکبر نامور
ہمین زور رقم داد ناظر بنای
چو عشرت علیخان بیار آنجای

۱۲۲۳

عہد پیشین این عمارت در ہمانجا نقارخانہ ساختہ اند کہ آنرا صادق علیخان در سنہ یکہزار و صد و سی و ہفت تعمیر نمودہ تاریخش در مقام خود یافتہ خواہد شد

میان مٹھو

پیرزادہ بود ساکن لکھنؤ و خادم تربت مینا شاہ شاید کہ در سنہ یکہزار و دو صد و بست و چہار یا کہ در سال یکہزار و دو صد و سی ہجری سے فوت کردہ و مدفن در روضہ اش این تاریخ مرغوب کہ بطور تعمیہ است گفتہ اند

تاریخ

قفس جسم را میان مٹھو
بسر بیدو بریدہ از درگاہ
رفت نور دوم و باز نشین
از حق اللہ و پاک ذات اللہ

۱۲۲۴

ایضاً بہ زبان اردو

میاں مٹھو جو ذاکر حق تھے
رات دن نام حق رٹا کرتے
اگر یہ موت سے جو آدا با
کچھ نہ بولے سوائے لی تھے

۱۲۲۴

امام الدین خان حکیم

یکی از منصب داران بادشاہی بود در زمان محمد اکبر شاہ ثانی در سنہ یکہزار و دو صد و بست و چہار ہجری فوت کردہ

تاریخ

عالی نسبی امام دین بود
طبیب دم ذات و حکیمے
تاریخ وصال او خرد گفتا
مرحوم برحمت کریمے

۱۲۲۴

در ذکر وفات نواب یمین الدولہ سعادت علی خان

برادر خورد نواب آصف الدولہ ابن نواب شجاع الدولہ بود بعد وفات برادر و تنبیہ شدن وزیر علیخان بسعی مسٹر جان شور صاحب گورنر کلکتہ بتاریخ چہارم ماہ شعبان سنہ یکہزار و دو صد و دوازدہ ہجری کہ مطابق بست و یکم ماہ جنوری سال یکہزار و ہفت صد و نود و ہشت عیسوی بود در بلدہ لکھنؤ بر مسند امارت نشست و بعد حکومت قریب ہفدہ سال بتاریخ دوم ماہ رجب سنہ ہزار و دو صد و بست و نہ ہجری موافق یازدہم ماہ جولائی سنہ ہزار و ہشتصد و چہاردہ عیسوی درگذشت و پسرش غازی الدین حیدر بجای او بر مسند نشست تاریخ وفات تاریخ آہ شد گنج سعادت در زمین تاریخ دیگر دستور جہان بجنت آمد ایضاً ہاتف بگفت آہ شدہ لکھنؤ خراب

۱۲۲۹

قطعہ تاریخ تعمیہ

کمتر الوزرا ملاذ دوران | زیبنده مسند وزارت
از عرصهٔ دهر ناگهان شد | آرایش ساحت جنان شد
فریاد برآرد گوی تاریخ
از توده خاک روح پاکش | شد کالبدش بخاک پنهان
فخر وزرا ازین جهان شد
با فوج ملک بر آسمان شد | خاکی کالبد جهانیان شد

۱۲۲۹

قاضی محمد نجم الدین خان کاکوروی

روز سه شنبه سیزدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و بست و نهم هجری رحلت نموده مولوی فتح سلطی جونپوری درباب وفات او این تاریخ گفته ✣

تاریخ به تعمیه تخرجه

نجم الدین سپهر نجم دین قاضی قضات | چونکه در باغ جنان با حور عین همدم گشت
سر فرو بردم پی تاریخ و در گوشم رسید | علم و فضل و درس و زهد و دین همه ره پو گشت ۱۲۲۹

۱۲۲۹

چون عبارات علم و فضل و درس و زهد و دین روپوش شوند یعنی هر یک ازین الفاظ روی خود را بپوشند از باقی حروف تاریخ برآید ✣

ایضاً به تعمیه

نجم ثاقب برج علم و دین قاضی قضات | رفت زین عالم سوی فردوس با فتح و ظفر
هاتف غیبی بگوشم بهر تاریخ گفت | روز شنبه سیزدهم از مه دیگر ربیع ۱۲۲۹

۱۲۲۹

ایضاً

خان والای محمد نجم دین قاضی قضات | هم محاسب هم مهندس هم فقیه و هم حکیم
چون سفر کرد از جهان تاریخش از روی حساب | از همه الفاظ برآورد این طبع سلیم
هر چه خواهی گیر از الفاظ اعدادش بزن | در نود و پس دوازده افزای بروی ای فهیم
طرح کن نه گان و باقی کن دو چند وزن بده | یک بیفزا و مضاعف کن که گردد مستقیم
نه نه در او لفظ بر خوان که تاریخش بود | اینچنین تاریخ الهام است از رب کریم ۱۲۲۹

۱۲۲۹

پل نوبسته

راجی چینی لعل در سنه یکهزار و یکصد و سی هجری در نوبسته متصل درگاه قدم رسول پلی احداث نموده و صاحب رای موسخ تاریخ آن به تعمیه یافته ✣

تاریخ

چشمهٔ فیض و سخا راجه زمان چینی لعل | ساخت این پل که بدرگاه خدا مقبول باد
سال تاریخ بنایش سر دین یار باد | پل نوبسته براه قدم پاک رسول ۱۲۳۰

۱۲۳۰

مولوی فهیم الدین

در سنه یکهزار و دو صد و سی و یک هجری فوت شده این بیت در تاریخ وفات اوست ✣

تاریخ

در غم مولوی فهیم الدین | هاتف غیب گفت وای دریغ ۱۲۳۱

۱۲۳۱

مرزا محمد حسن قتیل

مشهور بمرزا قتیل اصلش از کهتریان شاهجهان آباد است بنا بر فیض صحبت ارباب اسلام

ابقا نون ملت مهرسے در آمده اوقات عزیز خود را با شاگردان و دوستان در بلده لکهنو بسر می برد
از اشعارش دیوانی مرتب گشته در سنه یکهزار و دو صد و سی و دو یا که سی و سه هجری در لکهنو از بیماری
استسقا علت کرده حافظ شیخ محمد ساکن قصبه دیوا از مضافات لکهنو از مصرعه که مرزا خود گفته بود تاریخ وفاتش آورده

۱۲۳۲

تاریخ تعمیه

۱۲۱۲

خود ان کافر بگفتا با سر کفر — قتیل کافر ایمانی ندارد
رضا حبسار ... مورخ این تاریخ یافته

تاریخ

۱۲۳۳

داشت مرزا قتیل استسقا	آه بسیار آب خورد و بمرد	هاتفی گفت سال تاریخش	شد کتاب عجیب دریا برد

ایضاً تعمیه

۱۲۳۳

شهر حیف که مرزا قتیل حیات کرد	نمود کون و مکان بر الم تمام	شد بدل سرو پا در وفات او سه	زبان و عقل و قضا در جواب گفت آه هم

در وفات نواب وزیر علی خان

او پسر خوانده نواب آصف الدوله بود و بعد وفات نواب مذکور تا چهار ماه در لکهنو بر مسند ریاست نشسته
و مستر جان شور صاحب گورنر کلکته در سنه یکهزار و هفتصد و نود و هفت عیسوی او را از امارت معزول ساخته در
بلده بنارس فرستاد در انجا تا یک سال گذرانید بعد ازان باغی شده بتاریخ چهار دهم جنوری
سنه یکهزار و هفتصد و نود و نه عیسوی مستر چیری صاحب رزیدنت آنجا مع سه انگریزان دیگر را
کشته اراده آن داشت که همه انگریزان را بکشد مگر دستش بهر او نرسید بعد ازان از شهر بنارس
بدر زده تا چندی پریشان و سرگردان بود تا آنکه در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی مقید گشته هفده
سال و سه ماه و چهار روز در قلعه کلکته محبوس ماند و بسن سی و شش سالگی در ماه جون سنه یکهزار و هشتصد
و هفده عیسوی که مطابق ماه شعبان سنه یکهزار و دو صد و سی و دو هجری بود در گذشت و در کاسی
باغان نزدیک مزار یکی از پسران تیپو سلطان مدفون گردید قصه او مفصلاً در کتاب عمادت السعادت
مرقوم است این قطعه در تاریخ او بر سر قبرش کنده اند

تاریخ

۱۲۳۲ / ۱۲۳۶

وزیر شد وزیر علی آصف جاه	چو سوی خلد برین رفت زین سرای غرور	بگو شنیدم آمد ندا که لشکر شیون و شین	نوای وای دریغا زجن و انس و طیور

در وفات جارج دی تهرڈ یعنی جارج ثالث بادشاه انگلستان

پدرش در ایام شاهزادگی فوت کرده چون جدش جارج دوم بعد از بالت سنگی و سه سال شمسی بتاریخ
بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی این جهان را بدرود نمود او بجای
جد خود بر سریر سلطنت انگلستان نشست در زمان دولت او کمپنی انگریز اکثری از ممالک هندوستان
قابض گردید او بعد سلطنت پنجاه و نه سال شمسی و نه ماه و چهار روز بتاریخ بست و نهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد
و بست عیسوی که مطابق دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری بود فوت کرد عمرش هنگام وفات هشتاد و یک سال و هشت ماه شمسی بود

بزرگی خاندان ایشان عیان است بصفات حمیده موصوف بود در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری درگذشت و این تاریخ رحلت او از مولوی فرد است ❊

تاریخ

۱۲۳۶
از جهان چون محمد اجمل شاه — رفت سوی جنان چو تیر از شست
سال تاریخ رحلتش از فرد — گفت هاتف برفت در فردوس [۱۲۳۶]

و میرزا ثابت علی شاگرد شاه ملول تاریخ فوت او بطور تعمیه گفته ❊

تاریخ تعمیه

۱۲۳۶
غنچه زد چون محمد اجمل شاه — سوی ملک بقا ز منزل زشت
از زمین تا سما فغان برخاست — در غم آن کریم نیک سرشت
فکر کردم که کاتب قدرت — ثابت از سال رحلتش چه نوشت
باغبان ارم ز ردی ادب — گفت آمد برای سیر بهشت [۱۲۳۵]

ز ردی ادب که حرف الف باشد اگر عدد آن که یک شد با عدد ماده تاریخ یکجا نمایند تاریخ بر آید و این بیت بطور تعمیه از مولف است

تاریخ تعمیه

۱۲۳۶
چون هاتف خواستم تاریخ سال شاه — شاه اجمل کرد رحلت گفت واهی بر کشید [۱۲۳۲]

دروازه نقارخانه

این دروازه در پیش مجلس خانه که در جوار درگاه شاه مردان در دهلی واقع است آنرا صادق علیخان در سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت هجری تعمیر ساخته این تاریخ بر دروازه اش کنده اند ❊

تاریخ

چون که صادق علی بنای رفیع — ساخت بر آستانه حیدر
سال تاریخ آن بنا صادق — گفت نقار خانه حیدر

کپتین پدرو

عیسائی مذهب بود از قوم ارمنی در سنه یکهزار و هشتصد و بیست و دو عیسوی که مطابق سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت هجری بود بسن هشتاد و شش سال فوت کرد تربتش در اکبرآباد اندرون احاطه گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کتوره واقع است امروز موجود است و حالاتش بر تربت او بخط ارمنی و فارسی مرقوم است آنچه که بخط فارسی است این است ❊

تاریخ

۱۸۲۲
ز دنیا رفت چون کپتین پدرو — رئیس نیک نام راهل خوش خو
بسنش هشتاد و شش شهد و ولادت — ز فالش موضعی خلد برین جو [۱۸۲۲]

از پنجاه و پنج سال هند در عمل جات و اردگشته چندی رفیق شمرو صاحب و مدتی ملازم نواب نجف خان مرحوم و قریب هفتده سال کمیدان رجمنت در سرکار مهاراجه عالیجاه مادهو راو و دولت راو سندهیه بهادر بجناب صاحب پیرون صاحب بصوبیگی اجمیر سرفراز مانده و صوبه مذکور سپرد بالارا و انگلیه کرده لعبه دو سال حسب الطلب جنرل جرر ولارد صاحب بهادر بجاگیر موضع ارسینه دستها مباسی شده تا دم اخیر ممتاز مانده تحریر چهارم ماه مارچ بیس مطابق شانزدهم ماه اگست سنه ۱۸۲۲ عیسوی موافق بهادون بدی اماوس سمت ۱۸۷۹ بست و هشتم شهر ذی القعده سنه ۱۲۳۷ هجری

روز جمعه بعالم بقا رحلت نمود ٭

مارکوئیس هستنگس گورنر جنرل

در سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی گورنر جنرل هندوستان گردیده از ولایت بلقب لارد مایرا بهند آمده بعد از ان بخطاب مارکوئیس هستنگس از بادشاه ولایت معزز گردیده و نه سال و سه ماه در هندوستان حکومت نموده چندان اختیار داشت که غازی الدین خان نواب لکهنؤ را بادشاه ساخته و بتاریخ غره جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق هفتم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بود از کلکته بسواری جهاز بولایت کوچ فرموده و خواجه حسین علیخان نبیره خواجه محمدی خان که همشیره زاده نواب جعفر علی خان مرحوم بود دران وقت این ابیات و تاریخ روانگی او نظم فرموده ٭

ابیات

چنیری که بود شرور در مجلس کنکس — از هند گرفت مارکوئس هستنگس
یعنی بر نثار فرق شاه جم جاه — چتری زد تا خلق دارد همراه

تاریخ عیسوی

امد چو بهند لارد هستنگس — گردید و محاق او جهان شد
در غره جنوری بلند ان — کلکته گذشته و ان شد
ان عزم سفر نمبرده از هند — دریا بر کاب وی روان شد
نه سال و سه ماه ماند در هند — زین ملک روانه بعد از ان شد
او شد بجهاز و خلق بگریست — گویم که چه حال آن زمان شد
سال تاریخ رفتن او — زین شعر که گفته ام عیان شد

۱۸۲۳

نواب شمشیر بهادر والی بندیل کهند پسر علی بهادر

علی بهادر پسر بالاجی پیشوا است و چونکه مادرش زنی مسلمان بود پدرش او را مسلمان ساخته ملک بندیل کهند بدو بخشیده اما علی بهادر در پونه فوت کرد و چون پسر کلان او شمشیر بهادر همراه پدر خود در پونه بود پسر دویمی او ذو الفقار علی خان چندی در بندیل کهند بر مسند ریاست نشسته بعد آمدن برادر ملک بدو حواله نمود بعد از ان از سرکار انگریز چهار لکه روپیه سالانه نسلاً بعد نسل برای مصارف او مقرر گردیده بتاریخ سی ام ماه اگست سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق بست و چهارم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بود در باندہ وفات نمود و برادرش ذو الفقار علی خان بر مسند ریاست نشست ٭

شاه عبد العزیز دهلوی

امام المفسرین همام المحدثین معتمد فضلاء جلیله حافظ مولانا شاه عبد العزیز ابن شاه ولی الله در عمر پانزده سالگی در خدمت پدر خود از تحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی و تکمیل کمالات باطنی فارغ گردیده و بعد از وفات والد ماجد در دهلی بر مسند ارشاد نشسته و در سن هشتاد سالگی هفتم شوال سنه یکهزار و دو صد و سی و نه هجری فوت شده این تاریخها در باب رحلت او گفته اند ٭

تاریخ منتخبه

حجت الله ناطق و گویا — شاه عبد العزیز فخر زمن
مهر نصف النهار در عرفان — مثل بدر منیر در همه فن
روز یکشنبه و هفتم شوال — درمیان هشتاد سالگی و لمن
با سر لطف و علم نازش — رضی الله عنه گفت حسن ۱۲۳۹

۱۲۳۹

ایضاً از مولوی شاه رؤف احمد

شاه عبدالعزیز مخبر جهان — عالم علم و آیت قرآن
صبح یکشنبه هفتم شوال — از بدن گشت روح او پران
سنهٔ هجری که جستم از هاتف — گفت ای نکته سنج وقاد جهان
سال فوتش ز سر عدد پیدا — از جهت تا الموت زین عنوان
خواهی از سر عدد که تاریخش — ارّلا چار چند کن پس ازان
یک بیفزا و ضرب کن در ده — پس بکن طرح بست و بست ایجان
در صد و بست و چار باستی را — ضرب فرما تو ای فهیم زمان
پس بنقصان بگیر دو در بادِ — فوت آن مفخر زمین و زمان

جنرل اختر لونی صاحب

یکے از عمده سپه سالاران کمپنی انگریز بود و در شجاعت و همت مشهور در سنه هزار و هشتصد و سه عیسوی دهلی را محاصره نموده شاه عالم بادشاه را که از دست سندهیه و مرهٹه ها عاجز آمده بود رهانیده و از بادشاه دهلی به خطاب نواب نصیر الدوله بهادر ممتاز گردیده وفاتش بتاریخ بست و پنجم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و بست و پنج عیسوی که مطابق بست و هفتم ماه ذی قعده سنه یکهزار و دوصد و چهل هجری بود در بلده میرٹهه واقع شده و در ان شهر مدفون گشته و مؤلف در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نموده ❊

تاریخ عیسوی

جنرل اختر لونی آن سالار افواج و حشم — بست نوزدهم ماه ذوالقعده از پئی بشیر
از طلوع اوج هستی مائل ملک عدم — اختر برج شجاعت ماه افلاک کرم
بر هزار و دو صد افزون بود هجری چهل سال — روز آدینه الطاف پنجم خورد در برج شرم
گشت حیف از گردش گردون نیرنگی [illegible] — بست پنج ماه جولائی و در روز الم
چون قلم از بهر سال عیسوی در فکر شد — از فلک آمد ندای وا دریغا اختر م (۱۸۲۵)

۱۸۲۵

فتح قلعه بهرتهپور از لارڈ کمبرمیر

چون لارڈ کمبرمیر بتاریخ هیجدهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست و شش عیسوی مطابق تاریخ نهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دوصد و چهل و یک هجری نقب زده پارهٔ از قلعه بهرتهپور را بهوا پرانید و راجه درجن سال در قید افتاد منشی نتهے سنگه سررشته دار کچهری نظامت ضلع مراد آباد تاریخها در ان باب گفته ❊

تاریخ عیسوی تعمیه

شد ظفریاب لارڈ کمبرمیر — شهره آتش در همه جهان افتاد
جنوری ماه و هیجدهم تاریخ — کامدران روز این حصار گشاد
شد گرفتار و قید درجن سال — توپخانه آتش داد خانمان بر باد
چون پی سال عیسوی در فکر — شد نتهی سنگه در مراد آباد
سر دشمن شکسته هاتف گفت — نصرت بهرتهپور مبارک باد (۱۸۲۶)

۱۸۲۶

ایضاً

حصن گران بدرجن سال — بود لاحق غرور فتح شده
سر دشمن کشیده گفت سروش — قلعهٔ بهرتهپور فتح شده (۱۸۲۶)

۱۸۲۶

ایضاً

بهرتهپور فتح کرد جنرل لارڈ — شد بدرجن نصیب بربادی
ملهم غیب بهر تاریخش — گفت فتح عظیم با شادی (۱۸۲۶)

ایضاً

بهرتهپور فتح شد از لارڈ معلی القاب — قلعه مسمار و عدو خوار و مقید گردید
شاد از عرش برین داد و بشارت هاتف — ظفر و فتح نمایان شده تاریخ سعید (۱۸۲۶)

۱۸۲۶

مورخ در تاریخ جلوس او گفته ✤

تاریخ جلوس

١٢٤٣ — بر تخت چو پادشاه غازی بنشست ‖ صد شکر خدا داد زبان مردم
تاریخ جلوس او مبارک باشد[١٢٤٣] ‖ ماه ذی الحجه شنبه با سیزدهم[١٢٣٤]

در سکه که بنام او مضروب شد یک طرف این بیت نوشت

سکه

سکه زد بر سیم و زر از فضل رب ذو المنن ‖ غازی دین حیدر والا نسب شاه زمن

و طرف دیگر شبیه دو ماهی و دو شیر بمقابله یکدیگر بود و ماهی نشان ماهی مراتب است که بزرگان او از پادشاه هندوستان یافته بودند و شیر که نشان پادشاه انگلستان است بران افزودند که در عهد سلطنت انگریز باین پایه بلند صعود نموده وفاتش بتاریخ بیست و هفتم ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و چهل و سه هجری که مطابق نوزدهم ماه اکتوبر سنه هزار و هشتصد و بست و هفت عیسوی بود بوقوع پیوسته و سلیمان جاه نصیر الدین حیدر پسر بزرگ او بجای او بر تخت شاهی در لکهنو نشسته عزیزی در تاریخ وفات او این رباعی گفته بطور تعمیه ✤

تاریخ تعمیه

١٢٤٣ — جانت بود گرچه رونما شد زمین ‖ نوشیروان بهر و بنکی چو نام یافت
تاریخ انتقال شد از پایه نیاز ‖ رضوان بگفت جنت علیا مقام یافت[١٢٣٦]

و شیخ امام بخش ناسخ تخلص این قطعه در تاریخ وفاتش در سلک نظم آورده ✤

تاریخ

از وفات جناب شاه زمن ‖ گوئیا عالمی هلاک شده
دیده ها شد بماتمش نمناک ‖ سینه ها آه دردناک شده
دهر گردید بهر ما دوزخ ‖ به بهشت آن جناب پاک شده
رفت دامان صبر از دستم ‖ جیب صبر و شکیب چاک شده
گشت تاریخ مصرعه استاد ‖ ای بسا آرزو که خاک شده[١٢٤٣] — ١٢٤٣

و شخصی بزبان اردو این تاریخ گفته ✤

تاریخ

١٢٤٣ — گیا شیر غازی جو اس دہر سے ‖ گیا باغ جنت کو سارا ہرا
جو تاریخ مرنے کی پوچھے کوئی ‖ تو کہہ دنیا اوس سے کہ آغا مرا[١٢٤٣]

و این رباعی از مؤلف است ✤

تاریخ

١٢٤٣ — از وفات غازی الدین حیدر شاه زمن ‖ با غم سر دل کم میدار ندنا پدید ظلم
چون سخن جان را بر سر بار غم هاتف بگفت ‖ گفت سال رحلت شاه زمن شد بار غم[١٢٤٣]

مولانا غلام علی

از سادات علوی است و از مریدان مرزا جان جانان مظهر ولادت او در یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری بوقوع آمده و شاعری تاریخ آن بنظم آورده ✤

تاریخ

١٢٥٦ — چو بجم چرخ هدی حضرت غلام علی ‖ شده بنور فگن در جهان جهان بشگفت
سروج لاو شرف لعل چو جست تاریخ ‖ مه سپهر هدایت شده طلوع بگفت[١١٥٦]

در سنہ یکہزار و دو صد و چہل ہجری بتاریخ بست و دوم صفر ازین جہان فانی رحلت نمودہ و در پہلوے مرشد خود مدفون گردیدہ و عبارت نور اللہ مضجعہ تاریخ وفات اوست

۱۲۴۰

نواب معتمد الدولہ ملقب بضیغم جنگ مشہور بہ آغا میر

نائب غازی الدین حیدر سلطان اودہ بودہ و خانہ ہزاران کسان خراب ساختہ چون عالمی از جور و لعدے او بجان آمدہ بودند سلطان بخاطر داشت رعایا ارا در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و دو ہجرے معزول ساختہ محبوس نمود صاحب راسے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفتہ ع آج اس گہر کا ستیجرا و جہان اُٹھا بعد محبوسے چند ماہ از قید رہائی یافتہ بکانپور رفت میر فرو در انجا این تاریخ گفت

تاریخ بزبان اردو

جناب معتمد الدولہ یعنی ضیغم جنگ + حشم میں کسی کی تھی ہند و اج حشمت میسر + حسد سے چرخ کے جفا جو نے مثل یوسف دہ + فریب و مکر زمانہ میں پڑ گیا بالکہ ولی نعمت فضل الٰہی جو اوسکی شامل حال + چلی نہ تقدیر کی آگی خدیعت رو بہ + چہوٹا جو قید سے وہ عزیز مصر اول + کی ولیکن سرور کی تاریخ تخلصے ہی جگہ سروش غیب سے آئی ندا کہ سال خلاص + حلق قید سے نکلا وہ یوسف کنعان کہہ

۱۲۴۲

تاریخ نائب شدن فضل علی خان

گویند کہ فضل علی خان پیش از ین نیز عہدہ نیابت در سلسلہ فیلبانان سلطان اودہ منسلک بود بعد وفات غازی الدین حیدر و عزلت نواب معتمد الدولہ در سنہ ہزار و دو صد و چہل و سہ ہجری از سفارش عمہ خود کہ فخر النسا نام داشت بعہدہ بلند نیابت امتیاز یافت شخصے تاریخ این معاملہ باین نوع گفتہ

تاریخ

باوج مسند عزت نشست چون نائب + ز فیض حجلہ نشینان بروج عصمت + سوخت لیسر فیل فکر رفت رکفیت + گرفتہ از سر آنکس بہ بہی دولت آیت

۱۲۴۳

سلیمان جاہ نصیر الدین حیدر بادشاہ

پسر غازی الدین حیدر است بعد وفات پدر بتاریخ بست و ہشتم ربیع الاول سنہ یکہزار و دو صد و چہل و سہ ہجرے کہ مطابق بستم ماہ اکتوبر سنہ یکہزار و ہشتصد و بست و ہفت عیسوی بود در دار السلطنت لکہنؤ جلوس نمود و حکیم مہدی علی خان کہ نائب او گردید و این بیت برائے سکہ او گفتہ

سکہ

سکہ زد بر سیم و زر از فضل حق ظل اللہ نائب مہدی نصیر الدین حیدر بادشاہ

و بعد از ین شخصے دیگر این بیت برائے سکہ او بہ نظم آوردہ مگر مضروب نگردیدہ

دیگر

سکہ زد بر سیم و زر تابندہ چون مثل مہر و ماہ + ظل سبحانی نصیر الدین حیدر بادشاہ

بیت سکہ

بچرخ سکہ شاہی زدہ ز لطف اللہ + سپہر مرتبہ تا عثمان سلیمان جاہ

و تاریخ جلوس او قاضی محمد سعید الدین خان متوطن قصبہ کاکوری ستمیہ گفتہ و تاریخ عیسوی برآوردہ

گر مخفی شد نقاب در زمین
شیخ این ماجرا عبد الکریم
شده گلگشت ساز باغ نعیم
چون الله دست سرشت محمد الله

ساخت پنهان چشم ظاهر بین
چهره از آب دیده می شویم
گشت واصل بذات ملک قدیم
از افوض گرفت تا الله
گوهر مغفرت نثار مش باد +

شده پوشیده صورت تجرید
شد بملک ابیت عرفان
بادم والیسین خفی و جلی
بکرامات شیخ دین پرور
شاهد قرب همکنارش باد

رفت از دهر منبع توحید
عبد رحمان صاحب القرآن
بود روشن افوض آمری
یافت از سال ارتحال خبر

افوض امری الی الله ۱۲۶۵

جان ولیم بیل

خلف الصدق مؤلف این اوراق ست ولادت او بتاریخ چهار دهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دوصد و چهل و هفت هجری که مطابق شانزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و سی و دو عیسوی بود بوقوع آمده اگرچه مؤلف را در گفتن شعر و سخن دستگاهی نیست اما از آنجا که بعضی اوقات جهت طبع آزمائی تاریخی چند نوک ریز قلم این هیچمدان گردیده آن همه را در مقام خودش در ضمن این اوراق ثبت نموده و تاریخ هائی که در ولادت پسر خود از طبع ناقص سر زده این است

تاریخ

گل شگفت بباغ مراد در حسرت
دو هفته رفته ز ذی القعده و مه اپریل
چو بهر سال تولد بباغ فکر شدم
پی سال میلاد در باغ فکر

۱۸۳۲ / ۱۲۴۷

که شد عطر از نو هم باغ جان و روان
گذشته شانزده نگاه آمد بجهان
به بست دسته گل باغبان دانش
دگر بنفشه و گل نسترن بجستم و داد
چو در فتم شنیدم من از باغبان
چو خواهی که دانی سن عیسوی

گلی چه گفتم بنی خجسته فرزندی
نهادمش بلقب نام جان ولیم بیل
ز نرگس و گل نسترن بجای گل سوری
بگفت سال عرب زین بهار مسیح نژاد
ایضاً گل سوری و یاسمن نسترن
بیفزای صد برگ ریحان بر آن

که ساخت خانه دل را چو شمع نورافشان
از آنکه به نزول نجابت آورد خوش زبان
ز سنبل و گل لاله و سوسن و ریحان
بگیر و بدان سال هجری از آن

۱۲۴۷

ایضاً

بجو سال میلاد خوش خصال + ز فرخنده فال بدیع الجمال

ایضاً

سال میلاد جان ولیم بیل + نونهال ریاض جان و دل است ۱۲۴۷

ایضاً

ملهم غیبی بگفتا فهم کن + سال میلادش نسیم خوردار دل
۱۲۴۷

در وفات نواب معتمد الدوله مشهور به آغا میر

وزارت بعهد نیابت شاه اوده یعنی غازی الدین حیدر سرفرازی داشت بعد از آن معزول شده در کانپور اقامت اختیار نمود و در آنجا بروز دوشنبه پنجم ماه ذی الحجه سنه هزار و دوصد و چهل و هفت هجری

مطابق ہفتم ماہ مئی سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و دو عیسوی فوت شد و دران بلدہ مدفون است تاریخ وفاتش از شیخ امام بخش ناسخ تخلص ✤

تاریخ

۱۲۴۷ — ولا نواب ضیغم جنگ امروز | گذشت از دار فانی ناگہانی | نوشتم سال تاریخ وفاتش | دو شنبہ پنجم ذی الحجہ بود (۱۲۴۷)

ایضاً از میر [illegible] بزبان اردو

۱۲۴۷ — جب معتمد الدولہ پناہ عالم | دنیا سے گذر گیا وہ رشک حاتم | تاریخ کی فکر میں ارم کی در پر | رضوان نے کہا بیاؤ وزیر اعظم (۱۲۴۷)

شاہ پیر کریم عطا

پیرزادہ حضرت سلون است و پسر شاہ پیر محمد پناہ ساوے در سنہ ہزار و دو صد چہل و ہشت ہجری فوت شدہ تاریخ وفات او ازین قطعہ دریافت گردد ✤

تاریخ

۱۲۴۸ — چون خور چرخ جنت برج [illegible] | غروب ملک بقا [illegible] | گفت پیر فلک بلرزہ تمام | قطب العالم زجا جنبیدہ (۱۲۴۸)

ایضاً بتعمیہ بزبان اردو

۱۲۴۸ — ڈوبا جو وہ نیر درخشان کریم | تاریک ہوا جہان بچشم احباب | چلائی نکال کے یہ اہل افلاک | جنبیدہ زجا ہے قطب الاقطاب (۱۲۶۱)

حکیم مہدی علی خان

نائب سلطان اودہ بود چون در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و ہشت ہجری از عہدہ نیابت معزول گردید تاریخ یافتند

تاریخ

۱۲۴۸ — افتاد حکیم از مراتب | تاریخ بطرز نو رقم کن | از جاہ حکیم ہشت برگیر | سہ مرتبہ نصف نصف کم کن

سید ناصر علی سحر تخلص

در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و نہ ہجری غرہ ماہ ذی القعدہ رحلت نمودہ شیخ امام بخش ناسخ تخلص این تاریخ در باب وفات او گفتہ ✤

تاریخ

۱۲۴۹ — سید عالی نسب ناصر علی | عزم سیر گلشن جنت نمود | گفت ہاتف سال تاریخ وفات | حیف روز اول ذیقعدہ بود

مرزا کاظم علی خان

در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و نہ ہجری ازین جہان فانی بملک جاودانی سفر فرمودہ و مولوی شیخ امام بخش متخلص بناسخ در تاریخ وفات او نوشتہ ✤

تاریخ

آہ کہ گل حقیقت
در ماتم آن گل سحر خیز

فرمود ازین جہان [illegible]
گوید ہر بلبل [illegible]
تاریخ وفات گفت ناسخ

از داغ [illegible] بود
مرزا کاظم علی محقق
بود آہ ابوذر دگر حیف

بشناس [illegible]
دو کرد [illegible] دگر حیف

۱۲۴۹

ایضاً

خضر راه یقین و هادی دین	پیرو شرع و عالم و عامل	گرد سوی رفیق اعلی عزم	بست بر ناقه اجل محمل
غرق بحر وسوسه اصل رجوع	قطره در بحر رفت از ساحل	هست سال وفات آن سرور	لوح محفوظ بود سینهٔ دل ۱۲۴۹

۱۲۴۹ واین تاریخ بر روضه اش منقوش ساخته اند

روضهٔ عالیه میرزا کاظم علیست	آدمی صیت کیشان که بود شیخ انام	بر بنا چو او در نقاوت سلمان	همچو رستم شجاعت سجادت اتم
خود فرقان بسر و درع احادیث ببر	زانکه او داد و با تعلیم شریعت عالم	بود در صنعت موجود وجود صانع	تنفر شد بر تما مل دائم
سرور حکما بود حکیم حاذق	علم او بود ز مقام صحیح و سالم	خشک نان پارهٔ شاهنشه والا بکرد	همچو ماه رمضان بود همیشه صایم
نصرت از جمله لذات جهان فرمود	انچه لازم شود خود بگرفته لازم	گفت روح القدس فکر نشین فوق عرش	یا الٰهی بجنان باد بموسی کاظم

مولانا شاه ابوسعید

۱۲۴۹

نسبتش بشیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی میرسد باین طور شاه ابوسعید پسر صفی الله ابن عزیز القدر ابن محمد عیسی ابن سیف الدین ابن خواجه محمد معصوم ابن شیخ احمد سرهندی و مولانا ابوسعید از خلفای اعظم مولانا شاه غلام علی بود بعد وفات مرشد بجای او بر مسند ارشاد نشسته و بعد ازان بزیارت حرمین رفته و هنگام مراجعت بمقام ٹونک وفات یافت لاش او را بدهلی آورده در پهلوی مرشد او دفن نمودند سال ولادت او یکهزار و یکصد و نود و شش هجری ست و سنه وفات یکهزار دوصد و پنجاه هجری ست بروز عید و عبارت ٭ بنور الله مضجعه ٭ تاریخ رحلت است و این قطعه نیز از تاریخ انتقال او خبر میدهد ٭

تاریخ

۱۲۵۰

امام و مرشد ما شاه بوسعید سعید	بعید فطر عروس شد بوصل خدا	دل شکسته و مغموم گفت تاریخش	ستون محکم دین نبی فتاده ز پا ۱۲ ۵۰

از حلق آویخته شدن نواب شمس الدین

نواب مذکور پسر نواب احمد بخش خان جاگیردار پرگنه فیروزپور و لوهارو است بود از مکر و ترغیب او کریم خان که یکی از رفقای نواب مذکور بود شبی از شبها سر راه مستر ولیم فریزر صاحب کمشنر دهلی را گرفته او را بزخم گولهٔ طمانچه هلاک ساخت این واقعه بتاریخ بست و دوم ماه مارچ سنه یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق بست و یکم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دوصد و پنجاه هجری بوقوع آمده بنابران بحکم انگریزی اول کریم خان را ازین جهت گرفته بدار الفنا فرستادند بعد ازان بتاریخ هشتم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق چهاردهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و یک هجری بعد تحقیقات جرم نواب مذکور را نیز بیرون شهر دهلی بر دار کشیدند پوشیده مباد که هرگاه در یکهزار و هشتصد و سه عیسوی بمقام لسواری از کمپنی پیرون صاحب ملازم مهاراجه دولت راو سندهیه و افواج سرکار دولتمدار کمپنی انگریز بهادر جنگ واقع شد در انجنگ راجه بختاور سنگه و وکیلش احمد بخش برفاقت سرکار دولتمدار نموده مورد تحسین و آفرین گردید و جنرل لیک صاحب افسر فوج سرکار چٹھی نیکنامی و رضامندی

خود نوشته بایشان داده بود ازان سبب تنزل عزت و توقیر بختاور سنگه در سرکار گردید و چهار محال از سرکار بطور جاگیر بنام بختاور سنگه و چند محال فیروزپور وغیره بنام احمد بخش خان علیحده مرحمت شدند و پرگنه لوهارو به راجه بختاور سنگه از طرف خود برد و عنایت نمود منجمله پرگنه جاگیر نواب احمد بخش خان فیروزپور وغیره محال که بعد وفات نواب احمد خان بجاگیر شمس الدین پسر کلانش مقرر شده بود بقصور خون مسٹر فریزر صاحب در سرکار ضبط شد و پرگنه لوهارو که عنایت کرده راجه بختاور سنگه بود در قبضه امین الدین خان و ضیاء الدین خان برادران نواب شمس الدین خان ماند تاریخ وفاتش ازین عبارت بر می آید * حیف ز شمس الدین خان * ۱۲۵۱

۱۲۵۱

شاه محمد آفاق

از اولاد شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی است و از خلفای شیخ ضیاء الدین تا تاریخ هفتم محرم سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری انتقال نموده و در موضع مغل پوره مضافات شاهجهان آباد مدفون گردیده و خواجه بهاء الدین احمد ابن خواجه علاء الدین احمد این بیت در تاریخ وفات او بطور تعمیه نظم فرموده *

تاریخ

از سر یاس گفت اهل جهان | شاه آفاق رفت از دنیا ۱۲۴۱

۱۲۵۱

بیگم سمرو

زوجه سمرو صاحب بود که ذکرش پیش ازین مرقوم شده و بیگم در اوائل مسلمان بود اما بعد ازان که نزد سمرو صاحب آمد مذهب عیسائی اختیار نمود و بعد از وفات سمرو صاحب که قبرش در اگره تا امروز موجود است مدتی زنده بود و ملک سردهانه در جاگیر خود داشت بعمر هشتاد و هشت ساله بتاریخ بست و هفتم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و سی و شش عیسوی که مطابق هشتم ماه شوال سال یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری بود فوت کرد و در کلیسایی که خود در حین حیات در سردهانه تعمیر نموده بود مدفون گردید ملک جاگیرش بضبط کمپنی انگریز آمد و متروکه و دیگر اثاث البیت وغیره که قریب پنجاه لکهه روپیه قیمت آن بوده باشد بموجب وصیت او حواله داماد که یکی از دختر خوانده های بیگم را بعقد نکاح خود آورده بود کرده شد و تاریخ وفات سمرو بیگم مسود این اوراق چنین یافته *

۱۲۵۱

تاریخ

سمرو بیگم عفیفه نیک سرشت | جنت بگزید و کرد آنجا منزل | آمد ز سما ندا بگوشم ناگاه | تاریخ وفات اوست داخل منزل ۱۲۵۱

ذکر جلوس کوین وکٹوریه ملکه انگلستان

پوشیده مباد که در ولایت انگلستان رسمی است قایم که هرگاه بادشاه آنجا بلاوارث فوت کند عنان مملکت شخصی را از اقربا که قرابت قریبه و سلسله نزدیکی با بادشاه مرحوم داشته باشد بر خود بادشاه سازند اگر بادشاه دختری گذاشته باشد آن دختر را بر تخت می نشانند و مطیع فرمان او می شوند چنانچه پیش ازین در عرصه سه صد سال اخرین چهار ملکه ها بدولت بادشاهی رسیده اند و ملکه وکٹوریه پنجم است و قصه او چنان است که چون ملکه چهارم کوین ان دختر جیمس ثانی لاولد بود بحکومت دوازده سال

پنج ماه در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی فوت کرد و وارثی دیگر نماند اعیان مملکت یکی از امیرزاده‌های
ملک جرمنی را که جارج نام و داشت نسبتش بسوم درجه از طرف مادر بپادشاه مرحوم میرسید طلبیدند و او را بر خود
پادشاه ساختند از دودمان او چهار پادشاهان بنام جارج یکی بعد دیگری بفرمانروائی ولایت مذکور رسیدند
نخستین جارج اول در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی بپادشاهی رسیده قریب سیزده سال فرمانروائی
نمود و در سنه یکهزار و هفتصد و بیست و هفت عیسوی فوت کرد بعد از و پسرش جارج دوم پادشاه شد و مدت
سی و سه سال و چهار ماه سلطنت نموده بتاریخ بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی جهان فانی
را پدرود نمود بعد از و پسرزاده اش جارج ثالث یعنی جارج سوم بر تخت سلطنت نشست در ایام حکومت او
کمپنی انگریز اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف آورد و پنجاه و نه سال شمسی و سه ماه و چهار روز
سلطنت نموده بعمر هشتاد و یک سال و هفت ماه فوت کرد پسر مهین او جارج چهارم بتاریخ بست و نهم ماه جنوری
سنه یکهزار و هشتصد و بیست عیسوی بر تخت نشست و ده سال و قریب پنج ماه پادشاهی کرده بعمر شصت
و هشت ساله بتاریخ بست و ششم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی عیسوی وفات یافت بعد از و برادر
دومی اش ولیم دی فورث یعنی ولیم چهارم بر تخت سلطنت جلوس فرمود مدت ایالت او هفت سال
بود و عمرش هنگام وفات هفتاد و یک سال و ده ماه از پادشاهان انگلستان اول اوست که در هند سکه
چهره شاهی بنام او مسکوک گردیده بعد وفات او اگرچه برادر چهارمی او زنده بود اما چون برادر سومی
او دختری بنام وکتوریه هیجده ساله قابل سلطنت گذاشته بود اعیان مملکت بر رسم قدیم آن ولایت کار فرموده
او را بتاریخ بستم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی مطابق شانزدهم ربیع الاول سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و سه هجری بسلطنت برداشتند مولف این اوراق در باب جلوس او تاریخی چند به نظم
آورده یکی از آن است که از ماده تاریخ سال هجری استخراج می یابد و اگر بتعمیه آتش بگیرند یعنی عدد لفظ تفقد را
نیز گیرند سال عیسوی بر آید ✤ ✤ ✤

تاریخ

ملکه بلقیس ثانی تاریخ خورشید ماه چونکه ممتاز است بهر نام او وکتوریا سال تاریخ جلوسش تفقد جستند دل	شد چو بر اورنگ شاهی با فر و جاه تخت و دولت هم کلاه شاه و انجم سپاه ۶۳ ۱۲۵ عقل گفتا باد زیر سایهٔ فضل اله	هند و سند آمد و انگلستان زیر حکم او ملک مغرب تا بمشرق باشدش فرمان پذیر ماده تاریخ را گیری اگر با تعمیه	شهر لندن گشت دار الملک آن گیتی پناه بحر و بر شد زیر فرمانش کلاه تاج و تخت مهر و ماه سال عیسی نه هجری گر دو دان بی اشتباه	۱۲۵۲

ایضاً بتعمیه که از آن سال عیسوی بر آید

چون نشست بر سریر شهی ملکهٔ جهان	سر بر گشت خلق و امیر و گدا و زیر	تاج شهی چو بر سر خود کرد آن زمان	۹۳ تاریخ آشکاره شد از زینت سریر	۱۸۳۷

ایضاً بتعمیه

ملکه وکتوریا بسخت جوان چون ز پیر خرد و بر سیدم	گشت رونق فزای مسند هست سال جلوس او چه قدر	باد گلزار هند و انگلستان با سر و قد گفت سال مسیح	زیب حکمش همیشه تازه و تر ۱۲۵۳ تاج شاهی نهاد ملکه بسر	۱۸۳۷

ایضاً بتعمیه

باسر و پای عقیدت گفت تاریخ جلوس ـ ملکہ بلقیس ثانی مالک بر و بحر

ایضاً تعمیہ

آن ملکہ کہ نام نامے اوست ـ شاہان جہان زہند تا روم
زاسیب سپہر باد محفوظ ـ وکٹوریہ اگلمند رینہ
پیشش ہمہ خادم کمینہ ـ معمور ز دولتش خزینہ
تاریخ بگو زشوکت دل ـ برتخت نشست زانکہ او بود
گرد دیہ عجب مطیع حکمش ـ مردود ز خلق باد آنانکہ
وکٹوریہ اگلمند رینہ ـ شہزادہ را دختر دہینہ
استنبول و مکہ و مدینہ ـ وارندار زعنا و وکینہ

ایضاً

چو ملکہ انگلستان بتخت و تاج رسید ـ برآمد از پی تاریخ این سہ نغمہ صحیح
ہزار و دو صد و پنجاہ و سہ سنہ ہجری ۱۲۵۳ ـ ہزار و ہشتصد و سی و ہفت سال مسیح ۱۸۳۷

ذکر در وفات سلیمان جاہ نصیر الدین حیدر شاہ اودہ

پسر شاہ غازی الدین حیدر است و تاریخ جلوس او پیش ازین ترقیم یافتہ بتاریخ سوم ماہ ربیع الثانی سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و سہ ہجری موافق ہفتم ماہ جولائی سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و ہفت عیسوی بعد حکومت دہ سال در دار السلطنت لکہنؤ فوت کرد و نواب نصیر الدولہ کہ عموی ایشان بود ملقب بمعین الدین محمد علی شاہ گشتہ برتخت نشست ❊

ابو المظفر معین الدین محمد علی شاہ

ابن نواب سعادت علیخان است و برادر غازی الدین حیدر پیش از جلوس بنواب نصیر الدولہ ملقب بود چون برادر زادہ او سلیمان جاہ نصیر الدین حیدر شاہ اودہ فوت کرد پسرش مناجان بے استرضای صاحبان انگریز بسعی مادر خود رفتہ برتخت نشست اما بعد از ساعتے چند و ہلاکت چندکسان مقید گشتہ بقلعہ چنڈار گڈہ فرستادہ شد و محمد علی شاہ باستمداد افواج انگریزی بتاریخ چہارم ماہ ربیع الثانی سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و سہ ہجری موافق ہشتم ماہ جولائی سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و ہفت عیسوی در لکہنؤ برتخت نشست این بیت بر سکہ او مضروب شدہ کہ ازان تاریخ جلوس نیز برمی آید

سکہ

بجود و کرم سکہ زد در جہان ـ محمد علی بادشاہ زمان

ستاریخ ہا کہ مؤلف این اوراق درباب جلوس او گفتہ بحضورش فرستادہ بود این است ❊

تاریخ جلوس از مؤلف تعمیہ

بادشاہ زمان معین الدین ـ غازی دین نصیر دولت و ملک
چون بمنصور و سعادت و فتح ـ ان محمد علی شہ اعظم
معدل عدل و داد و بحر کرم ـ بر سریر اودہ نشست چو جم
سال اجلاس با حروف صحیح ـ شرف خاندان برہانے
آنکہ در فضل آصف ثانی ا ـ ہاتفی ناگہان زدلیم سبل
خلد اللہ ملکہ گفتہ ۱۲۵۳ ـ مالک تخت و تاج و جاہ و حشم
در شجاعت فزون تر از رستم ـ جست تاریخ این و صم خرم

ایضاً

۱۲۵۲

شاہی کہ ہست شاہ محمد علیش نام
گفتم حروف سال بکی رحمت خدا ست

منقاد حکم او شدہ شاہان روم و شام
خواہی چو دو دعا طلب از بخشش دوام

چون در او دہ نشست بتخت شہنشہی
شاہا دعا کہ خیر و سنہ عیسوی شنو

جستند سال ہجرت میمون خاص و عام
باد آسر پر و تاج مبارک ترا مدام ۱۲۵۲

ایضاً بتعمیہ

۱۲۵۳

شاہی کہ رتبہ اش ز سلیمان فزون تر است
بر تخت سلطنت چو نشست آن شہ زمان

نامش محمد علی ابو المظفر است
از چرخ چیر او شدہ چو تاج الوزرا ست

فیاض و عادل است و شجاع و سخا کرم
پرسد اگر کسے ز تو تاریخ این جلوس

در زیر حکم اوست جمشید و قیصر است
بانی عمدہ گستہ بگو بو المظفر است ۱۲۵۳

در وفات محمد اکبر شاہ ثانی ابن شاہ عالم بادشاہ غازی

بعد نشستن قریب سی و دو سال قمری بر تخت دہلی بروز جمعہ بست ہشتم جمادی الثانی سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و سہ ہجری کہ مطابق بست و ہشتم ماہ ستمبر سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و ہفت عیسوی بود بعد نماز مغرب بعمر ہشتاد سالہ بمرض استسقا در گذشت این تاریخ سید احمد خان منصف شاہجہان آباد در وفات او بتعمیہ گفتہ ٭

تاریخ

۱۲۵۳

چون برفت از جہان شہ اکبر
شد سیہ آسمان ز دود جگر
پای شادی شکستہ احمد گفت
سال تاریخ او غم اکبر ۱۲۵۳

نعشش بعد وفات عرش آرامگاہ مقرر شد و پسرش محمد بہادر شاہ بجاے او بر تخت نشست قبرش و تربت پدرش نیز متصل محمد شاہ عالم بہادر شاہ در دہلی واقع است ٭

ابو المظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ بادشاہ غازی ابن محمد اکبر ثانی بادشاہ غازی

ولادت بہادر شاہ بتاریخ بست و ہشتم شعبان سال یکہزار و یک صد و ہشتاد و نہ ہجری روز سہ شنبہ از بطن لال بائی بوقوع آمدہ و عبارت ابو المظفر تاریخ میلاد اوست بعد وفات پدر بتاریخ بست و ہشتم جمادی الثانی سال یکہزار و دو صد و پنجاہ و سہ ہجری مطابق بست ہشتم ستمبر سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و ہفت عیسوی در دہلی بر تخت نشست یک لکھ روپیہ ماہوار براے مصارف او از سرکار کمپنی مقرر است بیت سکہ اش این است ٭

سکہ

بسیم و زر زدہ شد سکہ بفضل الہ
سراج دین ابو ظفر شہ بہادر شاہ

و مولوی شیخ امام بخش صہبائی در تاریخ جلوس او این قطعہ نظم فرمودہ ٭

تاریخ جلوس

۱۲۵۳

از نشۂ دولت بہادر شاہا
شد پر ز مئی طرب ایاغ دہلی
تاریخ جلوس آن شہ والاقدر
بنشست بتخت دولت افروز ۱۲۵۳
آمد بلب خرد چراغ دہلی
سر سبزی نغز و واز و باغ دہلی

و بادشاہ یازدہ پسران دارند یکے مرزا دارا بخت دومے مرزا شاہرخ کہ از کنیۃ النساء بیگم بنت مرزا سلیمان شکوہ تولد شدہ اند سومے مرزا فتح الملک مشہور بمرزا غلام فخر الدین چہارمے مرزا عبد اللہ پنجم مرزا سعود و مرزا فرخندہ شاہ و مرزا قویاش و مرزا بختاور شاہ و مرزا ابو النصر مشہور بمرزا بلاقی و مرزا محمد و مرزا خضر سلطان ٭

شاہزادہ مرزا سلیمان شکوہ

پسر شاہ عالم بادشاہ و برادر محمد اکبر ثانی است بتاریخ بست و نہم ماہ ذی القعدہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و سہ ہجری کہ مطابق بست چہارم ماہ فروری سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و ہشت عیسوی بود در بلدہ اکبرآباد وفات یافتہ و در روضہ جلال الدین محمد اکبر شاہ بادشاہ کہ در سکندرہ واقع است مدفون گشتہ تربت او از سنگ مرمر است و این چند کلمہ و تاریخ بران مرقوم است +

اللہ محمد و علی فاطمہ حسن و حسین

چو زین سود رحلت سلیمان شکوہ	ز دار فنا سوی ملک بقا دران دم ز ہاتف ندا این رسید	بسال دو صد الف و پنجاہ و سہ ۱۲۵۳ بگو کرد بر شاہ رحمت خدا	بذی قعدہ بست و نہم زین سرا

۱۲۵۳

لوح منورہ مرشدزادہ مرزا سلیمان شکوہ بہادر ابن محمد شاہ عالم بادشاہ غازی + + + + + + +

ذکر نانک شاہ مقتدای سکہان و وفات راجہ رنجیت سنگہ والی پنجاب

پوشیدہ مباد کہ سکہ بمعنی مرید است و چون کہ فرقہ سکہان مرید نانک شاہ ہستند چنانچہ ایشان را سکہ میگویند صاحب سیر المتاخرین می نویسد کہ پدر نانک نقالی بود از قوم کہتری ولیاقتی خداداد داشت و سید حسن نامی درویشی صاحب حال و مقال بر نانک مذکور نظر توجہ داشتہ ہمت بر تربیت او میگماشت بفیض صحبت درویش فی الجملہ شعور و دانش بہم رسانیدہ بر حقائق و معارف کہ کتب فقرای اسلام و صوفیہ بآن مشحون است اطلاعی حاصل نمود و از تعصب کیش آبای خود درگذشتہ مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابی کہ داشت در بحور اشعار ہندی موزون می نمود اشعار و کلمات او فراہم آمدہ صورت کتابی گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاد و این اعتبار و کثرت اتباع در عہد بابر بادشاہ او را میسر آمد و الی الآن درمیان پیروان او آن کتاب عزت و شہرت داشتہ مشہور و معروف است و بخواندن آن اشتغال داشتہ احترام بسیار برای آن کتاب میکنند و کلامش چون ناقد صحیح دارد خالی از کیفیتی و مناسبتی نیست بیشتر اوضاع فقرای او مشابہ اوضاع فقرای مسلمانان ہند بود و الحال ہم فقرایش بہمین صورت اند و اکثر جاہا بلکہ ہمہ شہرہا و دیہات تکیہا کہ باصطلاح آنہا سنگت گویند دارند و در آن سنگتہا یکی سرگروہ و دیگر مریدانش می باشند و اولاد نانک منحصر بدو پسر بود یکی سری چند نام دوم لکہمی چند دنیا اندوخت و بسیر و شکار بسر برد و اولادش ہم الی الآن کذلک و صاحبزادگی در خاندان آنہاست و سری چند صورت درویشی اختیار کرد زن و فرزند نداشت اما بجای پدر ہم ننشست و سجادہ نشینی نکرد فقرای نانک شاہی کہ در لباس و اوضاع مشابہت تمام بفقرای مسلمین ہند دارند اخلاف و پیروان اویند یکی از خدمہ نانک شاہ کہ انگد نام داشت سجادہ نشین نانک گشتہ بجای او نشست و سیزدہ سال سجادہ نشینی نمود چون پسر نداشت امر داس مرید خود را سجادہ نشین خود نمود او بست و دو سال بجای پیر خود نشستہ قالب عنصری را پدرود نمود و با وجود اولاد او ہم رام داس نام داماد خود را بجای خود نشاند او ہفت سال زندگی کرد بعد او گرو ارجن پسرش سجادہ نشین

پدر گشت و بعد بست و پنج سال از و بهادر گذشت بعد او گرد هر گوبند پسرش سی و هشت سال سجاده‌نشینی
نمود بعد او گرد هر رای نبیرهٔ هر گوبند که پدرش حضور پدر خود مرده بود بجای جد خود نشست و هفده
سال رهنمائی اتباع خود نمود بعد او گرد هر کشن پسرش در عمر سه سالی بر وسادهٔ پدر نشست و سه سال زندگی
کرد بعد او تیغ بهادر پسر خورد گرد هر گوبند بجای او نشست و گرد رام را که برادر هر کشن بود همواره از دعاوی
او میکوشید و تیغ بهادر یازده سال سجاده‌نشینی نموده در قید امرای عالمگیر او فتاد و در سنه هزار
و هشتاد و یک هجری مطابق ۱۶۷۵ء عالمگیری حسب الحکم بادشاه کشته شد و او سجاده‌نشین هشتم
نانک بود و پیروان بسیار بهم رسانیده صاحب اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او میگردیدند و معاصر
او حافظ آدم نام فقیری از فرقه مریدان شیخ احمد سرهندی جماعهٔ کثیر بمریدی و پیروی خود بهم رسانیده
هر دو کس شیوه اخذ و جر بجبر و تعدی اختیار نموده در ملک پنجاب میگردیدند تیغ بهادر از هندوان و
حافظ آدم از مسلمانان زرها میگرفتند وقائع نگاران بادشاهی بعالمگیر برنگاشتند که دو فقیر
یکی هندو و یکی مسلمان این شیوه را برگزیده اند و چه عجب که اگر اقتدار ایشان بیفزاید خروج هم نمایند
عالمگیر بعد استماع این خبر بحاکم لاهور نوشت که هر دو را گرفته حافظ آدم را از ممالک محروسه بدر کرده در
مواطن افاغنه آن طرف اتک و پشاور سر دهند و نگذارند که باز این طرف عود تواند نمود و تیغ بهادر
را گرفته مقید و محبوس دارند چنانچه حسب الحکم بعمل آوردند و بعد چند روز حکم دیگر درباره تیغ بهادر رسید
که او را کشته و جسدش را چند حصه نموده اطراف شهر بیاویزند حسب الامر بوقوع پیوست اما همراهیان
تیغ بهادر بطور فقرا میگردیدند و سلاح و یراق بستن در میان ایشان معمول نبود و گرو رام راو که رقیب
تیغ بهادر بود در سنه یکهزار و نود و پنج هجری فوت کرده قبرش در میان دهره دون که در زیر کوه
سنمور واقع است به تکلف تمام ساخته اند و چون در این مقام یک دهره ساختهٔ گرو رام راو است که
آنرا هندوان سماد و مسلمانان قبر گویند و دون آن زمین را گویند که در میان دو کوه واقع شود از این سبب
این مقام را دهره دون میگویند زیرا که این شهر نیز در میان دو کوه است گویند که گرو رام راو مقام
سماد خود را مشابه کعبة الله ساخته بود در میان برج میانه آن قبری است که گرو رام راو دران مدفون
است متصل قبرش یک چارپائی نهاده اند که گرو رام راو بران میخوابید بر دروازه این روضه شرقی
سی و شش گز طول استاده کرده اند و پارچه سرخ بران چسپانیده اند همه زنان و مردان این نیزه را می‌پرستند
و عرس او هر سال در ماه مارچ میکنند سمت شرقی روضه او سنگی است که بران تاریخ وفات او نوشته
اند و مصرعه تاریخ اینست ؎ گفت که هیهات گرو رام راو ؎ [۱۰۹۵] بعد از آن که عالمگیر رحلت نمود و نوبت سلطنت
به بهادر شاه رسید و بقولی در اواخر عهد عالمگیر گرو گوبند بجای پدر خود تیغ بهادر نشسته منتشران
فرقه خود را آهسته آهسته جمع نموده و سلاح و اسپ و یراق بهم رسانیده بر همراهیان خود قسمت کرد
و اندک اندک دست و پای خود را از و شروع بتگ و تاز نمود بموجب فرمان بادشاه فوجداران صوبه
تادیب او پرداختند آن بدبخت گریخته بهاستنی رسید و دو پسر او اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده کشته شدند

چون خواست که نزد اهل و عیال خود برسد عبورش از لشکر حکام سرهند وغیره دشوار بود به بعضی از افاغنه وعده
برسانیدن مبلغ گران بشرط رسانیدن در آن مکان نمود آنها او را لباس نیلگون بطور افاغنه روهیله پوشانیده
و موی سر و ریشش او بلند گردانیده همراه گرفتند و در راه باحترام می آوردند هر که از احوال او می پرسید میگفتند
که پیرزاده او چه است چون بجای مقصود رسید و پریشانی بجمعیت گردانید چاپان هیات را بحال داشته تغیری
در آن نه نمود و پیروان خود را نیز دلالت نمود که همین طریقه و صورت اختیار نمایند بعد از آن آشفتگی در خود اسلاق بهم رسانید
هوشی نداشت و بهمین حال در غم انتقام پسران خود مجرد بعد با فرقه سکه که پیروی مسلک او نمود موی ریش
بروت و سر از ابتدای تولد مطلقا نمی تراشند و اکثر نیلگون پوشیده با سلاح و یراق میگردیدند و هر چند از فرقه
مختلفه باشند هرگاه این مسلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از یکدیگر بضابطه مستمره و قاعده دیرینه هنود نمیکنند
اگرچه الحال فرق باشند حدوث این مسلک در اواخر عهد عالمگیر اورنگ زیب اتفاق افتاده و موجد این طریقه گرو گو
است بعد گرو گوبند سنگه بجای او نشست او اقتدار بسیار بهم رسانید چون کینه پاسی دیرینه قتل تیغ بهادر
و پسران گرو گوبند در دل داشت بدیهات و آبادی اهل اسلام هر جا بیت او میرسید تاخته از سکنه آنجا
هر کرا می یافت ابقا نمیکرد و هر چند اطفال صغیر السن باشند حتی زنهای حامله مسلمانان را شکم دریده و بچه را بیرون
کشیده میکشتند بهادرشاه باستماع شورش او خود با افواج بتنبیه او گماشت یکبار خانخانان منعم خان باستی
هزار سوار او را در کوه گره محصور نمود و او از آنجا بحیله و جرات به در رفت کره ثانیه محمد امین خان و اغرخان و رستم دل خان
وغیرهم امرا رسیده باز محصورش ساختند اما صحش انجام نیافت سنگهان مذکور کمتر مقابل افواج بادشاهی
میگشتند اکثر بطور چپاول و قطع الطریقی در اطراف و جوانب دویده بیکجا نمی آسودند و هر جا که قابو می یافت
در قتل و غارت و تخریب مساجد و نبش قبور مسلمانان تقصیری نمی نمود و همین قسم این قضیه امتداد یافته تمام نشده بود
که بهادر شاه رحلت نمود و در لاهور مقاتله بادشاه زادگان با همدیگر روید او کسی بحال سکهان نپرداخت از جهت
اقتدار سنگهان نهایت زیاده شد تا آنکه نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید و حکم تنبیه سنگهان باسلم خان ناظم دار السلطنت لاهور شرف
صدور یافت اسلم خان بجنگ سنگهان برآمده بر سر او تاخت و در جنگ هزیمت خورده خایب و خاسر بلاهور برگشت
و سنگهان از نخوت بسیار بهم رسید دست تعدیش بر مسلمانان بیشتر از بیشتر کشاده گشته آنچه نبایست بعمل می آورد
و همدرین عرصه بایزید خان نام فوجدار سرهند بارادهٔ مدافعه سنگهان برآمده در لشکر خود اقامت داشت وقت
نماز مغرب با معدودی در خیمه علیحده نماز میکرد که سکی از اتباع سنگهان مثل فدائیان حسن صباح در غفلت بیکناگاه
بخیمه در آمده بایزید خان را در عین نماز بکشت و صحیح و سالم بدر رفته بهمراهیان خود پیوست چون این خبر بحضور رسید
به عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی که صوبه دار کشمیر و چند هزار سوار مغل با او بود حکم استیصال و قتل و اسیر
سنگهان مع سند صوبه داری لاهور برای پسر او زکریا خان اصدار یافت و قمرالدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان
و اغرخان و دیگر فوج شاهی و رساله والا شاهی و احدیان و توپ و توپخانه بمدد و کمک او متعین شدند عبدالصمد خان
بمجرد ورود سند و حکم عازم لاهور گشته عارف خان چیله خود را به نیابت در شهر مذکور فرستاده خود با فوج جرار
بسر سنگهان رفت چون فوج ولایتی همراه داشت تا نهایت سعی متواتر سنگهان متمرد را متفرق ساخت و سنگهان چنانچه

جنگ صعب با عبدالصمد خان نمود و قریب بود که شکستی در لشکر مغلان افتد اما بجرأت ایزدی شکستهای
پی در پی خورده در قصبهٔ گورداسپور که مسکن و موطن آنها بود و اسباب معموره حصار مستحکم داشت رسیده محصور
گردید چون محاصره امتداد یافت مردم محصور که قلت کثیری بود مجبور گردیده گاو و اسپ و خر و هر چه در مذهب ایشان
ممنوع و محترم بود بناچار میخوردند تدبیر گاه بیطاقتی از حد گذشت و بسیاری از آن فرقه بگرسنگی و مرض هلاک شدند
باقی التماس امان و استدعای آمدن بلشکر نمودند عبدالصمد خان نشانی در میدان نصب نموده فرمان داد
که سلاح و یراق زیر علم گذاشته بی یراق نزدیک لشکر جمع شوند بعد اجتماع عبدالصمد خان همراه دستگیر نموده
سرکردههای لشکر خود سپرد و بر لب همان دریا که مابین گورداسپور است گردن زدند و رؤساء فرقه مذکوره را
بر شترهای بی پالان خرهای عریان کلاه کاغذی بر سر و سلاسل در دست و پا کرده سوار ساخته و باین هیأت
قاصد لاهور گردیده آنجماعه را پیش پیش سواری خود گذاشته داخل شهر گردید و بعد چند روز آنها را بدستور مسطور
از لاهور کوچانیده همراه قمرالدین خان پسر محمد امین خان و پسر خود زکریا خان بدارالخلافت فرستاد چون نزدیک
بشاهجهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتمادالدوله محمد امین خان را فرمود که بیرون شهر رفته بنده اسیر مذکور را تخته
کلاه و روسیاه نموده بسواری فیل و دیگران را بر خر و شتران و سرها را بر نیزهها کرده بشهر در آرد و بعد آوردن
بحضور حکم حبس آن ناجنس مع پسر و دو سه نفر معتبر در قلعه شد و درباره دیگران فرمود که هر روز صد نفر از آن
گروه و بروی چبوتره کوتوالی و در دسته بازارها بقتل رسانند حسب الحکم بعمل آمد چون تمام آن جماعه بپاداش
اعمال خود رسیده مقتول گردیدند پسر بنده را بر زانوی او نهاده بدست همان نابکار ذبح کنانیدند و آخر
بر بنبورهای آهنی تاب داده پارههای گوشت از بدنش کشیدند تا هلاک شد بعد قتل او حکم شد که
هر جا که این فرقه را یابند بی تامل بکشند چنانچه ایشان از خوف مسلمانان مدتی در کوه و جبال پنهان ماندند
اما بعد از هنگامهٔ نادرشاه چون شوکت پادشاه دهلی کمتر شد باز آهسته آهسته سر بر آوردند تا آنکه در زمان
احمدشاه ابدالی از جبال فرود آمده در پنجاب هنگامهٔ قتل و غارت گرم ساختند چنانچه چند بار از پادشاه
مذکور جنگ و جدل بمیان آمده اما سکهان هر مرتبه هزیمت یافتند و هزارها بقتل آمدند چون در سنه یکهزار و یکصد
و هشتاد و شش هجری احمدشاه ابدالی فوت کرد و کسی دیگر نماند که ایشان را تنبیه کند باز اقتداری
بهم رسانیدند و ملک پنجاب را بالکل متصرف شده در میان خود قسمت نمودند و مدتی بدین نوع گذرانیدند
تا آنکه از میان ایشان سرداری مهاسنگه نام بر همه مستولی گشته لاهور را گرفت و بعد از و پسرش راجه رنجیت سنگه
شوکتی تمام بهم رسانید که صاحب ریاستی مانند او درین عهد در هندوستان کمتر بنظر آمده که پنجاب و کشمیر
و ملتان و پیشاور و سنده در زیر حکمش بود و چند فرانسیسان در خدمت او نوکر بودند از آنجمله مونسیور الیر
جنرل کورٹ صاحب و جنرل ونتورا صاحب داران نامور کار آزموده در ملازمت او بودند که جمله قواعد
جنگ و جدل بطور ولایت خود سکهان را آموخته و راجه رنجیت سنگه زیاده از سی سال باستقلال فرمانروائی
نموده بتاریخ بیست و هفتم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی که مطابق پانزدهم ربیع الثانی
سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بود در لاهور فوت کرد چهار زوجهگان او با هفت کنیزگان همراه لاش

او سوخته شدند و چونکه میان انگریز و راجه موصوف رسم محبت و یکجهتی بود از استماع خبر فوت او در شاهجهان آباد و اکبرآباد و اله آباد و دیگر جاها در ماتمش بقدر عمر او که شصت ساله بود توپها سر دادند بعده فاتحش راجه کهرگ سنگه که پسر بزرگ او بود بجای او نشست این تاریخ در وفات او از مولف است

تاریخ تتمیمه

۱۲۵۵

هزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بود / که رفت والی پنجاب سوی ملک عدم
گرفته پای او بدل سپهر تا خشم / بپر و راجه رنجیت سنگه کرد رقم
اگر ز سال مسیحی ترا کسی پرسد / بگو که هشتصد و یکهزار و سی نهم

ذکر فتح کردن افواج انگریزی قلعه غزنه و کابل را

چون احمد شاه ابدالی که ذکرش پیش ازین مرقوم گشته در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری فوت کرد و پسر او تیمور شاه بجای او در کابل بر تخت سلطنت نشست مدت بیست سال فرمانروا بود و بعد فوت او میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شجاع الملک خصومتی بود تا آنکه همایون شاه و زمان شاه مکحول و محبوس گردیدند و سلطان محمود هرات را متصرف شد و بعد وفاتش پسر او کامران شاه بادشاه هرات گردید و تا حالت تحریر در آنجا فرمانروای میکند و شجاع الملک که بر کابل دست یافته بود در آخر پسر وزیر او دوست محمد خان بر دست و سلطه گشته او را از آنجا بدر ساخت و شجاع الملک تا مدتی سی سال در هندوستان آمده در لاهور سکونت داشت تا آنکه انگریزها مددگار او شدند و او را همراه گرفته در آخر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری بطرف کابل روانه گردیدند در اثنای راه چون در غزنی رسیدند روز اول افواج انگریزی دروازه آن قلعه سنگین را آتش زده مفتوح ساختند و متحصنان قلعه را اسیر گرفتند این واقعه بتاریخ بیست سوم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی مطابق یازدهم جمادی الاول سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بوقوع آمده تاریخ این فتح عظیم از مولف چنین گفته

تاریخ از مولف

چون شجاع الملک ابن شاه تیمور زمان / خواست تا کابل بگیرد از محمد دوست خان
چاره از انگریز جست و پس بحکم کمپنی / لشکر انگریز همراهش بکابل شد روان
ز آتش و باروت بگشودند باب غزنه را / فتح غزنی در دو ساعت کردند آن مردان جوان
هشتصد و سی و نه عیسوی بد و یکهزار و دو صد و نه / پنجه و پنج و یکهزار و دو صد از هجری بد آن
بهر سال هجرت و تاریخ این فتح عظیم / چون سر شه را شکستم فتح غزنی شد عیان

۱۲۵۵

یعنی سرشه که حروف شین باشد عدد آن از عدد حروف فتح غزنی منها کرده شود تاریخ بر آید باید دانست که مورخان متقدمین غزنی را غزنه و غزنی و غزنین نیز نوشته اند چنانچه مولف تاریخ دیگر بتعمیه از لفظ غزنه بر آورده

تاریخ از مولف

چون عزم جنگ ایشان چو جنگ کشید / او بارود آتش بر لفظه نهاد
انگریز رفت و لفظه بر سر او فتاد / آن فتح او بیک حمله بگشاد

یعنی که سال فتح چو جستم تفحصاً	از لفظ غزنه نقطهٔ دوم بباد داد ۱۲۵۵

۱۲۵۵

ایضاً

واقف ز فتح غزنه ولا از زبان غیب	از لفظ غزنه نقطهٔ دویم چو بر کنی

۱۲۵۵

بعد فتح غزنی افواج انگریزی شاه را همراه گرفته بطرف کابل روانه شدند دوست محمد خان که از خبر فتح غزنی هوش باخته بود تاب مقاومت در خود ندیده بی جنگ از انجا بدر رفت و لشکر انگریز بتاریخ هفتم ماه اگست سال مذکور که مطابق بست و ششم ماه جمادی الاول بود کابل را فتح کردند و بعد از جنگ و پیکار صعب شاه را باز بر مسند آبائی او نشانیدند تاریخ فتح کابل را مسود این اوراق بتعمیه گفته که سال عیسوی ازان استخراج می یابد

تاریخ از مؤلف

چو شد بگرفت کابل از سعی فوج انگریزی	فراز تخت زرین شاه بقبضه زد با ثبات
ز فهم و ذهن بهر سال عیسوی جستم	شجاع الملک کابل را گرفت باز از غیب ۱۸۳۹

۱۲۵۵

چون یک سال و سه ماه برین بگذشت دوست محمد خان که بطرف بلخ و بدخشان رفته بود صلاح کار خود را اندران دید که امان جان خواسته خود را حوالهٔ سرکار کمپنی نماید چنانچه بتاریخ چهارم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بحضور مگناتن صاحب بهادر که سپه سالار افواج انگریزی بود آمده ملازمت نمود و چندی مقید مانده همراه یکی از پسران خود روانه کلکته گردید و بتاریخ بست و سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی دران بلده رسید بعد ازان سال بتاریخ بست و دوم ماه دسمبر اکبر خان پسر دوست محمد خان مگناتن صاحب بهادر را در کابل بدغا بکشت و بعد از چهار ماه دیگر بتاریخ دوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی شاه شجاع الملک نیز کشته شد با وجود این همه تقصیرات که از دست ایشان بظهور آمد سرکار کمپنی انگریز دوست محمد خان از قید رهائی بخشیده و او در کابل رفته باز بدستور قدیم بر ممالک خود قابض گردید

در وفات محمد علی شاه سلطان اوده

در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری بر تخت اوده نشسته و بعد حکومت پنج سال بی کم و زیاده بتاریخ پنجم ماه ربیع الثانی روز سه شنبه سال یک هزار و دو صد و پنجاه و هشت قمری که مطابق هفدهم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی بود در دار السلطنت لکهنو فوت کرد و پسرش ثریا جاه امجد علی شاه بر تخت جلوس نمود

ثریا جاه امجد علی شاه سلطان اوده

پسر محمد علی شاه است و بعد وفات پدر در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری در لکهنو بر سریر سلطنت نشست بیت سکه اش اینست

بیت سکه

در جهان در سکه شاهی بتائید اله	ظل حق امجد علی شاه زمان عالم پناه

میر نصیر خان والی حیدر آباد سنده

برادر میر نور محمد خان پسر میر مراد علی خان والی سنده بود چون بعد وفات برادر خود که در سنه یکهزار

هشتصد و چهل و یک عیسوی واقع شده ریاست سنده یافت چندی پاسی که میان کمپنی انگریز و بزرگان آنجا بوده بقلم چاک ساخته سرکشی و سرتابی اختیار نمود و پا از جادهٔ راستی و راست بازی بیرون نهاده لهذا اهالیان سرکار کمپنی در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی او را مقید ساخته با دو فرزندانش بکلکته روانه نمودند و در دمدمه که متصل آن شهر است او را جای سکونت داد و ندا از همون سال ولایت سنده متصرف سرکار کمپنی آمد وقتی بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و شصت یک هجری مطابق نزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی عارضه غش بمیر نصیر خان طاری شد و جان بحق تسلیم نمود چون بعد ادای فرائض هنگام تسبیح سبحان دو مرتبه گفتن کلمه ده طائر روحش از قفس جسمانی پرواز نمود امیر حسن خان بهادر متخلص به بسمل تاریخ وفاتش بطور نظم گفته و آن اینست

تاریخ

چو میر نصیر خان یکایک	ره گفت و سفر سوی ارم کرد
افگند قلم سر از الم سال	ره میر نصیر خان رقم کرد

١٢٦١ ١٢٦٢

بعد فوت جسد او را حسب وصیت بانواع روائح و عطریات مروج نموده سپرد زمین کرده اند که بکربلای معلی روانه نمایند

ذکر تسخیر نمودن انگریز ملک پنجاب را از سکهان و باز سپردن آن قدری را با ایشان

چون راجه رنجیت سنگه والی پنجاب در ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی فوت نمود پسر بزرگ او راجه کهرگ سنگه در لاهور بر مسند حکومت نشست اما راجه نونهال سنگه پسر او تمامی رتق و فتق مهمات ریاست بدست خود در رشته نگاه داشت که پدرش در هیچ امری دست انداز گردد تا آنکه بعد از یک سال و چهار ماه راجه کهرگ سنگه فوت کرد و پسرش نونهال سنگه لاش پدر را گرفته و سوخته هنگام معاودت بشهر چون اندرون دروازه کلان رسیدند از کشش مردمان و فیلان که در سواری او بودند صدمه سخت بر دروازه مذکور رسید و پاره از دیوار سقف آن رها گردیده بر سر راجه نونهال سنگه افتاد چنانکه او نیز جان داد این واقعه بتاریخ هفتم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بوقوع آمده دو ماه بعد از وفات ایشان راجه شیر سنگه پسر راجه رنجیت سنگه که پیش از این از بیم جان خود از لاهور گریخته بود باز آمده و بیرا سفی چاند کنور زوجه کهرگ سنگه که بعد وفات راجه کهرگ سنگه و نونهال سنگه مالک ملک و مال گردیده بود دستوری گشته بر وساده ریاست نشست تا آنکه بعد از دو سال و هشت ماه بتاریخ سیزدهم ماه ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی از دست سردار اجیت سنگه که پسر خود راجه پرتاب کشته شد بعد از قتل او راجه دلیپ سنگه پسر خورد راجه رنجیت سنگه را که طفلی ده ساله بود بر مسند حکومت نشانیدند چون بعد چند روز سردار اجیت سنگه راجه دهیان سنگه وزیر را نیز کشت هیرا سنگه که پسر دهیان سنگه بود از این حال خبر یافته و اندرون قلعه شده سردار اجیت سنگه را مع لهنا سنگه و چندی از همراهیانش کشت و عمر چیلے ایم را نیز بعد از چندی بجهان دیگر فرستاد و خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه گشته با مورسات ملکی می پرداخت تا آنکه بعد از یک سال و سه ماه بتاریخ سوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی هیرا سنگه نیز

گشته شد فی الجمله از هنگام وفات مهاراجه رنجیت سنگه آتش فتنه و فساد در میان سرداران مشتعل بود و یک دیگر را گردن می‌زدند رفته رفته سر از اطاعت انگریزیه هم کشیده به بدعهدی کمر بستند و در ممالک محروسه انگریزیه شروع تاخت و تاراج نمودند تا بحدی که انگریزیه لاچار شده در آخر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی لشکر به سر ایشان کشیدند سرداران سکهه نیز مستعد جنگ گردیده با توپخانه عظیم این روی آب ستلج آمده راه عبور انگریزیه مسدود نمودند و دست به تاخت و تاراج گشودند چند معرکه صعب با ایشان روی نمود آخر شکست بر فوج سکهان افتاد و انگریزیه لوای ظفر و فیروزمندی را افراخته پل سکهان را که بر روی آب ستلج از بارود انباشته بود از آتش توپ بهوا رسانیده در پل خود بسته عبور نمودند این واقعه در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی مطابق شروع سال یک هزار و دو صد و شصت و دو هجری بوقوع آمده چون لاهور تسخیر شد راجه دلیپ سنگه و راجه گلاب سنگه جمون واله و سرداران دیگر پیش لارد صاحب آمده بسیار عجز و انکسار ظاهر ساختند و عذر خواهی نموده از کرده خود پشیمان شدند لارد صاحب ترحم فرموده و تقصیر ایشان معاف نموده ملک پنجاب را باز به راجه دلیپ سنگه بخشیدند و کشمیر را به راجه گلاب سنگه عنایت نمودند فی الجمله درین معرکه دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ خرد و کلان بدست انگریزان افتاد همه روانه بکلکته شدند از آن جمله بعضی توپ با این نامها موسوم بود توپ فتح جنگ و توپ ظفر جنگ و توپ نصرت جنگ و توپ فتح نصرت و نصرت بان و چمک بجلی وغیره و کتبه که بر چندی از آن توپها مرقوم بود این است

کتبه بر توپ نصرت بان

بفضل سری اکال پورکه سچے مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دوام ملک و سلطنت سرکار مهاراجه صاحب فی سراج (؟)
ضرب سوسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در ۱۸۸۷ از راجه بکرماجیت باهتمام صاحب ارسطو فطرت افلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر ریخته شد

کتبه بر توپ فتح جنگ

توپ طالعی شاه رنجیت سنگه
فتح جنگ شد در زمانش طیار

همه ملکها زیر کرده چو جنگ
که پا ببیند ده صد و هشتاد و چهار
بموجب صلاح لاله جیسنگه یار

کهرک سنگه شهزاده عالی مکان
جمعدار این توپ شد راستی
غلام نبی گفت تاریخ وار

که دانا کنوران بود مادر آن
که در جانفشانی است اول در جنگ

سمت ۱۸۸۴ دستخط گوره و تاره اگیر تاریخ پنجم ماگهه

کتبه بر توپ نصرت جنگ

هست این توپ آفت دیار (؟) مال (؟)

از دم خود شرار برق افشان
متفتح قلعه سخت چو جنگ

بیک آواز خود کند ناگاه
زین سبب نام گشت نصرت جنگ

بخت دشمن چو دود خویش سیاه

سمت ۱۸۸۷

کتبه بر توپ ظفر جنگ

از فضل گورو نانک و فضل گورو گوبند سنگه
در حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه
شد توپ طیار ظفر جنگ شاه پسند
شد در تب (؟) چانه جرنیل تیج سنگه

ضرب سوریج مکهی سمت ۱۸۹۷

پهلوانان لشکر اعدا — همچو عصفور پیش چنگل باز
مهر گشته پایمال شدند — در ته پای فیل کوه انداز
بسکه از کشته پشته ها گردید — آسمان گشت با زمین همراز
فتح انگریز شد نصیب ز غیب — دشمنان را شکست شد انباز
این بنای کشود ایران است — که ز لاهور گشته است آغاز
بهر تاریخ سال چون اعظم — سر فکرت بزد بجیب نیاز
کف برآورده گفت ملهم غیب — ملک پنجاب شد مسخر باز

۱۲۶۲

تاریخ از مؤلف که از ان سال هجری استخراج می یابد

چو پرسیدم ز دل تاریخ این فتح — سر جا سد برید و گفت تسخیر

۱۲۶۲

ایضاً از مؤلف

چون کردار کرد صاحب تسخیر ملک لاهور — تاریخ گفت هاتف پنجاب شد مسخر

۱۲۶۲

در فتح قلعه ملتان و قید شدن ملراج دیوان

چون قریب دو و نیم سال بعد از فتح اول پنجاب منقضی گشت سکهان بار دیگر راه مکر و غدر پیش گرفتند یعنی الیشان دیوان ملراج که از طرف راجه دلیپ سنگه پسر راجه رنجیت سنگه متوفی بحکومت و محافظت قلعه ملتان سرفرازی داشت سرکشی اختیار نموده دو انگریز را که بر و محصل شده بودند در سنه یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی بکشت و سکهان دیگر نیز باغی شده از هر چهار طرف غلبه نمودند بنابران افواج سرکار انگریز بر سر ایشان مستعد شده قلعه ملتان را محاصره ساختند تا چند ماه از هر دو جانب آتش قتال و جدال گرم بود تا آنکه بتاریخ بیست و دوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و نه عیسوی وقتیکه لشکر انگریز نقبها تیار نموده مهیا ایستند که آتش زده حمله نمایند که ملراج با هزار کسان دیگر از قلعه بیرون آمده خود را حواله سرداران انگریز نمود چون این حصار عالی مفتوح گردید و ملراج در قید افتاد مؤلف این تاریخها بطور تعمیه در سلک نظم کشید

تاریخ بسال عیسوی

ملراج چو شد مهرم و سیلے زر و سیلے پر شد — مقهور وی و اقبال با انگریز میسر شد
تاریخ ز بلی لقف سپی این فتح چو پرسیدم — او با دل من گفت که ملتان مسخر شد
چون بار دگر خواستم از بیه خرد تاریخ — با حرف جدل گفت که انگریز مظفر شد

تاریخ بسال هجری

چو شد مفتوح قلعهٔ سخت ملتان — دل من شد بحیر فکر غلطان
واندر قید شد ملراج نادان — ز بهر گوهر تاریخ هجری
شکستم فرق با دیوان ملراج — بدل گفتم مبارک فتح ملتان

۱۲۶۵

تمام شد

تقریظ مفتاح التواریخ نتیجهٔ کلک گوهر سلک شاعر بی عدیل و فهیم منشی محمد انوار حسین صاحب متخلص به تسلیم مدظله العالی

حمد خالق ارض و سما علین طاعت ست و نعت خواجهٔ دوسرا موجب شفاعت منقبت آل اطهار جزو ایمان ست و مدحت اصحاب
اخیار حسن ایقان آزمی بسته زبان چه گوید و با شکسته چه گوید سخن شکسته را تحفه بستن خاطر پسندی نماید و بر شکسته بسته
کرشمه بستن طبع قبول نمیفرماید هان اگر غنچهٔ گل بر شاخ نبات کشاید و شهباز در دام عنکبوت در آید البته طلسم بست
شکستن طبع نهم در انجمن بست و کشاد کشاده هم اما بعد خاک پای ناشران خوش مقال و خادم ناظمان باکمال نزله ربای
خوان ارباب سخن خوشه چین کشت اصحاب فن خار دین گلستان معانی دست پیچ معرکهٔ قلم اسنی هیچمدان شهر دلیت
بیان تسلیم متوطن سهسوان که فرق زلف از گیسو نتواند و رخ از رخسار باز نداند سفید و اسفید را بدو معنی خواند و
در تقابل سکندر و اسکندر سر جنباند همصفیران انوید فرستاد و کاسه لیسان اصلا داد که بر در دولت و اقبال اجبار
اقبال آمال ماه منیر برج بختیاری گوهر یکتای درج نامداری سهی سرو حدیقهٔ سربلندی نونهال دوحهٔ ارجمندی
دریا حوصله نیسان عطا گلبند بساتین مهر و ولا همیشال جوان صاحب توان در جنگ با رستم دستان دوشادوش
و در بخشش با حاتم طائی هم آغوش نیروی بهادران معرکهٔ عنایت بازوی دلیران عرصهٔ رعایت بی تکلف مبالغه
و بی تصنع اغراق شمیم خلقش جان پرور الفس و آفاق نخل تابدار گلستان مروت رنگ و بوی شگوفه زار فتوت
مظهر فیض و اکرام مصدر جود و انعام رونق چار بالش اخلاق زیب مسند سروری اشفاق قدرافزای اهل هنر منزلت
پیرای سخن گستر یادگار کریمان گذشته روزگار منشی نولکشور مالک مطبع اود اخبار که قیصر سانی کارش و دستگیری
شعارش هر حرف آبدارش درج التاج سخن گستران و هر نکته قلمش توتیای قلمی چشم دیده وران از آوان افگندن کسی
مستغنی تعریفش و از آرایش و پیرایش قلم منزه توصیفش رفعت آسمان از جنابش فروغ شمس از شبابش
زر داده دوستان بند و کام دل دریابند که گنج باد آور و چون برگ باد آورده بر باد داده و در گنج شایگان بر روی ایگان
خواران کشاده یعنی بمقتضای همت بلند و منش ارجمند حوصله بزرگ داد ان سترگ کتاب لاجواب مطبوع طبع شیخ و شاب
تذکرهٔ متقدمین تبصرهٔ متاخرین پاکیزه و نادر کلام **مفتاح التواریخ** نام که مشتمل حالات شاهان روزگار و گنج کمالات صلحا و
ابرار و مشتمل مقالات شاعران شعری و فارست بصرف آن خوبی و اسلوبی که از دست تطاول روزگار محفوظ ماند بطبع رسانیدند
ملکه گلزاری که از بدگردی هوا شکسته بود از رنگ بند و بست رشک گلشن فرخار نمودند اگرچه در مطبع هر خوش بیان گهر ریست
و هر خطاط بوضع خویش شور انگیز لیکن کاتب این کتاب منشی کشن چند خوش قلم ست و کاغذ مانند صفحهٔ رخسار خوبان
خوش قلم منشی محسن علی ساکن از بادهٔ شعر و شاعری مست و مستان و دیوانش در نظر کیفیت دبستان خمستان دگر
مولوی فدا علی عیش که بشیوا زبانی ممتاز و بفصیح بیانی سرافراز نثرش لسرهٔ نثار و شعرش شعری شکار بقدر
اجازت دیگر اشغال مطبع بتصحیح و مقابله پرداختند بعد ازین کاربرداران مطبع کانپور قیامت کردند در اهتمام طبع جواهر
سلیقه برطبق عرض آوردند حیرانم نمیدانم که تعریف مولوی محمد اسمعیل و محمد افضل خان صاحبان رقم سازم یا بهم
توصیف مهتاب خان و کریم خان مصلح سنگ در صفحه صفحه جا اندازم الحق مصححان درین کارشان همت

برگماشتند که نقطه را برای نکته گیر و نگذاشتند همچنین تصرف سعی مصلح سنگ ست که هر لفظ از جلوه شاهد شوخ شنگ تر رنگین
کارگران کاریگران مطبع کار دست بسته لوح اند دیکدست از دست برد مثال اند دست ناظرین ربوده هر حرف و لفظ
در صفحه بران اداست تو گویی که در بزم مستان شیشه مینا سرگذی گی کار برقالب زدن از سر حساب بودن الحمد
لله الشاکر شاد والا تبار ست که سر حلقه و سر امد و سرحیه این جماعت سرکرده روزگار ست مرد خلیق چسپیان انشاط
و خوش خوست و با سر گم کردگان سرکشی کردن شیوه او در همسران چو سر شیر بالائی دارد و نظر با ساده مرا شب لب شفائی
المختصر برای خود کتاب معشوقیست سراپا انداز غلط گفتم همه جادو تمام اعجاز خوشا بخنوری که این محبوب نو بالا ساده آنیش
آرد و شبار روز مثل جان عزیز با خود دارد بخیال طوالت سخن راخیر باد گفتنی ست گوهر نیم سفت تاریخ طبع سفتنی

تاریخ طبع

چو از افضال ایزد طبع گردید ٭ بطرز خوب مفتاح التواریخ ٭ بگو تسلیم سالش در صحیح ٭ بلا محبوب مفتاح التواریخ ٭
۱۸۶۸ع

خاتمة الطبع

منت خدا یرا که کتاب لاجواب مسمی به مفتاح التواریخ در مطبع مشهور نزدیک و دور جناب منشی نولکشور
که صیت همت عالیش اکناف عالم فرا گرفته بمقام کانپور بتاریخ پانزدهم رجب المرجب ۱۲۸۳ هجری مطابق نهم
ماه نومبر ۱۸۶۶ع منطبع گردید